تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد دهم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام


بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر معارف القرآن

جلد دهم

شامل سوره های فرقان ـ شعراء ـ نمل ـ قصص ـ عنکبوت
روم ـ لقمان و سجده می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه
مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور
مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گُشت ـ سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین‌پور. ـ تربت جام، احمد جام، ۱۳۷۷ - .
ج.
(ISBN: 964-6765-70-x) (دوره) ـ.
(ISBN: 964-6765-07-8) (ج. ۱) ـ. ISBN :964-91073-6-3 (۲
(ج. ۴) ISBN :964-6765-23-8 ـ ۲۰۰۰۰۰ ریال: (ج. اردو.)

کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱ --ج. ۲.
(شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). --ج. ۳. شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. --ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء. و قسمتی از سوره مبارکه مائده. --ج. ۵. شامل سوره انعام و سوره اعراف. --ج. ۶. شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. --ج. ۷. شامل سوره هود و سوره یوسف و...
ج. ۳ (چاپ اوّل: ۱۳۷۹) ISBN :964-6765-17-3
ج. ۵ (چاپ اوّل: ۱۳۸۰)
(ج. ۵) ISBN :964-6765-78-5
ISBN :964-7701-43-8
ISBN :964-7701-77-2
ج. ۷ (چاپ اوّل: ۱۳۸۱)
ج. ۸ (چاپ اوّل: ۱۳۸۲)
ج. ۹ (چاپ اوّل: ۱۳۸۲)
ج. ۱۰ (چاپ اوّل: ۱۳۸۳)

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین‌پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۷ ت ۲۵ ع / BP ۹۸ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران. ۷۷-۱۷۲۹۷ م



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام ـ تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸

تفسیر معارف‌القرآن (جلد دهم)

تألیف

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

ترجمهٔ

مولانا محمّد یوسف حسین‌پور

وزیری، ۵۶۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۸۷
امور فنّی و چاپ: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
بها: ۵۰۰۰۰ ریال

سورة الفرقان

سورةالفرقان مكيةوهي سبع و سبعون آية و ست ركوعات

سوره‌فرقان درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌هفتاد وهفت‌آیه وشش‌رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خداکه بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

تَبَارَكَ ٱلَّذِی نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ

بی نهایت با برکت است آنکه نازل کرد کتاب فیصله کن را بر بنده خود، تا که باشد برای

لِلْعَٰلَمِينَ نَذِيراً﴿١﴾ٱلَّذِی لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ

جهانیان ترساننده‌ای. آنکه برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، و نگرفته پسری و

لَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِی ٱلْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ

نیست برای او شریکی در پادشاهی، و ساخته است هر چیز را، پس درست کرده آن را

تَقْدِيراً﴿٢﴾وَٱتَّخَذُوا مِن دُونِهِ ءَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ

به‌اندازه. وگرفته‌اندمردم‌بجزازاوچندین‌حاکم که‌نمی‌سازندچیزی‌را، وخودساخته‌شده‌اند،

وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لَا حَيَوٰةً

و مالک نیستند برای خود نه زیانی و نه سودی، و مالک نیستند مرگی را و نه زنده کردن را

وَلَا نُشُوراً﴿٣﴾

و نه نشر را.

خلاصه‌ی تفسیر

بی نهایت ذات عالی‌شأنی است آن‌که این کتاب فیصله کن (قرآن) را بر بنده‌ی خاص خود (محمّدﷺ) نازل فرمود، تا که او برای تمام جهانیان (در صورت ایمان نیاوردن از عذاب الهی) ترساننده‌ای باشد، آن چنان ذاتی که برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، و او کسی را فرزند (خود) قرار نداده و نه کسی در پادشاهی شریک اوست، و او آفریده هر چیز را، پس هر یک را جداگانه اندازه گرفته است، (که آثار و خواص هر چیزی، از دیگری جداست،) و آن مشرکان خدا را گذاشته و چنان معبودهایی برای خود گرفته‌اند که (به هیچ وجه شایستگی معبود بودن را ندارند؛ زیرا آنها) خالق چیزی نیستند، بلکه خود مخلوق‌اند، و نه اختیار (برطرف کردن) ضرری را دارند و نه (به دست آوردن) نفعی را و نه اختیار میراندن کسی را به دست دارند (که بتوانند جان ذی روحی را قبض کنند) و نه زنده کردن کسی را (در اختیار دارند که در چیز بی روحی، روح بدمند) و نه زنده کردن کسی را بار دوم (در قیامت به اختیار دارند، پس آن کس که بر این چیزها قادر نیست، او نمی‌تواند، معبود قرار گیرد).

معارف و مسایل

خصوصیات سوره

همه‌ی این سوره، به اتّفاق جمهور مفسّرین، مکّی است، فقط حضرت ابن عبّاس و قتاده در باره‌ی سه آیه فرموده‌اند که مکّی نیستند، بلکه مدنی هستند، و بقیه‌ی سوره مکّی است، و نیز برخی حضرات چنین فرموده که

این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکّی است[1].

و خلاصه‌ی مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حقّانیت نبوّت و رسالت آن‌حضرتﷺ و پاسخ به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

﴿**تَبَارَكَ**﴾ از برکت مشتق است، و برکت به معنی کثرت خیر است، ابن عبّاس فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است، ﴿**ٱلْفُرْقَانَ**﴾ لقب قرآن کریم است، و در لغت به معنی تمییز و فرق می آید و چون قرآن با بیانات روشن خود، در میان حقّ و باطل تمییز و فرق نشان می‌دهد، و به وسیله‌ی معجزه بودنش در میان اهل حقّ و اهل باطل امتیاز گذاشته، به آن فرقان گفته می‌شود.

﴿**لِلْعَـٰلَمِينَ**﴾ از این ثابت شد که رسالت و نبوّت آن‌حضرتﷺ برای همه‌ی جهان است، برخلاف انبیای گذشته که نبوّت و رسالت آنها برای گروه خاصّی و منطقه‌ای خاص می‌بود، در حدیث صحیح مسلم آن‌حضرتﷺ شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این را بیان کرد که بعثت او برای همه‌ی جهان عام است.

﴿**فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً**﴾ پس از تخلیق، تقدیر ذکر گردید، تخلیق به این معنی است که یک چیزی از عدم بدون ماده قبلی به هر نحوی که باشد، ایجاد گردد.

حکمتهای ویژه در هر یکی از مخلوقات

و مفهوم تقدیر از این قرار است که هر چیزی را که خدا آفریده ساخت اجزا، شکل و صورت، آثار و خواص آن را با حکمت کامل، مناسب آن

---

۱ - قرطبی.

هدفی که این چیز، برای آن، ساخته شده، در آورده است، ساخت آسمان و اجزای ترکیبی و هیئات آن، مناسب آن کاری است که آسمان به خاطر آن، ساخته شده است، در آفرینش سیّارها و ستارگان چیزهایی به کار برده شده که مناسب منشأ وجود آنهاست، زمین و آنچه در آن هست، به هر یکی بنگرید، ساخت، شکل و صورت، نرمی و سفتی هر یکی، مناسب آن کاری است که زمین به خاطر آن، آفریده شده است، نه زمین را چنان ماده‌ی رقیقی مانند آب آفرید، که هر چه بر آن بگذارند در آن فرو رود، و نه چنان سفت، مانند سنگ و آهن آن را قرار داد، که کنده نشود؛ زیرا نیاز انسان به آن وابسته بود، که آن را کنده از آن آب بیرون بیاورد و آن را پی‌کنی کرده آپارتمانهای خیلی بلندی در آن بنا کنند، آب را روان قرار داد که در آن هزارها حکمت وجود دارد، باد هم روان است امّا روانی آن از روانی آب جداست، آب هر کجا خود به خود نمی‌رود، بلکه در رساندن آن در هرجا باید مردم قدری زحمت بکشند، ولی خداوند باد را یک نوع انعام اجباری قرار داده که بدون زحمت به هر کجا می‌رسد، بلکه اگر کسی بخواهد که از باد کناره بگیرد، باید با زحمت از آن کناره بگیرد، این جای بیان تفاصیل حکمتهای مخلوقات الهی نیست، به هر یکی از مخلوقات الهی بنگرید، مظهری از قدرت و حکمت اوست، امام غزّالی در این موضوع کتابی مستقل به نام «الحکمة فی مخلوقات الله تعالی» نگاشته است.

از ابتدا در این آیات، بیان عجیب و غریبی برای عظمت قرآن، عزّت و عظمت آن ذاتی که قرآن بر او نازل گردیده و او را به لقب «عبده» یاد فرموده است، آمده است؛ زیرا برای هیچ بنده‌ای بالاتر از این، شرف و اعزازی نیست که خالق در حقّ او بفرماید که این از من است:

بنده حسن به صد زبان گفت که بنده توام
تو نیز با زبان خود بگو که بنده نواز کیستی

وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ ٱفْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ
و گفتند آنان‌که منکرانـد، نیست این مگر دروغ خالصی که افترا کرده، و کمک کرده او را

عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخَرُونَ فَقَدْ جَآءُوا ظُلْماً وَزُوراً﴿۴﴾وَ قَالُوٓا أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ
بر آن، مردمان دیگر، پس آمدند بر ظلم و دروغ. و گفتند سرگذشت پیشینیان است که

ٱكْتَتَبَهَا فَهِىَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً﴿۵﴾قُلْ أَنزَلَهُ ٱلَّذِى
نوشته آنهارا، پس آنها دیکته می‌شود بر او صبح‌و شام. تو بگو که فرود آورده آن‌را آن‌که

يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً﴿۶﴾وَ قَالُوا
می‌داند راز پنهان را در آسمانها و زمین، به‌تحقیق، او بخشنده و مهربان است. و گفتند

مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأْكُلُ ٱلطَّعَامَ وَ يَمْشِى فِى ٱلْأَسْوَاقِ لَوْلَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ
این‌چگونه پیامبری‌است‌که می‌خوردغذا ومی‌گردد در بازارها، چرا نازل‌نگردید به‌سوی او

مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيراً﴿۷﴾أَوْ يُلْقَىٰٓ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُۥ
فرشته‌ای که‌می‌شد بااو ترساننده‌ای. یاانداخته‌می‌شد درنزداو خزانه‌ای، یا می‌شدبرای‌او

جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً﴿۸﴾ ٱنظُرْ
باغی‌که می‌خورد از آن، وگفتند ظالمان، پیروی می‌کنید از یک مرد سحر شده‌ای. بنگر که

كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ ٱلْأَمْثَٰلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً﴿۹﴾
چگونه تطبیق‌می‌دهندبرشمامثالهایی‌را، پس‌گمراه‌شدندکه‌نمی‌توانندبیابندبرراه.

خلاصه‌ی تفسیر

و کفّار (در باره‌ی قرآن) چنین می‌گویند که این (قرآن) بجز دروغ خالص، چیز دیگری نیست، که آن را این شخص (پیغمبر) افترا کرده است، و مردمان دیگر در این (افترا) به او کمک کرده‌اند، (مراد آن اهل کتاب‌اند که مسلمان شده بودند، یا همین طور در محضر آن‌جنابﷺ می‌آمدند،) پس (با چنین صحبت کردن) ایشان به ظلم بزرگ و دروغ مرتکب شدند، (که ظلم و دروغ بودن آن در آینده بیان می‌گردد) و این مردمان (کافر در تأیید این اعتراض خود) چنین می‌گویند که این (قرآن) داستانهای بدون مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این شخص (پیغمبرﷺ در عبارتهای عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خود) نوشته است (تا که محفوظ بماند) باز آن (مطالب) صبح و ظهر خوانده به استماع او رسانیده می‌شود (تا که به یاد او بمانند، پس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی خدا منسوب کرده می‌شود،) شما (در پاسخ) بگویید که این (قرآن) را آن ذاتی (پاک) نازل فرموده که از تمام رازهای نهانی که در آسمانها یا در زمین باشند، آگاه است (خلاصه‌ی جواب این‌که اعجاز این کلام دلیل روشن است بر این‌که این اعتراض کفّار بیجا و دروغ و بی‌انصافی است؛ زیرا که اگر قرآن اساطیر الاولین داستانهای مردمان گذشته می‌بود، یا به کمک دیگران نگاشته می‌شد، پس کل جهان چگونه از آوردن مثال آن عاجز می‌ماند،) فی‌الواقع خدای تعالی غفور و رحیم است، (لذا بر این‌گونه دروغ و ظلم فوراً سزا نمی‌دهد).

و این کفّار (نسبت به رسول خداﷺ) چنین می‌گویند که چه شده این رسول را که او (مانند ما) غذا (هم) می‌خورد و (برای انتظام زندگی خود به مثل ما) در بازارها می‌گردد، (مطلب این‌که بجای انسان می‌بایستی رسول و

پیغمبر، فرشته‌ای می‌بود، که از ضرورت خورد و نوش مستثنیٰ می‌شد، یا حد اقل لازم است که اگر رسول، خود فرشته نیست ولی مشاور و مصاحب او باید فرشته باشد، بنابر این گفتند که) چرا پیش این (رسول) فرشته‌ای فرستاده نشده که با او همراه شده (مردم را از عذاب خدا) می‌ترساند، (و اگر این نمی‌باشد، پس حد اقل رسول نسبت به ضروریات خورد و نوش خود بی‌فکر می‌شد که) به نزد او خزانه‌ای (از غیب) انداخته می‌شد، یا باغی می‌داشت که در آن می‌خورد (و می‌نوشید) و (به مسلمانان) این ظالمان چنین (هم) می‌گویند که (پس وقتی نه به نزد او فرشته‌ای هست و نه خزانه و باغی، و باز هم او مدّعی نبوّت است، پس معلوم می‌شود که توازن عقلی او برقرار نیست، بنابر این) شما مردم در مسیر یک انسان مسلوب العقل دارید راه می‌روید، بنگر (ای محمّد!) که ایشان در حقّ شما چگونه سخنان عجیب و غریبی بیان می‌کنند، پس آنها (بدین خرافات کاملاً) گمراه شده‌اند که باز نمی‌توانند راه‌یاب باشند.

معارف و مسایل

از اینجا سلسله‌ی اعتراضاتی که کفّار و مشرکین در حقّ نبوّت آن‌حضرت ﷺ و قرآن وارد می‌کردند، با پاسخ به آنها شروع شده و تا دور ادامه دارد:

نخستین اعتراض: این بود که قرآن کلام نازل شده‌ای از سوی خدا نیست، بلکه دروغهایی است که خود او افترا کرده است، یا داستانهای گذشتگان را از یهود و نصارا شنیده به وسیله‌ی صحابه می‌نویسد و چون خودش امّی است، نمی‌تواند بنویسد و بخواند، صبح و ظهر آن داستانها نوشته شده را می‌شنود تا که به یاد او بماند، پس پیش مردم رفته می‌گوید که

این کلام الهی است، به این اعتراض، قرآن چنین پاسخ داده است: که ﴿**قُلْ أَنزَلَهُ ٱلَّذِى يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ**﴾ حاصل این جواب این‌که، این کلام خود، شاهد این است، که فرود آورنده‌ی آن، ذات پاک حقّ تعالی است، که از همه‌ی رازها مخفی آسمانها و زمین، آگاه و با خبر است؛ بنابر این قرآن را یک کلام معجزه قرار داد، و به تمام جهان اعلام مبارزه کرد، که اگر این را شما کلام الهی نمی‌دانید و فکر می‌کنید این کلام انسانی است، پس شما هم انسان هستید، حد اقل مانند یک سوره‌ای از این کلام، یا آیه‌ای، آورده، نشان دهید، و پاسخ به این اعلام مبارزه، برای مردم فصیح و بلیغ جهان عرب مشکل نیست، ولی آنها از این، راه گریز اختیار کردند، کسی جرأت نکرد که در مقابله با قرآن آیه‌ای بنویسد و ارائه بدهد، در صورتی که در مقابله با پیغمبر ﷺ آماده شدند که مال و متاع، بلکه فرزندان و جان خود را صرف کنند، امّا نتوانستند، این امر کوتاه را انجام دهند، که مانند قرآن سوره‌ای بنویسند و بیاورند، این دلیل روشنی است بر این که، این، کلام هیچ انسانی نیست، و اگر نه مردمان دیگر هم، می‌توانستند که مانند آن بنویسند بلکه فقط کلام الله تعالی است که علیم و خبیر است، نه تنها از روی فصاحت و بلاغت، بلکه تمام معانی و مضامین آن حاوی چنان علومی است که تنها از طرف او می‌توانند باشند، که دانای ظاهر وباطن است، تفصیل کامل این مطلب، به صورت بحث مکمّل، بر اعجاز قرآن در سوره‌ی بقره بیان گردیده است، می‌توانید آن را در جلد اوّل از ص ۱۷۸ تا ۲۰۲ معارف القرآن ملاحظه فرمایید.

اعتراض دوم: این بود که اگر این رسولی می‌بود، مانند عموم نمی‌خورد و نمی‌نوشید، بلکه مانند فرشتگان از ضروریات خورد و نوش بی‌نیاز می‌شد، و کناره می‌جست، و اگر این نمی‌شد، پس حد اقل از طرف

خدا به خزانه و باغی نایل می‌آمد، تا که در فکر معاش خود قرار نمی‌گرفت، و در بازارها نمی‌گشت، علاوه بر این، ما چگونه می‌توانیم رسالت او را تسلیم کنیم که او اوّلاً فرشته‌ای نیست، ثانیاً فرشته‌ای مصاحب و مشاور او نیست تا که همراه او شده گفته‌های او را تصدیق کند، لذا معلوم می‌گردد که کسی بر او سحر کرده که توازن فکری خود را از دست داده است، و این‌گونه سخنان بی‌ربط بیان می‌کند، پاسخ اجمالی آن در این آیه چنین داده شده که: ﴿**انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً**﴾ یعنی، بنگر که ایشان در شأن تو چگونه سخنان عجیب و غریبی می‌گویند که نتیجه‌ی آنها این است که همه‌ی ایشان گمراه شده‌اند، الآن هیچ صورتی برای راه یاب شدن آنها نیست؛ جواب مفصّل آن در آیات آینده می‌آید.

تَبَارَكَ الَّذِيَ إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي
بی‌نهایت بابرکت‌است اوکه‌اگربخواهدمی‌دهد برای‌توبهترازاین، باغهایی‌که‌جاری‌می‌گردند

مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَل لَّكَ قُصُوراً﴿۱۰﴾بَلْ كَذَّبُوا
به زیر آنها جویها، و می‌سازد برای تو آپارتمانها. چیزی نیست، آنها تکذیب می‌کنند

بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً﴿۱۱﴾إِذَا
قیامت را، و آماده کرده‌ایم برای کسی‌که تکذیب کند قیامت را، آتش. وقتی‌که

رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً﴿۱۲﴾وَ إِذَا أُلْقُوا
او ببیند آنها را از جای دور، می‌شنوند برای آن غرّشی و جوشی. و وقتی انداخته شوند

مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً﴿۱۳﴾لَا تَدْعُوا
در آن در جای تنگ دست و پا بسته با زنجیر، صدا می‌کنند در آنجا مرگ را. صدا نکنید

اَلْیَوْمَ ثُبُوراً وَٰحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً﴿۱۴﴾قُلْ أَذَٰلِكَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّةُ اَلْخُلْدِ
امروز یک مرگی‌را، وبخوانید چندین مرگ‌را. تو بگو آیا این چیز بهتراست یا باغ همیشگی

اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ کَانَتْ لَهُمْ جَزَآءً وَ مَصِیراً﴿۱۵﴾ لَّهُمْ
که‌وعده داده‌شده به‌پرهیزگاران، که‌می‌باشد برای‌آنها‌پاداش وجای‌بازگشت. برای‌آنهاست

فِیهَا مَا یَشَآءُونَ خَٰلِدِینَ کَانَ عَلَیٰ رَبِّكَ وَعْداً مَّسْئُولاً﴿۱۶﴾
درآن‌آنچه‌بخواهند‌حال‌آن‌که‌می‌مانندهمیشه،هست‌برذمه‌ی‌پروردگار تووعده‌بازخواست‌شده.

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اَللهِ فَیَقُولُ
وروزی‌که جمع‌کرده‌می‌خواند آنهارا وآنچه‌را که‌پرستش می‌کنند بجز ازخدا، پس می‌گوید

ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِی هَٰؤُلَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا اَلسَّبِیلَ﴿۱۷﴾قَالُوا سُبْحَٰنَكَ
آیا شما گمراه کردید این بندگان مرا، یا خود آنها گم شدند از راه. می‌گویند تو پاکی

مَا کَانَ یَنبَغِی لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِیَآءَ وَ لَٰکِن مَّتَّعْتَهُمْ وَ
مناسب نبود برای ما که بگیریم بجز از تو رفیقانی، ولی تو به آنها فایده دادی و

ءَابَآءَهُمْ حَتَّیٰ نَسُواْ اَلذِّکْرَ وَ کَانُواْ قَوْماً بُوراً﴿۱۸﴾فَقَدْ
به آبا و اجدادشان، تا این‌که فراموش کردند یاد تو را، و بودند قوم تباه شده. پس آنها

کَذَّبُوکُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً وَ
تکذیب کردند شما را در سخنان شما، پس اکنون نه شما می‌توانید برگردانید و

لَا نَصْراً وَ مَن یَظْلِم مِّنکُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً کَبِیراً﴿۱۹﴾
نمی‌توانید کمک کنید، و هر کسی از شما گناهکار باشد، می‌چشانیم او را عذاب بزرگ.

وَ مَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ إِلَّآ إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ اَلطَّعَامَ وَ یَمْشُونَ فِی
و نفرستاده‌ایم پیش از تو پیامبرانی را جز آن‌که آن‌ها می‌خوردند غذا و می‌گشتند در

الْأَسْـــوَاقِ وَ جَـــعَلْنَا بَـــعْضَكُمْ لِـــبَعْضٍ فِـــتْنَةً أَتَـــصْبِرُونَ
بـــازارهـــا، وگـــردانـــیدیم بعضی‌را بـــربعضی بـاعث آزمـایش، تـا بـبینیم ثـابت قـدم مـی‌مانید

وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً﴿۲۰﴾
وپروردگار تو همه را می‌بیند.

خلاصه‌ی تفسیر

آن ذات خیلی عـالی شأن است کـه اگـر بـخواهـد بـه شـما از ایـن (خواسته‌ی کفّار هم) چیز بهتری بدهد، یعنی بسیار باغهای (غیبی) که به زیر آنها جویها جاری باشند (بهتر، از این جهت فرمود که آنها مطلق بـاغ خواسته بودند، اگر چه یکی باشد و بهتری باغها متعدّد از یکـی، واضـح است) و (بلکه همراه با آن باغها چیزهای دیگری که مناسب باشد هم بدهد که آنها نخواسته بودند یعنی) به شما بسیار آپارتمان بدهد (که در این باغها ساخته شده باشند یا بیرون، که خواسته آنها با نعمتهای بیشتر تکمیل گردد، منظور این‌که آنچه در جنّت می‌رسد اگر خدا بخواهد به شما در این جهان هم می‌دهد، ولی بنابر بعضی حکمتها آن را نخواست، و فی نفسه لازم هم نبود، لذا شبهه‌ی محض بیهوده است، و علّت شبهات کفّار این‌نیست که آنها در فکر حقّ و جویای آن هستند، و در این‌اثنا قبل از تحقیق چنین شبهات عارض گردیده است، بلکه علّت ایراد شبهات فقط شرارت و بی‌توجّهی از طلب حقّ می‌باشد، و علّت این بی‌فکری و شرارت ایـن‌است کـه) ایشـان قیامت را دروغ می‌پندارند، (بنابر این در فکر سرانجام نیستند، و هـر چـه شیطان در دل‌شان وسوسه کند، انجام می‌دهند و می‌گویند) و (سرانجام آن چنین خواهد شد که) ما برای (سزای) چنین کسی که قیامت را تکذیب کند

دوزخ را آماده کرده‌ایم؛ (زیرا از تکذیب قیامت تکذیب خدا و رسول لازم می‌آید که علّت اصلی، رفتن به دوزخ است، و کیفیت آن دوزخ چنین خواهد شد که) آن (دوزخ) آنها را از دور می‌بیند، پس (با دیدن خشمگین شده به قدری جوش می‌زند که) آنها (از دور) جوش و خروش آن را می‌شنوند و (باز) وقتی که آنها در جای آن (دوزخ) دست و پا بسته انداخته می‌شوند در آنجا فقط مرگ را صدا می‌کنند (هم چنان‌که عادت است که هنگام مصیبت موت را می‌خوانند و آن را آرزو می‌کنند، آنگاه به آنها گفته می‌شود که) یک مرگ را نخوانید، بلکه بسیار مرگ را بخوانید (زیرا علّت خواندن مرگ مصیبت است، و مصیبت شما غیرمتناهی است، و مقتضای هر مصیبت خواندن موت است، پس خواستن آن بسیار شد، و کثرت آن کثرت موت گفته شد،) شما (به آنها این مصیبت را گوشزد فرموده) بگویید که (این را خبر دهید که) آیا این حالت (مصیبت که مقتضای کفر و انکار شماست) خوب است، یا آن جنّت همیشگی (خوب است) که آن به خداترسان (اهل ایمان) وعده داده شده است، که آن پاداش (اطاعت) آنها و منزل (آخری) آنهاست، (و) به آنها در آنجا همه چیز که بخواهند خواهد رسید (و) آنها (در آن) همیشه خواهند ماند، (ای پیغمبر) این وعده‌ای است که (به صورت فضل و عنایت) بر عهده‌ی پروردگار توست و قابل تقاضاست (و روشن است که فقط جنّت الخلد بهتر است، لذا در این، پس از ترهیب، ترغیب به ایمان آمد) و (آن) روزی (را به یادشان بینداز) که الله تعالی آنها (کفّار) را و کسانی را که آنها بجز خدا می‌پرستیدند، (که آنها کسی را با اختیار خود گمراه نکردند، مراد از آنها تنها بتها باشند، یا ملایکه و غیره هم، همه) آنها را جمع می‌کند باز (بخاطر رسوا کردن عابدان به معبودان) می‌گوید آیا شما این بندگان مرا (از راه حقّ) گمراه کرده بودید، یا که (خود)

آنها از راه (حقّ) گمراه شدند، (منظور این‌که آنـها عـبادت شـما را کـه در حقیقت گمراهی است به امر و رضای شما انجام داده بـودند، هـم‌چنان‌که آنان می‌پنداشتند که این معبودان از این عبادت ما خوشحال خواهند شد، و شادمان به بارگاه خدا شفاعت خواهند کرد، یـا بـه رأی فـاسد خـود آن را اختراع کرده بودند،) آنها (معبودان) عرض می‌کنند کـه مـعاذالله، مـا چـه مجالی داشتیم که بجز از تو کارسازهای دیگر (در اعتقاد خود) تجویز کنیم، (اعم از این‌که آن کارسازها ما باشیم یا بجز ما کسانی دیگر، مقصود این‌که، وقتی خدایی را در ذات پاک تو منحصر می‌دانیم، پس چگونه ما به شرک کردن دستور می‌دهیم، یا بر آن اظهار رضایت می‌نماییم،) ولی (اینها خود گمراه شده‌اند، و گمراهی هم‌چنان نامعقول، که اسباب شکر را اسباب کفر قرار دادند، چنان‌که) شما به آنها و به آبا و اجداد آنها آسـودگی (کـامل) فراهم فرمودید (که مقتضای آن بود که منعم را بشناسند و تشکر و بندگی او را بجا بیاورند، امّا اینها) تا جایی (در شهوات و لذایذ غرق شدند) که یاد (شما) را فراموش کردند، و اینها خود برباد شدند، (مطلب جواب، روشن است که از دو: آن نوع را اختیار کـردند کـه ایـنها خـود گـمراه شـدند، مـا گمراهشان نکردیم، و گمراهی آنها را خداوند با ذکر مبذول کردن نعمتهای بزرگ بر آنها، بیشتر واضح فرمود، آنگاه الله تعالی بخاطر تبکیت عابدین، که هدف اصلی از این سؤال بود، چنین بیان می‌فرماید:) این معبودان شما، شما را در (همه) گفتارتان دروغگو ساختند، (و باز هم از شما حمایت نکردند، و جرم کاملاً ثابت گشت،) پس (اکنون) نه خود شما می‌توانید (عذاب را از خود) برگردانید، و نه (از طرف دیگری،) حمایت می‌شوید (حتّی کسانی که اعتماد کامل به آنان داشتید، آنها هم به شما جواب قانع کننده‌ای می‌دهند، و صراحتاً از شما مخالفت می‌کنند،) و هر کسی که از شما ظالم (مشرک)

می‌شود، ما به او عذاب بزرگ می‌چشانیم، (اگر چه در این وقت هم مخاطبین مشرک می‌باشند، ولی علّت این فرمایش این است که هدف از آن توضیح دادن این است که مقتضای ظلم عذاب است،) و هر چند پیامبران که پیش از شما فرستاده‌ایم، همه غذا می‌خوردند و در بازارها رفت و آمد داشتند (منظور این‌که نبوّت و اکل طعام و غیره، با هم منافاتی ندارند، چنان‌که کسانی که نبوّت‌شان به دلایل ثابت شده و لو این‌که معترضین اعتراف نکنند، از همه آنها این امور سر زده است، لذا این ایراد بر شما هم، بیجاست،) و (ای پیغمبر و ای پیروان پیغمبر از این‌گونه اقوال بیهوده کفّار غمگین نباشید؛ زیرا که) ما شما را (مجموع مکلفین را) موجب آزمایش یکدیگر قرار دادیم، (پس طبق عادت همیشگی، انبیا را بر چنین حالتی قرار دادیم که به وسیله‌ی آنها از امّت آزمایش به عمل آید که چه کسی با ملاحظه‌ی احوال بشری، آنان را تکذیب می‌کند و چه کسی با توجّه به کمالات پیامبری، آنان را تصدیق می‌کند، پس وقتی که این امر معلوم گردید،) آیا شما (اکنون هم) صبر می‌کنید (می‌بایستی صبر کرد،) و (این امر یقینی است که) پروردگار شما کاملاً می‌بیند، (پس به وقت موعود به آنها سزا خواهد داد، لذا شما چرا در همّ و غم قرار گرفته‌اید).

معارف و مسایل

در آیات گذشته نسبت به شکوک و شبهاتی که از طرف کفّار و مشرکین بر نبوّت و رسالت آن‌حضرت ﷺ وارد شده بود، پاسخ مختصری داده شده، که اکنون در این آیات قدری با تفصیل به آنها پاسخ داده خواهد شد، حاصل آن این‌که، شما با توجّه به نادانی و دوری خودتان از حقیقت شناسی، چنین هم گفته‌اید که اگر این، رسولِ خدا می‌بود، پس در نزد او بسیار خزانه، ثروت

و بسیار مزرعه و باغها وجود می‌داشت، تا که او به وسیله‌ی آنها از کسب معاش مستغنی قرار می‌گرفت، نسبت به این، چنین پاسخ داده شد، که این چنین‌کردن برای ما، چندان مشکل نیست، که به رسول خود خزانه و ثروت بدهیم، بلکه او را اختیاردار بزرگترین سلطنت قرار بدهیم، چنان‌که پیش از او به حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهما السلام اینگونه ثروت و سلطنت بی‌مثال جهان عنایت کرده قدرت کامله خود را اظهار کردیم، امّا مصلحت عموم مردم و مقتضای حکمتهای بی‌شمار، این بود که، گروه انبیاء علیهم السلام از ثروت و اموال دنیوی و مادی کنار نگهداشته شوند، بویژه نسبت به سیّدالانبیاء ﷺ خواست خداوند، این چنین بود، که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آنان قرار گیرد، و خود آن‌حضرت ﷺ هم برای خود این را پسند فرموده بود، چنان‌که در مسند امام احمد و جامع ترمذی از حضرت ابواسامه مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکّه و کوههای آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگارا! این مورد پسند من‌است که روزی سیر باشم (که بر آن خدا را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبر کنم،) و حضرت عایشه فرمود که رسول‌خدا ﷺ فرمود: که اگر می‌خواستم کوه‌های طلا همراه با من به گردش در می‌آمدند[1].

خلاصه‌ی آن این‌که ماندن عموم انبیا در فقر و فاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزارها حکمت الهی است، و باز هم ماندن آنها بر این حالت اجباری نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می‌گرداند، ولی الله تعالی ذات آنها را به گونه‌ای قرار داده که با

---

۱ - مظهری.

مال و ثروت علاقه‌ای ندارند و فقر و فاقه را پسند می‌کنند.

سخن دیگری که کفّار گفته بودند این بود، که اگر این پیغمبری می‌بود، مانند عموم مردم نمی‌خورد و نمی‌نوشید، و برای کسب معاش در بازارها نمی‌رفت، بر اساس این اعتراض، کفّار معتقد بودند که انسان نمی‌تواند رسول خدا باشد، فقط فرشته می‌تواند رسول قرار بگیرد، که پاسخ آن در موارد مختلفی از قرآن آمده است، و در اینجا، به آن، چنین پاسخ داده شد، که کسانی که شما هم آنها را رسول و نبی تسلیم دارید آنان هم انسان بودند، و مانند بقیه‌ی مردم غذا می‌خوردند و می‌نوشیدند و در بازاراها رفت و آمد داشتند، که می‌بایستی شما چنین نتیجه می‌گرفتید که خورد و نوش و رفتن به بازار، منافی به مقام نبوّت و رسالت نیست، و در آیه‌ی مذکور: ﴿وَ مَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾ این مطلب بیان شده است.

عدم مساوات در اقتصاد مبتنی بر حکمت بزرگی است

﴿وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ در این اشاره به موضوع است که خداوند قدرت داشت که همه‌ی مردم را یکنواخت سرمایه‌دار کند، و همه را تندرست نگهدارد، کسی مریض نشود، همه را به بزرگترین مقام عزّت و جاه نایل گرداند، هیچ کسی ادنی یا کم‌رتبه نماند، ولی به سبب آن در نظام عالم رخنه‌ی بزرگی پدید می‌آمد، بنابر این حقّ تعالی کسی را ثروتمند قرار داد، و کسی را مفلس و گدا، کسی را قوی و کسی را ضعیف، کسی را صحیح و سالم و کسی را مریض، کسی را صاحب عزّت و مقام، و کسی را گمنام، در این اختلاف انواع و اصناف و اختلاف اوضاع و احوال، امتحان و آزمایشی است برای هر طبقه، برای غنی آزمایش از شکر است، و برای فقیر از صبر، و هم‌چنین است وضع سالم و مریض؛ بنابر این، تعلیم رسول خدا ﷺ چنین

است، که هرگاه نظر شما بر کسی بیفتد که در ثروت و مال از شما جلو باشد، یا در صحّت و قوّت و عزّت و مقام از شما بزرگتر باشد، فوراً به کسانی نظر کنید که در این چیزها از شما رتبه‌ی پایین‌تری داشته باشند، تا که شما از گناه حسد نجات یافته در وضع فعلی خود موفق به سپاسگزاری خدا باشید(۱).

وَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ
و گفتند کسانی‌که امید ملاقات ما را ندارند، چرا فرود نیامده برما فرشته، یا می‌دیدیم

رَبَّنَا لَقَدِ ٱسْتَكْبَرُوا فِىٓ أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴿۲۱﴾يَوْمَ
رب خود را، بسیار برتری جستند در دل خود و سرکشی کردند سرکشی بزرگ. روزی‌که

يَرَوْنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ
ببینند ملایکه را نیست مژده‌ای برای گناهکاران در آن روز، و می‌گویند

حِجْرًا مَّحْجُورًا﴿۲۲﴾
منع کرده شد منع کردن.

خلاصه‌ی تفسیر

و کسانی که از پیش شدن در نزد ما، نمی‌اندیشند؛ (زیرا که آنها منکر قیامت و منکر حساب و پیش شدن به بارگاه خداوند هستند،) آنها (در انکار از رسالت) چنین می‌گویند که چرا فرشتگان نزد ما نمی‌آیند، (که اگر فرشته آمده به ما بگوید که این رسول است،) یا ما پروردگار خود را ببینیم، (و خود او به ما بگوید که این رسول من است، آنگاه ما تصدیق می‌کنیم، خداوند در

---

۱ - رواه البخاری و مسلم، مظهری.

پاسخ به آنها می‌فرماید: که) آنان خود را در دلهای خود بزرگ می‌پندارند، (که خود را شایسته این می‌دانند که فرشته آمده به آنها خطاب کند، یا با خود حقّ‌تعالی هم کلام گردند،) و (مخصوصاً تقاضای مشاهده‌ی خدا، و هم کلام بودن با او در این جهان، پس) آنها از حدّ (انسانیّت) بسیار دور افتاده‌اند؛ (زیرا که ملایکه و انسان در بعضی چیزها با هم مشارکت دارند که هر دو گروه مخلوق خدا هستند، ولی میان خدا و انسان هیچ نوع مشارکت و مشابهتی نیست و ایشان از کجا شایسته‌ی دیدار با خدا می‌باشند، ولی فرشتگان را روزی به آنها نشان می‌دهیم، امّا نه به آنگونه که خواسته‌ی آنهاست، بلکه با عذاب و مصیبت و پریشانی) چنان‌که روزی که اینها فرشتگان را ببینند (و آن روز قیامت است) در آن روز مژده‌ای برای مجرمان (کفّار) نمی‌باشد، و (وقتی که فرشتگان را با وسایل عذاب آمده می‌بینند، ترسیده) می‌گویند پناه، پناه است.

معارف و مسایل

﴿وَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا﴾ معنی عمومی لفظ «رجاء» امید، چیزی محبوب و مرغوب است، و گاهی این لفظ به معنی خوف به کار برده می‌شود، چنان‌که ابن الانباری در کتاب «الاضداد» نوشته که در این جا هم، این معنی خوف بیشتر واضح است، یعنی کسانی که از حضور نزد ما نمی‌ترسند، در این، اشاره به موضوع است، که کسانی می‌توانند به تقاضاها، سؤالات بیجا و جاهلانه جرأت کنند که کاملاً منکر آخرت می‌باشند، و معتقد به آخرت، چنان در فکر آخرت می‌باشد، که تسلّط این فکر و اندیشه او را به چنین سؤال و جوابی فرصت نمی‌دهد، کسانی که در عصر حاضر، در اثر تعلیم جدید، در باره اسلام و احکام آن، به شبهات و بحث و مباحثه

می‌پردازند، این علامت آن است که معاذالله یقین صادق آخرت در قلب‌شان جایگزین نشده است، و اگر چنین نمی‌شد این قبیل سؤال‌های بیجا، پدید نمی‌آمد.

﴿ **حِجْراً مَحْجُوراً** ﴾ معنی لفظی حجر، جای محفوظ است، و محجور تأکید آن است، و این لفظ در محاوره عرب زمانی به کار می‌رود که مصیبتی در پیش باشد، برای نجات از آن به مردم می‌گفتند پناه پناه، یعنی ما را از این مصیبت در پناه خود نگهدارید، پس در روز قیامت هم وقتی که کفّار، فرشتگان را همراه با وسایل عذاب می‌بینند که می‌آیند، طبق عادت دنیا این لفظ را به زبان می‌آورند، و از حضرت عبدالله بن عبّاس معنی آن چنین منقول است: که «**حراماً محرماً**»، مراد از آن این‌که وقتی آنها در روز قیامت فرشتگان را با عذاب مشاهده می‌کنند و از آنان طلب عفو و ورود جنّت را تقاضا می‌نمایند یا تمنّا اظهار می‌دارند، فرشتگان در پاسخ به آنان می‌گویند: ﴿ **حِجْراً مَحْجُوراً** ﴾ یعنی جنّت بر کفّار حرام و ممنوع است[۱].

وَ قَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُوراً﴿۲۳﴾

و رسیدیم ما به کارهایی که کرده بودند، پس کردیم آنها را خاک به باد رفته.

أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَ أَحْسَنُ مَقِيلاً﴿۲۴﴾وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ

بهشتی‌ها خوب است در آن روز منزل و خوابگاه نیمروزشان. و روزی که بشکافد

ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ وَ نُزِّلَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلاً﴿۲۵﴾ٱلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ

آسمان از ابر و فرود آورده شوند فرشتگان فرود آمدن. پادشاهی آن روز بر حق است

---

۱ - مظهری.

لِلرَّحْمَـٰنِ ۚ وَكَانَ يَوْماً عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ عَسِيراً ﴿۲۶﴾ وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّـٰلِمُ
برای خدا، و هست آن روز بر منکران سخت. و روزی که می‌گزد گناهکار

عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلاً ﴿۲۷﴾ يَـٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى
دستهای خود را، می‌گوید ای‌کاش که می‌گرفتم با رسول راهی. وای ویرانی بر من، کاش

لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً ﴿۲۸﴾ لَّقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِى
نمی‌گرفتم‌فلان کس‌را دوست. اوگمراه کرد من‌را از نصیحت، پس‌از این‌که رسیده بودبه‌من

وَكَانَ ٱلشَّيْطَـٰنُ لِلْإِنسَـٰنِ خَذُولاً ﴿۲۹﴾ وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَـٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِى
و هست شیطان برای انسان بر وقت فریب باز. و گفت رسول پروردگارا قرار داد قوم من

ٱتَّخَذُواْ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُوراً ﴿۳۰﴾ وَكَذَ ٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِىٍّ عَدُوّاً مِّنَ
این قرآن را بیهوده و دور و این چنین مقرّر کردیم برای هر نبی دشمن از

ٱلْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً ﴿۳۱﴾
گناهکاران، وکافی‌است پروردگار تو برای‌راهنمایی وکمک‌کردن.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما متوجّه می‌شویم (در آن روز) به کارهای (نیک) آنها (کفّار) که آنها را (در دنیا) کرده بودند، پس، آنها را (علناً) چنان (بیکار) می‌کنیم که غبار پراکنده، (که به درد هیچ کاری نخورند، هم چنین کفّار بر اعمال آن هیچ ثوابی مترتّب نمی‌گردد، البتّه) اهل جنّت در آن روز در اقامتگاه خوب و آرامگاه خوبی قرار می‌گیرند، (مراد از مستقر و مقیل، جنّت است، یعنی جنّت جای قیام و استراحت آنها خواهد شد، و خوب بودن آن واضح است،) و روزی که آسمان از ابری می‌شکافد، و (با آن ابر از آسمان)

فرشتگان (بر زمین) با کثرت فرود آورده می‌شوند، (و آنگاه خداوند برای حساب و کتاب تجلّی خواهند فرمود، و) در آن روز حکومت واقعی (فقط) از (حضرت) رحمٰن خواهد شد، (کسی در حساب و کتاب، جزا و سزا دخلی نخواهد داشت، آنچنان که در دنیا تا حدّی دیگران هم تصرّفاتی می‌کنند،) و آن (روز) بر کفّار خیلی روز سختی خواهد بود؛ (زیرا سرانجام حساب آنها جهنّم است،) و روزی که ظالم (انسان کافر، از غایت حسرت) دستهای خود را می‌گزد (و) می‌گوید چه خوب بود که من با رسول (ﷺ) راه (دین) را می‌گرفتم وای بر من، (که چنین نمی‌کردم و) چه خوب می‌بود که من فلان شخص را دوست نمی‌گرفتم، آن (کم‌بخت) مرا پس از رسیدن نصیحت، فریب داد، (و دور انداخت) و شیطان (در عین وقت) از کمک کردن به انسان دست می‌کشد (چنان‌که او نسبت به این‌کافر به وقت حسرت، هیچ‌گونه کمکی نکرد، اگر چه از کمک کردن او هم چیزی عاید نمی‌شود، فقط در دنیا برای فریب دادن بود) و می‌گوید رسول (ﷺ در آن روز به صورت شکایت) که پروردگارا این قوم من قرآن را (که واجب العمل بود) کاملاً از نظر دور انداختند (و در عمل بجای خود، به سوی آن التفاتی نمی‌کردند، منظور این‌که خود کفّار هم، بر ضلالت خویش، اعتراف می‌کنند، و رسولﷺ نیز گواهی می‌دهد، کقوله تعالی **﴿لو جئنا بك علی هٰؤلاء شهیداً﴾**[1] و برای اثبات جرم فقط همین دو صورت رایج است: اعتراف یا گواهی، و از اجتماع هر دو اثبات، بیشتر مؤکّد خواهد شد، و خواهد شد، و سزا خواهند یافت) و ما هم چنین از مجرمان برای هر نبی دشمن، قرار می‌دهیم (ایشان که منکر قرآن شده، خلاف شما کار می‌کنند این امر

۱ـ نساء، ۴۱.

جدیدی نیست که شما غمگین باشید) و برای هدایت (کسانی که هدایت شان مورد نظر باشد) و برای مدد کردن (شما در مقابله با کسانی که از هدایت محروم باشند، پروردگار تو کافی است.

معارف و مسایل

﴿خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَ أَحْسَنُ مَقِيلاً﴾ بجای قیام مستقل، «مستقر» گفته می‌شود، «مقیل» از قیلوله مشتق است، و به جای استراحت نیمروز «مقیل» می‌گویند، تخصیص ذکر مقیل در اینجا شاید به این خاطر است که در حدیثی آمده است: روز قیامت خداوند از محاسبه مردم به هنگام نصف النهار فارغ می‌گردند، و به وقت خواب نیمروز اهل جنّت وارد بهشت می‌شوند، و اهل جهنّم در دوزخ وارد می‌گردند[۱].

﴿تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِالْغَمَـٰمِ﴾ عن الغمام[۲]، معنی آن این است که آسمان می‌شکافد و از آن ابر رقیقی فرود می‌آید که در آن فرشته می‌باشد، و این ابر به شکل سایبان از آسمان می‌آید، و در میان آن تجلّی حقّ تعالی می‌باشد، و پیرامون آن فرشتگان می‌باشند، و این به وقت محاسبه است، و این وقت شگاف آسمان به صورت باز شدن می‌شود، نه آن شکافتن که به وقت نفخه‌اولیٰ برای نابودی آسمان و زمین می‌باشد؛ زیرا این نزول غمام که در آیه، مذکور است بعداز نفخه دوم هنگامی که آسمان و زمین بار دوم ساخته می‌شوند، انجام می‌گیرد[۳].

﴿يَـٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً﴾ این آیه در واقعه‌ی به خصوصی نازل شده، ولی حکم آن عام است، واقعه از این قرار است که «عقبه بن ابی

---

۱ - قرطبی.
۲ - قرطبی.
۳ - بیان‌القرآن.

مقیط» از سرداران مشرک مکّه بود، و بیشتر با رسول خداﷺ ملاقات می‌کرد، و هرگاه از سفری برمی‌گشت، مردمان معزّز شهر را دعوت می‌کرد، باری طبق عادت معزّزین شهر را دعوت کرد و رسول‌خداﷺ را نیز دعوت نمود، وقتی در جلو آن‌حضرتﷺ غذا گذاشتند، آن‌حضرتﷺ فرمود که: من غذای شما را زمانی می‌خورم که شما گواهی بدهید که الله یکی است و کسی با او در عبادت شریک نیست، و این‌که من رسول خدا هستم، عقبه کلمه طیّبه را بر زبان راند و رسول خدا طبق شرط غذا خورد، دوست صمیمی عقبه، ابی بن خلف وقتی اطّلاع یافت که عقبه مسلمان شده است، بسیار به خشم آمد، عقبه معذرت خواهی کرد که مهمان معزّزی مانند محمّد (ﷺ) به خانه من آمده بود، اگر او بدون خوردن غذا از منزل من بیرون می‌رفت، این برای من مایه‌ی سرافکندگی بسیار بود، لذا من بخاطر او کلمه را به زبان راندم، ابی بن خلف گفت که من این معذرت خواهی تو را نمی‌پذیرم، مگر این‌که بر صورت او تف بزنی، این شقی بدبخت در اثر گفتار دوست خود برای این گستاخی آماده شد، و هم‌چنان کرد، الله تعالی آن هر دو تا را در دنیا ذلیل کرد که در غزوه بدر کشته شدند[۱]، و در آخرت عذاب آنها در این آیه ذکر گردیده است، وقتی عذاب آخرت را مشاهده می‌کند انگشت افسوس و ندامت را به دندان می‌گزد و می‌گوید: کاش فلان کس، یعنی ابی بن خلف را دوست نمی‌گرفتم[۲].

دوستی دوستان بی‌دین کاراشتباه، موجب حسرت و ندامت می‌باشد

در تفسیر «مظهری» آمده است که اگر چه این آیه در واقعه‌ای به

---

۱ - بغوی.
۲ - مظهری، قرطبی.

خصوص عقبه نازل گردیده است، امّا همانگونه که الفاظ آیه عام است، حکم آن نیز عام می‌باشد، و شاید در اینجا بجای به کار بردن نام دوست، آوردن لفظ «فلانا» اشاره به این عموم باشد، این آیات چنین نشان دادند که هر آن دو دوست که بر معصیت و گناه جمع باشند، و بر کارهای خلاف، یکدیگر را کمک کنند، حکم همه آنها همین است که در روز قیامت بر این دوستی صمیمانه می‌گریند، در مسند امام احمد، ترمذی، سنن ابی‌داود و غیره از حضرت ابوسعید خدری مروی است که رسول خداﷺ فرمود: «**لا تصاحب إلا مؤمنا و لا یأکل مالك إلا تقی**»[۱]، یعنی کافری را رفیق خود مگیر و مال شما را (به صورت دوستی) فقط مردمان پرهیزکار بخورند، یعنی با غیرمتقیان دوستی نگیرید، و از ابوهریره مروی است که رسول‌خداﷺ فرمود: «**المرء علی دین خلیله فلینظر من یخالل**»[۲]، هر انسان (طبق عادت) بر دین و طریقه دوست خود راه می‌رود، بنابر این پیش از دوستی برقرار کرن بیندیشید که با چه کسی دوستی برقرار می‌کنید.

حضرت ابن عبّاس می‌فرماید که از رسول‌خداﷺ پرسیده شد: از دوستان هم مجلس کدامیک بهتر است؟ آن‌جنابﷺ، فرمود: «**من ذکرکم بالله رویته و زاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالاخرة عمله**»[۳]، یعنی کسی که با دیدن او خدا به یاد آید و مصاحبه با او علم شما را بیفزاید و از عمل او یاد آخرت تازه گردد.

﴿و قَالَ ٱلرَّسُولُ يَـٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِى ٱتَّخَذُواْ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُورًا﴾ یعنی می‌گوید رسول (محمّدﷺ) پروردگارا قوم من، قرآن را مهجور و متروک کردند، آیا این شکایت آن‌حضرتﷺ در بارگاه خداوند، در روز قیامت

۱ - مظهری.
۲ - رواه‌البخاری.
۳ - رواه البزاز، قرطبی.

می‌باشد، یا در دنیا شکایت شده است، در این باره اقوال ائمّه‌ی تفسیر با هم مختلف است، هر دو احتمال وجود دارد، آیه آینده به ظاهر قرینه بر این است که این شکایت در دنیا گذشته که در پاسخ به آن، جهت تسلّی، در آیه‌ی بعدی فرمود: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ یعنی اگر دشمنان شما به قرآن تسلیم نمی‌شوند، شما باید بر آن صبر کنید؛ زیرا سنة الله همیشه چنین بوده که برای هر نبی، مجرمان، دشمن قرار گرفته‌اند، و انبیاء علیهم السلام بر آن صبر کرده‌اند.

متروک کردن قرآن از نظر عمل هم، گناه عظیمی است

به ظاهر مراد از متروک و مهجور کردن قرآن انکار آن است که این، کار کفّار است، ولی در بعضی روایات این هم آمده که مسلمانی که به قرآن عقیده داشته باشد، امّا نه به تلاوت آن پایبند باشد، و نه بر آن عمل کند، او هم در این حکم داخل است، چنان‌که حضرت انس گفته که رسول خدا ﷺ فرمود: «**من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلق به يقول يا رب العالمين ان عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه**»[1].

یعنی کسی که قرآن را آموخت سپس آن را بند کرده در خانه آویزان کرد که نه آن را تلاوت کرد و نه به احکام آن فکر نمود، روز قیامت قرآن به گردن او آویخته می‌آید و به بارگاه خدا شکایت می‌کند که این بنده‌ی تو مرا ترک کرده است، اکنون تو میان من و او قضاوت بفرما.

۱ - ذکره الثعلبی. قرطبی.

وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً ۚ كَذَٰلِكَ

وگفتند کسانی‌که منکربودند، چرانازل‌نشد بر اوقرآن‌تمام، به‌یکبار، این‌چنین نازل‌کردیم

لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَـٰهُ تَرْتِيلاً ﴿۳۲﴾

تا تثبیت‌کنیم‌به‌آن‌دل‌تورا وخواندیم‌آهسته‌آهسته.

خلاصه‌ی تفسیر

و کفّار چنین می‌گویند که چرا بر او (پیغمبر) قرآن به یکبار نازل کرده نشد (هدف از این اعتراض این‌که اگر این کلام خدا می‌بود، چه نیازی داشت که به تدریج نازل گردد، با این نزول تدریجی، آن شک پدید می‌آید که محمّدﷺ با فکر و اندیشه آن را کم کم می‌سازد، در آینده پاسخ به این اعتراض این است که بدین شکل (تدریجاً) به این خاطر (آن را نازل کردیم) است تا که ما به وسیله‌ی آن دل تو را قوی نگهداریم، و (بدین خاطر) ما آن را به تدریج نازل کردیم (چنان‌که ظرف بیست و سه سال آهسته آهسته تکمیل شد).

معارف و مسایل

این همان سلسله‌ی سؤال و جواب کفّار و مشرکینی است که از آغاز سوره ادامه دارد، در پاسخ به این اعتراض در نزول قرآن به تدریج، این حکمت هم در اینجا بیان گردید که هدف از آن تقویت قلب شماست، در نزول تدریجی قلب آن‌حضرتﷺ از چند جهت تقویت می‌شد:

نخست این‌که از بر کردن آن آسان شد، اگر این کتاب ضخیم در یک زمان نازل می‌شد این آسانی در آن باقی نمی‌ماند، و از یاد شدن آن به آسانی در دل پریشانی باقی نخواهد ماند.

دوم این‌که وقتی که بر آن‌جناب اعتراض وارد می‌کردند، یا ناگواری پیش می‌آمد، فوراً برای خاطرداری و تسلیت او، قرآن نازل می‌گشت، و اگر تمام قرآن به یک بار نازل می‌شد و نسبت به این واقعه بخصوصی هم تسلیت نازل می‌شد، نیاز پدید می‌آمد که آن را در قرآن نشان دهد، و متوجه شدن ذهن به آن سوی عادتاً ضرورت نداشت.

سوم این‌که پیام خداوندی شهادت نوینی برای معیّت اوست که مداراعظم قوّت قلبی است، و حکمت تقویت قلب که در اینجا ذکر گردیده حکمت نزول تدریجی در آن منحصر نیست، حکمتهای دیگری هم در آن وجود دارد، که بعضی از آنها در آیه‌ی سوره‌ی بنی اسرائیل: **﴿و قرءاناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث﴾**[1] قبلاً گذشته است[2].

وَ لَا یَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَٰكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً﴿۳۳﴾
ونمی‌آورند پیش تو هیچ‌مثلی که نیاوریم ما برای تو سخن درست و از آن بهتر توضیحی.

اَلَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَاناً وَ
کسانی‌که جمع‌کرده آورده‌می‌شوند برصورتهای‌شان به سوی جهنم، رتبه‌ی آنها بداست و

أَضَلُّ سَبِیلاً﴿۳۴﴾وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ
بسیار گم شده‌اند از راه. و دادیم ما به موسیٰ کتاب و کردیم با او برادرش هارون را

وَزِیراً﴿۳۵﴾فَقُلْنَا اذْهَبَآ إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِینَ كَذَّبُواْ بِـَٔایَٰتِنَا فَدَمَّرْنَٰهُمْ
وزیر. پس گفتیم بروید شما دو تا پیش کسانی که تکذیب کردند آیات ما را، پس بربادداریم آنها را

۱ - سوره... ۱۰۶. ۲ - بیان القرآن.

تَدْمِيراً﴿۳۶﴾

برباد دادنی.

خلاصه‌ی تفسیر

و آنها هر گونه سؤال عجیب در محضر شما تقدیم می‌کنند، امّا ما جواب (درست) و واضح‌تر به شما عنایت می‌کنیم، (تا شما بتوانید به مخالفین پاسخ بدهید، این به ظاهر توضیحی از آن تقویت قلبی است که هرگاه اعتراضی از طرف کفّار وارد شود، فوراً در عین وقت از طرف خدا جواب آن نازل می‌گردد) آنها کسانی هستند که بر صورتهای‌شان (کشیده شده) به جهنّم برده می‌شوند، آنها از حیث جا هم، بدتر هستند و از حیث راه هم گمراه‌اند (تا اینجا بیان وعید بر انکار رسالت و پاسخ به اعتراضها بر قرآن بود، در آینده برای تأیید آن بعضی از وقایع زمان گذشته نقل می‌گردد، که در آنها سرانجام منکرین رسالت، و احوال عبرت‌انگیز آنها مذکور است، و در آنها همه برای آن‌حضرتﷺ ابزار تسلّی و تقویت قلبی وجود دارد، هم چنان‌که الله تعالی به انبیای گذشته کمک فرموده و آنان را بر دشمنان تسلّط کرده است، برای شما هم چنین خواهند کرد، در این باره نخستین قصّه ازحضرت موسیعليه السلام ذکر گردید که) به تحقیق ما به موسی کتاب (تورات را) دادیم و (قبل از رسیدن این کتاب) ما همراه با او برادر او هارون را معین (و مددکار او) کردیم، باز ما (به هر دو تا) دستور دادیم که شما هر دوتا (برای هدایت) پیش کسانی بروید که آنها دلایل (توحید) ما را تکذیب کردند، (مراد از آن فرعون و قوم اوست، چنان‌که این دو شخص به آنجا رفتند و تفهیم کردند، ولی آنها قبول نکردند) پس ما آنها را (از قهر خویش) کاملاً برباد دادیم (در دریا غرق نمودیم).

معارف و مسایل

﴿اَلّذِینَ کَذَّبُواْ بِـَٔایَـٰتِنَا﴾ در این نسبت به قوم فرعون فرموده که آنها آیه‌های ما را تکذیب کردند، در صورتی‌که تا آن زمان تورات بر حضرت موسی علیه السلام نازل نشده بود، لذا نمی‌تواند مراد از این تکذیب آیات، تکذیب تورات شود، بلکه مراد از آیات در اینجا دلایل عقلیه‌ی توحید است، که هر انسان می‌تواند مطابق عقل خود آنها را درک کند، پس عدم تفکّر در آنها را به تکذیب آیات تعبیر فرمود، و یا مراد انکار آن روایاتی است که در هر قوم مقداری از آنها از انبیای سابقین نقل می‌گردد، چنان‌که در قرآن فرموده است: ﴿و لقد جاءکم یوسف منْ قبل بالبیّنٰت﴾ که در اینجا نشان داده شد که تعلیم انبیای سابقین برای آنها منقول شده‌است[1].

وَ قَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَـٰهُمْ وَ جَعَلْنَـٰهُمْ لِلنَّاسِ
وقوم نوح‌را وقتی‌که تکذیب‌کردند پیامبران‌را غرق‌کردیم آنهارا، وکردیم‌آنهارا برای مردم

ءَايَةً‌وَأَعْتَدْنَا لِلظَّـٰلِمِينَ عَذَابًاأَلِيمًا﴿۳۷﴾وَ عَاداً وَ ثَمُودَا وَ أَصْحَـٰبَ ٱلرَّسِّ
نشانی و آماده کردیم برای گناهکاران عذاب دردناک. و عاد را و ثمود را و صاحبان چاه را

وَ قُرُونَاۢ بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيراً﴿۳۸﴾وَ كُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ وَ كُلًّا تَبَّرْنَا
وبسیار گروه درمیان آنها را، به گوش هر یکی رسانیدیم مثالها و هر یکی را غارت کردیم

تَتْبِيراً﴿۳۹﴾وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِىٓ أُمْطِرَتْ مَطَرَ ٱلسَّوْءِ ۚ أَفَلَمْ
غارت کردنی. و آنها آمده‌اند بر روستایی که بارید بر آن بارانی بد، آیا

۱ - بیان‌القرآن.

يكُونُواْ يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُواْ لَا يَرْجُونَ نُشُوراً﴿۴۰﴾وَ إِذَا رَأَوْكَ
ندیده بودند آن را، بلکه امیدوار نیستند برای زنده و بلند شدن. و هرکجا تو را ببینند

إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَـٰذَ ٱلَّذِى بَعَثَ ٱللهُ رَسُولًا﴿۴۱﴾إِن كَادَ
کاری‌ندارند به‌تو بجز از استهزا، آیا این‌است که فرستاده‌است او را خدا پیامبر. او دارد

لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ
بر می‌گرداند ما را از معبودان‌مان، اگر ما صبر نمی‌کردیم بر آنها، و در آینده خواهند دانست

حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴿۴۲﴾أَرَءَيْتَ
وقتی که مشاهده کنند عذاب را که چه کسی برگشته‌تر است از راه. خیلی خوب ببین

مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً﴿۴۳﴾أَمْ
آن کسی را که معبود قرار داده خواهش‌های خود را، آیا می‌توانی باشی بر آن مسئول. آیا

تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَـٰمِ بَلْ
تو فکر می‌کنی‌که بیشتر آنها می‌شنوند یامی‌فهمند، نیستند مگر مساوی باحیوانها، بلکه

هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴿۴۴﴾
آنها برگشته‌ترند از راه.

خلاصه‌ی تفسیر

و قوم نوح را هم ما (در عهد خودش) هلاک کردیم (که بیان هلاکت، و سبب آن، از این قرار است که) وقتی آنها پیامبران را تکذیب کردند، ما آنها را (به وسیله طوفان) غرق کردیم، و ما (داستان) آنها را برای (عبرت گرفتن) مردم نشانی قرار دادیم، (این سزای دنیوی آنها بود،) و (در آخرت) ما برای (این) ظالمان سزای دردناکی آماده کرده‌ایم، و ما عاد، ثمود، اصحاب الرس

و در این میان بسیاری امّتها را هلاک کردیم، و برای (هدایت) هر یکی (از امم مذکور، مطالب بسیار عجیبی (مؤثّر و بلیغی) بیان کردیم، و (وقتی که قبول نکردند) ما همه را کاملاً هلاک کردیم و این کفّار (در سفر به کشور شام) به آن روستا رفته می‌گذرند، که بر آن به گونه‌ی بدی سنگ‌باران شده بود، (مراد از آن، روستای قوم لوط است) پس آیا اینها آن را نمی‌بینند (باز هم عبرت نمی‌گیرند که کفر و تکذیب را که در اثر آن قوم لوط سزا یافت، بگذارند، پس حقیقت این است که علّت عدم عبرت این نیست که آن روستا را ندیده باشند،) بلکه (علّت آن در حقیقت، این است که) اینها در باره‌ی برانگیخته شدن بعدالموت امیدی ندارند، (منکر آخرت هستند، لذا کفر را علّت سزا نمی‌پندارند، بنابراین هلاکت آنها را در اثر کفر تصوّر نمی‌کنند، بلکه آن را از امور تصادفی قرار می‌دهند، این است علّت عدم عبرت گرفتن،) وقتی که اینها شما را می‌بینند، شما را مورد استهزا قرار می‌دهند، (و می‌گویند) که آیا این (بزرگ) است که خدا او را پیامبر کرده فرستاه است، (نباید این‌گونه انسان فقیر، رسول باشد، اگر رسالت مقامی است باید ثروتمند یا سرداری به آن نایل آید، لذا این رسول نیست، البتّه سحر بیانی) این شخص (تا حدّی است که او) داشت ما را از معبوادن منصرف می‌ساخت، اگر بر آنها (با شدّت) استقامت نشان نمی‌دادیم (ما بر هدایت بودیم و او می‌کوشید تا ما را گمراه کند، الله تعالی در رد آن می‌فرماید: که این ظالمان خود را هدایت یافته و پیغمبر ما را گمراه قرار می‌دادند) و (پس از مرگ) به زودی خواهند دانست، وقتی که عذاب را مشاهده کنند، که چه کسی گمراه بود، (آیا خود آنها، یا معاذالله پیغمبرﷺ، در اینجا اشاره به جواب آن اعتراض بیجای آنهاست، که بین نبوّت و ثروتمندی هیچ ارتباطی نیست، انکار نبوّت، به علّت عدم ثروتمندی، بجز از جهالت و

گمراهی چیز دیگری نیست، در دنیا هر چه می خواهند تصوّر بکنند، امّا در قیامت همه‌ی حقایق آشکار خواهند شد،) ای پیغمبر شما حالت آن شخص را مشاهده کردید که خواهش‌های نفسانی خود را خدای خود قرار داده بود؟ آیا می توانید شما نسبت به او نگران باشید، یا بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند (منظور این‌که شما از عدم هدایت آنها غمگین نباشید؛ زیرا شما بر آنها مسلّط نیستید که خواهی نخواهی آنها را به راه بیاورید، و از ایشان امید هدایت داشته باشید؛ زیرا اینها نه حقّ را می‌شنوند و نه عقلی دارند که بیندیشند) اینها فقط مشابه حیوانات هستند (که آنها نه سخنی را می‌شنوند و نه می‌فهمند،) بلکه اینها از آنها هم بیشتر بی‌راه‌اند؛ (زیرا آنها مکلّف به احکام دین نیستند، لذا نفهمیدن آنها مذموم نیست، و اینها مکلّف‌اند باز هم نمی‌فهمند، باز هم اگر آنها معتقد به ضروریات دین نیستند، منکر هم نیستند، و اینها منکر می‌باشند، و در ﴿أَرَءَيْتَ﴾ منشأ گمراهی‌شان بیان گردید که اشتباه‌شان مبنی بر شبهه و دلیل نیست، بلکه علّت آن پیروی هوی است).

معارف و مسایل

در باره‌ی قوم نوح فرمود که آنها پیامبران را تکذیب کردند، در صورتی‌که جلوتر رسولی در عهد آنها نبود، و نه آنها تکذیب کردند، پس منشأ آن این‌که آنها حضرت نوح علیه السلام را تکذیب کردند، و چون انبیاء علیهم السلام در اصول دین با هم مشترک‌اند، تکذیب یکی از آنها در حکم تکذیب همه می‌باشد.

﴿أَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ﴾ رسّ در لغت به چاه خام گفته می‌شود، در قرآن کریم و احادیث صحیحه تفصیل احوال آنها مذکور نیست، روایات

اسرائیلی در این باره با هم مختلف هستند، راجح این است که اینها بقایای قوم ثمود بودند که بر سر چاهی آباد بودند[۱]، و نیز کیفیّت عذاب آنها هم در قرآن منصوص و در احادیث صحیح مذکور نیست[۲].

پیروی از خواهش‌های خلاف شرع، نوعی بت‌پرستی است

﴿أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُ هَوَاهُ﴾ در این آیه به آن کسی که برخلاف اسلام و شرع پیرو خواهش‌های خود باشد گفته شده که او خواهش‌های خود را معبود خود قرار داده است، حضرت ابن عبّاس می‌فرماید: خواهش‌های نفس برخلاف شرع هم بتی می‌باشند که آنها پرستش می‌شوند، سپس در استدلال، این آیه را تلاوت فرمود[۳].

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَ لَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُ
آیا توندیدی به سوی پروردگارت که چگونه دراز کشید سایه را و اگر می‌خواست آن را

سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً﴿۴۵﴾ ثُمَّ قَبَضْنَـٰهُ إِلَيْنَا
ساکن‌قرار می‌داد باز مقرر کردیم خورشید را برآن راهنما. باز کشیدیم آن را به‌سوی خود

قَبْضاً يَسِيراً﴿۴۶﴾وَ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِبَاساً وَٱلنَّوْمَ سُبَاتاً وَ جَعَلَ
کشیدن آهسته. و اوست آنکه‌قرار داد برای شما شب‌را لباس، و خواب‌را آرام، ومقرّر کرد

ٱلنَّهَارَ نُشُوراً﴿۴۷﴾وَ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَـٰحَ بُشْرَاۢ بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦ
روزرابرای‌بلندشدن‌ورفتن. و اوست‌آنکه‌درحرکت درآوردبادهارامژده‌دهنده‌جلورحمت‌خود

---

۱ - کذا فی‌القاموس و الدر عن ابن عباس. ۲ - بیان‌القرآن.
۳ - قرطبی.

وَ أَنــزَلْنَا مِــنَ ٱلسَّـمَآءِ مَآءً طَـهُوراً﴿۴۸﴾لِّـنُحْيِیَ بِـهِ بَـلْدَةً مَّـيْتاً وَ نُسْـقِيَهُ
ونازل‌کردیم ازآسمان آب‌پاک‌کننده. تـاکـه زنـده‌کـنیم بـه‌آن شـهر خـرابـه‌را و مـی‌نوشانیم آن‌را

مِــمَّا خَــلَقْنَآ أَنْــعَـٰماً وَ أَنَــاسِیَّ كَـثِيراً﴿۴۹﴾وَ لَــقَدْ صَــرَّفْنَـٰهُ بَـيْنَهُمْ
بـه‌حیوانـات‌وانسـانهای بسـیار از مـخلوقات. وبـه‌گـونه‌های‌مختلف تـوزیع‌کردیم آن‌را میان‌شان

لِــيَذَّكَّــرُواْ فَأَبَــىٰٓ أَكْــثَرُ ٱلنَّــاسِ إِلَّا كُــفُوراً﴿۵۰﴾وَ لَــوْ شِــئْنَا لَــبَعَثْنَا
تـا مـتذکّر شـوند، بـاز نـماندند اکـثرشان بـدون نـاشکری. و اگـر مـی‌خواسـتیم مـی‌فرستادیم

فِــی كُــلِّ قَــرْيَةٍ نَّــذِيراً﴿۵۱﴾فَــلَا تُــطِعِ ٱلْكَـٰـفِرِينَ وَ جَـٰـهِدْهُم بِـهِ
در هر دهی ترساننده. پس تسلیم نباش به‌گفته‌ی کـفّار و مـقابله کـن بـا آنـها بـه وسیله‌ی ایـن

جِــهَاداً كَــبِيراً﴿۵۲﴾وَ هُــوَ ٱلَّــذِی مَـرَجَ ٱلْـبَحْرَيْنِ هَـٰـذَا عَـذْبٌ فُـرَاتٌ
بـــاشدت‌بزرگ.واوست‌آن‌کـــه‌آمیخته‌روان‌ساخت‌دودریارا، ایـن‌شیرین‌است‌تشـنگی‌برطرف‌کننده،

وَ هَـٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَـرْزَخاً وَ حِـجْراً مَّـحْجُوراً﴿۵۳﴾وَ هُـوَٱلَّذِی
و ایـــن شـــور و تـــلخ است، و قـــرار داد مـیان آنـها پـرده و حـایل بـند شـده. و اوست آنکـه

خَـلَقَ مِـنَ ٱلْـمَآءِ بَشَـراً فَـجَعَلَهُ نَسَـباً وَ صِـهْراً وَ كَـانَ رَبُّكَ قَـدِيراً﴿۵۴﴾
آفـــریدازآب،انسـان‌را،پس‌قـراردادبـرای‌اونسب‌ووصـلت‌کار،وپـروردگارتوهرچیزرامـی‌توانـدبکند.

وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ ٱلْكَافِرُ عَـلَىٰ رَبِّـهِ
ومی‌پرستند بجز از خدا آنچه نه نـفع دهـد آنـها را و نـه ضـرر، و هست کـافر از طـرف رب خـود

ظَهِيراً﴿۵۵﴾وَ مَآ أَرْسَـلْنَـٰكَ إِلَّا مُـبَشِّراً وَ نَـذِيراً﴿۵۶﴾قُـلْ مَآ أَسْـئَلُكُمْ عَـلَيْهِ
پشت انداخته شده. وفرستادیم تـو را بـرای مـژده دادن و تـرساندن. بگـو نـمی‌خواهـم بـر ایـن

مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّـهِ سَـبِيلاً﴿۵۷﴾وَ تَـوَكَّـلْ عَـلَى ٱلْـحَیِّ
ازشما مزدی، مگرآن‌که بخواهـد کسـی‌که بگـیرد بـه‌سوی رب‌خـود راهـی. و تـوکّل‌کن بـر زنـده‌ای

اَلَّذِی لَا یَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً﴿۵۸﴾
که نمی‌میرد و به یاد آور خوبی‌های او را، و کافی است او نسبت به گناهان بندگانش خبردار.

اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمَٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اَسْتَوَیٰ عَلَی
آن‌که آفرید آسمانها و زمین را و آنچه درمیان آنهاست، مدّت شش روز، باز استوار شد بر

اَلْعَرْشِ اَلرَّحْمَٰنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً﴿۵۹﴾وَ إِذَا قِیلَ لَهُمُ
عرش، بسیار مهربان است، پس سؤال کن از او خبرداری را. وقتی‌که گفته می‌شود به آنها

اَسْجُدُواْ لِلرَّحْمَٰنِ قَالُواْ وَ مَا اَلرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُونَا
سجده کنید رحمن‌را، می‌گویندرحمان‌چه‌چیزی‌است، آیاسجده‌کنیم‌کسی‌راکه تومی‌گویی

وَزَادَهُمْ نُفُوراً﴿۶۰﴾تَبَارَکَ اَلَّذِی جَعَلَ فِی اَلسَّمَآءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهَا
ومی‌افزاید نفرت‌شان. دارای برکت بزرگی است آنکه ساخت در آسمانها برج و کرد درآنها

سِرَٰجاً وَ قَمَراً مُّنِیراً﴿۶۱﴾وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَلَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ
چراغ و ماهتاب روشن‌کننده. و اوست آنکه آفرید شب‌وروز را پشت سرهم، برای کسی‌که

أَرَادَ أَن یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُوراً﴿۶۲﴾
بخواهد یاد کند یا بخواهد شکر کردن را.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مخاطب آیا تو بر (قدرت) پروردگارت نظر نکردی که او چگونه سایه (چیزهای ایستاده) را (به هنگام طلوع آفتاب از افق تا دور) پهن‌کرده است؛ (زیرا به هنگام طلوع سایه هر چیز تا دور می‌باشد) و اگر او می‌خواست آن را بر یک حال نگه می‌داشت (با بلند شدن آفتاب کاسته نمی‌شد به گونه‌ای که نمی‌گذاشت شعاع آفتاب این قدر تا دور برسد؛ زیرا

رسیدن شعاع خورشید به مناطق زمین، وابسته به مشیّت خداوندی است، نه با اضطرار، ولی ما آن را با حکمت خود یکنواخت نگه می‌داشتیم، بلکه ما آن را پراکنده ساختیم) باز ما آفتاب را (نزدیک شدن آن به افق را و سپس بلند شدن آن از افق را) بر این (بلندی و کوتاهی سایه) علامت (ظاهری) مقرر کردیم (منظور این‌که اگر چه علّت اصلی روشنی و سایه و اضافه شدن و کاستن آن، اراده و مشیّت حقّ تعالی است، خورشید یا چیز دیگر مؤثّر حقیقی نیست، ولی الله تعالی برای پدیدها در دنیا بعضی اسباب ظاهری درست کرده است، و رابطه‌ی مسبّبات را با اسباب چنان برقرار کرده که با تغییر سبب در مسبّب تغییر پدید می‌آید) باز (به علّت این تعلّق ظاهری) ما این (سایه) را به سوی خود آهسته آهسته کشیدیم (هر چند خورشید بلند شد آن سایه زایل و معدوم شد و چون‌که غایب شدن آن فقط وابسته به قدرت الهی بدون شراکت غیر است، و باوجود غایب شدن از مشاهده‌ی عموم، از علم غایب نیست، بنابر این فرمود: که به طرف خود کشیدیم) و او چنان ذاتی است که شب را برای شما وسیله‌ی حجاب و خواب را ذریعه‌ی استراحت قرار داد، و روز را (از این جهت که خواب به منزله‌ی مرگ و روز برای بیداری است) وقت زنده شدن قرار داد، و او چنان ذاتی است که پیش از باران رحمت خویش، بادها را می‌فرستد که آنها با امید باران، دلها را) خوش می‌کنند، و از آسمان آب می‌بارانیم که صاف کننده و پاک کننده است تا که به وسیله آن در زمین مرده، روح بدمیم، و بسیاری از حیوانها و انسانهای مخلوق خود را سیراب می‌کنیم و ما آن (آب) را (به قدر مصلحت) در میان مردم تقسیم می‌کنیم تا که مردم بیندیشند (که این تصرّفات از ذات بسیار با قدرتی است که او سزاوار عبادت است) پس (می‌بایستی بیندیشند و حقّ او را ادا کنند، ولی) بیشتر مردم بدون ناشکری

نمی‌مانند (که در آن میان از همه بزرگتر، کفر و شرک است، و امّا شما با شنیدن ناشکری آنها و مخصوصاً ناشکری اکثریت یا مشاهده‌ی آن، در سعی برای تبلیغ، حوصله را از دست ندهید که من چگونه به تنهایی از عهده‌ی همه‌ی اینها بر می‌آیم، بلکه شما به تنهایی وظیفه خود را انجام دهید؛ زیرا هدف در نبی، قرار دادن شما به تنهایی این بود که اجر و قرب شما اضافه شود) و اگر ما می‌خواستیم، پس (علاوه بر شما در این زمان هم) به هر روستایی یک پیغمبر می‌فرستادیم (و تمام کارها را تنها به عهده‌ی شما نمی‌گذاشتیم، ولی چون هدف اضافه کردن اجر شماست، بنابر این، ما این چنین نکردیم، پس بدین شکل محوّل کردن این قدر وظایف به عهده‌ی شما، انعام خداوندی است) پس (در مقابل سپاس این نعمت) شما کاری را که موجب خوشحالی کفّار باشد، نکنید، (کفّار از این خوشحال می‌شوند که تبلیغ نباشد، یا در آن کمی باشد، و به آزادی آنها تعرّض نشود،) و به وسیله‌ی (دلایل حقی که در) قرآن (مذکور است چنان‌که در این مقام دلایل توحید ذکر گردیده است، به وسیله‌ی آنها) با زور و شور با آنان مبارزه کنید (به صورت عمومی و کاملاً تبلیغ نمایید، یعنی به همه بگویید و بارбار بگویید، و حوصله را بلند بدارید، چنان‌که تاکنون کرده‌اید، بر آن استوار بمانید، باز در آینده بیان دلایل توحید است) و او چنان ذاتی است که دو دریا را (به ظاهر) با هم آمیخته که از آنها (آب) یکی شیرین و تسکین بخش است، و (آب) دیگری شور و تلخ است و (باوجود اختلاط ظاهری در حقیقت) در میان آنها (با قدرت خود) یک حجاب و مانع قوی (از اختلاط حقیقی (گذاشته است (که خود مخفی و غیر محسوس است، ولی اثر آن یعنی امتیاز در مزه دو آب، مسحوس و مشاهد است، مراد از این دو دریا آن مواردی است که رودها و نهرهای شیرین روان شده به دریای شور

می‌ریزند، در آنجا باوجود این‌که از ظاهر سطح، هر دو یکی معلوم می‌گردد امّا طبق منشأ قدرت خداوندی در میان آنها، چنان حدّ فاصل وجود دارد که اگر از یک جانب ملتقی آب برداشته شود، شیرین است و اگر از جانب دیگر آن که کاملاً نزدیک است، آب برداشته شود تلخ است، در دنیا هر کجا که آب نهرهای شیرین در دریای شور می‌ریزند، می‌توان آن را مشاهده کرد، که تا چندین کیلومتر آب شیرین و تلخ جدا جدا جریان دارند، به طرف راست شیرین و به طرف چپ تلخ و شور است یا بالا و پایین جداجدا آب شیرین و تلخ یافت می‌شود، حضرت مولانا بشیر احمد عثمانی در ذیل این آیه نوشته است که از دو عالم معتبر بنگال در بیان القرآن نقل شده که از ارکان تا چاتگام حال دریا چنین‌است که در دو کناره آن دو نوع دریا کاملاً از هم جدا به نظر می‌رسد که آب یکی سفید و آب دیگری سیاه است، در سیاه مانند دریای شور تلاطم و تمّوج طوفانی مشاهده می‌شود و سفید کاملاً ساکن و آرام است، و کشتی در سفید راه می‌رود و درمیان هر دو تا یک خط باریک کشیده است که ملتقای هر دو تا می‌باشد، و مردم می‌گویند که آب سفید شیرین است و آب سیاه تلخ است، و بعضی از طلاب باریسال به من گفتند که در منطقه‌ی باریسال، دو نهر از یک دریا سرچشمه می‌گیرند که آب یکی شور و کاملاً تلخ و دیگری کاملاً شیرین و لذیذ است، و در اینجا در گجرات که امروزه بنده در آن مقیم هستم (دابهیل سورت، استان سورت) از اینجا دریا شور در حدود فاصله بیست کیلومتر می‌باشد در نهرهای اینجا همیشه مد و جزر وجود دارد، ثقات به کثرت بیان کرده‌اند که هنگام مد وقتی که آب دریا در نهر می‌آید سطح آب شیرین آب تلخ به شدت بالا می‌آید ولی در آن وقت هم هر دو آب باهم آمیخته نمی‌شوند، آب بالایی تلخ می‌ماند و آب پایین شیرین آست، و به وقت جزر آب تلخی

که از بالا پایین می‌آید و آب شیرین بر همان حال خود باقی شیرین می‌ماند، والله اعلم. با مشاهده این شواهد منظور آیه کاملاً واضح است، یعنی قدرت خداوندی را مشاهده کنید که آب دو دریا تلخ و شیرین باوجود آمیخته شدن در بعضی مواضع، چگونه از یکدیگر ممتاز می‌مانند) و او آن ذاتی است که از آب (نطفه) انسان را آفرید، سپس او را صاحب خاندان و وصلت قرار داد، (هم چنان‌که پدر و پدربزرگ و غیر خاندان شرعی و مادر و پدر مادر خاندان عرفی هستند که از آنها همراه با آفرینش، تعلّقات پدید می‌آید، باز پس از عروسی رشته وصلت ایجاد می‌گردد، این همه دلیل قدرت الهی است که نطفه چه چیزی بود و آن را چگونه درست کرد که آن به این زودی، دارای خون شد، و نعمتی هم هست که بر این روابط، آبادی تمدّن و کمکهای باهمی استوار است) و (ای مخاطب) پروردگارت دارای قدرت بزرگی است و (باوجود این‌که الله تعالی در ذات و صفات خود چنان کامل است که بیان گردید، و این کمالات متقاضی آن هستند که عبادت او بجا آورده شود، ولی) این مردمان (مشرک این) خدا را گذاشته چیزهایی را عبادت می‌کنند (که بر عبادت کردن) نه به آنها می‌توانند نفعی برسانند و نه (در صورت عبادت نکردن) می‌توانند ضرری به آنها برسانند، و کافر، مخاطب پروردگارش است (که او را گذاشته عبادت دیگران را بجا می‌آورد، و پس از مطّلع شدن از مخالفت کفّار، نه شما بر عدم ایمان آنها اندوهگین باشید؛ زیرا که) ما شما را فقط برای این مبعوث کردیم که (با اهل ایمان) مژده (جنّت را) بدهید، و (کفّار را از دوزخ) بترسانید (و از عدم ایمان آنها به شما چه ضرری لاحقّ می‌گردد، پس شما چرا اندوهگین باشید، و نه شما از مطّلع شدن به این مخالفت، اندیشمند باشید، که وقتی اینها مخالف حقّ تعالی هستند، پس من که به سوی او دعوت می‌دهم

چگونه اینها این دعوت را خیرخواهی تصوّر کنند، بلکه آن را بر خود غرضی من، محمول کرده به آن التفاتی هم نخواهند کرد، پس چگونه می‌توان این بدگمانی آنها را اصلاح کرد، تا که این سد راه برطرف گردد، و اگر شما از آنها بر این تصوّر به قرینه، یا از زبان آنها اطّلاع پیدا کنید، پس) شما (در جواب این قدر) بگویید (و بی‌فکر باشید) که من در عوض این (تبلیغ) از شما معاوضه (مالی و مقامی) نمی‌خواهم، آری اگر کسی بخواهد راه (رسیدن) به خدا را اختیار کند (پس من این را که می‌خواهم، چه شما آن را معاوضه بگویید یا خیر) و (نه پس از اطّلاع از مخالفت کفّار در فکر ضرر رسانی آنها قرار گیرید، بلکه در تبلیغ) بر آن حی لایموت توکّل کنید، و (با اطمینان) در تسبیح و تحمید او مشغول باشید، و (نه پس از اطّلاع مخالفت، در فکر تعجیل عقوبت، آرزو بکنید تا ضرر آنها به دیگران نرسد؛ زیرا که) او (خدا) از گناهان بندگان خود (به طور) کامل آگاه است، (هرگاه او مناسب بداند، سزا خواهد داد، پس در این جمله‌ها حزن، فکر و خوف از رسول‌الله ﷺ زایل کرده شد، باز در آینده بیان توحید است) او آن ذاتی است که آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست همه را (به قدر) مدّت شش روز آفرید، و باز بر عرش (که شبیه تخت سلطنت است چنان) استوار (و جلوه افروز) شد (که سزاوار شأن اوست، و توضیح آن در آغاز رکوع هفتم از سوره‌ی اعراف، جلد۵، ص ۳۵۶ گذشت) او بسیار مهربان است که شأن او را باید از آگاهی پرسید (که او چگونه است، کفّار و مشرکین چه می‌دانند، و به علّت عدم اینگونه معرفت صحیح به شرک مبتلا هستند، کما قال الله تعالی: ﴿**وَ مَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ**﴾[1]، و وقتی که به آنها (کفّار) گفته می‌شود که برای

---

۱ - انعام، ۹۱.

رحمن سجده کنید، پس (از روی جهل وعناد می‌گویند که رحمن چه چیزی است، (که به ما می‌گویند در جلو او سجده کنیم) آیا ما برای کسی سجده بکنیم که شما به ما، نسبت به سجده برای او، می‌گویید و از این، نفرت آنها بیشتر می‌شود، (لفظ رحمٰن در میان آنها کمتر شهرت داشت، ولی نه این‌که آن را نمی‌دانستند، امّا چون مخالفت‌شان با تعالیم اسلامی اضافه شده بود، در محاورات و گفتگوی جمعی، آن مخالفت را جلوه می‌دادند، و وقتی که این لفظ در قرآن به کثرت به کار برده شد با آن مخالفت کردند) او آن ذات بسیار عالی شأنی است که در آسمان ستارگان بزرگی آفرید و از آن جمله دو ستاره را بسیار درخشنده و مفید ساخت (یعنی) در آن (آسمان) چراغ (خورشید) و ماهتاب نورانی آفرید (شاید خورشید را به علّت تیزی آن، چراغ فرموده است،) و او آن ذاتی است که شب و روز را پشت سر همدیگر رفت و آمد کننده قرار داد، (و همه‌ی آنچه در اینجا دلایل توحید و نعمت‌های الهی که ذکر شده‌اند) برای (تفهیم) کسانی (است) که بخواهند بفهمند یا بخواهند شکر کنند، (که در نظر فهمنده استدلال و در نظر شکر کننده نعمت‌هایی هستند). و اگر نه:

اگر صد باب حکمت پیش نادان　　　بخوانی آیدش بازیچه در گوش

معارف و مسایل

اسباب و مسبّبات در مخلوقات الهی باهم مرتبط، و همه تابع قدرت حق تعالی هستند

در آیه‌های مذکور ذکر قدرت حقّ تعالیٰ، انعام و احسانهای او بر بندگان آمده است، که از آن توحید حقّ تعالی و عدم شراکت کسی در

استحقاق عبادت با او، ثابت می‌گردد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ﴾ آفتاب و سایه، هر دو چنان نعمت‌هایی هستند که بدون آن‌ها زندگی انسان و کاروبار او، رو به راه نمی‌شود، اگر هر جا در هر وقت همیشه آفتاب باشد، برای انسان و همه‌ی حیوانها مشکل بزرگی قرار می‌گیرد، و این روشن‌است، سایه نیز این چنین حالتی دارد که اگر هر جا و در هر وقت سایه باشد و هرگز آفتاب نیاید، صحّت و تندرستی انسان نمی‌تواند باقی بماند، و هم‌چنین در هزارها کار دیگر نیز خلل واقع می‌شود، الله تعالی این دو نعمت را به قدرت کامل خود آفرید، و آنها را موجب راحت و سکون انسان قرار داد، ولی حقّ تعالی با توجّه به حکمت کامل خویش، تمام پدیدهای این جهان را با اسباب خاصّی مرتبط ساخته است، که هرگاه آن اسباب پدید بیایند این چیزها موجود می‌گردند و هرگاه آنها نباشند، اینها هم نیستند، اگر اسباب قوی یا بیشتر باشند، مسبّبات هم قوی و بیشتر خواهند شد، و اگر آنها ضعیف یا کم باشند مسبّبات هم ضعیف و کم خواهند شد، سبب تولید محصولات و گیاهان، زمین و آب و باد را، سبب روشنی ماه، خورشید را، و سبب باران، ابر و باد را قرار داد، در این اسباب، و اثرات مترتّب بر آنها، چنان ارتباط مضبوط و مستحکمی برقرار نمود که هزاران سال بدون کوچکترین فرقی، برابر و یکسان در جریان است، نگاهی به خورشید و حرکت آن، شب و روز، سایه و آفتابی که از آن سایه پدید می‌آید، بیندازید، چنان نظام مستحکمی بر آنها حکم‌فرماست، که در آن هزاران سال، یک دقیقه بلکه یک ثانیه فرقی پدید نمی‌آید، نه گاهی در موتور ماه و خورشید ضعف پدید می‌آید و نه گاهی نیاز به تعمیر دارند، از بدو آفرینش به یک گونه و در یک اندازه‌ی مخصوص در حرکت هستند، که می‌توان با محاسبه، وقت را در اشیای بعد از هزار سال

اعلام کرد، و این نظام مستحکم سبب و مسبّب، که شاهکار عجیب و غریبی است، از قدرت کامل حقّ تعالی، و برهان قطعی است، از قدرت و حکمت بالغه‌ی او و در اثر استحکام، آن است که مردم در غفلت قرار گرفته، و تنها اسباب ظاهری را نگاه می‌کنند، و همین اسباب را خالق و مالک تمام چیزها و تأثیر آن‌ها پنداشته‌اند، نیروی اصلی که مسبّب الاسباب و آفریدگار اسباب است؛ زیر حجاب اسباب مستور مانده است، بنابر این است که انبیاءعلیهم‌السلام و کتب آسمانی انسان را مکرّراً بر این متنبه می‌کنند، که قدری نگاه را برداشته تیزتر کنید، و پشت پرده‌ی اسباب بنگرید، که چه کسی این نظام را می‌چرخاند، تا که به حقیقت راه یابید، آنچه در آیه‌های مذکور آمده در ارتباط با این موضوع می‌باشد، در آیه: ﴿**أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ**﴾ انسان غافل متنبّه گردانیده شد، که تو هر روز می‌بینی که سایه‌ی هر چیز در صبح به جانب مغرب گسترده می‌باشد، باز به کاستن شروع می‌شود، تا این‌که به وقت نصف‌النّهار معدوم یا کالعدم می‌گردد، باز پس از زوال این سایه با رفتار تدریجی خویش، به جانب شرق گسترش می‌یابد، هر انسان از فواید آفتاب و سایه‌ی روزانه مستفید می‌شود، و می‌بیند که همه‌ی اینها نتایج طلوع و ارتفاع و غروب آفتاب است، امّا آفرینش کره‌ی خورشید و نگهداری از آن، تحت یک نظام به خصوصی، کار چه کسی است، این به چشم، دیده نمی‌شود، برای دریافت آن، چشم دل و بصیرت باید داشت.

هدف از آیه‌ی مذکور این است که این بصیرت به انسان داده شود که این افزایش و کاستن سایه‌ها اگر چه در نظر شما متعلّق به خورشید است، ولی به این هم بیندیشید که چه کسی آسمان را با این شأن و شوکت آفرید و چه کسی حرکت آن را تحت یک نظام خاصّی برقرار داشت، آن ذاتی که قدرت کامل او همه‌ی اینها را انجام داده، اوست عطا کننده‌ی این نعمت

سایه و آفتاب، و اگر او می‌خواست، این سایه و آفتاب را بر یک حالت استوار نگه می‌داشت، هر کجا آفتاب می‌بود، همیشه می‌بود، و هر کجا سایه می‌بود آن هم برای همیشه می‌بود، ولی حکمت او با توجّه به ضروریات و فواید انسانی، چنین نکرد، ﴿وَ لَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً﴾ همین مطلب را روشن می‌سازد.

برای بیدار کردن انسان، برگشت سایه و کاستن آن را در آیه‌ی مذکور چنین تعبیر فرموده است که: ﴿قَبَضْنَـٰهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً﴾ یعنی باز ما سایه را به طرف خود جمع کردیم، این ظاهر است که حقّ تعالی از جسم، جسمانیت، جهت، جانب، پاک و منزّه است، مفهوم جمع شدن سایه به سوی او این است که همه‌ی این کارها به قدرت کامل او انجام می‌گیرد.

تخصیص خواب به شب و کار در روز، مبنی بر حکمت بزرگی است

در این آیه شب، به لفظ لباس تعبیر شده که همانگونه که لباس پوشاننده‌ی همه‌ی بدن انسان است، هم چنین شب یک چادر پرده‌ای از قدرت است که بر کل کاینات انداخته می‌شود، ﴿سُبَاتاً﴾ از سبت مشتق است به معنی قطع و مراد از آن چیزهایی است که از آنها چیزهای دیگری قطع بشوند.

خواب را خداوند چنان چیزی قرار داده که از آن تمام خستگی زحمتهای سراسر روز، و ناتوانی قطع می‌گردد، افکار و خیالات منقطع شده به ذهن انسان استراحت می‌رسد، بنابر این، «سبات» را به استراحت ترجمه کرده‌اند، و معنی آیه این‌که ما شب را یک چیز پنهان کننده ساختیم و سپس در آن بر انسان و بقیه‌ی حیوانات خواب را مسلّط گردانیدیم که وسیله‌ی استراحت و آرامش آنها قرار گرفت.

در اینجا چند چیز قابل تأمّل است: نخست این‌که هر کس می‌داند که

خواب وسیله‌ی استراحت بلکه روح آنست، امّا فطرت انسانی چنین است که آمدن خواب در روشنی بر او مشکل قرار می‌گیرد، و اگر بیاید فوراً چشم باز می‌گردد، حقّ تعالی مناسب به خواب، شب را تاریک و سرد قرار داد، بدین شکل شب خود، جداگانه نعمتی است، و خواب جداگانه، و نعمت سوم این‌که خواب همه‌ی مردم و حیوانات در شب به یک وقت به صورت اجبار در آورده شد، و اگر اوقات خواب یکی، مخالف با اوقات خواب دیگری قرار می‌گرفت، پس وقتی که عدّه‌ای می خواستند بخوابند گروهی دیگر به کار پرداخته، موجب شور و غوغا قرار می‌گرفتند، و هم چنین وقتی که نوبت خواب آنها می آمد، اینها به علّت کار و رفت و آمد در خواب آنها خلل می آوردند، علاوه بر این هزارها نیازمندی یک انسان، به انسان دیگری وابسته است در این صورت در کارها تعاون و همیاری با یکدیگر، حرج واقع می‌شد، که کسی که تو با او کاری داری وقت خوابش رسیده و زمانی که او بیدار می‌شود، وقت خواب تو می‌باشد، و اگر برای تکمیل این اهداف معاهده‌ی بین‌المللی به کار گرفته می‌شد، که همه‌ی مردم وقت خواب خود را یکی مقرّر کنند، اوّلاً برقرار کردن چنین معاهده‌ای در میان میلیاردها مردم، کار آسانی نبود، ثانیاً خللهایی که در طرق معاهداتی به وسیله رشوه و مراعات مشاهده می‌گردد، در اینجا هم باقی می‌ماند، الله تعالی با قدرت کامل خویش وقت اجباری برای خواب مقرّر فرمود که به هر انسان و حیوان در آن خواب می آید، و اگر بنابر ضرورتی بخواهد بیدار باشد، برای انتظام آن با مشکل روبرو می‌شود، ﴿**فتبارك الله أحسن الخالقين**﴾ هم چنین در: ﴿**جَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُوراً**﴾ روز را «نشور» یعنی زندگی فرمود؛ زیرا حریف آن، یعنی خواب، یک نوع مرگ است، و وقت زندگی را هم در تمام مردم به صورت اجبار، یکی کرد، و اگر نه لازم می آمد برخی کارخانه‌ها و مغازها در

روز بسته شوند، و شب باز گردند، و هرگاه آنها باز می‌شدند، بقیه بسته می‌شدند، و بدین‌شکل هر دو گروه در کار و معاملات خود با مشکل مواجه می‌گشتند، هم چنان‌که حقّ تعالی قرار دادن شب را وسیله‌ای برای استراحت، انعام بزرگی فرمود، هم چنین برای ضروریات دیگر زندگی که با هم اشتراک می‌خواهند، تقریباً وقت متّحد و مشترکی مقرّر فرمود، مثلاً ضرورت غذا و گرسنگی در صبح و شام یک امر مشترکی است که همه در این اوقات به فکر آن قرار می‌گیرند، که در نتیجه فراهم کردن همه‌ی ضروریات برای هر یکی آسان می‌گردد، هتلها و رستورانها در این اوقات آماده و از غذا پر دیده می‌شوند و در هر منزل و خانه، این اوقات برای زمان خوردن وقت معیّن شده است، این تعیین، نعمت بزرگی است که حقّ تعالی با حکمت بالغه‌ی خویش فطرتاً در طبیعت انسان گذاشته است.

﴿وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَـهُوراً﴾ لفظ طهور در زبان عرب صیغه مبالغه‌ای است، طهور به آن چیزی گفته می‌شود که خود پاک و وسیله پاک کردن چیزهای دیگر باشد، حقّ تعالی این صفت خاص را به آب عنایت فرموده است، هم چنان‌که خود پاک است به وسیله‌ی آن می‌توان نجاست‌های حقیقی و معنوی را هم پاک کرد، و آبی که مردم آن را به کار می‌برند، عموماً همان است که از آسمان نازل می‌گردد، گاهی به صورت باران و گاهی به صورت برف و تگرگ، سپس آن آب در رگهای کوهها به صورت لوله‌کشی فطری در تمام زمین پخش می‌شود، که در بعضی موارد خود بخود به صورت چشمه بیرون می‌آید و در بعضی جاها زمین را حفر کرده به صورت چاه از آن، بیرون آورده می‌شود، همه‌ی آنها در ذات خود پاک و وسیله پاک کردن چیزهای دیگر است، نصوص قرآن و سنّت و اجماع امّت بر آن گواه‌اند.

و این آب تا وقتی که به مقدار زیاد باشد، مانند حوضها و حوضچه‌ها و نهرها که اگر نجاستی در آنها پدید آید، نجس نمی‌گردد، بر این، همه‌ی علما اتّفاق دارند، به شرطی که اکثر اجزای نجاست در آب ظاهر نگردند، و رنگ، مزه و بوی آن تغییر نیابد، ولی اگر آب کم باشد و نجاستی در آن بیفتد، پس حکم آن چیست؟ در این باره ائمّه‌ی مجتهدین با هم اختلاف نظر دارند، هم‌چنین در تعیین مقدار کثیر و قلیل آب هم، اقوال شان مختلف است، تمام مسایل متعلّق به آب در این مقام در تفسیر مظهری و قرطبی نوشته شده و در عموم کتب فقه مذکور است، لذا نیازی به نقل آنها در اینجا نیست.

﴿وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَآ أَنْعَٰماً وَ أَنَاسِيَّ كَثِيراً﴾ اناسی جمع انسی است و بعضی فرموده‌اند که جمع انسان است در آیه این بیان گردید که الله تعالی از آب نازل شده از آسمان، زمین و حیوانها و بسیاری انسان را سیراب می‌فرماید، در اینجا این امر قابل توجّه است که همانگونه که همه‌ی حیوانات از آن آب سیراب می‌گردند، همه‌ی مردم هم از آن استفاده می‌نمایند و سیراب می‌شوند، پس به این تخصیص که بسیاری مردم را سیراب فرمود، لازم می‌آید که بسیاری مردم از این سیرابی محروم هستند، جوابش این‌که مراد از بسیاری مردم در اینجا کسانی هستند که عموماً در بیابانها و جنگلها بر آب باران گذر اوقات می‌کنند، و آبادی شهرها بر لب جویها و چاههاست، که منتظر باران نیستند.

﴿وَ لَقَدْ صَرَّفْنَٰهُ بَيْنَهُمْ﴾ منظور آیه این‌که در باران، تغییراتی پدید می‌آوریم که گاهی در یک شهر و گاهی در دیگری می‌بارد، از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه مروی است که آنچه مردم می‌گویند که باران در این سال زیاد و در آن سال کم است، درست نیست؛ زیرا آب باران هر سال از طرف خداوند یکنواخت نازل می‌گردد، البتّه حسب دستور او چنین می‌شود، که مقدار آن

در یک شهری نسبت به شهر دیگری اضافه وکم باشد، و بسا اوقات هدف از کم کردن آن سزا دادن آن شهر یا متنبّه کردن آن است، و گاهی اضافه شدن آن عذابی قرار می‌گیرد، پس این آب که رحمت خالص خداست، برای ناسپاس گزاران و نافرمانان خدا، عذاب و سزا قرار می‌گیرد.

جهاد با قرآن، یعنی انتشار دادن دعوت آن، جهاد بزرگی است

﴿**وَ جَـٰهِدْهُم بِهِ جِهَاداً كَبِيراً**﴾ این آیه‌ی مکّی، زمانی نازل شد که احکام جهاد با کفّار نازل نشده بودند، لذا جهاد را با «به» مقید فرمود، ضمیر «به» راجع به قرآن است، و معنی آیه از این قرار است که به وسیله قرآن با مخالفین اسلام جهاد کنید، جهاد بزرگ. و اصل جهاد به وسیله قرآن این‌که سعی کنید احکام آن را برای مردم تبلیغ نموده آنها را به سوی قرآن متوجه سازید چه با زبان باشد و چه با قلم یا به طرق دیگر که به همه‌ی آنها در اینجا جهاد کبیر فرموده است.

﴿**وَ هُوَ ٱلَّذِی مَرَجَ ٱلْبَحْرَیْنِ هَـٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَـٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَّحْجُوراً**﴾ لفظ «مرج» به معنی آزاد گذاشتن است، به این خاطر به چراگاه مرج می‌گویند، که حیوانات در آن آزاد می‌گردند و می‌چرند، «عذب» به آب شیرین گفته می‌شود و «فرات» به معنی خوش مزه و گواراست، «ملح» به معنی نمکین و «اجاج» تیز و تلخ است.

حقّ تعالی به فضل و حکمت بالغه‌ی خویش، در جهان دو نوع دریا خلق فرموده است: یکی از همه بزرگتر بحر محیط که به آن اقیانوس می‌گویند، و دور و بر زمین را فراگرفته است که تنها یک چهارم از آن ظاهر است، که در آن کل جهان بشریت آباد است، این بزرگترین دریا، به مقتضای حکمت خیلی شور و تلخ و بد مزه است، بر منطقه آباد زمین از آب نازل

شده از آسمان چشمه‌ها و سیلابها و جویها و نهرهای بزرگ هست، که همه شیرین و گوارا و خوش مزه هستند. انسان در فرو نشاندن تشنگی خویش و کار روزانه‌ی خود به آب شرین نیازمند است که خداوند آن را در بخش آباد زمین به صورتهای مختلف مهیّا فرموده است، ولی اگر بحر محیط اقیانوس، شیرین می‌شد، پس خاصیت آب شیرین این است که خیلی زود فاسد شود، بویژه اقیانوس که در آن آبادی انسان و حیوانات دریایی به نسبت آبادی زمین بیشتر است که در آن می‌میرند و همانجا پوسیده شده خاک می‌گردند، و تمام آبهای روی زمین و کثافتها جاری، و سرانجام در اقیانوس می‌ریزند، اگر این آب شیرین می‌بود ظرف سه الی چهار روز فاسد می‌شد و از بدبویی و فساد آن سکونت برای اهل زمین در آن مشکل می‌شد، لذا حکمت خداوندی آن را به قدری شور و تلخ کرده است که تمام کثافتهای روی زمین در آن ریخته هضم می‌گردند و حیوانات ساکن آن درآنجا می‌میرند و نمی‌پوسند.

در آیه مذکور این احسان و انعام ذکر گردیده که با توجّه به نیازمندی انسان دو نوع دریا آفریده شده است، دوم این قدرت کامل ذکر شده که جایی‌که دریاها، یا جویها، آب‌شیرین در اقیانوس می‌ریزد و آب‌تلخ و شیرین یکجا باهم جمع می‌شوند، در آنجا مشاهده می‌گردد که هر دو آب چندین کیلومتر کنار هم جریان دارند که یک‌طرف آب‌شیرین است و طرف دیگر تلخ، و باهم آمیخته نمی‌شوند درصورتی که میان آنها حایل وجود ندارد.

﴿**و هُوَ اَلّذِیَ خَلَقَ مِنَ اَلْمَآءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً**﴾ نسب، به آن قرابت و خویشاوندی گفته می‌شود، که از طرف پدر یا مادر باشد، و «صهر» آن رشته و تعلّقی است که از طرف همسر باشد که در عرف به آن وصلت، می‌گویند، همه این تعلّقات و خویشاوندیها نعمتهای الهی هستند که برای



زندگی خوشگوار انسان، لازم می‌باشند، تنها انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد.

﴿قُلْ مَاۤ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً﴾ یعنی دعوت دادن شما به سوی ایمان، تبلیغ احکام الهی به شما و سعی جهت پیروزی شما در هر دو جهان، برای من هیچ فایده‌ی دنیوی دربر ندارد، و هیچ مزد و معاوضه برای این زحمت خود از شما نمی‌خواهم، و استفاده من بجز از این چیزی دیگر نیست که هر کس که دلش بخواهد راه خدا را اختیار کند، و این روشن است، هر کسی که راه خدا را اختیار کند به نفع خود اوست، و پیغمبرﷺ که آن را استفاده خود می‌فرماید این شفقت پیامبرانه اوست، که من استفاده شما را استفاده خودم می‌پندارم، این به آن می‌ماند که پدر پیر و ضعیف به فرزندان بگوید که: شما بخورید و بنوشید و خوش باشید، این خوردن و نوشیدن و خوش شدن من است، و شاید از این جهت آن را استفاده خود فرمود که ثواب آن به آن‌حضرتﷺ می‌رسد، چنان‌که در احادیث صحیح آمده است که اگر کسی به سوی کارهای نیک دعوت بدهد و مردم به گفته‌ی او کار نیک انجام دهند پس ثواب آن به خود عامل هم می‌رسد و همان قدر به هدایت کننده هم می‌رسد[۱].

﴿فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً﴾ یعنی آفریدن آسمان و زمین و جلوه افروز شدن بر آنها حسب شأن خود، این همه کار خداوند رحمن است، اگر هدف تصدیق و تحقیق آن است، پس، از شخصی آگاه بپرسید، مراد از آگاه حقّ تعالیٰ یا جبرئیل است، و نیز این احتمال می‌رود که مراد از آن علمای کتب پیشین باشند، که آنان به وسیله انبیای خویش از این معامله آگهی یافته‌اند[۲].

﴿قَالُواْ وَ مَا ٱلرَّحْمَـٰنُ﴾ رحمٰن لفظ عربی است که معنی آن را همه عربها

---

۱ - مظهری.

۲ - مظهری.

می‌دانستند ولی آن را بر خدا اطلاق نمی‌کردند، لذا در اینجا سؤال کردند که رحمٰن چه کسی و چه چیزی است؟

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُنِيراً ○ وَ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً﴾ هدف از این آیه‌ها، نشان دادن انسان است که ما در آسمان ستارهای بزرگ، شمس و قمر و به وسیله‌ی آنها انقلاب شب و روز، روشنی و تاریکی و همه‌ی کاینات آسمان و زمین را، به این خاطر آفریدیم که برای اندیشمندان و متفکّران در آن دلایل توحید و قدرت کامل حقّ تعالیٰ فراهم گردند، و شکرگزار فرصتی به دست بیاورد، و کسی‌که وقت او در دنیا، خالی از این دو چیز گذشت، وقت او ضایع و سرمایه‌ی او از بین‌رفته است، **اللهم اجعلنا من الذاکرین و الشاکرین.**

ابن عربی می‌گوید که: من از شیخ اکبر شنیده‌ام، در غبن و خسارت است کسی‌که عمرش به شصت سال برسد و سی‌سال نصف آن را به خواب بگذراند، و یک ششم آن که ده سال باشد به خواب نیمروز بگذرد، پس از شصت سال فقط بیست سال مشغول کار باشد، در اینجا قرآن کریم پس از ستارگان، سیّاره‌های بزرگ و کهکشان‌ها، این را هم بیان فرمود که قرآن این اشیا را، به این خاطر مکرّراً ذکر می‌فرماید، تاکه شما در آفرینش، حرکات و آثار پدید آمده از آنها، بیندیشید و خالق و چرخاننده آنها را بشناسید، و با سپاسگزاری او را یاد کنید.

امّا این مسئله که حقیقت و هیأت اجرام آسمانی و کهکشان‌ها چیست؟ آیا اینها در جرم آسمان جایگزین‌اند، یا بیرون از آن در فضای آسمانی قرار دارند؟ هیچ مسئله از معاش یا معاد انسان به آن وابسته نیست، و دریافت حقیقت آن نیز برای انسان آسان نیست، کسانی که عمر خود را در

این کار صرف کرده‌اند، معترف‌اند که آنان هم نمی‌توانند فیصله قطعی و نهایی انجام دهند، و آنچه فیصله کرده‌اند آن هم با تحقیقات مخالف علمای دیگر، مخدوش شده‌است، لذا در تفسیر قرآن بیش از این در این بحث وارد شدن خدمت لازم و شایسته برای قرآن نیست، ولی متخصّصان علوم جدید امروز با فرستادن اقمار مصنوعی و رسیدن به کره‌ی ماه و عکسبرداری از خاک، سنگ، کوه و غار آنجا بدون شک و تردید کارنامه‌ی حیرت‌انگیزی به یادگار گذاشته‌اند، امّا متأسّفانه آن حقیقتی را که قرآن می‌خواهد به وسیله‌ی این چیزها انسان را به آن آشنا کرده درس عبرت بدهد، ایشان در غرور کنجکاویها تحقیقی خواسته شده از آن، دورتر قرار گرفته‌اند، و اذهان عموم مردم را هم به گونه‌ی بدی منحرف کرده‌اند، بعضی این چیزها را خلاف قرآن تصوّر کرده، مشاهدات را انکار کرده‌اند، و بعضی در قرآن دست به تاویل زده‌اند، لذا دانسته شد که این مسئله به قدر نیاز بیشتر توضیح داده شود، و در آیه: ﴿**و لقد جعلنا فی‌السماء بروجاً**﴾[1]، نیز به این وعده شده بود که تفصیل آن در سوره‌ی فرقان نوشته خواهد شد، لذا آن تفصیل بدین‌گونه است:

آیا ستارگان و سیارات در آسمانها جایگزین‌اند یا بیرون از آن؟ و نظریات علم هیأت قدیم و جدید و بیانات قرآن کریم

از الفاظ: ﴿**جعلنا فی‌السماء بروجاً**﴾ به ظاهر چنین مفهوم می‌شود که این بروج یعنی منزل سیّارات در آسمان جای دارد؛ زیرا «فی» فقط برای ظرفیت به کار برده می‌شود، هم چنین در سوره‌ی نوح آمده: ﴿**ألم تروا کیف**

---

۱ - حجر، ۱۶.

خلق الله سبع سمـٰوٰت طباقا و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً﴾[1]، در اینجا ضمیر «فیهن» به «سبع سمٰوٰت» برمی‌گردد که از آن به ظاهر چنین مفهوم شود که ماه در آسمانهاست، ولی در اینجا دو چیز قابل تأمّل است: اوّلاً این‌که لفظ سماء در قرآن هم چنان‌که بر این مخلوق عظیم‌الشأن و وسیع زاید از وهم و گمان اطلاق می‌شود و در آن طبق تصریحات قرآن، درهایی وجود دارد، و بر آن درها فرشتگان نگهبانند، که در اوقات بخصوصی باز می‌گردند، و طبقات آنها را قرآن هفت بیان فرموده است، هم‌چنین لفظ «سماء» بر هر چیز مرتفع که به سوی آسمان باشد اطلاق می‌گردد، فضای میان آسمان و زمین و از این بالاتر آنچه در اصطلاح امروز به آن خلاء می‌گویند، همه در مفهوم سماء داخل‌اند، لذا مفسّرین، سماء را در آیه: **﴿وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُوراً﴾**[2]، و آیه‌های دیگری که در آنها ذکر باران از آسمان آمده است، بر این معنی دوم حمل فرموده‌اند؛ زیرا از عموم مشاهدات هم ثابت است که باران از ابرها می‌بارد که با ارتفاع آسمان هیچ نسبتی ندارند، و نیز خود قرآن در آیات دیگری تصریح فرموده که باران از ابرها می‌بارد، چنان‌که می‌فرماید: **﴿ءأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون﴾**[3]، مزن دراینجا جمع مزنة است که به معنای ابر سفید می‌آید، و معنی آن چنین‌است که آیا شما باران را از ابرهای سفید نازل کرده‌اید یا ما، و در جایی دیگر فرموده: **﴿و أنزلنا من المعصرات ماءً ثجّاجاً﴾**[4]، و در اینجا معصرات به معنای ابرهای پر از آب است و معنی آیه چنین‌است که ما آب را از ابرهای پر آب به کثرت نازل کردیم، با توجّه به این تصریحات واضح قرآن و مشاهدات عمومی آیاتی که در آن ذکر نزول آب از آسمان آمده

۱- نوح، ۱۶.
۲- فرقان، ۴۸.
۳- واقعه، ۶۹.
۴- نباء، ۱۴.



است در آنجا هم اکثر مفسّرین لفظ «سماء» را به معنی دوم یعنی فضای آسمانی قرار داده‌اند.

خلاصه این‌که وقتی طبق تصریح قرآن کریم و لغت عربی لفظ «سماء» به معنای فضای آسمانی اطلاق می‌شود و بر جرم آسمان هم، پس در چنین صورتی در آیاتی که برای کواکب و سیّارات لفظ «فی‌السماء» به‌کار برده می‌شود، در مفهوم آن هر دو احتمال موجود است، که این کواکب و ستارگان در جرم آسمان باشند، یا در فضای آسمانی زیر آسمان باشند، با توجّه به این دو احتمال نمی‌توان نظر قطعی را به طرف قرآن نسبت داد که قرآن ستارگان و سیّارات را در آسمان قرار داده است، یا بیرون از آن در فضای آسمانی، بلکه با در نظر گرفتن الفاظ قرآن هر دو صورت امکان دارد، آنچه از مشاهده و تجربه و تحقیقات کاینات به اثبات برسد، منافی تصریح قرآنی نیست.

حقایق هستی و قرآن

در اینجا درک یک امر اساسی لازم است که قرآن کتاب فلسفه یا هیأت نیست، که موضوع بحث آن حقایق کاینات یا هیأت و حرکات آسمانها و ستارگان باشد، امّا باوجود این از آسمان و زمین و کاینات موجود در میان آنها گاه گاه ذکری به میان می‌آید و به فکر و تأمّل در آنها دعوت می‌دهد، از فکر و تأمّل در همه‌ی این آیات قرآنی، به طور واضح، ثابت می‌گردد که قرآن عزیز در باره‌ی این حقایق هستی تنها از آن چیزهایی بحث می‌کند که مربوط به تصحیح عقیده و ایدئولوژی باشد، یا منافع دینی و دنیوی به آن متعلّق باشد، مثلاً قرآن کریم مکرّراً از آسمان، زمین، ستارگان، سیّارات و حرکات آنها و آثاری که از حرکات آنها پدید می‌آید، به این خاطر بحث می‌کند که انسان با مشاهده‌ی این صنعت عجیب و غریب

و آثار فوق العاده، یقین کند که اینها خود به خود پدید نیامده‌اند، خالق آنها از همه بالاتر حکیم و علیم و صاحب قدرت و نیرو است، و برای تحصیل این یقین، لازم نیست که حقیقت ماده‌ی آسمانها، مخلوقات فضا، ستارگان، سیّارات، هیأت و صورت اصلی آنها و کیفیّت کامل کل نظام آنها معلوم گردد، بلکه برای آن فقط اینقدر کافی است که هر شخصی که آنها را به طور عینی می‌بیند، می‌فهمد که شمس و قمر وبقیه‌ی ستارگان گاهی ظاهر می‌شوند و گاهی غایب می‌گردند و گاهی هم ماه کامل می‌شود و گاهی کاسته می‌شود، و در شب روز انقلاب پدید می‌آید، باز در موسم‌ها و مناطق مختلف، اضافه و کاسته شدن شب و روز که در این نظام عجیب و غریب چندین هزار سال گاهی به قدر یک دقیقه در آن تفاوت دیده نمی‌شود، از همه‌ی این امور ادنی‌ترین عاقل و فهمیده بر این یقین اجبار می‌گردد که این برنامه‌ی پر از حکمت، این‌چنین خود به خود نمی‌چرخد، هست کننده ذاتی است که خالق و چرخاننده و نگهدار آن است، و برای درک این مطلب، نه انسان نیازمند تحقیق فلسفی و آلات رصد است، و نه قرآن به سوی آن دعوت داده است، دعوت قرآن تنها تا این حد، به آن چیزهایی است که به عموم مشاهده و تجربه به دست بیایند، از اینجاست که رسول‌کریمﷺ و صحابه‌ی کرام برای ساختن یا تهیّه‌ی آلات رصد و دریافت هیأت اجرام، مطلقاً اهتمام نفرمودند، و اگر هدف از تدبّر، فکر و اندیشه، این می‌بود که حقایق و هیأت آنها و فلسفه‌ی حرکات آنها معلوم گردد، امکان نداشت که رسول‌خداﷺ نسبت به آن اهتمام نفرمایند، خصوصاً وقتی که سلسله‌ی ترویج، تعلیم و تعلم این فنون، در آن زمان در جهان موجود بود، و متخصّصان این فنون و به‌کارگیرندگان آنها در هند، چین، مصر، شام و غیره موجود بودند، نظریه فیثاغورث پانصد سال قبل از تولّد مسیح و پس از آن

نظریه‌ی بطلیموس در دنیا ترویج یافته بود، و مناسب به آن زمان ابزار رصد و غیره ایجاد شده بودند، ولی آن ذات مقدّسی که این آیات، بر او نازل گردید، و صحابه‌ی کرام که حضوراً این آیات را از آن‌حضرت ﷺ، آموختند، گاهی به این طرف التفات نفرمودند، لذا قطعاً معلوم گشت که هدف از تدبّر و تفکّر در آیات هستی، هرگز چنین نبود که برخی علمای تجدد پسند، از اروپا و تحقیقات آن، متأثّر شده اختیار کرده‌اند، که سفر فضا و کوشش در کمند اندازی بر ماه، مریخ و زهره مقتضای قرآن را به پایه تکمیل می‌رساند.

فقط امر صحیح این است که قرآن کریم نه مردم را به سوی تحقیقات قدیم یا جدید فلسفه دعوت می‌دهد و نه از آنها بحث می‌کند و نه مخالف آن قدم برمی‌دارد، اصول و اسلوب قرآن نسبت به تمام فنون وابسته به کاینات و مخلوقات، این است که از چیزهای هر فنّی فقط به آن اندازه بحث می‌کند که ضرورت دینی یا دنیوی انسان به آن متعلّق باشد، و انسان بتواند آن را به آسانی درک کند، و حسب گمان غالب بر تحصیل آن مطمئن باشد، در مباحث دور از کار فلسفه و تحقیقاتی که از دسترس عموم مردم بیرون باشد، و پس از دریافت آنها باز هم قطعاً نمی‌توان گفت که آنها صحیح هستند، بلکه تحیّر و شکوک افزایش می‌یابد، انسان را در چنین مباحث سرگردان نمی‌کند؛ زیرا منزل مقصودی انسان در نظر قرآن از همه این کاینات و مخلوقات آسمانی و زمینی، برداشتن گام بالاتری در مرضیات الهی، تحصیل نعمت‌ها و راحت‌های ابدی جنّت است، پس، بحث در حقایق کاینات نه برای او لازم است، و نه عبور کامل بر آن در توان انسان است، اختلاف شدید در نظریات فیلسوفان، فضاشناسان هر زمان و اکتشافات جدید روزمره، دلیل روشن است بر این‌که نمی‌توان نظریه و

تحقیق را یقینی و آخری دانست، طبق ضرورت و نیاز انسانی، قرآن حکیم از تمام فنون، افلاک، کاینات فضا، ابر و باران، خلاً، لایه‌های زمین، پدیدهای روی زمین، جمادات، نباتات، حیوانات، عالم انسان و علوم و فنون انسانی، مانند تجارت، زراعت، صنعت و غیره تنها روح و آن مقدار از مشاهدات است که ضرورت دینی یا دنیوی انسان به آن وابسته باشد، و انسان را در تحقیقات دور از کار و متزلزل، درگیر نمی‌کند، البتّه گاه گاهی به سوی بعضی مسایل به خصوصی، اشاره یا صراحتّی یافته می‌شود.

معیار صحیح توافق یا مخالفت با نظریات فلسفه در تفسیر قرآن

علمای قدیم و جدید اهل حقّ، بر این، اجماع دارند، که آنچه نسبت به این مسایل به طور قطع و یقین از قرآن ثابت است اگر نظریه‌ی جدید یا قدیمی از آن، مختلف باشد، پس به خاطر آن، تاب و پیچ و تأویل در قرآن جایز نیست، خود آن نظریه غلط تصوّر کرده می‌شود، البتّه مسایلی که نسبت به آن، در قرآن تصریحی نیست، و در الفاظ قرآن هر دو نوع احتمال موجود باشد، پس اگر در آنجا نظریه‌ای به تجربه و مشاهدات تقویت گردد، پس در حمل آیه‌ی قرآن بر آن معنی هیچ مضایقه‌ای نیست، چنان‌که در این آیه: ﴿جَعَلَ فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجاً﴾، قرآن هیچ قضاوتی نفرموده‌است که آیا ستارگان در داخل آسمان‌اند، یا خارج از آن در فضای آسمانی قرار دارند، امروز وقتی که تجربه‌های فضا آسمانی به اثبات رسانده که می‌توان تا این ستارها رسید، پس از این تأییدی بر نظریه فیثاغورث رسیده است که ستارگان در آسمان پیوند نیستند؛ زیرا از تصریحات قرآن و احادیث صحیح ثابت است که آسمان حصاری است که در آن، هفت در، و بر درها فرشتگان نگهبان مقرّراند، که هر کس نمی‌تواند در آنها داخل گردد، پس

بنابر این مشاهدات و تجربیات، مفهوم آیه چنین قرار داده می‌شود که کواکب در فضای آسمانی آفریده شده‌اند، و این تأویلی نیست، بلکه از دو مفهوم یکی متعین شده است، امّا اگر کسی کلّاً منکر وجود آسمان‌ها باشد هم چنان‌که بعضی از اهل هیأت جدید می‌گویند یا کسی مدّعی باشد که می‌توان به وسیله راکت یا هواپیما در داخل آسمانها رفت، پس از روی قرآن این ادّعا، غلط تلقّی می‌شود؛ زیرا آیاتی متعدّد از قرآن واضح نموده است که آسمانها در دارند و آنها در اوقات به خصوصی باز می‌گردند و فرشتگان بر این درها نگهبان هستند، و هر کسی هرگاه که بخواهد نمی‌تواند در آنها داخل شود، لذا با توجّه به این ادّعا، در این آیه‌ها تأویل به‌کار برده نمی‌شود، بلکه خود این ادّعا غلط تصوّر می‌شود.

هم چنین وقتی که از آیه: ﴿**كلٌ فی فلك یسبحون**﴾[1] تحرّک ستارگان ثابت است، نظریه‌ی بطلیموس غلط تصوّر می‌شود که او ستارگان را در جرم آسمان پیوند قرار داده است، که خود آنها حرکتی ندارند، بلکه در حرکت، تابع آسمان‌اند، از این معلوم گردید که بعضی از مفسّران قدیم که معتقد به نظریه‌ی بطلیموس بوده‌اند، در این آیات قرآنی که چیزی برخلاف نظریه بطلیموس فهمیده شده، تأویل به‌کار گرفته‌اند، هم چنین بعضی مؤلّفان جدید وقتی تصوّر می‌کنند که بعضی از آیه‌ها مخالف نظریه‌ی هیأت جدید است، در آنها تأویل به‌کار برده، می‌کوشند آنها را با نظریات جدید تطبیق بدهند، در حالی که این هر دو صورت صحیح و درست نیست، و مخالف طریقه‌ی اسلاف صالحین و قابل ردّ است، حقیقت این است که هیأت جدید آنچه تاکنون تحقیقات جدیدی کرده است و در آنها جز انکار آسمانها،

---

۱ - انبیاء، ۳۳.

چیز دیگری مخالف با قرآن و سنّت نیست، بعضی در اثر قصور علم خود آنها را مخالف قرآن و سنّت تصوّر کرده در پی به‌کار بردن تأویل قرار می‌گیرند، تفسیر روح‌المعانی تألیف بزرگترین مفسّر عصر جدید علّامه محمود آلوسی بغدادی است که خلاصه‌ای از تفاسیر علمای سلف می‌باشد و در شرق و غرب و عرب و عجم مقبول و مستند است، و مؤلّف آن هم چنان‌که در قرآن و سنّت عالم متبحّری است، در فلسفه و هیأت قدیم و جدید هم عالم چیره می‌باشد، او در تفسیر خود در باره‌ی تحقیقات فلسفه، اصول فوق‌الذکر را به‌کار برده است، و نوهٔ او علّامه سید محمّد شکری آلوسی بر این مسایل کتاب مستقلی به نام «**ما دل علیه القرآن مما یعضد الهیئة القویة البرهان**» نگاشته است که در آن تأیید نظریات هیأت جدید در پرتو قرآن ابراز گردیده است، ولی مانند علمای دیگر تجدّدپسند، در آیات قرآنی هیچگونه تأویلی به‌کار نبرده است، نقل چند جملات از آن در تأیید هیأت جدید در اینجا کافی است، او می‌فرماید: «**رأیت کثیراً من قواعدها، لا یعارض النصوص الواردة فی‌الکتاب والسنة، علی انها لو خالفت شیئا من ذلك، لم یلتفت الیها، و لم نؤل النصوص لاجلها، والتاویل فیها لیس من مذاهب السلف، الحریة بالقبول، بل لابد ان نقول ان المخالف لها مشتمل علی خلل فیه، فان العقل الصریح لا یخالف النقل الصحیح، کل منهما یصّدق الاخر و یؤیده**»[۱]، من بسیاری قواعد علم هیئت را دیده‌ام که مخالف به نصوص قرآن و سنّت نیستند، و اگر باوجود این، آنها مخالف نصوص قرآن و سنّت باشند، ما به آنها مراجعه نمی‌کنیم، و به خاطر آنها در نصوص قرآن و سنّت تأویل به‌کار نمی‌بریم؛ زیرا تأویل نصوص در مذهب مقبول سلف، نیست، بلکه ما در این صورت می‌گوییم که هر نظریه که

---

۱ - ما دل علیه القرآن.

مخالف با قرآن و سنّت باشد، حتماً در آن خلل هست؛ زیرا در بین عقل سلیم و نقل صحیح گاهی اختلاف پدید نمی‌آید بلکه آنها یکدیگر را تأیید می‌کنند.

خلاصه‌ی کلام این‌که بحث و تحقیق در حرکت فلک، ستارگان، سیّارات و هیأت، فنّ تازه‌ای نیست، چندین هزار سال قبل، تحقیقاتی متعلّق به آنها جریان دارد، صدای آنها از قدیم‌الایّام در مصر، شام، هند و چین طنین‌انداز بوده و هست، پانصد سال قبل از تولّد مسیح علیه‌السلام بزرگترین معلم این فن فیثاغورث گذشته، که آن را در مدرسه «کروتونا» در ایتالیا با ضابطه تدریس می‌کرد، بعد از او حدود یکصد و چهل سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام، محقّق دیگر این فن بطلیموس رومی آمد، و در همین قرن فیلسوف دیگری به نام «هیئرخوس» مشهور گردید که آلات پیمایش زاویه‌ها را ایجاد کرد.

نظریات فیثاغورث و بطلیموس در باره هیأت افلاک کاملاً متضاد یکدیگر بودند، از بطلیموس حکومت وقت و مردم حمایت کردند و نظریّه‌ی او چنان در جهان انتشار یافت که نظریه فیثاغورث درگوشه گمنامی افتاد، وقتی فلسفه یونان به عربی منتقل گردید با همین نظریه بطلیموس بود که منتقل گشت، و عموماً در میان علما و دانشمندان، همین نظریه شناخته شد، بسیاری از مفسّرین با توجّه به این نظریات در تفسیر قرآن بحث کردند، در قرن یازدهم هجری و پانزدهم میلادی که سال آغاز ترقی اورپایی است، و محقّقین اروپا خواستند در این مسایل کار کنند، از همه اوّل اسامی «پرنک» و سپس در آلمان «کیلر» و در ایتالیا «گلیلو» و غیره بر زبان می‌آید، آنان مجدّداً این مسایل را بررسی کردند، و همه بر این متّفق شدند که نظریه‌ی بطلیموس در باره هیئت افلاک اشتباه، و نظریّه‌ی فیثاغورث صحیح است، و در قرن هیجدهم عیسوی و سیزدهم هجری نام

«اسحق نیوتن» شهرت پیدا کرد، تحقیقات و مبدعات او این را بیشتر تقویت کرد، او در تحقیق خود به این رسیده که علّت سقوط اشیای سنگین بر زمین، آن نیست که در نظریه‌ی بطلیموس نشان داده شده است که در وسط زمین مرکزی هست و تمام اشیای سنگین طبعاً به سوی مرکز برمی‌گردند، بلکه او نشان داده که در همه ستارگان و سیّارات یک ماده جاذبه‌ای هست، و زمین هم مانند آنها سیّاره‌ای است که در مرکز آن هم جاذبیّت وجود دارد، و تا جایی که اثر جاذبیّت زمین باشد از آنجا هر چیز سنگین بر زمین می‌افتد، ولی اگر چیزی از دایره کشش آن خارج گردد آن چیز به سوی زمین نمی‌آید، در زمان حاضر متخصّصان روس و آمریکا به کمک تحقیقات فیلسوف قدیم اسلامی ابوریحان بیرونی راکت و غیره ایجاد کرده عملاً تجربه و مشاهده کردند که هرگاه راکت به علّت قوّت شدید و حرکت سریع خود جاذبیّت زمین را شکسته از دایره آن خارج گردد باز به سوی زمین برنمی‌گردد، بلکه به صورت سیّاره‌ای مصنوعی در آمده و بر مدار خود می‌چرخد، باز متخصّصان با تجربه از این سیاره‌های مصنوعی، به فکر رفتن به سیّارات افتادند، تا این‌که به کره ماه رسیدند، تمام متخصّصان از مخالف گرفته تا موافق آن را تصدیق کردند، و تاکنون سلسله‌ی رفتن مکرّر به ماه و عکسبرداری از آن، و آوردن سنگ و خاک از آن، جریان دارد، و کوشش برای رسیدن به سیّاره‌های دیگر و تمرینهای فضانوردی و فضاپیمایی برقرار ادامه دارد.

از آن جمله «جان کلین» فضانورد آمریکایی که با پیروزی کامل از سفر فضا برگشته و بر پیروزی او موافق و مخالف همه اعتماد کردند، بیانیه‌ای از او در ماهنامه‌ی آمریکایی معروف به نام «ایدز دائجست» و ترجمه آن به اردو، در ماهنامه‌ی اردو - امریکایی به نام «سیرین» مفصّلاً انتشار یافت که

اقتباسات مهمی از آن ماهنامه «سیرین» در اینجا نقل می‌گردد که موضوع مورد بحث ما از آن کاملاً روشن می‌شود، «جان کلین» در مقاله طولانی خود شگفتی‌های فضا را بیان کرده می‌نویسد:

این آن یگانه چیزی‌است که در فضا بر وجود خدا دلالت می‌کند و این یک‌نوع نیرویی‌است که همه را به مرکز و محور وابسته نگاه‌داشته است. باز می‌نویسد:

باوجود مشاهده ازکارروایی‌هایی که در فضا جریان داشته این‌کوشش ما بسیار حقیر است، در اصطلاحات و پیمانهای طبیعی، پیمایش فضا امکان پذیر نیست.

سپس بر قدرت موتور هواپیما اشاره کرده می‌نویسد که:

ولی بدون یک نیروی یقینی و غیر محسوس، استعمال این هم محدود و بی‌معنی شده می‌ماند؛ زیراکه هواپیما برای تکمیل هدف خویش نیازمند تعیین جهت است، و این‌کار از قطب‌نما گرفته می‌شود، و آن نیرویی که قطب‌نما را متحرّک نگاه می‌دارد برای همه‌ی حواس پنجگانه ما اعلام مبارزه‌ای است، که نه ما می‌توانیم آن را ببینیم یا بشنویم یا لمس کنیم یا بچشیم یا استشمام حس کنیم، حال آن‌که ظهور نتایج بر آن، صراحتاً دلالت دارند که در اینجا یک نیروی مخفی موجود است، و سپس به صورت نتیجه‌گیری از سیر و سفر خود می‌نویسد:

حقیقت اصول و نظریات مسیحیت عین همین است، و اگر ما آن را راهنمای خویش قرار دهیم، پس باوجود این‌که حواس ما از ادراک آن عاجز می‌باشد، ولی نتایج و تأثّرات این نیروی رهنما را، در زندگی خویش و برادران دیگر، با چشم‌های باز خواهیم دید، از اینجاست که ما می‌دانیم، و بنابر این می‌گوییم که در این کاینات یک نیروی راهنمایی موجود است.

ایـن است مـحصول کسب مسـافرین فضانورد و کـمندانـدازان بـر سیّارات، که شما آن را در بیانیه فضانورد آمریکایی خواندید که در نتیجه تمام این نقل و حرکت، رسیدن به حقیقت راز کاینات بجای خود، بلکه پس از درک گردش همه این نجوم و سیّارات بی‌حد و بی‌حساب، حیرت بیشتر افزایش یافت، و مجبور گشتند که بر عدم پیمایش آن به وسیله ابزار طبیعی و تحقیر فعالیت خویش اقرار و اعتراف نمایند، پس حاصل این‌که، همه این نظام کاینات، نجوم، سیّارات، خود بخود در حرکت نیستند، بـلکه تـحت فرمان یک نیروی بزرگ و غیر محسوس مـی‌چرخـند، هـمین است آن‌کـه انبیاعلیهم‌السلام در نخستین قدم به عموم مردم نشان داده بودند و در بسیاری آیات از قرآن کریم برای یقین و باور کردن آن تلقین فرموده که بر احوال و اوضاع آسمان، زمین و نجوم و سیّارات بیندیشید و فکر کنید.

شما مشاهده فرمودید که همانگونه که باشندگان روی زمین به بحث و تفتیش در هیئت و تحقیقات نجوم، سیّارات و فضای آسمانها به حـقیقت نرسیدند، و بالاخره بر عجز و ناتوانی خویش اعتراف نمودند، هـم چـنین مسافرین صدها کیلومتر در فضا، و آورندگان سنگ، خاک و عکس از ماه هم در میدان حقیقت شناسی از آن قدم فراتر نگذاشتند.

از این تحقیقات به انسان و انسانیّت چه نتیجه‌ای رسید؟

تا جایی که به جدّ و جهد انسانی، ارتقای فکری، اعجوبه‌ی کاری و انکشافات حیرت‌انگیز او مرتبط است، همه‌ی آنها به جای خود درست و از عموم نظر، قابل تحسین است، ولی اگر بر این فکر کـرد کـه تـماشابینی و شعبده گری بی‌مصرف که فایده‌ی معتد به انسانیّت به آن وابسته نباشد، این کار حکیمان و عاقلان نیست، این قابل ملاحظه است که این جـدّ و جـهد

پنجاه ساله و هزینه‌ای میلیاردها دلار که برای برطرف کردن مشکلات انسانیّت کفایت می‌کرد و از نذر آتش کردن آنها، و رسیدن به کره‌ی ماه و آوردن خاک و سنگ از آنجا، به انسان و انسانیّت چه فایده‌ای رسید، گروه بسیار بزرگ انسانها را کسانی تشکیل می‌دهند که دارند از گرسنگی می‌میرند و به آنها لباس و مکان نمی‌رسد، آیا این جدّ و جهد راهی برای حل ورشکستگی و فقر و مصیبت آنان پیدا کرده یا برای صحّت و عافیت آنها از امراض و آفات انتظام کرده است، یا وسایلی برای راحت و آرامش قلبی آنها فراهم نمود، جواب همه اینها بجز خیر، چیزی نخواهد بود.

از اینجاست که قرآن و سنّت از غرق کردن انسان در چنین مشاغلی بی‌فایده، اجتناب می‌ورزند، و فقط از دو جهت به فکر و اندیشه و تدبّر در کاینات دعوت می‌دهند نخستین جهت که هدف اصلی است این است که با مشاهده‌ی این آثار عجیب، بر مؤثّر حقیقی و نیروی غیر محسوس که این نظام را می‌چرخاند یقین کنند، و اسم او خداست، دوم در این مخلوقات آسمان و زمین، الله تعالی برای نفع انسان هر چیز لازم را به ودیعت گذاشته است، وظیفه انسان این است که عقل و شعور و جدّ و جهد خود را به‌کار گرفته طریقه استخراج آنها را از مخازن زمین و به‌کار بردن آنها را، یاد بگیرد.

منظور اصلی، جهت اوّل است، و جهت دوم برای دفع ضرورت است، لذا غرق شدن در آن بیش از ضرورت خوب نیست، و هر دو بعد فکر و اندیشه و تدبّر، برای انسان آسان و نتیجه‌خیز اند، و در نتایج این جهت فلاسفه‌ی قدیم و جدید همه با هم اختلافی ندارند، و اختلاف آنها وابسته به هیئت و حقیقت افلاک و سیّارات است که قرآن آن را غیر لازم و ناقابل دانسته و پشت سر انداخته است.

علّامه «نجیت» مفتی مصر در کتاب خود به نام «توفیق‌الرحمن» علم

هیئت را به سه بخش تقسیم کرده است: یک بخش آن وصفی است که وابسته به حرکات و محاسبات اجرام سماوی است، دوم عملی که وابسته به آلات قدیم و جدید برای به دست آوردن این محاسبات است، سوم طبیعی که متعلّق به هیئت و حقیقت افلاک و سیّارات است، و نوشته که در دو قسمت اوّل اختلاف متخصّصان قدیم و جدید کالعدم است، باوجود اختلاف بزرگ در آلات ادراک، در بیشتر امور بر نتایج متّفق‌اند، اختلاف شدید آنها فقط در قسمت سوم است.

از فکر و اندیشه معلوم می‌شود که آنچه وابسته به ضروریّات انسانی است فقط دو قسمت اوّل است و قسمت سوم دور از کار، و مشکل هم هست، بنابر این، قرآن و سنّت و تعلیمات عموم انبیاعلیهم‌السلام انسان را در این بحث سوم غرق نکردند، و بزرگان سلف چنین نصیحت فرمودند:

زبان تازه کردن به اقرار تو　　　نینگیختن علّت از کار تو
مهندس بسی جوید از رازشان　　　نداند که چون کردی آغازشان

صوفیای کرام که از دیدگاه مکاشفه به آن نگاه می‌کنند، سرانجام قضاوت آنان هم آن است که شیخ سعدی رحمه‌الله بیان فرموده است:

چه شبها نشستم درین سیر گم　　　که حیرت گرفت آستینم که قم

حافظ شیرازی می‌فرماید:

سخن از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمّا را

حاصل تمام این تفصیل این‌که اندیشه و فکر در کاینات افلاک، فضا و کاینات ارضی از این جهت که بر وجود آفریدگار آنها و توحید و علم بی‌مثال و قدرت او استدلال بشود، عین مقصود قرآنی است، و قرآن جابجا به آن دعوت می‌دهد، و از این جهت که مسایل اقتصادی انسان به آن مرتبط

است آن هم در حدّ ضرورت منظور قرآنی است، و قرآن به آن هم، دعوت می‌دهد، ولی با این تفاوت که زندگی و لوازم آن را منظور حقیقی قرار داده در آن غرق نشود، بلکه این زندگی موجود را در حدّ سفر به سوی زندگی اصلی قرار داده مناسب به آن در آن مشغول باشد، و جهت سوم چون زاید بر ضرورت انسانی است، و به‌دست آوردن آن هم مشکل است، برای گریز از صرف عمر عزیز در آن، اشاره می‌فرماید، از اینجا، این هم روشن گردید که پیشرفت و تحقیقات جدید دانش را منظور قرآنی قرار دادن آن طوری که بعض علمای تجدد پسند نوشته است، اشتباهی است، و قرآن را مخالف آنها قرار دادن هم به نحوی که علمای قدیم پسند فرموده است، نیز اشتباه است، حقّ این است که نه قرآن برای بیان آنها آمده و نه این، موضوع بحث آن است، و نه تحصیل آن برای انسان آسان است، و نه ضروریات انسانی به آن مرتبط و وابسته است، قرآن در این‌گونه معاملات خاموش است، اگر چیزی به تجربه و مشاهده ثابت گردد، منافی دانستن آن با قرآن صحیح نیست، رسیدن به کره ماه و سکونت در آن و استفاده از معادن آن همه در این داخل است، پس هر چه از اینها به تجربه یا مشاهده ثابت گردد، هیچ دلیلی بر انکار آنها نیست و تا وقتی ثابت نباشد، تصوّر آنها و صرف عمر عزیز در آنها، دانشمندی نمی‌باشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

عباد الرحمن[1]

وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ

و بندگان رحمن کسانی هستند که راه می‌روند بر زمین به نرمی، و وقتی که صحبت کنند

---

۱ - در اینجا از این جهت این، عنوان انتخاب گردید که می‌توان آن را به صورت رساله مستقلی به این نام، انتشار داد، و اگر چنین اقدام شد در ابتدا بسم الله نوشته شود. محمدشفیع

اَلْجَـٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَـٰماً ﴿۶۳﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً
باآنها جاهلان، می‌گویند آقا به سلامت، وکسانی که می‌گذرانند شب را در جلو پروردگار به سجده

وَ قِيَـٰماً ﴿۶۴﴾ وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا
و قیام. و کسانی که می‌گویند پروردگارا دور بدار از ما عذاب دوزخ را، یقیناً عذاب آن

كَانَ غَرَاماً ﴿۶۵﴾ إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً ﴿۶۶﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ
چسبنده است. آن بد جایی است از نظر مسکن و اقامتگاه. وکسانی که وقتی انفاق می‌کنند

لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُواْ وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً ﴿۶۷﴾ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
نه بیجا صرف می‌کنند و نه تنگی می‌کنند، و هست میان آن گذران راستی. وکسانی که نمی‌خوانند

مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهاً ءَاخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَ
با خدا حاکم دیگری و نمی‌کشند نفسی را که منع کرده خدا مگر به حق و

لَا يَزْنُونَ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً ﴿۶۸﴾ يُضَـٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ
و زنا نمی‌کنند وهر کسی‌که بکند این کار را می‌افتد در گناه. دوبرابر می‌شود برای‌او عذاب

يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً ﴿۶۹﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ
روز قیامت و دایم می‌افتد در آن ذلیل شده. مگر کسی‌که توبه کرده و یقین آورده و کرده

صَـٰلِحاً فَأُوْلَـٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَـٰتٍ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴿۷۰﴾
کارنیک، پس به‌آنها بدل می‌دهد خدا به جای بدی نیکی، و هست خدا بخشنده و مهربان.

وَ مَن تَابَ وَ عَمِلَ صَـٰلِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَاباً ﴿۷۱﴾ وَ ٱلَّذِينَ
وهر کسی‌که توبه کند وکار نیک بکند، پس او باز می‌آید به‌سوی خدا باز آمدنی. وکسانی‌که

لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِٱللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً ﴿۷۲﴾ وَ
شامل نمی‌شوند در کار دروغ، وقتی که می‌گذرند به امور بازیچه، می‌گذرند شرافتمند. و

اَلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّواْ عَلَيْهَا صُمّاً وَ عُمْيَاناً ﴿۷۳﴾
کسانی‌که وقتی تذکر داده‌شوند به‌سخنان پروردگارشان واقع نمی‌شوند بر آنها کر و کور.

وَ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَ ذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا
وکسانی‌که‌می‌گویند ای‌رب، بده‌به‌ماازطرف همسران‌ماو اولادما خنکی‌چشم، وبگردان‌مارا

لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً ﴿۷۴﴾ أُوْلَـٰٓئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَ
برای پرهیزگاران پیشوا. به آنها بدل داده می‌شود بالاخانه به سبب ثابت‌قدمی آنها، و

يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَـٰماً ﴿۷۵﴾ خَـٰلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ
ملاقات می‌شوند در آن به دعا و سلام. برای همیشه می‌مانند در آن، جای خوبی است

مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً ﴿۷۶﴾ قُلْ مَا يَعْبَؤُاْ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ فَقَدْ
از نظر مسکن و اقامتگاه. تو بگو باکی ندارد به‌شما پروردگار من اگر شما او را نخوانید پس

كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامَاً ﴿۷۷﴾
تکذیب‌کردیدشما، پس‌عنقریب‌خواهدشد،درگیری‌رویاروی.

خلاصه‌ی تفسیر

و بندگان (خاص) رحمن کسانی هستند که راه می‌روند بر روی زمین به عاجزی (با این مطلب که در مزاج آنها در هر کار تواضع هست، و اثر آن در راه رفتن نیز ظاهر می‌گردد، و هدف بیان هیأت رفتار خاصّی نیست؛ زیرا نرم رفتاری با غرور، موجب مدح نیست، و این تواضع، روش خاص آنها در اعمال‌شان است) و (روش‌شان با دیگران این است که) هرگاه جاهلان (با صحبت جاهلانه) با آنها گفتگو کنند، آنها سخن رفع شر می‌گویند (مطلب این‌که برای شخص خود به قول و فعل انتقام نمی‌گیرند، و خشونتی که برای

تأدیب، اصلاح، سیاست شرعی یا اعلای کلمة‌الله، باشد نفی آن منظور نیست) و کسانی که (با خدا چنین رفتاری دارند که) شبها را در جلو پروردگار خود در حال سجده و قیام (نماز) می‌گذرانند، و کسانی که (باوجود ادای حقوق‌الله و حقوق‌العباد، به قدری از خدا می‌ترسند که) دعا می‌کنند که پروردگارا از ما عذاب جهنّم را دور نگهدار؛ زیرا عذاب آن کاملاً نابود کننده است، یقیناً آن جهنّم بد جا و بد مقامی است، (این حالت آنها در طاعات بدنی است) و (در طاعات مالی روش آنها این است که) وقتی آنها به انفاق دست می‌زنند، نه اضافی خرجی می‌کنند (که در معصیت صرف کنند) و نه تنگی می‌کنند (که از انفاق در طاعات ضروری کوتاهی نمایند، و آن انفاق هم شامل اسراف است که بدون ضروریات، بالاتر از توان در مباحات یا طاعات غیر لازم، صرف کنند، که سرانجام آن بی‌صبری و بد نیّتی باشد؛ زیرا این امور معصیت هستند، و هر آن چیزی که سبب معصیت باشد آن هم معصیت است، لذا سرانجام آن، صرف در معصیت قرار گرفت، هم چنین عدم انفاق در طاعات ضروری از ﴿**لَمْ يَقْتُرُوْا**﴾ مفهوم گردید؛ زیرا وقتی کاستن در انفاق جایز نیست، پس عدم انفاق به طریق اولی جایز نخواهد شد، لذا این شبهه باقی نخواهد ماند که از کاستن در انفاق نفی و نهی آمده است، ولی از عدم انفاق نفی و نهی نیامده است، الغرض آنان از افراط و تفریط هر دو مبرّا هستند،) و انفاق آنها در میان این (افراط و تفریط) بر اعتدال می‌باشد (این حالت یاد شده وابسته به طاعات بود) و کسانی‌که (شان آنها در اجتناب ازگناه این‌است که) با خدا معبود دیگری را نمی‌پرستند (که این معصیت متعلّق به عقاید است) و کسی را که الله تعالی (قتل او را از روی قواعد شرع) حرام کرده قتل نمی‌کنند، مگر به حقّ (هرگاه سبب شرعی برای وجوب یا اباحت آن یافته بشود آن امری است دیگر) و آنان زنا

نمی‌کنند (که این قتل و زنا از گناهان متعلّق به اعمال‌اند) و کسی که چنین کاری بکند (که شرک بکند یا همراه با شرک قتل ناحقّ انجام دهد یا زنا هم بکند هم چنان‌که مشرکان مکّه چنین می‌کردند) پس او به سزا، مواجه خواهد شد، که عذاب او روز قیامت اضافه می‌گردد (هم چنان‌که در حقّ کفّار، آیه سوره نحل آمده است: ﴿**زدنـــهم عذاباً فوق ألعذاب**﴾[1]) و او در این (عذاب) برای همیشه ذلیل (و خوار) شده می‌ماند، (تا همراه با عذاب جسمانی در عذاب روحانی ذلت هم قرار گیرد، و همراه با شدّت عذاب یعنی تضاعف، افزایش در مقدار، یعنی خلودهم، باشد، مراد از: ﴿**وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ**﴾ کفّار و مشرکین‌اند به قرینه، ﴿**يُضَـٰعَفْ**﴾ و ﴿**يَخْلُدْ**﴾ و ﴿**مُهَاناً**﴾ و ﴿**ءامَنَ**﴾؛ زیرا که برای مؤمن گناهکار در عذاب زیادتی و خلود نخواهد شد، بلکه عذاب او به خاطر پاک و صاف کردن او می‌باشد، نه برای اهانت، و برای این، نیازی به تجدید ایمان نیست، تنها توبه کافی است که در آینده ذکر می‌گردد: ﴿**إِلَّا مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَـٰلِحاً**﴾ علاوه بر قرائن مذکور، در صحیحین شأن نزول آن از حضرت ابن عبّاس هم، چنین منقول است که این آیه در حقّ مشرکین نازل شده است) مگر کسی که (از شرک و معاصی) توبه کند و (شرط قبول شدن این توبه این است که) ایمان (هم) بیاورد و کار نیک انجام دهد (طاعات لازم را بجا بیاورد) پس (او از کجا در جهنّم دایم باقی می‌ماند، جهنّم او را لمس هم نمی‌کند، بلکه) الله تعالی گناهان (گذشته) ایشان را (محو کرده) به نیکی تبدیل می‌فرماید (چون کفر، و گناه گذشته پس از کفر، به برکت ایمان عفو می‌گردند، و در آینده بوجه اعمال صالح، نیکی نوشته می‌شود، و بر آن ثواب عاید می‌گردد، پس آنان با جهنّم

---

۱ ـ نحل. ۸۸.

هیچ‌گونه رابطه‌ای نخواهند داشت، لذا استثنا منقطع است، و خبر ﴿**مَن تَابَ**﴾ ﴿**فَأُوْلَـٰئِكَ**الخ﴾ است و منظور از: ﴿**بِالْحَقِّ**﴾ تبدیل سیئات بالحسنات است که بر مجموعه ایمان و توبه و عمل صالح مترتّب می‌گردد، و محفوظ ماندن از آتش جهنّم اثر لازمی آن است، پس وقتی که در جهنّم دخولی نیست پس عدم خلود، خود ظاهر است، یا این‌که استثنا متّصل باشد و برای عدم خلود مجموعه‌ی ایمان و توبه و عمل صالح شرط نباشد، ولی با مجموعه، عدم خلود در این آیه ذکر شده و از دلایل دیگر تنها بر ایمان ترتب عدم خلود ثابت است) و (این محو سیئات و ثبت حسنات به این خاطر شد که) الله تعالی «غفور» است، (لذا سیئات را محو فرمود و) «رحیم» است (لذا حسنات را برقرار داشت، این بیان تایب عن الکفر بود) و (در آینده ذکر از آن مؤمن است که از گناه توبه کند تا که مضمون توبه تکمیل گردد، و نیز تذکره بقیه اوصاف بندگان مقبول است که آنان همیشه معتاد به پایبندی طاعات و اجتناب از سیّئات می‌باشد، ولی اگر احیاناً معصیتی از آنها صادر گردد، فوراً توبه می‌کنند، لذا حال تائبین را ذکر فرمود، یعنی) هر شخص که (از هر معصیت) توبه کند و کار نیک انجام دهد (در آینده از معصیت اجتناب ورزد) پس او (هم از عذاب محفوظ می‌ماند؛ زیرا او) مخصوصاً به سوی خدا (با خوف و اخلاص که شرط توبه است) رجوع می‌کند (باز در آینده اوصاف عبادالرحمن را بیان می‌فرماید یعنی) و (در آنها این اثر هست که) آنان در کارهای بیهوده (مانند لهو و لعب خلاف شرع) شامل نمی‌گردند و اگر (اتّفاقاً بدون قصد) به کنار کارهای بیهوده‌ای بگذرند، پس با سنجیدگی (شرافت) می‌گذرند (نه به آن متوجّه می‌شوند، و نه از آثار آنها، تحقیر گناهکاران و ترفّع و تکبّر خودشان اظهار می‌گردد) و آنها به گونه‌ای هستند که هرگاه آنان به وسیله‌ی احکام الهی نصیحت کرده

شوند، پس بر آن (احکام) کر و کور شده نمی‌افتند (هم چنان‌که کفّار اگر چیزی تازه‌ای از قرآن فهمیدند، به صورت تماشاچی و نیز برای ایراد اعتراض در آن، کر و کور از حقایق و معارف آن، هجوم می‌آورند، چنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿**کادوا یکونون علیه لبداً**﴾[۱]، (علی بعض التفاسیر) پس بندگان فوق‌الّذکر این‌چنین نمی‌کنند، بلکه با عقل و فهم به قرآن متوجّه شده به سوی آن می‌دوند که نتیجه‌ی آن زیادتی ایمان و عمل بالاحکام است، پس منظوْر در آیه نفی کر و کوری است، نه نفی متوجّه شدن با شوق و ذوق به سوی قرآن؛ زیرا این عین مطلوب است، و از این متوجّه شدن کفّار به سوی قرآن ثابت می‌گردد، امّا به صورت مخالفت و مزاحمت، مانند کران و کوران، لذا این مذموم است) و آنها به گونه‌ای هستند که (هم‌چنان‌که خودشان عاشق دین‌اند، همچنین برای اهل و عیال خود هم کوشا و داعی هستند، چنان‌که با کوشش عملی از خدای تعالی) دعا می‌کنند که پروردگارا به ما از همسفران ما و اولاد ما خنکی چشم (راحت) عطا بفرما (آنها را دیندار بگردان و ما را در این سعی دینداری پیروز بفرما که آنها را در حال دینداری مشاهده کرده مسرور و شادمان باشیم) و (تو ما را مسئول خانواده‌ی مان قرار داده‌ای، و دعای ما این است که همه آنها را متّقی گردانیده) ما را پیشوای متّقیان بگردان، (پس هدف اصلی، خواستن پیشوایی نیست، اگر چه در آن هم قباحتّی نیست، ولی مقام بر این دلالت ندارد، بلکه منظور اصلی تقاضای متّقی شدن خانواده است، یعنی به‌جای این‌که ما رئیس خانواده هستیم، ما را رئیس خانواده‌ای متّقی بگردان، تا اینجا بیان اوصاف عبادالرحمن بود، در آینده پاداش آنها بیان می‌گردد،

---

۱ - جن، ۱۹.

یعنی) برای ایشان (جهت سکونت در بهشت) به سبب ثابت قدم ماندن‌شان (بر دین و اطاعت) بالاخانه می‌رسد و برای آنها در آن (بهشت از طرف فرشتگان) دعای بقا و سلامتی می‌باشد، (و) در (بهشت) برای همیشه می‌مانند، آن چگونه جا و مقام خوبی است (هم چنان‌که در باره‌ی جهنّم فرمود: ﴿سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً﴾ ای پیغمبر) شما (به صورت عموم، به مردم) بگویید که پروردگار من کوچکترین پروایی به شما اگر عبادت نکنید، ندارد، پس (از این باید فهمید که ای کفّار) شما که (احکام الهی را) دروغ می‌دانید، عنقریب این (تکذیب برایتان) وبال (جان) شما خواهد شد (چه در دنیا، هم چنان‌که در واقعه‌ی بدر بر کفّار مصیبت آمد، یا در آخرت، و این ظاهر است.

معارف و مسایل

بیشتر مضامین سوره‌ی فرقان شامل اثبات نبوّت و رسالت پیامبراکرمﷺ و پاسخ به اعتراضات کفّار و مشرکین و چگونگی کیفر و عذاب کفّار و مشرکین و اعراض کنندگان از احکام الهی می‌باشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته شده خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف، عمل، اخلاق، عادات، خشنودی خدا و رسول را مد نظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل می‌کنند بر می‌شمارد.

قرآن کریم چنین بندگان خاص را به «عبادالرحمٰن» ملقب فرمود که بزرگترین اعزاز آنهاست، اگر چه همه مخلوقات به صورت تکوین و اجبار، بنده خدا و تابع مشیّت و اراده‌ی او می‌باشند، و بدون اراده‌ی او هیچ کسی هیچ چیزی نمی‌تواند بکند، امّا مراد از بندگی در اینجا، بندگی تشریعی و

اختیاری است، یعنی وجود خود و تمام خواهش‌ها و کردار خود را با اختیار خود، تابع رضای خدا قرار دهد، اوصاف این بندگان خاص که خداوند آنها را بنده خود گفته و به آنان اعزاز عطا فرمود، تا پایان سوره بیان گردیده است، در میان بحث توبه از کفر و معصیت، و آثار آن ذکر گردیده است، در اینجا هدف از بنده‌ی خود گفتن آن بندگان خاص، لقب اعزاز، دادن به آنهاست، امّا در اینجا برای نسبت به سوی خود از اسمای حسنیٰ و صفات کمال، لفظ رحمٰن را به این خاطر انتخاب فرمود که عادات و صفات مقبولان باید مظهر و ترجمان صفت رحمانیت خداوندی باشند.

صفات و علامات مخصوص بندگان مقبول خداوند

در آیات مذکور سیزده صفت و علامات برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند ذکر گردیده، که شامل تصحیح عقاید، پایبندی به احکام الهی در تمام اعمال، چه متعلّق به بدن باشد یا به مال، و نحوه‌ی معاشرت و ارتباط با مردم، خوف خدا در عبادات شبانه روزی، اهتمام در اجتناب از گناه و فکر و اندیشه اصلاح خود و همسر و اولاد می‌باشند.

نخستین صفت آنها: ﴿**عِبَاد**﴾ بودن آنهاست، «عباد» جمع عبد و ترجمه آن بنده است که مملوک آقای خود باشد، وجود و تمام اختیارات و اعمال او بر حکم و رضای خدا دایر می‌شوند، کسی می‌تواند مستحق بنده خدا گفتن، باشد، که عقاید، افکار، اراده، خواهش‌ها، تمام حرکات و سکنات خود را تابع حکم و رضای خدا قرار دهد، و هر وقت گوش به فرمان باشد که به هر کاری دستور برسد، آن را انجام دهد.

صفت دوم: ﴿**يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً**﴾ یعنی به تواضع بر روی زمین راه می‌روند، مفهوم لفظ «هون» در اینجا سکینه و وقار و تواضع است، که به

فخر راه نرود و متکبّرانه قدم نزند، مراد از آن راه رفتن به آهستگی نیست؛ زیرا که اگر آن بدون ضرورت باشد، خلاف سنّت است، از صفت راه رفتن پیغمبر که در شمایل ذکر شده معلوم می‌گردد که راه رفتن آن‌جناب ﷺ خیلی آهسته نبود، بلکه قدری تیز بود، در حدیث آمده که: «**كأنما الأرض تطوىٰ له**» یعنی آن‌حضرت ﷺ به گونه‌ای راه می‌رفت که گویا زمین برای او پیچیده می‌شد[۱]، بنابر این، سلف صالحین آهسته راه رفتن به تکلّف را مانند بیماران علامت تکبّر و به سبب تصنّع، مکروه قرار داده‌اند، فاروق اعظم رضی الله عنه یک مرتبه جوانی را دید که خیلی آهسته راه می‌رفت، پرسید آیا تو مریضی؟ او گفت: خیر، پس آن‌جناب رضی الله عنه شلّاق را برداشت و به او دستور داد با قوّت راه برو[۲].

حضرت حسن بصری در تفسیر آیه ﴿**يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً**﴾ فرموده است که تمام اعضا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم، گوش، دست و پا همه در جلو خدا ذلیل و عاجز می‌شوند، مردم ناآگاه با مشاهده‌ی آن می‌پندارد که او عاجز و معذور است، در صورتی‌که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف خدا چنان بر او مسلّط است، که بر دیگران مسلّط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی‌که بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه‌ی او در امور دنیاست، پس او همیشه در تحسّر و تأسّف می‌باشد، (که دنیا کاملاً میسّر نمی‌شود و او از آخرت سهمی برنداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصوّر کرده و به سوی عالی‌ترین اخلاق متوجّه نمی‌شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او، آماده است[۳].

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - ابن کثیر.
۳ - ابن کثیر ملخصا.

صفت سوم: ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَـٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَـٰماً﴾ یعنی وقتی‌که جهالت کننده‌ای با آنها صحبت می‌کند می‌گویند: «سلام» در اینجا از ترجمه «جاهلون» به جهالت کننده این امر روشن گردید، که مراد از آن، شخص بی‌علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت و کلام جاهلانه بکند، اگر چه در نفس الامر عالم هم باشد، و مراد از لفظ «سلام» در اینجا سلام عرفی نیست، بلکه سخن سلامتی است، علّامه قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلّم است، به معنی سلامت ماندن، منظور این‌که در پاسخ به جاهلان، آنها سخن سلامتی می‌گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است[1].

حاصل این‌که با کسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می‌گوید: انتقام نمی‌گیرند، بلکه از آنها درمی‌گذرند.

صفت چهارم: ﴿وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيَـٰماً﴾ یعنی آنها شب را با سجده و قیام به بارگاه خداوند می‌گذرانند، ذکر شب بیداری در عبادت به صورت ویژه از این جهت آمد، که این وقت خواب و استراحت است، در آن، بلند شدن برای نماز و عبادت خیلی مشکل است، و در آن خطر ریا و نمود هم نیست، منظور این‌که شب و روز آنها در طاعت خدا می‌گذرد، در روز کارهای تعلیم، تبلیغ و جهاد فی‌سبیل‌الله و غیره انجام می‌گیرند، و در شب به درگاه خدا عبادت بجا آورده می‌شود، در حدیثی برای نماز تهجّد فضیلت بزرگی ذکر شده است، ترمذی از حضرت ابوامامه روایت کرده که رسول‌خدا ﷺ فرمود: به «**قیام اللیل**» یعنی تهجد پایبند باشید؛ زیرا آن عادت

---

۱ - مظهری.

بندگان نیک است که قبل از شما بوده‌اند و آن شما را به خدا نزدیک نموده و کفّاره‌ی سیّئات و باز دارنده از گناه می‌باشد[۱].

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه فرموده: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم: «**بات لله ساجد و قائماً**» قرار می‌گیرد[۲].

از حضرت عثمان غنی رضی الله عنه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که نماز عشاء را با جماعت ادا کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذرانده است[۳].

پنجمین صفت: ﴿**وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ**﴾ یعنی باوجود این‌که مقبولان بارگاه، شب و روز در عبادت و طاعت مصروف‌اند، بی‌خوف شده نمی‌نشینند، بلکه هر وقت از خوف خدا و فکر آخرت برخوردارند، و برای آن می‌کوشند و به بارگاه خدا دعا هم می‌کنند.

ششمین صفت: ﴿**وَالَّذِينَ إِذَآ أَنْفَقُواْ**﴾ یعنی بندگان مقبول خدا به وقت انفاق مال، از اسراف و ولخرجی و هم چنین از بخیلی و کوتاهی کناره می‌گیرند، و در میان هر دوتا بر جاده اعتدال استوار می‌مانند، در آیه، الفاظ اسراف و در مقابل آن اقتار به‌کار برده شده است.

اسراف در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن‌عبّاس، مجاهد، قتاده و ابن‌جریح اسراف عبارت از انفاق فی معصیةالله است، اگر چه پشیزی باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت درکارهای جایز که در حد تبذیر (فضول خرجی) می‌باشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن حرام و

---

۱ - مظهری.
۲ - مظهری و بغوی.
۳ - رواه احمد و مسلم فی صحیحه از مظهری.

مـــعصیت است، حــقّ تــعالی مــی‌فرماید: ﴿**إن ألمــبذرین کـانوا إخـوان ألشیـٰطین**﴾ (۱)، با توجّه به این، حاصل این تفسیر هم، همان تفسیر مذکور ابن عبّاس و غیره می‌باشد، یعنی هر آنچه در معصیت و گناه صرف گـردد آن اسراف است (۲).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که خدا و رسول به انفاق در آنها دستور داده است، تنگی به‌کار برده شود، (و عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر هم از حضرت ابن‌عبّاس، قتاده و غیره منقول است (۳)، مفهوم آیه این شد که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل می‌کنند، رسول‌اللهﷺ فرموده: «**مـن فـقه الرجل قصده فی معیشته**» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی) (۴).

در حــدیث دیگـری از حـضرت ابـن مسـعود رضی الله عنه مـنقول است کـه رسول‌خداﷺ فرمود: «**ما عال من اقتصد**» یعنی کسی‌که بر اعتدال و میانه روی استوار بماند، گاهی فقیر و مفلس نمی‌گردد (۵).

صفت هفتم: ﴿**وَ ٱلَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ ٱللهِ إِلَـٰهاً ءَاخَرَ**﴾ در شش صـفات قبلی اصول طاعت و فرمانبرداری بیان گردید، اکنون اصول مهم معصیت و نافرمانی بیان می‌شود که نخستین چیز از آنها، متعلّق به عقیده است که ایشان در عبادت، با خدا کسی دیگر را شریک نمی‌گردانند، از این معلوم شد که شرک از همه‌ی گناهان بزرگترین گناه است.

۱ـ اسراء، ۲۷.
۲ـ مظهری.
۳ـ مظهری.
۴ـ رواه احمد عن ابی‌الدرداء، ابن کثیر.
۵ـ رواه احمد، ابن کثیر.

صفت هشتم و نهم: ﴿**لَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ**﴾ در این از گناهان عملی، بیان بزرگترین و شدیدترین گناه آمده که بندگان مقبول خدا به کنار آن هم نمی‌روند، و کسی را به ناحقّ نمی‌کشند و مرتکب زنا هم نمی‌شوند، بعد از بیان این سه گناه بزرگ عقیده و عمل، در آیه آمده که: ﴿**وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً**﴾ یعنی کسی‌که مرتکب به این گناه‌های مذکور باشد، به سزای آنها خواهد رسید، ابوعبیده در اینجا لفظ اثام را به سزای گناه، تفسیر کرده است، و بعضی از مفسّرین فرموده: که اثام نام یکی از رودهای جهنّم است که پر از عذابهای سخت و شدید است، و بعض روایات احادیث را هم در تأیید آن نوشته است[1].

در آینده آن عذاب ذکر می‌گردد که بر مرتکبین این جرایم واقع می‌شود، و از سباق و سیاق آیه این امر متعین است که این عذاب مختص به کفّاری است که شرک و کفر کرده به قتل و زنا هم مبتلا شده‌اند؛ زیرا اوّلاً الفاظ: ﴿**يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ**﴾ نمی‌تواند در حقّ مسلمانان باشد؛ زیرا در حقّ آنها به یک گناه وعده یک سزا در قرآن و حدیث منصوص است، تضاعف در سزا یعنی زیادتی در کیفیّت یا کمیّت برای مؤمنان نمی‌باشد، این از ویژگیهای کفّار است که عذابی که بر کفر می‌بایستی به آنها داده بشود، در وقت ارتکاب گناه همراه با کفر، عذاب آنها دو برابر خواهد شد، ثانیاً در این عذاب این ذکر شده که: ﴿**وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً**﴾ یعنی برای همیشه در آن عذاب ذلیل و خوار می‌مانند و هیچ مؤمنی برای همیشه در عذاب نمی‌ماند، هر چند بزرگترین گناهکار باشد، بعد از دریافت سزای گناههای خود، از جهنّم بیرون می‌آید.

---

۱ - مظهری.

خلاصه این‌که کسانی که در کفر و شرک مبتلا شده به قتل و زنا هم ارتکاب ورزیدند، عذاب آنها مضاعف یعنی دوچند و شدید خواهد شد، و باز این عذاب دایم هم خواهد گردید، در آینده این بیان شده که اگر این مجرم که در اینجا عذاب آن ذکر گردیده توبه و عمل نیک انجام دهد، خداوند سیّئات او را به حسنات یعنی بدیهای او را به نیکی تبدیل می‌فرماید، منظور این‌که پس از این، در اعمالنامه او فقط حسنات باقی می‌ماند؛ زیرا بر توبه از کفر و شرک، الله تعالی وعده فرموده که هر گناهی که در حال کفر و شرک باشد با پذیرفتن ایمان و اسلام همه آن گناهها عفو می‌گردند، لذا اعمال نامه‌ی او که در گذشته از اعمال زشت و معاصی لبریز بود، اکنون با ایمان آوردن او و همه آنها آمرزیده شد، جای آنها را ایمان و سپس اعمال صالح پر کرده است، این تفسیر تبدیلی سیئات به حسنات از حضرت ابن عبّاس، حسن بصری، سعید بن جبیر و دیگر ائمّه‌ی تفسیر منقول است[۱].

ابن کثیر تفسیر دیگری برای آن، چنین هم نقل فرموده که هر مقدار گناهی را که آنها در زمان کفر و جاهلیّت کرده‌اند، پس از ایمان بجای آنها نیکی نوشته می‌شود، و علتش این‌که پس از ایمان آوردن، هرگاه آنان به یاد گناهان گذشته خود بیفتد، بر آن نادم شده تجدید ایمان می‌کنند، و به سبب این عملشان، آن گناهها به نیکی تبدیل می‌گردد، و در استدلال به این، بعضی روایات حدیث را تقدیم داشته است.

﴿وَ مَن تَابَ وَ عَمِلَ صَـٰلِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتَاباً﴾ به ظاهر این تکرار مضمون گذشته است که در آیه ماقبل: **﴿إِلَّا مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَـٰلِحاً﴾**

---

۱ - مظهری.

آمده بود، و قرطبی از قفال نقل کرده که این توبه از توبه گذشته جداگانه و مستقل است؛ زیرا که معامله گذشته در باره‌ی کفّار و مشرکین بود که به قتل و زنا مبتلا شده بودند، سپس ایمان آوردند، پس سیّئات آنها به حسنات مبدّل گشتند، و در اینجا توبه مسلمانان گناهکار ذکر می‌گردد، لذا همراه با توبه‌ی قبلی ﴿وَ ءَامَنَ﴾ ایمان آوردن آنها ذکر گردید، و در این توبه دوم، آن مذکور نیست، از اینجا معلوم می‌گردد، که در اینجا توبه کسانی ذکر می‌شود که از گذشته مؤمن بودند، ولی در اثر غفلت به قتل و زنا مبتلا گردیدند، در حقّ آنها این آیه نازل گردید که اگر این قبیل مردم، توبه کنند که تنها بر توبه زبانی اکتفا نکنند بلکه در آینده، اعمال خود را هم اصلاح نمایند، پس توبه آنان صحیح و درست فهمیده می‌شود، لذا پس از ذکر توبه، به صورت شرط در ابتدا، ذکر یتوب در جزای صحیح است؛ زیرا توبه‌ای که در شرط ذکر شده آن توبه زبانی است، و آن‌که در جزا ذکر گردیده آن بر عمل صالح مترتّب است، منظور این‌که کسی که توبه کرد و سپس عملاً آن را به اثبات رساند، پس او درست به سوی خدا رجوع کنند، فهمیده می‌شود، به خلاف آنکه از گناهان گذشته توبه کرد، ولی در آینده آن را عملاً به اثبات نرساند، پس توبه‌ی او گویا توبه‌ای نیست، خلاصه مضمون این آیه این است، که مسلمانی که در اثر غفلت مبتلا به گناهی باشد و سپس توبه کند، و پس از توبه اعمال خود را اصلاح نماید که از عمل او توبه‌ی او به اثبات برسد، پس این توبه به بارگاه خدا قبول خواهد شد، و به ظاهر فایده آن هم همان خواهد شد که در آیه‌ی ماقبل نشان داده شده است، که سیّئات او به حسنات مبدّل می‌گردند.

در گذشته سلسله‌ی صفات بندگان خاص خدا بیان شده، در میان احکام توبه پس از گناه بیان گردید، و پس از این بقیه‌ی صفات بیان می‌شود.

دهمین صفت: ﴿وَ الَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ یعنی ایشان در مجالس دروغ و باطل شرکت نمی‌کنند، بزرگترین دروغ و باطل، کفر و شرک است، و پس از آن عموم دروغ و گناه، مطلب آیه این‌که، بندگان مقبول خدا از شرکت در چنین مجالسی هم، می‌گریزند، حضرت ابن عبّاس فرموده که مراد از آن اعیاد و جشنهای مشرکین‌اند، حضرت مجاهد و محمّد بن حنفیه فرموده‌اند که مراد از آن مجالس موسیقی‌خوانی است، عمرو بن قیس فرموده که مراد از آن، مجالس بی‌حیایی و رقص است، امام زهری و امام مالک فرموده‌اند که مراد از آن، مجالس شراب نوشی است[1]، در حقیقت در این اقوال هیچ گونه اختلافی نیست، همه‌ی این مجالس مصداق مجلس زوراند، بندگان نیک خدا باید از اینگونه مجالس پرهیز کنند؛ زیرا عمداً نگاه به سوی باطل هم در حکم شرکت در آن است[2].

و بعضی از مفسّرین لفظ ﴿یَشْهَدُونَ﴾ را در ﴿لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ به معنی شهادت یعنی گواهی دادن گرفته‌اند، و معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند که ایشان به دروغ گواهی نمی‌دهند، گناه کبیره و وبال عظیم بودن گواهی دروغ در قرآن و سنّت معروف و مشهور است، در بخاری و مسلم از حضرت انس مروی است که رسول‌اکرمﷺ گواهی دروغ را اکبر الکبائر قرار داده است.

حضرت فاروق اعظم فرموده: کسی که در حقّ او ثابت باشد که به دروغ گواهی داده است، او به چهل ضربه شلّاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می‌شود، باز تا مدّت طولانی حبس می‌شود[3].

---

۱ - ابن کثیر. ۲ - مظهری.
۳ - رواه ابن ابی‌شیبه، عبدالرزاق و مظهری.

یازدهمین صفت: ﴿**وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً**﴾ یعنی اگر اتّفاقاً بر مجالس لغو و بیهوده گذر کنند، پس با سنجیدگی و شرافت خواهند گذشت، منظور این‌که هم چنان‌که ایشان در این‌گونه مجالس به قصد و اراده شرکت نمی‌کنند، هم چنین اگر اتّفاقاً بر چنین مجالس گذرشان بیفتد، پس بر این مجالس فسق، فجور و گناه، با شرافت می‌گذرند، یعنی این حرکت آنها را بد و قابل نفرت می‌دانند، نه آن کسانی را که به گناه مبتلا هستند تحقیر می‌کنند و نه خود را از آنها افضل و بهتر دانسته به تکبّر مبتلا می‌شوند، حضرت عبدالله بن مسعود اتّفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده‌ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آن‌حضرتﷺ بر این عمل او اطّلاع یافته فرمود: ابن مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کریمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است[۱].

دوازدهمین صفت: ﴿**وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَ عُمْيَاناً**﴾ یعنی حالت آن بندگان مقبول، این است که هرگاه آنان به آیات خدا و آخرت تذکّر داده شوند، آنان به سوی این آیات مانند کران و کوران متوجّه نمی‌شوند، بلکه مانند انسان سمیع و بصیر در آنها می‌اندیشند و بر آنها عمل می‌کنند، و مانند مردمان غافل و مغفّل چنین معامله نمی‌کنند که آنها را نه شنیده و نه دیده باشند، در این آیه دو چیز ذکر شد: یکی وقوع بر آیات الهی، یعنی با اهتمام به سوی آنها متوجّه شدن، که این امری است محمود و مقصود و نیکی بسیار بزرگی است، دوم افتادن بر آنها مانند کران و کوران که بر آیات قرآن متوجّه می‌شوند، ولی در عمل بر آنها چنان برخورد می‌کنند که گویا آنها را نشنیده و ندیده‌اند، و یا بر آیات قرآن عمل هم

---

۱ - ابن کثیر.

می‌کنند، ولی آن را بر خلاف اصول صحیح و تفسیر صحابه و تابعین، تابع رأی خود و یا تابع افواه قرار گرفته، اشتباه عمل می‌کنند، این هم از یک جهت در حکم افتادن بر آن مانند کران و کوران است.

تنها مطالعه احکام دین کافی نیست بلکه فهم آنها مطابق با تفسیر سلف و عمل بر آنها ضروری است

در آیات مذکور، هم چنان‌که این امر شدیداً مذمّت شد که به آیات الهی توجّه نکنند و روش کران و کوران را اختیار نمایند، هم چنین این هم مذمّت شده که به سوی آنها توجّه کنند و عمل هم بکنند، ولی بدون فهم و درک و بی‌بصیرت، طبق فکر و رأی خود به هر شکلی که دل‌شان بخواهد، ابن کثیر از ابن عون نقل کرده که او از حضرت شعبی پرسید که اگر من به مجلسی رسیدم که مردم در سجده هستند و من نمی‌دانم که چگونه سجده‌ای است، آیا من همراه با آنان در سجده شریک باشم؟ حضرت شعبی فرمود: خیر، برای مؤمن صحیح نیست که بدون فهم به کاری مشغول باشد، بلکه بر او لازم است که با بصیرت عمل کند، وقتی تو آن آیه سجده را نشنیده‌ای که مردم به خاطر آن در سجده قرار گرفته‌اند و تو از حقیقت سجده آنان هم با خبر نیستی، پس این چنین شریک شدن در سجده آنان جایز نیست.

در دور حاضر بسیار جای شکر گزاری است که جوانان و گروه تحصیل کرده به طرف قرآن خواندن و فهمیدن آن توجّه کرده‌اند، امّا در اثر آن، خود سرانه می‌خواهند با مطالعه ترجمه یا تفسیری، قرآن را بفهمند، ولی این تلاش آنها کاملاً بر خلاف اصول است، لذا بجای این‌که قرآن را درست بفهمند با اشتباهات زیادی دچار می‌گردد، امر اصولی این است که

کم‌ادنی‌ترین فن دنیوی تنها با مطالعه‌ی کتاب، به قدر نیاز به‌دست نمی‌آید تا وقتی که آن را پیش استاد ماهری نخوانند، ولی نمی‌دانیم چرا قرآن و علوم قرآن را چنین تصوّر کرده‌اند که هر کسی دلش بخواهد با مطالعه ترجمه، منظور آن را تعیین کند، این مطالعه خلاف اصول که رهنمایی استادی شامل آن نباشد، شامل مفهوم افتادن بر آیات الهی به مثل کر و کور است، الله تعالی تمام ما را برای استوار ماندن بر صراط مستقیم موفّق بگرداند.

سیزدهمین صفت: ﴿**وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً**﴾ در اینجا برای همسر و اولاد، در بارگاه خداوند چنین دعا است که آنها را خنک چشم ما بگردان، منظور از خنکی چشم گردانیدن، طبق تفسیر حضرت حسن بصری این است که آنها را در طاعت خدا ببیند، و همین خنک اصلی چشم یک انسان است، و اگر شامل صحّت، عافیت و خوشحالی همسر و فرزندان باشد، آن هم درست است.

در اینجا از این دعا اشاره به این است که بندگان مقبول خدا تنها بر اصلاح و اعمال صالح نفس خویش قناعت نمی‌کنند، بلکه به فکر اصلاح همسر و فرزندان خود هم هستند، و برای این می‌کوشند، و از جمله کوششها، یکی این است که برای اصلاح آنها از خدا دعا بکنند، در نخستین جمله‌ی این آیه این جز دعا هم هست، ﴿**وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً**﴾ یعنی ما را امام و پیشوای پرهیزکاران قرار بده، در این به ظاهر دعا برای جاه و مقام و برتری برای خود است، که از روی نصوص دیگر قرآن ممنوع است، هم چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿**تلك ألدار ألأخرة نجعلها للذين لا يريدون علوّاً فى ألأرض و لا فساداً**﴾[1]، یعنی ما دار آخرت را مختص کسانی کرده‌ایم که

۱ - قصص، ۸۳.

در زمین برای خود علو و برتری نمی‌خواهند، و نمی‌خواهند در زمین فساد به‌پا کنند، بنابر این بعضی از علما در تفسیر این آیه فرموده‌اند که: هر شخص فطرتاً امام و پیشوای اهل و عیال خود می‌باشد، لذا حاصل آن دعا این شد که اولاد و اهل و عیال ما را متّقی بگردان، و هرگاه آنها متّقی گردند، طبعاً این شخص امام و پیشوای متّقین گفته می‌شود، حاصل آن این‌که در اینجا دعا برای برتری خود نیست، بلکه دعا برای متّقی شدن ازواج و اولاد است.

حضرت ابراهیم نخعی فرموده که: در این دعا هدف تلاش و طلب ریاست و امامت و پیشوایی برای خود نیست، بلکه هدف این دعا این است که ما را چنین بگردان که مردم در دین و عمل از ما اقتدا کرده و از علم و عمل ما استفاده ببرند، قرطبی پس از نقل این دو قول فرموده که حاصل هر دو قول یکی است که طلب ریاست و امامت که برای دین و فایده آخرت باشد مذموم نیست، بلکه جایز است، و در آیه: ﴿**لا یریدون علوّاً**﴾ طلب آن ریاست و اقتدار مذمّت شده که برای عزّت و مقام دنیا باشد، والله اعلم، تا اینجا صفات مهم عبادالرحمٰن یعنی مؤمنین کامل بیان گردید، در آینده پاداش و درجات اخروی‌شان بیان می‌گردد.

﴿**أُوْلَـٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ**﴾ غرفه در لغت به معنی بالاخانه است، برای مقرّبان خاص در بهشت غرفات می‌باشد که عموم اهل جنّت آنها را چنان می‌بینند که اهل زمین ستارگان را[1].

در مسند احمد، بیهقی، ترمذی و حاکم از حضرت ابومالک اشعری مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: در جنّت چنین غرفه‌هایی وجود دارد که بیرون آنها از داخل و داخل آنها از بیرون دیده می‌شود، مردم سؤال

۱ - رواه البخاری و مسلم و غیرهما، مظهری.

کردند که یا رسول‌الله این غرفه‌ها مال چه کسانی می‌باشد؟ فرمود: برای کسی که کلام خود را نرم و پاکیزه کند و به هر مسلمان سلام بگوید و به مردم خوراک بدهد و در شب زمانی نماز تهجّد بخواند که مردم خواب باشند[۱].

﴿**وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَـٰماً**﴾ یعنی در جنب نعمتهای دیگر بهشت، آنان به این اعزاز هم مفتخر می‌گردند که فرشتگان به آنان مبارکباد و سلام می‌گویند، تا اینجا جزا و ثواب عبادات و اعمال خصوصی مؤمنین مخلصین بیان گردید، و در آخرین آیه باز به کفّار و مشرکین تهدید به عذاب شده و سوره به‌پایان رسید.

﴿**قُلْ مَا يَعْبَؤُاْ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ**﴾ در تفسیر این آیه اقوال مختلفی هست، واضح‌تر و سهل‌ترین قول همان است که در خلاصه‌ی تفسیر نوشته شده است، که در نزد خدا شما هیچ ارزشی و حیثیتی نداشتید، اگر شما خدا را نمی‌خواندید او را عبادت نمی‌کردید؛ زیرا منشأ آفرینش انسان همین است که خدا را بپرستد، چنان‌که در آیه‌ای دیگر آمده: ﴿**و ما خلقت الجن و الإنس إلّا ليعبدون**﴾[۲]، یعنی من انسان و جن را برای کار دیگری بجز این‌که مرا عبادت کنند نیافریده‌ام، این یک ضابطه عمومی است که بیان گردید که انسان بدون عبادت، هیچ قدر و قیمت و ارزش و حیثیّتی ندارد، سپس به کفّار و مشرکین که منکر رسالت و عبادت هستند خطاب آمده که: ﴿**فَقَدْ كَذَّبْتُمْ**﴾ یعنی شما نسبت به همه چیزها تکذیب کردید، لذا در نزد خدا هیچ ارزشی ندارید، ﴿**فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا**﴾ یعنی اکنون این تکذیب و کفر، گلوبند گردن شما قرار گرفته‌اند و با شما هستند تا این‌که به عذاب دایمی جهنّم

۱ - مظهری.

۲ - ذاریات، ۵۶.

مبتلا کرده می‌شوید و نعوذ بالله من حال اهل النار.

تم بحمد الله سبحانه تفسیر سورة الفرقان یوم الاحد لثالث عشر من صفر المظفر سنه ۱۳۹۱ هـ و باتمامه تم بعون الله و کرمه الحزب الرابع من الاحزاب السبعة القرآنیة والله سبحانه و تعالی ارجوا و اسأل اتمام الباقی و ما ذلك علی الله بعزیز.

و قد تم ترجمة هذه السورة من الاردویة الی الفارسی صباح الثلاثاء ثمانیة من شعبان سنه ۱۴۰۷ هـ قبل اذان الصبح و ارجوا من الله و اسأله اتمام ترجمة بقیة القرآن و ما ذلك علی الله بعزیز.



سورة الشُّعَرَاءِ

سورة الشعراء مكية وهى مائتان وسبع وعشرون آية وعشر ركوعات
سوره‌شعراء در مکه نازل شده و دارای دویست و بیست و هفت آیه و یازده رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

طسٓمٓ ﴿۱﴾ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾ لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا
این آیات کتاب واضح‌اند. شاید تو هلاک کنی خود را بر این‌که

يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾ إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ
آنان یقین‌نمی‌کنند. اگر ما بخواهیم نازل می‌کنیم بر آنها از آسمان نشانی پس می‌شوند

أَعْنَٰقُهُمْ لَهَا خَٰضِعِينَ ﴿۴﴾ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ
گردنهای‌شان در جلو آن پست. و نیامده به نزدشان هیچ نصیحتی از طرف رحمٰن تازه که

إِلَّا كَانُواْ عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿۵﴾ فَقَدْ كَذَّبُواْ فَسَيَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُاْ
ازآن روگردانی نکرده‌باشند. پس اینها تکذیب کردند اکنون می‌رسد برآنها حقیقت این امر

مَا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ
که بر آن مسخره می‌کردند. آیا ندیدند زمین را که چقدر رویانیدیم در آن از هر نوع

زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۷﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ وَ
چیزهای بخصوص. البتّه در این نشانی است، و بیشتر مردم به آنها، ایمان ندارند. و

إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۹﴾
پروردگار تو اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿طسم﴾ (معنی آن را خدا می‌داند) این (مضامین که بر شما نازل می‌گردد) آیات کتاب واضح (قرآن) هستند (و ایشان که به آن ایمان نمی‌آورند، چرا شما آنقدر غم می‌خورید، معلوم می‌شود که) شاید شما بر عدم ایمان آنها (تأسّف خورده) جان می‌دهید (اصل این است که این عالم آزمایش است، در آن، آن دلایل حقّ اقامه می‌گردد که پس از آن، ایمان آوردن در اختیار بنده باقی می‌ماند و) اگر ما می‌خواستیم (که آنها را با اجبار و فشار مؤمن کنیم) پس بر سر آنها از آسمان (چنان) نشانی بزرگی نازل می‌کردیم (که اختیار شان کاملاً سلب می‌شد) باز گردنهای آنها، بر (آمدن) آن نشانی پست می‌شد (و بالاضطرار مؤمن قرار می‌گرفتند، امّا با چنین کردن آزمایش باقی نمی‌ماند، لذا این چنین کرده نمی‌شود، و معامله در میان جبر و اختیار باقی می‌ماند) و (حالت شان چنین است که) در نزد آنها از طرف (حضرت) رحمٰن (جل شانه) فهم تازه‌ای نمی‌آید که آنها از آن اعراض نکرده باشند، پس (اعراض آنها به جایی رسید که) آنها (دین حقّ را) تکذیب کردند، (که درجه‌ی نهایی اعراض است، و تنها بر درجه‌ی ابتدایی

آن که بی‌التفاتی باشد، اکتفا نکردند، و باز هم تنها تکذیب نکردند، بلکه همراه با آن استهزا نمودند) پس عنقریب حقیقت امری را که به آن استهزا می‌کردند، خواهند دانست (وقتی که عذاب الهی به هنگام مرگ یا در قیامت مشاهده گردد، آنگاه حقّانیت قرآن و آنچه در آن از عذاب و غیره است بر آنان آشکار می‌شود) آیا آنها زمین را ندیدند که (از آنها خیلی نزدیک و هر وقت در نظر شان است که) ما در آن چقدر بوته‌های متنوّع و عمده رویانیدم (که مثل جمیع مصنوعات بر وجود آفریدگار، یکتایی و کمال قدرت او دلالت می‌کنند، که) در آنها (بر توحید ذاتی، صفاتی و افعالی) نشانی بزرگ (عقلی) هست (و این مسئله هم عقلی است که برای خدایی، کمال ذاتی و صفاتی شرط است، و از لوازم کمال مذکور است که در خدایی یکتا باشد) و (باوجود این) بیشتر آنها ایمان نمی‌آورند (و شرک می‌کنند؛ الغرض شرک کردن از انکار نبوّت هم بزرگتر است، از این معلوم شد که عناد، فطرت آنها راکُلّاً مختل کرده است، پس چرا در عقب آنها جان باخته شود) و (اگر آنها در مذموم بودن شرک در نزد خدا، از این، در اشتباه قرار گرفته‌اند که چرا فوراً بر ما عذاب نمی‌آید، پس سبب آن این‌است که) یقیناً رب تو (باوجود این‌که) غالب (و کامل قدرت) است (امّا با این‌که) رحیم (هم) هست (و رحمت عامّه‌ی او در دنیا به کفّار هم متعلّق است، و اثر آن این‌است که به آنها مهلت داده است، و اگر نه کفر یقیناً مذموم و مقتضی عذاب است).

معارف و مسایل

﴿**لَعَلَّكَ بَـٰخِعٌ نَّفْسَكَ**﴾ باخع از بخع مشتق است، و معنی آن است که به هنگام ذبح رسیدن به نخع که رگی است در گردن و مراد از باخع در اینجا خود را در مشقّت و تکلیف انداختن است، علّامه عسکری فرموده که در



اینگونه مقامات اگر چه صورت، جمله خبریه است، امّا در حقیقت، مراد از آن نهی و منع کردن است، و مطلب این‌که ای پیغمبر به سبب کفر قوم خود و انحراف‌شان از اسلام، آن قدر رنج نکشید که جان شما از بین برود، از این آیه یکی این معلوم گردید که اگر در حقّ کافری معلوم گردد که در تقدیر او ایمان آوردن نیست، باز هم از تبلیغ او نباید دست کشید، دوم این معلوم شد که در مشقّت باید حدّ اعتدال را مراعات کرد، و کسی که هدایت یاب نشود، بر او بیش از حد نباید حزن و اندوه خورد.

﴿**إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَـٰقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ**﴾ علّامه زمخشری فرموده که اصل کلام: ﴿**فَظَلُّوا لَهَا خَـٰضِعِينَ**﴾ است یعنی کفّار با دیدن آن نشانی، تابع گردند و خم شوند، ولی لفظ اعناق برای اظهار این آورده شد که موضع خضوع ظاهر گردد؛ زیرا خم شدن در عاجزی و غیره اوّل از همه، در گردن ظاهر می‌گردد، مضمون این آیه این است که ما بر این هم قادریم که نشانی بر توحید و قدرت کامل خود ظاهر کنیم، که از آن احکام شرعی و حقایق الهی بدیهی شده در جلو بیایند، و به کسی مجال انکار نرسد ولی مقتضای حکمت این است که این احکام و معارف بدیهی نباشند، بلکه نظری قرار گیرند که بر فکر و اندیشه متوقّف گردند، و همین فکر و اندیشه آزمایش انسان است، و بر آن ثواب و عذاب مترتّب می‌گردد، و اقرار به چیزهای بدیهی یک امر طبیعی و لازمی است، در آن شأن تعبّد و اطاعت نیست[1].

﴿**زَوْجٍ كَرِيمٍ**﴾ معنی لفظی زوج جفت است، از این، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می‌شود، در بسیاری درخت‌ها هم نر و ماده وجود دارد، و به

---

۱ - قرطبی.

آنها از این جهت می‌توان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع و صنف خاص می‌آید، و با توجّه به این معنی، به هر نوع درختی، می‌توان زوج گفت، و معنای کریم چیز پسندیده و عمده است.

وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّـٰلِمِينَ ﴿۱۰﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ
وقتی که صداکرد پروردگار تو موسی را که برو نزد قوم گناهکار. نزد قوم فرعون

أَلَا يَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿۱۲﴾ وَ يَضِيقُ صَدْرِی
آیاآنها نمی‌ترسند. گفت ای‌رب، من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند. وتنگ می‌شود دل من

وَ لَا يَنطَلِقُ لِسَانِی فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَـٰرُونَ ﴿۱۳﴾ وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ
و جاری نمی‌گردد زبانم، پس پیغام بفرست به هارون. و آنان بر من ادّعای گناه می‌کنند،

فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِـَٔايَـٰتِنَا إِنَّا مَعَكُم
پس می‌ترسم که مرا بکشند. فرمود هرگز نه، شما دوتایی بروید با نشانی‌های ما، ما با شما

مُّسْتَمِعُونَ ﴿۱۵﴾ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَـٰلَمِينَ ﴿۱۶﴾ أَنْ
می‌شنویم. بروید پیش فرعون و بگویید ما پیغام پروردگار عالم را آورده‌ایم. این‌که

أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۱۷﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا
بفرست باما بنی اسرائیل را. گفت آیا پرورش ندادیم تورا پیش خود درکودکی وماندی پیش ما

مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿۱۸﴾ وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنتَ مِنَ
از عمر خود چند سال. و کردی آن کار خود را که کردی، و هستی تو

الْكَـٰفِرِينَ ﴿۱۹﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَ أَنَا مِنَ الضَّآلِّينَ ﴿۲۰﴾ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ
ناسپاس. گفت کردم من آن را در حالی که من بودم هیچ کاره. پس گریختم از شما

لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْماً وَ جَعَلَنِى مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۱﴾ وَ تِلْكَ
وقتی که ترسیدم، پس بخشید به من رب من حکم، و گردانید مرا پیامبر. آیا آن

نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۲۲﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ
احسانی‌است که منّت می‌گذاری تو بر من، که غلام قرار دادی بنی‌اسرائیل‌را. گفت فرعون

وَ مَا رَبُّ الْعَٰلَمِينَ ﴿۲۳﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَٰوَٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَآ إِن
چیست معنی پروردگار عالم. گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست اگر

كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿۲۴﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿۲۵﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ
شما یقین‌کنید. گفت به دور و بری‌های خود، آیانمی‌شنوید. گفت پروردگار شما وپروردگار

ءَابَآئِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۲۶﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿۲۷﴾
پدران گذشته‌ی شما. گفت پیغام‌رسان شما که به‌طرف شمافرستاده شده‌است دیوانه‌است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾ قَالَ لَئِنِ
گفت رب مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست، اگر فهم دارید. گفت اگر

اتَّخَذْتَ إِلَٰهاً غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿۲۹﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ
قرار داده‌ای حاکمی غیر ازمن، خواهم‌انداخت تورا در زندان. گفت اگرچه آورده‌ام‌پیش‌تو

بِشَىْءٍ مُّبِينٍ ﴿۳۰﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ الصَّٰدِقِينَ ﴿۳۱﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ
چیزی واضح. گفت بیاور آن را، اگر تو راست می‌گویی. پس انداخت عصای خود را

فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿۳۲﴾ وَ نَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ﴿۳۳﴾
پس‌آن فوراً اژدهایی‌شد آشکار. وبیرون‌کشید دست خودرا، آن سفیدبود برای بینندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و (به ایشان قصّه‌ی آن وقت را ذکر کن که) وقتی پروردگار تو موسی

(علیه السلام) را صدا کرد (و به او حکم داد) که تو نزد این قوم ظالم یعنی قوم فرعون برو، (و ای موسی ببین) آیا ایشان (از غضب ما) نمی‌ترسند، (حالت آنها عجیب و شنیع است، بنابر این تو به طرف آنها فرستاده می‌شوی) او عرض کرد: که پروردگارا (من برای این خدمت حاضرم، ولی برای تکمیل آن کمک می‌خواهم؛ زیرا که) من می‌ترسم که آنها مرا (قبل از کامل کردن صحبت‌هایم) تکذیب کنند و (طبعاً در چنین وقتی) دل من تنگ می‌گردد و زبانم (به خوبی) نمی‌چرخد، لذا نزد هارون (هم وحی) بفرست (و به او پیغمبری عطا بفرما، که اگر به من تکذیب گردد، او تصدیق کند، تا که دل شکفته و زبان روان گردد، و اگر گاهی زبان من بند شود او صحبت کند، هر چند این مطلب با همراه قرار دادن هارون بدون نبوّت هم می‌توانست به‌دست بیاید، ولی با اعطای نبوّت به نحو احسن کامل گشت) و (امری دیگر این قابل عرض است که) آنان بر ذمّه‌ی من جرمی دارند (که از دست من قبطی به قتل رسیده است، قصّه‌ی آن در سوره‌ی قصص خواهد آمد) پس (بنابر این) من می‌ترسم که آنها مرا (قبل از تبلیغ رسالت) بکشند (باز هم نتوانم تبلیغ کنم، پس برای این انتظامی بفرما) دستور رسید که هیچ مجالی نیست (که بتوانند این کار را بکنند، و ما برای هارون علیه السلام هم نبوّت عطا کردیم، اکنون هر دو مانع تبلیغ مرتفع گشتند) پس (الآن) شما هر دوتا با احکام من بروید (که هارون هم پیغمبر شد و) ما (با کمک و نصرت) با شما همراه هستیم (و صحبتی که میان شما و آنها خواهد شد آن را) می‌شنویم، پس شما دوتایی پیش فرعون بروید و (به او) بگویید که ما فرستاده‌ی رب‌العالمین هستیم، (و در ضمن دعوت الی‌التوحید، این دستور را هم آورده‌ایم) که تو بنی‌اسرائیل را (از ظلم و بیگار خویش، رها ساخته، به طرف کشور اصلی آنها شام) با ما بفرست، (خلاصه‌ی این دعوت ترک ظلم

و تعدّی در حقوق الله و حقوق العباد است، چنان‌که آن هر دو نفر رفتند، و همه صحبتها را با فرعون گفتند) فرعون (همه صحبت‌ها را شنیده نخست به موسی که او را شناخت متوجّه شد و) گفت که (بلی تویی) آیا تو را در طفولیت پرورش ندادیم و تو در آن سن خود، چندین سال، پیش ما ماندی، و تو آن حرکت را هم کردی که بود، (قبطی را قتل کرده بودی) و تو خیلی ناسپاس هستی (که از من خوردی و مردم مرا قتل کردی و باز هم آمده‌ای که مرا پیرو خود بگردانی، می‌بایستی تو در جلو من خم می‌شدی) موسی (علیه السلام) پاسخ داد که (واقعاً) من در آن وقت آن حرکت را کردم، و من اشتباه کرده بودم (من عمداً نکشتم هدف جلوگیری از روش ظالمانه او بود، که اتّفاقاً او مرد) پس وقتی که من احساس خطر کردم، از جای شما فرار کردم، باز پروردگارم به من دانشمندی عطا فرمود، و مرا در ردیف انبیا قرار داد، (و آن دانشمندی از لوازم نبوّت است، خلاصه‌ی جواب این‌که من به عنوان پیغمبری آمده‌ام که وجه برای خشم گرفتن نیست، و پیامبری منافی آن واقعه‌ی قتل خطا نیست؛ زیرا آن قتل اشتباهاً از من صادر شده بود که با اهلیّت و صلاحیّت نبوّت منافاتی ندارد، این پاسخ اعتراض قتل بود) و (ماند اظهار احسان پرورش) آیا این هم نعمتی است که تو بر من منت می‌گذاری، تو بنی‌اسرائیل را در ذلّت سخت (و ظلم) انداخته‌ای (که پسران آنها را می‌کشتی، که از ترس آن، من در صندوق گذاشته شده به دریا انداخته شدم، و به‌دست تو رسیدم و تحت تربیت تو قرار گرفتم، پس علّت اصلی این پرورش، ظلم خود تو هست، پس این پرورش را چگونه بر من منّت می‌گذاری، بلکه از این تو باید به‌یاد حرکات ناشایسته خود آمده خجالت بکشی،) فرعون (بر این مبهوت شده روی سخن را برگردانید و) گفت که (آنکه تو او را) رب‌العالمین (می‌گویی لقوله تعالی «انا رسول رب العالمین»)

چه ماهیتی دارد (و حقیقت او چیست؟) موسی (علیه السلام) جواب داد که اوست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه (مخلوقاتی) در میان آنهاست، اگر شما به این یقین دارید (پس این ادرس زیاد است، منظور این‌که انسان نمی‌تواند حقیقت او را درک کند، لذا هرگاه سؤال از او بیاید با ذکر صفات پاسخ داده خواهد شد) فرعون به دور و بری‌های خود (که نشسته بودند) گفت آیا شما (چیزی) می‌شنوید (که سؤال از کجا و جواب از کجاست) موسی (علیه السلام) فرمود که اوست پروردگار تو و پروردگار بزرگان گذشته‌ی تو، (در این پاسخ تنبیه مکرّر است بر مطلب مذکور، ولی) فرعون (نفهمید و) گفت که این رسول شما که (به زعم خود) به سوی شما رسول شده آمده است (معلوم می‌شود که) دیوانه است، موسی (علیه السلام) فرمود که اوست پروردگار مشرق و مغرب و هر آنچه در میان آنهاست، اگر شما عقل دارید (پس از این قبول کنید،) فرعون (بالآخره مجبور شده) گفت که اگر تو بجز من معبودی دیگر تجویز کنی، تو را به زندان خواهم فرستاد، موسی (علیه السلام) فرمود آیا اگر من دلیل صریح تقدیم دارم، باز هم (قبول نمی‌کنی) فرعون گفت خیلی خوب، آن دلیل را بیاور اگر تو راستگو هستی، موسی (علیه السلام) عصای خود را انداخت فوراً یک اژدهایی واضح شد (و برای نشان دادن معجزه‌ی دیگر) دست خود را (در گریبان انداخته) بیرون کشید، پس آن دفعة در جلو همه بینندگان سفید و درخشنده قرار گرفت (که آن را همه به نظر حسّ مشاهده کردند).

معارف و مسایل

تلاش کمک و اسباب، برای اطاعت، بهانه‌جویی نیست

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّيَ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونَ○وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنطَلِقُ لِسَانِي

فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَـٰرُونَ○وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ﴾ از این آیات مبارکه ثابت گردید که اگر در انجام کاری چیزهایی تقاضا شود که در انجام آن کار کمک ثابت گردد، این یک نوع بهانه جویی نیست، بلکه جایز است، هم چنان‌که حضرت موسی علیه السلام پس از دریافت دستور خدا برای تسهیل در انجام آن و مفید واقع شدن آن، از خدای ذوالجلال تقاضایی کرد، لذا از آن این چنین نتیجه گیری اشتباه است، که چرا حضرت موسی علیه السلام دستور خدا را بدون توقّف به سر و چشم نپذیرفت، و چرا توقّف کرد؛ زیرا آنچه حضرت موسی کرد در سلسله‌ی اجرا دستور کرد.

مفهوم لفظ ضلال، در حق موسیٰ علیه السلام

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِينَ﴾ بر این سؤال فرعون که تو ای موسی قبطی را کشتند بودی حضرت موسی علیه السلام پاسخ داد که آری من او را قتل کرده بودم، ولی آن قتل از روی قصد و اراده نبود، بلکه برای متوجّه کردن قبطی بر اشتباهش به او سیلی زدم، که در اثر آن او هلاک شد، خلاصه این‌که آنچه منافی نبوّت است، آن قتل عمد است، و این قتل بدون اراده انجام گرفته است، که منافی نبوّت نیست، حاصل این برآمد که منظور از ضلال در اینجا ناآگاهی است، و مراد از آن، قتل قبطی بدون اراده است، و این معنی به روایت حضرت قتاده و ابن زید تأیید می‌گردد که در اصل لغت عرب، ضلال به چندین معنی می‌آید، و در هر جا منظور آن، گمراهی نمی‌باشد، لذا در اینجا هم ترجمه‌ی آن به گمراه، درست نیست.

دانستن ذات و حقیقت خدای ذوالجلال برای انسان ممکن نیست

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَـٰلَمِينَ﴾ از این آیه مبارکه ثابت گردید که

دانستن کنه و حقیقت خدای ذوالجلال ممکن نیست؛ زیرا سؤال فرعون از حقیقت و ماهیت حقّ تعالی بود، حضرت موسی علیه السلام به‌جای نشان دادن ماهیت باری تعالی، اوصاف خداوندی را بیان فرموده اشاره فرمود که: ادراک کنه و حقیقت او تعالیٰ ناممکن است، و چنین سؤالی، بیجاست[۱].

﴿أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ﴾ بنی اسرائیل در اصل ساکنان کشور شام بودند، و می‌خواستند به آنجا برگردند، امّا فرعون آنها به آنان اجازه نمی‌داد، و بدین ترتیب در حدود چهارصد سال در قید بردگی او زندگی خود را به‌سر بردند، آمار آنان در این مدّت ششصد و سی هزار بود، حضرت موسیٰ علیه السلام در ضمن این‌که پیام خدا را به فرعون رسانید، او را هدایت کرد که از ظلمی که برای بنی‌اسرائیل انجام داده باز بیاید، آنها را از قید بردگی رها سازد[۲].

نمونه‌ای از مناظره پیامبرانه و آداب مؤثر در آن

بحث و تبادل نظر در میان دو گروه یا دو شخص مختلف‌الخیال که در اصطلاح به آن مناظره می‌گویند، از قدیم‌الایام رایج بود، ولی عموماً مناظره یک بازی شکست و پیروزی قرار گرفته است، حاصل مناظره در نگاه مردم فقط این است که سخن او بالا باشد، اگرچه اشتباه هم باشد، تمام نیروی ذهن و دلایل برای تقویت و تصحیح آن به‌کار برده می‌شود، و هم چنین تمام توانایی در رد سخن مخالف اگرچه صحیح هم باشد صرف می‌گردد، اسلام در این باره هم، اعتدال خاصی پدید آورده، اصول و قواعد و حدود آن‌را معیّن کرد، آن‌را وسیله‌ای مؤثّر و مفید برای اصلاح تبلیغ قرار داد.

---

۱ - کذا فی‌الروح.
۲ - قرطبی.

در آیات مذکوره نمونه‌ای مختصر از آن را ملاحظه فرمایید، وقتی که حضرت موسی و هارون علیهما السلام ، جبّار و مدّعی خدایی را مانند فرعون در دربار او دعوت به حقّ دادند، او بحث مخالفانه را نخست خطاب به او این چنین چیز آغاز کرد که وابسته به ذات حضرت موسی علیه السلام بودند، هم چنان‌که وقتی مخالف هوشیار عموماً از پاسخ در می‌ماند، نقاط ضعف مخاطب را آشکار و بیان می‌کند، تا او شرمنده و خجل باشد، و در میان مردم وجهه‌ی او از بین برود، در اینجا فرعون هم دو چیز گفت: اوّل این‌که، تو پرورش یافته ما و به نان و نمک ما پرورش یافته‌ای، ما بر تو احسان کرده‌ایم، پس تو با چه جرأتی در جلو ما صحبت می‌کنی، دوم این‌که: تو یک قبطی را به ناحقّ کشته‌ای که علاوه بر ظلم، یک نوع ناشکری و ناحقّ شناسی است، که در قبال پرورش بیاید، و یکی از آنها را به قتل برساند، در مقابل، پاسخ پیامبرانه حضرت موسیٰ علیه السلام را ملاحظه فرمایید، که نخست در پاسخ ترتیب سؤال را تبدیل فرمود، یعنی اوّل پاسخ قتل قبطی آمد که فرعون در آخر ذکر کرده بود، و پرورش یافته بودن خود را که فرعون اوّل ذکر نمود در آخر جواب داد، فلسفه تبدیلی این ترتیب، چنین معلوم می‌شود که در حادثه قتل قبطی، یک نکته ضعف لازماً وجود داشت، که در روش مناظران امروز، این چنین چیز آمیخته کرده می‌شود، و سعی می‌گردد که به سوی صحبت دیگر توجّه شود، ولی رسول خدا به پاسخ آن اولویّت می‌دهد، و فی‌الجمله در پاسخ به ضعف خود اعتراف می‌فرماید، و به این اصلاً باکی نداشت که مخالفین می‌گویند او به جرم خود اعتراف کرده، شکست خورد.

حضرت موسی علیه السلام در پاسخ به آن این اعتراف را کرد که در قتل آن من اشتباه کرده‌ام، ولی در ضمن، این حقیقت را روشن کرد که این اشتباه از روی

قصد و اراده نبوده است، و اقدامی بجا بوده است، و اتّفاقاً سرانجام آن اشتباه در آمد، که هدف جلوگیری قبطی از ظلم بر اسرائیلی بود، که به این خاطر به او سیلی زد، و او در اثر آن اتّفاقاً مرد، لذا این فعل باوجود این‌که اشتباه بود، در اصل معامله یعنی ادّعای پیامبری و حقانیت آن، تاثیری ندارد، من به این اشتباه خود پی بردم و به خاطر قانون از کشور بیرون رفتم، الله تعالی کرم فرمود و مرا به نبوّت و رسالت سرفراز کرد، توجّه فرمایید که پاسخ حضرت موسی در مقابله دشمن این بود که قبطی را واجب‌القتل ثابت می‌کرد و بر او تهمت می‌زد تا که واجب‌القتل بودنش به اثبات برسد، و شخص تکذیب کننده‌ی دیگری در آنجا نبود، که واهمه رد پیش بیاید، و در اینجا اگر بجز حضرت موسیٰ شخص دیگری می‌بود، پاسخش این چنین بود، ولی در آنجا یک رسول اولوالعزم خدا که مظهر صدق بود، اظهار حقّ و حقیقت و صدق را پیروزی خود می‌داند، و در بارگاه مملّو از دشمن، به اشتباه خود اعتراف می‌کند، و از آنچه بر رسالت و نبوّت شبهه‌ای واقع می‌شود، به آن پاسخ می‌دهد، سپس به امر اوّل یعنی منّت پرورش یافته شدن متوجّه شده پاسخ می‌دهد، و به اصل حقیقت این احسان ظاهری، متوجّه می‌سازد که قدری بیندیشید، من کجا و بارگاه فرعون کجا، اگر به علّت اصلی پرورش یافتن من در خانه تو بیندیشید، حقیقت آشکار می‌گردد، که شما بر کل قوم بنی‌اسرائیل برخلاف انسانیّت ظلم می‌کردید، پسران معصوم آنها را به قتل می‌رساندید، ظاهراً به خاطر نجات من از ظلم و ستم تو، مادرم مرا در دریا انداخت، و شما حسب اتّفاق صندوق مرا از دریا بیرون کشیدید، و در خانه گذاشتید، و در حقیقت این سازمان‌دهی پرحکمت الهی و سزای غیبی بر ظلم شما بود، که در اثر خطره‌ی پسری که شما هزاران پسر را به قتل رساندید، قدرت الهی او را در دست‌های شما،

پرورش داد، الآن بیندیشید که این پرورش من چه احسانی از طرف شماست، این رویه پاسخ‌گویی پیامبرانه باید طبعاً و عقلاً بر حاضرین اثر می‌گذاشت که این شخص کسی نیست که از طرف خود سخن بسازد و بیاورد، بجز راست، چیزی دیگر نمی‌گوید، سپس وقتی که معجزات را دیدند، بیشتر مایه‌ی تصدیق او شد، و آنها اگر چه اقرار نکردند ولی مرعوب گردیدند، که این دو نفر که حامی سومی ندارند، دربار همه از او، و کشور مال او، ولی چنان بر او خوف عارض گشت، که گفتند این دو نفر ما را از ملک و مملکت بیرون می‌رانند.

این است رعب خدا دادی و هیبت حقّ و صدق و صداقت، و مجادله و مناظره‌های پیامبران هم از جذبه‌ی صدق و صداقت و خیرخواهی طرف، پر می‌باشند، این است آنکه در دلها اثر می‌کند و سرکشهای بزرگ را رام می‌گرداند.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَـٰذَا لَسَـٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم
گفت به سرداران دور و بر خود، این ساحری است با سواد. می‌خواهد بیرون کند شما را

مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۳۵﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ
از وطن‌شما به‌سحر خود، پس اکنون چه دستور می‌دهید. گفتند مهلت ده به‌او و برادرش

وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۳۶﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿۳۷﴾
و بفرست در شهرها جار زننده. بیاورند پیش تو ساحران بزرگ با سواد را.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۳۸﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم
پس جمع کرده‌شدند ساحران بر میعاد روز مقرّر. و گفته شد به مردم آیا شما هم

مُـــجْتَمِعُونَ ﴿۳۹﴾لَـعَلَّنَا نَـتَّبِعُ ٱلسَّـحَرَةَ إِن كَـانُوا هُـمُ ٱلْغَـٰلِبِينَ ﴿۴۰﴾
جـمع مـی‌شوید. شـاید مـا راه جـادوگران را اخـتیار کـنیم، اگـر آنـان غـالب گـردند.

فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرْعَوْنَ أَئِـنَّ لَنَا لَأَجْـراً إِن كُـنَّا نَـحْنُ ٱلْغَـٰلِبِينَ ﴿۴۱﴾
پس وقتی که آمدند ساحران، گـفتند بـه فـرعون، آیـا مـا مـزدی داریـم، اگـر مـا غـلبه یـافتیم.

قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَّمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۲﴾قَـالَ لَـهُم مُـوسَىٰ أَلْـقُواْ مَـآ أَنـتُم
گفت حتماً، شـما آنگـاه از مـقرّبان خـواهـید شـد. گـفت بـه آنـان مـوسیٰ بـیندازیـد آنـچه شـما

مُـــلْقُونَ ﴿۴۳﴾فَأَلْــقَوْا حِـبَالَهُمْ وَ عِـصِيَّهُمْ وَ قَــالُوا بِــعِزَّةِ فِـرْعَوْنَ
مـی‌انـدازیـد. پس انـداخـتند ریـسمانها و چـوبهای خـود را، و گـفتند بـه شـانس فـرعون

إِنَّــا لَــنَحْنُ ٱلْـغَـٰلِبُونَ ﴿۴۴﴾فَأَلْـقَىٰ مُـوسَىٰ عَـصَاهُ فَـإِذَا هِـىَ تَـلْقَفُ مَـا
فـتح از آن مـاست. پس انـداخت مـوسیٰ عـصای خـود را، پس شـروع کـرد بـه بـلعیدن آنـچه

يَأْفِكُــونَ ﴿۴۵﴾ فَأُلْــقِىَ ٱلسَّــحَرَةُ سَــٰجِدِينَ ﴿۴۶﴾قَــالُوا ءَامَـنَّا بِـرَبِّ
بــه‌دروغ ســاخته بـودند. پس سـرنگون شـدند سـاحران، گـفتند ایـمان آوردیـم بـه پـروردگار

ٱلْـعَـٰلَمِينَ ﴿۴۷﴾رَبِّ مُـوسَىٰ وَ هَـٰرُونَ ﴿۴۸﴾قَـالَ ءَامَـنتُمْ لَـهُ قَـبْلَ أَنْ
جـهانیان. کـه پـروردگار مـوسی و هـارون است. گـفت آیـا شـما او را پـذیرفتید در صـورتی‌که

ءَاذَنَ لَكُــمْ إِنَّــهُ لَكَــبِيرُكُــمُ ٱلَّــذِى عَــلَّمَكُمُ ٱلسِّــحْرَ
مـن بـه شـما اجـازه نـداده‌بـودم حـتماً او بـزرگ شـماست کـه بـه شـما سـحر آمـوخته،

فَــلَسَوْفَ تَــعْلَمُونَ لَأُقَــطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُـلَكُم مِّــنْ خِــلَـٰفٍ وَ
اکـنون خـواهـید دانست، یـقیناً مـی‌برم دستهای شما را و از طـرف دیگـر پـاهای شـما را و

لَأُصَــلِّبَنَّكُمْ أَجْــمَعِينَ ﴿۴۹﴾قَــالُوا لَا ضَــيْرَ إِنَّـآ إِلَـىٰ رَبِّـنَا مُـنقَلِبُونَ ﴿۵۰﴾
بـه‌دار مـی‌کشم‌همه شـمارا. گـفتند جـای ترسی‌نیست، مـابه‌سوی پـروردگارخـود خـواهـیم‌رفت.

إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ
ما امیدواریم که ببخشد برای ما رب ما گناهان ما را، از این جهت که بودیم ما

أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۱﴾
اولین قبول کننده.

خلاصه‌ی تفسیر

(با ظهور معجزات حضرت موسی علیه السلام) فرعون به اهل دربار خود که دور و بر او (نشسته) بودند گفت: در این شکی نیست که این ساحر بزرگ و ماهری است، (اصل) منظور او این است که با (نیروی) سحر خود (رئیس قرار گرفته) شما را از سرزمین شما بیرون براند (تا که بی‌مزاحمت دیگری با قوم خود ریاست کند،) پس شما مردم چه نظری دارید؟ اهل دربار گفتند که شما او را با برادرش (چند روزی) مهلت بدهید و در شهرهای (محدوده‌ی کشور خود) مأموران را (دستور داده) بفرستید، تا آنها (از همه شهرها) همه ساحران ماهر را (جمع کرده) پیش شما بیاورند، الغرض آن ساحران در وقت به خصوص روز معین، جمع کرده شدند، (مراد از روز معین **﴿یوم الزینة﴾**[1] و از وقت بخصوص وقت چاشت است، چنان‌که در آغاز سوره طه رکوع سوم جلد ۹ صفحه ۷۷ گذشت، یعنی تا نزدیک آن وقت همه مردم جمع گردانیده شدند، و به فرعون اطّلاع جمع شدن آنها داده شد) و (از طرف فرعون به صورت اعلان عمومی) به مردم آگهی داده شد که آیا شما (در فلان وقت برای مشاهده واقعه) جمع می‌شوید (جمع شوید) که اگر ساحران غلبه بیابند (همان طوری که توقّع بیشتر است) ما پیرو راه آنها

۱ - طٰه، ۵۹.

باشیم، (همان راهی که فرعون بر آن بود و می‌خواست دیگران را بر آن نگاه دارد، منظور این‌که جمع شده بنگرید، امید می‌رود که ساحران غالب خواهند آمد، پس حقانیت راه ما به حجّت ثابت می‌شود،) پس وقتی که آن ساحران (به دربار فرعون) حاضر شدند، به فرعون گفتند: که اگر ما (بر موسی علیه السلام) غلبه یافتیم آیا به ما جایزه (و انعام) بزرگی می‌رسد، فرعون گفت: آری (جایزه مادی هم می‌رسد) و (مزید بر آن این پایه هم به شما خواهد رسید که) شما در این صورت در ردیف مقرّبان (ما) داخل می‌شوید، (الغرض پس از این بحث و تبادل نظر، در این وقت مقرّر، برای مبارزه آمدند، و از طرف دیگر حضرت موسی علیه السلام تشریف آورد، و مبارزه شروع شد، ساحران به حضرت موسی علیه السلام عرض کردند که آیا شما جلوتر عصای خود را می‌اندازید یا ما بیندازیم،) موسی (علیه السلام) به آنها فرمود: که آنچه شما (می‌خواهید به میدان بیندازید) بیندازید، پس آنها ریسمانها و چوبهای خود را انداختند، (که در اثر سحر، مار معلوم می‌شدند) و گفتند که به شانس فرعون قسم که یقیناً ما غالب خواهیم آمد، سپس موسیٰ (علیه السلام به دستور خداوند) عصای خود را انداخت که با انداختن (اژدها شده) شروع به بلعیدن تمام ساخته و پرداخته‌ی آنها کرد، پس ساحران (با مشاهده‌ی آن، چنان متأثّر شدند که) همه به سجده افتادند، (و با صدای بلند) گفتند: که ما ایمان آوردیم به رب‌العالمین که رب موسی و هارون (علیهما السلام) هم هست، فرعون (خیلی ترسید که نه شاید همه رعیتها مسلمان نگردند، با ساختن مضمونی به صورت عتاب به ساحران) گفت: که بلی، شما پیش از این‌که من اجازه بدهم، به موسیٰ ایمان آوردید، (معلوم می‌شود که) او (در ساحری) استاد همه شماست، که به شما سحر یاد داده است، (و شما شاگردان او هستید، لذا باهم در نهان توطئه کرده‌اید، که تو اینطور کن و

ما اینطور، سپس بدین شکل شکست و پیروزی را آشکار می‌کنیم تا که سلطنت را از دست قبطی‌ها گرفته با خیال آسوده حکومت کنید، کقوله تعالی: **﴿إن هذا لمکر مکرتموه فی ألمدینة لتخرجوا منها أهلها﴾**[1]، پس عنقریب حقیقت را خواهید دانست (و آن این‌که) من از یک طرف دست‌های شما را و از طرف دیگر پایهای شما را می‌بُرم، و همه شما را دار می‌زنم (تا که این، عبرت دیگری باشد) آنان پاسخ دادند که باکی نیست، ما نزد مالک خود خواهیم رسید (که در آنجا هر نوع امن و راحت هست، پس از چنین مرگ چه خسارت هست و) ما امیدواریم که پروردگار ما خطاهای ما را ببخشد، بدین سبب که ما (در این موقع از همه حاضرین) نخست از همه، ایمان آوردیم، (پس بر این نمی‌توان شبهه آورد که بعض قبل از آنان ایمان آورده بودند، مانند آسیه و مؤمن آل فرعون و بنی اسرائیل).

معارف و مسایل

﴿أَلْقُواْ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ﴾ یعنی حضرت موسی علیه‌السلام به ساحران گفت: آنچه شما می‌خواهید سحر نشان دهید، نشان دهید، از نظر سطحی بر این شبهه پدید می‌آید که حضرت موسی علیه‌السلام به آنها دستور داد، تا که عمل سحر انجام دهند، امّا با قدری اندیشه و تفکّر ظاهر می‌گردد که این از طرف موسی علیه‌السلام دستور به نشان دادن عمل سحر نبود، بلکه هدف ابطال آنچه آنها می‌خواستند انجام بدهند، بود، ولی ابطال آن بدون ظاهر کردنش ناممکن بود، لذا آن‌جناب علیه‌السلام به آنها اجازه‌ی اظهار سحرشان را داد، هم چنان‌که به یک بی‌دین گفته می‌شود که تو بر بی‌دینی خویش دلایل بیاور تا من بتوانم

---

۱ - اعراف، ۱۰۳.

بطلان آنها را به اثبات برسانم، روشن است که این، رضا بالکفر گفته نمی‌شود.

﴿بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ﴾ این کلمه در حقّ ساحران به منزله‌ی قسم بود که در زمان جاهلیّت رواج داشت، متأسّفانه امروز در میان مسلمانان هم اینگونه قسمها رایج گشته است، که از این هم، بیشتر شنیع و قبیح‌اند، مثل قسم به پادشاه، قسم به سر تو، قسم به ریش تو، یا قسم به قبر پدر تو، این چنین قسم خوردن در شرع جایز نیست، بلکه متعلّق به آنها این گفتن اشتباه نیست که همانگونه که قسم خوردن به نام خدا به دروغ چقدر گناه عظیم است، به این نامها به حقّ قسم خوردن هم کمتر گناه ندارد[1].

﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ﴾ یعنی، وقتی‌که فرعون ساحران را بر قبول ایمان بر قتل، بریدن دست و پا و به دار کشیدن، تهدید کرد، ساحران با کمال بی‌باکی چنین پاسخ دادند، که آنچه تو می‌توانی بکن، هیچ ضرری به ما متوجّه نخواهد رسید، اگر ما کشته شویم بازگشت ما به سوی خداست که در آنجا فقط راحتی و آسودگی است.

در اینجا امر قابل توجّه این است که این ساحران که تمام عمر به کفر ساحری مبتلا بودند، و مزید بر آن ادّعای خدایی فرعون را تسلیم داشته او را می‌پرستیدند، با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام، بر خلاف تمام قوم، و خلاف پادشاه ظالمی، مانند فرعون، ایمان خود را اعلام داشتند، این امری حیرت انگیز بود، ولی در اینجا تنها اعلام ایمان نیست، بلکه مظهری از آن رنگ عمیق ایمانداری است، که گویا قیامت و آخرت به چشم آنها می‌خورد، و وجود نعمتهای آخرت به چشم‌شان مشاهده می‌گشت، که با

---

۱ - کما فی‌الروح.

توجّه به آن از هر نوع سزا و مصیبت دنیا بی‌نیاز شده نعره‌ی «**فاقض ما أنت قاض**» را سر دادند، یعنی آنچه دلت می‌خواهد بکن، ما که از ایمان برنخواهیم گشت، این هم در حقیقت معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام است که از معجزه عصا و ید بیضا کمتر نیست، از این قبیل وقایع بی‌شماری توسط رسول اکرم محمّد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم به ظهور پیوسته که در ظرف یک دقیقه در درون کافر هفتاد ساله چنان انقلابی پدید آمده که نه تنها مؤمن شده بلکه مجاهد شده آرزومند شهادت گشته است.

وَ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِىٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿۵۲﴾

و دستور دادیم به موسیٰ که به شب ببر، بندگان مرا، البته شما را تعقیب خواهند کرد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿۵۳﴾ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ

پس فرستاد فرعون در شهرها جاز زننده. که ایشان هستند البتّه گروهی

قَلِيلُونَ ﴿۵۴﴾ وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ﴿۵۵﴾ وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ﴿۵۶﴾

اندک. و آنها همیشه از ما در خشم‌اند. و همه‌ی ما از آنها احساس خطر می‌کنیم.

فَأَخْرَجْنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۵۷﴾ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۵۸﴾ كَذَٰلِكَ

پس بیرون راندیم آنها را از باغها و چشمه‌ها. و خزانه‌ها و ساختمانهای عمده. این چنین،

وَ أَوْرَثْنَٰهَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۵۹﴾ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿۶۰﴾

و رساندیم آنها را به دست بنی‌اسرائیل. پس تعقیب کردند آنها را هنگام برآمدن آفتاب.

فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿۶۱﴾ قَالَ

پس وقتی‌که روبرو قرار گرفتند دوطرف، گفتند اصحاب موسیٰ ما دستگیر شدیم. فرمود:

كَــلَّا إِنَّ مَــعِيَ رَبِّــي سَــيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾ فَأَوْحَــيْنَا إِلَــىٰ مُــوسَىٰ
هــرگز، چــنین نیست، پــروردگارم با من است به من راه نشان می‌دهد. پس دستور دادیم به موسیٰ

أَنِ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿۶۳﴾ وَ
که بزن عصایت را در دریا پس دریا شکافت، پس هر شکافی مانند کوهی بزرگ شد. و

أَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿۶۴﴾ وَ أَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۶۵﴾
نزدیک گردانیدیم به آنجا دیگران را. ونجات دادیم موسیٰ را وکسانی که همراه او بودند همه.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿۶۶﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم
سپس غرق کردیم دیگران را. در این نشانی هست، و نبودند بیشتر شان

مُّؤْمِنِينَ ﴿۶۷﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۶۸﴾
تسلیم شونده. و پروردگار تو، اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

و (وقتی که فرعون از این واقعه هم هدایت نیافت، و دست از اذیت و آزار بنی‌اسرائیل برنداشت) ما به موسی (علیه السلام) دستور دادیم که (این) بندگان مرا (بنی‌اسرائیل را) شبانه (از مصر بیرون) ببر (و از طرف فرعون) شما تعقیب خواهید شد (چنان‌که او طبق دستور، بنی‌اسرائیل را شبانه برداشته به راه افتاد، صبح این خبر انتشار یافت پس) فرعون (برای انتظام تعقیب، هر جا به دور و بر) به شهرها پرستار دوانید (و پیام فرستاد) که ایشان (بنی‌اسرائیل نسبت به ما) گروه کوچکی هستند (از مبارزه با آنها واهمه نداشته باشید) و آنها (به‌کار روایی خود) ما را به خشم در آوردند (آن کارروایی این است که در نهان به چالاکی بیرون رفتند یا که بسیاری وسایل آسایش از ما به بهانه عاریت با خود بردند، الغرض ما را احمق قرار

داده رفتند، حتماً باید آنها را تعقیب کرد) و همه‌ی ما یک گروه مسلّح (و ارتش منظم) هستیم الغرض (ظرف دو سه روزی وقتی لشکر و وسایل فراهم شدند آنها را برداشته به تعقیب بنی‌اسرائیل حرکت کرد، و اطّلاع نداشت که برگشت نصیب او نخواهد شد، پس با این حساب گویا) ما آنها را از باغها، چشمه‌ها، خزانه‌ها و ساختمانهای عالی‌شان بیرون راندیم (ما با آنها) این چنین کردیم، و بعد از آنها بنی‌اسرائیل را مالک آنها گردانیدیم (این جمله معترضه بود، قصّه در جلو هست) الغرض (روزی) به وقت بر آمدن آفتاب پشت سر آنها رسیدند (نزدیک شدند در آن، بنی‌اسرائیل به فکر عبور از دریای قلزم بودند، که با چه وسیله‌ای بگذرند)، پس وقتی که هر دو گروه (چنان با هم نزدیک شدند که) یکدیگر را دیدند، پس همراهان موسیٰ (علیه‌السلام ترسیده) گفتند که (ای موسی) ما که دستگیر شدیم، موسیٰ (علیه‌السلام) فرمود: هرگز، چنین نخواهد شد؛ زیرا پروردگارم با من است، او مرا اکنون راه (بیرون رفتن از دریا) نشان می‌دهد، (زیرا به موسیٰ علیه‌السلام به وقت حرکت گفته شده بود، که در دریا راه خشکی پدید می‌آید: ﴿**فاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرَكاً وَ لَا تَخْشَىٰ**﴾[1]، اگر چه کیفیت خشک شدن آن در آن وقت گفته نشده بود، پس موسیٰ علیه‌السلام بر آن وعده، مطمئن بود و بنی‌اسرائیل به علّت عدم اطّلاع از کیفیّت آن پریشان بودند) باز ما به موسیٰ (علیه‌السلام) دستور دادیم که عصای خود را به دریا بزن هم چنان‌که (او عصا را بر آن زد) آن (دریا) شکافت (و چندین قسمت شد یعنی آب از چند جا این طرف و آن طرف به کنار رفت و خیابانهای متعدّدی باز شد) و هر بخش (از آن) به قدری (بزرگ) بود که مانند کوه بزرگ، (ایشان از دریا با امن و اطمینان

---

۱ - طه، ۷۷.

عبور کردند) و ما فریق دیگر را هم به آنجا نزدیک رسانیدیم (فرعونیان هم به دریا نزدیک رسیدند، و طبق پیشگویی سابق: ﴿وأترك ألبحر رهـواً﴾[1]، دریا تا آن زمان بر حال خود ایستاده بود، بنابر این راههای باز را غـنیمت شمردند و به عقب و جلو نیندیشیدند، تمام لشکر داخل رفت و از هر چهار طرف آب جمع شد و کار تمام لشکر به پایان رسید) و (سرانجام قصّه این شد که) ما موسیٰ (علیه السلام) و همه همراهان او را (از غرق شدن) نجات دادیم، باز دیگران را (مخالفان او را) غرق کردیم (و) در این واقعه هم عبرت بزرگی هست (شایسته این است که کفّار به آن استدلال کرده بدانند که مخالفت با احکام و رسل، مـوجب عـذاب خـداونـدی است، و ایـن را درک کـرده از مخالفت باز بـیابند) و (بـاوجود ایـن) بـیشتر ایشـان (کـفّار مکّـه) ایـمان نمی‌آورند، و پروردگار تو بسیار غالب است (که اگر بخواهد در دنیا به آنها عذاب می‌دهد، ولی) بسیار مهربان (هم) هست، بنابر این به رحمت عامّه‌ی خویش مهلتی برای عذاب مقرّر کـرده است، لذا نـباید از تـعجیل عـذاب بی‌فکر باشند).

معارف و مسایل

﴿قَالَ أَصْحَـٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ○ قَالَ كَلَّآ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ﴾ وقتی که لشکر فرعون که در تعقیب قرار گرفته بود، کاملاً روبروی آمد، کل قوم بنی‌اسرائیل سروصدا بلند کردند که ما دستگیر شدیم، و در دستگیری شک و تردیدی نمانده بود؛ زیرا لشکر جرار از پشت و دریا از جلو حایل بود، این صورت حال از حضرت موسیٰ علیه السلام هم پنهان نبود، ولی آن کوه استقامت بر وعده خدا یقین‌کرده با زور می‌گوید: ﴿كَلَّآ﴾ هرگز چنین نیست، ما دستگیر

---

۱ ـ دخان، ۲۴.

نخواهیم شد، و علّتش را این بیان می‌فرماید که: **﴿إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ﴾** پروردگارم با من است که به من راه نشان می‌دهد، ایمان در چنین حال به آزمایش گذاشته می‌شود که کوچکترین خطره‌ای به موسیٰ علیه السلام دست نداده بود، او گویا راه نجات را به چشم خود می‌دید، هم‌چنین در واقعه‌ی هجرت به وقت پنهان شدن آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم در غار ثور برای او اتّفاق افتاد که دشمنانی که در تعقیب او بودند بر دهانه‌ی غار آمده ایستاده بودند، و اگر کمی پایین‌تر نگاه می‌کردند آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم روبروی آنها قرار می‌گرفت، آنگاه حضرت صدیق اکبر خوف زده شدند، آن‌جناب صلی الله علیه وسلم عیناً این جواب را دادند که: **﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾**[1]، که فکر نکن خدا با ماست، در این دو واقعه این امر هم قابل توجّه است که حضرت موسیٰ علیه السلام به هنگام تسلّی دادن قوم خود می‌فرماید: **﴿إِنَّ مَعِیَ رَبِّی﴾** که پروردگارم با من است، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب می‌فرماید: **﴿إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾** که پروردگار با ما هر دو تاست، این خصوصیت امّت محمّدی است که افراد او همراه با رسول خدا از معیّت الهی سرافرازاند.

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰهِیمَ ﴿۶۹﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ مَا
و بخوان بر آنها خبر ابراهیم را. وقتی‌که گفت به پدر و قوم خود که چه چیزی را

تَعْبُدُونَ ﴿۷۰﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَلُّ لَهَا عٰکِفِینَ ﴿۷۱﴾ قَالَ هَلْ
عبادت می‌کنید. گفتند می‌پرستیم بتها را، پس همیشه در آنها نشسته‌ایم. گفت آیا

یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾ أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾
می‌شنوند صحبتهای شمارا وقتی‌که می‌خوانید. یا نفعی می‌دهند به‌شما یاضرری می‌رسانند.

---

۱ - توبه، ۴۰.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَآ ءابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۷۴﴾قَالَ أَفَرَءَيْتُم مَّا كُنتُمْ
گفتند بلکه یافته‌ایم پدران خود را که چنین می‌کردند. گفت آیا می‌بینید کسانی را که

تَعْبُدُونَ ﴿۷۵﴾أَنتُمْ وَ ءابَآؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ ﴿۷۶﴾فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّىٓ إِلَّا رَبَّ
می‌پرستید. شما و پدران گذشته شما. پس همه آنها دشمن من هستند بجز از رب

ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۷۷﴾ٱلَّذِى خَلَقَنِى فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿۷۸﴾وَ ٱلَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِى وَ
جهانیان. که مرا آفریده و او به من راه نشان می‌دهد. و اوست که به من غذا می‌دهد و

يَسْقِينِ ﴿۷۹﴾وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿۸۰﴾وَ ٱلَّذِى يُمِيتُنِى ثُمَّ
می‌نوشاند. و وقتی‌که مریض باشم او به‌من شفا می‌بخشد. و اوست که مرا می‌میراند و باز

يُحْيِينِ ﴿۸۱﴾وَ ٱلَّذِىٓ أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِى خَطِيٓـَٔتِى يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿۸۲﴾رَبِّ
زنده می‌کند. و اوست که من امیدوارم که ببخشد تقصیر مرا در روز جزا. ای ربّ من

هَبْ لِى حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِى بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۸۳﴾وَٱجْعَل لِّى لِسَانَ صِدْقٍ فِى
بده به من حکم و ملحق کن مرا به نیکان. و بگذار برای من ذکر خیری در

ٱلْءاخِرِينَ ﴿۸۴﴾وَٱجْعَلْنِى مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۸۵﴾وَٱغْفِرْ لِأَبِىٓ إِنَّهُۥ كَانَ
پس ماندگان. و بگردان مرا از وارثان باغ پر نعمت. و بیامرز پدرم را که بود او

مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿۸۶﴾وَ لَا تُخْزِنِى يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿۸۷﴾يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَ لَا
از گمراهان. و رسوا نکن مرا روزی‌که می‌خیزند. و روزی‌که نه مال نفع می‌دهد و نه

بَنُونَ ﴿۸۸﴾إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾وَ أُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ
پسران. مگر کسی‌که آورد پیش خدا قلب خوب. و نزدیک شده است جنت

لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾ وَ بُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ
برای پرهیزکاران. وظاهر شده جهنم برای گمراهان. ومی‌گویند به‌آنها که کجا هستند آنکه

تَـــعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾مِـــن دُونِ ٱللهِ هَـــلْ يَــنصُرُونَكُمْ أَوْ يَـــنْتَصِرُونَ ﴿۹۳﴾
شمامی‌پرستیدید. به‌غیر از خـدا، آیـا کـمک مـی‌کنند بـه شـما یـا کـه مـی‌توانـند انـتقام بگـیرند.

فَكُـبْكِبُوا فِـيهَا هُـمْ وَٱلْـغَاوُنَ ﴿۹۴﴾وَ جُـنُودُ إِبْـلِيسَ أَجْـمَعُونَ ﴿۹۵﴾قَـالُوا وَ
پس سرنگون می‌شوند در آن آنـها و هـمه‌ی گـمراهـان. و لشکـر ابـلیس هـمه. مـی‌گویند وقـتی

هُـــمْ فِـــيهَا يَـــخْتَصِمُونَ ﴿۹۶﴾تَـــاللهِ إِن كُـنَّا لَـفِي ضَـلَـٰلٍ مُّـبِينٍ ﴿۹۷﴾إِذْ
در آنـجا بـاهم درگـیر مـی‌شوند. بـخدا قسـم کـه بـودیم مـا در اشـتباه ظـاهر. وقـتی

نُسَـــوِّيكُم بِـــرَبِّ ٱلْـعَـٰـلَمِينَ ﴿۹۸﴾وَ مَآ أَضَـلَّنَآ إِلَّا ٱلْـمُجْرِمُونَ ﴿۹۹﴾فَـمَا
ما شما را برابـر مـی‌کردیم بـه پـروردگار عـالم. و مـا را از راه رد کـردند گـناهکاران. پس نـیست

لَنَا مِن شَـٰفِعِينَ ﴿۱۰۰﴾وَ لَا صَـدِيقٍ حَـمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾فَـلَوْ أَنَّ لَـنَا كَـرَّةً فَـنَكُونَ
برای‌مـا سـفارش‌کننده. ونـه دوست مـحبّت‌کننده‌ای. پس اگـر بـرسد بـه‌مابرگشتی خـواهـیم‌شد

مِـنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾إِنَّ فِـى ذَٰلِكَ لَأَيَـةً وَمَـا كَـانَ أَكْـثَرُهُم مُّـؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾
از مـــؤمنان. در ایـــن نشـــانی هست و نـــیستند بـــیشتر مـردم ایـمان پـذیرنده.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾
و پروردگار تو اوست غالب، مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

و شما در جلو ایشان قصّه‌ی ابراهیم (علیه السلام) را بیان کنید (کـه دلایـل مذمّت شرک را دانسته باشند، به‌ویژه وقتی که از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل شده است؛ زیرا که این مشرکان عرب خود را بر آیین ابراهیم می‌دانستند، و این قصّه زمانی بود که) وقتی او به پدر و قوم خود (که بت پرست بودند) فرمود که شما چه چیزهایی را عبادت می‌کنید، آنها گـفتند کـه مـا بـتها را

عبادت می‌کنیم، و ما بر (عبادت) آنها استوار می‌مانیم، ابراهیم (علیه السلام) فرمود: که اینها از شما می‌شنوند وقتی‌که آنها را (به هنگام عرض حاجت) می‌خوانید یا (شما که آنها را عبادت می‌کنید آیا) آنها به شما نفعی می‌رسانند یا (اگر شما عبادت آنها را ترک کنید آیا) می‌توانند به شما ضرری برسانند، (برای استحقاق الوهیّت علم و قدرت کامل لازم است) آنها گفتند (خیر این نیست که آنها بشنوند، یا بتوانند نفع و ضرری برسانند، و علّت عبادت آنها این نیست) بلکه ما بزرگان خود را دیده‌ایم که چنین کرده‌اند) ابراهیم (علیه السلام) فرمود: که آیا شما (حالت) آنها را (با تأمّل) دیده‌اید که عبادت‌شان را می‌کنید، شما و بزرگان گذشته شما هم اینها (معبودان) برای من (یعنی برای شما) باعث ضرر هستند (اگر عبادت آنها بجا آورده شود، چه نعوذ بالله من بجا بیاورم یا شما، غیر از ضرر، نتیجه‌ی دیگری ندارد) مگر برای ربّ العالمین (که او بگونه‌ای است که دوست عابدان خود است و عبادت او کاملاً نافع می‌باشد) اوست که مرا (و هم چنین همه را آفریده است و او مرا به مصالحم) راهنمایی می‌نماید (یعنی عقل و فهم عنایت می‌کند تا نفع و ضرر را درک کنم) و اوست که به من غذا و آب می‌دهد و چون مریض شوم از او شفا حاصل می‌شود، و اوست که مرا (به هنگام مرگ) می‌میراند، سپس (در روز قیامت) زنده می‌سازد، و اوست که من به وی امید دارم، اشتباهات مرا در قیامت می‌آمرزد (همه این صفات را بدین خاطر گوشزد نمود که قوم به عبادت خدا رغبت پیدا کنند، پس از بیان پیاپی صفات با غلبه حضور، به مناجات حقّ تعالیٰ پرداخت که) پروردگارا مرا حکمت (کمال جامعیت بین علم و عمل) عطا کن (زیرا نفس حکمت هنگام دعا هم حاصل شده بود) و (در مراتب قرب) مرا در ردیف (اعلی ترین) نیکان (انبیای بزرگ) قرار ده، و ذکر خیر مرا در نسلهای آینده

جاری نما، (تا به راه من بروند و از آن ثواب بیشتر برای من میسّر گردد) و مرا از جمله مستحقّان جنّت النعیم قرار ده و پدرم را (موفّق به ایمان گردانیده، او را) بیامرز که از گمراهان است، و روزی که همه زنده شده، برمی‌خیزند در آن روز مرا رسوا نساز، (در آینده بعضی از وقایع هولناکی که آن روز را هم ذکر نمود تا که قوم بشنوند و بترسند یعنی: آن چنان) روزی (است) که در آن (برای نجات) نه مال دردی را دوا می‌کند و نه اولاد، مگر کسی (نجات می‌یابد) که دلی پاک (از شرک و کفر) به نزد خداوند آورد و برای خدا ترسان (اهل ایمان) در آن روز) جنّت نزدیک گردانیده می‌شود (که آن را ببینند و از این‌که بدانند که ما وارد آن می‌شویم خوش باشند) و برای گمراهان (کفّار) دوزخ به پیش آنها ظاهر کرده می‌شود (که با دیدن آن نگران شوند که وارد آن خواهیم شد) و (در آن روز) به آنها (گمراهان) گفته می‌شود که آن معبودان به کجا رفتند که شما به آنها غیر از خدا عبادت می‌کردید، آیا آنها (در آن زمان) می‌توانند از شما حمایت کنند، یا می‌توانند نسبت به نجات خود کاری انجام دهند، سپس (بیان می‌نماید که) همه‌ی آنها (عابدان) و گمراهان و لشکر ابلیس واژگون شده در دوزخ انداخته خواهند شد (پس آن بتها و شیاطین نمی‌توانند خود و عابدان خود را نجات دهند و) آن کافران در دوزخ با هم صحبت کرده، (به معبودان) می‌گویند قسم به خدا که ما در گمراهی صریح بودیم، وقتی شما را (در عبادت) با ربّ‌العالمین برابر قرار می‌دادیم، پس ما را این مجرمان بزرگ (که مؤسّس ضلالت بودند) گمراه کردند پس (اینک) نه برای ما سفارش کننده‌ای وجود دارد (که نجات دهد) و نه دوست صمیمی (که تنها از خود، دلسوزی نشان دهد) پس چه نیکو بود که باری دیگر (به دنیا) برگشت داده می‌شدیم تا ما مسلمان شویم، (تا اینجا سخن حضرت ابراهیم علیه‌السلام، تمام

شد، خداوند سپس می‌فرماید) یقیناً در این واقعه (مناظره ابراهیمی و نیز واقعه‌ی قیامت برای طالبان حقّ و سرانجام اندیشان) عبرتی وجود دارد (که در مضامین مناظره اندیشیده معتقد به توحید باشند و از وقایع قیامت بترسند و ایمان آورند) و (باوجود این) بیشتر مردم از آنان (مشرکان مکّه) ایمان نمی‌آورند، یقیناً پروردگار تو بسیار غالب و مهربان است (که می‌تواند عذاب بدهد ولی مهلت داده است).

معارف و مسایل
دعایی برای دوام ذکر خیر تا قیامت

﴿**وَٱجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی ٱلْأَخِرِينَ**﴾ مراد از «لسان» در این آیه مبارکه ذکر است و لام «لی» برای نفع است، پس معنای آیه این است که خدایا چنان طریقه پسندیده‌ای و نشانهای عمده به من اعطا کن، که دیگران تا قیامت از آنها پیروی کنند و مرا به ذکر خیر و صفات عمده یاد کنند[1].

خداوند دعای حضرت ابراهیم را پذیرفت که یهود، نصارا و حتّی مشرکان مکّه با آیین ابراهیم محبّت و الفت داشتند و خود را به آن جناب منسوب کنند اگر چه طریقه آنها بر خلاف دین ابراهیم، کفر و شرک است، ولی آنان مدّعی این هستند که ما بر ملّت ابرهیم هستیم، و امّت محمّدی پایدار بودن خود را بر ملّت ابراهیم موجب افتخار قرار می‌دهند

---

۱ - ابن کثیر و روح المعانی.

حبّ جاه مذموم است، ولی با شرایطی چند، جایز است

حبّ جاه یعنی تقاضای عزّت و مدح کردن از مردم برای خویش شرعاً نکوهیده است، قرآن‌کریم نعمتهای دار آخرت را بر ترک حبّ جاه موقوف نموده است، قال تعالیٰ: ﴿**تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی‌الأرض و لا فساداً**﴾ در اینجا در آیه: ﴿**وَاْجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْأَخِرِینَ**﴾ این دعای ابراهیمی متضمن بر این‌که در نسلهای آینده تعریف و ثنای من ادامه یابد، به ظاهر تقاضای حبّ جاه معلوم می‌شود، ولی اگر در الفاظ آیه تأمّل شود، معلوم می‌گردد که مقصد اصلی این دعا حبّ جاه نیست، بلکه درخواست از بارگاه الهی است که مرا به‌چنان اعمال نیکی موفق گردان که وسایل آخرت من قرار گیرند، و با مشاهده آنها دیگران هم به اعمال صالح راغب گردند، و پس از من مردم در اعمال صالح از من پیروی کنند، خلاصه‌ی آن این است که مراد از آن، استفاده از هیچ وجاهتی نیست، تا بتوان آن را حب جاه دانست، جایی‌که در قرآن و حدیث حبّ جاه ممنوع و نکوهیده قرار داده است، مراد از آن وجاهت دنیوی و استفاده دنیوی از آن است.

امام ترمذی و نسایی از حضرت کعب بن مالک روایت کرده‌اند که رسول‌خداﷺ، فرموده است: اگر دو گرگ گرسنه در رمه گوسفندان رها شوند به رمه گوسفندان همانقدر خسارت وارد نمی‌کنند که دو خصلت، در دین انسان، نقصان می‌آورند: یکی حبّ مال، دوم طلب عزّت و مقام[1].

و دیلمی از حضرت ابن‌عبّاس با سند ضعیف نقل کرده است که حب جاه و ثنا انسان را کر و کور می‌گرداند، و مراد از همه‌ی این روایتها، آن حب

---

۱ - رواه الطبرانی عن عبی سعید الخدری و البزار عن ابی هریره.

جاه و طلب ثناست، که برای مقاصد دنیوی مطلوب باشد، یا آنکه به خاطر آن در دین مداهنت یا گناهی ارتکاب گردد، و اگر این صورت نباشد، پس طلب جاه مذموم نخواهد بود. در حدیثی از خود رسول خداﷺ، چنین دعایی منقول است: «**اللهم اجعلنی فی عینی صغیرا و فی اعین الناس کبیراً**» یعنی پروردگارا مرا در چشم خودم، کوچک و حقیر و در نظر دیگران بزرگ قرار بده، در اینجا هم مراد از بزرگی در نظر دیگران این است که مردم در اعمال نیک از من پیروی کنند، بنابر این امام مالک فرموده است: کسی که در واقع صالح و نیک باشد، و برای نیک قرار گرفتن در نظر مردم ریاکاری نکند، مدح و ثنا از طرف مردم برای او مذموم نیست.

ابن‌عربی فرموده است: از آیه‌ی مذکور ثابت شده است، که تلاش آن عمل نیک که در میان مردم موجب تعریف باشد، آن جایز است، و امام غزّالی فرموده است: محبّت عزّت و جاه در دنیا، با سه شرط جایز است: نخست این‌که هدف از آن برتری خویش و تحقیر دیگران نباشد، بلکه برای استفاده اخروی باشد، که مردم معتقد من شده در اعمال نیک از من پیروی کنند، دوم این‌که هدف از آن ثناگویی به دروغ نباشد که صفتی که در او نیست، از مردم تقاضا داشته باشد که در آن از او تعریف کنند، سوم این‌که برای به‌دست آوردن آن مرتکب گناه یا مداهنت در دین نباشد.

دعای مغفرت برای مشرکان جایز نیست

﴿**وَٱغْفِرْ لِأَبِیٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ**﴾ پس از نزول این دستور قرآن مجید که: ﴿**ما كَانَ للنبی والذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم أنهم أصحـٰب الجحیم**﴾ برای کسی که مرگ او بر کفر به قطع و یقین ثابت باشد، استغفار و دعای مغفرت ناجایز و حرام است؛ زیرا معنای

آیه این است که برای هیچ پیغمبر و اهل ایمانی قطعاً جایز نیست که برای مشرکان طلب مغفرت کنند، اگر چه آنها نزدیکان و خویشاوندان او باشند، وقتی که اهل جهنّم بودن آنها کاملاً روشن شده است.

یک سؤال و پاسخ آن

اکنون در اینجا این سؤال پیش می‌آید که باوجود این نهی و ممنوعیت، چگونه حضرت ابراهیم برای پدر مشرک خود، دعای مغفرت نمود، نسبت به این سؤال، خود خداوند رب العزت، در قرآن مجید چنین پاسخ داده است که: ﴿**و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم**﴾[1]. خلاصه‌ی جواب این است که حضرت ابراهیم در حیات پدر خود بدین نیّت و خاطر استغفار نمود که الله تعالی او را به ایمان آوردن توفیق دهد، که پس از آن مغفرت او یقینی است، یا این‌که حضرت ابراهیم علیه السلام، پنداشت که پدرم در نهان ایمان آورده است، اگر چه آن را علناً اعلام و اظهار نمی‌کند، ولی وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام، دریافت که پدرش بر کفر مرده است از او کاملاً بیزاری و برائت اظهار نمود.

فایده

تحقیق این امر که آیا حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به کفر و شرک پدرش در حیات او اطّلاع یافته بود یا پس از مرگ او یا در قیامت اطّلاع خواهند یافت، با تفصیل کامل در سوره توبه ذکر شده است.

﴿**يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ ○ إِلَّا مَنْ أَتَى اللهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**﴾ یعنی در روز

---

۱ - توبه، ۱۱۴.

قیامت نه مال کسی به درد می‌خورد و نه پسران او، مگر کسی که قلبی سلیم به بارگاه خدا آورده باشد، بعضی در اینجا استثناء را منقطع قرار داده آیه را چنین تفسیر کرده‌اند، که در آن روز نه مال کسی به درد می‌خورد و نه پسران او، آری فقط قلب سلیم به درد می‌خورد که در آن کفر و شرک وجود نداشته باشد، و این جمله مانند آن است که کسی نسبت به زید سؤال کند که آیا زید مال و اولاد دارد؟ او در جواب بگوید: مال و اولاد او قلب سلیم اوست، به این مطلب که مال و اولاد ندارد، ولی در عوض آنها قلب سلیم دارد، خلاصه مضمون آیه طبق این تفسیر این‌است که در آن روز مال و اولاد دردی را دوا نمی‌کنند، فقط ایمان و عمل صالح سودبخش است که از آن به قلب سلیم تعبیر شده است، و مشهورترین تفسیر نزد بیشتر مفسّرین، این است که، استثنا متصل است و معنای آیه این‌است که مال و اولاد در روز قیامت کسی را سودی نخواهد بخشید مگر کسی که از قلب سلیم برخوردار باشد، و آن شخص مؤمن‌است، حاصل آن این‌است که همه این چیزها در قیامت مفید و نافع قرار می‌گیرند، امّا تنها برای مؤمن، نه برای کافر. در اینجا این امر قابل توجّه است که در اینجا قرآن: ﴿وَ لَا بَنُونَ﴾ فرمود، که معنای آن «نه پسران» است، و عموم اولاد را شاید از این جهت ذکر ننمود که در وقت مصیبت در دنیا هم تنها توقع کمک از پسران می‌شود، کمک از طرف دختران به هنگام مصیبت، مشکل و خیلی شاذ و نادر است، بنابر این در قیامت غیر نافع بودن پسران را بطور ویژه ذکر نمود، کسانی که در دنیا از آنها توقّع نفع بود آنها هم نمی‌توانند نفعی برسانند.

امر دیگر این‌است که معنای قلب سلیم دل سالم است، ابن عبّاس فرموده که مراد از آن دلی است که به کلمه‌ی توحید گواهی داده از شرک پاک باشد، و همین مطلب از مجاهد، حسن بصری و سعید بن مسیب به

عناوین مختلف بیان شده است، سعید بن مسیّب فرموده است: دل سالم تنها می تواند دل مؤمن باشد، دل کافر مریض است، چنان‌که قرآن فرموده است: ﴿فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾.

مال، اولاد و روابط خانوادگی هم با شرط ایمان می‌توانند نافع واقع شوند

طبق تفسیر مشهور آیه‌ی مذکور، معلوم شد که مال انسان هم می تواند در روز قیامت برای او نافع واقع شود، به شرطی که او مسلمان باشد، بدین صورت که چون کسی مال خود را در دنیا در راه خدا و کارهای نیک صرف کرده است، یا صدقه جاریه نموده است، اگر بر ایمان مرده باشد، و روز محشر در ردیف مؤمنان داخل گردد، پس مال انفاق شده‌ی او اینجا، ثواب صدقه‌ی جاریه او، در میدان حشر و میزان حساب، به درد او خواهد خورد. و اگر آن شخص مسلمان نبود، یا خدای نخواسته پیش از مرگ از ایمان خارج گشت، پس هیچ عمل نیک دنیوی او برای او سودی نخواهد بخشید، و هم‌چنین است معامله‌ی اولاد هم، که اگر این شخص مسلمان است، پس نفع اولاد می تواند در آخرت به او برسد، بدین شکل که پس از او اولادش برای او دعای مغفرت کنند، یا ایصال ثواب نمایند، و نیز بدین صورت که او اولاد را تربیت صحیح و درستی داده باشد، بنابر این ثواب اعمال نیک، خود به خود به او رسیده، در نامه‌ی اعمال او ثبت خواهند شد، یا بدین صورت که اولاد برای او در قیامت شفاعت کنند، چنان‌که در بعضی از روایات حدیث چنین شفاعت و قبول شدن آن ثابت است، به‌ویژه شفاعت اولاد نابالغ و هم‌چنین به اولاد هم از طرف والدین در آخرت به شرط ایمان نفع می‌رسد، که اگر مسلمان باشند و اعمال صالح آنها به درجه‌ی والدین نرسد،

خداوند متعال به پاس خاطر آبا و اجداد او، او را هم به آن مقام بلند می‌رساند که آبا و اجدادش در آن قرار دارند، قرآن کریم در این باره چنین فرموده است: ﴿**وَ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتهم**﴾ یعنی ذرّیّت بندگان نیک را هم به آنها می‌رسانیم، از تفسیر مشهور فوق‌الذکر این آیه، معلوم می‌شود که در هر جاری قرآن و حدیث بیاید که روابط نَسَبی به درد نمی‌خورد، مراد از آن این است که به درد غیر مؤمن نمی‌خورد، حتّی اگر اولاد و همسر پیامبری هم غیر مؤمن باشند، پس پیامبری او به درد آنها نمی‌خورد، چنان‌که معامله حضرت نوح با پسرش و حضرت لوط با همسرش و حضرت ابراهیم با پدرش اتّفاق افتاد، و مفهوم همه این آیه‌های قرآن: ﴿**اذا نفخ فی‌الصور فلا انساب بینهم**﴾، ﴿**یوم یفر المرء من اخیه وامه و ابیه**﴾، ﴿**لا یجزی والد عن ولده**﴾ همین می‌باشد، والله اعلم.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۰۵﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ
تکذیب نمود قوم نوح پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها برادرشان نوح

أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۰۶﴾إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۰۷﴾ فَاتَّقُوا اللهَ وَ
آیا شما ترس ندارید. من برای شما پیغمبر معتبرم. پس بترسید از خدا و

أَطِيعُونِ﴿۱۰۸﴾ وَ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
گفته‌ی مرا بپذیرید. و نمی‌خواهم من از شما بر این عوض، عوض من بر پروردگار

الْعَٰلَمِينَ﴿۱۰۹﴾فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ﴿۱۱۰﴾ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَ
عالم است. پس بترسید از خدا و گفته‌ی مرا بپذیرید. گفتند آیا ما تو را قبول کنیم، و

أَتَّبَعَكَ ٱلْأَرْذَلُونَ ﴿۱۱۱﴾ قَالَ وَ مَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۲﴾
با تو شده‌اند کمینگان. گفت و چه می‌دانم آنچه را آنها می‌کنند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۳﴾ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ
پرسش حساب آنها کار رب من است، اگر شما فهم دارید. و من طرد کننده نیستم

ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۴﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۵﴾ قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَٰنُوحُ
مؤمنان را. من فقط ترساننده‌ای هستم، واضح. گفتند اگر تو باز نمی‌آیی ای نوح،

لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمَرْجُومِينَ ﴿۱۱۶﴾ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿۱۱۷﴾
حتماً تو سنگسار کرده خواهی شد. گفت ای رب، قوم من مرا تکذیب کرد.

فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾
پس داوری‌کن درمیان من وآنها داوری، و نجات ده مرا وکسانی‌که بامن هستند مؤمن.

فَأَنجَيْنَٰهُ وَ مَن مَّعَهُ فِي ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿۱۱۹﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ
پس نجات دادیم اورا وکسانی را که با او بودند در کشتی پرشده. باز غرق‌کردیم پس‌از آن

ٱلْبَاقِينَ ﴿۱۲۰﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۲۱﴾ وَ
بقیه را. البته در این امر نشانی هست و بیشترشان نیستند قبول کننده. و

إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۲۲﴾
پروردگار تو اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم نوح پیامبران را تکذیب نمودند؛ (زیرا تکذیب یک پیغمبر، مستلزم تکذیب همه‌ی آنهاست) وقتی که برادر نسبی‌شان نوح (علیه السلام)، به آنها فرمود: آیا شما (از عذاب خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امین شما هستم

(که عیناً پیام خدا را بدون فزونی و کاستی به شما می‌رسانم) پس (مقتضای آن این است که) شما از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، و (نیز) من از شما مزد (دنیوی) نمی‌خواهم، مزد من فقط بر ذمّه‌ی ربّ‌العالمین است، پس (مقتضای این بی‌غرضی من هم، این است که) شما از خدا بترسید و گفته مرا بپذیرید، آنها گفتند: آیا ما تو را قبول کنیم، در حالی که مردمان رذیلی با شما همراه شده‌اند، (که از موافقت با آنها مردمان شرافتمند عار دارند، و نیز هدف این‌گونه مردمان بی‌حوصله بیشتر، به دست آوردن مال یا جاه است، ادعای ایمان آنها هم اعتباری ندارد) نوح (عليه السلام) فرمود: من چه بحثی به کار (و پیشه) آنها دارم (چه شریف باشند چه رذیل، در دین این تفاوت چه اثری دارد، این احتمال که ایمان آنها قلبی نیست، پس حساب گرفتن از آنها برای این عمل فقط کار خداست، چه خوب بود که شما این را درک می‌کردید، از مانع قرار دادن رذالت پیشگان برای ایمان خود اشارةً این تقاضا می‌شود که من آنها را از نزد خود برانم، پس من طرد کننده اهل ایمان نیستم، چه شما ایمان آورید یا نیاورید، به من ضرری نمی‌رسد؛ زیرا که) من ترساننده‌ای آشکارا هستم (و با تبلیغ فریضه‌ی منصبی من ادا می‌شود، در آینده نفع و ضرر خود را شما بنگرید) آنها گفتند: اگر تو ای نوح (از گفت و شنود) باز نمی‌آیی، حتماً سنگسار کرده می‌شوی، (خلاصه وقتی چندین سال بدین منوال گذشت، آنگاه) نوح (عليه السلام) دعا نمود: پروردگارا این قوم مرا (پیاپی) تکذیب می‌نمایند، پس شما در میان من و آنها یک داوری (عملی) بفرما، (آنها را هلاک بگردان) و مرا و مؤمنانی را که با من هستند (از این هلاکت) نجات بده، پس ما (دعای او را قبول کردیم و) او را و کسانی را که با او در کشتی (سوار شده) بودند نجات دادیم، و سپس بقیه مردم را غرق کردیم، در این (واقعه هم) عبرت بزرگی وجود دارد و (باوجود این) بیشتر مردم از

آنها (کفّار مکّه) ایمان نمی آورند، یقیناً پروردگار تو غالب (و) مهربان است (که باوجود قدرت بر عذاب، به آنها مهلت داده است).

معارف و مسایل

حکم گرفتن مزد بر طاعات

﴿وَ مَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ از این آیه معلوم می‌شود که گرفتن مزد برای تعلیم و تبلیغ جایز نیست؛ بنابر این، سلف صالحین مزد گرفتن را حرام دانسته‌اند، ولی متأخّرین آن را در حال مجبوری جایز قرار داده‌اند، تفصیل کامل آن در جلد ۱ سوره بقره آیه ۴۱ ﴿**لا تشتروا بآیٰتی ثمناً قلیلاً**﴾ بیان شده است.

فایده: در اینجا آیه: ﴿**فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ**﴾ دو جای برای تأیید و برای نشان دادن این موضوع وارد شده است که برای اطاعت رسول و ترس از خدا تنها امانت و دیانت رسول یا تنها مزد نگرفتن او بر تعلیم و تبلیغ، کافی بود، ولی همه‌ی این صفات در رسول یافته می‌شوند، پس اطاعت او و ترس از خدای بیشتر لازم است.

شرافت و رذالت به اعمال و اخلاق مربوط است نه به نسب، مقام و پست

﴿**قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ○ قَالَ وَ مَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾ در این آیه نخست این قول مشرکان را نقل نمود که آنها علّت انکار قوم نوح علیه السلام، را از ایمان آوردن بر او، این بیان کردند که پیروان تو همه مردمان رذیلی هستند، پس ما مردمان شریف و معزّز چگونه با آنها همراه شویم، نوح علیه السلام، در پاسخ فرمود: من از حال اعمال آنها اطّلاعی در دست ندارم و

اشاره نمود، شما که نسب یا مال و ثروت، عزّت و جاه را اساس شرافت تصوّر می‌کنید، این اشتباه است، بلکه اساس عزّت و ذلّت یا شرافت و رذالت در حقیقت مبتنی بر اعمال و اخلاق است، کسانی که شما نسبت به آنها گفتید که همه رذیلند، این نادانی شماست؛ زیرا ما از حقیقت اعمال و اخلاق و احوال هر شخص مطّلع نیستیم، لذا نمی‌توانیم قضاوت کنیم که در حقیقت چه کسی رذیل و چه کسی شریف است[1].

کَذَّبَتْ عَادٌ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا
تکذیب کرد عاد پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها برادرشان هود، آیا شما

تَتَّقُونَ ﴿۱۲۴﴾ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۲۵﴾ فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ
ترس ندارید. من برای شما پیغمبر معتبرم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونِ ﴿۱۲۶﴾ وَ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
گفته‌ی مرا بپذیرید. و من نمی‌خواهم از شما بر این عوض، و عوض من بر مالک این

ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۲۷﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَ تَتَّخِذُونَ
جهان است. گفت آیا می‌سازید بر هر زمین بلند نشانی برای بازی. و می‌سازید

مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۲۹﴾ وَ إِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾
کاریگری که شاید شما همیشه می‌مانید. وقتی‌که دست‌می‌زنید پس‌پنجه می‌زنید از ظلم.

فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۳۱﴾ وَ ٱتَّقُوا ٱلَّذِىٓ أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾
پس بترسید از خدا و گفته‌ی مرا بپذیرید. و بترسید از او که رساند به‌شما آنچه می‌دانید.

---

۱ - قرطبی.

أَمَدَّكُم بِأَنْعَـٰمٍ وَ بَـنِينَ ﴿۱۳۳﴾وَ جَنَّـٰتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۱۳۴﴾إِنِّـىٓ أَخَـافُ عَـلَيْكُمْ
رسـانـد بـه شـما چـهارپا و پسـران. و بـاغها و چشـمه‌ها. مـن مـی‌ترسم بـر شـما از

عَذَابَ يَـوْمٍ عَـظِيمٍ﴿۱۳۵﴾ قَـالُوا سَـوَآءٌ عَـلَيْنَا أَوَعَـظْتَ أَمْ لَـمْ تَكُـن مِّـنَ
آفت روز بـزرگی، گـفتند بـرابـر است بـر مـا کـه تـو نـصیحت بکـنی یـا نـباشی از

ٱلْـوَٰعِـظِينَ﴿۱۳۶﴾إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا خُـلُقُ ٱلْأَوَّلِـينَ﴿۱۳۷﴾وَ مَـا نَـحْنُ
نـصیحت کـنندگان. نـیستند ایـنها مگـر عـادات گـذشتگان. و نـیست بـر مـا

بِـمُعَذَّبِينَ﴿۱۳۸﴾ فَكَـذَّبُوهُ فَأَهْـلَكْنَـٰهُمْ إِنَّ فِـى ذَٰلِكَ لَأَيَـةً
آفت‌آمـدنی. پس اورا تکـذیب‌کردند، پس‌آنـهارا غـارت کـردیم، درایـن‌امـر البـتّه‌نشانی هست،

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴿۱۳۹﴾وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ﴿۱۴۰﴾
و بیشتر آنها قبول ندارند. و پروردگار تو هم اوست غالب مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند، وقتی که برادر (نسبی) آنها هود (علیه السلام) به آنها گفت: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امین شما هستم، پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و من از شما بر این (تبلیغ) مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده‌ی ربّ العالمین است، آیا شما (علاوه بر شرک، در تفاخر و تکبّر هم به قدری غرق شده‌اید که) بر هر مقام بلندی (ساختمانی به طور) یادگاری می‌سازید (تا که خیلی بلند به نظر رسد) که آن را فقط بیهوده و (بدون ضرورت) بنا می‌کنید و (علاوه بر آن در منازل مسکونی که تا حدّی نسبت به آن نیاز وجود دارد به قدری غلوّ می‌کنید که) ساختمانهای خیلی مرتفع می‌سازید (در حالی که در کمتر از آن استراحت میسّر می‌شود) مانند این‌که در دنیا برای همیشه می‌مانید

(یعنی) توسیع امکانات و ساختمانهای مرتفع و مضبوط و تعمیرات یادگاری زمانی مناسب بود که در دنیا برای همیشه می‌ماندید، پس چنین تصوّر می‌رفت که منازل وسیع بسازم تا در نسلهای آینده تنگی پیش نیاید؛ زیرا ما هم سکونت می‌کنیم و آنها هم سکونت می‌کنند و بلند هم می‌سازیم که در پایین جای نگیرند به طبقات بالایی می‌روند و مضبوط هم بسازیم تا برای عمر طویل ما نافع واقع شوند و یادگاری بسازیم تا که از زنده ماندن ما یاد ما هم زنده بماند و اکنون همه اینها بی‌کارند، یادگارهای بسیار بزرگی ساخته شده است که از سازندگان آن نام و نشانی باقی نیست، مرگ نام همه را از صفحه هستی محو نموده است، بعضی را به زودی و بعضی دیگر را دیر زمان و (به سبب این تکبّر، در مزاج سختی و بی‌رحمی، به حدّی رسیده است که) هرگاه کسی را مؤاخذه کنید، کاملاً جابر (ظالم) شده دار و گیر می‌کنید، (این اخلاق بدین خاطر بیان گردید که اینها بیشتر در راه ایمان و اطاعت سد راه می‌شوند) پس (چون شرک و اخلاق بد گذشته سبب نارضایی خدا و عذاب هستند، لذا) شما (باید) از خدا بترسید، (خداوندی که من رسول او هستم) و (نیز) از من اطاعت کنید و از او (الله) بترسید، (کسی که من از ترسیدن او سخن می‌گویم چنان است) که کمک کرده به شما و به آنچه که می‌دانید (یعنی) چهارپاها و پسران و باغها و چشمه‌ها به شما کمک کرده است، (پس مقتضای منعمیت او این است که هیچگونه مخالفت با احکام او نشود) من در حقّ شما (اگر از این حرکتها باز نیامدید) از عذاب روزی بزرگ احساس خطر می‌کنم، (این ترهیب است و در ﴿**امدکم به انعام**﴾ الخ ترغیب بود) آنها گفتند: هر دو امر در نزد ما یکسان است، خواه شما نصیحت کنید یا ناصح نباشید، (ما در هر دو حالت از کردار خود باز نخواهیم آمد و شما هر چه می‌گویید) این عادت (رایج) مردم گذشته (و

رسم) است (که در هر زمان مردمانی ادّعای نبوّت کرده با مردم چنین گفته‌اند) و (شما که ما را از عذاب می‌ترسانید پس) هرگز عذابی به سوی ما نخواهد آمد، خلاصه این‌که مردم، هود (عليه السلام) را تکذیب کردند، پس ما آنها را (به وسیله عذاب باد تندی) هلاک کردیم، یقیناً در این (واقعه هم) عبرت بزرگی وجود دارد، (که سرانجام مخالفت چه خواهد شد) و (باوجود این) بیشتر این مردم (کفّار مکّه) ایمان نمی‌آورند، و یقیناً ربّ تو غالب و مهربان است (که به عذاب دادن هم تواناست، بلکه به رحمت خویش مهلت داده است).

معارف و مسایل

تشریح چند الفاظ مشکل: ﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ○ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾ «**الريع**» ابن جریر از مجاهد نقل نموده است که ریع به راهی گفته می‌شود که از میان دو کوه بگذرد، و از حضرت ابن عبّاس و جمهور منقول است که جای بلند را «ریع» می‌گویند و از آن «ریع النبات» مشتق است، یعنی نباتات بلند و بالا رونده، «**ءَايَةً**» معنای اصلی آن علامت است و مراد از آن محلّ بلند است، «**تَعبَثُونَ**» از عبث مشتق است و عبث به چیزی گفته می‌شود که در آن نه فایده حقیقی وجود داشته باشد و نه حکمی، و در اینجا معنی این است که ساختمانهای مرتفع بی‌فایده می‌سازند که آنان به آنها نیازی نداشتند، بلکه تنها برای افتخار می‌ساختند، «**مصانع**» جمع مصنع است، حضرت قتاده فرموده است: مراد از مصانع حوض‌هاست، ولی حضرت مجاهد فرموده است: مراد از آن منازل مستحکم است، «**لعلكم تخلدون**» امام بخاری در صحیح بخاری فرموده است که: لعل در این آیه برای تشبیه است، و حضرت ابن عبّاس آن را چنین

ترجمه نموده است، «**کانکم تخلدون**» یعنی گویا شما برای همیشه باقی می‌مانید[۱].

بنای ساختمان بدون ضرورت مذموم است

از این آیه ثابت گردید که بنا و ساختن بدون ضرورت از نظر شرع مذموم است، و معنای آن حدیثی که امام ترمذی از حضرت انس روایت کرده که: «**النفقة کلها فی سبیل الله الا البناء فلا خیر فیه**» یعنی: ساختمانی که اضافه بر نیاز ساخته شود خیر در آن نیست، و تصدیق این مطلب از روایت دیگر حضرت انس می‌باشد که آمده است: «**کل بناء وبال علی صاحبه الا مالاً یعنی الا ما لابد منه**»[۲]، یعنی هر ساختمانی برای صاحبش وبالی است، مگر آنچه حسب ضرورت باشد که آن وبال نیست، در روح المعانی آمده است که بدون هدف صحیح، ساختن ساختمان بلند در شرع محمّدی مذموم و بد است.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَٰلِحٌ أَلَا
تکذیب کرد ثمود پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها برادرشان صالح، آیا شما

تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا ٱللَّهَ وَ
نمی‌ترسید. من برای شما پیغمبری معتبر هستم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
گفته‌ی‌مرا بپذیرید. و نمی‌خواهم بر این از شما مزدی، مزد من بر پروردگار

ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِى مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِى جَنَّٰتٍ وَ
جهانیان است. آیا می‌گذارند شما را در چیزهای اینجا خاطرجمع. در باغها و

---

۱ - کما فی‌الروح.
۲ - ابوداوود.

عُـيُونٍ ﴿۱۴۷﴾ وَ زُرُوعٍ وَ نَـخْلٍ طَـلْعُهَا هَـضِيمٌ ﴿۱۴۸﴾ وَ تَـنْحِتُونَ مِـنَ
چشمه‌ها. و مـزرعه‌ها و درختهای خرما کـه آبستن آنـها مـلایم است. و مـی‌تراشید از

اَلْـجِبَالِ بُـيُوتاً فَـرِهِينَ ﴿۱۴۹﴾ فَـاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۱۵۰﴾ وَ لَا تُـطِيعُوٓا
کوهها خـانه بـه تکـلّف. پس از خـدا بـترسید و گـفته‌ی مـرا بـپذیرید. و قـبول نکـنید

أَمْـرَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾ ٱلَّـذِينَ يُـفْسِدُونَ فِـى ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾
دستوربی‌باکـان را. آنـانکه فسـاد مـی‌آورند در زمـین، و اصـلاح نـمی‌کنند.

قَالُوٓا إِنَّمَآ أَنتَ مِـنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۵۳﴾ مَـآ أَنتَ إِلَّا بَشَـرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِـَٔايَةٍ إِن
گفتند کسی بر تو سـحر کـرده است. تـو هـم مـثل مـا انسـانی هستی، پس بـیاور نشـانی اگـر

كُـنتَ مِـنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿۱۵۴﴾ قَـالَ هَـٰذِهِ نَـاقَةٌ لَّـهَا شِـرْبٌ وَ لَكُـمْ شِـرْبُ
تـوراستگویی. گـفت ایـن‌ماده‌شتری است، بـرای‌آن نـوبت‌آب هست، وبـرای شـماهم نـوبت‌آب

يَـوْمٍ مَّـعْلُومٍ ﴿۱۵۵﴾ وَ لَا تَـمَسُّوهَا بِسُـوٓءٍ فَـيَأْخُذَكُـمْ عَـذَابُ يَـوْمٍ
یک روز مـقرر. دست نـزنید آن را بـه نـیّت بـد، پس مـی‌گیرد شـما را عـذاب روز

عَـظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾ فَـعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَـٰدِمِينَ ﴿۱۵۷﴾ فَأَخَـذَهُمُ ٱلْـعَذَابُ إِنَّ
بزرگ. پس بـریدند آن مـاده‌شتر را، و شـدند فـردا پشـیمان. پس گـرفت آنـها را عـذاب، یـقیناً

فِى ذَٰلِكَ لَأٓيَـةً وَ مَـا كَـانَ أَكْـثَرُهُم مُّـؤْمِنِينَ ﴿۱۵۸﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَـهُوَ ٱلْـعَزِيزُ
در ایـن نشـانی هست، و بـیشتر آنـها نـیستند قـبول کـننده. و پـروردگار تـو اوست غـالب

ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۵۹﴾
مـهـربـان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم ثمود (همه‌ی) پیغمبران را تکذیب کردند و چون برادرشان صالح

(علیه‌السلام) به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس شما از خداوند بترسید و اطاعت مرا به‌جای آورید، و من برای این کار، از شما مزدی نمی‌خواهم، پس مزد من بر عهده‌ی ربّ‌العالمین است، (و شما که به سبب خوشحالی، تا این حد، از خدا غافل هستید پس) آیا به شما اجازه داده می‌شود که در این چیزهایی که (در این دنیا) موجودند، بی‌خیال باشید یعنی: در باغها و چشمه‌ها و درختهای خرما که خوشه‌های آنها پربار هستند، (آن درختهای خرما کاملاً ثمره می‌دهند) و آیا (به سبب این غفلت) شما کوهها را تراشیده تکبّر ورزیده (به افتخار) خانه می‌سازید، پس از الله بترسید، و گفته‌ی مرا بپذیرید، و گفته‌ی کسانی را که از حدود (بندگی) بیرونند را قبول نکنید که در زمین فساد می‌کنند و (هیچ‌گاه در جهت) اصلاح (کاری) انجام نمی‌دهند، (مراد از آن رؤسای) کفّارند که مردم را به گمراهی وا می‌دارند (و مراد از فساد و عدم اصلاح همین است) آنها گفتند: که بر تو کسی سحر سنگین کرده است، (که در اثر آن در عقل تو فتور آمده است که ادّعای نبوّت می‌کنی در حالی که) تو همانند ما یک انسان (ساده) هستی، (و انسان نبی نمی‌باشد) پس اگر (در ادّعای پیامبری) راستگو هستی معجزه‌ای بیاور، صالح (علیه‌السلام) فرمود: این ماده شتری است (که به سبب آفریده شدنش بر خلاف عادت، معجزه‌ای است، چنان‌که قبلاً در اواخر جزء هشتم گذشت، و علاوه بر این‌که این دلیل رسالت من باشد، خود آن هم حقوقی دارد، چنان‌که این هم از آن جمله است) که برای آب آشامیدن یک نوبت از آن است، و یک نوبت از شماست، در روز مقرّر، (برای دامهای شما) و (یکی این‌که) به اراده بدی (و اذیّت) به او دست نزنید که شما را عذاب روز بزرگی در خود می‌گیرد، پس آنها (نه رسالت را تصدیق کردند و نه حقوق آن شتر ماده را ادا نمودند، بلکه) آن را

کشتند، پس (وقتی علایم عذاب ظاهر شد، پس از این حرکت خود) پشیمان شدند، (ولی اوّلاً، پشیمانی به هنگام مشاهده عذاب بی‌فایده است، ثانیاً تنها از پشیمانی طبعی چه می‌باشد تا وقتی تدارک اختیاری، یعنی توبه و ایمان همراه نباشد،) پس (بالآخره) عذاب آنها را فراگرفت، یقیناً در این واقعه عبرت بزرگی وجود دارد و (باوجود این) بیشتر مردم از آنها (کفّار مکّه) ایمان نمی‌آورند، و یقیناً پروردگار تو بسیار غالب و خیلی مهربان است. (که باوجود توان به آنها مهلت می‌دهد).

معارف و مسایل

﴿وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَـٰرِهِينَ﴾ از حضرت ابن عبّاس تفسیر «**فارهین**» به «**بطرین**» منقول است، یعنی تکّبر کننده، ولی ابوصالح فرموده است و این نیز از امام راغب منقول است، که «**فارهین**» به معنای «**حاذقین**» یعنی ماهرین است، مراد این است که خداوند متعال بر شما چنین انعام فرموده است که چنان صنعتی نشان داده که ساختن خانه از کوهها را برای شما آسان نموده است، حاصل این‌که نعمتهای خداوندی را یاد کرده در زمین فساد نکنید.

حرفه مفید از انعام الهی است به شرطی که آن را در کارهای زشت به‌کار نبرند

از این آیه ثابت گردید که حرفه‌های عمده از انعام الهی است، و استفاده از آنها جایز است ولی اگر از آنها گناه یا فعل حرام لازم آید یا بدون ضرورت در آن منهمک شود، پس اختیار چنین حرفه‌ای، جایز نیست، چنان‌که قبل از این از آیات گذشته مذمّت ساختن ساختمانهای بلند، گذشت.

كَذَّبَتْ قَوم لُوطٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۶۰﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا
تکذیب کردند قوم لوط پیغمبران را. وقتی که گفت برای‌شان برادرشان لوط آیا

تَتَّقُونَ ﴿۱۶۱﴾ إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۶۲﴾ فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ
شمانمی‌ترسید. من برای شما پیغمبری معتبر هستم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونِ ﴿۱۶۳﴾ وَ مَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
گفته‌ی مرابپذیرید. و من نمی‌خواهم بر این از شما مزدی، مزد من بر عهده‌ی پروردگار

ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۶۴﴾ أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۶۵﴾ وَ تَذَرُونَ مَا
عالم است. آیا شما می‌روید بر مردان جهان. و می‌گذارید آنچه را که

خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿۱۶۶﴾ قَالُوا لَئِن
برای‌شما آفریده پروردگارتان همسر، بلکه شما هستید از حد تجاوزگر. گفتند اگر

لَّمْ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُخْرَجِينَ ﴿۱۶۷﴾ قَالَ إِنِّی لِعَمَلِكُم مِّنَ
باز نیایی تو ای لوط، تو بیرون رانده خواهی شد. گفت من یقیناً از کار شما

ٱلْقَالِينَ ﴿۱۶۸﴾ رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَنَجَّيْنَٰهُ
بیزارم. ای رب نجات ده مرا وخانواده‌ی مرا از کارهایی‌که ایشان‌می‌کنند. پس‌نجات دادیم

وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۷۰﴾ إِلَّا عَجُوزاً فِی ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿۱۷۱﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا
اوراوخانواده‌ی او را هم. غیر از پیرزنی که ماند در ماندگاران. باز هلاک کردیم

ٱلْأَخَرِينَ ﴿۱۷۲﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿۱۷۳﴾
دیگران را. و بارانیدیم بر آنها باران، پس چگونه بود باران ترسانده شدگان.

إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷۴﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
یقیناً در این نشانی هست، و نبودند بیشتر آنها قبول کننده. و یقیناً پروردگار تو اوست

اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ﴿۱۷۵﴾

غالب مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم لوط (نیز) پیغمبران را تکذیب کردند، آنگاه برادرشان لوط (علیه السلام) به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس شما از خدا بترسید و اطاعت مرا بجا آورید، و من بر این، از شما مزد نمی‌خواهم، فقط مزد من بر عهده‌ی ربّ العالمین است، آیا از همه‌ی مردم جهان تنها شما (مرتکب این حرکت می‌شوید که) با مردان عمل زشت انجام می‌دهید، و همسرانی که پروردگار برای شما آفریده است، آنها را نادیده می‌گیرید، (چنین حرکتی از غیر شما صادر نمی‌شود و چنین نیست که در زشتی آن شبهه‌ای باشد) بلکه (امر اصلی این است که) شما از حدّ (انسانیّت) تجاوز می‌کنید، آنها گفتند: ای لوط اگر شما (از گفت و شنود ما) باز نمی‌آیید حتماً (از این آبادی) اخراج خواهید شد، لوط (علیه السلام) فرمود: (من با این تهدید از گفته‌هایم باز نمی‌گردم؛ زیرا که) من از این حرکت شما خیلی متنفرم، (پس چگونه گفته‌هایم را رها سازم، پس وقتی که به هیچ وجه، آنها نپذیرفتند، و از آمدن عذاب آگاهی رسید) لوط (علیه السلام) دعا نمود: پروردگارا! مرا و بستگان خاص مرا از (وبال) این کار ایشان (که دارد بر آنها نازل می‌شود) نجات بده، پس ما او را و همه‌ی بستگانش را نجات دادیم، مگر پیرزنی (مراد از آن همسر اوست) که (در عذاب) ماندگار شد، پس همه آنها را (که غیر از لوط علیه السلام، و اهل او بودند) هلاک کردیم، و ما بر آنها نوعی باران خاص (سنگ) بارانیدیم، پس چه باران بدی بود که بر آنها بارید و (از عذاب الهی) ترسانده شدند، یقیناً در این (واقعه هم) عبرتی

وجود دارد و (باوجود این) بیشتر مردم از آنان (کفّار مکّه) ایمان نمی‌آورند، و یقیناً پروردگار تو خیلی توانا و بسیار مهربان است. (و می‌توانست مورد عذاب قرار دهد ولی اکنون چنین ننمود).

معارف و مسایل

انجام عمل خلاف فطرت، با همسر خود هم حرام است

﴿**وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ**﴾ حرف «**من**» در لفظ «**من أزواجكم**» به اصطلاح می‌تواند بیانیه باشد که حاصل آن این است، زنانی که خداوند متعال آنها را برای خواهش جنسی شما آفریده است آنها را رها کرده مردان هم جنس خود را محل شهوت نفسانی خود که دلیل خباثت نفس است، قرار می‌دهید، و این هم امکان دارد که حرف «**من**» را تبعیضیه قرار داده اشاره بدین موضوع باشد که عضو خاص را که خدا از همسران شما برای شما آفریده و امر طبیعی است، آن را گذاشته، با همسران‌تان عمل خلاف فطرت که قطعاً حرام است، انجام می‌دهید.

الغرض با توجّه به معنای دوم، این مسئله هم ثابت گردید که عمل خلاف فطرت با همسر خود هم حرام است، در حدیث آمده است که رسول خداﷺ بر چنین شخصی لعنت فرموده است، نعوذ بالله منه[۱].

﴿**إِلَّا عَجُوزاً فِى ٱلْغَـٰبِرِينَ**﴾ مراد از «**عجوز**» همسر حضرت لوطعليه‌السلام، است که به این عمل قوم لوط راضی بود، و کافر هم بود، و اگر این همسر کافر حضرت لوطعليه‌السلام، در حقیقت پیرزن بود، پس به کار بردن لفظ عجوز بر او روشن است، و اگر او از نظر سن پیر نبود، پس شاید بدین خاطر از او به لفظ

---

۱ - کذا فی الروح.

عجوز یاد شده است که همسر پیغمبر برای امّت به منزله‌ی مادر است، و زنی که بسیار اولاد داشته باشد، پیرزن گفتن او چندان بعید نیست.

﴿وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ﴾ از این آیه ثابت گردید که تعزیراً انهدام دیوار بر لوطی یا انداختن او از مقام مرتفع به زمین، چنان‌که مسلک احناف است، جایز است؛ زیرا قوم لوط بدین گونه عذاب هلاک گردید که شهر آنها بالا برده شد و روی آنها سرنگون گردید،[1].

كَذَّبَ أَصْحَـٰبُ لْـَٔيْكَةِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷۶﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا
تکذیب کردند باشندگان جنگل، پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها شعیب آیا

تَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾ فَاتَّقُوا ٱللَّهَ وَ
نمی‌ترسید؟ من هستم برای شما پیغام‌رسان معتبر. پس بترسید و

أَطِيعُونِ ﴿۱۷۹﴾ وَ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
گفته‌ی مرا بپذیرید. و من نمی‌خواهم از شما بر این مزدی، مزد من بر پروردگار

ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿۱۸۰﴾ أَوْفُوا ٱلْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ ٱلْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَزِنُوا
عالم است. درست پر کنید پیمانه را و نباشید خسارت دهنده. و وزن کنید

بِالْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾ وَ لَا تَبْخَسُوا ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْا
به ترازوی راست. و کم نکنید از مردم چیزهای‌شان را، و نروید

فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾ وَٱتَّقُوا ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلْجِبِلَّةَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۸۴﴾
در زمین برای فساد کردن. وبترسید از او که آفریده شما را و خلق گذشته را.

---

۱ - شامی کتاب الحدود.

قَالُوا إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَ إِن نَّظُنُّكَ
گفتند بر تو کسی سحر کرده است. و تو هم یک انسان هستی مانند ما، و به نظر ما

لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ
تو دروغگویی هستی. پس بینداز بر ما تکه‌ای از آسمان اگر تو هستی،

ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿۱۸۷﴾ قَالَ رَبِّىٓ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾ فَكَذَّبُوهُ
راستگو. گفت پروردگارم خوب می‌داند آنچه شما می‌کنید. پس تکذیب کردند او را،

فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۸۹﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ
پس گرفت آنها را عذاب روز سایبان، یقیناً بود آن عذاب روز بزرگی. البتّه در این امر،

لَأَيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ
نشانی است، و نبودند بیشتر آنها قبول کننده. و پروردگار تو غالب

ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۹۱﴾
مهربان است.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿أَصْحَٰبُ لْئَيْكَةِ﴾ (هم که ذکرشان در آخر سوره‌ی حجر گذشت) پیغمبران را تکذیب کردند، وقتی شعیب (علیه السلام) به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، و من برای این تبلیغ از شما مزدی نمی‌خواهم مزد من تنها بر عهده‌ی ربّ‌العالمین است، شما کیل را کامل کنید و (به صاحب حقّ) خسارت نزنید و (هم چنین چیزهای وزن کردنی را) با ترازویی میزان وزن کنید (یعنی در ترازو کمی و بیشی راه ندهید و در کیل هم فرق قایل

نباشید) و به مردم در چیزهایشان خسارت وارد نکنید و در زمین فساد به‌پا نکنید و (از خداوند توانا) بترسید خداوندی که شما و تمام مخلوقات گذشته را آفریده است. آنها گفتند: کسی تو را مورد سحری بزرگ قرار داده است، (که در اثر آن عقلت مختل شده و ادّعای نبوّت می‌کنی) و تو فقط همانند ما انسانی (ساده) هستی، و ما تو را از مردمان دروغگو می‌پنداریم، پس اگر از راستگویانی، پس بر ما تکّه‌ای از آسمان بینداز (تا ما بدانیم که فی‌الواقع تو نبی بودی و در اثر تکذیب تو ما بدین‌سزا مبتلا شدیم) شعیب (علیه السلام) فرمود: (من چکاره هستم که عذاب بیاورم، یا کیفیت آن را تعیین کنم) اعمال شما را (فقط) پروردگارم کاملاً می‌داند (و آنچه مقتضای این عمل باشد که چه عذاب باشد و کی باشد، این‌را هم فقط او می‌داند و اختیار به دست اوست) پس آنها (پیاپی) او را تکذیب کردند، پس عذاب واقعه‌ی سایبان آنها را فراگرفت، یقیناً آن عذاب روز سختی بود (و) این واقعه‌ی هم عبرتی بزرگ در خود دارد، (باوجود این) بیشتر مردم (کفّار مکّه) ایمان نمی‌آورند، و یقیناً پروردگار تو توانا و مهربان است، (می‌تواند عذاب نازل نماید ولی مهلت داده است).

معارف و مسایل

﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾ بعضی فرموده‌اند که: «**قسطاس**» لفظ رومی است، و به معنای عدل و انصاف می‌آید، بعضی آن را عربی دانسته‌اند که مشتق از قسط است و معنای آن هم انصاف است، به این مطلب که ترازو و وسایل دیگر وزن و کیل را درست و مستقیم به‌کار برید که در آن اندیشه‌ی کاستن وجود نداشته باشد.

﴿وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ یعنی: چیزهای مردم را از آنان کم

نکنید، مراد این‌که طبق قرارداد، حقّ هر کسی هر چقدر که باشد کاستن از آن حرام است، چه آن چیز کیلی یا وزنی باشد یا چیزی دیگر غیر از آن، پس معلوم گردید که اگر کارمند و کارگر از وقت مقرّر بکاهد او هم مشمول این وعید است، امام مالک در مؤطا نقل نموده است: حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، کسی را دید که در نماز عصر شرکت ننمود، آن را پرسید او معذوریتی پیش کشید، آن‌جناب فرمود: «طففت» یعنی در وزن کمی کردی! چون نماز وزنی نیست، بنابر این با نقل این حدیث امام مالک می‌فرماید که وفا و تطفیف یعنی موافق به حقّ کردن یا کاستن در هر چیز است تنها مختص به کیل و وزن نیست بلکه کاستن از حقّ کسی به هر شکلی که باشد مشمول تطفیف است، که حرمت آن در: «**ویل للمطففین**» بیان شده است.

مجرم خدا به پای خود می‌آید، نیاز به جلب ندارد

﴿**فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ**﴾ واقعه‌ی عذاب الظلة که در این آیه ذکر شده است از این قرار است که حقّ تعالی بر قوم او گرمی شدیدی مسلّط گردانید که نه در منازل می‌توانستند استراحت کنند و نه بیرون آنان، سپس به نزدیکی آنها در جنگل ابر سطبری فرستاد که به زیر آن هوا خنک بود، همه از گرمی پریشان بودند، دویدند و به زیر آن ابر جمع شدند وقتی همه قوم به زیر ابر رسیدند، پس ابر به جای آب بر آنها آتش باراند، که در اثر آن همه خاکستر شدند[۱].

۱ - کذا روی عن ابن عباس، روح.

وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۹۲﴾ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَىٰ
و این قرآن نازل کرده‌ی پروردگار عالم است. که فرود آورده آن را فرشته معتبر. بر

قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿۱۹۵﴾ وَ إِنَّهُ
دل تو، تا باشی ترساننده. به زبان واضح عربی. و این نوشته شده

لَفِي زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾ أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَٰٓؤُا
در کتب گذشتگان. آیا نیست برای آنها نشانی این امر، که خبر دارند از آن باسوادان

بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۱۹۷﴾ وَ لَوْ نَزَّلْنَٰهُ عَلَىٰ بَعْضِ ٱلْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾ فَقَرَأَهُ
بنی‌اسرائیل. واگر نازل می‌کردیم این کتاب‌را بر بعضی غیر اهل‌زبان. پس‌او می‌خواند آن‌را

عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۹﴾ كَذَٰلِكَ سَلَكْنَٰهُ فِي قُلُوبِ
بر آنها، باز هم بر آن یقین نمی‌کردند. این چنین جای دادیم این انکار را در دل

ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۲۰۰﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿۲۰۱﴾
گناهکاران. آیا قبول ندارند آن را، تا وقتی نبینند عذاب دردناک.

فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۰۲﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿۲۰۳﴾
پس‌بیاید برآنها ناگهان وآنها متوجه‌هم نباشند. پس‌می‌گویند آیا برای‌ما فرصتی می‌رسد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿۲۰۴﴾ أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَٰهُمْ سِنِينَ ﴿۲۰۵﴾ ثُمَّ
آیا می‌خواهند عذاب ما را به شتاب. پس بنگر تو اگر استفاده بدهیم به‌آنها چند سال. باز

جَآءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿۲۰۶﴾ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ﴿۲۰۷﴾
برسد به‌آنها آنچه به‌آنها وعده شده بود. به چه درد می‌خورد آنچه به‌آن استفاده می‌کردند.

وَ مَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ﴿۲۰۸﴾ ذِكْرَىٰ وَ مَا كُنَّا
و برباد نکردیم آبادی را که نداشته باشد ترساننده. برای یاد دهانی و نیست کار ما

ظَٰلِمِينَ ﴿۲۰۹﴾وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿۲۱۰﴾وَ مَا يَنۢبَغِى لَهُمْ وَ مَا
ظـلم‌کردن. و فـرود نیاورده ایـن قـرآن را شیاطین، و نـه مناسب است بـه آنـها و نـه آنـها

يَسْتَطِيعُونَ ﴿۲۱۱﴾إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿۲۱۲﴾فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ
مـی‌توانـند. و آنـها از جـای شـنیدن بـه دور رانـده شـده‌انـد. پس نـخوان تـو بـا خـدا

إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ ﴿۲۱۳﴾وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾
مـعبودی دیگـر، پس واقـع مـی‌شوی در عـذاب. و بترسان خـویشاوندان نـزدیک خـود را.

وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّى
وپایین آور بازوی خودرا بـرای‌پیروان ایماندارخـود، پس‌اگـر از تـونافرمانی‌کنند، پس بگـو مـن

بَرِىٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ٱلَّذِى
بـیزارم از کـردار شـما. و اعـتماد کـن بـر غـالب مـهربان. آنکـه

يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾وَ تَقَلُّبَكَ فِى ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿۲۱۹﴾إِنَّهُ هُوَ
می‌بیند تو را وقتی‌که مـی‌ایستی تـو. و بـلند و پـایین بـودن تـورا در نـمازخـوانـان. یـقیناً اوست

ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۲۲۰﴾هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿۲۲۱﴾
شـنوا و دانـا. آیـا نشـان دهـم بـه شـما کـه بـر چـه کسی فـرود مـی‌آیند شیاطین.

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۲۲۲﴾يُلْقُونَ ٱلسَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ
فـرود مـی‌آیند بـر هـر دروغگـوی گـنهکار. القـا مـی‌کنند خـبر شـنیده و بـیشتر شـان

كَٰذِبُونَ ﴿۲۲۳﴾وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ ﴿۲۲۴﴾أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِى كُلِّ
دروغگـو هسـتند. و دنـبال مـی‌کنند سـخن شـاعران گـمراه را. آیـاتو نـدیدی کـه آنـها در هـر

وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۲۲۵﴾وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿۲۲۶﴾إِلَّا ٱلَّذِينَ
مـیدان سـرگردان مـی‌روند. و ایـن‌که مـی‌گویند، آنـچه نـمی‌کنند. مگـر کسـانی کـه

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَ ذَكَرُوا ٱللهَ كَثِيراً وَٱنتَصَرُوا مِن ۢ بَعْدِ مَا
يقين كردند، و كردند كار شايسته، و ياد كردند خدا را بسيار، و انتقام گرفتند بعد از اينكه

ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴿۲۲۷﴾
برآنهاظلم‌شد، واكنون خواهنددانست‌ظالمان‌كه به‌چه‌پهلوبرمی‌گردند.

خلاصه‌ی تفسیر

این قرآن فرستاده‌ی ربّ‌العالمین است که فرشته‌ای امانتدار آن را بر قلب شما به زبان عربی واضح نازل نموده است تا که شما (نیز) از جمله ترسانندگان باشید، (هم چنان‌که پیغمبران دیگر احکام الهی را به امّت‌های خود رسانیده‌اند، شما هم برسانید) و ذکر این (قرآن) در کتب (آسمانی) امّت‌های پیشین (هم) آمده است (که چنین پیغمبر عالی‌شأنی خواهد آمد، و بر او چنین کلامی نازل می‌گردد، چنان‌که در حواشی این مقام از تفسیر حقّانی، چند بشارت از کتب سابقه تورات و انجیل نقل شده است، و در آینده توضیحی برای مضمون: **﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ﴾** آمده است یعنی) آیا برای آنها این امر دلیل بر این نیست که این (پیشگویی) را علمای بنی‌اسرائیل می‌دانند، (چنان‌که کسانی‌که از آنها مسلمان شده‌اند آشکارا به این اعتراف می‌نمایند و کسانی که مسلمان نشده‌اند آنها هم در جلو افراد بویژه، به این، اعتراف می‌کنند، چنان‌که در تفسیر: **﴿أتأمرون ٱلناس بالبر﴾** در ربع اول از جزء اوّل گذشت، و اگر آمار و کثرت معترفین آن زمان در حد خبر واحد تسلیم شود، باز هم به سبب قرائن معنوی به حد تواتر معنوی رسیده بود، و این اقامه دلیل برای اعراب بی‌سواد است، و اگر نه اشخاص باسواد می‌توانند به اصل کتاب مراجعه کنند، و از این لازم نمی‌آید که کتب

سابقه دستخوش تحریف نشده‌اند؛ زیرا باوجود تحریف بقای چنین مضامین حجیّت بیشتری دارد. و این احتمال که چنین مضامینی نتیجه تحریف باشد، اشتباه است؛ زیرا هیچ کس به ضرر خود تحریف نمی‌کند، چنین مضامینی برای تحریف کنندگان، زیان آور است، چنان‌که ظاهر است.

تا اینجا برای ادّعای: ﴿**وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ**﴾ دو دلیل نقلی بیان نموده است، یعنی: ذکر در کتب گذشته و دانستن بنی‌اسرائیل، که از اینها هم، دوم، دلیلی برای اوّل است، و در آینده در ضمن بیان عناد منکرین، به دلیل عقلی این ادّعا، اشاره شده است، یعنی: اعجاز قرآن. با این مطلب که اینها چنان معاندینی هستند که) اگر (بالفرض) این (قرآن) را بر عجمی (غیر عربی) نازل می‌کردیم، باز او آن را بر آنها می‌خواند (معجزه بودن آن بیشتر ظاهر می‌شد؛ زیرا کسی که بر او نازل شده بر زبان عربی قدرت نمی‌داشت، ولی) اینها (بوجه عناد بی‌نهایت خود) باز هم آن را قبول نمی‌کردند (در آینده به خاطر تسلی آن‌حضرتﷺ، عدم توقع از ایمان آنها را اعلام می‌دارد، یعنی:) ما بدین شکل (با شدّت و اصرار) عدم ایمان را در دلهای نافرمانان جایگزین کرده‌ایم، (یعنی در کفر بیشتر اصرار دارند، و به سبب این شدّت و اصرار) اینها به این قرآن ایمان نمی‌آورند، تا وقتی‌که عذاب سختی را (به هنگام مرگ یا در آخرت و یا در برزخ) نبینند، که ناگهان به پیش آنها آمده قرار می‌گیرد، و آنها (پیش از این) با خبر هم نمی‌شوند، (آنگاه متوجّه می‌شوند، پس) می‌گویند: آیا (به گونه‌ای) امکان دارد که به ما مهلتی داده شود؟! (ولی نه آن زمان وقت مهلت است، و نه زمان قبول ایمان، و آن کفّار به شنیدن چنین مضامین وعید و عذاب، از روی انکار، متقاضی عذاب می‌شوند، که می‌گویند: ﴿**ربنا عجّل لنا قِطّنا**﴾ یا ﴿**و إن كان هذا هوألحق من عندك فأمطر علينا حجارة**﴾ یعنی: خدایا اگر این از طرف شما بر حقّ است،

پس بر ما سنگ بباران. و مهلتی را که در حقیقت استدراجی است، دلیل بر عدم وقوع عذاب قرار می‌دهند، در آینده، به آن پاسخ داده شده است که) آیا (با شنیدن وعیدهای ما) باز ایشان طالب عجله در عذاب ما هستند (که منشأ آن انکار است؟ یعنی: باوجود اقامه‌ی دلیل، یعنی خبر بزرگوار راستگو را، باز هم انکار می‌کنند، ولی بنا نهادن انکار بر مهلت، اشتباه بزرگی است؛ زیرا که) ای مخاطب قدری نشان بده که اگر ما آنها را (تا چند سال) در عیش قرار بدهیم، باز وعده‌ی (عذاب) که به آنها داده شده است بر آنها واقع خواهد شد، پس عیش آنها چه سودی دارد؟! (این مهلت عیش که به آنها داده شده است، به سبب آن) امکان ندارد که در عذاب آنها، تخفیفی حاصل شود (مهلت دادن بنابر حکمت تا چند روز، چه کم باشد یا زیاد مختص به آنها نیست، بلکه چنین مهلت‌هایی به امّت‌های گذشته هم رسیده است، چنان‌که) چقدر از روستاهای (منکرین) را (به‌وسیله‌ی عذاب) از بین بردیم، که در همه‌ی آنها به خاطر نصیحت، (پیامبران) ترساننده آمدند (وقتی قبول نکردند، عذاب نازل گردید) و ما (به ظاهر هم) ظالم نیستیم، (با این مطلب که هدف از مهلت اتمام حجت و برطرف کردن معذرت است، که این برای همه بوده است، ولی تشریف آوری انبیا و تفهیم‌شان خود یک مهلت دادن است، ولی باز هم عذاب هلاکت آمد و رسید، از این وقایع حکمت «مهلت دادن» هم معلوم گردید، و عدم تضاد در امهال و تعذیب هم ثابت شد، و به ظاهر از این جهت گفته شد که از نظر حقیقت در هیچ صورتی ظلم واقع نخواهد شد، و در آینده باز به هدف اوّل یعنی مضمون، ﴿**وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ**﴾ رجوع شده است، و در میان این مضامین، به مناسبت، حالت منکرین ذکر شده بود، و حاصل مضمون آیات بعدی دفع این شبهات است، که در خصوص حقانیت قرآن بودند، یکی از آن شبهات بر کلام الهی بودن

قرآن و نزول آن از جانب خدا، بدین خاطر بود که در میان عربها از قدیم‌الایام کاهن وجود داشته، و آنها هم جمله‌های مختلفی می‌گفتند، لذا بعضی از کفّار در حقّ آن‌جناب ﷺ، هم العیاذ بالله چنین می‌گفتند[1].

و در صحیح بخاری قول یک زن نقل شده است که وقتی نزول وحی در حین فترت از آن‌حضرت ﷺ، تا مدّتی متوقّف شد، او به آن‌حضرت ﷺ گفت: شیطانت تو را رها ساخته است؛ زیرا کاهنان از طرف شیاطین تلقین و تعلیم می‌شدند، پاسخ آن این‌است که این نازل کرده‌ی ربّ العالمین‌است) و شیاطینی که (به نزد کاهنان می‌آیند) آن را نیاورده‌اند؛ (زیرا این امر با دو مانع قوی مواجه است: یکی صفت شیطان است، که به سبب آن) این (قرآن) مناسب (حال) آن نیست؛ (زیرا قرآن کلاً هدایتی است، و شیطان کلاً گمراهی است، نه او می‌تواند چنین مضامینی پیش کند، و نه هدف او که گمراه کردن خلق است، از انتشار چنین مضامینی به پایه‌ی کمال می‌رسد، یکی این مانع بود) و (مانع دیگر این‌است که او) قادر بر این هم نیست؛ زیرا شیاطین از شنیدن (وحی آسمانی) منع شده‌اند، (چنان‌که جنهای کاهنان و مشرکان عدم پیروزی خود را برای آنان اعتراف کردند، حتّی به دیگران هم خبر دادند، چنان‌که در بخاری چنین قصّه‌ای در باب اسلام عمر مذکور است، پس به هیچ نحو احتمال تلقین شیاطین باقی نماند، این جواب تکمیل شد، و جواب شبهه‌ی دیگری در پایان سوره مطرح می‌شود، در میان بر «**تنزیل من الله**» بودن، بطور فرعی مضمونی وارد شده است، یعنی: وقتی که منزل من الله بودن آن ثابت است، پس تعلیم آن واجب‌العمل است، و از آن جمله امر مهم و اعظم توحید است) پس (ای پیغمبر ما وجوب آن را به

---

۱ ـ کما فی‌الدر عن ابن زید.

طریق وحی خاصّی تأیید می‌کنیم، که ما تو را مخاطب کرده، می‌گوییم که) تو کسی دیگر را با خدا در عبادت شریک قرار مده، که هیچ گاه به سزا مبتلا نباشی، (در صورتی که در وجود آن‌جنابﷺ، العیاذ بالله نه احتمال شرک وجود داشت و نه احتمال تعذیب، ولی هدف نشان دادن مردم بود، که وقتی بر عبادت غیرالله آن‌جناب هم به سزا محکوم می‌تواند باشد، پس دیگران چه محسوب می‌گردند، و چگونه از شرک باز داشته نشوند، و چگونه از عذاب نجات می‌یابند) و (بدین مضمون) شما (قبل از همه) نزدیکترین خویشاوندان خود را بترسانید (چنان‌که آن‌جنابﷺ همه را صدا زده جمع نمود، و در صورت ابتلا به شرک آنها را از عذاب الهی ترسانید، چنان‌که در احادیث وارد شده است) و (در آینده انذار یعنی طرز روش، با قبول کنندگان دعوت، و رد کنندگان را، نشان می‌دهد یعنی) با اینها که مسلمان شده پیرو شما قرار گرفته‌اند با شفقت و) فروتنی پیش آیید، (چه خویشاوند باشند، چه بیگانه) و اگر ایشان (که شما آنها را ترسانیده‌اید) گفته‌ی شما را قبول نکنند، (و بر کفر اصرار ورزند) پس شما (به‌طور واضح) بگویید: من از کردار شما بیزارم، (در این دو امر، یعنی: ﴿**أَخْفِضْ**﴾ و ﴿**قُل**﴾ الخ، تعلیم کامل دوستی فی‌الله و دشمنی و خشم فی‌الله است، و هیچ گاه احساس خطر ایذا و نقصان رساندن از طرف مخالفان را نکنید) و توکل بر آن خدای رحیم داشته باشید که شما را، وقتی که (برای نماز) می‌ایستید و (پس از شروع در نماز) در جمع نمازخوانان در نشست و برخاست، شما را می‌بیند (و علاوه بر نماز هم می‌بیند و نگه‌داری می‌فرماید؛ زیرا) شنوا و دانای کامل فقط اوست، (پس وقتی علم او هم کامل است، چنان‌که: ﴿«**یراك**»، «**سمیع**»، «**علیم**»﴾ بر آن دلالت دارند، و نیز بر شما مهربان است، چنان‌که «الرحیم» بر آن دال است، و نیز کل قدرت از آن اوست، چنان‌که از

«العزیز» مفهوم می‌گردد، پس حتماً سزاوار توکّل هم اوست، او شما را از ضرر حقیقی نجات می‌دهد، و ضرر که به ظاهر به توکّل می‌رسد آن به اعتبار ظاهر ضرری می‌باشد، که هزاران نفع در بر دارد، که بعضی از آنها در دنیا و بعضی در آخرت ظاهر می‌گردند، در آینده تتمه جواب کهانت است، که ای پیغمبر به مردم بگو: آیا به شما نشان بدهم که شیاطین بر چه کسانی وارد می‌شوند، پس بشنوید) آنان بر کسانی وارد می‌شوند که (از قبل) دروغگو و بدکردار باشند، و کسانی که (به هنگام اخبار شیاطین به آنها) گوش فرا می‌دهد و (به مردم به هنگام بیان آن چیزها) به کثرت، دروغ می‌گویند چنان‌که از احوال عاملین درجه‌ی پایین مشاهده می‌گردد، و سببش هم این است که در میان افاده دهنده و استفاده کننده، در مناسبت ضروری است، پس شاگرد شیطان هم کسی است که دروغگو و گنهکار باشد، و نیز از طرف شیطان قلباً مورد توجّه باشد؛ زیرا بدون توجّه استفاده، مشکل می‌شود، و چون بیشتر این علوم شیاطینی ناتمام می‌باشد؛ بنابر این برای تزیین و با ارزش کردن آنها نیاز به حاشیه ظن و تخمین می‌افتد، که طبق عادت برای کهانت ضروری است، و احتمال دوری هم نیست، که این امور در ذات مقدس آن‌حضرت ﷺ، پدید آید؛ زیرا صداقت آن‌جناب و عدم صداقت کاهنان بر همه روشن است، و تقوای آن‌جناب و بغض او با شیاطین در نزد دوست و دشمن، مسلّم و معروف بود، پس چه جایی برای این احتمال وجود داشت) و (در آینده نسبت به شبهه‌ی شاعری بودن پاسخ داده شده است، که آن‌جناب ﷺ آن‌طور که کفّار می‌گفتند: ﴿**بل هو شاعر**﴾ یعنی: مضامین او تخیلی و غیر واقعی است، اگر چه منظوم نباشد، شاعر هم نیستند، پس این احتمال از این جهت هم اشتباه است که) به راه شاعران، گمراهان می‌روند (مراد از آن راه شعرگویی است، یعنی گفتن مضامین

تخیّلی شاعرانه چه در نثر باشد یا نظم، روش کسی است که از مسلک تحقیق به دور باشد، در آینده این ادّعا و توقّع داده شده است که) ای مخاطب آیا نمی‌دانی آنها (شعرا) در هر میدان (مضامین تخیلی) حیران (شده و در تلاش مضامین خیالی سرگردان) می‌گردند، و (هرگاه مضمون گیرشان آید، چون بیشتر خلاف واقع می‌باشد، لذا) به زبان می‌گویند آنچه نمی‌کنند (چنان‌که نمونه‌ای از گفتار شعرا آورده می‌شود:

ای رشک مسیحا تری رفتار کے قربان
تهوکر سے مری لاش کئی بار جِلادی
ای باد صبا هم تجهے کیا یاد کرینگے
اس گُل کی خبر تو نے کبهی هم کو نه لادی
صبا نے اسکے کوچه سے اراکر
خدا جانے هماری خاک کیا کی

یعنی: ای رشک مسیحا به رفتار تو فدا گردم، که با تصادف چندین بار نعش مرا زنده کردی، و ای باد صبا ما از تو چه یاد کنیم، زیرا تو خبر آن گل را هیچ‌گاه برای ما نیاوردی، و باد صبا از کوچه‌ی او برخاسته، خدا می‌داند که خاک ما را چه کار کرد.

و حتّی بعض، گاه‌گاهی کلمه‌های کفرآمیز بر زبان می‌رانند، حاصل جواب این‌که برای مضامین شعری تخیّل و عدم تحقق ضروری است، و مضامین قرآنی متعلّق به هر امری که باشد، همه تحقیقی و غیر تخیّلی می‌باشند، لذا نسبت شاعر دادن به آن‌حضرت ﷺ، غیر از دیوانگی شاعری، چیزی دیگر نمی‌تواند باشد، و حتّی چون در اغلب نظمها چنین مضامینی وارد می‌شوند، خداوند آن‌حضرت ﷺ، را بر نظم مسلّط نفرمود، و چون مذمّت شعرا بیان شده است که به ظاهر نظم گویان هم مشمول عمومیت آن

هستند، اگر مضامین آنها عین حکمت و تحقیقی باشند، لذا در آینده آنها را استثنا می‌فرماید) آری مگر کسانی که از میان این شاعران ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (نه گفتارشان خلاف شرع است، و نه کردارشان، یعنی در اشعار آنان مضامین بیهوده وجود ندارد) و آنان (در اشعار خود) خدا را به کثرت یاد کرده‌اند (اشعار آنها در تأیید دین و اشاعه‌ی علوم به کار برده شده‌اند، که همه‌ی اینها مشمول ذکر الله می‌باشند) و (اگر در شعر مضمونی به ظاهر غیر مناسب باشد، مانند: هجو و مذمت کسی که به ظاهر خلاف اخلاق حسنه است، پس علّت آن هم این‌است که) آنان پس از این‌که بر آنها ظلم شده (از آن) انتقام گرفته‌اند (نخست کفّار و فساق به آنها شفاهاً اذیت کرده‌اند، مثل این‌که آنها را مورد هجو قرار داده‌اند، یا در دین توهینی وارد کرده‌اند که از هجو آنها هنوز بالاتر است، یا به مال و جان آنها ضرر رسانده‌اند، چنین افرادی مستثنی می‌باشند؛ زیرا اشعاری که به صورت انتقام گیری گفته شده‌اند بعضی از آنها مباح و بعضی دیگر اطاعت و ثواب است) و (پاسخ شبهات در خصوص رسالت تا اینجا به اتمام رسید؛ و قبل از این رسالت به دلایل ثابت شده است، اکنون در آینده وعید کسانی بیان شده است که باوجود این، منکر نبوتند و به آن‌حضرت ﷺ، آزار می‌رسانند، یعنی) عنقریب خواهند دانست کسانی که (به حقوق الله یا حقوق الرسول یا حقوق العباد) ظلم کرده‌اند که به چه جایگاه (بد و مصیبت باری) برخواهند گشت (که مراد از آن جهنّم است).

معارف و مسایل

﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينَ ○ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ○ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ○ وَ إِنَّهُ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ﴾

قرآن عبارت از مجموعه الفاظ و معانی است

از لفظ: ﴿**بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**﴾ در آیه‌های مذکور معلوم می‌گردد که قرآن آن است که به زبان عربی باشد، و به ترجمه مضمون آیه‌ی قرآنی که در زبانهای دیگر باشد، قرآن گفته نمی‌شود، و به ظاهر، لفظ: ﴿**وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ**﴾ خلاف آن است، و از آن معلوم می‌گردد که معانی قرآن، که در زبان دیگر باشد، آن نیز قرآن است؛ زیرا به ظاهر ضمیر «**انه**» راجع به قرآن است، و «**زبر**» جمع زبور به معنای کتاب است، معنای آیه این‌است که قرآن کریم در کتب گذشته نیز وجود دارد، و روشن‌است که کتب گذشته تورات، انجیل و زبور به زبان عربی نبودند، و در این آیه تنها به ذکر معانی آن در آنها گفته شد که قرآن در کتب گذشته هم وجود داشته است، و حقّ این است که جمهور امّت بر این عقیده‌اند، که بسا اوقات تنها بر مضامین قرآن توسعاً قرآن گفته می‌شود؛ زیرا مقصود اصلی از هر کتابی، مضامین آن است و ذکر قرآن در «کتب اوّلین» هم از این جهت می‌باشد که بعضی از مضامین قرآنی در آنها ذکر شده است، و در تأیید این، روایات زیادی از احادیث، وارد شده‌است.

در مستدرک حاکم حدیثی از معقل بن یسار منقول است که، رسول‌خداﷺ، فرمود: سوره‌ی بقره از ذکر اوّل، به من اعطا شده، و سوره طه، طواسین، یعنی سوره‌هایی که در اوّل آنها «طس» باشد و حوامیم، سوره‌هایی که به «حم» شروع می‌شوند از الواح موسی به من‌عنایت شدند، و سوره‌ی فاتحه از تحت عرش، طبرانی، حاکم، بیهقی و غیره از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که سوره ملک در تورات موجود است، و نسبت به سوره «سبح اسم ربك الاعلی» تصریح خود قرآن آمده است، که ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی، یعنی مضامین این سوره

در صحیفه‌های حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام، هم وجود دارند، امّا حاصل کل روایات و آیه‌ها این‌است که بسیاری از مضامین قرآن در کتب گذشته هم موجود بود، ولی از این لازم نمی‌آید که به سبب آن مطالب این قسمت از کتب سابقه را که شامل بر این مضامین بود، به آن قرآن گفته شود، و نه کسی از امّت قایل بر آن است که این صحیفه‌ها و کتبی را که مشتمل بر این مضامین هستند، قرآن گفته می‌شوند، بلکه عقیده جمهور امّت این است که قرآن تنها نام الفاظ قرآن نیست، و تنها نام معانی هم نیست، اگر کسی خود الفاظ قرآن را از موارد مختلف برگزیده، از آنها عبارتی درست کند مثلاً چنین عبارت سازد: «الحمد لله العزیز الرحیم، الذی له ملك السمٰوات و هو رب العالمین خالق کل شیء و هو المستعان» که همه‌ی اینها الفاظ قرآنند، ولی کسی این عبارت را قرآن نمی‌داند، و هم‌چنین معانی قرآن که به زبان دیگر بیان گردد، آنها هم قرآن نیستند.

خواندن ترجمه قرآن در نماز به اجماع امّت ناجایز است

هم‌چنین ترجمه‌ی قرآن به زبان دیگر غیر از عربی که نوشته شده به آن قرآن آن زبان گفتن جایز نیست، چنان‌که بسیاری از مردم امروز تنها به ترجمه فارسی یا اردوی قرآن، قرآن فارسی یا اردو می‌گویند، یا به ترجمه‌ی انگلیسی، قرآن انگلیسی می‌گویند، این ناجایز و بی‌ادبی است، نشر و اشاعه‌ی قرآن بدون متن عربی به زبان دیگر به نام قرآن و خرید و فروش آن هم ناجایز است، و تفصیل کامل این مسئله در رساله‌ی اینجانب به نام: «تحذیر الاخوان عن تغییر اسم‌القرآن» مذکور است.

﴿أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَـٰهُمْ سِنِينَ﴾ در این آیه اشاره به این است که رسیدن عمر دراز در دنیا هم به کسی نعمت بزرگ الهی است، امّا کسانی که به این

نعمت ناشکری کرده ایمان نیاورند، عافیت و مهلت عمر دراز هم به درد آنها نمی‌خورد، امام زهری نقل فرموده است که حضرت عمر بن عبدالعزیز هر روز صبح ریش خود را می‌گرفت و به نفس خود خطاب می‌نمود، و این آیه را می‌خواند: ﴿أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَـٰهُمْ﴾ سپس گریه بر او غالب می‌شد و این اشعار را می‌خواند:

نهارك یامغرور سهو و غفلة　　و لیلك نوم و الردی لك لازم

فلا أنت فی الایقاظ یقظان حازم　　و لا أنت فی‌النوم ناج و سالم

و تسعی الی ما سوف تکره غبة　　کذلك فی‌الدنیا تعیش البهائم

ترجمه: ای فریب خورده، تمام روز تو در غفلت، شبت در خواب صرف شده است حال آن‌که مرگ تو امری ضروری است، نه تو در جمع بیداران، هوشیار و بیداری، و نه در جمع خواب به نجاتت اطمینان داری، سعی و کوشش تو در کارهایی است که سرانجام آنها عنقریب ناگواری پیش می‌آید، در دنیا چهارپایان چنین زندگی می‌کنند.

﴿وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ﴾ معنای عشیره قبیله و خاندان است، که مراد از اقربین، نزدیک‌ترین خویشاوندان هستند، در اینجا این امر قابل توجّه است که تبلیغ رسالت و انذار همه‌ی امّت، بر رسول خداﷺ، فرض بود، پس در اینجا در تخصیص افراد خویشاوندان چه حکمتی مضمر است، اگر ملاحظه شود برای تسهیل و مؤثّر قرار دادن امر تبلیغ و دعوت طریقه‌ی خاصّی نشان داده شده است که آثار آن دور رس می‌باشد، و آن این‌که افراد قبیله‌ی خویش بنابر قرب خویشاوندی، بیشتر حقّ دارند که در هر کار خیر و نیک مقدم داشته شوند، و بنابر اطّلاع و آگهی ذاتی کسی نمی‌تواند در میان آنها به دروغ ادّعایی کند، کسی که به صدق و برتری اخلاق در میان افراد قبیله معروف باشد، قبول کردن دعوت راست او هم برای آنها آسان

می‌باشد، وقتی که خویشاوندان نزدیک حامی تحریک خوبی باشند، پس اخوّت و حمایت آنان بر اساس پخته‌ای، استوار می‌گردد، و آن قبیله به اعتبار اجتماع هم بر تأیید و اخوّت او مجبور خواهند شد، وقتی که محیط و اطراف خویشاوندان نزدیک، بر اساس حقّ و صداقت، ساخته شود، پس برای هر یکی عمل بر احکام دین در زندگی روزمره‌اش، آسان می‌شود، و باز یک نیروی مختصر ساخته شده در دعوت و تبلیغ دیگران کمک قرار می‌گیرد، قرآن کریم در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿**قوا أنفسكم و أهليكم ناراً**﴾ یعنی خود را و اهل و عیال خود را از آتش جهنّم نجات دهید، دراین مسئولیت نجات اهل و عیال از جهنّم را بر تک تک افراد قبیله قرار داد، که آسان‌ترین و راست‌ترین راه برای اصلاح اعمال و اخلاق است، و اگر اندیشه کنیم پایبندی خود انسان بر اعمال و اخلاق صالح، و استوار ماندن بر آنها عادة، تا زمانی ممکن نیست که محیط او برای آن سازگار نباشد، اگر در کل افراد خانواده تنها یک نفر بخواهد که پایبند نماز باشد، پس در ادای حقوق آن نمازخوان پخته هم، مشکلات سد راه قرار خواهد گرفت، امروز که اجتناب از حرام دشوار شده است، علّتش این نیست که ترک آن در حقیقت کار مشکلی است، بلکه سببش این است که وقتی کل محیط و اطراف به گناه مبتلا هستند، پس پرهیز کردن یک نفر به تنهایی دشوار می‌باشد، وقتی که این آیه بر آن‌حضرت ﷺ، نازل گردید تمام افراد قبیله خود را جمع نموده پیام حقّ را به آنها ابلاغ نمود، اگر چه مردم از قبول آن حقّ، سر باز زدند، ولی به تدریج ایمان و اسلام در افراد قبیله نفوذ کرد و با اسلام آوردن عموی آن‌حضرت ﷺ، حضرت حمزه، اسلام خیلی تقویت یافت.

تعریف شعر

﴿وَٱلشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُنَ﴾ شعر در اصل لغت به آن کلامی گفته می‌شود که مضامین خیالی و غیر تحقیقی در آن بیان گردد، و در آن بحر، وزن، ردیف و قافیه شرط نیست، و در فن منطق، به این گونه مضامین، ادله شعری و قضایای شعریه می‌گویند، و چون در اشعار و غزلهای اصطلاحی، عموماً خیالات بیشتر داخل می‌شوند، لذا در اصطلاح شعرا به کلام موزون و مقفّی شعر می‌گویند، بعضی از مفسّرین آیه‌های قرآنی: ﴿**بل هو شاعرٌ شاعر مجنون، شاعر نتربص به**﴾ و غیره معنی شعر اصطلاحی مراد گرفته و گفته‌اند که کفّار مکّه به آن‌حضرتﷺ، می‌گفتند، که کلام وزن و قافیه دار آورده است، ولی بعضی گفته‌اند که هدف کفّار این نبود؛ زیرا آنها بر طرز و طریق شعر واقف بودند و ظاهر است که قرآن مجموعه‌ی اشعار نیست، هیچ عجمی نمی‌تواند به این قایل باشد، چه برسد به یک عرب فصیح و بلیغی، بلکه کفّار آن‌جنابﷺ، را به اعتبار معنای اصلی شعر، یعنی مضامین خیالی، شاعر می‌گفتند، هدفشان در اصل تکذیب آن‌حضرتﷺ، العیاذ بالله بود؛ زیرا شعر به معنای کذب هم مستعمل می‌شود و به کاذب شاعر هم گفته می‌شود، بنابر این، ادّله‌ی کاذبه را ادّله‌ی شعریه‌ی می‌گویند، خلاصه هم‌چنان‌که به کلام موزون و مقفّی شعر می‌گویند، به کلام ظنّی و تخمینی هم که اصطلاح اهل منطق است شعر گفته می‌شود.

﴿وَٱلشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُنَ﴾ در این آیه معنای اصطلاحی و معروف شعر مراد است، یعنی کسانی که کلام موزون و مقفّی می‌گویند، و تأیید آن در روایت فتح الباری است که وقتی این آیه نازل گردید، حضرت عبدالله بن رواحه، حسان بن ثابت و کعب بن مالک که در میان شعرای صحابه مشهوراند، با گریه به محضر آن‌حضرتﷺ، حاضر شدند و عرض کردند: یا

رسول الله خداوند ذوالجلال این آیه را نازل نموده و ما هم شعر می‌گوییم، رسول اکرمﷺ، فرمود: آخرین بخش آیه را بخوانید، هدف این بود که اشعار شما بیهوده و خیال‌بافی نیستند، لذا شما مشمول استثنایی که در آخر آیه آمده است، قرار می‌گیرید، بنابر این مفسّرین فرموده‌اند: در ابتدای آیه شعرا مشرک مرادند؛ زیرا مردمان گمراه و شیاطین سرکش و جن‌های نافرمان از اشعار آنها پیروی و روایت می‌کردند[۱].

پایه‌ی شعر و شاعری در اسلام

از ابتدای آیه‌های مذکور معلوم می‌شود، که شعر و شاعری نزد خداوند بسیار مذموم و مبغوض است، ولی از استثنایی که در آخر سوره آمده ثابت می‌گردد که شعرگویی به طور مطلق بد نیست، بلکه هرگاه در شعر نافرمانی خدا یا جلوگیری از ذکر خداوند یا دروغ و مذمّت کسی به ناحقّ یا کلام فاحشی و تحریک آنها باشد، مذموم و مکروه است، و اشعاری که از این معاصی و مکروهات خالی باشد، خداوند آنها را به وسیله: ﴿**إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ**﴾ مستثنی نموده است.

و بعضی از اشعار به سبب مشتمل بودن آنها بر مضامین حکیمانه و وعظ و نصیحت جزء طاعت و ثواب است، چنان‌که در روایت ابی بن‌کعب آمده است که: «**ان من الشعر حكمة**» یعنی بعضی از شعرها حکمت می‌باشند[۲].

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطال فرموده است: شعری که در آن وحدانیت خدا و

۱ـ کما فی‌الفتح الباری. ۲ـ رواه البخاری.

ذکر او و الفت با اسلام بیان گردد آن شعر مرغوب و پسندیده است، و در حدیث مذکور مراد از آن، چنین اشعاری است، و آنچه در آن دروغ و فحشی بیان گردد، مذموم است و تأیید مزید آن در روایات زیر می آید:

۱- عمر بن الشرید از پدرش روایت می‌کند که رسول خداﷺ، صد شعر از اشعار امیه بن ابی الصّلت را که من می خواندم، گوش داد.

۲- مطرف می گوید: من از کوفه تا بصره همراه با عمران بن حصین سفر کردم و در هر منزل، او اشعار به گوش من می خواند.

۳- طبری در خصوص کبّار صحابه و تابعین فرموده است: که شعر می گفتند، و می شنیدند و به گوش دیگران می خواندند.

۴- امام بخاری فرموده است: که حضرت عایشه شعر می گفت.

۵- ابویعلی از عبدالله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که اگر مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است[1].

در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشره مدینه‌ی منوّره که در علم و فضل معروفند به نام عبیدالله بن عتبه بن مسعود شاعری مشهور و قادرالکلام بود، و اشعار قاضی زبیر بن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابوعمرو فرموده است: هیچ یکی از اهل علم و عقل نمی تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی‌اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشنیده و پسند نکرده است.

هدف روایاتی که در آنها مذمّت شعر و شاعری مذکور است، این

---

۱ - فتح الباری.

است که آن‌قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکرالله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده و از حضرت ابوهریره این روایت را نقل کرده است: «**لِأَن يَمتَلِیءَ جَوفُ رَجُلٍ قَيحاً، يَرِيهِ خَيرٌ مِن أن يَمتَلِیءَ شِعراً**» یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این‌که شکمش از اشعار پر باشد.

امام بخاری فرموده است: معنی آن در نزد من این است که شعر بر ذکرالله و علم و قرآن غالب آید و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست، هم چنین آن اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امّت حرام و ناجایزاند، و این مختص به شعر نیست، بلکه اگر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است[۱].

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه استاندار خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می‌گفت، و حضرت عمر بن عبدالعزیز به علّت این جرم به تبعید کردن عمرو بن ربیعه و ابوالاحوص دستور داد، که عمرو بن ربیعه توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد[۲].

هر علم و فن غافل کننده‌ای از خدا و آخرت مذموم است

ابن ابی جمره فرموده است که بسیار قافیه بازی و هر علم و فن‌که سبب اعراض و انحراف از یاد خدا شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

---

۱ - قرطبی.

۲ - قرطبی.

بیشتر پیروان گمراهی، علامت گمراهی، متبوع است

﴿وَالشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ﴾ در این عبارت عیب شعرا بیان گردید که پیروان آنان گمراهند، در اینجا این سؤال پدید می آید که پیروان گمراه‌اند، پس چگونه الزام آنها بر پیروان یعنی شعرا عاید گشت؟ سببش این است که عموماً گمراهی پیروان علامت و نشانی گمراهی پیروان است، ولی سیدی حضرت حکیم الامت تهانوی رحمه الله، فرموده است: این حکم زمانی است که در گمراهی تابع، پیروی متبوع اثری داشته باشد، مثلاً متبوع برای اجتناب از دروغ و غیبت اهتمام نمی‌کند، در مجلس او این چنین صحبت می‌شود، او جلوگیری نمی‌کند، لذا تابع هم به دروغگویی و غیبت عادت می‌کند، پس این گناه تابع، خود علامت گناه متبوع دانسته می‌شود، ولی اگر گمراهی متبوع به وجه دیگر و گمراهی تابع به جهت دیگر باشد، پس این گمراهی پیرو، علامت گمراهی متبوع نمی‌باشد، مثلاً کسی در عقاید و مسایل از کسی پیروی می‌کند و در این هیچ گمراهی وجود ندارد، ولی در اعمال و اخلاق از او پیروی نمی‌کند و در این، او گمراه است، پس این گمراهی عملی و اخلاقی او دلیل بر گمراهی آن عالم قرار نمی‌گیرد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الشعراء بعون الله وحمده لنصف الربيع الثاني سنه ۱۳۹۱ هـ يوم الخميس

و يتلوها انشاء الله تعالى سورة النمل

تمت الترجمة بفضله تعالى يوم السبت من غرة رمضان سنه ۱۴۰۷ هـ

❊❊❊

سورة النمل

سورةالنمل مكيةوهى ثلث و تسعون آية و سبع ركوعات

سوره‌نمل درمكه نازل شده ودارای نود وسه‌آيه و هفت ركوع‌است

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خداكه بی‌حد مهربان و بی‌نهايت رحيم است

طسٓ تِلْكَ ءَايٰتُ ٱلْقُرْءَانِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ﴿۱﴾هُدًى وَ بُشْرَىٰ

اينها آيات قرآن و كتاب روشن‌اند. هدايت و مژده‌اند

لِلْمُؤْمِنِينَ﴿۲﴾ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَ هُم بِالْأَخِرَةِ هُمْ

برای‌ايمانداران. كسانی كه برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زكات را و آنان به آخرت

يُوقِنُونَ﴿۳﴾إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَٰلَهُمْ فَهُمْ

يقين‌دارند. كسانی‌كه قبول ندارند آخرت را آراسته نشان داده‌ايم برای آنها

يَعْمَهُونَ﴿۴﴾أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ

اعمال‌شان‌را. پس‌آنها سرگردان می‌گردند، اينها هستند كه برای‌شان بد گونه عذابی‌است،

وَ هُمْ فِى ٱلْأَخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ﴿۵﴾وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ

و آنها هستند در آخرت زيانكار. و به تو می‌رسد قرآن از نزد

حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴿۶﴾
حـکیـم و آگـاه.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿طسٓ﴾ (معنای آن را فقط خدا می‌داند) این آیه‌ها برای اهل ایمان (موجب) هدایت و نویدبخش‌اند (به جزای نیک برای هدایت) کسانی (از مسلمانان‌اند) که (عملاً هم بر هدایت‌اند، چنان‌که) به نماز پایبندند (که بزرگترین عبادت بدنی است) و زکات می‌دهند (که بزرگترین عبادت مالی است) و (از نظر عقیده هم هدایت یافته‌اند چنان‌که) بر آخرت یقین کامل دارند، (این صفت اهل ایمان است و) کسانی که بر آخرت ایمان ندارند، اعمال بدشان را در نظر شان مرغوب نمایانده‌ایم، پس آنها (در جهل مرکّب خود از حقّ دور) سرگردان می‌گردند (چنان‌که نه عقاید آنها درست است و نه اعمالشان، لذا آنها قرآن را هم قبول ندارند، پس (چنان‌که قرآن به اهل ایمان مژده می‌داد، منکران را تهدید می‌کند، مبنی بر این‌که) آنها کسانی هستند که (در دنیا هنگام مرگ) برای‌شان عذاب سخت خواهد بود، و آنان در آخرت (هم) خسارت شدیدی خواهند دید (که هیچ‌گاه نجات نمی‌یابند) و (اگر چه این منکران، قرآن را قبول نکنند ولی) یقیناً به شما آن قرآن از طرف ذات بسیار حکیم و علیمی داده می‌شود (پس شما در مسرّت این نعمت از انکار آنها نگران نباشید).

معارف و مسایل

﴿زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَـٰلَهُمْ﴾ یعنی: ما اعمال بد آنان را که بر آخرت ایمان ندارند، در نظرشان مزیّن کرده‌ایم، لذا آنان آنها را بهتر تصوّر کرده مبتلا به

گمراهی می‌مانند، و بعضی از مفسّرین این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند که مراد از «**اعمالهم**» اعمال نیک است و با این مطلب که ما اعمال نیک را مزّین گردانیده در جلو آنها قرار داده‌ایم، ولی این ظالمان به سوی آنها التفاتی نکردند، بلکه در کفر و شرک مبتلا ماندند، لذا در گمراهی خود سرگردان می‌گردند، امّا تفسیر اوّل واضح‌تر است، اوّلاً از این جهت که الفاظ مزین کردن عموماً برای اعمال بد به‌کار برده می‌شود، مانند: ﴿**زين للناس حب الشهوات**﴾، ﴿**زين للذين كفروا الحيوٰة الدنيا**﴾، ﴿**زين لكثير من المشركين**﴾ و استعمال آن برای اعمال نیک کم و نادر است، مانند: ﴿**حبب اليكم الإيمان و زينه في‌قلوبكم**﴾ ثانیاً لفظ: «**اعمالهم**» (اعمال آنها) هم بر این دلالت می‌کند که مراد اعمال بد است نه اعمال صالح.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا سَـَٔاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ

وقتی که گفت موسی به اهل خود که من دیدم آتشی، خواهم آورد برای شما از آنجا خبری

أَوْ ءَاتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۷﴾ فَلَمَّا جَآءَهَا

یاخواهم‌آورد برای‌شمااخگر روشن‌شده تاکه‌شماخودراگرم‌کنید. پس‌وقتی‌که‌رسید به‌آن،

نُودِىَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِى ٱلنَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ

ندا رسید که برکت است بر او که در آتش است، و او که دور و بر آن‌است، پاک است ذات خدا

رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿۸﴾ يَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۹﴾ وَأَلْقِ عَصَاكَ

که‌پروردگار جهانیان است. ای موسی او منم خدای غالب و حکیم. و بینداز عصای خود را

فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ

پس‌وقتی‌که‌دیدآن‌راکه‌حرکت‌می‌کند،گویاآن‌ماری‌است،برگشت‌به‌عقب‌ونگریست‌به‌پشت،

يَـٰمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّى لَا يَخَافُ لَدَىَّ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۱۰﴾ إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ
ای موسی نترس، من که نمی ترسند پیشم رسولان. ولی اگر کسی ظلم کرد، سپس کرد به جای آن

حُسْناً بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱﴾ وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ
نیکی، پس از بدی پس منم آمرزنده مهربان. وداخل کن دستت را در گریبانت بیرون می‌آید

بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ فِى تِسْعِ ءَايَـٰتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا
سفید نه در اثر عیب، در جمع نه نشانی، بردار و برو به سوی فرعون و قوم او، یقیناً بودند

قَوْماً فَـٰسِقِينَ ﴿۱۲﴾ فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ ءَايَـٰتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَـٰذَا سِحْرٌ
آنها قوم نافرمان. پس وقتی که رسیدند نزد آنان نشانی‌های ما فهماننده، گفتند این سحری است

مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ وَ جَحَدُوا بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ
روشن. و انکار کردند آن را در حالی‌که یقین کرده بودند به آنها دلهای‌شان از اثر ظلم و

عُلُوّاً فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴﴾
سرکشی، پس بنگر که چگونه شد سرانجام فسادکاران.

خلاصه‌ی تفسیر

(حکایت آن زمان را به یاد آور،) وقتی که موسی (ﷺ، از مدین آمده به شب، هنگام سردی، به کوه طور نزدیک شد، و راه مصر را گم کرده بود، پس) به اهل خود گفت: من (به سوی کوه طور) آتشی دیدم، من اکنون (می‌روم) و از آنجا یا خبری (از راه) برای شما می‌آورم یا شعله‌ای از آتش بر سر چوبی روشن‌کرده می‌آورم تا شما خود را گرم کنید، پس وقتی که به آن آتش رسیده (از جانب خداوند به او ندا رسید که بر آنها که در آتش‌اند، (فرشتگان) برکت باشد، و بر آن‌که کنار آن (آتش) است (موسیٰ) نیز (برکت

باشد، این دعا به صورت تحیّت و سلام است، چنان‌که ملاقات کنندگان همدیگر را سلام می‌دهند، چون حضرت موسی علیه السلام، نمی‌دانست که این نور انوار الهی است، لذا خود نتوانست سلام عرض کند، پس از جانب خدا برای مأنوس گردانیدن در سلام ارشاد گردید، و شامل کردن فرشتگان شاید بدین خاطر است، هم چنان‌که سلام فرشتگان علامت قرب خاص خداوند متعال است، این سلام برای موسی علیه السلام، هم نشانه‌ی قرب خاص است) و (برای نشان دادن این نوری که به شکل نار است، خود ذات حقّ تعالی نیست، فرمود:) «الله رب العالمین» (از رنگ جهت، مقدار و حد بندی و غیره) پاک است، (و در این نور این چیزها یافته می‌شوند، پس این نور ذات خداوندی نیست، و اگر موسیٰ علیه السلام، از این مسئله، خالی‌الذهن است، پس تعلیمی برای اوست، و اگر بنابر دلایل عقلی و فطرت سلیم قبلاً آن را می‌دانست، پس این برای تفهیم بیشتر اوست، و پس از این فرمود:) ای موسی من (که بدون کیفیت صحبت می‌کنم) خدای غالب و حکیم هستم و تو (ای موسی) عصای خود را (بر زمین) بینداز (پس او انداخت و آن به اژدهایی تبدیل شده به حرکت در آمد) پس وقتی که او دید آن چنان حرکت می‌کند که گویا ماری است؛ بازگشت به عقب، و پشت سر را هم نگاه نکرد، (دستور رسید که) ای موسی، نترس؛ زیرا تو را به مقام نبوّت برگزیده‌ایم و به دربار ما (هنگام دادن اعزاز نبوّت) انبیا، (از چنین چیزهایی که دلیل نبوّت آنان، یعنی معجزه باشند) نمی‌ترسند، (تو هم نباید بترسی) آری مگر کسی که مرتکب تقصیری (و یا کوتاهی) شده باشد، (او از آن بترسد، پس مضایقه‌ای نیست، ولی در حقّ او هم قانون چنین است که اگر تقصیری باشد و) باز اگر پس از (صدور) بدی به جای آن نیکی انجام دهد (و توبه کند) پس من (آن را هم می‌آمرزم؛ زیرا من) آمرزنده و مهربان هستم،

(بدین خاطر گفته شد تا که پس از مطمئن شدن به معجزه عصا به یاد قتل قبطی نیفتد، و پریشان نگردد، لذا از آن هم به او اطمینان داد تا که وحشت برطرف گردد) و (ای موسیٰ علاوه بر این معجزه‌ی عصا، معجزه‌ی دیگری هم به تو عنایت می‌گردد، و آن این‌که) دست خود را در گریبانت فرو بر، (و سپس بیرون آور) آن بدون عیبی (برص و غیره بی‌نهایت) روشن شده، بیرون می‌آید، (و این دو معجزه) از جمله‌ی (آن) نه معجزه‌ای (هستند که شما با آنها) به سوی فرعون و قوم او (فرستاده می‌شوید؛ زیرا) که آنها از حد بسیار متجاوز هستند، الغرض وقتی که معجزه‌های (داده شده) ما به آنان رسیدند (معجزه‌ای) که بی‌نهایت روشن بودند (در ابتدای دعوت دو معجزه نشان داده شد، سپس به هنگام مناسب، بقیه معجزات نشان داده شدند) پس آنها (با مشاهده همه اینها باز) گفتند: اینها سحری صریح هستند، و (تعجّب در این بود که) از راه (ظلم و) تکبر (کاملاً) از اینها (معجزات را) منکر می‌شدند، در حالی‌که (از داخل) دلهایشان نسبت به آنها یقین کرده بودند، پس بر عاقبت و سرانجام (بد) این منکران نظر کن (که در دنیا غرق شدند و در آخرت با آتش مجازات خواهند شد).

معارف و مسایل

﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي ءَانَسْتُ نَاراً سَـَٔاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾

اختیار نمودن اسباب طبیعی برای ضروریات انسانی، منافی با توکّل نیست

حضرت موسیٰ علیه السلام، در اینجا دو ضرورت داشت، یکی دریافت راهی

که آن را فراموش کرده بود، دوم به‌دست آوردن گرمی که شب سرد بود، و برای تحصیل آنها کوشید، عازم کوه طور گردید، ولی در ضمن به جای این‌که بر پیروزی در این مقصد امید یقین و ادّعا کند، الفاظی را اختیار نمود که در آن اظهار بندگی خویش و امید از خدا دیده می‌شود، معلوم شد که سعی و کوشش نمودن برای تحصیل ضروریات، منافی با توکّل نیست، امّا به جای اعتماد بر کوشش، باید بر خدا اعتماد داشته باشد، شاید در نشان دادن آتش به او هم حکمت این باشد که از آن، هر دو هدف او برآورده می‌شوند، هم یافتن راه و هم رسیدن به گرمی[۱].

در اینجا حضرت موسیٰ علیه السلام، صیغه جمع «امکثو و تصطلون» به‌کار برد، در صورتی که تنها همسرش یعنی دختر حضرت شعیب همراه او بود، پس استعمال لفظ جمع برای او به خاطر احترام و اعزاز او بود، چنان‌که به فردی از معزّزین لفظ شما، می‌گویند، و به‌کار بردن لفظ جمع از آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم، هم نسبت به ازواج مطهرات در روایات حدیث وارد شده است.

بهتر این است که در عموم مجالس، مردم از همسرش اسم نبرد، بلکه کنایاتی استعمال کند

در آیه مذکور قال موسیٰ «لاهله» گفته شد، لفظ اهل عام است که شامل همسر و افراد دیگر خانواده می‌شود، اگر چه در این مقام همراه با حضرت موسیٰ علیه السلام تنها همسرش بود، امّا در به‌کار بردن الفاظ عمومی در تعبیر، اشاره به این است که اگر کسی می‌خواهد در مجالس از همسرش ذکری به میان آرد، بهتر است که به الفاظ عمومی ذکر کند، هم چنان‌که در

---

۱ - کمافی الروح.

عرف ما گفته می‌شود که اهل خانه‌ام چنین می‌گویند.

﴿فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِیَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِی ٱلنَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِینَ ۝ یَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِیزُ ٱلْحَكِیمُ﴾

تحقیق مشاهده‌ی آتش، و شنیدن ندا از آن

در قرآن کریم این داستان حضرت موسیٰ علیه السلام، در سوره‌های متعدّدی به عناوین مختلفی، بیان گردیده است. امّا در آیات مذکوره سوره نمل، دو جمله در این سلسله قابل تأمّل است: نخست **﴿بُورِكَ مَن فِی ٱلنَّارِ﴾**، **﴿إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِیزُ ٱلْحَكِیمُ﴾** و در سوره «طه» که تفسیرش قبلاً گذشت، نسبت به این داستان چنین آمده بود که: **﴿إذ رأی ناراً الی قوله تعالی نودی یٰموسیٰ إنی أنا ربك فاخلع نعلیك إنك بالواد المقدس طوی، و أنااخترك فاستمع لما یوحیٰ إننی أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدنی﴾**[1]، در این آیات نیز دو جمله به‌طور ویژه قابل تأمّل است: ۱- **﴿إنی أنا ربك﴾**، ۲- **﴿إننی أنا الله﴾** و الفاظ سوره قصص راجع به این حکایت چنین است: **﴿نودی من شاطی الواد الأیمن فی البقعة المبارکة من الشجرة أن یٰموسیٰ إنی أنا الله رب العٰلمین﴾**[2]، در این هر سه مورد اگر چه عنوان تعبیر مختلف است، ولی مضمون تقریباً یکی است و آن این‌که حضرت موسیٰ علیه السلام، از چند جهت به آتش نیاز داشت، الله تعالی بر درختی از کوه طور آتشی به او نشان داد و از آن آتش یا درخت این صدا شنیده شد: **﴿إِنِّیٓ أنا رَبُّكَ﴾**، **﴿إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِیزُ ٱلْحَكِیمُ﴾** **﴿إنی أنا الله لا إله إلّا أنا﴾**، **﴿إنی أنا الله رب العٰلمین﴾**، امکان دارد این ندا چند بار گاهی به لفظی و گاهی لفظی دیگر اتّفاق افتاده باشد و چگونگی شنیدن صدا، که ابو حیان در تفسیر «بحر

---

۱ - طه، ۱۳.

۲ - قصص، ۳۰.

محیط»، و علّامه آلوسی در «روح المعانی» نقل کرده‌اند، این است که این صدا بدین شکل شنیده شد که از اطراف طور یکسان می‌آمد و نمی‌توان برای آن جهتی مشخص کرد، و شنیدن آن هم طوری عجیب بود که نه تنها گوش بلکه دست و پا و تمام اعضای بدن آن را می‌شنیدند، که این به جای خود حیثیت معجزه‌ای را در بر داشت، آن صدای غیبی بود که بدون کیفیت و جهت شنیده می‌شد، ولی مبدأ آن همان آتش یا درخت بود که شکل آتش از آن نشان داده شد.

این چنین موارد عموماً موجب اشتباه و بت‌پرستی مردم قرار می‌گیرند، لذا در هر عنوانی به مضمون توحید راهنمایی و تنبیه نموده شد، و در آیه زیر از حیث لفظ: ﴿**سُبْحَانَ اللهِ**﴾ برای این، هشداری اضافه کرده شد، و در سوره طه جمله: ﴿**لا إله إلّا أنا**﴾ و در سوره قصص ﴿**أنا الله رب العٰلمين**﴾ برای تأکید بر این مطلب، افزوده شده‌اند، حاصل این تفصیل این است که این شکل آتشین بدین جهت به حضرت موسیٰ علیه السلام، نشان داده شد که او در آن ساعت به آن آتش و روشنی نیاز داشت، در غیر این صورت کلام ربّانی و ذات ربّانی به شجره طور یا آتش ارتباطی نداشت، آتش مانند عموم مخلوقات خداوندی مخلوقی است، لذا در آیه‌ی مورد بحث که فرموده بود: ﴿**مَن فِى ٱلنَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا**﴾ یعنی: مبارک است آنچه که در آتش یا دور و بر آن است، نظریات ائمّه‌ی تفسیر در این خصوص با هم مختلف است، و تفصیل آن در تفسیر روح المعانی آمده است، قولی از حضرت ابن عبّاس، مجاهد و عکرمه منقول است که مراد از: ﴿**مَن فِى ٱلنَّارِ**﴾ خود حضرت موسی علیه السلام، است؛ زیرا آتش، آتش حقیقی نبود آن بقعه‌ی مبارکه‌ای که حضرت موسیٰ در آن رسید از دور چون آتش می‌نمود، بنابر این حضرت موسیٰ علیه السلام، در آتش قرار گرفت، و مراد از: ﴿**مَنْ حَوْلَهَا**﴾ فرشتگان‌اند که دور

و بر او حضور داشتند، و بعضی دیگر فرموده‌اند: که مراد از: ﴿**مَن فِي ٱلنَّارِ**﴾ فرشتگان و ﴿**وَ مَنْ حَوْلَهَا**﴾ حضرت موسیٰ علیه السلام، است، در خلاصه‌ی تفسیر بیان القرآن همین تفسیر اختیار شده، که برای درک مفهوم آیات مذکور کافی است.

یک روایت از حضرت ابن عبّاس و حسن بصری و تحقیق آن

در اینجا ابن جریر، ابن ابی‌حاتم، ابن مردویه و غیره از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه، و حسن بصری و سعید بن جبیر نقل کرده‌اند که مراد از: ﴿**مَن فِي ٱلنَّارِ**﴾ خود ذات حقّ سبحانه و تعالی است، بدیهی است که آتش مخلوقی است و امکان ندارد خالق در مخلوقی حلول کند، پس مفهوم این روایت نمی‌تواند این باشد که ذات حقّ سبحانه در آتش حلول کرده باشد، آنچنان که بسیاری از مشرکان و بت‌پرستان معتقد به حلول خدا در بتها هستند، و این قطعاً مخالف با توحید است، بلکه مقصود از آن ظهور است، مانند آن‌که کسی چیزی را در آیینه ببیند، آن در آیینه حلول نکرده است، بلکه جدا و خارج از آن است، و این هم ظاهر است که ظهوری که تجلّی نامیده می‌شود، تجلّی خود ذات حقّ سبحانه و تعالی نیست، و اگر ذات حقّ تعالی را حضرت موسی علیه السلام، مشاهده می‌کرد، جایی برای سؤال بعدی او باقی نمی‌ماند، که: ﴿**رب أرنی أنظر إليك**﴾، (پروردگارا! ذات خود را به من نشان بده تا ببینم) تا در پاسخ آن خداوند متعال بفرماید: ﴿**لن ترانی**﴾، از این معلوم می‌گردد که مراد از آن در این قول حضرت ابن عبّاس، که ظهور حقّ تعالی است، یعنی تجلّی که به صورت آتش نمودار گردید، این هم، آن چنان‌که حلول نبود، تجلّی ذات هم نبود، بلکه از: ﴿**لن ترانی**﴾ ثابت می‌گردد که احدی نمی‌تواند در این جهان تجلی ذاتی را مشاهده کند، پس

مفهوم این ظهور و تجلّی چیست؟ جواب آن این است که این تجلّی مثالی بود، که در میان صوفیان کرام معروف است؛ و درک حقیقت آن برای انسان مشکل است، اینجانب آن را به قدر ضرورت تقریب الی الفهم، در کتاب احکام‌القرآن خود که به زبان عربی است، در سوره قصص تا حدّی با تفصیل آورده‌ام، اهل علم می‌توانند بدانجا رجوع کنند و عوام به آن نیازی ندارند.

﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ در آیه‌ی ماقبل از این، معجزه‌ی عصای حضرت موسی علیه السلام، مذکور بود، که وقتی عصا به صورت اژدها درآمد، خود موسیٰ هم از آن ترسیده پا به فرار گذاشت، سپس معجزه دوم حضرت موسی، ید بیضا بیان می‌شود؛ لذا در میان، این استثنابرای چه آمده است؟ و آیا این استثنا متصل است یا منقطع، اقوال مفسّرین در این باره مختلف است، بعضی آن را استثنای منقطع قرار داده که مفهوم آن این است، که در آیه‌ی گذشته عدم خوف انبیا ذکر شده بود، و در اینجا برای تذکّر، کسانی را ذکر نمود که می‌بایست خوف بر آنها عارض شود، یعنی کسانی که از آنها خطا سر زد، سپس توبه کرده، عمل نیک انجام دهد، پس اگر چه حقّ تعالی جرم این قبیل افراد را عفو می‌فرماید، ولی پس از عفو هم، احتمال دارد آثار بعضی گناه باقی بماند، و آنها همیشه از این موضوع ترس کنند، و اگر این استثنا را متصل قرار دهیم، پس معنای آیه این می‌شود که رسولان خدا نمی‌ترسند، مگر کسانی که از آنها خطای (گناه صغیره) صادر شود که از آن هم توبه کرده باشند، که از این توبه گناه صغیره هم، آمرزیده می‌شود، و صحیح تر این است، لغزشاهایی که از انبیا علیهم السلام، سر می‌زد، در حقیقت گناه (کبیره و صغیره) نبود، البتّه به صورت گناه بودند، و در حقیقت آنها خطاهای اجتهادی بودند، در این مضمون اشاره به این است که حضرت موسیٰ علیه السلام، اگر چه در قتل قبطی مرتکب لغزش شد و خداوند

او را مورد عفو قرار داد، ولی اثر آن هنوز باقی بود که بر حضرت موسیٰ علیه‌السلام، ترس عارض گشت، و اگر این لغزش از او سر نمی‌زد، این خوف هم حاصل نمی‌شد(۱).

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَـٰنَ عِلْماً وَ قَالَا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ
وما دادیم به داوود وسلیمان علمی، و گفتند شکر خدا را او که برتری داد ما را بر بسیاری

مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵﴾ وَ وَرِثَ سُلَيْمَـٰنُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ
از بندگان ایماندارش. و نماینده شد سلیمان از داوود، و گفت ای مردم

عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۶﴾
آموخته شد به‌ما صحبت پرندگان، وداد به‌ما از هرچیز، بی‌شک این‌فضیلت صریحی‌است.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَـٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ وَ ٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۷﴾
وجمع‌گردید به نزد سلیمان لشکر او ازجن‌وانس وپرندگان، پس توزیع‌شدند دسته‌دسته.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَـٰكِنَكُمْ
تا اینکه رسیدند بر میدان مورها، گفت موری، ای مورها! داخل بشوید در خانه‌های خود،

لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَـٰنُ وَ جُنُودُهُۥ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً
پایمال نکنند شما را سلیمان و لشکر او، و آنها متوجّه هم نشوند. پس لبخند زده خندید

مِّن قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ
از صحبت او، و گفت پروردگارا موفق گردان مرا تا سپاس بجا بیاورم، احسان تو را که

---

۱ - قرطبی.

عَـلَيَّ وَ عَـلَىٰ وَٰلِـدَيَّ وَ أَنْ أَعْـمَلَ صَـٰلِحاً تَـرْضَـٰهُ وَ أَدْخِـلْنِي
کرده‌ای بر من و بر پدرم، و این‌که بجابیاورم کار نیکی‌که تو بپسندی آن‌را، وداخل بگردان مرا

بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿۱۹﴾
از رحمت خودت در بندگان نیک.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به داوود و سلیمان، (علیهما السلام) علم (شریعت و حکمرانی) عطا نمودیم، و آن دو تا (برای ادای شکر) گفتند: همه ثناها سزاوار خداوند متعال است، او که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود، فضیلت داد و (پس از وفات) داوود (علیه السلام)، سلیمان (علیه السلام) نایب او قرار گرفت، (به او نیز سلطنت و سایر امور رسید) و او (برای اظهار شکر) گفت: ای مردم به ما (فهم) گفتار پرندگان آموخته شده است، (که پادشاهان دیگر از آن بی‌بهره‌اند) و به ما هر نوع اشیاء (و وسایل لازم مخصوص به سلطنت) داده شده است، (مانند ارتش، مال بسیار، وسایل جنگی و غیره) در واقع، این فضل روشن (خداوندی) است، و برای سلیمان (علیه السلام، که از وسایل عجیب و شگفت آور سلطنتی برخوردار بود) لشکر او جمع گردانیده شد، از جن‌ها، انسان و پرندگان (که تابع پادشاه دیگر نمی‌باشند) و (به قدری زیاد می‌کشتند که) آنها (به هنگام حرکت) باز داشته می‌شدند، تا پراکنده نباشند و پشت‌سری‌ها هم برسند، این امر عموماً در کثرت اتّفاق می‌افتد؛ زیرا در اجتماعات کوچک پیشتازان خود در چنین وقت می‌ایستند، و در اجتماعات بزرگ دسته جلوترها از پشت‌سری‌ها با خبر نمی‌شوند، لذا برای آن باید انتظام برقرار گردد، باری با لشکر خود تشریف می‌برد) تا این‌که

وقتی به میدان مورها رسید، موری (با مورهای دیگر) گفت: ای مورها در سوراخهای خود بروید، نشاید سلیمان و لشکرش نادانسته شما را پایمال کنند، پس سلیمان (عليه السلام، سخن او را شنید و) از سخن او (متعجّب شده که با این کوچکی این قدر هوشیار و با احتیاط است) تبسّم زده خندید و (دید که من سخن او را فهمیدم و این از حیث معجزه بودنش نعمت عظیمی است، و بقیه نعمتها هم به یادش آمدند پس) گفت: پروردگارا مرا بدین حال برای همیشه باقی گذار تا سپاس نعمتهایی را به‌جا آورم، که تو به من و مادر و پدر من عنایت فرموده‌ای، (ایمان و علم به همه و نبوّت به خود او و پدرش داوود عليه السلام عنایت شده بود) و (نیز بر این همیشه نگاهم دار تا) کار نیک انجام دهم و تو از من راضی گردی، (عمل مقبول باشد؛ زیرا اگر فی نفسه عمل نیک باشد، ولی به سبب خللی در اداب و شرایط مقبول نگردد، آن مقصود نیست) و مرا به رحمت (خالص) خویش در بندگان نیک (اعلی درجه، انبیاء) داخل بفرما (قرب را به بعد تبدیل نفرما).

معارف و مسایل

﴿**وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَـٰنَ عِلْماً**﴾ ظاهر است که مراد از آن، علوم انبیا است که در خصوص رسالت و نبوّت می‌باشد، و اگر علوم و فنون دیگر در عمومیت آن داخل باشند، بعید نیست، مثل این‌که ساختن زره به داوود عليه السلام، آموخته شده بود و حضرت داوود و حضرت سلیمان در میان انبیا امتیاز خاصّی داشتند، که همراه با نبوّت و رسالت، سلطنت هم به آنان عنایت شده بود، و سلطنت‌شان چنان بی‌نظیر بود که تنها بر مردم حکومت نمی‌کردند، بلکه حیوانات همه تحت فرمانروایی او قرار داشتند، از همه این نعمتهای عظیم‌الشان در ذکر نعمت علم جلوتر، اشاره به این است که نعمت علم از

همه نعمتهای دیگر مهم‌تر و بالاتر است[۱].

در میان انبیاء علیهم السلام، احکام ارث جاری نمی‌شود

﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَـٰنُ دَاوُدَ﴾ مراد از «**ورث**» وراثت علم و نبوّت است، نه وراثت مال؛ زیرا آن‌حضرت ﷺ، فرموده است: «**نحن معشر الانبیاء لا نرث و لا نورث**» یعنی: انبیاء علیهم السلام نه وارث کسی می‌شوند و نه مورث کسی، از حضرت ابوالدرداء در ترمذی و ابوداوود مروی است که: «**العلماء ورثة الأنبياء و ان الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً و لكن ورثوا العلم، فمن أخذه أخذه بحظ وافر**» یعنی علما وارثان انبیا هستند، ولی در وراثت علم و نبوّت، نه در مال، روایت حضرت ابو عبدالله این مسئله را بیشتر روشن می‌کند که حضرت سلیمان وارث حضرت داوود شد، و آن‌حضرت ﷺ، وارث حضرت سلیمان گردید[۲].

و از نظر عقل هم نمی‌تواند در اینجا مراد وراثت مال باشد؛ زیرا به هنگام وفات، حضرت داوود (۱۹) نوزده پسر داشت، پس اگر مراد وراثت مالی باشد باید همه این پسران وارث قرار گیرند، پس تخصیص حضرت سلیمان به وارث بودن از او، معنی ندارد، از این ثابت می‌گردد که مقصود از وراثت آن است که برادران در آن شریک نبودند، بلکه تنها حضرت سلیمان وارث شد، و آن تنها می‌تواند وراثت علم و نبوّت باشد، و همراه با این خداوند ملک و سلطنت حضرت داوود علیه السلام، را نیز به حضرت سلیمان عنایت نمود. و این را نیز بر آن اضافه نمود که حکومت او بر جن‌ها و وحوش و طیور هم قوام یافت، و باد برای او مسخّر گردید، لذا پس از این

۱ - قرطبی.
۲ - روح عن الکلینی.

دلایل، آن روایت طبری اشتباه است که در آن به حواله بعضی از ائمّه اهل بیت گفته است که مراد وراثت مالی است[۱].

فاصله میان وفات حضرت سلیمان و تولّد خاتم الانبیاءﷺ، یک هزار و هفتصد سال است، و یهودیها این فاصله را هزار و چهارصد سال دانسته‌اند و حضرت سلیمان پنجاه و اندی سال عمر یافت[۲].

به کار بردن صیغه جمع برای خود جایز است به شرطی که در آن تکبّر وجود نداشته باشد

﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَ أُوتِينَاالخ﴾ حضرت سلیمان‌علیه السلام، باوجودی که تنها بود همانند شاهان صیغه جمع برای خود به‌کار برد، تاکه بر رعایا رعب واقع شود، و در اطاعت خداوندی و اطاعت سلیمان سستی واقع نشود، و بدین‌شکل به کار بردن صیغه جمع برای امرا، حکام و فرماندهان در جلو زیر دستان خویش مضایقه‌ای ندارد، به شرطی که آن از روی سیاست بدون تکبّر و برتری باشد.

در پرندگان و حیوانات هم عقل و شعور وجود دارد

از این واقعه ثابت شد که پرندگان و چرندگان و همه حیوانات تا حدّی از عقل و شعور برخوردارند، ولی عقل آنها به حدّی نیست که مکلّف به احکام شرع قرار داده شوند، و به انسان و جن عقل کامل عنایت گردیده است، تا آنها بتوانند مخاطب خدا قرارگرفته و بر آن عمل کنند، امام شافعی فرموده است: کبوتر از همه‌ی پرندگان بیشتر عاقل است، ابن عطیه فرموده

---

۱ - روح المعانی.
۲ - قرطبی.

است: که مور حیوان عاقل و هوشمند و دارای نیروی بویایی تیزی است، و دانه‌ها را که جمع آوری می‌کند آنها را دو تکه می‌کند تا که نرویند و توشه خود را برای فصل زمستان جمع آوری می‌کند[1].

فایده: تخصیص منطق الطیر یعنی گفتار پرندگان بنابر واقعه «هدهد» می‌باشد، آن هم پرنده‌ای بود، و اگر نه به حضرت سلیمان زبان همه پرنده‌ها و چرنده‌ها و تمام حشرات زمین را آموخته بود، چنان‌که در آیه‌ی بعدی فهمیدن زبان مور آمده است، امام قرطبی در این مقام از تفسیر خود گفتار پرندگان مختلفی را و این‌که حضرت سلیمان نسبت به هر یکی فرموده است که این پرنده چنین می‌گوید، با تفصیل نقل نموده است، و تقریباً گفتار هر پرنده‌ای نوعی نصیحت و پند است.

﴿**وَ أُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ**﴾ لفظ «**کل**» در اصل لغت شامل افراد جنس است، ولی بسا اوقات از آن عموم کلّی مراد نمی‌باشد، بلکه تا مقصد خاصّی از عموم، مراد می‌باشد، چنان‌که در اینجا مقصود از عموم، آن اشیایی است که در سلطنت و حکومت ضروری باشند، ور نه روشن است که او هواپیما، ماشین و قطار نداشت، ﴿**رَبِّ أَوْزِعْنِيَ**﴾ که از **وزع** مشتق و معنی آن بازداشتن است، منظور آن در اینجا این است که مرا موفق بگردان، تا همیشه به شکر نعمت مشغول باشم، و هیچ گاه از آن غافل نشوم که حاصلش مداومت و پایبندی است، در آیه‌ی ماقبل: ﴿**فَهُمْ يُوزَعُونَ**﴾ به این معنی آمده است که لشکر به علّت کثرت آن از انتشار و پراکندگی باز داشته می‌شدند.

﴿**وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ**﴾ در اینجا رضا به معنای قبول است، معنی آن این است که پروردگارا مرا به انجام چنان اعمال نیکی موفق بگردان که به

---

۱ - قرطبی.

دربار تو مقبول باشند، در روح المعانی از این، چنین استدلال شده است که برای عمل صالح پذیرش لازم نیست، بلکه مقبول شدن، بر شرایطی موقوف است، و فرموده‌اند که: در صالحیت و مقبولیت نه عقلاً لزومی است و نه شرعاً، بنابر این، روش انبیا این است که برای مقبول شدن اعمال صالحه خویش هم، دعا می‌کردند، چنان‌که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام، هنگام تعمیر بیت الله دعا نمودند؛ ﴿**رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا**﴾ از این معلوم گردید که مردم تنها به انجام اعمال نیک بی‌فکر نباشد، بلکه از خدا بخواهد تا آن را قبول نماید.

باوجود عمل صالح و مقبول، دخول جنّت بدون فضل خداوندی نیست

﴿**وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِكَ فِی عِبَادِكَ ٱلصَّـٰلِحِینَ**﴾ باوجود عمل صالح و مقبول، دخول جنّت با فضل و کرم خداوندی می‌باشد، آن‌حضرت ﷺ، فرمود: هیچ کس با اتکای عمل خویش وارد بهشت نمی‌شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله! شما هم؟! فرمود: آری من هم، ولی رحمت و فضل خداوندی مرا احاطه کرده است[۱]

حضرت سلیمان علیه السلام، هم در این کلمات برای دخول جنّت به فضل ربّ، دعا می‌کنند یعنی: خدایا به من هم آن فضیلت را عطا کن تا مستحق جنّت بشوم.

---

۱ - روح المعانی.

و تَــفَقَّدَ الطَّـيْرَ فَـقَالَ مَـالِيَ لَآ أَرَى الْـهُدْهُدَ أَمْ كَـانَ مِـنَ الْـغَآئِبِينَ ﴿۲۰﴾
و خــبرگیری کــرد از پــرندگان، پس گــفت چیست کـه نـمی‌بینم هـدهد را، یـا او غـایب است.

لَأُعَــذِّبَنَّهُ عَــذَاباً شَــدِيداً أَوْلَأَاذْبَـحَنَّهُ أَوْ لَـيَأْتِيَنِّي بِسُـلْطَـٰنٍ مُّـبِينٍ ﴿۲۱﴾
سزا می‌دهم او را سـزای سـخت، یـا ذبـح مـی‌کنم او را، یـا بـیاورد پـیش مـن، سـند صـریحی.

فَــمَكَثَ غَـيْرَ بَـعِيدٍ فَـقَالَ أَحَـطتُ بِـمَا لَـمْ تُـحِطْ بِـهِ وَ جِـئْتُكَ
پس‌درنگ‌نکــردکه‌آمد وگــفت آورده‌ام خــبرچــیزی‌که تـوبه‌آن خـبرنداشـتی. وآورده‌ام‌پـیش‌تو

مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿۲۲﴾إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِـيَتْ مِـن كُـلِّ شَـيْءٍ
از سبا یک‌خبر تـحقیقی. مـن‌یافتم زنـی‌راکـه بـرآنـها پـادشاهی‌می‌کرد و اوبـه هـرچـیز نـایل‌بود

وَلَهَا عَـرْشٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾وَجَـدتُّهَا وَقَـوْمَهَا يَسْـجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِـن دُونِ اللهِ
و او تـختی دارد بـزرگ. یـافتم او را و قـوم او را کـه سـجده مـی‌کردند خـورشید را غـیر از خـدا

وَ زَيَّــنَ لَــهُمُ الشَّــيْطَـٰنُ أَعْــمَـٰلَهُمْ فَــصَدَّهُمْ عَــنِ السَّبِيلِ فَــهُمْ
و آراســته کــرده بـرای‌شـان شـیطان کـردارشـان را، پس بـاز داشـته آنـها را از راه، پس آنـها

لَا يَهْتَدُونَ ﴿۲۴﴾ أَلَّا يَسْـجُدُوا لِلهِ الَّـذِي يَـخْرِجُ الْـخَبْءَ فِـي السَّـمَـٰوَٰتِ
راه نـمی‌یابند. چـرا سـجده نـمی‌کنند خـدا را، آن‌کـه بـیرون مـی‌آورد چـیز پـوشیده در آسـمانها

وَالْأَرْضِ وَ يَــعْلَمُ مَــا تُــخْفُونَ وَ مَــا تُــعْلِنُونَ ﴿۲۵﴾اللهُ لَآ إِلَــٰهَ
وزمین، ومـی‌دانـد آنـچه پـنهان مـی‌کنید وآنـچه ظـاهر مـی‌کنید. خـدا هست‌کـه نـیست مـعبودی

إِلَّا هُــوَ رَبُّ الْـعَرْشِ الْـعَظِيمِ ﴿۲۶﴾قَـالَ سَـنَنظُرُ أَصَـدَقْتَ أَمْ كُـنتَ مِـنَ
غیر از او، پروردگار تخت بـزرگ. گـفت سـلیمان مـی‌بینیم آیـا تـو راست گـفتی یـا تـو هسـتی از

الْكَـٰذِبِينَ ﴿۲۷﴾ اذْهَب بِكِتَـٰبِي هَـٰذَا فَأَلْـقِهْ إِلَـيْهِمْ ثُـمَّ تَـوَلَّ عَـنْهُمْ فَـانظُرْ
دروغگــویان. بــبر ایـن نـامه مـرا و بـینداز پـیش آنـها، بـاز بـرگرد از آنـها، سـپس بـنگر کـه

مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾
چه جوابی می‌دهند.

خلاصه‌ی تفسیر

(باری چنین اتّفاق افتاد که) سلیمان (عليه السلام) از پرندگان آمار گرفت، پس («هدهد» را ندید) فرمود: چه خبری شده است که من هد هد را نمی‌بینم، آیا جایی پنهان شده است، (وقتی دریافت که در حقیقت آن غایب است، فرمود:) من او را (بدین جهت) مجازاتی سخت خواهم داد، یا او را ذبح خواهم کرد، یا او دلیل روشنی (و معذوریّتی بر غیابش) پیش من بیاورد، (آنگاه او را رها خواهم کرد) پس از قدری درنگ کردن آمد و به سلیمان (عليه السلام) گفت: چیزی دریافت کرده و آمده‌ام که شما آن را نمی‌دانید، و (توضیح مجمل آن این است) من نزد شما خبر یقینی از قبیله‌ی سبا آورده‌ام (که توضیح کامل آن چنین است که) من زنی را دیدم که بر آنها پادشاهی می‌کند و (از لوازم پادشاهی) از همه نوع وسایل به او داده شده است، تخت بزرگی دارد، (و وضع مذهبی آنها این است که من او را و قوم او را دیدم که (عبادت) خدا را رها کرده، خورشید را سجده می‌کنند، و شیطان اعمال (کفر آمیز) شان را در دیدشان مرغوب ساخته (و به سبب مزیّن کردن این اعمال بد) آنها را از راه (حقّ) باز داشته است، لذا آنان به راه (حقّ) نمی‌روند خدا را سجده نمی‌کنند که (صاحب چنین قدرتی است که) چیزهای پوشیده آسمان و زمین را (که شامل باران و گیاهان زمین است) بیرون می‌آورد، و (چنان داناست که) آنچه شما (تمام مخلوق در دل) پوشیده می‌دارید و آنچه (بر زبان یا سایر اعضای جسم) ظاهر می‌کنید همه را می‌داند (لذا) الله چنین است که غیر از او کسی سزاوار عبادت نیست و مالک

عرش عظیم اوست، سلیمان (علیه السلام با شنیدن این) فرمود: ما اکنون می‌بینیم که آیا تو راست می‌گویی، و یا از دروغگویان هستی، (بسیار خوب) این نامه‌ی مرا ببر و در نزد آنها بینداز و سپس خود را (اندکی از آن) کنار بکش، سپس بنگر که با هم چه صحبت می‌کنند، (باز به اینجا بیا، و از آنچه عکس‌العمل انجام می‌دهند راستگویی و دروغگویی تو معلوم خواهد شد).

معارف و مسایل

﴿وَ تَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ﴾ **تفقد** عبارت است از: تحقیق کردن حاضر و غیر حاضر در یک اجتماع، لذا آن را به جستجو کردن و نگهبانی ترجمه می‌کنند، حقّ تعالی به حضرت سلیمان علیه السلام، علاوه بر مردم پادشاهی جن‌ها و وحوش و طیور را نیز عنایت فرموده بود، چنان‌که اساس حکمرانی است، که جستجو و نگرانی هر طبقه‌ی از رعایا وظیفه حاکم است، و طبق آن در این آیه فرمود: ﴿تَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ﴾ که حضرت سلیمان علیه السلام، پرندگان رعیت خود را معاینه نمود، تا ببیند چه کسانی از آنها حاضر و چه کسانی غایبند، عادت شریف رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، هم این بود که برای دریافت احوال صحابه توجّه خاصّی مبذول می‌فرمود، و از افراد غیر حاضر در صورت مریضی، عیادت و پرستاری می‌نمود، و اگر کسی به شکلی گیر می‌کرد، برای چاره‌جویی از آن، انتظام می‌کرد.

بر حاکم و مشایخ لازم است که از رعایا، شاگردان و مریدان خبر گیرند

از آیه‌ی مذکور ثابت گردید که حضرت سلیمان علیه السلام، به هر طبقه از رعایا، توجّه خاصّی مبذول می‌نمود، و از احوال و اوضاع آنها آگهی

به‌دست می آورد، حتّی هدهد که از جمع پرندگان کوچکتر و ضعیف‌تر است، و از نظر تعداد هم در جهان نسبت به پرندگان دیگر کمتر است، از نظر او پنهان نبود، بلکه از سؤال و جواب او که در خصوص هدهد کرد، بدان خاطر بود که او در جمع پرندگان دیگر ضعیف و قلیل است، لذا بر رعایای مستضعف خود توجّه بیشتری مبذول می‌کردند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، از جمع صحابه، این سنّت انبیا را در عهد خلافت خویش کاملاً به موقع اجرا گذاشت، شبها در کوچه و خیابانهای مدینه گشت می‌زد تا که از وضع همه مردم آگاه باشد، هر کسی را که به مصیبت و مشکلی مبتلا می‌دید،او را مورد نصرت قرار می‌داد، وقایع بسیاری در سیرت او مذکور است، او می‌فرمود: اگر در کناره رود فرات گرگی بزغاله‌ای را بکشد، نسبت به آن هم از عمر سؤال خواهد شد[۱].

اینها آن اصول و اساس جهانبانی و حکمرانی هستند، که انبیاء علیهم السلام به مردم آموختند، و صحابه‌ی کرام آنها را عملاً به موقع اجرا گذاشته، نشان دادند، که در اثر آن، همه رعایا از مسلمان و غیر مسلمان در امنیت و اطمینان زندگی خود را به پایان بردند، و پس از آنها آسمان و زمین چنین عدل و انصاف و امنیت جهانی را مشاهده نکرد. ﴿**مَالِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ**﴾ حضرت سلیمان علیه السلام، فرمود: مرا چه شده است که هدهد را در اجتماع نمی‌بینم!

محاسبه از نفس خویش

در اینجا مناسب این بود که می‌فرمود: هدهد را چه شد که در جمع حاضر نیست، ولی شاید عنوان سؤال را بدین خاطر تغییر داد که مسخّر

---

۱ - قرطبی.

شدن همه مرغها انعام خاص حقّ تعالی بود، از غایب شدن هدهد در بدو امر احساس خطر کرد که شاید از من کوتاهی پدید آمده است که این نعمت دارد کم می‌شود، و از جمع مرغان هدهد ناپدید است، لذا از خود سؤال کرد که چرا این چنین شد؟ چنان‌که معمول مشایخ صوفیه است که هرگاه در نعمتهای آنان قلّت پدید آید، یا مشکل و پریشانی پیش آید، برای ازاله‌ی آن به جای توجّه به اسباب مادی جلوتر از نفس خویش خبر می‌گیرند که از ما در حقّ ادای سپاس خداوندی چگونه کوتاهی اتّفاق افتاده است، که به سبب آن، این نعمت از ما گرفته شد، قرطبی در این مقام به حواله‌ای از ابن عربی این حال اسلاف را ذکر فرموده است که: «**إذا فقدوا ءَامالهم تفقدوا أعمالهم**» وقتی آنان به مراد خود نمی‌رسیدند، اعمال خود را بررسی می‌کردند، که چه کوتاهی از ما سرزده است؟

پس از این محاسبه‌ی ابتدایی و فکر و تأمّل فرمود: ﴿**أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ**﴾ در اینجا «ام» به معنای بل است[1]. با این مطلب که در دیدن «هدهد» نگاه من اشتباه نکرده، بلکه آن حاضر نبوده است.

وجه تخصیص هدهد از جمع طیور و یک عبرت

از حضرت عبدالله بن عبّاس سؤال شد که در جمع تمام پرندگان تنها تفتیش از «هدهد» مبنی بر چه علّتی است؟ فرمود: حضرت سلیمان علیه السلام، در جایی اقامت نموده بود که آب وجود نداشت، خداوند متعال به هدهد این تخصّص را عنایت نمود، که امور درون زمین و چشمه‌های جاری داخل زمین را می‌بیند، و هدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال

---

۱ - قرطبی.

کند که در این میدان آب در چه عمقی وجود دارد، و از کندن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، و پس از نشان دادن هدهد به جن‌ها دستور می داد تا زمین را بکنند و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می‌کندند و آب بیرون می آوردند، هدهد باوجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیّاد می افتد و شکار می‌شود حضرت ابن عبّاس در این خصوص می‌فرماید:

«**قف یا وقاف کیف یری الهدهد باطن الأرض و هو لا یری الفتح حین یقع فیه**»[۱].

یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می‌بیند ولی دام پهن شده روی زمین، به نظرش نمی‌رسد و در آن گرفتار می‌شود.

با این مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدّر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم و بصیرت یا زور و زر خویش نمی‌تواند از آن رهایی یابد.

﴿**لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْلَأَاذْبَحَنَّهُ**﴾ پس از فکر و تأمّل ابتدایی مظهر سیاست حاکمانه است که باید برای غایب بودن مجازات شود.

حیوانی که در کار سست باشد، مجازات معتدل آن جایز است

خداوند متعال سزا دادن به چنین حیوانهایی را برای حضرت سلیمان حلال کرده بود، چنان‌که برای عموم امّت ذبح حیوانات و استفاده از گوشت و پوست آنها اکنون هم جایز و حلال است، هم چنین اگر حیوانها اهلی مانند گاو، خر، اسب و شتر، درکار خود سست باشند، پس زدن معتدل آنها برای تأدیب به قدر ضرورت جایز است، و مجازات کردن حیوانهای دیگر در شریعت ما جایز نیست[۲].

---

۱ ـ قرطبی.

۲ ـ قرطبی.

﴿أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ﴾ یعنی: اگر هدهد برای غایب بودن خود عذر موجّهی پیش کرد از مجازات مصون خواهد ماند، در این اشاره به این است که حاکم باید به مردم فرصت دهد تا عذر خود را در تقصیر انجام وظیفه بیان کنند، پس اگر عذر آنها موجّه شد از سر تقصیر آنها بگذرد.

﴿أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾ یعنی: هدهد عذر خود را بیان کرده گفت چیزی دریافته‌ام که تو نمی‌دانی، یعنی خبر آورده‌ام که شما قبلاً آن را نمی‌دانستید.

انبیاء علیهم السلام عالم الغیب نمی‌باشند

امام قرطبی فرموده است:از این پرواضح می‌گردد، که انبیاء علیهم السلام، عالم‌الغیب نیستند تا هر چیز را بدانند.

﴿وَ جِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾ «سبا» نام شهری مشهور در یمن استژ نام دیگر آن «مآرب» است، و از آنجا تا صنعا پایتخت یمن مسافت سه روز راه است.

آیا کوچکتر می‌تواند به بزرگتر از خود بگوید، علمی بیشتر از تو دارم

از مصاحبه‌ی مذکور «هدهد» بعضی چنین استدلال کرده‌اند که شاگرد در جلو استاد یا غیر عالم در جلو عالم می‌تواند بگوید که در این مسئله من از شما اطّلاعات بیشتری دارم، به شرطی که در آن مسئله علم واقعی کامل نسبت به دیگران، داشته باشد، امّا در روح المعانی آمده است که این نحو گفتگو در نزد مشایخ و بزرگان خلاف ادب است، باید از آن پرهیز نمود، و از قول هدهد بر آن استدلال از این جهت نمی‌تواند باشد، که او این قول را برای نجات خود از عقوبت و معذرت خواهی بیان کرد، تا که عذر غایب بودن او کاملاً برای حضرت سلیمان روشن گردد، پس اگر در چنین مواردی با



مراعات ادب صحبت کرد، در آن مضایقه نیست.

﴿إِنِّی وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾ یعنی: من زنی را یافتم که مالک قوم سبا بود، یعنی بر آنها حکومت می‌کند، نام این زن (ملکه) سبا در تاریخ بلقیس بنت شراحیل برده شده است، و در بعضی از روایات آمده است که مادر این زن یکی از جن‌ها به نام ملعمه بنت شیصان بود[۱].

و پدر بزرگ او هداهد پادشاه عظیم الشأن سراسر کشور یمن بود، که چهل پسر داشت، و همه‌ی آنها ملوک و پادشاه شدند، پدر او شراح با زنی از میان جن‌ها ازدواج نمود، که بلقیس از او متولّد شد، برای ازدواج او با زن جنّی وجوهات مختلفی بیان شده است، از آن جمله یکی این‌است که: او در غرور حکومت و سلطنت خویش به مردم می‌گفت: از شما هیچ یک با من‌هم کفو نیست، لذا من ازدواج نمی‌کنم؛ زیرا ازدواج در غیر کفو پسندیده نمی‌باشد، در نتیجه مردم او را با یک زن جنّی ازدواج دادند[۲].

شاید این در نتیجه همان فخر و غرور بود که او مردمی را که در حقیقت کفو او بودند حقیر و ذلیل قرار داد و هم کفو خود ندانست، پس تقدیر نکاح او را با زنی مقدّر کرد که نه کفو او بود و نه جنس و قوم او.

آیا نکاح انسان با زن از جن درست است؟

در این باره بعضی از این جهت به اشتباه افتاده‌اند که جن‌ها را مانند انسان اهل توالد و تناسل ندانسته‌اند، ابن‌عربی در تفسیر خود فرموده است که این خیال باطل است، از احادیث صحیح ثابت است که توالد و تناسل و تمام آن خصوصیات مرد و زن که در انسانها هست در جن‌ها هم وجود دارد.

---

۱ - رواه وهیب بن جریر عن الخلیل بن احمد، قرطبی.
۲ - قرطبی.

سؤال دیگر از نظر شرع وجود دارد که آیا برای انسان جایز است با زن جنی ازدواج کند؟ در این باره فقها اختلاف کرده‌اند، بسیاری آن را جایز قرار داده و بعضی دیگر به علّت غیر جنس بودنش مانند بقیه حیوانها حرام دانسته‌اند، و تفصیل این مسئله در کتاب: «آکام المرجان فی احکام الجان» مذکور است، و در آن بعضی از این وقایع هم آمده است که مرد مسلمان با زن جنّی مسلمان ازدواج کرده، و از او اولاد هم متولّد شده است، در اینجا این مسئله بیشتر قابل بحث نیست، که نکاح کننده پدر بلقیس، مسلمان نبود، لذا از عمل او نمی‌توان بر جواز و عدم جواز استدلال نمود، و چون در شرع اسلام نسبت اولاد به سوی پدر است و پدر بلقیس انسان است، لذا بلقیس انسان می‌شود، لذا آنچه در بعضی از روایات آمده است که حضرت سلیمان با بلقیس ازدواج کرده اگر آن روایات صحیح باشند، باز هم حکم نکاح با جن از آن ثابت نمی‌شود؛ زیرا بلقیس خود جنّی نبود اگر چه مادرش جنیه بود، والله اعلم. و بیان بیشتر نسبت به نکاح سلیمان در آینده خواهد آمد.

آیا جایز است که زن، پادشاه، یا امام و امیر قوم باشد؟

در صحیح بخاری از حضرت ابن عبّاس مروی است که وقتی آن‌حضرتﷺ، خبر یافت که ایرانیان دختر کسریٰ را پادشاه خود قرار دادند، فرمود: «**لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة**» یعنی: قومی که اقتدار خود را به اختیار زنی قرار دهند، هرگز پیروز نخواهند شد، لذا علمای امّت اتّفاق نظر دارند که نمی‌توان به زن امام و خلافت یا سلطنت و حکومت سپرد، بلکه مانند نماز سزاوار امامت کبریٰ هم تنها مرد می‌باشد و از ملکه بودن بلقیس در ملک سبا این حکم شرعی نمی‌تواند ثابت گردد، مگر این‌که ثابت باشد که حضرت سلیمانعليه‌السلام، با او نکاح کرده و باز او را بر حکومت و سلطنتش

برقرار کرد، و این از روایات صحیح ثابت نیست، که بتوان در احکام شرع بر آنها اعتماد کرد.

﴿وَ أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَىْءٍ﴾ مراد این است که همه وسایل ضروری که پادشاه و امیری با آنها سر کار دارد، حسب زمان برای او مهیّا بود؛ لذا عدم وجود آنچه در آن زمان وجود نداشت، منافی این آیه نیست.

﴿وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ معنای لفظی عرش تخت پادشاهی است، از حضرت ابن عبّاس در یک روایت آمده است که عرش بلقیس، به طول چهل در هشتاد دست بود، و ارتفاعش هم سی دست که در آن مروارید و یاقوت احمر و زبرجد سبز به‌کار برده بودند، و پایه‌هایش از مروارید و جواهرات بودند، و در پرده‌های ابریشم و حریر در هفت اتاق قفل شده‌ی تو در تو محفوظ بود.

﴿وَجَدتُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ﴾ معلوم می‌شود که او ستاره پرست بود، خورشید را می‌پرستیدند، بعضی گفته‌اند: مجوس بودند که آتش و هر روشنی دیگری را می‌پرستیدند[۱].

﴿أَلَّا يَسْجُدُوا﴾ متعلّق به ﴿زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ﴾ یا ﴿صَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ است، یعنی شیطان در اذهان آنها این را جایگزین کرده بود تا خدا را سجده نکنند، یا بدینگونه آنها را از جاده منحرف کرده بود که خدا را سجده نکنند.

نوشتن و تحریر در عموم معاملات حجّت شرعی است

حضرت سلیمان علیه‌السلام، ارسال نامه به ملکه‌ی سبا را، برای اتمام حجّت او کافی تصوّر نمود، بر آن عمل کرد، از این معلوم می‌شود که خط و تحریر

---

۱ - قرطبی.

در عموم معاملات دلیلی معتبر است، فقهاﷺ، تنها در مواردی نامه را کافی نمی‌دانند، که شهادت شرعی لازم باشد؛ زیرا نمی‌توان به نامه، تلفن و غیره گواهی گرفت، مدار شهادت بر این است که شاهد به دادگاه آمده، پیش قاضی شهادت بدهد، و در آن حکمتهای بزرگی مضمر است، از اینجاست که در دنیای امروز هم در هیچ دادگاهی گواهی به نامه و تلفن را کافی نمی‌دانند.

آیا نوشتن نامه به مشرکین و ارسال آن نزد آنها جایز است؟

مسئله دیگری که از نامه حضرت سلیمان ثابت شد این است که به جهت تبلیغ دین و دعوت اسلام، نوشتن نامه برای مشرکین جایز است، و فرستادن نامه از طرف پیغمبرﷺ، به کفّار مختلف، از احادیث صحیح ثابت است.

مراعات اخلاق انسانی، در هر مجلس لازم است، اگرچه مجلس کفّار باشد

﴿فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ﴾ حضرت سلیمان علیه السلام، از هدهد خواست تا کار پیک (پُست) را انجام دهد، و آداب مجلس را به او نشان داد که نامه را به ملکه سبا رسانیده قدری از او کناره بگیر که این طریقه مجالس عمومی شاهان است، از این معلوم می‌گردد که آداب معاشرت و اخلاق انسانی با عموم مردم لازم است.

قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ إِنِّىٓ أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَٰبٌ كَرِيمٌ ﴿۲۹﴾ إِنَّهُۥ مِن سُلَيْمَٰنَ

گفت ای اهل دربار، نزد من نامه‌ای معزز انداخته‌شده. وآن نامه‌ای است از طرف سلیمان،



وَ إِنَّهُۥ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾ أَلَّا تَعْلُوا
وان این‌که شروع به‌نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است. که زور نشان ندهید

عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَفْتُونِى فِىٓ أَمْرِى
درمقابل من، وبیایید پیش من فرمانبردار. گفت ای‌اهل دربار نظر دهید به من در کارم،

مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿۳۲﴾ قَالُوا۟ نَحْنُ أُو۟لُوا۟ قُوَّةٍ وَأُو۟لُوا۟ بَأْسٍ
نیستم که طی کنم کاری را تا شما حاضر نباشید. آنها گفتند که ما زورآور و جنگجو هستیم

شَدِيدٍ وَٱلْأَمْرُ إِلَيْكِ فَٱنظُرِى مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿۳۳﴾ قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا
شدید، و کار به اختیار تو است، پس ببین که چه دستور می‌دهی. گفت پادشاهان وقتی

دَخَلُوا۟ قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوٓا۟ أَعِزَّةَ أَهْلِهَآ أَذِلَّةً ۖ وَ
داخل بشوند در روستایی، از بین می‌برند آن را، و می‌کنند سرداران آنجا را ذلیل، و

كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۳۴﴾ وَإِنِّى مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌۢ بِمَ
این چنین خواهند کرد. و من می‌فرستم به سوی آنها هدیه‌ای را، باز می‌بینیم که به چه

يَرْجِعُ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا جَآءَ سُلَيْمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ
پاسخ برمی‌گردند قاصدان. پس وقتی که رسید پیش سلیمان گفت آیا شما کمک می‌کنید

بِمَالٍ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ
مرا به‌مال، پس‌آنچه‌خدابه‌من‌داده‌بهتراست ازآنچه شماآورده‌اید، بلکه‌شما به‌تحفه‌خویش

تَفْرَحُونَ ﴿۳۶﴾ ٱرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ
خوش می‌باشید. برگرد به سوی آنها اکنون خواهیم رسید بر آنها به لشکری که

لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَآ أَذِلَّةً وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿۳۷﴾
تاب‌مقاومت آن‌را نخواهندداشت، وبیرون می‌رانیم آنهارا ذلیل، وآنها خوارخواهندشد.

خلاصه‌ی تفسیر

(سلیمان علیه السلام، پس از گفتگو با «هدهد» نامه‌ای به بلقیس نوشت که مضمون آن در قرآن مذکور است، و به هدهد سپرد او آن را به منقار خود گرفت و روان شد و تنها یا در مجلسی پیش بلقیس انداخت) بلقیس (آن را خوانده و سرداران خود را جهت مشورت طلب کرد و) گفت: ای اهل دربار به نزد من نامه‌ای (که مضمونش بی‌نهایت) با شوکت و ارزش (و عظیم‌الشان است) انداخته شده است (با ارزش از این جهت گفت که: مضمونش حاکمانه است که باوجود اختصار مشتمل بر اعلی‌ترین درجه‌ی بلاغت است و) آن از طرف سلیمان است و در آن این (مضمون آمده است) که (نخست) بسم الله الرحمن الرحیم (و پس از آن این‌که) شما مردم (بلقیس و تمام ارکان دولت، که عوام هم بدان وابسته‌اند) در مقابل من کبر نورزید و فرمانبردار نزد من آیید (هدف دعوت به همه است، و آنها پیش از آن، حال حضرت سلیمان را شنیده بودند، اگر چه سلیمان آنها را نمی‌شناخت، و بیشتر چنین است که بزرگان کوچکها را نمی‌شناسند و کوچکترها بزرگترها را می‌شناسند، یا پس از رسیدن نامه تحقیق کرده باشند، و پس از آگاه کردن آنها از مضمون نامه) بلقیس (چنین) گفت: ای اهل دربار به من در این باره رأی دهید (که چگونه با سلیمان برخورد کنم) و من (هیچ گاه) در کاری رای قطعی نمی‌دهم تا شما پیش من حاضر نباشید (و در آن شریک و مشیر نباشید) آنها گفتند: ما (از طرف خود به هرگونه حاضریم، اگر مصلحت مقابله و جنگ باشد، پس ما) بسیار نیرومند و جنگجو هستیم، ولی اختیار به دست شماست، پس تو (مصلحت را) ببین، هر آنچه (که به تصویب رسد) دستور فرمایید، بلقیس گفت: (به نظر من جنگ مصلحت نیست؛ زیرا سلیمان پادشاهی است و) پادشاهان (قانونی دارند که آنها) در روستایی که

(به صورت مخالف) داخل گردند، آن را زیر و رو می‌کنند، و (برای ذلیل کردن) آبرومندان، اهالی آنجا را ذلیل (و خوار) می‌سازند و (اگر با جنگ به آنها پاسخ داده شود امکان دارد آنها تسلّط یابند، پس) ایشان هم این چنین خواهند کرد (پس بدون ضرورت افتادن در پریشانی خلاف مصلحت است، لذا اینک جنگ را باید به تأخیر انداخت) و (اکنون مناسب چنین است که) من (به وسیله کسی) برای آنها قدری هدیه (می‌فرستم، پس می‌بینم که آن قاصدان (از آنجا) چه (جوابی) می‌آورند، (آنگاه مجدّداً از اندیشه کار گرفته خواهد شد، چنان‌که وسایل هدیه آماده گردید، و قاصد آنها را برداشت و عازم شد) وقتی که آن قاصد به نزد سلیمان، (علیه‌السلام) رسید (و تمام هدایا را تقدیم داشت) پس سلیمان (علیه‌السلام) فرمود: آیا شما (بلقیس و پیروان او) مرا نصرت مالی می‌دهید، (بنابر این هدیه آورده‌اید) پس (بدانید که) آنچه خداوند متعال به من داده است، به درجات بهتر است، از آنچه که به شما داده است؛ (زیرا در نزد شما تنها دنیا وجود دارد، و نزد من دین و دنیا هر دو وجود دارند، لذا من حریص این چیزها نیستم) آری شما به هدایای خود افتخار دارید، (بنابر این ما این هدایا را تحویل نمی‌گیریم) تو (آن را برداشته) به نزد آنها برگرد، (پس اگر آنها اکنون هم ایمان بیاورند چه بهتر، و اگر نه) ما بر آنها چنان لشکری گسیل می‌داریم که تاب مقاومت آن را نداشته باشند، و ما آنها را از آنجا با ذلّت بیرون خواهیم راند و آنها (با ذلّت برای همیشه) زیردست (و رعیّت) خواهند شد (این نیست که پس از بیرون راندن آزادشان گذاریم تا به هر کجا بخواهند بروند، بلکه ذلّت دایمی لازم آنان خواهد بود).

معارف و مسایل

﴿قَالَتْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ إِنِّىٓ أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَـٰبٌ كَرِيمٌ﴾ معنای لفظی «کریم» معزّز

و مکرّم، و در محاوره به آن نامه‌ای معزّز و مکرّم گفته می‌شود که بر آن مهر زده شود، بنابر این تفسیر **«کتاب کریم»** در آیه از حضرت ابن عبّاس، قتاده، زهیر و غیره با **«کتاب مختوم»** آمده است، و از این معلوم می‌شود که حضرت سلیمان علیه السلام، بر آن نامه مهر خود را هم زده بود، وقتی آن‌حضرت ﷺ، دریافت که پادشاهان نامه‌های غیر ممهور را نمی‌خوانند، بر نامه‌های آنها مهر زد، و نامه‌هایی را که برای قیصر و کسریٰ نوشت آنها را ممهور ساخت، از این معلوم گردید که مهر زدن بر نامه، احترامی برای مکتوب الیه است، و دوم رسمیّت دادن به خود نامه است، امروز عادت شده که نامه را در لفافه بند کرده می‌فرستند، این هم قایمقام مهر است، جایی که احترام مکتوب الیه در نظر باشد به جای نامه‌ی سرگشاده بند کردن آن در لفافه بـه سنّت نزدیکتراست.

نامه‌ی حضرت سلیمان به چه زبانی بود؟

خود حضرت سلیمان اگر چه عرب نبود، ولی درک زبان عربی و فهم آن از او بعید نیست، وقتی که او زبان مرغها را می‌دانست، پس زبان عربی که از همه زبانها افضل و اشرف است، چه مشکلی است، امکان دارد نامه را به زبان عربی بنویسد؛ زیرا مکتوب الیه بلقیس از نژاد عرب بود، او نامه را خواند و درک کرد، و این هم امکان دارد که حضرت سلیمان علیه السلام، نامه را به زبان خود بنویسد و به نزد بلقیس مترجمانی بوده که آن را خوانده و برای بلقیس ترجمه و تفهیم کرده‌اند[۱].

---

۱ - روح‌المعانی.



آدابی چند برای نامه نگاری

﴿إِنَّهُ مِن سُلَيْمَـٰنَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ قرآن کریم هیچ بعدی از ابعاد زندگی انسان را نگذاشته که بدان هدایت و راهنمایی ننموده باشد، گفت و شنید به وسیله خط و کتابت و مراسلات با همدیگر، از اهم ضروریات زندگی است، در این سوره نامه‌ی کامل حضرت سلیمان به ملکه سبا (بلقیس) نقل شده است، این نامه یک پیامبر و رسولی است که قرآن به صورت استحسان آن را نقل نموده است، لذا راهنمایی که در این نامه برای خط و کتابت یافت می‌شود برای مسلمانان قابل تأسّی است.

نویسنده نخست نام خود را بنویسد، سپس گیرنده را

نخستین هدایت در این نامه این است که حضرت سلیمان نامه را به نام خود آغاز نمود و این‌که نام گیرنده را به چه گونه نوشت در الفاظ قرآن مذکور نیست، ولی همین قدر از این معلوم می‌شود که، سنّت انبیا برای نویسنده این است که نخست نام خود را بنویسد، که آن مشتمل بر فوایدی چند می‌باشد: مثلاً قبل از خواندن نامه، گیرنده بداند که نامه‌ی چه کسی را دارد می‌خواند، تا که او در آن ماحول، مضمون نامه را بخواند و بیندیشد، مخاطب متحمّل این مشقّت نباشد که در نامه دنبال نام نویسنده بگردد، که نامه از کیست؟ و از کجا آمده است؟ آن‌حضرت ﷺ، در همه مکاتیب خود که از او نقل و شایع شده در جهان وجود دارد، همین روش را اختیار نموده که: «**من محمد عبدالله و رسوله**» نامه را شروع نموده‌اند.

در اینجا امکان دارد، این سؤال پدید آید که اگر بزرگتری برای کوچکتر نامه‌ای بنویسد پس برای او در تقدیم نام خودش اشکالی ایجاد نمی‌شود، ولی اگر کوچکتر برای پدر یا استاد و شیخ یا شخصی بزرگتر

نامه‌ای بنویسد، پس آیا تقدیم نام او خلاف ادب محسوب نمی‌شود، چنین کند یا خیر.

عمل اصحاب کرام در این باره مختلف بوده بیشترشان اتباع سنّت نبوی را بر ادب مقدّم داشته‌اند، حتّی در نامه‌هایی که برای خود آن‌حضرتﷺ، نوشته‌اند، باز هم نام خود را جلوتر نوشته‌اند، در روح المعانی به حواله بحر محیط از حضرت انس منقول است که:

«ماکان أحد أعظم من رسول اللهﷺ، وکان اصحابه إذاکتبوا إلیه کتاباً بداوا بأنفسهم، قلت وکتاب علاء الحضرمی شهد له علی ما روی» که هیچ انسانی بیشتر از رسول اللهﷺ، قابل احترام نیست، امّا صحابه وقتی به نام او نامه می‌نوشتند، نخست نام خود را می‌نوشتند، و نامه علاء حضرمی که به نام آن‌حضرتﷺ، نوشت کاملاً گواه بر این است.

البتّه در روح المعانی بعد از نقل این روایات نوشته شده است که همه‌ی این بحث و گفتگو در افضلیت است، نه در جواز، اگر کسی به جای نام خود نامه را به نام مکتوب الیه شروع کند و نام خود را در آخر بنویسد این هم جایز است، در بستان فقیه ابولیث آمده است که اگر کسی نامه را به نام گیرنده شروع کند در جواز آن هیچ کسی بحثی ندارد؛ زیرا این طریقه هم درست و رایج است، و کسی آن را انکار ننموده است[۱].

پاسخ به نامه‌ها هم سنّت انبیاء علیهم السلام است

در تفسیر قرطبی آمده است کسی که به نزد او نامه‌ای نوشته شده است، باید مناسب به آن، پاسخ داده شود؛ زیرا نامه‌ی غایب، به جای سلام

---

۱ - روح، قرطبی.

حاضر است، از اینجاست که از حضرت ابن‌عبّاس در روایتی آمده است که او پاسخ به نامه را، مانند پاسخ به سلام واجب می‌دانست[۱].

نوشتن نام خدا در نامه‌ها

از نامه‌ی مذکور حضرت سلیمان علیه السلام، و نیز تمام مکاتیب رسول خدا صلی الله علیه و سلم، این مسئله به اثبات می‌رسد که نوشتن: «بسم الله» در آغاز نامه‌ها سنّت انبیاء علیهم السلام است، امّا این‌که آیا بسم الله را جلوتر از نام خود بنویسد یا بعد از آن، پس مکاتبات رسول خدا صلی الله علیه و سلم، گواه بر این هستند که «بسم‌اللّه» بر همه مقدّم باشد، سپس نام نویسنده و پشت سر آن نام گیرنده نوشته شود، و آنچه در قرآن آمده است که نام حضرت سلیمان جلوتر و بسم الله بعد از آن آمده است، از ظاهر آن معلوم می‌شود که نوشتن بسم بعد از نام فرستنده هم جایز است، ولی ابن‌ابی حاتم از یزید بن رومان نقل کرده است که حضرت سلیمان در اصل، نامه‌ی خود را چنین نوشته بود: «**بسم الله الرحمن الرحیم، من سلیمان بن داود الی بلقیس ابنة ذی شرح و قومها ألا تعلواالخ**» ولی وقتی که بلقیس این نامه را پیش قومش خواند، پس او برای آگهی قوم جلوتر اسم حضرت سلیمان را ذکر کرد، و در قرآن قول بلقیس ذکر شده است، و برای این تصریحی وجود ندارد که در اصل نامه حضرت سلیمان علیه السلام، بسم الله مقدم بود یا نام حضرت سلیمان علیه السلام، و این هم امکان دارد که نام حضرت سلیمان بر پاکت نوشته باشد و خود نامه با بسم الله آغاز گردیده باشد، وقتی بلقیس خواست نامه را برای قومش بخواند نام حضرت سلیمان را جلوتر ذکر کرده باشد.

---

۱ - قرطبی.

مسئله: سنّت اصلی نامه‌نگاری این است که در ابتدای هر نامه‌ای بسم الله نوشته شود، ولی از نصوص و اشارات قرآن و سنّت، حضرات فقها این قاعده‌ی کلّی را استنباط کرده‌اند که در جایی که برای حفظ بسم الله و نام خدا در نامه‌هایی نوشته شده انتظام برقرار نیست، بلکه آن‌را پس از خواندن بر زمین می‌اندازند، پس نوشتن بسم الله و نام خدا در چنین نامه‌ها و اموری جایز نیست، و او در نوشتن آن در گناه بی‌ادبی شریک خواهد شد، و حال آنچه را امروز عموماً برای یکدیگر نامه می‌نویسند، همه می‌دانند که نامه‌ها در کثافتها و غیره افتاده و مشاهده می‌شوند، لذا مناسب است که برای ادای سنّت بسم الله را به زبان بخواند و در نامه ننویسد.

آیا دادن نامه که در آن آیه قرآنی نوشته باشد به دست کافر و مشرک جایز است

این نامه را زمانی حضرت سلیمان فرستاد که بلقیس هنوز مشرک بود، در صورتی که در آن، بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده بود، از این معلوم می‌شود که این چنین کردن جایز است، در نامه‌هایی که آن‌حضرت ﷺ، به ملوک عجم که مشرک بودند نوشته، نیز آیات قرآن وجود داشت، اصل علّت این است که دادن قرآن کریم به دست کافر جایز نیست، امّا کتاب یا نامه‌ای که در ضمن مضمون آن، آیه‌ی قرآنی باشد، که در عرف به آن قرآن گفته نمی‌شود، لذا مشمول حکم قرآن نیست، پس می‌توان آن را به دست کافر یا شخص بی‌وضویی داد[۱].

---

۱ ـ عالمگیری کتاب الحظر والاباحته.

نامه را باید مختصر جامع، بلیغ و مؤثّر نوشت

این نامه حضرت سلیمان علیه السلام، را ملاحظه کنید که در چند سطر تمام مضامین لازم و اهم جمع شده و معیار اعلی بلاغت هم در آن برقرار است، در مقابل کافر، اظهار شوکت شاهانه خویش را بیان می‌کند، و در ضمن بیان صفات کمال حقّ تعالی و دعوت به سوی اسلام، و هم مذمّت تکبّر و ترفّع آمده است، و در حقیقت این نامه هم نمونه‌ای از اعجاز قرآنی است، حضرت قتاده فرموده است: سنّت تمام انبیاء علیهم السلام، در نامه‌نویسی این است که تحریر طولانی نباشد، ولی هیچ مضمون مهمی فروگذار نباشد[1].

مشورت در امور مهم سنّت است و در آن، استفاده از رأی دیگران، دلجویی‌شان می‌باشد

﴿ قَالَتْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا أَفْتُونِى فِىٓ أَمْرِى مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴾

«افتونی» مشتق از فتویٰ، به معنای جواب دادن به مسئله‌ی خاصّی است، و مراد از آن در اینجا مشورت و اظهار رأی است، وقتی که نامه‌ی حضرت سلیمان به ملکه‌ی بلقیس رسید، او کابینه‌ی دولت خود را جمع کرده، این واقعه را اظهار کرد، و از آنها مشورت خواست که من چه کاری را باید انجام دهم، ولی قبل از دریافت آرا به خاطر دلجویی و همّت افزایی آنها گفت: من هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام نخواهم داد، در نتیجه این بود که لشکر و وزرا در پاسخ به او آمادگی خود را در فداکاری به اجرای دستورات او، اظهار کردند، که: ﴿ **نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَٱلْأَمْرُ إِلَيْكِ** ﴾ حضرت قتاده فرموده است که برای ما بیان شده است که ارکان مجلس شورای

---

۱ - روح المعانی.

بلقیس ۳۱۳ نفر و هر یک از آنها فرمانده ده هزار نفر بود[۱].

از این معلوم می‌شود که مشورت گرفتن در کارهای مهم از قدیم رواج داشته است، اسلام به آن اهمّیّت خاصّی قایل شده و کارمندان دولت را به پایبندی به آن مشورت داد، تا این‌که خود رسول‌خداﷺ، که مورد نزول وحی الهی بود و از آسمان به او هدایت می‌رسید و بنابر این در حقیقت به مشورت گرفتن رای کسی نیاز نداشت، ولی به خاطر اقامه‌ی سنّت برای امّت، به او هم دستور رسید که: ﴿**وَ شَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ**﴾ یعنی شما در امور مهم، با صحابه کرام مشورت کنید، این متضمّن دلجویی و همّت افزایی صحابه هم هست، و برای عمّال حکومت در آینده تأکید شده است که با مشورت کار کنند.

عکس العمل بلقیس در پاسخ نامه حضرت سلیمان‌علیه‌السلام،

بعد از مشورت کردن با ارباب حکومت و تحصیل کمک از آنها، ملکه بلقیس خود پیشنهادی داد که حاصل آن، این‌است که او حضرت سلیمان را مورد آزمایش قرار دهد، و او تحقیق کند که آیا فی‌الواقع او پیامبر و رسول خداست، و آنچه دستور می‌دهد در اجرای دستورات الهی است، یا این‌که او پادشاهی است که هوس توسعه‌طلبی در سر می‌پروراند، و هدف او از این امتحان، این بود که اگر فی‌الواقع نبی و رسول است، پس باید از حکم او پیروی نمود، و هیچ نوع مخالفتی نباید با او روا داشت، اگر پادشاهی است که هوس توسعه‌طلبی در سر می‌پروراند و می‌خواهد ما را برده قرار دهد، پس باید اندیشید که چگونه با او مبارزه کرد، و طریقه‌ی امتحان را چنین تجویز کرد که مقداری هدایا پیش او بفرستد، اگر او آنها را پذیرفته و راضی

---

۱ - قرطبی.

شد، نشانه‌ی این است که او پادشاهی است، و اگر فی‌الواقع رسول و نبی است پس غیر از ایمان و اسلام به چیزی دیگر راضی نخواهد شد، این مضمون را ابن جریر با اسانید متعدّد از حضرت ابن عبّاس، مجاهد، ابن جریج و ابن وهب نقل کرده و توضیح آن از قرار زیر است:

﴿وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾ یعنی: من نزد حضرت سلیمان و ارکان دولت او هدیه‌ای می‌فرستم، سپس نگاه می‌کنم که این قاصدان هدایا را برداشته می‌روند و باز آمده صورتحال را بیان می‌کنند.

حضور قاصدان بلقیس به بارگاه حضرت سلیمان

در روایات تاریخی اسرائیلی تفاصیل قاصدان بلقیس و تحفه‌های آنها مذکور است، بر این امر همه متّفقند که در میان آنها، قدری خشت طلا و قدری جواهرات و یکصد غلام و یکصد کنیز وجود داشت، امّا غلامان را لباس زنانه و کنیزان را لباس مردانه پوشانیده بودند، و در ضمن بلقیس نامه‌ای هم نوشته بود که در آن از حضرت سلیمان چندتا سؤال کرده بود، و در انتخاب هدیه نیز هدف او امتحان بود، حقّ تعالی حضرت سلیمان علیه السلام، را پیش از رسیدن تحفه‌ها از تفاصیل آن آگاه و باخبر کرد، و حضرت سلیمان علیه السلام، به جن‌ها دستور داد که از دربار، به مسافت ۹ فرسخ یعنی تقریباً ۶۰ کیلومتر را به خشتهای طلا فرش کنند و در دو طرف راه حیوانات عجیب‌الخلقة را قرار داد که بر همین خشتهای طلایی مدفوع و ادرار می‌کردند، هم‌چنین دربار خود را با اهتمام خاص مزیّن نمود و در دوطرف راست و چپ هشت هزار صندلی طلایی قرار داد که از یک طرف علما و از طرف دیگر وزرا و عمّال دولت بر آنها قرار گرفتند، سالن کاملاً به جواهر آراسته بود، وقتی قاصدان بلقیس مشاهده کردند که حیوانات دارند بر

خشتهای طلا کثافت می‌اندازند، از تحفه‌های خود شرمنده شدند، و در بعضی روایات آمده است که طلاهای خود را انداختند، باز هر مقداری جلوتر که آمدند، صفهای وحوش و طیور را در دو طرف ملاحظه کردند، سپس صفهای جن‌ها را دیدند، و بی‌حد مرعوب گردیدند، امّا همین‌که به دربار رسیدند و به ملاقات حضرت سلیمان شرف‌یاب گردیدند، آن‌جناب علیه السلام، با خنده رویی، با آنها برخورد کرد، و از آنها پذیرایی خیلی محترمی بجا آورد، ولی هدیه‌های آنها را پس داد، و به تمام سؤالات بلقیس پاسخ داده شد[۱].

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان

﴿**قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَآ ءَاتَـٰنِ ۦَ ٱللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّآ ءَاتَـٰكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ**﴾ یعنی: وقتی که قاصدان بلقیس با هدایا نزد حضرت سلیمان علیه السلام، رسیدند، او به قاصدان فرمود: شما می‌خواهید که به من کمک مالی کنید، مال و ثروتی که خدا به من داده است خیلی بیشتر از وسایل و اموال شماست، لذا من این هدیه مالی شما را نمی‌پذیرم، و آن را برگردانید، شما هستید که از این تحفه خویش شادمان هستید.

آیا پذیرفتن هدیه‌ی کافر جایز است یا خیر؟ تفصیل و تحقیق آن

حضرت سلیمان علیه السلام، هدیه ملکه بلقیس را قبول نکرد، از این معلوم می‌شود که پذیرفتن هدیه کافر جایز یا بهتر نیست، و تحقیق در این مسئه این است که اگر در پذیرفتن هدیه کافر خللی در مصالح خود یا مسلمانان باشد،

---

۱ - ملخص از تفسیر قرطبی.

یا در حقّ آن احتمال تضعیف رأی باشد، پذیرفتن آن درست نیست[۱].

البتّه اگر پذیرفتن آن مقتضای مصلحت دینی باشد، مثلاً توقّع داشته باشد که با پذیرفتن آن، کافر مأنوس شده به اسلام نزدیک شود، و مسلمان گردد، و یا به وسیله آن می‌توان شر و فساد او را دفع کرد، پس این گنجایش وجود دارد که آن را قبول کند، سنّت رسول خداﷺ، در این باره چنین بوده است، که هدیه بعضی از کفّار را پذیرفته و بعضی را مسترد نموده است، در عمدةالقاری شرح بخاری، کتاب الهبة و شرح سیرکبیر از حضرت کعب بن مالک مروی است که عامر بن مالک بنابر ضروت، در مدینه زمانی که هنوز مشرک بود رسید، و دو اسب و دو دست لباس به صورت هدیه، به محضر آن‌حضرتﷺ، تقدیم داشت، آن‌جنابﷺ، هدیه‌ی او را مسترد کرده فرمود: ما هدیه‌ی مشرک را نمی‌پذیریم، و عیاض بن حمار مجاشعی هدیه‌ای به خدمت آن‌جنابﷺ، تقدیم کرد از او پرسید: آیا مسلمان شده‌ای؟ او گفت: خیر، هدیه او را هم مسترد نموده، فرمود: خداوند از پذیرفتن هدایای مشرکین مرا منع فرموده است، و در مقابل این، این روایات هم وجود دارند که ابوسفیان در حالت شرک پرستی به خدمت آن‌جنابﷺ، هدیه داد، آن را قبول نمود، و یک نصرانی یک پارچه‌ی ابریشمی بسیار درخشنده‌ای به عنوان هدیه تقدیم کرد، آن را هم قبول نمود.

شمس الائمّه پس از نقل آن می‌فرماید، سبب آن نزد من این بود که در مسترد کردن بعضی از هدایا، آن‌حضرتﷺ، به مسلمان شدن هدیه دهندگان امید نداشت، و از آنان که توقّع داشت هدیه‌شان را پذیرفت[۲].

و بلقیس که مسترد کردن هدیه را علامت پیامبر بودن قرار داد، سببش

---

۱ - روح‌المعانی.

۲ - عمدةالقاری، کتاب الهبة.

این نبود که پذیرفتن هدیه‌ی کافر برای پیغمبر جایز نیست، بلکه سببش این بود که او هدیه خود را در حقیقت به عنوان رشوه فرستاده بود، تا که بدین وسیله از حمله حضرت سلیمان محفوظ بماند.

قَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن
گفت ای اهل دربار آیا هست کسی از شما که بیاورد پیش من تخت او را پیش از این‌که

يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿۳۸﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن تَقُومَ
بیایند نزدمن فرمانبردار. گفت‌دیوی ازجنّیان من‌می‌آورم آن‌را برای‌تو پیش‌از برخاستن‌تو

مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾ قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ
از جایت، و من بر این توانای معتبرم. گفت کسی که نزد او علم کتاب بود،

أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهُ
من‌می‌آورم آن‌را پیش‌تو، پیش‌از این‌که برگردد به‌سوی تو چشمت، پس وقتی‌که دید آن‌را

مُسْتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَـٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِىٓ ءَأَشْكُرُ أَمْ
که قرار گرفته نزد او، گفت این فضل ربّ من است، برای آزمایش من، که شکر می‌کنم یا

أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ
یاناشکری بجامی‌آورم وهرکسی‌که شکربکند برای‌خود شکرمی‌کند وکسی‌که ناشکری‌کند

فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ ﴿۴۰﴾ قَالَ نَكِّرُوا۟ لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِىٓ أَمْ تَكُونُ
پس‌پروردگارم بی‌نیاز وکریم است. گفت تغییردهید تخت اورا ببینم درک می‌کند یاهست

مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿۴۱﴾
از کسانی که درک ندارند.

خلاصه‌ی تفسیر

(در نهایت قاصدان هدایای خود را برداشته و برگشتند، تمام واقعه را برای بلقیس بیان کردند، و او نیز از این اوضاع بر علم و کمالات نبوّت حضرت سلیمان یقین پیدا کرد، و برای شرف یابی به بارگاه او از کشور خود حرکت کرد) سلیمان (عليه السلام، به وسیله وحی یا پرندگان دیگر دریافت که آنها حرکت کرده‌اند، پس به درباریان) فرمود: ای اهل دربار! آیا در میان شما کسی هست که تخت او را (بلقیس را) پیش من بیاورد، پیش از این‌که آنان مسلمان شده پیش من بیایند، (قید برای اظهار واقعه است؛ زیرا آنان به این نیّت آمده بودند، خواستن تخت شاید بدین خاطر بود که آنها معجزه را ملاحظه کنند؛ زیرا آمدن آن تخت بزرگ باوجود چنین نگهبان‌های شدیدی به صورت ناگهانی که اطّلاعی هم از آن نداشته باشند، بیرون از عادت بشری است، و اگر این تابع تسخیر جن‌ها باشد، باز هم تابع شدن جن‌ها معجزه است، و اگر به وسیله‌ی کرامت ولی‌ای از امّت باشد، پس کرامت ولی هم معجزه نبی است، و اگر بدون واسطه است، پس معجزه بودنش روشن‌تر است، به هر حال این معجزه، دلیلی بر نبوّت است، لهذا هدف این است که همراه با کمالات اندرونی، این کمالات معجزه را هم مشاهده کنند، تا که ایمان و اطمینان بیشتر گردد) یک جن قوی هیکل جواب داد: من آن را به خدمت شما حاضر خواهم کرد، پیش از این‌که شما از جلسه‌ی خود برخیزید، و (اگر چه بسیار سنگین باشد ولی) من بر (آوردن) آن توانا هستم (و اگر چه آن خیلی با ارزش و به جواهرات مزیّن باشد، ولی من) امین (هم) هستم (در آن خیانت نخواهم کرد) گفت: کسی که نزد او علم کتاب (الهی تورات یا کتاب دیگر وحی شده که در آن تأثیر نامهای خدا باشد،) بود (اقرب این است که مراد از آن خود حضرت

سلیمان علیه‌السلام، است، خلاصه) او (به آن جن) گفت: (تو فقط به همین میزان توانا هستی و) من می‌توانم آن را پیش از تو قبل از چشم به هم زدنت، حاضر سازم؛ (زیرا من آن را با توان معجزه می‌آورم، چنان‌که آن‌جناب به بارگاه خدا این چنین یا به وسیله اسم الهی دعا نمود و تخت در جلو حاضر شد) وقتی سلیمان (علیه‌السلام) آن را در جلو خود مشاهده نمود، پس (خوشحال شده در مقام سپاسگزاری) گفت: این فضل پروردگار من است، (که این معجزه را به دست من ظاهر نمود) تا که مرا بیازماید که آیا سپاسگزاری می‌کنم یا (خدای نخواسته) ناسپاسگزار می‌شوم، و روشن است هر کسی که سپاسگزاری می‌کند، برای نفع خویش سپاسگزاری می‌کند (و به خداوند متعال نفعی نمی‌رسد) و (هم چنین) کسی که ناسپاسگزاری می‌کند (او هم به خود ضرر می‌رساند و به خداوند هیچ ضرری نمی‌رسد؛ زیرا) پروردگار من غنی و کریم است (سپس) سلیمان (علیه‌السلام، برای آزمایش عقل بلقیس) دستور داد (که برای آزمایش عقل او) در تخت او تغییری بدهند (و طریقهای آن بسیار است، مثلاً جای جواهرات را تغییر دهند، یا به صورت دیگری) تا ببینیم که آیا او می‌تواند دریابد، یا که او در شمار کسانی است که (این‌گونه امور را) در نمی‌یابند (در صورت اوّل معلوم می‌شود که عاقل است، و از عاقل توقّع بیشتری می‌رود که حقّ را درک کند، و آثار درک حقّ تا دور می‌رسند، و در غیر این صورت توقّع حقّ شناسی کم می‌باشد).

معارف و مسایل

حضور بلقیس در بارگاه حضرت سلیمان علیه‌السلام

قرطبی به حواله روایات تاریخی آورده است: قاصدان بلقیس خود مرعوب و مبهوت شده برگشتند و اعلان جنگ حضرت سلیمان را به آنها

ابلاغ کردند، پس بلقیس به قوم خود گفت: من از نخست می‌پنداشتم که سلیمان مانند پادشاهان دنیا پادشاهی نیست، بلکه او از طرف خدا به مقام خاصّی رسیده و جنگ با پیامبر و رسول خدا مبارزه با خداست، که ما توان آن را نداریم، این را گفته، برای شرف‌یابی به بارگاه حضرت سلیمان علیه‌السلام، شروع به آماده سازی کرد، و دوازده سردار را که زیر دست هر یکی صد هزار ارتشی بود، با خود برداشت، و حقّ تعالی به حضرت سلیمان علیه‌السلام، چنان رعب و جلالی عنایت نموده بود، که کسی نمی‌توانست در مجلس او شروع به صحبت کند، روزی حضرت سلیمان علیه‌السلام، دید که از دور غباری بر می‌خیزد، از حاضرین پرسید: این چیست؟ مردم گفتند: این ملکه بلقیس است که دارد با همراهانش می‌آید، و در بعضی از روایات آمده است که او در آن زمان به فاصله یک فرسخ یعنی شش کیلومتر از دربار حضرت سلیمان علیه‌السلام، دور بود، آنگاه حضرت سلیمان علیه‌السلام، جنود و عساکر خویش را مورد خطاب قرار داده فرمود:

﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ**﴾ چون حضرت سلیمان علیه‌السلام، اطّلاع یافته بود که بلقیس از دعوت او متأثّر و مطیع شده دارد می‌آید، خواست که همراه با قوّت و شوکت شاهی یک معجزه پیمبرانه هم، از او ببینند، تا بر ایمان آوردن او بیشتر کمک و معینی قرار بگیرد، حقّ تعالی معجزه عمومی تسخیر جن‌ها را به او عنایت نموده بود، شاید پادشاه از طرف خدا خواست که تخت شاهی بلقیس به‌گونه‌ای در دربار او پیش از خودش برسد، لذا به حاضران دربار که شامل جن‌ها هم بودند خطاب کرده آوردن تخت را از آنها خواست، و انتخاب تخت شاهی در جمع کل اموال و ثروت، شاید بدین خاطر بود که آن از همه محفوظ‌تر بود، که در وسط هفت کاخ شاهی در یک آپارتمان مقفل محفوظ بود، و

مردمان خاص خود او هم تا آنجا رسایی نداشتند، و انتقال دادن آن بدون شکستن در یا قفل و رسیدن آن با این مسافت طولانی فقط در اثر قدرت الهی می‌توانست باشد، لذا این بزرگترین وسیله‌ای برای یقین کردن او بر قدرت عظیم‌الشّأن خداوندی بود، و نیز لازم بود بر این یقین کند، که حضرت سلیمان علیه السلام، از طرف خداوند بر مقام خاصی نایل آمده است، که بر دست او چنین چیزهای خارق العاده‌ای ظاهر می‌گردد[1].

﴿قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ﴾ «مسلمین» جمع مسلم است که در لغت به معنای مطیع و فرمانبردار می‌آید، و در اصطلاح شرع به مؤمن، مسلمان گفته می‌شود، و مراد از آن طبق قول ابن عبّاس معنای لغوی آن است، یعنی: مطیع و فرمانبردار؛ زیرا تا آن زمان هنوز اسلام ملکه بلقیس به ثبوت نرسیده بود، بلکه او پس از شرف‌یابی به دربار حضرت سلیمان علیه السلام، و بحث و گفتگو، مسلمان شد، چنان‌که در آینده از الفاظ خود قرآن ثابت می‌گردد.

﴿قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ﴾ یعنی: کسی که از علم کتاب برخوردار بود، این چه کسی بود؟ یک احتمال همان است که در خلاصه‌ی تفسیر نوشته است که مراد از آن خود حضرت سلیمان علیه السلام، است؛ زیرا او بیش از همه عالم به کتاب الله بود، پس در این صورت تمام این سرگذشت به صورت معجزه وقوع یافت، و هدف هم همین بود که بلقیس اعجاز پیامبرانه را مشاهده کرده باشد، و در این رابطه اشکالی باقی نمی‌ماند، ولی ابن جریر از بیشتر ائمّه‌ی تفسیر، مانند: قتاده و غیره نقل نموده است، و قرطبی آن را قول جمهور قرار داده است که او کسی از اصحاب حضرت سلیمان علیه السلام، بود، ابن اسحٰق نام او را آصف بن برخیا دانسته است، و نیز گفته است که او

---

۱ ـ ذکره و اختاره، ابن جریر.



دوست حضرت سلیمان علیه السلام، بود و در بعضی روایات آمده است که او خاله‌زاده حضرت سلیمان بود که اسم اعظم را می‌دانست، و خاصیت آن این است که هر چه به وسیله آن از خدا خواسته شود، عنایت می‌گردد، و هر دعایی که توسط آن باشد، اجابت می‌گردد، از این لازم نمی‌آید که حضرت سلیمان علیه السلام، آن اسم اعظم را ندانسته باشند، زیرا بعید نیست که حضرت سلیمان علیه السلام، چنین مصلحت دانسته باشد که این کار عظیم‌الشّأن به دست یکی از افراد امّت او انجام گیرد تا بیشتر بر بلقیس اثر بگذارد، و بنابر این به جای خویش به اصحاب خود خطاب کرد که: ﴿**أَیُّكُمْ یَأْتِینِی**﴾[1]. پس در این صورت این یکی از کرامات آصف بن برخیا می‌باشد.

فرق میان معجزه و کرامت

همانطوری که اسباب طبیعی در تحقّق معجزه دخالتی ندارند، بلکه انجام آن مستقیماً کار خدا می‌باشد، چنان‌که خود قرآن می‌فرماید: ﴿**وَ مَا رَمَیتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ رَمَیٰ**﴾ هم چنین در کرامت هم اسباب طبیعی دخالتی ندارند آن هم به راه راست کار خدا می‌باشد، و معجزه و کرامت هر دو در اختیار صاحب معجزه و کرامت نمی‌باشند، و فرق میان آن دو، تنها این است که اگر این‌گونه کار خارق‌العاده‌ای از دست نبی صاحب الوحی صادر گردد، به آن معجزه گفته می‌شود، و اگر از دست غیر نبی متحقّق شود به آن کرامت گفته می‌شود، در این واقعه اگر این روایت صحیح باشد که این عمل توسط آصف بن برخیا صحابی حضرت سلیمان علیه السلام، به وقوع پیوسته است، پس این کرامت اوست، و چون کمالات هر ولی عکسی از کمالات

---

۱ ـ كذا فی نصوص الحكم.

رسول و پیغمبر او و از او مستفاد می‌گردد، لذا هر کرامتی که از دست اولیای امّت ظاهر گردد، همه‌ی آنها از معجزات رسول به شمار می‌روند.

آیا واقعه تخت بلقیس کرامتی بود یا تصرّفی؟

شیخ اکبر محی الدین ابن عربی آن را تصرّف آصف بن برخیا قرار داده است، تصرّف در اصطلاح، عبارت از به‌کار بردن نیروی خیال و نظر در صادر کردن کاری حیرت انگیز است، که برای آن نبی یا ولی حتّی مسلمان بودن هم شرط نیست، آن کاری است شبیه کاری که صوفیای کرام گاه گاهی آن را برای اصلاح مریدان به‌کار برده‌اند، ابن عربی فرموده است که چون انبیاء علیهم‌السلام از به‌کار بردن آن اجتناب می‌نمایند، حضرت سلیمان علیه‌السلام، انجام آن را به آصف بن برخیا محوّل کرد، ولی قرآن کریم آن را نتیجه‌ی علم من الکتاب نشان داده است؛ لذا راجح این است که آن در اثر دعا یا اسم اعظم بوده باشد، که ارتباطی به تصرّف ندارد، بلکه آن مشمول مفهوم کرامت است.

امّا این شبهه که او گفت: ﴿**أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**﴾ که من تخت بلقیس را پیش از چشم زدن، پیش تو می‌آورم، علامت این است که این کار با قصد و اختیار انجام گرفته است، و این علامت تصرّف است؛ زیرا کرامت در اختیار ولی نمی‌باشد، امکان دارد جوابش این باشد که خداوند متعال به او اطّلاع داده است که تو اراده می‌کنی و ما آن را انجام می‌دهیم، این تقریر سیدی حضرت حکیم‌الامة مولانا اشرف علی تهانوی است، که به هنگام نوشتن تفسیر سوره نمل احکام القرآن ایراد فرمود، و موصوف بر احکام و حقیقت تصرّف، رساله‌ای به نام التصرف به زبان عربی دارند که اینجانب آن را به اردو ترجمه کرده‌ام، و انتشار هم یافته است.



فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ ۚ وَ
پس وقتی رسید، کسی گفت به او، آیا چنین است تخت تو، گفت گویا این خود آنست، و

أُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿۴۲﴾ وَ صَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ
علم داده شدیم پیش از آن، و بودیم فرمانبردار. و باز داشت او را آنچه می‌پرستید غیر از

اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۴۳﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ
خدا، یقیناً او بود از منکران. کسی گفت به آن زن، داخل باش در کاخ، پس وقتی دید آن را،

حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ
پنداشت آن را آبی عمیق، و برداشت دامن از ساقهایش، گفت این کاخی است آراسته از شیشه،

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ
گفت ای رب، من بد کردم بر خودم، و فرمانبردار شدم با سلیمان به بارگاه خدا که رب

الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾
جهانیان است.

خلاصه‌ی تفسیر

(حضرت سلیمان علیه السلام، تمام انتظامات را برقرار کرده بود تا این‌که بلقیس رسید) پس وقتی که بلقیس آمد (تخت به او نشان داده) گفته شد (چه خود سلیمان علیه السلام، شخصاً گفته باشد یا شخصی دیگر) آیا تخت شما این چنین است؟ او گفت: آری این چنین است، (از بلقیس به این شکل از این جهت سؤال شد که شکل آن دگرگون بود، و به اعتبار اصل خود همان تخت بود، صورتش آن نبود، لذا گفته نشد که آیا این تخت شماست، بلکه گفته شد که این چنین است تخت شما، و بلقیس آن را شناخت و دگرگونی آن را هم

درک کرد، لذا مطابق سؤال پاسخ داد) و (نیز گفت که) تحقیق (نبوّت تو) به ما پیش از این واقعه رسیده، و ما (از همان زمان قلباً) فرمانبردار شده‌ایم (چون به واسطه‌ی قاصد کمالات شما معلوم گشت، چندان نیازی برای این معجزه نمانده بود) و (چون تصدیق و اعتقاد قبل از معجزه دلیل کمال عقل است، خداوند متعال بر عاقلی او تثبیت فرموده است که فی‌الواقع او فهمیده بود، امّا عدم ایمان او چند روز بدین جهت بود که) عبادت غیرالله (که به آن عادت داشت) او را (از ایمان آوردن) باز داشته بود (و عادت داشتن هم از این جهت بود که) او از قوم کفّار بود، (پس آنچه را از دیگران دید، او هم انجام داد، و بیشتر عادات قومی مردم را از فهم و درک باز می‌دارند، ولی چون عاقل بود به محض این‌که متنبّه شد، فهمید، سپس حضرت سلیمان علیه السلام، خواست علاوه بر نشان دادن اعجاز و شأن نبوّت، شان سلطنت ظاهری را هم به او نشان دهد، تا که خود را از حیث دنیا هم بزرگ نپندارد، لذا ساختمانی آراسته با شیشه بنا کرد، و در ضمن آن حوضی درست کرد که از آب و ماهی پر بود، و روی آن را به شیشه گرفت و شیشه هم چنان صاف و شفاف که به نظر نمی‌رسید و حوض هم در جایی قرار گرفته بود که راه داخل شدن ساختمان از روی آن می‌گذشت، چنان‌که بعد از تمام این برنامه‌ریزی) به بلقیس گفته شد که در این ساختمان وارد بشو، (ممکن بود همان ساختمان برای قیام‌گاه او در نظر گرفته شده باشد، در نهایت او حرکت کرد و حوض سر راه او پیدا شد) پس وقتی صحنش را دید، آن را (پر از) آب پنداشت و (چون از قرینه گمان برد که باید به داخل آن پا گذاشت، برای داخل شدن در آن دامن را برچید و) هر دو ساق خود را برهنه کرد (آنگاه) سلیمان (علیه السلام) فرمود: این قصری است که (کلّاً با صحن) از شیشه ساخته شده است (و سر این حوض هم با شیشه بسته است، نیازی

برای برداشتن دامن نیست (در این وقت) بـلقیس (مـتوجّه شـد، در ایـنجا صنعت کاری دنیوی هم به قدری عجیب است که من هنوز آن را به چشم خویش ندیده‌ام، پس عظمت حضرت سلیمان به هر شکل در قلب او جای گرفت، و بی‌ساخته) گفت: پروردگارا من (تاکنون با ابتلا به شرک) بر خود ظلم کرده بودم، و (اکنون) با سلیمان (علیه السلام، بر طریق او شده) به ربّ العالمین ایمان آوردم.

معارف و مسایل

آیا بلقیس به نکاح حضرت سلیمان در آمد؟

داستان بلقیس در آیات مذکور با این پایان یافت که به بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام، شرف یاب شده، به اسلام مشرّف گشت، و از این‌که پس از آن چه مسائلی اتّفاق افتاد قرآن خـاموش است، از ایـنجاست وقـتی یکـی از عبدالله بن عینیه پرسید: آیا حضرت سلیمان علیه السلام، با بلقیس ازدواج نمود؟ او گفت: معامله او بر این پایان یافته که: ﴿**أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَـٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ**﴾ با این مطالب که قرآن تا اینجا حال او را بیان کرده و توضیح مابعد آن را قرآن ترک نموده است، لذا نیازی نیست که ما در تفتیش آن قرار گیریم، ولی ابن عساکر از حضرت عکرمه روایت نموده است، که پس از این، بلقیس به نکاح حضرت سلیمان در آمد و او را بر پادشاهیش برقرار گذاشته مجدّداً به یمن برگردانید، و حضرت سلیمان در هر ماه به آنجا تشریف می‌برد و تا سه روز اقامت می‌نمود و حضرت سلیمان برای او در یمن سه آپارتمان ساخت که بی‌نظیر بود، والله اعلم.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ فَإِذَا هُمْ
و ما فرستاده بودیم به طرف ثمود برادرشان صالح را، که بندگی کنید خدا را، پس آنها

فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَٰقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ
دو فرقه شدند که دشمنی کردند. گفت ای قوم من چرا زود می‌خواهید بدی را پیش از

الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۶﴾ قَالُوا اطَّيَّرْنَا
نیکی، چرا آمرزش‌نمی‌خواهید ازخدا، شاید به‌شما رحم‌گردد، گفتند منحوس‌قدم یافتیم

بِكَ وَ بِمَن مَّعَكَ قَالَ طَٰٓئِرُكُمْ عِندَ اللهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿۴۷﴾
تورا وهمراهان تورا، گفت بدشانسی‌شما نزد خداست، بلکه‌ازشما آزمایش گرفته‌می‌شود.

وَ كَانَ فِى الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ﴿۴۸﴾
و بود در آن شهر نه نفر که فساد می‌آوردند در ملک، و اصلاح نمی‌گردند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ
گفتند قسم بخورید با هم به نام خدا، حتماً شبیخون بزنیم او را و خانه او را، باز بگوییم

لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿۴۹﴾ وَ مَكَرُوا
به‌مدّعی او، ما ندیدیم وقتی هلاک شد خانه او را، و یقیناً ما راست می‌گوییم. وبه‌کار بردند

مَكْراً وَ مَكَرْنَا مَكْراً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ
یک فریب و ما هم به‌کار بردیم فریب و آنها متوجه نشدند. پس بنگر چگونه شد انجام

مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَٰهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۱﴾ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً
فریب آنها که هلاک کردیم ما آنها را و قومشان را همه. پس این خانه‌های‌شان ویران شدند

بِمَا ظَلَمُوٓا إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۲﴾ وَ أَنجَيْنَا
به سبب انکارشان، البتّه در این نشانی است برای کسانی که می‌دانند. و نجات دادیم

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۳﴾

کسانی را که یقین آورده بودند، و پرهیزکرده بودند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما نزد (قوم) ثمود برادر (نسبی) آنها صالح را (پیغمبر قرار داده) فرستادیم که (چنین پیغام داد که) شما (از شرک دست کشیده) خدا را عبادت کنید (می‌بایستی همه ایمان می‌آوردند، ولی برخلاف انتظار) ناگهان دو گروه شدند که در باره‌ی دین باهم به دشمنی پرداختند (گروهی ایمان آورد، و گروهی دیگر ایمان نیاورد، و بخشی از مخاصمه‌ی آنها در سوره‌ی اعراف ذکر شده است: **﴿قَالَ ٱلْمَلَؤُا ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا﴾** و بخش دیگر در آینده می‌آید: **﴿قَالُوا ٱطَّيَّرْنَا بِكَ﴾**الخ﴾ وقتی که آنها بر کفر اصرار ورزیدند صالح علیه السلام، طبق عادت انبیا علیهم السلام، آنها را به عذاب الهی تهدید نمود، چنان‌که در سوره‌ی اعراف گذشت که: **﴿فَيَأْخُذُكُم عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾** پس آنها گفتند: آن عذاب را بیاور تا ببینیم از کجاست؟ چنان‌که در سوره‌ی اعراف آمده است: **﴿قَالُوا يَا صَـٰلِحُ ٱئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ﴾** آنگاه) صالح (علیه السلام) فرمود: ای برادران! شما پیش از کار نیکی (توبه و ایمان) بدین زودی عذاب را می‌خواهید (می‌بایستی با شنیدن تهدید عذاب، ایمان می‌آوردند، نه این‌که ایمان نیاورده و برعکس متقاضی عذاب باشند، که جسارت بسیار بزرگی است، به جای این استعجال عذاب) چرا به بارگاه الهی (از کفر) آمرزش نمی‌خواهید که امید است به شما رحم شود (از عذاب، مصون بمانید) آنها گفتند: ما شما و همراهان شما را منحوس می‌پنداریم (که از روزی که شما این مذهب را ایجاد کردید و این حزب شما پدید آمد، در میان قوم اختلاف ظاهر گشت، و مفاسد اختلاف بر آن مترتّب

گردید، پس منشاء همه‌ی این مفاسد شما هستید) صالح (علیه السلام در پاسخ) فرمود: (سبب این) نحوست شما، در علم خداست، (خداوند همه‌ی اعمال کفرآمیزتان را می‌داند، و این مفاسد بر اعمالی مترتّب می‌گردند، چنان‌که واضح است، اختلاف مذموم آن است که بر خلاف حقّ متحقّق شود، لذا ایراد آن بر اهل ایمان، وارد نمی‌شود، بلکه بر اهل کفر وارد می‌گردد، و در بعضی از تفاسیر آمده است که بر آنها قحط واقع شد، و مضرّات کفر شما تنها بر این شرارتها پایان نیافته است) بلکه شما کسانی هستید که (به سبب این کفر) به عذاب مبتلا گشتید، و (کفّار در این قوم زیاد بودند امّا سرگروه) در آن شهر (حجر) نه نفر بودند که بر روی زمین (حتّی بیرون از شهر هم) فساد برپا می‌کردند، و (کوچکترین) اصلاحی در وضع خویش ایجاد نکردند، (بعضی از مفسدان به گونه‌ای می‌باشند، که اگر قدری فساد می‌کنند، قدری اصلاح هم می‌کنند، ولی آنها چنین نبودند، بلکه مفسد خالص بودند، چنان‌که در یک نوبت این فساد را برپا کردند که) آنها (با همدیگر) گفتند: با هم به خداوند (بر این) قسم یاد کنید که ما بر صالح و بستگان او (اهل ایمان) شبیخون زده آنها را از بین می‌بریم، سپس (اگر نوبت به تحقیق رسید) به وارث او می‌گوییم (که مدّعی خون می‌شود) که به هنگام هلاکت بستگان او، (هم چنین خود او) ما حاضر نبوده‌ایم، (چه برسد به هلاک کردن آنها) و (برای تأکید، چنین هم می‌گوییم که) ما کاملاً راستگو هستیم (و کسی به عنوان گواه عینی وجود ندارد، پس امر در پنهانی می‌ماند) و (پس از این مشورت) آنان به پنهانی تدبیری به‌کار بردند، (که به هنگام شب جهت انجام این‌کار حرکت کردند) و ما هم در خفا تدبیری به‌کار بردیم که آنها متوجّه نشدند، (و آن این‌که سنگ بزرگی از سر کوهی بر آنها

افتاده و همه از بین رفتند)[۱]، پس بنگر که سرانجام شرارت آنها به کجا رسید که ما آنها را (به طریق مذکور) و (باز مانده) قوم آنها را توسط عذاب آسمانی) کلاً از بین بردیم، (که قصّه‌ی آن در آیات دیگر آمده است: ﴿فعقروا الناقة الی فاخذتهم الرجفة و اخذ الذین ظلموا الصیحة﴾ پس اینها خانه‌های آنها هستند که به سبب کفرشان ویران شده‌اند، (که اهل مکّه هنگام سفر به ملک شام بر آنها می‌گذرند) یقیناً در این (واقعه) عبرت بزرگی برای دانشمندان وجود دارد، و ما اهل ایمان و تقویٰ را (از این قتل که مورد مشورت بود و از عذاب قهری هم) نجات دادیم.

معارف و مسایل

﴿تِسْعَةُ رَهْطٍ﴾ «رهط» به‌معنای گروه می‌آید، در اینجا هر یکی را از نه نفر به لفظ رهط از این جهت ذکر نمود، که آنان به اعتبار مال‌وثروت، و جاه‌ومقام، در میان قوم، بزرگ پنداشته می‌شدند، و با هر یکی جداگانه یک گروهی بود، لذا بر آن، نه نفر، نه گروه فرمود، اینها در شهر حضرت صالح یعنی حجر بزرگ محسوب می‌شدند، حجر در سرزمین‌شام جای معروفی است.

﴿لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَـٰدِقُونَ﴾ با این مطلب که همه با هم در تاریکی شب، بر او و بستگان او شبیخون می‌زنیم، و همه را از بین می‌بریم، سپس وقتی وارث و مدّعی خون او بر خیزد، می‌گوییم: ما نه کسی را کشته‌ایم و نه شخصی را به کشتن کسی تشویق کرده‌ایم، و در این قول خود از این جهت راستگو می‌باشیم، که در تاریکی شب این تعیین که چه کسی او را کشته معلوم نمی‌گردد.

---

۱ ـ کذا فی الدر المنثور.

در اینجا یک چیز قابل توجّه این است که این کفّار و اشرار برگزیده از آنها که در شرارت معروف بودند، همه‌ی کارهای کفر، شرک، قتل و غارتگری را انجام می‌دادند، و هیچ نمی‌اندیشند، ولی این اندیشه و فکر دامنگیرشان شد که دروغ نگوییم، یا دروغگو واقع نشویم، از همین مقدار دریابید که دروغ چه گناه بزرگی است، که افراد مرتکب تمام جرایم بزرگ هم، برای حفظ شرافت نفس و عزّت خویش، مرتکب دروغگویی نمی‌شدند.

امر دیگر قابل توجّه در این آیه این است، کسی که آنها را ولی حضرت صالح می‌پنداشتند او هم جزء اهل صالح بود، چرا اقدام به قتل او نکردند؟ جوابش این است که امکان دارد او به اعتبار نسب ولی باشد ولی کافر باشد، و با کفّار در ارتباط باشد، و پس از قتل حضرت صالح و بستگان به خاطر خون خواهی از جهت خویشاوندی قیام کند یا این هم امکان دارد که او مسلمان باشد، ولی شخص باوجاهتی باشد که از قتل او احساس خطر کنند که در قوم اختلاف و دو دستگی ایجاد شود، لذا اراده به قتل او نکرده باشند، والله اعلم.

وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿۵۴﴾ أَئِنَّكُمْ
و لوط را وقتی که گفت به قوم خود آیا می‌کنید بی‌حیایی، و شما می‌بینید. آیا شما

لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۵۵﴾
شهوت رانی می‌کنید با مردان، زنها را گذاشته، چیزی نیست جز این‌که شما نادان هستید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ
پس نبود جواب قوم او جز این‌که می‌گفتند، بیرون کنید خانواده لوط را از شهر خود،

إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿۵۶﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ
ایشان هستند مردمانی که می‌خواهند پاکیزه‌بمانند. پس نجات دادیم او را و خانواده او را

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۵۷﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاءَ
غیر از همسرش، مقدّر کردیم او را از باقی‌ماندگان. و بارانیدیم بر آنها باران، چه بد بود

مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿۵۸﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ
باران ترسانده شدگان. بگو ستایش از خداست و سلام است بر بندگانی که برگزیده آنها را

آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾
آیاخدا بهتراست یاکسانی‌که آنهاشریک‌می‌کنند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما لوط (علیه السلام) را (به پیامبری برانگیختیم و به سوی قومش) فرستاده بودیم، وقتی به قوم خود فرمود: شما این بی‌عفّتی را مرتکب می‌شوید، در صورتی که فهمیده هستید (آیا بدی آن را نمی‌فهمید، در آینده بیان آن بی‌عفّتی است یعنی) آیا شما با مردان شهوت رانی می‌کنید؟ زنها را رها کرده، (که هیچ وجهی برای آن نمی‌توان یافت) بلکه (در این باره) شما (فقط) نادانی می‌کنید (برای این تقریر) هیچ جواب (معقولی) از طرف قوم او نبود جز این‌که با هم گفتند: که کسان لوط را (کسانی‌را که به او ایمان آورده‌اند همرا با او) از شهر خود بیرون رانید (زیرا) ایشان بسیار پاکیزه می‌مانند، پس (وقتی که نوبت به این رسید) ما (بر آن قوم عذاب نازل کردیم و) لوط (علیه السلام) و پیروانش را (از آن عذاب) نجات دادیم مگر همسرش را که (به علّت عدم ایمان) در جمع کسانی مقدّر کردیم که در عذاب باقی مانده بودند، و (عذابی که بر آنها نازل شده بود، این بود که) ما بر آنها نوعی باران

دیگری (که سنگباران بود) بارانیدیم پس چه باران بدی بود باران کسانی که قبلاً از عذاب خدا ترسانده شده بودند (و بر آن التفات نکرده بودند).

معارف و مسایل

مضامین لازم این داستان در مواضع متعدّدی از قرآن به‌ویژه در سوره‌ی اعراف بیان شده است، در آنجا ملاحظه شوند. ﴿**قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ**﴾ بعد از بیان برخی از احوال انبیای گذشته و امّت‌های‌شان و وقایع نزول عذاب، بر آنها، با این جمله به نبی‌کریمﷺ، خطاب شده است که خدا را سپاس گزارید که امّت شما را از عذاب عمومی دنیا مصون نگهداشته است، و بر انبیای گذشته و بندگان برگزیده خدا سلام بفرست، مختار جمهور مفسّرین این است و بعضی از مفسّرین حضرت لوط‌علیه‌السلام، را مخاطب آن قرار داده‌اند، از الفاظ: ﴿**ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ**﴾ در این آیه این بر می‌آید که مراد از آن انبیاءعلیهم‌السلام، هستند چنان‌که در آیه‌ای دیگر آمده: ﴿**وَسَلَـٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ**﴾ و در روایتی از حضرت ابن عبّاس آمده است که مراد از آن اصحاب رسول خداﷺ، هستند، نظر سفیان ثوری هم همین است[1].

و اگر مراد از: ﴿**ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ**﴾ صحابه باشند، چنان‌که در روایت ابن عبّاس آمده است، پس ثابت می‌شود که اطلاق «علیه‌السلام»، بر غیر انبیا هم جایز است، تحقیق کامل این مسئله در تفسیر آیه: ﴿**صلوا علیه و سلموا تسلیما**﴾ در سوره احزاب ان‌شاءالله خواهد آمد.

مسئله: از این آیه، آداب خطبه هم ثابت شده است که با حمد خدا و

---

۱ - اخرجه عبد بن حمید و البزار و ابن جریر و غیرهم.

درود بر انبیا باید آغاز گردد، و این امر در تمام خطبات رسول خدا و صحابه کرام معمول بود، بلکه در آغاز هر کار مهم حمد خدا و درود بر رسول خدا ﷺ، مستحب است[1].

أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَ أَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا
آیا چه کسی ساخت آسمانها وزمین را، ونازل کرد برای شما از آسمان آب، پس رویانیدیم

بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا شَجَرَهَآ أَءِلَٰهٌ
به‌وسیله‌ی آن باغهای رونق‌دار، کار شمانبود که برویانید درخت آنهارا، آیاهست حاکم‌دیگر

مَّعَ ٱللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿۶۰﴾ أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ
باخداکسی؟ خیر، آنها منحرف می‌شوند. آیا چه‌کسی قرار داد زمین‌را قرارگاه، وجاری‌کرد

خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَ جَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا
میان آن جویهارا، وگذاشت جهت قرار گرفتن آن سنگینی، و گذاشت میان دو دریا پرده،

أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ
آیاهست حاکم‌دیگری با خدا، خیر،بیشترشان‌فهم‌ندارند.آیاچه‌کسی‌می‌رسدبه‌دادبی‌کس

إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ
وقتی‌اورا بخواند، ودورمی‌کند سختی‌را، وقرار می‌دهد شمارا جانشین‌گذشتگان برزمین،

أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ
آیاهست حاکم‌دیگری باخدا، بسیارکم شما متوجّه می‌شوید. آیاچه‌کسی راه‌نشان‌می‌دهد

---

۱ - کذا فی الروح.

فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا
شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا، و چه کسی می‌فرستد بادها را بشارت دهنده،

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِۦٓ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۳﴾
در جلو رحمت او، آیا هست حاکم دیگری با خدا، بسیار بالاتر است خدا از آنچه شما شریک می‌کنید.

أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم
آیا چه کسی است که از آغاز می‌آفریند، باز اعاده می‌کند، و چه کسی است که رزق می‌دهد شما را

مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ
از آسمان و زمین، آیا هست حاکمی با خدا بگو بیاورید مدارک خود را اگر هستید شما

صَٰدِقِينَ ﴿۶۴﴾
راستگو.

خلاصه‌ی تفسیر

(در آخر آیه‌ی گذشته فرموده بود: ﴿ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی: آیا الله بهتر است یا آن بتها و غیره که مردم آنها را شریک خدا قرار می‌دهند، این نوعی انکار بر عدم آگهی بلکه کج فهمی مشرکان بود، و در آینده بیان دلایل توحید می‌آید، ای مردم! خبر دهید که) آن ذاتی (بهتر است) که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آب نازل نموده، سپس ما به وسیله‌ی آن، باغهایی که از رونق برخوردارند، رویانیدیم، (در غیر این صورت) از شما امکان نداشت که بتوانید درختهای آن (باغها) را برویانید، (اکنون با شنیدن این مطلب خبر دهید که) آیا معبودی دیگر غیر از خداوند متعال وجود دارد؟ (که لایق شراکت در عبادت باشد) ولی مشرکین باز هم نمی‌پذیرند) بلکه ایشان مردمی هستند که (دیگران را) با خدا برابر قرار می‌دهند، (باز به

کمالات دیگری گوش فرا داده خبر دهید، که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که زمین را (برای مخلوقات) قرارگاهی قرار داد، و در آن جویها آفرید و برای (ساکن ماندن) آن کوهها را ساخت، و در میان دو دریا حدّ فاصل قرار داد، (چنانکه در سوره‌ی فرقان: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ آمده است، این را شنیده اکنون خبر دهید که) آیا معبود دیگری (که لایق شریک بودن) با خداوند، وجود دارد؟ ولی باز مشرکان قبول نمی‌کنند) بلکه بیشترشان در نمی‌یابند، (بسیار خوب، باز کمالات دیگری شنیده خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که دعای مردم بی‌قرار را وقتی او را می‌خواند پاسخ می‌دهد، و مصیبت (او) را دور می‌سازد، و شما را در زمین صاحب تصرّف قرار می‌دهد، (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که در تاریکی‌های خشکی و دریا راه را نشان می‌دهد، و آنکه پیش از باران بادها را می‌فرستد تا (امید باران را آورده دلها را)مسرور سازند (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که) آیا معبود دیگری (که لایق شریک عبادت) با خداوند (باشد) وجود دارد (هرگز نیست) بلکه خداوند متعال از شرک آنها برتر است (بسیار خوب، کمالات و احساناتی دیگر را شنیده خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که مخلوقات را اوّلین بار می‌آفریند، آنها را دوباره اعاده می‌کند، و کسی که از آسمان و زمین (باران را بارانیده و نباتات را رویانیده) به شما روزی می‌دهد (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که) آیا معبودی دیگر (که لایق شریک عبادت) با خداوند (باشد) وجود دارد؟ (و اگر آنها این را شنیده باز هم بگویند که آری معبودان دیگری هم سزاوار عبادت هستند، پس) شما بگویید که (بسیار خوب) شما (بر استحقاق عبادت آنها) دلایل خود را پیش کشید اگر (در این ادّعا) راستگو هستید.

معارف و مسایل

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ «مضطر» از اضطرار مشتق است به حالت اجبار و بی‌قراری که در اثر ضرورت باشد اضطرار گفته می‌شود، و آن وقتی حاصل می‌شود که برای او یار، مددکار و حامی‌ای نباشد؛ لذا مضطر کسی است که از همه‌ی حامیان جهان مأیوس شده تنها خدا را فریادرس دانسته به سوی او متوجّه شود، و این تفسیر مضطر از سدی، ذوالنون مصری، سهل بن عبدالله و غیره منقول است[۱].

رسول خداﷺ چنین افرادی را رهنمایی فرموده که با این الفاظ دعا کند:

«اللهم رحمتك ارجوا فلا تكلنى الیّ طرفة عين و اصلح لی شأنی كله، لا اله الا أنت»

خداوندا به رحمت تو امیدوارم، لذا مرا لحظه‌ای هم به خودم وامگذار، و خودت همه‌ی کارهای مرا اصلاح فرما که جز تو معبودی دیگر نیست[۲].

دعای مضطر که مبنی بر اخلاص باشد، حتماً پذیرفته می‌شود

امام قرطبی فرموده است: خداوند متعال متعهّد شد که دعای مضطر را قبول نماید، و در این آیه آن را اعلام هم نموده است، و سبب اصلی آن این است که انقطاع از همه‌ی حمایتها و روابط دنیوی و متوجّه شدن تنها به سوی خدا که او را کارساز تصوّر کنند، سرمایه‌ی اخلاص است، و اخلاص نزد خدا درجه‌ی بزرگی دارد، و آن از هر بنده‌ای که ملاحظه شود، اعم از مؤمن و کافر، متّقی و فاسق و فاجر، به برکت آن، رحمت حقّ متوجّه می‌شود، چنان‌که خداوند حال کفّار را ذکر نموده که چون در دریا سوار بر

---

۱ - قرطبی.
۲ - قرطبی.

کشتی از هر طرف با امواج مواجه شوند، با اخلاص کامل خدا را صدا می‌کنند، که اگر ما را از این مصیبت نجات دهی، ما سپاس‌گزار خواهیم شد، ولی وقتی خداوند دعایشان را قبول نموده و آنها را به ساحل نجات می‌رسانند، باز به شرک مبتلا می‌شوند، ملاحظه کنید قوله تعالی:

﴿دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (الی قوله) فَلَمَّا نَجَّـٰهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ در حدیث صحیح آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: دعای سه کس حتماً قبول می‌شود، و در آن مجال شکّی وجود ندارد: یکی مظلوم، دوم مسافر، سوم پدری که برای اولاد خود دعای بد بکند، قرطبی پس از نقل این حدیث فرموده است در این سه دعا همان صورتی وجود دارد که در دعای مضطر تحریر گردید، که وقتی مظلومی از همه‌ی حامیان و مددکاران دنیا مأیوس شده خدا را برای دفع ظلم صدا کند او هم مضطر است، هم چنین مسافر در حال سفر از خویش و اقارب و عزیزان جدا شده بی‌یار و مددکار باقی می‌ماند، و هم چنین پدر با توجّه به شفقت طبیعی پدری هیچ گاه بر اولاد دعای بد نمی‌کند، مگر وقتی که کاملاً دلش از اولاد بریده شود، و برای نجات خویش از مصیبت، خدا را بخواند.

امام حدیث آجری روایتی از حضرت ابوذر نقل فرموده است، که نبی کریمﷺ، فرمود: این قول خداوندی است که من هرگز دعای مظلوم را رد نمی‌کنم، اگر چه آن از دهان کافر برآید[1].

اگر گاهی مضطر، مظلوم، مسافر و غیره احساس کردند که دعایشان قبول نشده است، نباید مأیوس و بدگمان باشند؛ زیرا بسا اوقات دعا قبول شده ولی بنابر مصلحت ربّانی، اثر آن دیر ظاهر می‌گردد، یا این‌که قلب خود

---

۱ - قرطبی.

را بررسی کند، شاید در اخلاص و توجّه او به سوی خدا خللی واقع شده است، والله اعلم.

قُــــل لَا یَــعْلَمُ مَــن فِــی ٱلسَّــمَــٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ٱلْــغَیْبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَ
بگــو کـه خـبر نـدارنـد کسـانی کـه در آسـمانها و زمـین‌انـد از چـیزهای پـوشیده بـجز خـدا، و

مَا یَشْعُرُونَ أَیَّـانَ یُبْعَثُونَ ﴿۶۵﴾ بَـلِ ٱدَّٰرَكَ عِـلْمُهُمْ فِـی ٱلْأَخِـرَةِۚ بَـلْ هُـمْ
خبر ندارند کی زنده مـی‌شوند. بـلکه مـانده وافـتاده است فکـرشان در بـاره آخـرت، بـلکه آنـها

فِــی شَكٍّ مِّــنْهَا بَــلْ هُــم مِّـنْهَا عَـمُونَ ﴿۶۶﴾ وَ قَـالَ ٱلَّـذِینَ كَـفَرُوٓاْ أَءِذَا
در شک هستند نسبت به آن، بـلکه آنـها از آن کـورند. و گـفتند کسـانی کـه مـنکرانـد، آیـا وقـتی

كُــنَّا تُــرَٰباً وَءَابَــآؤُنَآ أَئِـنَّا لَـمُخْرَجُونَ ﴿۶۷﴾ لَـقَدْ وُعِـدْنَا هَــٰذَا نَـحْنُ وَ
باشیم ما خاک و پدران مـا، آیـا مـا را از زمـین بـیرون مـی‌کنند، رسـیده است وعـده آن بـه مـا و

ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِیرُ ٱلْأَوَّلِـینَ ﴿۶۸﴾ قُـلْ سِـیرُواْ فِـی ٱلْأَرْضِ
به پدران مـا پـیش از ایـن، نـیست چـیزی، ایـنها نـقلهای گـذشتگانند. بگـو بگـردید در زمـین،

فَانظُرُواْ كَیْفَ كَـانَ عَــٰقِبَةُ ٱلْـمُجْرِمِینَ ﴿۶۹﴾ وَ لَا تَـحْزَنْ عَـلَیْهِمْ وَ لَا تَكُــن
پس بـــنگرید، چگــونه شـــد انـــجام گـــناهکاران. و غـــمگین نـــباش بـــر آنـــها، و نـــباش

فِــی ضَــیْقٍ مِّـمَّا یَـمْكُرُونَ ﴿۷۰﴾ وَ یَـقُولُونَ مَـتَىٰ هَــٰذَا ٱلْـوَعْدُ إِن كُـنتُمْ
پــریشان از فــریب کــاری آنــها. و مــی‌گویند کــه کــی مــی‌رسد ایــن وعــده، اگــر شــما هســتید،

صَــــٰدِقِینَ ﴿۷۱﴾ قُــلْ عَسَــىٰٓ أَن یَكُــونَ رَدِفَ لَكُــم بَــعْضُ ٱلَّــذِی
راســــتگو. بگــــو چـــــه دور است کـــــه پشت ســـــر شـــما فـــرا رســـد، بـــعض آنـــچه

تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۷۲﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
زود می‌خواهید آن را، و پروردگار تو دارای فضل است بر مردم، ولی بیشترشان

لَا يَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا
شکر نمی‌کنند. و رب تو می‌داند آنچه مخفی است در سینه‌های‌شان، و آنچه

يُعْلِنُونَ ﴿۷۴﴾ وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ
اظهار می‌دارند. و نیست چیزی که غایب باشد در آسمان و زمین، مگر هست در کتاب

مُبِينٍ ﴿۷۵﴾
واضح.

خلاصه‌ی تفسیر

ربط آیات: در بالا بعد از بیان نبوّت، ذکر توحید آمد، و در آینده ذکر معاد یعنی قیامت و آخرت می آید، که در ضمن دلایل توحید با عبارت (**ثم يعيده**) اجمالاً به آن اشاره شده است، و کفّاری که از وجوه تکذیب این را هم قرار داده بودند که با وجود سؤال چون وقت معیّنی برای قیامت بیان نمی‌گردد، لذا از این معلوم می‌شود که قیامت چیزی نیست، یعنی آنها عدم تعیین وقت را دلیل بر عدم وقوع قرار می‌دادند، لذا این مضمون با این مطالب شروع شد که علم غیب مختص به ذات خداست، فرمود: ﴿**قُل لَا يَعْلَمُ**الخ﴾ (که در آن پاسخی به شبهه‌ی آنها داده شد) علم تعیین قیامت خاصّه‌ی خداست، باز بر شک و انکار آنها تشنیع نمود، ﴿**بَلِ ادَّارَكَ**﴾ سپس قول انکار آنها را نقل نمود، که: ﴿**وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**﴾ بعداً بر این انکار تهدید کرد که: ﴿**قُلْ سِيرُوا**﴾ و نگاه بر این انکار به آن‌جناب ﷺ، تسلّی داده شده است که: ﴿**وَ لَا تَحْزَنْ**﴾ سپس به شبهه‌ی دیگری پاسخ داده که: ﴿**وَ يَقُولُونَ**﴾ و در آخر

تهدید را تأکید نموده است که: ﴿وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ الخ﴾ چنان‌که از ترجمه ظاهر می‌شود.

(آنها که از نشان ندادن وقت قیامت، بر عدم وقوع آن، استدلال می‌کنند،) شما (در پاسخ آنها) بگویید: که (این استدلال بیجاست؛ زیرا حد اکثر از آن، این لازم می‌آید که علم تعیین آن از من و شما مخفی است، پس در آن چه تخصیصی وجود دارد، بلکه قانون کلّی نسبت به علم غیب این است) هر مخلوقی که در آسمانها و زمین (عالم) موجود است، هیچ یکی (از آنها) هم غیب را نمی‌داند مگر الله، و (از اینجاست که) آنها (مخلوقات) این را (هم) نمی‌دانند که، آنها دوباره زنده می‌گردند، (الله تعالی است که همه را بدون نشان دادن می‌داند، و کسی دیگر غیر از این‌که به او نشان دهند هیچ چیزی نمی‌داند، ولی مشاهده گردیده که بسیاری از امور که از جلو نسبت به آنها علم نبوده، واقع شده‌اند، از این معلوم شد که از عدم علم چیزی، لازم نمی‌آید که آن چیز، موجود نباشد، بلکه حقّ این است که خداوند متعال بنابر حکمت خویش بعضی از علوم را زیر پرده نگاه می‌دارد، که تعیین قیامت هم یکی از آنهاست؛ لذا علم آن به مخلوق داده نشده است، ولی این کی لازم می‌آید که آن به قوع نپیوندد، و این عدم علم بالتعیین، در همه امری مشترک است، امّا برای کفّار منکرین تنها این نیست که آنها بالیقین قیامت را قبول نداشته باشند،) بلکه (بالاتر از آن این هم هست که) در باره‌ی آخرت (نفس) علم (بالوقوع) آنها نابود گردید، (نسبت به خود وقوع، آنها علم ندارند، که از علم بالیقین، این شدیدتر است) بلکه (از این هم بالاتر، این‌که) اینها نسبت به (وقوع) آن در شک هستند، بلکه (از این هم بالاتر، این است که) ایشان از آن کوراند، (چنان‌که کور راه را نمی‌بیند، لذا رسیدن او به مقصد بعید است، هم چنین آنچه وسیله تصدیق به آخرت هست، یعنی

دلایل صحیحه آنها بنابر عناد در آنها هم فکر و اندیشه را کار نمی‌گیرند، لذا آن دلایل که از آن امید رسیدن به مطلوب وجود داشته باشد، به چشمشان نمی‌خورد، پس این بالاتر از شک هست؛ زیرا شک کننده بسا اوقات در دلایل نظر انداخته شک خود را برطرف می‌کند، و ایشان نگاه نمی‌کنند) و (پس از این تشنیع بر کفّار، در آینده قول آنها را بر انکار نقل می‌فرمایند، که) این کفّار چنین می‌گویند که آیا وقتی که ما (مرده و) خاک بشویم و (هم چنین) بزرگان ما آیا (باز) ما (زنده شده از قبرها) بیرون آورده می‌شویم، این به ما و بزرگان ما از قبل (یعنی پیش از محمّدﷺ،) وعده شده است؛ (زیرا این قول از همه انبیاء علیهم السلام، مشهور است، ولی تا امروز نه این به وقوع پیوسته، و نه کسی گفته که کی می‌شود، از این معلوم می‌گردد که) اینها سخنان بدون مدرک هستند که از گذشتگان پشت سر نقل می‌گردند، شما بگویید که (وقتی بر امکان آن دلایل عقلی و بر وقوع آن دلایل نقلی در همه جا بارها به شما تقدیم شده است، می‌بایستی شما از تکذیب باز می‌آمدید، و اگر نه حالت مکذّبین دیگر که به عذاب مبتلا شده‌اند، برشما هم خواهد آمد، و اگر بر حال آنها شکّی دارید پس) شما در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام مجرمان چه شد؛ (زیرا که آثار هلاکت و عذاب آنها هنوز باقی است) و (اگر باوجود این مواعظ بلیغ، باز هم، بر مخالفت کمر بسته باشند، پس) شما نسبت به آنها نگران نباشید، و از شرارت آنها دل تنگ نباشید؛ (زیرا با انبیای دیگر هم، چنین رفتاری انجام گرفته است،) و (در: ﴿**قُلْ سِيرُوا**الخ﴾ و آیات دیگر امثال آن که به آنها تهدید عذاب شد، چون در دل تصدیق ندارند، بنابر این) آنها (بی‌باکانه) چنین می‌گویند، که این وعده (قهر و عذاب) کی خواهد آمد، اگر شما راستگو هستید، (پس خبر دهید) شما به آنها بگویید، عذابی که شما آن را با شتاب می‌خواهید قدری از آن به شما

رسیده است، و (آنچه تاکنون تأخیر شده علّتش این است که) پروردگار تو بر مردم بسیار فضل دارد (با توجه به این رحمت عمومی قدری به آنها مهلت داده است) ولی بیشتر مردم (بر این امر) شکر به‌جا نمی‌آورند، (که این تأخیر را غنیمت شمرده و در این فرصت حقّ را تلاش کنند، و آن را بپذیرند تا از عذاب ابدی نجات یابند، بلکه برعکس آن را انکار نموده و به صورت استهزا آن را زودتر طالب می‌شوند) و (چون تأخیر مصلحت است، لذا تصوّر نکنند که بر این افعال آنها هیچ گاه مجازاتی داده نخواهد شد؛ زیرا) پروردگار تو کاملاً آگاه است، از آنچه در دلهای‌شان مخفی است، و از آنچه علناً انجام می‌دهند و (این تنها علم خداوندی نیست، بلکه در دفتر او ثبت است، و باز هم این مختصّ به افعال آنها نیست، بلکه) هیچ چیز مخفی در آسمانها و زمین، نیست که در لوح محفوظ نباشد، (و دفتر خداوندی همین لوح محفوظ است، پس وقتی که چیزهای مخفی که کسی آنها را نمی‌داند در آن موجود هستند، پس چیزهای ظاهر به درجه‌ی اولی مشمول آن واقع خواهند شد، در نهایت الله تعالی از کردار بد آنها کاملاً آگاه است، و آنها در دفتر آسمانی ثبت و محفوظ‌اند، و خود آن اعمال متقاضی مجازات هم هستند، و همه‌ی اخبار درست انبیاء علیهم‌السلام، هم به‌طور مطلق بر آن دلالت دارند، پس مجالی نیست که کسی چنین فکر کند که عذاب را نخواهد دید، البتّه تأخیر در آن امکان دارد، چنان‌که بعضی از مجازاتها در این جهان هم بر منکران واقع شده مثل قحط، قتل و غیره، و مقداری در قبر و عالم برزخ واقع می‌شود، که آن چندان دور نیست، و مقداری در آخرت خواهد بود.

معارف و مسایل

﴿قُل لَا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ به رسول الله ﷺ، دستور رسیده است تا به مردم خبر دهد، تمام مخلوقاتی که در آسمانها مانند فرشتگان وجود دارند و تمامی مخلوقاتی که در زمین هستند مانند مردم و جن‌ها و غیره کسی از آنها غیب را نمی‌داند، مگر خداوند متعال، آیه‌ی مذکور با روشنی و صراحت کامل، نشان می‌دهد که علم غیب صفت خاص خداست، و امکان ندارد فرشته یا نبی و رسولی در آن شریک او باشد، تفصیل لازم این مسئله در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام آمده است، و علاوه بر آن یک رساله‌ی مستقلّی از اینجانب بر این موضوع به نام «**کشف الریب عن علم الغیب**» جزو احکام القرآن (عربی) شده و انتشار یافته است، اهل علم می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

﴿بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلْمُهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ﴾ قرأتهای مختلفی وارد شده است، و در معنای آن هم چند نظر آمده است، اهل علم می‌توانند تفصیل آن را در تفاسیر ملاحظه نمایند، و در اینجا فهمیدن بر همین میزان کافی است که بعضی ﴿ٱدَّٰرَكَ﴾ را به تکامل تفسیر کرده‌اند، ﴿فِي ٱلْأَخِرَةِ﴾ را به آن متعلّق قرار داده، معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند، که: علم آنها نسبت به این، در آخرت مکمّل خواهد شد؛ زیرا در آن زمان حقیقت هر چیز منکشف شده، مشاهده می‌شود، ولی دانستن در آن زمان برای آنها، هیچ نفعی در بر ندارد؛ زیرا آنها در دنیا همیشه تکذیب می‌کردند، و بعضی از مفسّرین آن را به معنای «**ضلّ و غاب**» تفسیر کرده و ﴿فِي ٱلْأَخِرَةِ﴾ را به «**علمهم**» متعلّق دانسته‌اند، که علم آنها در باره‌ی آخرت غایب می‌شود که نمی‌توانند آن را بفهمند.

إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَكْثَرَ ٱلَّذِى هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۷۶﴾
این قرآن بیان می‌کند بر بنی اسرائیل بیشتر چیزهایی را که آنان در آنها دارند اختلاف می‌کنند.

وَ إِنَّهُۥ لَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُم
و یقیناً آن هدایت و رحمتی است برای ایمانداران. پروردگار تو قضاوت می‌کند بین آنها

بِحُكْمِهِۦ ۚ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۷۸﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۖ إِنَّكَ عَلَى
به حکم خویش، و اوست غالب و دانا به همه چیز. پس توکّل کن بر خدا، یقیناً تو بر

ٱلْحَقِّ ٱلْمُبِينِ ﴿۷۹﴾
جاده صحیح و روشنی هستی.

خلاصه‌ی تفسیر

بی‌شک این قرآن بیشتر (حقیقت) آن چیزهایی را بر بنی اسرائیل ظاهر می‌کند که آنان در آنها اختلاف می‌کنند، و آن برای اهل ایمان هدایت (خاص) و رحمتی (ویژه) است (هدایت به اعتبار طاعات و اعمال و رحمت به اعتبار ثمرات و نتایج) یقیناً ربّ تو در بین آنها با حکم خود (عملاً در روز قیامت) قضاوت می‌کند، (آنگاه معلوم می‌گردد که دین حقّ، چه بود و باطل چیست؟ پس بر این‌گونه مردم چرا تأسّف خورده شود) و او غالب و داناست (که بدون مشیّت او کسی نمی‌تواند به دیگری ضرری برساند) پس شما بر خدا توکّل کنید (کمک خدا حتماً به شما خواهد رسید؛ زیرا) شما بر حقّ صریح هستید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته قدرت کامل خداوند متعال با مثالهای گوناگونی این

امر را به اثبات رساند که وقوع قیامت و زنده شدن مردگان در آن، از نظر عقل ممکن است، اشکال عقلی در آن نیست، و با امکان عقلی، لزوم وقوع آن به نقل، از انبیاء علیهم‌السلام، و کتب آسمانی، ثابت است، و صحّت و ثبوت خبر موقوف بر این است که ناقل، مخبر و راوی آن صادق و راستگو باشد؛ لذا در این آیه این را بیان نمود که مخبر آن قرآن است، و صادق بودن مخبر آن غیر قابل انکار است، تا جایی که مسایلی که بنی‌اسرائیل در آن با هم اختلاف داشته و نمی‌توانستند آنها را حل کنند، قرآن در آن مسایل محاکمه کرده به قضاوت صحیح رهنمایی نموده است، و روشن‌است که محاکمه و قضاوت کننده در میان علما باید از همه اعلم و اعلی باشد، لذا مخبر صادق بودن قرآن واضح گشت، سپس برای تسلّی آن‌حضرت ﷺ، فرمود: شما از مخالفت آنها تنگدل نگردید، خود خداوند متعال در مورد شما قضاوت خواهند نمود، بر خداوند اعتماد کنید؛ زیرا امداد و نصرت الهی، با حقّ همراه است، و بر طریق حقّ بودن شما یقینی است.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا

البته تو نمی‌توانی بشنوانی مردگان‌را و نمی‌توانی بشنوانی کران را صدا، وقتی به عقب

مُدْبِرِينَ ﴿۸۰﴾ وَ مَآ أَنتَ بِهَـٰدِي ٱلْعُمْيِ عَن ضَلَـٰلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ

برگردند، وتو نمی‌توانی‌راه نشان‌دهی‌کوران‌را وقتی از راه گم‌شوند، تو می‌توانی بشنوانی

إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾

کسی‌راکه‌یقین‌داشته‌باشد به‌آیات‌ما، پس‌آنهافرمانبردارند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما نمی‌توانید مردگان را بشنوانید و نیز نمی‌توانید کران را صدای خود بشنوانید، (مخصوصاً) وقتی که آنها به پشت، روی برگردانند، و شما کوران را از گمراهی‌شان (نجات داده) نمی‌توانید راه نشان دهید، شما فقط کسانی را می‌توانید بشنوانید که به آیات ما یقین داشته باشند، (و) باز (هم) قبول داشته باشند.

معارف و مسایل

جذبه‌ی شفقت و همدردی که رسول ماﷺ، با تمام مردم داشت، متقاضی این بود، که پیام خدا را به همه رسانیده آنها را از جهنّم نجات دهند، پس کسانی که این پیام را نمی‌پذیرفتند، آن‌جنابﷺ خیلی رنجیده خاطر می‌شد، و چنان غمگین می‌گشت، که فرزندان کسی بر خلاف گفته‌ی او به آتش بروند؛ لذا قرآن در مواردی چند برای تسلّی دادن رسول خداﷺ، عناوین مختلفی اختیار نموده است، و در آیات گذشته: ﴿**وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُن فِي ضَيْقٍ**﴾ عنوان این رشته بود، و در آیه‌ی فوق‌الذّکر مضمون تسلّی به عنوانی دیگر بیان گردیده که شما وظیفه‌ی خود را که رساندن پیغام حقّ باشد، انجام دادید، پس اگر کسانی آن را قبول نکردند، شما در این باره تقصیر و کوتاهی ندارید، که بر آن اندوهگین باشید، بلکه آنها استعداد پذیرش خود را از دست دادند، قرآن کریم در این آیه گم کردن صلاحیت آنها را با سه مثال به اثبات رسانیده است: اوّلاً ایشان در باره‌ی قبول حقّ مانند نعش مرده‌ای هستند که نمی‌توانند صحبت کسی را گوش داده، استفاده کنند، ثانیاً مثال آنها مانند آن کری است که باوجود کر بودن نمی‌خواهد به گفته‌ی کسی گوش فرا دهد، بلکه هرگاه کسی بخواهد به او حرفی بزند از او برگشته می‌گریزد.

ثالثاً اینها مانند کورانی هستد که اگر کسی بخواهد به آنها راه را نشان دهد، نمی‌توانند ببینند، پس از ذکر این سه مثال، در نهایت فرمود:

﴿**إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ**﴾ یعنی: شما تنها کسانی را می‌توانید بشنوانید که به آیات خداوند ایمان آورند و اطاعت از خداوند را بپذیرند، در کل این مضمون، این امر، پر واضح است که مراد از شنیدن و شنوانیدن در اینجا، تنها رسیدن صدا به گوش شخصی نیست، بلکه مراد از آن سماع و شنیدنی است، که مفید باشد، شنیدنی که سودمند نباشد قرآن مجید با توجّه به هدف و مقصد آن، به عدم سماع تعبیر نموده است، چنان‌که در نهایت فرموده است که شما فقط می‌توانید کسانی را بشنوانید که ایمان آورده‌اند، اگر مراد از شنوانیدن تنها رساندن صدا به گوش آنها می‌بود، پس این گفتن قرآن خلاف مشاهده و واقع، قرار می‌گرفت؛ زیرا شهادات بسیاری بر رسیدن صدا به گوش کفّار و شنیدن و پاسخ دادن آنها وجود دارد، و کسی نمی‌تواند آن را انکار کند؛ لذا از این واضح می‌شود که مراد از شنوانیدن، سماع نافع است، و آنچه آنها را به نعش مرده تشبیه نموده و فرمود که نمی‌توانی مردگان را بشنوانی، معنی آن هم این است که هم چنان‌که اگر مردگان سخن حقی هم بشنوند و بخواهند در آن زمان آن حقّ را قبول کنند، این برای آنها نافع نیست؛ زیرا آنها از دارالعمل دنیا که در آن ایمان و عمل صالح می‌توانست، مفید واقع گردد، گذشته‌اند، پس از مرگ همه‌ی کفّار و منکرین ایمان را در برزخ یا محشر آرزو می‌کنند، ولی آن وقت پذیرش ایمان و عمل صالح نیست؛ لذا از این آیه ثابت نمی‌شود که مرده نمی‌تواند هیچ صحبتی را از کسی بشنود، لذا آیه در حقیقت از مسئله سماع مردگان خاموش است، و این مسئله در محل خود قابل توجّه است، که آیا مرده می‌تواند کلام کسی را بشنود یا خیر؟

مسئله سماع اموات

این مسئله که آیا مردگان می‌توانند کلام کسی را بشنوند یا خیر؟ از مسایلی است که خود صحابه کرام در باره آن با هم اختلاف نظر داشته‌اند، حضرت عبدالله بن عمر سماع مرده را به اثبات می‌رساند، و حضرت امّ‌المؤمنین عایشه صدیقه آن را نفی می‌نماید، لذا اصحاب دیگر و تابعین هم به دو گروه تقسیم شده‌اند، بعضی قایل به اثبات و بعضی قایل به نفی آن می‌باشد، و این مضمون در قرآن یکی در این سوره آمده و دوم در سوره روم آیه ۵۲ و ۵۳ تقریباً با همین الفاظ آمده است، و در سوره فاطر ایه ۲۲ به این الفاظ آمده است: ﴿**وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِی ٱلْقُبُورِ**﴾ یعنی: شما نمی‌توانید کسانی را بشنوانید که در قبرها هستد.

در این هر سه آیه این امر قابل توجّه است که در هیچ یک از آنها نفرمود که مردگان نمی‌توانند بشنوند بلکه در هر سه آیه این را نفی نمود که شما نمی‌توانید آنها را بشنوانید، از اختیار کردن این تعبیر و عنوان در هر سه آیه، اشاره واضح به این است که امکان دارد مردگان استعداد و صلاحیت شنیدن را داشته باشند، ولی ما نمی‌توانیم با اختیار خود آنها را بشنوانیم.

در مقابل این سه آیه، آیه‌ی چهارم که در حقّ شهدا آمده این را ثابت می‌کند که به شهدا در قبرهای‌شان زندگی خاصّی عنایت شده است و طبق آن زندگی به آنها رزق هم می‌رسد، و نسبت به بستگان و پس‌ماندگان‌شان از جانب خدا به آنها بشارت داده می‌شود و آن آیه ۱۶۹ سوره آل‌عمران است، به این الفاظ: ﴿**و لا تحسبن ألذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل أحیاءٌ عند ربهم یرزقون، فرحین بما اتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون**﴾ این آیه دلیلی است بر این که پس از مرگ هم می‌تواند در روح انسانی شعور و ادراک باقی بماند، بلکه در حقّ

شهدا این آیه بر وقوع آن شهادت می‌دهد، امّا این امر که مختص به شهداست نه به اموات دیگر، پس جواب آن این است که از این آیه حد اقل این ثابت می‌شود که پس از مرگ هم در روح انسانی می‌تواند شعور و ادراک و ارتباطی به این دنیا باقی بماند، چنان‌که به شهدا این اعزاز داده شده است که ارتباط ارواح‌شان با قبور و اجسادشان برقرار می‌ماند، هم چنین هر وقت خدا بخواهد، می‌تواند به اموات دیگر هم این فرصت را بدهد، حضرت عبدالله بن عمر که قایل به سماع موتیٰ است، قول او نیز مستند به حدیث صحیحی است، که از خود او با اسناد صحیح منقول است، به این عبارت:

«ما من أحد یمر بقبر أخیه المسلم کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه إلا رد الله علیه روحه حتی یرد علیه السلام» [1]. یعنی کسی نیست که به کنار قبر برادر مسلمانش می‌گذرد که او را در دنیا می‌شناخت به او سلام می‌کند مگر الله تعالی روح آن مرده را باز به او برمی‌گرداند تا به سلام جواب بدهد.

از این هم ثابت می‌شود که وقتی کسی سر قبر برادر مسلمانش رفته سلام گوید، آن مرده سلام او را می‌شنود و به او جواب می‌دهد، بدین صورت که الله تعالی در آن زمان روح او را به دنیا بر می‌گرداند، از این حدیث دو امر ثابت می‌گردد، یکی این‌که مردگان می‌توانند بشنوند، دوم این‌که شنیدن آنها ورسما، به اختیار خود ما نیست، بلکه هرگاه خدا بخواهد می‌شنواند، و اگر نخواهد نمی‌شنواند، این حدیث نشان می‌دهد که به هنگام سلام گفتن مسلمانی، حقّ تعالی روح مرده را برمی‌گرداند، و سلام را به او می‌شنواند و به او توانایی می‌دهد تا جواب سلام را بدهد، نسبت به بقیه‌ی احوال و کلمات، نمی‌توان به‌طور قطعی فیصله داد که مرده آنها را می‌شنود

---

۱ - ذکره ابن کثیر فی تفسیره.

یا خیر؟ بنابر این امام غزّالی، علّامه سبکی و غیره چنین تحقیق کرده‌اند که این امر از احادیث صحیح و آیه‌ی مذکور قرآن ثابت است، که بسا اوقات مردگان کلام زندگان را می‌شنوند، ولی این ثابت نیست که هر مرده‌ای در هر زمانی کلام هر کس را حتماً می‌شنود، پس بدین طریق بین روایات و آیات هم، توافق ایجاد می‌گردد، امکان دارد که مرده در بعضی اوقات کلام زندگان را بشنود و در بعضی اوقات دیگر نشنود، یا این‌که بعضی از مردگان بشنوند و بعضی دیگر نشنوند؛ زیرا از آیات سوره‌ی نمل و سوره‌ی روم و سوره‌ی فاطر هم این ثابت گردید که شنوانیدن مردگان در اختیار ما نیست، بلکه کسی که خدا بخواهد به او می‌شنواند، لذا در مواردی که از احادیث صحیح شنیدن ثابت گردد، در آنجا بر شنیدن باید عقیده داشت و جایی که ثابت نیست، در آنجا هر دو احتمال وجود دارد، بنابر این نه مجالی برای اثبات قطعی است، و نه برای نفی قطعی، والله اعلم.

در تحقیق کامل این مسئله اینجانب رساله‌ی مستقل تحت عنوان «تکمیل الحبور بسماع اهل القبور» نوشته‌ام که در حزب خاص سوره‌ی روم احکام القرآن به زبان عربی انتشار یافته است، و در آن، آیات، روایات، اقوال سلف و خلف، وقایع بسیار و مخاطبان اهل قبور نقل شده است، اهل علم می‌توانند بدان مراجعه نمایند، و خلاصه‌ی ضروری آنها در اینجا برای عوام نوشته شده است.

وَ إِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ

وقتی که واقع بشود بر آنها سخن، بیرون می‌آوریم در جلو آنان حیوانی از زمین که

تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿۸۲﴾

باآنها صحبت می‌کند، که مردم به نشانیان ما یقین نمی‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

و وقتی که وعده‌ی (قیامت) بر آن (مردم) ها نزدیک به وقوع برسد، (قیامت نزدیک می‌رسد) پس ما برای آنها از زمین حیوانی (عجیب) بیرون می‌آوریم که آن با آنها صحبت می‌کند، که مردمان (کافر) بر آیات ما (آیات خداوندی به ویژه آیات متعلّق به قیامت) یقین نمی‌کنند، (ولی آن زمان قیامت فرا رسیده است، که یکی از علایم آن ظهور من است).

معارف و مسایل

دابة الأرض چیست؟ و از کجا و کی بیرون می‌آید؟

در مسند امام احمد از حضرت حذیفه رضی الله عنه، مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا که شما پیش از آن ده علامت را مشاهده نکنید، ۱- طلوع آفتاب از طرف مغرب. ۲- دخان. ۳- دابة. ۴- خروج یأجوج و مأجوج. ۵- نزول عیسی علیه السلام. ۶- دجّال. ۷- سه خسوف: یکی در مغرب، دوم در مشرق و سوم در جزیرةالعرب. ۸- یک آتش که از قصر عدن بیرون می‌آید و همه مردم را روان کرده به میدان حشر می‌برد، هر کجا که مردم برای استراحت شب مقیم می‌شوند آن آتش هم اقامه می‌کند باز آنها را می‌برد(۱).

۱- هکذا رواه مسلم و اهل السنن من طرق و قال الترمذی حدیث حسن صحیح.

از این حدیث[۱]، ثابت می‌گردد که نزدیک به قیامت چنین حیوانی از زمین بیرون می‌آید که با مردم صحبت می‌کند، و در تنوین لفظ: «**دابة**» به عجیب الخلقه بودن آن، اشاره شده است، و نیز این‌که همانند عموم حیوانات دیگر به طریق توالد و تناسل آفریده نمی‌شود، بلکه ناگهان از زمین بیرون می‌آید، و این هم از این حدیث مفهوم می‌گردد که خروج دابة الارض از علامات کاملاً نهایی است که پس از آن قیامت برپا می‌گردد، ابن‌کثیر به حواله ابوداوود طیالسی از حضرت طلحه بن عمر در حدیث طولانی روایت کرده که این دابةالارض در مکّه‌ی مکرّمه از کوه صفا بیرون می‌آید، و از سر خود خاک افشانده در میان حجر الاسود و مقام ابراهیم می‌رسد، و مردم با مشاهده‌ی آن فرار می‌کنند، فقط یک گروه می‌ماند که این «دابه» صورتهای آنها را مانند ستاره روشن می‌کند، و پس از آن رو به سوی زمین بیرون می‌آید، و بر صورت هر کافری، علامت کفر می‌زند، و هیچ کسی نمی‌تواند از گیر و دار آن بگریزد، و هر مؤمن وکافری را می‌شناسد[۲].

و مسلم بن حجاج از حضرت عبدالله بن عمر روایت کرده است که من از رسول خداﷺ حدیثی شنیدم که هیچ گاه آن را فراموش نمی‌کنم، و آن این‌که رسول خداﷺ فرمود: در علامتهای نهایی قیامت اوّل خورشید از طرف مغرب طلوع می‌کند، و پس از بلند شدن آفتاب، دابةالارض بیرون می‌آید، از این دو تا علامت هر کدام که اوّل ظاهر گردد، پس از آن فوراً قیامت می‌آید[۳].

شیخ جلال‌الدین محلی فرموده است: به هنگام خروج دابه، احکام امر

---

۱ - در اصل از این حدیث نوشته شده ولی به فکرم از این آیه؛ زیرا در حدیث فوق تنها لفظ دابة آمده نه چیزی دیگر و تفصیل در آیه است.

۲ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر.

به معروف و نهی از منکر منقطع می‌گردد، و پس از آن هیچ کافری اسلام را قبول نمی‌کند، این مضمون از بسیاری احادیث و آثار مستنبط می‌شود[۱].

ابن‌کثیر و غیره در اینجا نسبت به هیئت و کیفیت و احوال دابةالارض، روایات مختلفی نقل کرده‌اند، که بیشتر آنها قابل اعتماد نیستند، لذا آنچه از روایات و احادیث صحیح ثابت است این است، که این حیوانی عجیب الخلقه می‌باشد، و بدون توالد و تناسل از زمین بیرون می‌آید، و خروج آن در مکّه‌ی مکرّمه می‌باشد، سپس در تمام دنیا می‌گردد، و کافر و مسلمان را می‌شناسد، و با آنها صحبت می‌کند، اینها اموری هستند که به خبر صادق ثابتند و تنها باید بدانها عقیده داشت، تحقیق و تفتیش بیش از این نه لازم است و نه مفید.

امّا این امر که مراد از صحبت کردن دابةالارض با مردم چیست؟ بعضی فرموده‌اند: کلام در آن است که در قرآن ذکر شده است، که: ﴿**أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ**﴾ و او از طرفی این کلام را به گوش مردم می‌رساند، که بسیاری از آنان پیش از امروز به آیات ما یقین نداشتند، و با این مطلب که اکنون آن زمان رسیده است، که همه آنها یقین می‌کنند، ولی یقین کردن در این وقت از نظر شرع اعتباری ندارد، و از حضرت ابن‌عبّاس، حسن بصری، قتاده و غیره منقول است و نیز روایتی از حضرت علی کرّم‌الله‌وجهه، هم وجود دارد که این دابةالارض به مردم خطاب و صحبت می‌کند، همانگونه که عموم صحبت می‌باشد[۲].

---

۱ - مظهری.

۲ - ابن کثیر.

وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن یُکَذِّبُ بِـَٔایَـٰتِنا
و روزی‌که جمع کرده می‌آوریم از هر فرقه گروهی، که تکذیب می‌کردند سخن‌های ما را

فَهُمْ یُوزَعُونَ ﴿۸۳﴾ حَتَّیٰ إِذَا جَآءُوا قَالَ أَکَذَّبْتُم
پس گروه بندی آنها می‌شود. تا این‌که وقتی حاضر گردند، می‌گوید چرا تکذیب کردید

بِـَٔایَـٰتِی وَ لَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّا ذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ
سخن‌های مرا و نه آمده بودند در فهم شما، یا بگویید که چه می‌کردید. و واقع شد قول

عَلَیْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا یَنطِقُونَ ﴿۸۵﴾ أَلَمْ یَرَوْا
بر آنها به‌سبب این‌که شرارت کرده بودند، اکنون نمی‌توانند صحبت کنند، آیا نمی‌بینند که

أَنَّا جَعَلْنَا الَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَأَیَـٰتٍ
ماآفریدیم شب‌را که درآن استراحت کنند، و روز رابرای دیدن، البته دراین نشانی هست

لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ﴿۸۶﴾ وَ یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ
برای کسانی که یقین می‌کنند. و روزی‌که دمیده می‌شود در صور، پس پریشان گردند

مَن فِی السَّمَـٰوَٰتِ وَ مَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ اللَّهُ وَ کُلٌّ
کسانی‌که در آسمانهاهستند وکسانی‌که در زمین هستند، مگر کسی‌که خدا بخواهد وهمه

أَتَوْهُ دَٰخِرِینَ ﴿۸۷﴾ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ
می‌آیندپیش‌او به‌عاجزی. ومی‌بینی‌کوهها‌را می‌پنداری که‌ثابت‌اند وآنها راه‌می‌روند مانند

السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿۸۸﴾ مَن
ابر، آفرینش خداست، او که ساخته هرچیز را، او آگاه هست به‌آنچه شما می‌کنید. کسی‌که

جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿۸۹﴾ وَ مَن
آورده نیکی می‌رسد به‌او بهتر از آن، و آنها از پریشانی آن روز در امن هستند. و کسی‌که

جَـاءَ بِـالسَّيِّئَةِ فَكُـبَّتْ وُجُـوهُهُمْ فِـى اَلنَّـارِ هَـلْ تُـجْزَوْنَ اِلَّا مَـا
آورده بـدی سـرنگون انـداخـته مـی‌شود صـورتهای‌شان در آتش، بـه پـاداشـی مـی‌رسید کـه

كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾
آن را می‌کـردیـد.

خلاصه‌ی تفسیر

روزی که (پس اززنده شدن از قبرها) ما از هرگروهی (هم از امم سابقه و هم از این امّت) دسته دسته از آنها (برای محاسبه) جمع می‌کنیم، که آیات مرا تکذیب می‌کردند، (پس آنها به سوی موقف برای محاسبه به حـرکت انداخته می‌شوند، و چون این به کثرت می‌باشد، لذا) آنها (در حرکت برای رسیدن عقبی‌ها) باز داشته می‌شوند (تا که جلو و عقب نیافتند، همه با هم شده به سوی جایگاه حساب بروند، مراد از آن بیان کثرت است؛ زیـرا در اجتماعهای بزرگ عادتاً چنین می‌باشد، چه بازداشت باشد و چه نباشد) تا این‌که وقتی شروع به (راه رفتن می‌کنند و در جایگاه) حاضر می‌شوند، پس (محاسبه آغاز می‌شود، و) خداوند متعال می‌فرماید: آیا شـما بـودید کـه آیات مرا تکذیب می‌کردید؟ در حالی که شما آنها را در احاطه علمی خود نیاوردید، (تا از آن فرصت اندیشه‌ای دست دهد، و اندیشیده بـر آن رأی می‌دادید، با این مطلب که به محض شـنیدن، بـدون تـدبّر و تـفکّر آنـها را تکذیب کردید، و بر تکذیب هم اکتفا نکردید،) بلکه (به یاد آورید که علاوه بر آن) چه کارهای دیگری انجام می‌دادید؟ (مانند آزار رسانی به انبیا و اهل ایمان، که بالاتر از تکذیب است، و هم چنین در عقاید کفرآمیز دیگر و فسق و فجور مبتلا بودید) و (اکنون نوبت آن رسیده است که به علّت ثبوت جرم)

وعده‌ی (عذاب) بر آنها فرا رسیده (و استحقاق عذاب ثابت شد) به سبب این‌که آنها (در دنیا) تجاوزهای (بزرگی) کرده بودند، (که امروز ظهور آنها ثابت گشت) پس (چون ثبوت قوی است، لذا) آنها (نمی‌توانند به معذرت خواهی و غیره) زبان بگشایند (و آنچه در بعضی از آیات در بیان معذرت خواهی آنها ذکر شده، در ابتدا می‌باشد، که پس از اقامه‌ی حجّت نمی‌توانند، کوچک‌ترین صحبتی بکنند، و آنها که امکان قیامت را انکار می‌کنند، حماقت محض است؛ زیرا علاوه بر دلایل درست نقلی، دلیل عقلی هم بر آن هست، مانند این‌که) آیا آنها بدین نظر نکردند که ما شب را آفریدیم تا مردم در آن استراحت کنند (و این استراحت شبیه به مرگ است) و روز را آفریدیم که در آن ببینند (که موقوف بر بیداری است، و آن شبیه به حیات بعد از مرگ است، پس) در این (خواب و بیداری روزمرّه) دلایل بزرگی (بر امکان بعث و حقّانیت این آیات، وجود دارد؛ زیرا مرگ این است که وابستگی روح به جسم زایل گردد، و حقیقت حیات ثانیه این‌است که این تعلّق باز گردد، و خواب هم از یک حیث عبارت است از: زوال این تعلق؛ زیرا در خواب این تعلّق ضعیف می‌شود و ضعف زمانی پدید می‌آید که مرتبه‌ای از مراتب وجود زایل گردد، و بیداری عبارت است از بازگشت آن مرتبه‌ی زایل شده وجود، لذا بین هر دو تا تشابه تام برقرار شده و قدرت الهی هر روز در بیداری پس از خواب مشاهده می‌شود، پس زندگی بعد از مرگ هم نظیر آن است، پس آن چگونه از قدرت الهی خارج می‌گردد، و این دلیل عقلی برای هر شخص عامی است، ولی به اعتبار انتفاع) برای کسانی هست که ایمان دارند؛) زیرا آنها اندیشه و فکر می‌کنند، و دیگران تدبّر نمی‌کنند، و برای رسیدن به نتیجه، فکر و نظر ضروری است، لذا دیگران از آن بهره برنمی‌دارند) و (یک حادثه‌ی خطرناکی قبل از این حشر مذکور،

اتّفاق می‌افتد که ذکر آن بعداً می‌آید، بیم آن هم قابل یادآوری است) روزی که در صور دمیده می‌شود (این نفخه‌ی اولی است، و حشر مذکور پس از نفخه‌ی ثانیه می‌باشد) پس هر که در آسمان و زمین (از فرشته و انسان و غیره) وجود دارد همه پریشان می‌شوند، (سپس می‌میرند و ارواح مردگان بیهوش می‌گردد) مگر کسی که خدا بخواهد (او از این پریشانی و مرگ محفوظ می‌ماند، مراد از آن حسب حدیث مرفوع، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، ملک‌الموت و حاملان عرشند، سپس همه‌ی اینها بدون اثر نفخه می‌میرند[1]،) و (در دنیا هم چنان‌که عادت است از هر کسی که وحشت و ترس باشد، از او می‌گریزند، در آنجا کسی نمی‌تواند از خدا بگریزد (بلکه همه با هم در جلو او جمع شده حاضر می‌گردند، (تا جایی که مردمان زنده مرده، و مرده، گاه بیهوش می‌شوند) و (این تأثیر و تغییر نفخه در جانوران است، و تأثیری که در غیر جانداران پدید می‌آید، از این قرار است، که ای مخاطب) تو (در آن زمان) کوهها را به وضعی می‌بینی که (با توجّه به استحکام ظاهر در نظر ظاهر) فکر می‌کنی که آنها (همیشه هم چنین باقی می‌مانند، و هیچ گاه از جای خود) تکان نمی‌خورند در حالی که (وضع آنها در آن ساعت چنان می‌شود که) مانند ابر (متخلخل و خفیف و اجزای پراکنده شده، در فضای آسمانی) پخش می‌شوند، (کقوله تعالی: **﴿و بست الجبال بسا، فکانت هباءً منبثا﴾** و از این موضوع نباید شگفت زده شد که چنین چیز سنگین و سخت چگونه به این حال در می‌آید؛ زیرا) این کار خداوندی است، که هر چیزی را (به مقدار مناسب) آفریده است، (و در ابتدا در هیچ چیزی استحکام نبود؛ زیرا ذات آن چیز وجود نداشت، پس صفت

---

۱ ـ کذافی الدرالمنثور، سورة الزمر.

استحکام به درجه‌ی اولی نبوده است، هم چنان‌که خداوند از معدوم، موجود و از ضعیف قوی را آفریده است، می‌تواند عکس آن را هم انجام دهد؛ زیرا تعلّق قدرت ذاتی، نسبت به تمام مقدورات یکسان است، به ویژه این موضوع چیزهایی که نظیر و مشابه یکدیگر هستند، بیشتر واضح است، هم چنین پدید آمدن، تغیّر عظیم در مخلوقات قوی دیگر آسمانی و زمینی، در آیات دیگر مذکور است، قوله تعالی: ﴿**و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة، فیومئذ وقعت الواقعه، وانشقت السماء**﴾ و بعد از این، نفخه‌ی دوم وقوع می‌یابد که به وسیله‌ی آن ارواح به هوش آمده به بدنهای خود برمی‌گردند، و همه‌ی جهان دوباره ساخته می‌شود، آنچه در ذکر حشر دربالا گذشت بعد از نفخه‌ی دوم حاصل می‌شود. در آینده هدف اصلی یعنی جزا و سزا قیامت، بیان می‌گردد، لذا جلوتر به صورت تمهید می‌فرماید) این امر یقینی است که خداوند متعال از همه افعال شما کاملاً با خبر است (و این امر، نخستین شرط جرا و سزاست، و شرایط دیگر مانند قدرت و غیره از دلایل دیگر ثابت هستند، پس امکان مجازات از این ظاهر، و حکمت هم مقتضی وقوع آن است، از این موضوع وقوع جزا و سزا ثابت گشت، و پس از این تمهید، وقوع آن را با قانون و طریقه‌ی آن ذکر می‌نماید) هر کسی که نیکی (ایمان) بیاورد، پس (او بر این ایمان مستحق چه اجری است) به او اجری بهتر از آنچه که انجام داده است) می‌رسد، و آنها در آن روز از پریشانی بزرگ ایمن می‌مانند، (چنان‌که در سوره‌ی انبیاء آمده است: ﴿**لا یحزنهم الفزع الاکبرالآیه**﴾ و هر کسی که بدی (کفر و شرک) بیاورد، پس آنها سرنگون در آتش انداخته می‌شوند، (و به آنها گفته می‌شود که) به شما سزای اعمالی داده می‌شود که (در دنیا) انجام می‌دادید، (این عذاب بدون دلیل نیست).

معارف و مسایل

﴿فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ از «وزع» مشتق و به معنای متوقّف کردن است، مراد این است که گروه اوّلی متوقّف کرده شود تا مردمان عقب مانده همراه گردند، و بعضی «وزع» را به معنای دفع گرفته‌اند، یعنی به آنها فشار آورده، به سوی جایگاه آورده می‌شوند، ﴿وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً﴾ در این مطلب اشاره به این است که تکذیب آیات الهی خود یک جرم و گناهی بزرگ است، به ویژه وقتی که بدون توجّه و بدون فکر و اندیشه و درک به تکذیب بپردازد، پس این جرمی دوچندان است، از این معلوم می‌شود، کسانی که باوجود فکر و اندیشه حقّ را درنیابند، به علّت این‌که فکر و اندیشه، آنها را به سوی گمراهی سوق داده است، جرم آنها قدری سبک می‌شود اگر چه باز هم تکذیب وجود خدا و توحید و غیره، کفر و ضلال و غیر ناجی از عذاب ابدی می‌باشد؛ زیرا اینها چنان امور بدیهی‌ای هستند که اشتباه فکر و نظر در آن قابل عفو نیست.

﴿وَ يَوْمَ يُنفَخُ فِي‌ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ‌الخ﴾ «فزع» به معنای ترس و پریشانی است، و در آیه‌ای دیگر در این مقام به جای «فزع»، «صعق» آمده که به معنای بیهوشی است، اگر این هر دو آیه متعلّق به نفخه‌ی اوّل «صور» قرار داده شوند، پس حاصل هر دو لفظ این است که به هنگام دمیدن صور، نخست همه می‌ترسند و پریشان می‌شوند، باز بیهوش می‌گردند، و در خاتمه می‌میرند، امّا حضرت قتاده و ائمّه‌ی دیگر تفسیر این را متعلّق به نفخه‌ی دوم دانسته‌اند، که به وسیله‌ی آن همه‌ی مردگان زنده می‌شوند، و مطلب آیه این است که همه به هنگام زنده شدن، با ترس و خوف بلند می‌شوند، و برخی دیگر فرموده‌اند که «صور» سه بار دمیده می‌شود:

نخستین نفخه، نفخه فزع است، که در اثر آن همه به پریشانی و ترس و اضطراب مبتلا می‌گردند، دوم نفخه، صعق است که همه در اثر آن می‌میرند، سوم نفخه، حشر و نشر است که از آن همه مردگان زنده می‌شوند، ولی از آیات قرآن و احادیث صحیح فقط دو «صور» ثابت می‌شود[۱].

حضرت ابن مبارک از حضرت حسن بصری به صورت مرسل روایت نموده است که رسول‌خدا ﷺ، فرموده است: فاصله‌ی دو صور چهل سال می‌باشد[۲].

﴿**إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ**﴾ این استثنا از «**فزع**» است، که به معنای ترس آمده است، با این مطلب که بعضی کسانی هستند که به هنگام حشر هیچ ترسی بر آنها لاحقّ نمی‌گردد، در حدیث حضرت ابوهریره رضی الله عنه، آمده است که ایشان شهدا می‌باشند که در زندگی دوباره حشر هیچ ترسی بر آنان عارض نمی‌شود[۳].

سعید بن جبیر هم فرموده است که مراد از آن شهدا هستند که هنگام حشر شمشیر به کمر بسته دور و بر حشر جمع می‌شوند، و قشیری فرموده است که انبیاء علیهم السلام، به طریق اولی مشمول آن هستند؛ زیرا که آنان حایز مقام شهادت و نبوّت هر دوتا هستند[۴].

و در سوره‌ی زمر در آینده می‌آید: ﴿**وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ**﴾ که در آن به جای «فزع» لفظ: «**صعق**» آمده است که معنای آن بیهوش شدن است، و مراد از آن در اینجا بیهوش شدن و سپس مردن است، و در آن هم استثناء: ﴿**إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ**﴾ آمده است، و مراد از این استثنا طبق حدیث مرفوع شش فرشته‌اند، به شرح

۱- قرطبی و ابن‌کثیر.
۲- قرطبی.
۳- صحیح الحدیث ابن العربی، قرطبی.
۴- قرطبی.

زیر: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک‌الموت، و حملة‌العرش که با نفخه‌ی صور نمی‌میرند، و پس از آن طبق تصریح حدیث همه‌ی آنها می‌میرند، مفسّرین‌که فزع و صعق را یکی دانسته‌اند، آنها همانند سوره‌ی زمر در اینجا هم، مراد از آن فرشتگان را قرار داده‌اند، که در خلاصه‌ی تفسیر هم اختیار گردید، و در نزد کسانی که فزع و صعق را جدا از هم می‌دانستند، مراد از استثنا فزع شهدا هستند، همانطوری که در بالا نقل گردید.

﴿**وَ تَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ**﴾ مراد این‌است که کوهها از جایگاههای خود منتقل شده، همچون ابرها به حرکت در می‌آیند، که بیننده آنها را در جای خود ثابت می‌پندارند، در صورتی که آنها با سرعت دارند حرکت می‌کنند، تمام اجسام بزرگ که ابتدا و انتهای آنها در جلو نظر انسان نباشد، وقتی به سوی یک جهت حرکت کنند، هر چند حرکت آنها سریع باشد، امّا در نظر بیننده، آنها در جای خود ثابت به نظر می‌رسند، و همه این‌را در ابر عمیق و گسترده مشاهده خواهند کرد، که در جای خود ثابت به نظر می‌رسند، در صورتی‌که آنها دارند حرکت می‌کنند، ولی حرکت آنها را بینندگان زمانی احساس می‌کنند که به قدری دور بروند که کناره افق از آنها ظاهر گردد.

خلاصه این‌که بجا ماندن کوهها به اعتبار نظر بینندگان است، و حرکت آنها به اعتبار حقیقت است، عامّه‌ی مفسّرین مطلب آیه را چنین فرموده‌اند و در خلاصه‌ی تفسیر نیز همین‌نظر اختیار شده است که دو حالت به اعتبار دو وقت است، جامد ماندن به اعتبار زمانی است که بیننده وقتی آن را می‌بیند، چنین تصوّر می‌کند، که آنها شاید هیچ گاه از جای خود تکان نمی‌خورند، ﴿**وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ**﴾ به اعتبار روز قیامت است، بعضی از علما فرموده‌اند احوال کوهها در روز قیامت در قرآن به صورت گوناگونی بیان

گردیده است، نخست حال لرزش و زلزله است، که تمام زمین و کوهها را احاطه می‌کند، ﴿**و اذا دکت الارض دکا**﴾، ﴿**اذا زلزلت الارض زلزالها**﴾ حالت دوم این است که کوههای بزرگ همانند پشم از هم پاشیده گردند، ﴿**و تکون الجبال کالعهن المنفوش**﴾ این زمانی حاصل می‌شود، که آسمان از بالا مانند قیر گداخته شود، و کوهها از زمین مانند پشم بالا بروند، و آسمان از بالا پایین بیاید، و هر دو ها هم برخورد کنند، ﴿**یوم تکون السماء کالمهل و تکون الجبال کالعهن**﴾ سوم این‌که آنها به جای پشم از هم پاشیده یک جسم متّصل تکّه تکّه و ریزه ریزه گردند، و ﴿**بسّت الجبال بسّاً، فکانت هباءً منبثاً**﴾ چهارم این‌که آنها ریزه ریزه شده پراکنده گردند، ﴿**قل ینسفها ربی نسفا**﴾ پنجم این‌که این کوهها ریزه ریزه شده مانند غبار بر زمین پراکنده گردند و باد آنها را به هوا بالا ببرد، و چون این غبار همه‌ی زمین را فرا می‌گیرد، اگر چه دارند همانند ابر با سرعت حرکت می‌کنند، ولی بینندگان آنها را در جای خود ثابت تصوّر می‌کنند، ﴿**وَ تَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِىَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ**﴾، بعضی از این احوال به هنگام نفخه‌ی اولی و بعضی دیگر بعد از نفخه‌ی دوم، زمانی که زمین به صورت یک سطح صاف و مسطّح در می‌آید مشاهده می‌گردند، که نه در آن گودالی باقی می‌ماند و نه کوه و ساختمان و درختی، دیده می‌شود: ﴿**قل ینسفها ربی نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً و لا أمتاً**﴾[1]. والله تعالی و سبحانه اعلم بحقیقة الحال.

﴿**صُنْعَ ٱللهِ ٱلَّذِىٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَىْءٍ**﴾ «صنع» به معنای صنعت است، و «**اتقن**» مشتق از اتقان است به معنای مضبوط و مستحکم کردن چیزی می‌آید، به ظاهر این جمله مرتبط با تمام مضامین گذشته است، که در آن قدرت کامل و

---

۱ ـ از قرطبی و روح‌المعانی.

صنعت عجیب حقّ تعالی از دگرگونی لیل و نهار، حشر و نشر همه‌ی احوال ذکر شده است، با این مطلب که آنها چندان موجب حیرت و شگفتی نیستند؛ زیرا صانع آنها انسان یا فرشته‌ای که دارای علم و قدرت محدود باشد نیست، بلکه ربّ العالمین است، و اگر آن متعلّق به جمله‌ی نزدیک ﴿وَ تَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾ باشد، پس مطلب این است که این وضع کوهها که بینندگان آنها را ثابت ببینند و در واقع آنها در حرکت باشند، چندان بعید و جای تعجّب نیست؛ زیرا این صنعت رب‌العزه است که همه چیز در توان اوست.

﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا﴾ این سرانجام، بعد از حشر و نشر و حساب و کتاب است، و مراد از «**حسنه**» کلمه: «**لا اله الا الله**» است[۱]، یا مراد از آن، اخلاص است[۲]، و بعضی مطلق طاعت را مشمول این لفظ دانسته‌اند، بدین معنی که هر کسی عمل نیک انجام دهد، و زمانی می‌توان عمل را نیک گفت که شرط اوّل آن، ایمان، وجود داشته باشد، پس او با چیزی بهتر از عمل خویش نایل می‌گردد، مراد از آن نایل شدن به نعمتهای لازوال جنّت و نجات ابدی از هر عذاب و مشقّت است، و بعضی فرموده‌اند که مراد از خیر این است که پاداش یک نیکی از ده تا هفتصد برابر می‌رسد[۳].

﴿وَ هُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ﴾ مراد از «فزع» هر مصیبت بزرگ و پریشانی و ترس است، با این مطلب که در دنیا هر متّقی و پرهیزکاری هم از سرانجام می‌ترسد، و می‌بایست هم بترسد، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إن عذاب ربهم غير مأمون﴾ یعنی عذاب پروردگار چنان نیست که کسی از آن بی‌فکر و مطمئن شده آرام بنشیند، از اینجاست که انبیا علیهم‌السلام، صحابه و

---

۱ - کمال قال ابراهیم.
۲ - کما قال قتاده.
۳ - مظهری.

اولیای امّت، همیشه خایف و لرزان بودند، ولی روزی که از حساب و کتاب رهایی یابند، پس مردمان نیک که نیکو عمل کرده‌اند، از هر خوف و اندوهی بی‌فکر و مطمئن خواهند شد، والله اعلم.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِى حَرَّمَهَا وَ لَهُ
به‌من دستور رسیده که بندگی کنم مالک این شهر را، آن‌که به‌آن حرمت داد، واز آن اوست

كُلُّ شَىْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾ وَ أَنْ أَتْلُوَا ٱلْقُرْءَانَ فَمَنِ
هرچیز، ودستور رسیده به‌من‌که باشم‌ازفرمانبرداران. واین‌که‌بخوانم‌قرآن‌را پس هرکسی‌که

ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَآ أَنَا مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿۹۲﴾
به‌راه‌آمد، پس برای خود به‌راه می‌آید، وهر کسی‌گمراه شد، پس بگو من‌فقط ترسانندهام.

وَ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا
و بگو همه تعریف از خداست، نشان می‌دهد به شما آیات خود را شما آنها را می‌شناسید

وَ مَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾
ونیست‌پروردگار توغافل‌ازآن‌کارهایی‌که شماانجام‌می‌دهید.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای پیغمبر، به مردم بگویید که) به من دستور رسیده است که من مالک (حقیقی) این شهر (مکّه) را عبادت کنم، کسی که این (شهر) را محترم آفریده است (که حرم بودن آن بر این احترام مترتّب است، با این مطلب در عبادت او کسی را شریک نگردانم) و (چرا او عبادت نشود وقتی که) همه چیزها از (ملک) او هستند و این (هم) به من دستور داده شده است که (در

همه‌ی عقاید و اعمال) فرمانبردار باشم، (این دستور به توحید است) و (به من) این (دستور نیز داده شده است) که من قران را (برای شما) بخوانم (احکام الهی را تبلیغ کنم که این از لوازم نبوّت است) پس (بعد از تبلیغ من) هر کسی که هدایت می‌یابد به نفع اوست (او از عذاب نجات یافته و به نعمتهای لا زوال نایل می آید، و من از او متقاضی نفع مالی یا جانی نیستم) و هر کسی که راه گمراهی در پیش می‌گیرد، پس شما بگویید که (به من هیچ ضرری نمی‌رسد زیرا که) من فقط از پیامبران ترساننده (مبلغ احکام) هستم (وظیفه‌ی من فقط تبلیغ احکام است، که پس از آن مسئولیت من به پایان می‌رسد، اگر شما قبول نکنید وبال آن به شما می‌رسد) و شما (این را هم) بگویید که (دیر آمدن قیامت را دلیل بر عدم آن تصوّر کرده (آن را انکار می‌کنید، این حماقت شماست، تأخیر در وقوع چیزی، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آن هیچ گاه نمی‌شود، علاوه بر این آنچه شما به من می‌گویید که قیامت را زودتر بیاورم، اشتباه دیگری است؛ زیرا من کی ادّعا کردم که آوردن قیامت در اختیارم هست، بلکه) همه صفات، قدرت، علم و حکمت از آن خداوند است، و اوست که حسب مقتضای حکمت خویش قیامت را می‌آورد، آری همین قدری که اطّلاع داده شده است که در وقوع قیامت تأخیر زیادی وجود ندارد، بلکه) عنقریب نشانه‌های خود (وقایع قیامت) را نشان خواهد داد، پس شما (وقت وقوع) آن را خواهید شناخت (وقتی که در شناختن آن چندان فایده‌ای وجود ندارد) و (تنها بر نشان دادن علامات اکتفا نمی‌شود، بلکه باید هر یکی به کیفر اعمال بد خود برسد؛ زیرا) پروردگار تو از آن کارهایی که همه شما انجام می‌دهید، غافل نیست. مراد از:

﴿**رب هذه البلدة**﴾ در نزد جمهور مفسّرین، مکّه‌ی مکرّمه است، الله

تعالی ربّ العالمین و ربّ السموات و الارض است، تخصیص مکّه‌ی مکرّمه در اینجا برای اظهار عظمت شأن آن و محترم و مکرّم بودن آن نزد خداست، لفظ حرّم از تحریم مشتق است که معنای آن مطلق احترام و اکرام می‌باشد، و احکام شرعی خاص که به سبب این احترام و اکرام متعلّق به مکّه و ارض حرم است، هم جزء آن است، مثلاً کسی که به حرم پناه ببرد ایمن می‌شود، انتقام گرفتن از دشمن و قتل در حرم ناجایز است، و شکار کردن هم در حرم جایز نیست، بریدن درختها هم جایز نیست، بیان این احکام در ذیل آیه‌ی ۹۷ آل عمران:

﴿**من دخله کان آمنا**﴾ و برخی در ابتدای سوره مائده‌ی و بعضی در ذیل آیه‌ی ۹۵ مائده:

﴿**ولا تقتلوا الصید و أنتم حرم**﴾ قبلاً بیان گردیده است.

الحمد لله که تفسیر سوره نمل امشب دوشنبه ۲۴ شوال سال ۱۳۹۱هـ تمام شد وقتی از ۱۴ شوال هندوهای هندوستان بر کل پاکستان غربی از فضا و زمین و دریا حمله آور شدند و شهر کراچی به صورت خاص هدف آنها قرار گرفت. هر شب بمباران شود، در شهر در جاهای غیرنظامی هم، بم می‌ریزد، تمام شب خاموشی است، و از انفجار بمب‌ها ساختمانها به لرزه در می‌آیند، ولی فضل و کرم الهی است که او در این احوال هم سلسله این تفسیر را برقرار داشت، و در ظرف ده روز این جنگ هم، از صفحه ۶۵ تا ۱۰۴ تقریباً ۴۰ صفحه نوشته شد.

و ترجمه آن‌هم امروز پس از نماز صبح به تاریخ ۹ شوال سال ۱۴۰۸هـ خاتمه یافت.

***

سورة القصص

سورةالقصص مكيةوهى ثمان و ثمانون آية و تسع ركوعات
سوره‌قصص مکّی‌است، ودارای هشتادوهشت آیه و نه رکوع‌است

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خداکه بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

طسٓمٓ ﴿۱﴾ تِلْكَ ءَايٰتُ ٱلْكِتٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَ
اینهاآیات کتاب روشن هستند. می‌خوانیم بر تو برخی از احوال راستین موسی‌و

فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَ جَعَلَ
فرعون‌را، برای‌کسانی‌که یقین‌می‌کنند. فرعون تسلّط پیداکرده‌بود درملک‌وتقسیم‌کرده‌بود

أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ
باشندگان‌آن‌را به‌چند فرقه، ضعیف کرده‌بود گروهی‌را ازآنها، که ذبح‌می‌کرد پسران‌شان‌را

وَ يَسْتَحْيِى نِسَآءَهُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾ وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ
وزنده نگاه‌می‌داشت‌زنهایشان‌را، یقیناًاو بوداز خرابکاران. ومامی‌خواهیم‌که‌احسان‌کنیم

عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
بر کسانی‌که ضعیف قرار گرفته‌اند در زمین، و بکنیم آنها را سردار و بکنیم آنها را

اَلْوَ رِثِـینَ﴿۵﴾ وَ نُـمَکِّنَ لَـهُمْ فِـی اَلْأَرْضِ وَ وَ نُـرِیَ فِـرْعَوْنَ وَ هَـٰمَـٰنَ وَ
قـــایمقام. و جـــایگزین کـنیم آنــها را در زمــین، و نشــان دهــیم فــرعون و هــامان و

جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ﴿۶﴾ وَ أَوْحَیْنَآ إِلَـیٰٓ أُمِّ مُـوسَیٰٓ أَنْ أَرْضِـعِیهِ
لشکــرشان‌را ازدست‌ایــنها آنـچه‌خطرداشـتند. ودسـتورداد‌یـم بـه‌مادر مـوسیٰ کـه‌شیربده‌او را،

فَـإِذَا خِـفْتِ عَـلَیْهِ فَأَلْـقِیهِ فِـی اَلْـیَمِّ وَ لَا تَـخَافِی وَ لَا تَـحْزَنِیٓ إِنَّـا
باز وقتی که احساس خطر کردی بـر او پس بـینداز او را در دریـا و نـترس و غـمگین نـباش، مـا

رَآدُّوهُ إِلَـیْکِ وَ جَـاعِلُوهُ مِـنَ اَلْـمُرْسَلِینَ﴿۷﴾ فَـالْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِـرْعَوْنَ
بــرمی‌گردانـیم اورا بـه سـوی‌تو، ومـی‌کنیم اورا از رسـولان. پس‌بـرداشت اورا اهـل‌خانه فـرعون

لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًاإِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَـٰمَـٰنَ وَجُـنُودَهُمَا کَـانُوا خَـٰطِئِینَ﴿۸﴾
تاباشد برای‌شان‌دشمن، وغمگین کـننده، یـقیناً فـرعون وهـامان ولشکـر آنـها بـودند خـطاکـار.

وَ قَالَتِ اَمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَـیْنٍ لِّـی وَ لَکَ لَا تَـقْتُلُوهُ عَسَـیٰٓ أَن یَـنفَعَنَآ
و گفت همسر فرعون خنک چشم من و تـو است، نکش او را، امـید است کـه نـفع بـرساند بـه‌ما،

أَوْ نَـتَّخِذَهُ وَلَـدًا وَ هُـمْ لَا یَشْـعُرُونَ﴿۹﴾وَ أَصْـبَحَ فُـؤَادُ أُمِّ مُـوسَیٰ فَـٰرِغًا
یـــا قـــرار دهــیم او را پســـر، و آنــها خـبر نـداشـتند. و صبح شـد دل مـادر مـوسی بـی‌قرار،

إِن کَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلَآ أَن رَّبَطْنَا عَـلَیٰ قَـلْبِهَا لِـتَکُونَ مِـنَ اَلْـمُؤْمِنِینَ﴿۱۰﴾
نزدیک‌بود که‌اظهار کند بی‌قراری را اگـر مـاگـره نـمی‌زدیم بـر دل‌او، تـاباشد از یـقین کـنندگان.

وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُـصِّیهِ فَـبَصُرَتْ بِـهِ عَـن جُـنُبٍ وَ هُـمْ لَا یَشْـعُرُونَ﴿۱۱﴾وَ
وگفت به‌خواهـر او، بـرو پشت سـر او، پس بـبین او را بـیگانه شـده، وآنـها مـتوجّه نـمی‌شوند. و

حَرَّمْنَا عَـلَیْهِ اَلْـمَرَاضِعَ مِـن قَـبْلُ فَـقَالَتْ هَـلْ أَدُلُّکُـمْ عَـلَیٰٓ أَهْـلِ بَـیْتٍ
باز داشته بودیم از موسی دایـها را از جـلو، پس گـفت راهـنمایی بکـنم شـما را اهـل خـانه‌ای کـه

يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَٰصِحُونَ ﴿۱۲﴾ فَرَدَدْنَٰهُ إِلَىٰٓ
پرورش دهند اورا برای شما، و هستند آنها برای او خیرخواه. پس برگردانیم او را به‌سوی

أُمِّهِ كَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ
مادرش، تاکه خنک گردد چشم او، وغمگین نباشد، و بداند که وعده‌ی خدا بر حق است و

لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾
باز هم بیشتر مردم نمی‌دانند.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿طسٓمٓ﴾، (معنای آن را خداوند می‌داند) این (مضامین که بر شما وحی می‌گردد) آیات کتاب واضح (قرآن) هستند (که از آنها در اینجا) بر شما برخی از داستان موسی (علیه‌السلام) و فرعون را درست و صحیح می‌خوانیم (و نازل می‌کنیم) برای (بهره‌ی) کسانی که ایمان دارند؛ (زیرا مقاصد قصص یعنی عبرت و استدلال به آن بر نبوّت و غیره، ویژه‌ی مؤمنان است، چه الآن مؤمن باشند یا در آینده، اراده ایمان داشته باشند، و اجمال این داستان از این قرار است که) فرعون بر سرزمین (مصر) تسلّط یافته بود و او اهالی آنجا را به چند گروه تقسیم کرده بود (بدین شکل که قبطی یعنی اهل مصر را معزّز قرار داده و سبطی یعنی بنی‌اسرائیل را خوار و ذلیل کرده بود، چنان‌که در آینده خواهد آمد) که گروهی (بنی‌اسرائیل) را از (اهالی آنجا) ضعیف قرار داده بود، (این چنین که) پسران آنها را (که تازه متولّد می‌شدند، را به دست جلّادان (مردان) ذبح می‌کرد، و زنها (دختران) آنها را زنده نگه می‌داشت، (تا مورد بهربرداری قرار گیرند، و نیز ترسی از آنها احساس نمی‌کرد)، در حقیقت او فاسد بزرگی بود، (در نهایت فرعون در این فکر بود) و ما

می‌خواستیم بر کسانی که در سرزمین (مصر) ضعیف نگاه داشته می‌شدند احسان (دینی و دنیوی) کنیم و (آن احسان این است که) آنها را (در دین) پیشوا قرار دهیم، و آنها را (در دنیا) مالک (این کشور) قرار دهیم، و (در ضمن مالک شدن) آنها را به مقام (مَلِک هم برسانیم، یعنی) در زمین حکومت عطا کنیم و به فرعون و هامان و پیروانشان از طرف این (بنی‌اسرائیلی) ها آن وقایع (ناگوار) را نشان دهیم که آنها از آن احساس خطر می‌کردند، (مراد از آن زوال سلطنت و هلاکت است که به خاطر نجات از آن (منجّمان تعبیر کرده بودند)، پسران بنی‌اسرائیل او را در اثر تعبیر خوابی که فرعون دیده بود، ، به قتل می‌رساندند[1]، پس در مقابل قضا و قدر ما، تدبیر آنها اصلاً سودی نبخشید، (اجمال داستان) و (تفصیل آن از ابتدا بدین قرار است که: وقتی حضرت موسی علیه السلام، در آن زمان پرآشوب متولّد شد، پس) به مادر موسی (علیه السلام) الهام کردیم که (تا مخفی نگاه داشتن آن ممکن باشد) تو به او شیر بده، پس وقتی نسبت به او (از طلّع شدن مخبران) احساس خطر کردی، پس (بدون خوف و خطر) او را (در صندوقی گذاشته) به دریا (نیل) بینداز (از غرق شدن) نترس و (از جدایی) غمگین مباش؛ (زیرا) ما حتماً او را باز به نزد تو برمی‌گردانیم، (سپس در زمانی) او را پیامبر قرار می‌دهیم (الغرض او بدین طرز به او شیر می‌داد، وقتی که از افشای راز احساس خطر کرد، او را در صندوقی گذاشته به نام خدا در دریای نیل انداخت، نهری از آن به ساختمان فرعون می‌گذشت، یا بستگان فرعون برای گردش و تفریح به کنار دریا رفتند، و آن صندوق به کنار دریا آمد) پس کسان فرعون، موسی (علیه السلام) را (با صندوق) برداشتند تا

---

۱ - کذا فی الدر المنثور.

که او برای آنها موجب دشمنی و غم باشد، یقیناً فرعون و هامان و پیروانشان (در این باره) خیلی در اشتباه بودند (که دشمن خود را در بغل خود پرورش دادند) و (وقتی او از صندوق بیرون آورده شده آن را به نزد فرعون بردند،) همسر فرعون (حضرت آسیه به فرعون) گفت که این (پسر) خنکای چشم من و تو است، (با دیدن او دل آدمی شاد می‌شود، پس) او را به قتل نرسان، جای تعجب نیست که (او بزرگ شده) به ما سود ببخشد، یا ما او را پسر (خود) قرار دهیم، و آنها (از سرانجام) خبر نداشتند (که این همان پسر است که به وسیله‌ی او سلطنت فرعون برباد می‌رود،) و (از طرفی دیگر این اتّفاق افتاد که) دل مادر موسیٰ (عليه السلام) از هجوم خیالات گوناگون) ناآرام شد (و بی‌قراری هم ساده نبود، بلکه بسیار سخت بود و) نزدیک بود که (از بی‌قراری بی‌نهایت) او حال موسی (عليه السلام،) را (بر همه) ظاهر کند، اگر ما دل او را بدین خاطر مستحکم نمی‌کردیم که او (بر وعده ما) یقین‌کرده (نشسته) باشد، (الغرض، مشکل، او خود را کنترل کرد، و به تدبیر پرداخت که) به خواهر موسی (عليه السلام، یعنی دختر خود) گفت: از موسی خبری بگیر، پس (او رفت و اطّلاع یافت که صندوق در ساختمان فرعون باز شده است، به آنجا رسید یا قبلاً رفت و آمد داشت، یا که به تدبیری خود را به آنجا رسانید و) او موسی (عليه السلام،) را از دور دید، و آنها نمی‌دانستند (که این خواهر اوست، و به سراغ او آمده است) و ما پیشاپیش (از وقتی که از صندوق بیرون آمده بود) بر موسیٰ (عليه السلام،) شیردهندگان را بند کرده بودیم، (او شیر هیچ یکی را نمی‌خورد) پس او (این وضع را دیده فرصت یافته) گفت: آیا من شما را به اهل خانه‌ای راهنمایی نکنم که این پسر را برای شما پرورش دهند، و آنها (طبق سرشت خود از ته دل) برای او خیرخواهی کنند، (آنها در چنین وقتی که به مشکل شیردهی مبتلا بودند، این مشورت را غنیمت شمرده، نشانی

آن خانه را پرسیدند، او آدرس مادر خود را به آنها نشان داد، چنان‌که او خوانده شد، و موسی علیه السلام، به آغوش او داده شد، همین‌که به آغوش او رسید شروع کرد به شیر خوردن، و مادر او را به اجازه آنها به خانه‌ی خود آورد، و گاه گاهی او را می‌برد، و به آنها نشان داده و برمی‌گرداند،) الغرض ما موسی (علیه السلام، را این چنین) نزد مادرش (حسب وعده‌ی خود) برگردانیدیم تا که (با دیدن فرزند خود) چشم او خنک گردد، و در غم (فراق) نماند، و تا (در مرتبه معاینه) این را (با یقین بیشتر) بداند که وعده خدا راست است، ولی (متأسفانه) بیشتر مردم (بر آن) یقین ندارند (این تعریضی برای کفّاراست).

معارف و مسایل

سوره قصص از سوره‌های مکّی، آخرین سوره‌ای است که به هنگام هجرت در میان مکّه‌ی مکرّمه و جحفه (رابغ) نازل گردید، در بعضی از روایات آمده است که وقتی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابغ» رسید، جبرئیل امین تشریف آورد و به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، گفت: ای محمّد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولّد شده‌اید، هستید؟ آن‌جناب صلی الله علیه وسلم، فرمود: آری، به یاد آن سرزمین هستم، آنگه جبرئیل امین علیه السلام، این سوره‌ی قرآن را خواند، که در آخر به آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم، مژده داده شد که سرانجام مکّه‌ی مکرّمه فتح شده، به تصرّف شما در خواهد آمد، و آن آیه این است: **﴿ان الذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد﴾** در سوره قصص پیش از همه داستان حضرت موسی علیه السلام، ابتدا به صورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون و در آخر با قارون ذکر شده است.

داستان حضرت موسی علیه السلام، در قرآن چندین بار دربعضی جا مجمل

و در بعضی موارد به طور مفصّل آمده است، در سوره‌ی کهف داستان مفصّل او که با حضرت خضر اتّفاق افتاد آمده است، و در سوره طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفاصیل آن در سوره نمل و سپس در سوره قصص اعاده گردیده است، حضرات محدّثین مانند امام نسائی و دیگران در ذیل آیه سوره طه: ﴿**و لقد فتنٰك فتوناً**﴾ تفصیل کامل داستان را نوشته‌اند و اینجانب هم این تفصیل کامل را به استناد ابن‌کثیر در سوره طه ذکر کرده‌ام، تمام بحثهای اجزای مرتبط با این داستان، و مسایل ضروری، و برخی فواید، در سوره‌ی کهف و بقیه در سوره طه ذکر شده است، که برای دستیابی به مسایل و مباحث، ملاحظه آن‌ها کافی است، در اینجا تنها به تفسیر مختصر الفاظ آیات اکتفا می‌گردد.

﴿**وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً**﴾الآیه، در این آیه تنها بر این اکتفا نشده است که تدبیر فرعون در مقابل تقدیر الهی ناامیدانه و زیان‌بار ماند، بلکه حماقت او واهل دربار او ذکر شده است، پسری که متعلّق به خواب و تعبیر خواب وابسته به آن، فرعون از او احساس خطر می‌کرد، و بنابر این، قانون ذبح نوزادان بیشمار بنی‌اسرائیل را اجرا کرده بود، و حقّ تعالی او را در خانه خود فرعون و آغوش او پرورش داد، و به خاطر اطمینان دادن به مادرش او را به طریقه حیرت‌انگیزی به آغوش او برگردانید، و مزید بر آن مزد شیردهی که روزی یک دینار گفته شده از او دریافت، معاوضه گرفتن بر عمل ارضاع، چون از کافر حربی با رضایت اوست، در جوازش اشکالی نیست، سرانجام خطری که برای برطرف کردن آن، بر کل قوم، این همه مظالم به راه انداخته شد، در خانه‌ی خود او، محبوب‌ترین پسری قرار گرفت و رشد کرد. و خداوند متعال خواب را برای او نمایان ساخت، و حاصل آیه‌ی: ﴿**وَ نُرِىَ فِرْعَوْنَ وَ هَـٰمَـٰنَ وَ**

﴿جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ همین است و در: ﴿وَ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ﴾ لفظ وحی در معنای لغوی به‌کار رفته است، و مراد از آن وحی نبوّت نیست، تحقیق آن در سوره‌ی طـه قبلاً گذشت.

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَاسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا ۚ وَ كَذَٰلِكَ
وقتی رسید به قدرت خویش و به هوش آمد، دادیم به او حکمت و فهم و این چنین

نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَ دَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ
پاداش‌می‌دهیم به‌نیکوکاران. و وارد شد درشهر وقتی‌که بی‌خبربودند اهالی‌آن، پس یافت

فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَـٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَ هَـٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ
درآن دو مرد که با هم می‌جنگیدند، این یکی از همراهان او و دیگری از دشمنان اوست،

فَٱسْتَغَـٰثَهُ ٱلَّذِى مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِۦ
پس فریاد کرد به پیش او آن‌که از همراهانش بود علیه کسی‌که از دشمنان او بود،

فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِنَّهُۥ
پس سیلی‌زد به او موسی، پس کار او را تمام کرد. گفت این از کار شیطان است، یقیناً او

عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى فَٱغْفِرْ لِى
دشمنی است گمراه کننده صریح. گفت ای رب من، من بد کردم بر خود، پس بیامرز مرا،

فَغَفَرَ لَهُۥٓ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۶﴾ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ
پس آمرزید او را، یقیناً اوست آمرزنده مهربان. گفت ای رب هم چنان‌که انعام فرموده‌ای

عَلَىَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿۱۷﴾ فَأَصْبَحَ فِى ٱلْمَدِينَةِ خَآئِفًا
بر من، پس من هرگز نخواهم شد حامی گنهکاران. پس صبح بلند شد در شهر ترسان که

يَــــتَرَقَّبُ فَــــإِذَا ٱلَّــــذِى ٱسْــــتَنصَرَهُۥ بِــــٱلْأَمْسِ يَسْــتَصْرِخُهُۥۚ
انتظارمی‌کشید، پس نـاگـهان آن‌کـه ازاوکـمک خـواست دیـروز، امـروز بـازکمک مـی‌خواهـد ازاو،

قَــالَ لَــهُۥ مُــوسَىٰٓ إِنَّكَ لَــغَوِىٌّ مُّــبِينٌ ﴿۱۸﴾ فَــلَمَّآ أَنْ أَرَادَ أَن يَــبْطِشَ
گفت بـه او مـوسی، يـقيناً تـو گـمراهـی صـريح هسـتی. پس وقـتی کـه خـواست دست بـيندازد

بِــٱلَّذِى هُــوَ عَــدُوٌّ لَّــهُمَا قَــالَ يَــٰمُوسَىٰٓ أَتُــرِيدُ أَن تَــقْتُلَنِى كَـمَا
بر او که دشمن هر دوتا بود، گفت: ای موسی آيـا مـی‌خواهـی تـو کـه بکشـی مـرا هـمانطوری کـه

قَتَلْتَ نَفْسًۢا بِٱلْأَمْسِ ۖ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِى ٱلْأَرْضِ وَ مَا تُـرِيدُ أَن
کشـتی يکـی را ديـروز، تـو مـی‌خواهی کـه قـدرت‌نمايی بکـنی در کشـور، و نـمی‌خواهـی کـه

تَكُونَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿۱۹﴾ وَ جَآءَ رَجُـلٌ مِّـنْ أَقْـصَا ٱلْـمَدِينَةِ يَسْـعَىٰ قَـالَ
بـــاشی صـــلح کـــننده. و آمـــد مـــردی از گـــوشه و کـــنار شـــهر کـــه مـــی‌دويد، و گـــفت:

يَــٰـــمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلْــــمَلَأَ يَأْتَــمِرُونَ بِكَ لِــيَقْتُلُوكَ فَــاخْرُجْ إِنِّــى
ای مـوسی! اهـل دربـار مشـورت مـی‌کنند در حـق تـو کـه بکشـند تـو را پس بـيرون رو، مـن

لَكَ مِــنَ ٱلنَّــٰصِحِينَ ﴿۲۰﴾ فَــخَرَجَ مِــنْهَا خَآئِـفًا يَـتَرَقَّبُ قَـالَ رَبِّ
خيرخـواه تـو هسـتم. پس بـيرون رفت از آنـجا تـرسان، کـه چشـم بـه راه بـود، گـفت: ای رب،

نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۱﴾
نجات ده مرا از قوم بی‌انصـاف.

خلاصه‌ی تفسير

و وقتی که (پرورش يافته) به (سن) جوانی کامل خود رسيد، و (از نظر عقل و جسم) بالغ شد، ما به او حکمت و علم عطا کرديم (قبل از نبوّت به او عقل مستقيم و فهم سليم داديم تا بتواند با آن نيک و بد را از هم بشناسد) و

ما به نیکوکاران این چنین پاداش خواهیم داد (به وسیله‌ی عمل صالح در فیوضات علمی ترقّی حاصل می‌شود، در این اشاره شده است که حضرت موسی علیه السلام، هیچ‌گاه مشرب فرعون را اختیار نکرده بود، بلکه از آن متنفّر بود) و (یکی از پیش‌آمدهای آن زمان، این بود، که اتّفاقاً یک بار) موسی (علیه السلام،) در شهر (مصر، بنابر نظر روح‌المعانی از ابن‌اسحاق) وقتی (از بیرون آمد و) رسید که (بیشتر) اهالی آنجا بی‌خبر (در خواب) بودند (از بیشتر روایات چنین معلوم می‌گردد، که نیمروز بود، و از بعضی روایات دیگر معلوم می‌شود که قدری از شب گذشته بود[1]،) پس او در آنجا دید که دو نفر با هم می‌جنگند، یکی از قوم او (بنی‌اسرائیل) بود و دیگری از مخالفان او (از کارمندان فرعون) بود، (هر دو باهم به جهتی درگیر شده بودند، که قدرت از طرف فرعونی بود) پس آن‌که از قوم او بود، از موسی (علیه السلام، پس از دیدن او) در مقابل کسی که از مخالفان بود، کمک خواست، (نخست موسی علیه السلام، به او تفهیم کرد، وقتی که با این باز نیامد) پس موسی (علیه السلام، از نظر تأدیب و دفع ظلم) به او یک سیلی زد، پس کار او را تمام کرد (اتّفاقاً با همین سیلی درگذشت) موسی (علیه السلام، از این نتیجه‌ی خلاف توقّع خیلی پشیمان شد و) گفت: این حرکتی شیطانی بود، یقیناً شیطان (برای انسان) دشمنی علنی است، که به گمراهی می‌اندازد (و نادم شده به بارگاه خدا) عرض کرد که: پروردگارا، تقصیری که سر زد مرا بیامرز، پس خداوند متعال او را آمرزید، یقیناً او آمرزنده مهربان است، (اگر چه علم قطعی و ظهور این آمرزش، هنگام اعطای نبوّت شد، کما فی النمل: ﴿**إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ**﴾ در این چه به الهام معلوم گردد یا که اصلاً

---

۱ - کذا فی الدر المنثور.

اطّلاعی به‌دست نیاید) موسی (علیه‌السلام، با توبه از گذشته نسبت به آینده هم) عرض کرد که پروردگارا چون شما به من انعامات (بزرگی) عطا نموده‌اید (که ذکر آن در سوره‌ی طـه آمده است، ذیل آیه‌ی ۳۷ ﴿وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ الی قوله وَ لَا تَحْزَنَ﴾ من هیچ گاه از مجرمان حمایت نخواهم کرد، (مراد از مجرمان در اینجا کسانی هستند که می‌خواهند دیگران مرتکب گناه بشوند؛ زیرا گرفتن کار گناه از کسی نیز جرم است، پس شامل شیطان هم می‌شود، که او مردم را به گناه وا می‌دارد، و به گنهکار کمک می‌کند، چنان‌که در این آیه هست: ﴿و کان الکافر علی ربه ظهیراً (ای) الشیطـٰن﴾ مطلب این است که من هیچ گاه صحبت شیطان را قبول نخواهم کرد، یعنی در موارد خطای احتمالی هم، به احتیاط و آگاهی کار خواهم کرد، و اصل مقصود فقط همین قدر بود، ولی برای شمول حکم، مجرمین به صیغه‌ی جمع آورده شد، تا دیگران را هم دربر گیرد، در نهایت در این اثنا صدای آن، در شهر پیچید ولی بجز آن اسرائیلی کسی دیگر از آن راز اطّلاعی نداشت، و چون این اتّفاق در مقام حمایت از او افتاده بود، پس آن را با کسی در میان نگذاشت، لذا کسی اطّلاع نیافت که قاتل کیست؟ ولی حضرت موسی علیه‌السلام، در این فکر و اندیشه بود، و تا اینجا شب گذشت) باز موسی (علیه‌السلام،) در شهر صبح کرد در حالی که خوف و وحشت داشت، تا ناگهان (می‌بیند که) آن‌که دیروز از او کمک خواسته بود باز او را (برای کمک) فرا می‌خواند، که (با کسی دیگر درگیر شده است) موسی (علیه‌السلام، که او را دید به یاد حادثه‌ی دیروز افتاد و ناراحت شد و) به او فرمود: یقیناً (تو مردی که) به صراحت گمراه هستی، (که همه روز با مردم درگیر می‌شوی، موسی علیه‌السلام، از قرائن دریافته بود که او هم به خشم آمده، ولی تعدّی از طرف فرعونی است، لذا خواست که جلوی او را بگیرد) پس وقتی که موسی (علیه‌السلام،) دست به طرف

او دراز کرد که مخالف هر دو تا بود (مراد از آن فرعونی است که مخالف اسرائیلی و موسی علیه السلام، هر دو بود؛ زیرا موسی علیه السلام، از بنی‌اسرائیل بود، و آنها کلّاً با بنی‌اسرائیل مخالف بودند، اگر چه با یقین موسی علیه السلام را نشناخته باشد که اسرائیلی است، یا این‌که چون موسی علیه السلام، از روش فرعون متنفر بود این امر مشهور شد، لذا گروه فرعون با او مخالف شده‌اند، به هر حال وقتی موسی علیه السلام، به سوی فرعونی دست دراز کرد، و قبلاً بر اسرائیلی خشم رفته بود، اسرائیلی فکر کرد که شاید امروز می‌خواهد با من درگیر شود، پس ترسیده) گفت: ای موسی آیا می‌خواهی (امروز) مرا به قتل برسانی، هم چنان‌که دیروز یکی را به قتل رساندی؟ (معلوم می‌شود که) تو می‌خواهی در دنیا تنها قدرت نمایی کنی، و نمی‌خواهی از صلح (و آشتی) کنندگان باشی، (این سخن را که فرعونی شنید و قبلاً در تلاش قاتل بودند، پس این اطّلاع یافتن کافی بود، فوراً به فرعون اطّلاع داد، فرعون از کشته شدن مردم خود خشمگین شده بود، و شاید از اینجا ترس خواب او تقویت شد، که مبادا آن شخص این موسی باشد، مخصوصاً اگر فرعون اطّلاع یافته باشد که موسی علیه السلام، از روش او ناراحت است، پس از این جا هم عداوت داشته باشند، سپس علاوه بر آن این اتّفاق افتاد، در هر صورت او فوراً با اهل دربار به مشورت نشست، و در پایان قتل حضرت موسی علیه السلام، به تصویب رسید) و یکی (از آن جمع که دوست و خیرخواه حضرت موسی (علیه السلام،) بود او از (آن) گوشه‌ی شهر (که مشورت در آن صورت پذیرفته بود، به کوچه‌های نزدیک) دویده (پیش حضرت موسی علیه السلام،) آمد (و) گفت: ای موسیٰ اهل دربار دارند در خصوص تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند، پس تو (از اینجا) بیرون برو که من خیرخواه توام، پس موسی (علیه السلام، این را شنیده) از آنجا با خوف و وحشت (به گوشه‌ای) بیرون رفت، (و چون راه را

نمی‌دانست به صورت دعا) گفت: پروردگارا مرا از این ظالمان نجات ده. و به جایی برسان).

معارف و مسایل

﴿وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ﴾ معنای لفظی «**اشد**» رسیدن به نهایت قوّت و شدّت است، یعنی: انسان از ضعف طفولیت به تدریج به سوی قوّت و شدّت بالا برود، تا این‌که به قوّت و شدّتی که برای او امکان داشت به آن برسد، پس آن وقت را وقت رشد می‌گویند، و این به اعتبار مناطق مختلف و مزاجهای ملل، با هم متفاوت است، لذا زمان شدّت بعضی زودتر و برای بعضی دیرتر فرا می‌رسد.

از حضرت ابن‌عبّاس و مجاهد به روایت عبد بن حمید منقول است، که عمر رشد در سی‌وسه سال می‌باشد، که به آن سن کمال یا سن وقوف می‌گویند، و در آن نشو و نمای بدن به حدّی منتهی می‌رسد، و از آن به بعد تا چهل سالگی زمان وقوف است، که به لفظ استوی تعبیر شده است، و پس از آن انحطاط و ضعف آغاز می‌گردد، و از اینجا معلوم شد که عمر اشد از سی و سه سالگی شروع شده به چهل سالگی منتهی می‌شود[1].

﴿ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْماً وَ عِلْماً﴾ مراد از «**حکم**» نبوّت و رسالت و از «**علم**» علم احکام شرعی الهی است، ﴿وَ دَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا﴾ مراد از مدینه در نزد اکثر مفسّرین شهر مصر است، از لفظ داخل شدن در آن معلوم می‌شود که موسی علیه السلام، از آن بیرون رفته بود، باز زمانی در آن داخل شد که وقت غفلت عموم مردم بود، آینده در داستان قتل قبطی می‌آید که حضرت

۱- روح و قرطبی.

موسی علیه السلام، در این زمان، نبوّت و رسالت خویش و اظهار دین حقّ را آغاز کرده بود، که در اثر آن بعضی از مردم مطیع و فرمانبردار او قرار گرفته بودند، پیروان او گفته می‌شدند، و لفظ: ﴿**مِن شِيعَتِهِ**﴾ شاهد آن است، از تمام این قرائن آن روایت ابن اسحاق و ابن زید تأیید می‌گردد که وقتی حضرت موسی علیه السلام، به عقل و هوش رسید، و قدری از دین حقّ به مردم صحبت کرد، فرعون مخالف او قرار گرفته تصمیم گرفت او را به قتل برساند، ولی بنابر تقاضای همسرش آسیه از قتل او دست کشید، امّا دستور داد تبعیدش کنند، سپس حضرت موسی علیه السلام، در گوشه‌ای از کشور قرار گرفت که گاه‌گاهی به صورت پنهانی وارد مصر می‌شد، و مراد از: ﴿**عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا**﴾ در نزد بیشتر مفسّرین وقت نیم روز است، که مردم در خواب قیلوله بودند(۱).

﴿**فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ**﴾ معنای «**وکز**» سیلی زدن است، ﴿**فَقَضَىٰ عَلَيْهِ**﴾ محاوره «**قضاه و قضی علیه**» زمانی به‌کار می‌رود که کار کسی کاملاً تمام بشود، لذا معنای آن در اینجا قتل کردن است(۲).

﴿**قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ**﴾ حاصل این آیه، این است که قتل قبطی کافر که بدون اراده از حضرت موسی علیه السلام، اتّفاق افتاد، آن را با توجّه به منصب نبوّت و رسالت خویش و عظمت شأن پیامبرانه خود، برای خود گناهی تصوّر کرده و از خدا آمرزش خواست، و خداوند او را مورد مغفرت قرار داد، در اینجا نخست این سؤال پدید می‌آید که آن کافر قبطی از نظر شرع شخصی کافر حربی بود، که عمداً هم قتل او مباح و جایز بود؛ زیرا نه او ذمّی حکومت اسلامی بود و نه حضرت موسی علیه السلام، با او معاهده

---

۱ - قرطبی.

۲ - مظهری.

برقرار کرده بود، پس چگونه قتل او را حضرت موسیؑ، عمل شیطان و گناه قرار داد، و می‌بایستی قتل او در ظاهر موجب اجر واقع می‌شد؛ زیرا داشت بر مسلمانی ظلم می‌کرد، که به خاطر نجات آن این قتل اتّفاق افتاد،

جوابش این‌که معاهده، چنان‌که به قول و تحریر برگزار می‌شود، مانند معاهده حکومت اسلامی با اهل ذمّه، یا معاهده صلح با حکومت غیراسلامی، که این معاهده به اتّفاق واجب العمل و تخلّف از آن غدر و عهدشکنی و حرام می‌باشد، هم چنین معاهده عملی هم نوعی معاهده می‌باشد که پایبندی به آن هم لازم، و خلاف‌ورزی آن به معنی عهدشکنی است، صورت معاهده‌ی عملی این است که بعضی از مسلمانان با برخی کافران تحت حکومت دیگر با امن و اطمینان سکونت داشته باشند، و حمله و غارت از طرفین غدّاری بشمار برود، پس چنین معامله و معاشرت هم، یک نوع معاهده عملی می‌باشد، که تخلّف از آن جایز نیست و دلیل آن حدیث طویل حضرت مغیره بن شعبه است که امام بخاری آن را در کتاب الشروط مفصلاً روایت نموده است، و واقعه آن از این قرار است که حضرت مغیره بن شعبه در زمان جاهلیّت قبل از اسلام با گروهی از کفّار مصاحبت و معاشرت داشت، سپس آنها را به قتل رسانده و بر اموال آنها چیره شد، و در محضر رسول خداﷺ، حاضر شده به اسلام مشرّف گشت، و اموالی را که از آنها گرفته بود آن را به خدمت رسول خداﷺ، تقدیم کرد، آن‌حضرتﷺ، فرمود: «**اما الإسلام فأقبل و اما المال فلست منه فی شیء**» و در روایت ابوداوود چنین آمده است که: «**اما المال فمال غدر لا حاجة لنا فیه**» یعنی: ما اسلام تو را قبول کردیم و اکنون تو مسلمان هستی، ولی این مال مالی است که به غدر و از روی عهدشکنی به‌دست آمده است، لذا ما به چنین مالی نیاز نداریم، شارح بخاری حافظ ابن حجر در شرح آن فرموده است: از این حدیث این

مسئله استنباط می‌گردد که غارت کردن اموال کفّار در حال امنیّت حلال نیست؛ زیرا اهالی یک روستا یا کارگران یک کار، خود را از یکدیگر ایمن می‌پندارند، و این معاهده عملی آنها هم نوعی از امانت است، که ادای آن بر صاحب امانت فرض است، چه آن مسلمانی باشد یا کافری، و اموال کافر که بر مسلمانان حلال می‌باشد تنها در صورت محاربه و مغالبه است، در حال امن و امان که خود را از یکدیگر مأمون تصوّر می‌کنند، غارت کردن مال هیچ کافری جایز نیست، و قسطلانی در شرح بخاری فرموده که: «**ان اموال المشرکین ان کانت مغنومة عند القهر، فلا یحل اخذها عد الامن، فاذاکان الانسان مصاحبا لهم، فقد امن کل واحد منه صاحبه، فسفک الدماء و اخذ المال مع ذلك غدر حرام، الا ان ینبذ الیهم عهدهم علی سواء**»

یقیناً اموال مشرکین به هنگام جنگ و جهاد غنیمت و مباح است، ولی در حال امنیّت حلال نیست؛ لذا مسلمانی که با کفّار سکونت دارد، و عملاً از یکدیگر ایمن هستند، در چنین حالتی ریختن خون کافر یا گرفتن مال او به زور، غدر و حرام است، مگر این‌که از معاهده عملی آن اعلام عدم پایبندی کند.

خلاصه این‌که اگر قتل قبطی با توجّه به این معاهده عملی عمدی قرار می‌گرفت، جایز نمی‌شد، ولی حضرت موسی علیه السلام، به آن قصدی نداشت، بلکه برای نجات اسرائیلی از ظلم او، یک سیلی به او زد که عادتاً سبب قتل قرار نمی‌گرفت، امّا آن قبطی تصادفاً از آن سیلی مرد، حضرت موسی علیه السلام، متوجّه شد که برای دفع آن زدنی کمتر از این کفایت می‌کرد، پس این زدن از طرف من، درست نبود، لذا آن را عمل شیطان قرار داده از آن مغفرت و آمرزش خواست.

فایده: این تحقیق حضرت سیدی حکیم‌الامة مولانا اشرف علی

تهانوی است که به هنگام تصنیف سوره قصص از احکام القرآن به زبان عربی بیان فرمود، و این آخرین تحقیق علمی است که این جانب از آن‌حضرت استفاده کردم؛ زیرا آن‌جناب، این را در مورخه ۲ رجب سنه ۱۳۶۲هـ بیان فرمود که پس از آن شدّت مرض افزون شده در تاریخ ۱۶ رجب همین سال این آفتاب عالمتاب غروب کرد، **«انا لله و انا الیه راجعون»**.

و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: اگر چه قتل قبطی مباح بود، ولی انبیاعلیهم‌السلام، در مباحات هم در هر مهم، تا زمانی اقدام نمی‌کردند که به‌طور ویژه از جانب خداوند اجازه داده شود، در اینجا حضرت موسی‌علیه‌السلام، بدون این‌که در انتظار اجازه بماند، اقدام نمود، لذا حسب شأن خویش آن را گناهی قرار داده، استغفار کرد[1].

﴿**قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ**﴾ وقتی که حق تعالی از این لغزش حضرت موسی‌علیه‌السلام، صرف نظر نمود، آن‌جناب در برابر سپاس این نعمت، عرض کرد: من در آینده از هیچ مجرمی حمایت نخواهم کرد، از این معلوم می‌شود که اگر چه حضرت موسی‌علیه‌السلام، به جهت کمک به اسرائیلی این قدم را برداشت، امّا از واقعه‌ی دیگر معلوم شد که خود او جنگباز بود و به جنگ و جدال عادت داشت، لذا او را مجرم قرار داده به عدم حمایت از چنین اشخاص در آینده عهد نمود، و از حضرت ابن عبّاس در اینجا تفسیر مجرمین، به کافرین منقول است، و تقریباً قتاده هم چنین فرموده است، بنابر این تفسیر، چنین معلوم می‌شود که اسرائیلی که حضرت موسی‌علیه‌السلام، از او حمایت کرده بود، او هم مسلمانی نبود، ولی حضرت موسی‌علیه‌السلام، او را مظلوم تصوّر کرده از او حمایت کرد، از این گفتار حضرت

---

۱ - کذا فی الروح و غیره و له وجه.

موسی علیه‌السلام، دو مسئله استنباط می‌گردد:

مسئله نخست: این‌که حمایت از مظلوم اگر چه کافر یا فاسق باشد لازم است، مسئله دوم: این‌که حمایت از مجرم ظالم جایز نیست، علما از این استنباط نموده‌اند که استخدام پیش حکّام ظالم جایز نیست؛ زیرا او هم شریک ظلم او قرار می‌گیرد، و در این باره از سلف روایات متعدّدی منقول است[۱].

و حمایت از کفّار و ظالمان به گونه‌های مختلف می‌باشد، که احکام آنها به تفصیل در کتابهای فقهی مذکور است، اینجانب در احکام القرآن عربی در ذیل آیه مذکور تحقیق و تنقیح کامل مسئله را آورده‌ام، که اهل نظر می‌توانند در آن‌را ملاحظه نمایند.

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّىٓ أَن يَهْدِيَنِى سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ﴿۲۲﴾
وقتی که متوجّه شد به سوی مدین، گفت: امید است که رب من ببرد مرا بر راه راست.

وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ
و وقتی که رسید بر آب مدین، یافت بر آن گروهی از مردم را که آب می‌دادند و یافت

مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا
غیرازآنها دوتازن راکه بازمی‌داشتند گوسفندان‌خود را، گفت: حال‌شماچطوراست، گفتند

لَا نَسْقِى حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴿۲۳﴾فَسَقَىٰ
ما آب نمی‌دهیم تا برگشت چوپانان، و پدر ما پیرمرد کهن سالی است. پس آب داد

---

۱ - کمافی الروح.

لَـــهُمَا ثُـــمَّ تَـــوَلَّىٰ إِلَـــى ٱلظِّـــلِّ فَـــقَالَ رَبِّ إِنِّـــى لِـــمَآ أَنـــزَلْتَ
به دامهای آنها، سپس برگشت بـه سـوی سـایه، پس گـفت: ای رب مـن بـه آنـچه نـازل کـردی

إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿۲۴﴾ فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰـهُمَا تَمْشِى عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ
بر من از خوبی مـحتاجم. پس آمـد پـیش او یکـی از آن دو تـا کـه راه مـی‌رفت بـا شـرم، گـفت:

إِنَّ أَبِـــى يَـــدْعُوكَ لِـــيَجْزِيَكَ أَجْـــرَ مَـــا سَـــقَيْتَ لَـــنَا
پـدرم تـو را مـی‌خوانـد کـه در عـوض بـدهد بـه تـو حـق آنـچه تـو آب دادی دامـهای مـا را،

فَـــلَمَّا جَآءَهُ وَ قَـــصَّ عَـــلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَـــالَ لَا تَـخَفْ نَـجَوْتَ مِـنَ ٱلْـقَوْمِ
پس وقـتی آمـد پـیش او، و بـیان کـرد بـه او احـوال را، گـفت: نـترس نـجات یـافتی از قـوم

ٱلظَّـــٰلِمِينَ ﴿۲۵﴾ قَـــالَتْ إِحْـدَىٰـــهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسْـتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَـيْرَ مَـنِ
ظالمان. گفت: یکی از آن دوتـا ای پـدر اسـتخدام کـن او را یـقیناً بـهترین خـدمتکاری است کـه

ٱسْـــتَـْٔجَرْتَ ٱلْـــقَوِىُّ ٱلْأَمِـــينُ ﴿۲۶﴾ قَـــالَ إِنِّـــىٓ أُرِيـدُ أَنْ أُنكِـحَكَ إِحْـدَى
استخدام‌کنی، کسی‌است که تواناوامین بـاشد، گـفت: مـن‌می‌خواهـم کـه بـه‌نکاح تـو بـدهم یکـی

ٱبْـنَتَىَّ هَـٰـتَيْنِ عَـلَىٰٓ أَن تَأْجُـرَنِى ثَـمَـٰـنِىَ حِـجَجٍ فَـإِنْ أَتْـمَمْتَ
از این دو دخترم را با این شرط، که تو خـدمت کـنی بـرایـم هشت سـال، پس اگـر تکـمیل کـنی

عَشْـــرًا فَـــمِنْ عِـــندِكَ وَ مَآ أُرِيـــدُ أَنْ أَشُـــقَّ عَـــلَيْكَ سَـتَجِدُنِىٓ
ده‌سـال را، پس‌آن احسـان‌تو است، ونـمی‌خواهـم‌که بـر تومشقّت بـیاورم، تـوخواهـی یـافت مـرا

إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰـلِحِينَ ﴿۲۷﴾ قَـالَ ذَٰلِكَ بَـيْنِى وَ بَـيْنَكَ أَيَّـمَا ٱلْأَجَـلَيْنِ
اگـر خـدا بـخواهـد از نـیک بـختان. گـفت: ایـن است وعـده مـیان مـن و تـو هـر مـدّتی را کـه

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَىَّ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُـولُ وَكِيـلٌ ﴿۲۸﴾
انجام‌دهم، پس‌زیادتی‌نباشدبرمن، وبرخداست‌اعتمادنسبت‌به‌آنچه‌میگوییم.

خلاصه‌ی تفسیر

و وقتی که موسی (علیه السلام)، این دعا را نمود و توکّل بر خداوند به طرفی بیرون رفت، و به تأیید غیبی) به سوی مدین متوجّه شد، (چون راه را نمی‌دانست، لذا برای تقویت و توکّل و تسکین نفس خود، به خود) گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه راست (مکانی امن) می‌برد، (چنان‌که این طور شد و به مدین رسید) و وقتی به آب (چاه) مدین رسید، بر آن گروهی از مردم (مختلف) را دید که (از آن چاه) آب (کشیده به دامهای خود) می‌دادند و در گوشه‌ای (جدا) از آنها دو زن را دید که آنها (گوسفندان) خود را باز داشته ایستاده‌اند، موسی (علیه السلام، از آنها) پرسید که شما چه خواسته‌ای دارید، هر دو گفتند: (معمول ماست که) ما (به دامهای خود) آب نمی‌دهیم تا وقتی که این چوپانهایی (که گوسفندان خویش را آب می‌دهند) آب داده، (حیوانها را) نرانده و نروند (این امر به دو وجه بود، یکی به سبب حیا، دوم این‌که ناتوانان، کی می‌توانند با مردان ازدحام کنند) و (ما با این وضع نمی‌آمدیم، ولی) پدر ما خیلی پیر است، (و در خانه کارگر دیگری هم نیست، و انجام این کار ضروری است، بنابر این به ضرورت مجبور شدیم و آمدیم) پس (این را شنیده دل) موسی (به حال آنان مهربان شد، و آب کشیده) به (دامهای) آنها آب داد (و آنها را از انتظار و مشقّت آب کشیدن نجات داد) باز (از آنجا) برگشت زیر سایه‌ی (کوه یا درختی) نشست، باز (به بارگاه خداوند) دعا نمود که پروردگارا (اکنون) آنچه نعمتهای (اندک و بسیاری) که به من عنایت بفرمایی، من به آن (خیلی) نیازمند هستم؛ (زیرا در این سفر چیزی خورده و نوشیده نشده بود، حقّ تعالی، برای او چنین انتظام فرمود که آن دو خانم به خانه برگشتند، پدر سبب زود آمدن، آنها را از وقت معمول پرسید، آنها قصّه‌ی حضرت موسی

علیه‌السلام، را به طور کامل بیان کردند، او یکی از این دو دختر را فرستاد تا او را بیاورد) یکی از آن دو دختر پیش موسی (علیه‌السلام،) در صورتی که با شرم راه می‌رفت آمد (که این حالت طبیعی اهل شرف است، و آمده) گفت: پدرم تو را فرا می‌خواند، تا پاداش آن عمل‌تان را به شما بدهد که تو به خاطر ما (حیوانهای‌مان را) آب داده بودی؛ آن دختر این را از عادت پدر خود دانسته بود که برای احسان پاداش می‌داد، موسی علیه‌السلام، همراه شد اگر چه هدف او یقیناً معاوضه گرفتن در مقابل خدمت نبود، ولی به مقتضای ضرورت در تلاش مکان امن و رفیق شفیق، بود، و اگر شدّت گرسنگی جزو علّت رفتن باشد در آن مضایقه‌ای نیست، و این با اجرت هم ربطی ندارد، و تقاضای ضیافت بویژه به هنگام نیاز مخصوصاً از شخصی کریم و شریف ذلّتی نیست، چه برسد به قبول کردن آن طبق خواهش دیگری، در راه حضرت موسی علیه‌السلام، به آن خانم گفت: تو در عقب من باش؛ زیرا من از اولاد حضرت ابراهیم هستم، که دیدن زن بیگانه بدون وجه مورد پسند من نیست، خلاصه بدین ترتیب به نزد آن بزرگوار رسید) پس وقتی که به نزد او رسید و تمام ماجرا را برای او بازگو کرد، او را (تسلّی داد و) گفت: (اکنون) نگران مباش تو از ظالمان نجات یافتی؛ (زیرا تسلّط فرعون در این مکان نبود، کذا فی‌الروح، سپس) یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان (تو به کسی نیاز داری و ما بزرگ شده‌ایم، و مناسب حال ما سکونت در خانه است، پس) شما او را استخدام کنید؛ زیرا بهترین خادم کسی است که توانا و (نیز) امانتدار باشد، (و این مرد دارای هر دو صفت هست، چنان‌که توانایی او از آب کشیدن معلوم شد، و امانتداری او از برخوردش بویژه در عقب قرار دادن زن ظاهر می‌شد، و با پدرش هم بیان کرده بود، آنگاه) آن (بزرگوار به موسیٰ علیه‌السلام،) گفت: من می‌خواهم که یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم، به این

شرط که تو، تا هشت سال برای من خدمت کنی، (و معاوضه این خدمت همان نکاح است، حاصل این‌که خدمت هشت سال، مهر این ازدواج است) باز اگر ده سال را کامل کنی، این (احسان) از طرف خود شماست (از طرف من اجباری نیست) و من (در این باره) نمی‌خواهم تو را به مشقّت افکنم (در کار گرفتن و پایبندی اوقات و فروعات معامله، تسهیل خواهم فرمود) تو ان‌شاءالله مرا خوش معامله خواهی یافت، موسی (علیه السلام، راضی شده و) گفت: (خیلی خوب) این امر در میان من و تو (پخته) شد، من از این دو مدّت هر کدام را که انجام دهم بر من اجباری نخواهد شد، و ما آنچه (نسبت به این معامله) داریم گفتگو می‌کنیم، خدا بر آن گواه (کافی) است (او را حاضر و ناظر تصوّر کرده باید آن عهد را به پایه‌ی تکمیل رساند).

معارف و مسایل

﴿**وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ**﴾ «مدین» نام شهری از کشور شام است، که به نام مدین بن ابراهیم موسوم است، این منطقه خارج از حکومت فرعونی بود، و مسافت آن از مصر هشت فرسنگ بود، و وقتی حضرت موسی علیه السلام، از تعاقب سپاهیان فرعون طبعاً احساس خطر کرد، این موضوع نه منافی با نبوّت و معرفت است و نه منافی با توکل، از مصر به اراده‌ی هجرت عازم مدین شد و تعیین این جهت شاید بدین خاطر بود که مدین هم از آبادی اولاد ابراهیم است، و حضرت موسی علیه السلام، هم از اولاد اوست.

در آن زمان حضرت موسی علیه السلام، کلّاً با بی‌سر و سامانی چنان از مصر بیرون رفت که توشه‌ای هم همراه نداشت، و راه را هم نمی‌دانست، و در چنین وضع پریشانی به سوی خدا متوجّه شده، فرمود: ﴿**عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهْدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ**﴾ یعنی امید است که پروردگارم مرا به راه راست

هدایت کند، خداوند متعال دعای او را پذیرفت، مفسّرین فرموده‌اند: غذای حضرت موسی علیه السلام، در این سفر تنها برگ درخت بود، حضرت ابن عبّاس فرموده است: این نخستین امتحان و ابتلای حضرت موسی علیه السلام، است و تفصیل ابتلاها و امتحانهای حضرت موسی علیه السلام، به اسناد حدیث طویل در سوره‌ی طـه گذشته است.

﴿**و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ**﴾ مراد از «**ماء مدین**» آن چاهی است که مردم آن آبادی، دامهای خود را از آن، آب می‌دادند، ﴿**وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ**﴾ یعنی: دو زن را دید که گوسفندان خود را از رفتن به سوی آب باز می‌داشتند تا که آنها با گوسفندان دیگران مخلوط نگردند.

﴿**قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِى حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ**﴾ لفظ: «**خطب**» به معنای شأن و حال کاری که مهم باشد به‌کار می‌رود، بدین معنی که حضرت موسی علیه السلام، از آن دو زن پرسید: شما در چه حالی هستید، که گوسفندان خود را باز می‌دارید، و همانند دیگران به لب چاه نیاورده به آنها آب نمی‌دهید؟ آن دو پاسخ دادند که عادت ما این‌است که به خاطر اجتناب از آمیزش با مردان زمانی گوسفندان خود را آب می‌دهیم که اینها بر سر چاه نباشند، وقتی آنها بروند ما گوسفندان خود را آب می‌دهیم، سؤالی که در این موضوع پدید می‌آید این‌است: مگر شما مرد ندارید که زنها برای این‌کار بیرون آمده‌اند؟ نسبت به این سؤال خود آن زنان پاسخ دادند که پدر ما پیرمرد ضعیف و ناتوانی است که نمی‌تواند این‌کار را انجام دهد، لذا ما از روی ناچاری این‌کار را انجام می‌دهیم.

از این واقعه چند فایده‌ی مهم، برداشت می‌گردد: نخست: کمک به ضعیفان سنّت انبیاء علیهم السلام، است، وقتی حضرت موسی علیه السلام، دید که دو زن

گوسفندان را برای آب آورده‌اند ولی به علّت هجوم مردم نمی‌توانند آنها را آب بدهند وضع آنها را پرسید. دوم این‌که: در صحبت کردن با زن بیگانه به هنگام ضرورت حرجی نیست، به شرطی که هراس به فتنه افتادن در میان نباشد، سوم این‌که: اگر چه این‌واقعه زمانی بوده است که بر زنها حجاب لازم نبوده و آن تا ابتدای اسلام جریان داشت، و پس از هجرت به مدینه احکام پوشش بر زنها نازل شد، ولی در آن زمان هم آنچه هدف از پوشش بود و به سبب حیا و شرافت طبعی در میان زنها وجود داشت که باوجود ضرورت هم با مردان اختلاط را نمی‌پسندیدند، و مشقّت را متحمّل می‌شدند، چهارم این‌که: بیرون آمدن زنها برای اینگونه کارها در آن زمان هم مورد پسند نبود، و از این جهت معذوریت پدر خود را بیان کردند.

﴿ **فَسَقَىٰ لَهُمَا** ﴾ یعنی: موسی علیه السلام، بر آن زنان ترحّم نموده از چاه، آب کشید و گوسفندان آنان را سیراب کرد، در بعضی از روایات آمده است که چوپانان عادت داشتند که پس از آب دادن گوسفندان خود سنگ بزرگی روی دهانه‌ی چاه می‌گذاشتند، و این زنها به آب باقیمانده اکتفا می‌کردند، و این سنگ بزرگ به قدری سنگین بود که ده نفر آن را بر می‌داشت، امّا حضرت موسی علیه السلام، به تنهایی آن را برداشته کنار گذاشت و از چاه آب کشید، و شاید از این جهت یکی از آن دو دختر نسبت به حضرت موسیٰ علیه السلام، با پدرش گفت که او مردی قوی است[۱].

﴿ **ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ** ﴾ هفت روز بود که حضرت موسی علیه السلام، طعم غذا را نچشیده بود، در این زمان به زیر سایه درختی آمده به بارگاه الهی وضع و نیازمندی خود راکه طریقه لطیفی

---

۱ - قرطبی.

برای دعا کردن است، عرضه نمود، لفظ «**خیر**» گاهی به معنای مال به‌کار می‌رود، نحو قوله تعالی: ﴿**ان ترك خیرا الوصية**﴾ آیه‌ی شماره ۱۸۰ سوره‌ی بقره و گاهی به معنای قوّت می‌آید مثل قوله تعالی: ﴿**خیر ام قوم تبع**﴾ آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی دخان و گاهی به معنای غذا و طعام می‌آید، چنان‌که در اینجا مراد غذاست[۱].

﴿**فَجَاءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ**﴾ طبق اسلوب قرآنی، قصّه در اینجا مختصر بیان شده است، تمام داستان از این قرار است که این زنها از وقت معمول خود زودتر به خانه رسیدند، پس پدر بزرگوار علّت را جویا شد، دختران واقعه را بیان کردند، پدر خواست که چون آن شخص احسان کرده مناسب است احسان او جبران گردد، یکی از دو دختر را پیش او فرستاد، و او را فرا خواند، دختر با کمال شرم رفت و رسید، در این‌هم اشاره به این است که باوجود عدم نزول دستورات حجاب کامل، زنها بی‌باکانه با مردان صحبت نمی‌کردند، و بنابر ضرورت آنجا رسید، و با شرم به او صحبت کرد، که صورت آن را بعضی از مفسّرین چنین بیان کرده‌اند، که دختر صورت خود را با آستین پوشیده با او صحبت کرد، در روایات تفسیری آست که حضرت موسی علیه السلام، با او همراه شد و به دختر گفت: تو پشت سر من حرکت کن و با زبان راه را به من نشان بده، هدف این بود که نگاه او بر زن نیفتد، شاید بدین خاطر بود که دختر به پدرش در خصوص او گفت: او شخصی امین است، پدر این دو دختر چه کسی بود، در این باره مفسّرین اختلاف نقل کرده‌اند، ولی از ظاهر آیات قرآن چنین معلوم می‌شود که او حضرت شعیب علیه السلام، بود چنان‌که در قرآن کریم آمده است: ﴿**و الی مدین**

---

۱ - قرطبی.

اخاهم شعیباً﴾[۱].

﴿إِنَّ أَبِی یَدْعُوكَ﴾ در اینجا امکان دارد که دختر او را از طرف خود دعوت می‌نمود، ولی این چنین نیست، بلکه پیام پدر خود را به او رسانید؛ زیرا دعوت کردن مرد بیگانه مخالف با حیا بود.

﴿إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَئْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ﴾ یعنی: یکی از دختران شعیب علیه السلام، به پدرش عرض کرد: شما برای کارهای خانه به خدمتگزاری نیاز دارید، لذا او را استخدام کنید؛ زیرا در مستخدم وجود دو صفت ضروری است: یکی توانایی و شایستگی برای کار، دوم امانتداری، و ما با برداشتن او سنگ را از دهن چاه و عقب قرار دادن او زن را در راه به قدرت و امانت او تجربه حاصل کردیم.

برای استخدام و سپردن مقام به کسی دو شرط اهمّیت دارد

خداوند متعال بر زبان دختر حضرت شعیب علیه السلام، حکمت بزرگی جاری ساخت، امروز برای مقامات دولتی و استخدام، شایستگی کار و تصدیق بررسی می‌شود، ولی به سوی دیانت و امانت کوچکترین توجّهی مبذول نمی‌گردد، و در اثر آن است که به جای پیروزی کامل در کارروایی عموم دفاتر و مقامات، به خاطر رشوه‌خوری و اقرباپروری قوانین، بیکار می‌مانند، کاش مردم از این رهنمایی قرآنی قدردانی می‌کردند تا که کل نظام درست می‌شد.

﴿قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَیَّ هَـٰتَیْنِ﴾ یعنی: پدر دختران، خود حضرت شعیب علیه السلام، از طرف خود اظهار داشت که من می‌خواهم یکی از

---

۱ - قرطبی.

دخترانم را به عقد تو درآورم، از این معلوم می‌شود که اگر مرد صالحی پیدا شود نباید ولی دختر انتظار بکشد، تا از طرف او نسبت به نکاح اظهار رغبت بشود، بلکه پیشنهاد نمودن از طرف ولی دختر هم سنّت انبیاء علیهم السلام، است، چنانکه حضرت فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه، پس از بیوه شدن دخترش حفصه، خود به ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و عثمان غنی رضی الله عنه، نکاح دادن او را پیشنهاد نموده بود[۱].

﴿إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَـٰتَيْنِ﴾ حضرت شعیب علیه السلام، از دو دختر یکی را تعیین نفرموده گفتگو کرد، بلکه آن را مبهم گذاشته که تصمیم به نکاح یکی از آن دو تا را دارد، ولی چون این مصاحبه رسمی نکاح نبود، که در آن ایجاب و قبول، در جلو گواهان شرط است، بلکه مصاحبه تا این حد بود که اگر در عوض این نکاح خدمت هشت سال مورد قبول است تا ما اقدام به نکاح کنیم، حضرت موسی علیه السلام، نسبت بدین امر متعهد شد، این در آینده خود واضح است که عقد رسمی نکاح منعقد کرده شد و قرآن کریم عموماً آن قسمت قصّه را که از سیاق و سباق ظاهر و یقینی باشد، ذکر نمی‌کند، بنابر این تحقیق، نباید در اینجا این شبه را وارد کرد که بدون تعیین زوجه منکوحه نکاح چگونه منعقد گردید؟ یا بدون گواه چطور واقع شد؟[۲].

﴿عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِى ثَمَـٰنِىَ حِجَجٍ﴾ این خدمت هشت ساله صداق نکاح قرار داده شد در این باره ائمّه‌ی فقها با هم اختلاف نظر دارند که آیا شوهر می‌تواند خدمت زن خود را مهر او قرار دهد، یا خیر؟ تحقیق کامل با دلایل در سوره‌ی قصص احکام القرآن به زبان عربی نوشته شده است، اهل علم می‌توانند در آنجا ملاحظه نمایند، و برای عوام همین قدر کافی است که

---

۱ - قرطبی.

۲ - کذا فی الروح و بیان القرآن.

بدانند، اگر این معامله در شرع محمّدی صحیح نباشد، امکان دارد در شرع شعیب علیه‌السلام، صحیح باشد، و این‌گونه اختلاف فروعی در شرایع انبیا علیهم‌السلام، به نصوص قطعی ثابت است.

از امام اعظم ابوحنیفه در ظاهر الروایت منقول است که نمی‌توان خدمت برای زن را مهر او قرار داد، ولی در روایت دیگر که متأخّرین بر آن فتوی داده‌اند چنین آمده است که: مهر قرار دادن خدمت زن را برای او، خلاف تکریم و احترام شوهر است، البتّه چنین کاری برای زن که در خارج از خانه باشد، مانند چرانیدن حیوانها یا تجارت که در آن طبق شرایط اجاره، مدّت متعیّن گردد، جایز است، مانند خدمت هشت سال که در این واقعه آمده است، بدین صورت که اجرت این خدمت که بر عهده‌ی زن می‌شود، آن را مهر او قرار دهند[1].

اما در اینجا سؤال دیگری پدید می‌آید، که مهر حقّ همسر است، پس به نقد دادن آن به پدر زن یا عصبه‌ی دیگر او، بدون اجازه همسر، مهر ادا نمی‌گردد، و در اینجا لفظ: ﴿أَن تَأْجُرَنِی﴾ بر این‌گواه است که پدر او را برای کار خود استخدام کرد، پس مزد خدمت به پدر رسید آن چگونه می‌تواند مهر زوجه قرار گیرد؟ جواب آن این است که اوّلاً امکان ذارد که این گوسفندان در ملکیت دختران قرار گرفته باشند، پس استفاده از این خدمت از این جهت به خود دختر می‌رسد، ثانیاً اگر کار پدر را انجام داده و مزد او بر عهده‌ی پدر لازم شد، پس زر از مهریه دختر است، که استعمال آن برای پدر با اجازه‌ی دختر جایز است، در اینجا ظاهر چنین است که این معامله به اجازه‌ی دختر انجام گرفته است.

---

۱ - ذکره فی‌البدائع عن نوادر ابن سماعة.



مسئله: از لفظ: «**أنکحك**» ثابت شد که عقد نکاح را پدر منعقد کرده است، به اجماع فقها باید این چنین باشد که ولی دختر متکفّل نکاح او قرار گیرد، نه خود دختر، این امر دیگری است که اگر دختری بنابر ضرورت و عذر موجّه متکفّل نکاح خود شد، آیا آن منعقد می‌گردد یا خیر؟

در این باره ائمّه‌ی فقها با هم اختلاف رأی دارند، در نزد امام اعظم ابوحنیفه نکاح منعقد می‌گردد، و این آیه در باره‌ی آن داوری ندارد.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ

پس وقتی‌که تکمیل‌کرد موسی مدّت را وحرکت نمود باخانواده خود، دید از طرف کوه‌طور

نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَاراً لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا

آتشی، گفت: به خانواده‌ی خود، بایستید، من دیدم آتشی، شاید بیاورم پیش شما از آنجا

بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴿۲۹﴾فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِىَ

خبری یااخگری ازآتش، تاکه‌شماخودرا به‌آن گرم‌کنید، پس‌وقتی‌رسید به‌نزدآن، صداآمد

مِن شَٰطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِى ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّىٓ أَنَا

از سمت راست میدان، در سرزمین پر برکت از درخت، که ای موسیٰ یقیناً من

ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴿۳۰﴾وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا

خدارب‌جهان‌هستم. واینکه بینداز عصای‌خودرا، پس‌وقتی‌دیدآن‌راکه‌حرکت‌می‌کندمانند

جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يَٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ ٱلْأَمِنِينَ﴿۳۱﴾

مار، به‌عقب برگشت و نگاه نکرد پشت سر، ای‌موسی بیا ونترس، تو هیچ خطره‌ای نداری.

ٱسْلُكْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَٱضْمُمْ إِلَيْكَ

داخل‌کن دستت را درگریبانت، بیرون می‌آید سفید شده بدون از عیبی وبچسبان به‌خود

جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ فَذَٰنِكَ بُرْهَـٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا
بازویت را از ترس، پس این دو مدرک‌اند از طرف رب تو بر فرعون و پیروان او، یقیناً بودند

قَوْماً فَـٰسِقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى قَتَلْتُ نَفْساً فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونَ ﴿۳۳﴾ وَ
آنها نافرمان. گفت ای رب من کشته‌ام از آنها یکی را، پس می‌ترسم که مرا می‌کشند، و

أَخِى هَـٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّى لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِىَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِىٓ
برادرم هارون زبانش فصیح‌تراست ازمن، پس بفرست اورا بامن مددکار، که‌تصدیق‌کند مرا

إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿۳۴﴾ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ
من می‌ترسم که مرا تکذیب می‌کنند. فرمود که مستحکم می‌کنم بازوی تو را به برادرت و

نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَـٰناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِـَٔايَـٰتِنَآ أَنتُمَا وَ مَنِ ٱتَّبَعَكُمَا
می‌دهیم به شما تسلّطی، پس آنها نمی‌رسند به شما، از آیات ما شما و همراهان شما

ٱلْغَـٰلِبُونَ ﴿۳۵﴾
غالب خواهید شد.

خلاصه‌ی تفسیر

کوتاه سخن این‌که وقتی موسی (علیه‌السلام) مدّت را تکمیل کرد و (با اجازه‌ی شعیب علیه‌السلام) همسر خود را برداشته (به سوی مصر یا شام) عازم شد، پس (در شبی چنین اتّفاق افتاد (آن شب سرد بود و هم راه را گم کرده بودند، آنگاه) به طرف کوه طور (روشنی به شکل) آتشی دید، او به همسرش گفت، شما (در اینجا) توقّف ک[illegible] من آتشی دیدم (من به آنجا می‌روم) شاید من به پیش شما از آنجا خبری (از راه) یا اخگر (روشن شده) ی از آتش بیاورم، تا شما خود را گرم کنید، پس وقتی [illegible] کنار آتش



رسید به گوش او از جانب راست میدان (که جانب راست موسیعليه‌السلام، بود) در آن مکان مبارک از میان درختی ندا داده شد که ای موسی من پروردگار عالمیان هستم، و این (ندا هم داده شد) که تو عصای خود را بینداز، (چنان‌که او انداخت و آن ماری شده به حرکت در آمد) پس وقتی او آن را مانند مار باریکی (تیز دید که حرکت می‌کند) بر پشت پیچیده گریخت، و به عقب هم نگاهی نکرد، (دستور رسید که) ای موسی جلو بیا و نترس، تو از هر نظر ایمن هستی، (و این چیزی ترسناک نیست، بلکه معجزه‌ی تو است و معجزه‌ی دیگر، هم به تو عنایت می‌گردد که) دست خود را به داخل گریبانت ببر (و سپس بیرون آر) آن بدون مرض بی‌نهایت روشن‌شده بیرون می‌آید، و (اگر همانند دگرگونی عصا از این معجزه هم طبعاً خوف و وحشت پدید آید، پس) برای (رفع) خوف (آن) دست خود را (باز) به (گریبان و بغل) خود (مثل سابق) پیوند ده، (تا که آن به حال اصلی خود برگردد و خوف طبعی هم پیش نیاید،) پس اینها دو سند (و دلیل برای نبوّت شما) از طرف پروردگارتان برای رفتن، به سوی فرعون و سرداران او است (که به شما دستور داده می‌شود؛ زیرا که) آنها خیلی نافرمانند، عرض کرد: پروردگارا (من برای رفتن حاضرم ولی نیاز به کمک خاص تو دارم؛ زیرا که) من یکی را از آنها کشته‌ام، پس احساس خطر می‌کنم که (نشاید) آنان (جلوتر) مرا به قتل برسانند و (فرصت تبلیغ هم از دست برود) و (امر دیگر این‌که زبانم هم زیاد روان نیست و) زبان برادرم هارون از من روانتر است او را هم کمک من قرار داده، همراه با من پیامبر گردان، که (او هم تقریر مرا تأیید و کاملاً) تصدیق کند؛ (زیرا) من احساس خطر می‌کنم که آنها (فرعون با اهل دربارش) مرا تکذیب کنند، (پس آنگاه نیازی به بحث پیش می‌آید، و برای مباحثه شفاهی عادتاً کسی بیشتر مفید و مؤثّر واقع می‌شود

که زبانش روان باشد) دستور رسید که (بسیار خوب،) ما اکنون برادر تو را نیروی بازوی تو قرار می‌دهیم (یکی این خواسته‌ی تو برآورده شد) و (برآوردن خواسته‌ی دوم چنان است که) ما به هر دو تای شما شوکت (و هیبت) خاصّی عطا می‌کنیم که به سبب آن مردم نتوانند، بر شما تسلّطی داشته باشند، (پس) معجزات ما را برداشته بروید، شما هر دو و پیروان شما (بر آنها) غالب خواهید شد.

معارف و مسایل

﴿**فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ**﴾ یعنی: وقتی حضرت موسیٰ علیه السلام، مدّت مقرّر خدمت را که هشت سال لزومی و دو سال اختیاری بود، تکمیل کرد، پس در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا حضرت موسی علیه السلام، هشت سال را تکمیل کرد یا ده سال را؟ در صحیح بخاری آمده است که کسی از حضرت ابن عبّاس همین سؤال را کرد او جواب داد: او مدّت بیشتر یعنی ده سال را تکمیل کرد؛ زیرا شأن انبیا چنان است که آنچه می‌گویند آن را انجام می‌دهند، عادت رسول خدا صلی الله علیه وسلم، هم چنین بود که بیش از حقّ، به حقدار می‌داد و به امّت رهنمایی فرموده که در استخدام و اجاره و بیع و شراء از ایثار و مساهلت کار گیرند.

﴿**نُودِیَ مِن شَـٰطِیِٕ ٱلْوَادِ ٱلْأَیْمَنِ** الی **إِنِّیٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِینَ**﴾ این مضمون در ضمن داستان حضرت موسیٰ علیه السلام، در سوره‌ی طـه و سوره‌ی نمل گذشته است، در سوره‌ی طـه است که: ﴿**إِنِّیٓ أَنَا رَبُّكَ**﴾ و در سوره‌ی نمل آمده است: ﴿**نُودِیَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِی ٱلنَّارِ**﴾ و در این سوره آمده است: ﴿**إِنِّیٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِینَ**﴾ اگرچه این الفاظ باهم اختلاف دارند ولی معانی آنها تقریباً باهم

یکی است، حکایت واقعه، با الفاظ مناسب هر مقام، بیان گردیده است[۱]، و این تجلّی به‌صورت نار، تجلّی مثالی بود؛ زیرا از نظر تجلّی ذاتی فرمود که: ﴿لَنْ تَرَانِی﴾ یعنی تو نمی‌توانی مرا ببینی، مراد از آن مشاهده ذات حقّ تعالی است.

از عمل نیک، مکان انجام آن هم، متبرّک می‌گردد

﴿فِی ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَـٰرَكَةِ﴾ جایی را از کوه طور، قرآن به لفظ «بقعهٔ مبارکه» تعبیر نمود و ظاهر این است که سبب مبارک بودن، آن تجلّی خداوندی است که در این‌جا به صورت «نار» مشاهده گردید، از این معلوم شد که در هر مقامی عمل نیک مهمی واقع شود، آن مقام متبرّک می‌گردد.

در موعظه و خطابه، فصاحت خوب مؤثّر است

﴿هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً﴾ از این معلوم می‌شود که در موعظه و تبلیغ، فصاحت کلامی و روش مقبول خطابت، محمود و پسندیده است، لذا کوشش در تحصیل آن مذموم نیست.

فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالُوا مَا هَـٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ
پس‌وقتی‌که رسید پیش‌آنها موسیٰ بانشانی‌های واضح‌ما، گفتند چیزی‌نیست غیراز سحر

مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَـٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۳۶﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّىٓ أَعْلَمُ
افتراشده، ونشنیده‌ایم این‌را در آبا واجداد گذشته‌ی خود. گفت: موسی رب‌من خوب‌می‌داند

بِمَن جَآءَ بِٱلْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَـٰقِبَةُ ٱلدَّارِ إِنَّهُۥ
کسی راکه آورده هدایت را از جانب او، وکسی راکه می‌رسد به او سرای آخرت، یقیناً

---

۱ - کذا قال الامام.

لَایُفْلِحُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿۳۷﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ
پیروزنخواهند شد ظالمان. وگفت فرعون ای اهل دربار من، ندانسته‌ام برای‌شما معبودی

غَيْرِى فَأَوْقِدْ لِى يَـٰهَـٰمَـٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجْعَل لِّى صَرْحًا لَّعَلِّىٓ
جز خودم، پس روشن‌کن آتشی برایم ای هامان بر گِل، پس بساز برایم‌ساختمانی تا که من

أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَـٰهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّى لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلْكَـٰذِبِينَ ﴿۳۸﴾ وَٱسْتَكْبَرَ هُوَ وَ
سرکشیده ببینم رب موسی را، و به گمان من او، دروغگو است. و تکبّر کرد او و

جُنُودُهُۥ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ ظَنُّوٓا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَـٰهُ
لشکر او در کشور به ناحق، و پنداشتند که آنها به سوی ما نمی‌آیند. پس گرفتیم او را

وَ جُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَـٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۴۰﴾ وَ
ولشکر او را، پس انداختیم آنهارا در دریا، پس بنگر که چگونه شد سرانجام گناهکاران. و

جَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ وَ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾ وَ
کردیم آنهارا پیشوا که می‌خوانند به سوی دوزخ، و در روز قیامت به‌آنها کمک نمی‌رسد. و

أَتْبَعْنَـٰهُمْ فِى هَـٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلْمَقْبُوحِينَ ﴿۴۲﴾
پشت سر آنهاقرار دادیم‌ما دراین جهان لعنت، ودر روز قیامت آنهااز نکوهیدگان‌اند.

خلاصه‌ی تفسیر

کوتاه سخن آن‌که وقتی موسی (علیه‌السلام) دلایل صریح ما را برداشته به نزد آنها آمد آنان (با مشاهده‌ی معجزات) گفتند: این فقط یک سحر است که بدون (وجه) بر خدا افترا بسته می‌شود (که اینها از جانب او دلایل و معجزات رسالتند،) و ما هیچ‌گاه چنین سخنی نشنیده‌ایم، در زمان آبا و اجداد خود هم، و موسی (علیه‌السلام، در پاسخ به آن) فرمود: (وقتی باوجود

اقامه‌ی دلایل صحیح و عدم شبه معقول در آن هم، ایمان نمی‌آورند، پس ضد و عناد است، و جواب آخری آن، این است که پروردگار من کسی را که دین صحیح از نزد او آورده، خوب می‌داند (و هم چنین) کسی را که سرانجامش در این عالم (دنیا) خوب باشد (هم می‌داند و) یقیناً ستمکاران (که بر هدایت و دین صحیح نباشند) هیچ گاه پیروز نخواهند شد؛ (زیرا سرانجام آنها خوب نخواهد بود، با این مطلب که خدا بهتر می‌داند که از ما و از شما چه کسی اهل هدایت و چه کسی ظالم است، و چه کسی نیک‌فرجام و چه کسی محروم از رستگاری است، پس ثمره و حالت هر یکی پس از مرگ به زودی آشکار خواهد شد، اینک اگر قبول نمی‌کنید، با خود شماست) و (با مشاهده و شنیدن دلایل موسوی) فرعون (به فکر افتاد که مبادا معتقدان ما به سوی او مایل گردند، مردم را جمع کرده) گفت: ای اهل دربار! من برای شما غیر از خودم خدایی نمی‌دانم، (سپس برای تلبیس به وزیر خود گفت: اگر مردم از این مطمئن نشدند پس) ای هامان تو برای ما (خشت از) گل (بساز آنها) را در آتش انداخته بپز، سپس (از آن خشتهای پخته شده) برایم ساختمان بلندی بساز، تا که (من بر آن بالا رفته) خدای موسی را بازبینم، و من (در این) ادّعا که خدای دیگری وجود دارد، موسی را دروغگو می‌پندارم، فرعون و پیروان او به ناحقّ در جهان کبرورزیده و چنین تصوّر کرده بودند که آنان نزد ما برنمی‌گردند، پس ما (در کیفر آن تکبّر) او و پیروانش را گرفته، به دریا انداختیم، پس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه شد (و قول موسی علیه السلام، به ظهور پیوست که: ﴿**مَن تَكُونُ لَهُ عَـٰقِبَةُ ٱلدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّـٰلِمُونَ**﴾ و ما آنها را چنان رؤسایی قرار داده بودیم که (مردم را) به سوی دوزخ فرا می‌خواندند و (بدین خاطر) در روز قیامت (چنان بی‌کس می‌مانند که) کسی از آنها، حمایت نمی‌کند، و (اینها

در هر دو جهان ناامید و زیان‌کار شدند چنان‌که) در دنیا هم پشت سر آنان لعنت قرار دادیم، و در قیامت هم از مردمان بد حال خواهند بود.

معارف و مسایل

﴿فَأَوْقِدْ لِی یَـٰهَـٰمَـٰنُ عَلَى ٱلطِّینِ﴾ فرعون به ساختن ساختمان خیلی بلند تصمیم گرفت، پس به وزیرش هامان جهت آماده ساختن آن از جلو دستور داد که خشتهای گلی پخته کرده شوند؛ زیرا ساختمان بزرگ و بلند بر خشت خام نمی‌تواند استوار بماند، بعضی فرموده‌اند که پیش از این واقعه‌ی فرعون، به‌کار بردن آجر در ساختمانها رایج نبود، بلکه پیش از همه فرعون مبتکر آن است، در روایات تاریخی آمده است که هامان برای ساختن این آپارتمان، پنجاه هزار معمار و مهندس علاوه بر کارگر و آهنگر و نجّار جمع کرد، آپارتمان را به قدری بالا برد که در آن زمان از آن ساختمان، بلندتر ساختمانی وجود نداشت، سپس وقتی ساخته شد، حقّ تعالیٰ به جبرئیل دستور داد، با یک ضرب آن را به سه قطعه کرده منهدم کرد و از اثر آن هزاران ارتشی فرعون زیر آوار آمده مردند[۱].

﴿وَ جَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ یعنی اهل دربار فرعون را خداوند و پیشوای قوم او قرار داده بود، ولی این پیشوایان منحرف، قوم خود را به سوی آتش جهنّم دعوت می‌کردند، در اینجا بیشتر مفسّرین دعوت دادن به سوی آتش را استعاره و مجاز قرار داده‌اند، که مراد از آن اعمال کفرآمیز است، که نتیجه‌ی آنها ورود به جهنّم است، امّا تحقیق استاد محترم، نادره‌ی روزگار، حضرت مولانا سید محمّدانورشاه کشمیری ﷫، تبعاً لابن عربی

۱ـ قرطبی.

این است، که جزای آخرت عین عمل است، اعمالی را که انسان در دنیا انجام می‌دهد، صورت خود را در برزخ و باز در حشر تغییر می‌دهند، و اعمال کفرآمیز و ظلم به صورت آتش و مار و کژدم و عذابهای دیگر در می‌آیند، پس کسی که در این دنیا دیگری را به سوی کفر و ظلم دعوت می‌دهد، در حقیقت او را به سوی آتش دعوت می‌کند، اگر چه در این جهان صورت آن آتش نیست، ولی حقیقت آن آتش است، پس بدین شکل در آیه استعاره و مجازی نیست، بلکه بر حقیقت خویش محمول است، با اختیار کردن این تحقیق از تکلّف به کار بردن مجاز و استعاره در بسیاری آیات قرآن آسوده‌خاطر خواهیم شد مانند آیه: ﴿**وجدوا ما عملوا حاضراً، و من يعمل مثقال ذرة خيراً يره**﴾؛ و غیره.

﴿**وَ يَوْمَ الْقِيَـٰمَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ**﴾ «**مقبوحين**» جمع مقبوح است، و معنای آن خراب شده است، مراد این است که صورتهایشان در روز قیامت مسخ شده سیاه و چشمهایشان نیلگون می‌شوند.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَـٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ
و دادیم ما به موسی کتاب را پس از این‌که برباد دادیم قرون گذشته را برای تفهیم مردم

وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۴۳﴾وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَآ
وراه نشان‌دهنده ورحمت تاآنهامتذکّربشوند. ونبودی تو به‌طرف غربی وقتی‌که فرستادیم

إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنتَ مِنَ الشَّـٰهِدِينَ﴿۴۴﴾وَ لَـٰكِنَّآ أَنشَأْنَا قُرُونًا
به موسی حکم و نبودی تو بیننده. ولی ما به‌وجود آوردیم چندین گروه،

فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنتَ ثَاوِيًا فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا
پس دراز شد برآنها مدّت، و سکونت نداشتی در اهل مدین، که بخوانی بر آنها آیات ما را،

وَلَـٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾ وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَـٰكِن رَّحْمَةً
ولی ما بودیم رسول فرستنده. و نبودی تو در کنار طور وقتی صدا کردیم، ولی این انعام

مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّآ أَتَـٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۴۶﴾
رب تواست، تابترسانی قومی راکه نیامده پیش آنها جلوتر از تو ترساننده تا که آنها به یاد آورند.

وَ لَوْلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا
وبرای این‌که نیفتد برآنها آفتی به‌سبب آنچه فرستاده دستهایشان، پس گفتند: پروردگارا

لَوْلَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ ءَايَـٰتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾ فَلَمَّا
چرا نفرستادی پیامبری که پیروی می‌کردیم آیات تورا و می‌شدیم از ایمانداران. پس وقتی که

جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَآ أُوتِىَ مِثْلَ مَآ أُوتِىَ
رسید به آنها سخن حق از طرف ما گفتند: چرا نرسید به آن پیامبر مانند آنچه رسیده بود

مُوسَىٰٓ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ
به‌موسی، آیا الآن منکر نشدند به‌آنچه رسیده به‌موسی پیش از این، گفتند هر دو ساحرند

تَظَـٰهَرَا وَقَالُوٓا إِنَّا بِكُلٍّ كَـٰفِرُونَ ﴿۴۸﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَـٰبٍ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ
باهم موافق وگفتند: ما هردوتا را قبول نداریم. تو بگو بیاورید کتابی از نزد خدا که بهتر باشد

مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۴۹﴾ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ
از آن دوتا، که من از آن پیروی می‌کنم اگر راستگو هستید. پس اگر نکردند به گفته تو

فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ ۚ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ
پس بدان‌که آنها پیروی می‌کنند خواهش‌های خود را، و کیست گمراه‌تر از آن‌که پیروی کند

هَوَىٰهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۵۰﴾ وَ
خواهش خود را بدون از راه نشان‌داده به‌وسیله‌ی خدا، یقیناً الله راه‌نمی‌نماید مردمان بی‌انصاف را. و



لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾
پشت سر فرستادیم پیش آنها کلام خود را تا که آنها متذکّر بشوند.

خلاصه‌ی تفسیر

و (سلسله‌ی تشریف آوری انبیاعلیهم‌السلام، بنابر احتیاج مردم به اصلاح، همیشه جریان داشته است، چنان‌که) ما موسیٰ (علیه‌السلام) را (که داستان او را اینک خواندید) پس از هلاک شدن امم گذشته (قوم نوح و عاد و ثمود هنگامی که تعلیمات انبیای آن زمان مفقود شده و مردم خیلی نیازمند هدایت بودند) کتاب (تورات) دادیم که موجب دانشمندی مردم (بنی اسرائیل) و هدایت و رحمت بود، تا آنها (از آن) پند برگیرند (نخست فهم طالب حقّ که این بصیرت است درست می‌شود، آنگاه احکام را می‌پذیرد که این هدایت است، باز ثمره‌ی هدایت یعنی قرب و قبول به او عنایت می‌گردد که این رحمت است) و (هم چنین وقتی که این دوره هم خاتمه یافت و مردم باز نیازمند، تجدید هدایت شدند، پس ما مطابق سنّت همیشگی خویش تو را رسول کردیم که از دلایل آن همین خبر یقینی دادن واقعه موسوی است؛ زیرا برای اخبار قطعی طریقه‌ای از علم ضروری است، و آن طریقه منحصر در چهار چیز است: ۱- عقل که این واقعه از امور عقلی است. ۲- و در امور نقیله یا سماع از اهل علم باشد که طریقه دوم است، و این هم به سبب عدم مخالطت و عدم مدارست اهل اخبار منتفی است. ۳- یا مشاهده خویش باشد که این طریقه سوم است، که انتفای آن از آفتاب روشن‌تر، چنان‌که ظاهر است که) تو به جانب مغرب (طور) حضور نداشتی وقتی که ما به موسی (علیه‌السلام) احکام داده بودیم (تورات داده بودیم) و (در آنجا به صورت ویژه چگونه موجود می‌شدی) تو از آنها (هم) نبودی

که (در آن زمان) موجود بودند (پس احتمال مشاهده هم باقی نماند) ولی (حقّ این است که) ما (پس از موسی علیه السلام،) نژادهای بسیاری آفریدیم، سپس بر آنها زمانه‌ای طولانی گذشت، (که از اثر آن باز علوم صحیح ناپدید شدند، و مردم باز محتاج هدایت گشتند، و اگر چه در اثنای آن انبیا تشریف آوردند، ولی علوم آنان هم‌چنان نایاب گشتند، لذا رحمت مقتضی این بود که ما شما را به وحی و رسالت مشرف گردانیدیم، که طریقه چهارم خبر یقینی است، و طرق دیگر علم ظنی هستند، و از بحث خارجند؛ زیرا این اخبار شما کاملاً یقینی و قطعی هستند، پس وقتی که سه طریقه منتفی شد، چهارم متعیّن گشت که مطلوب هم همان است) و (هم چنانکه شما عطای تورات به موسی را مشاهده نفرمودید تا خبر یقینی بدهید، همچنین قیام موسی علیه السلام، را در مدین مشاهده نفرمودید، چنان‌که ظاهر است که) تو در اهل مدین سکونت نداشتی که (با مشاهده‌ی احوال آنجا آیات ما را (در خصوص آنان) بر مردم (هم زمان خود) بخوانید، ولی ما (تو را) رسول قرار دهنده هستیم، (که رسول قرار داده از این وقایع به وسیله‌ی وحی اطّلاع می‌دهید) و (هم چنین) شما در آن زمان در جانب (غربی) طور هم موجود نبودید، وقتی ما (موسی علیه السلام، را) صدا کردیم (که: ﴿**يَـٰمُوسَىٰٓ إِنِّىٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ○ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ**﴾ که زمان اعطای نبوّت به او بود) ولی (علم آن هم بدین شکل به‌دست آمد که) شما به رحمت پروردگار خودت پیامبر قرار داده شدید، تا که شما کسانی را بترسانید که نزد آنها پیش از شما (نبی) ترساننده‌ای نیامده است، چه جای تعجّب است که نصیحت قبول کنند؛ (زیرا معاصرین پیغمبر صلی الله علیه و سلم، بلکه نزدیکترین اجداد آنها هم پیامبری ندیده بودند، اگر چه بعضی شرایع بالخصوص توحید بالواسطه به آنها رسیده بود، پس با آیه: ﴿**وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رسولاً**﴾ تعارضی باقی نماند) و (اگر این



مردم قدری بیندیشند، خواهند فهمید که در ارسال پیامبران بهره‌ای به ما نمی‌رسد، بلکه استفاده از آن کسانی است که بر حسن و قبح مطّلع شده از عقوبت نجات یابند، و اگر نه بر اموری که می‌توان قبح آنها را به عقل دریافت وقوع عذاب بدون ارسال رسول هم ممکن بود، ولی در آن زمان آنها متحسّر می‌شدند که افسوس، اگر رسولی می‌آمد ما بیشتر متنبّه شده و در این مصیبت گرفتار نمی‌شدیم، بنابر این رسول هم فرستاده شد تا نجات از این تحسّر هم برایشان آسان گردد، در غیر این صورت احتمال داشت که) ما رسول هم نفرستیم و اگر این امر نمی‌بود که مصیبتی بر آنها به سبب کردارشان (که به اعتبار عقل قبیح بودند، در دنیا یا در آخرت) نازل می‌شد، (و نسبت به آن به وسیله عقل یا فرشته‌ای یقین می‌دانستند که این سزای اعمال است) می‌گفتند که پروردگارا چرا شما به نزد ما پیامبری نفرستادی، تا که ما از احکام شما پیروی می‌کردیم و (بر آن احکام و رسول) از ایمان آورندگان می‌شدیم، پس (مقتضای این امر این بود که تشریف آوردن پیامبر را غنیمت شمرده و دین حقّ او را می‌پذیرفتند، ولی حال آنها چنان شد که) وقتی از طرف ما به آنها امر حقّ (رسول حقّ و دین حقّ) رسید، پس (برای ایراد گرفتن چنین) گفتند: چرا به او چنین کتابی نرسید که به موسی (علیه السلام،) رسیده بود (چرا قرآن یکباره مانند تورات نازل نگشت، در آینده جواب آن است که) آیا از کتابی که به موسی (علیه السلام،) رسیده بود (پیش از این آنها منکر نشدند، (چنانکه ظاهر است که مشرکان موسی علیه السلام، و تورات را قبول نداشتند؛ زیرا آنها از اصل منکر بودند) آنها (نسبت به قرآن و تورات هر دو تا) چنین می‌گویند که هر دو تا سحر هستند، که موافق با یکدیگرند، (این را بدین خاطر گفتند که در اصول شرایع هر دو متّفق هستند) و چنین هم می‌گویند که ما از هر دو تا هیچ یکی را قبول نداریم (چه این عبارت خود

آنها باشد یا که از اقوال آنها چنین لازم آید، و چه هر دو تا را با هم انکار کنند، یا که اقوال مختلف جمع کرده باشند، از این روش معلوم می‌گردد که منشاء این شبهه قصد ایمان آوردن به قرآن در صورت مماثل بودن آن با تورات نیست، بلکه این هم نوعی حیله و شرارت است، در آینده به این امر پاسخ داده شده است، که ای محمّد!) شما بگویید: خیلی خوب (پس شما کتاب دیگری (علاوه بر تورات و قرآن) از نزد خدا بیاورید تا در هدایت کردن از این دو تا بهتر باشد، من از آن پیروی خواهم کرد، اگر شما (در این ادّعای خود) راستگو هستید (که: ﴿**سِحْرَانِ تَظَـٰهَرَا**﴾ که هدف مفتری و اشتباه قرار دادن این دو کتاب الله است، العیاذ بالله، یعنی مقصود پیروی حقّ است، پس اگر کتاب الهی را حقّ می‌دانید، پس، از آنها پیروی کنید، از قرآن مطلق و از تورات در توحید و بشارات محمّدی و اگر آنها را حقّ نمی‌دانید، پس شما حقّ را رائه دهید، و حقّانیت آن را به اثبات برسانید که آن را به «اهدی» بودن از این جهت تعبیر کرد که مقصد از حقّانیت وسیله‌ی هدایت بودن آن است، و اگر بالفرض ثابت گردد، پس من برای پیروی آن آماده هستم، و چون در قضیه‌ی شرطیه تنها حکم اتّصال است، لذا اشکال پیروی کتب غیر الهی لازم نمی‌آید،) سپس (پس از این احتجاج) اگر اینها به (این) گفته شما (که: ﴿**فأتوا بکتاب** الخ﴾ نتوانستند انجام دهند (و ظاهر است که نمی‌توانند انجام دهند، کقوله تعالی: ﴿**فإن لم تفعلوا و لن تفعلوا**﴾ و باز هم از شما پیروی نکنند) پس شما بدانید که (منشاء این سؤالها تردّد و شبهه است ، و تحقیق کردن نیست بلکه) اینها فقط بر اساس خواهش‌های نفسانی خود راه می‌روند، (نفس آنها می‌گوید به هر شکلی که باشد باید انکار کرد، پس چنین می‌کنند هر چند حقّ واضح باشد) و چه کسی از اینگونه شخص گمراه‌تر می‌باشد که بر خواهش‌های نفسانی خود بدون دلیلی پیروی کند،



(و) خدا این چنین ظالمان را (که پس از آشکار شدن حقّ بدون مستمسک صحیح باز هم از گمراهی خویش باز نیایند) هدایت نمی‌کند، (که علّت آن در اصل قصد خود شخص بر گمراهی است و پس از قصد، خلق فعل عادت خداوند است، بنابر این چنین افرادی برای همیشه گمراه باقی می‌مانند، تا اینجا جواب الزامی بود، بدین‌گفته‌ی آنها که: ﴿**لَوْلَآ أُوتِیَ مِثْلَ مَآ أُوتِیَ مُوسَىٰٓ**﴾) و (در آینده جواب تحقیقی آمده است که در آن حکمت عدم نزول قرآن «دفعة واحدة» را بیان می‌فرماید، که) ما این کلام (قرآن) را برای آنها به مقتضای وقت به تدریج نازل کردیم تا که ایشان (از بارها شنیدن تازه‌ی آن) نصیحت پذیرند (ما بر نازل کردن آن به دفعة هم توانابیم، ولی به خاطر مصلحت آنان، به تدریج نازل می‌کنیم، باز این‌کور دلی آنهاست که به مصلحت خود هم، مخالفت می‌ورزند.

معارف و مسایل

﴿**وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ**﴾ مراد از «**قرون اولی**» قومهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم‌السلام، هستند که پیش از حضرت موسی علیه‌السلام، به علّت سرکشی خود هلاک بودند، و «**بصائر**» جمع بصیرت است که معنای لفظی آن دانش و بینش است، و مراد از آن نوری است که خداوند متعال آن را در قلوب انسان می‌آفریند، که انسان به وسیله‌ی آن حقایق اشیا را میتواند ملاحظه کرده، میان حقّ و باطل امتیاز دهد[۱].

اگر مراد از لفظ: «**ناس**» در ﴿**بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ**﴾ امّت حضرت موسی علیه‌السلام،

۱ - مظهری.

است، پس روشن است که برای آن امّت مجموعه‌ی کتاب تورات بصائر بود، و اگر مراد از لفظ ناس تمام انسانها باشند که شامل امّت محمّدی هم هست، پس در اینجا این سؤال پیش می‌آید که توراتی که در زمان امّت محمّدی موجود است، به وسیله تحریفات مسخ شده است، لذا در خصوص آن، بصائر گفتن، چگونه صحیح است، و نیز این‌که از این لازم می‌آید که مسلمانان هم باید از تورات استفاده کنند، در حالی که در حدیث، این واقعه معروف است که باری حضرت فاروق اعظمﷺ، از آن‌حضرتﷺ، اجازه خواست که پند و نصایحی راکه در تورات آمده است آنها را بخواند تا در علمش پیشرفت حاصل شود، آن‌حضرتﷺ، به خشم آمده فرمود: اگر اینک موسیٰ‌علیه‌السلام، هم زنده می‌بود بر او هم لازم بود که از من پیروی کند.

حاصل این‌که بر شما لازم است که تنها تعلیمات مرا ببینید، دیدن تورات و انجیل برای شما صحیح نیست، ولی می‌توان در پاسخ به آن گفت که نسخه‌ی تورات که در آن زمان نزد آنها بود، مورد دستبرد قرار گرفته بود، و زمان زمان بدو اسلام بود که سلسله‌ی قرآن جریان داشت، آن‌حضرتﷺ، با توجّه به حفظ کامل قرآن از نوشتن احادیث خویش هم بعضی را باز داشته بود، که نشاید مردم احادیث را با قرآن به هم آمیزند، و ظاهر است که در چنین وضعی خواندن کتاب منسوخ دیگر و تدریس آن خلاف احتیاط بود، از این لازم نمی‌آید که از مطلق خواندن و مطالعه‌ی تورات و انجیل منع فرموده باشند، آن سهم از این کتابهایی که مشتمل بر پیشگویی‌های مخصوص آن‌حضرتﷺ، باشد، نقل و مطالعه‌ی آن از صحابه ثابت و معروف و مشهور است.

حضرت عبدالله بن سلام و کعب احبار در این رابطه شهرت بیشتری

دارند، و اصحاب دیگر هم بر آنها انکار نکردند، بنابر این، حاصل آیه این شد که مضامین غیرمحرّفی که اینک در تورات و انجیل وجود دارد، بصائر است، استفاده از آنها درست است، ولی روشن است که کسانی می‌توانند از آنها استفاده کنند که در میان محرّف و غیر محرّف بتوانند فرق نهند، و صحیح و اشتباه را بتوانند از هم بشناسند، که آنان فقط می‌توانند علمایی ماهر باشند و حتماً باید عوام از آنها اجتناب کرده تا به مغالطه نیفتند، و همین است حکم همه‌ی آن کتابهایی که در آنها حقّ با باطل آمیخته است که عوام باید از مطالعه‌ی آنها پرهیز نموده در مطالعه علمای ماهر مضایقه‌ای نیست.

﴿**لِتُنذِرَ قَوْماً مَّآ أَتَـٰهُم مِّن نَّذِيرٍ**﴾ مراد از قوم در اینجا عرب است که از اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام، هستند و پس از او تا خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وسلم، هیچ پیامبری در میان آنها تشریف نیاورده است، و همین مضمون در سوره یٰسٓ خواهد آمد، از این معلوم می‌شود که در جای دیگر قرآن که فرموده است: ﴿**إن من أمة الا خلا فيها نذير**﴾ که هیچ امّتی نگذشته است که حقّ تعالی در آن پیامبری مبعوث نکرده باشند، منافی با این آیه نیست؛ زیرا مراد از آن آیه این است که تا زمان طولانی پس از حضرت اسماعیل علیه السلام، پیامبری در میان آنها برانگیخته نشده است، ولی این امّت هم کلّاً از نبی و رسول خالی نمانده است.

﴿**وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**﴾ «**وصلنا**» مشتق از توصیل است که معنای اصلی آن در لغت این است که رشته‌ی ایمان با رشته‌های دیگر آمیخته شود تا مستحکم و مضبوط باشد مراد این است که حقّ تعالی سلسله‌ی هدایت را در قرآن پیاپی قرار داده و مضامین پند و موعظه را بارها تکرار فرموده تا که شنوندگان متأثّر گردند.

بعضی از آداب تبلیغ و دعوت

از این معلوم می‌شود که بُعد مهمتر تبلیغ انبیا این بود که سخن حقّ را پیاپی می‌گفتد و می‌رساندند، انکار و تکذیب مردم در عمل و توجّه آنها سدّ راه قرار نمی‌گرفت، بلکه آنان سخن حقّ را ولو این‌که یک بار تسلیم نشود، بار دوم به مردم می‌گفتند، و اگر دوباره نمی‌پذیرفتند، بار سوم می‌گفتند، و باز هم چهارمین بار می‌گفتند، مؤثّر واقع شدن در قلب شنونده در توان نصیحت کننده و همدرد نیست، ولی کوشش و جدّیّت خود را که در توانشان بود، پیاپی بدون از خستگی‌ناپذیر و سستی، مستدام می‌داشتند، امروز هم داعیان و مبلّغان باید از این درس عبرت گیرند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَـٰهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ﴿۵۲﴾ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ
کسانی‌که دادیم ما به‌آنها کتاب پیش ازاین، برآن یقین می‌کنند. و وقتی خوانده شود برآنها

قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ﴿۵۳﴾
می‌گویند یقین‌آوردیم برآن این است برحق فرستاده‌ی خدا، هستیم ما پیش‌ازآن فرمانبردار.

أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤۡتَوۡنَ أَجۡرَهُم مَّرَّتَيۡنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ
آنهاخواهند یافت ثواب‌خودرا دوبار، برایـن‌که‌استوارماندند ومی‌کنند نیکی‌درپاسخ به‌بدی

وَمِمَّا رَزَقۡنَـٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿۵۴﴾ وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ وَ
و از آنچه ما داده‌ایم انفاق می‌کنند. و هرگاه بشنوند سخن بیهوده کناره می‌گیرند از آن، و

قَالُواْ لَنَآ أَعۡمَـٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَـٰلُكُمۡ سَلَـٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَا نَبۡتَغِي ٱلۡجَـٰهِلِينَ ﴿۵۵﴾
می‌گویند مابدانیم وکار ما، شما بدانید و کارتان، سلامت‌باشید مانمی‌خواهیم مردم‌نفهم‌را.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿اَلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ مِن قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ در این، شرح و زندگی آن کسانی از اهل کتاب، آمده است که قبل از بعثت و نبوّت آن‌حضرتﷺ، و نزول قرآن طبق بشارت تورات و انجیل بر بعثت او و نزول قرآن یقین داشتند، سپس وقتی که او مبعوث شد، طبق یقین سابق خود ایمان آوردند.

از حضرت ابن عبّاس روایت است که چهل نفر از درباریان نجاشی پادشاه حبشه زمانی در مدینه‌ی منوّره حاضر شدند که رسول‌خداﷺ، در خیبر مشغول جهاد بود، و ایشان هم رفته در جهاد شریک شدند و بعضی از آنها مجروح شد، ولی هیچ یک کشته نشد، وقتی از وضع صحابه اطّلاع پیدا کردند که در تنگنا قرار دارند، از آن‌حضرتﷺ، تقاضا کردند که ما بحمدالله ثروتمندیم، اگر اجازه بفرمایید، ما به وطن خود باز گشته مقداری مال جمع کرده می‌آوریم، آنگاه این آیه نازل گشت: ﴿اَلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُم الی وَ مِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾[1].

و در روایت حضرت سعید بن جبیر آمده است که وقتی حضرت جعفر قبل از هجرت مدینه با همراهانش به حبشه رفت و تعالیم اسلامی را به دربار نجاشی تقدیم داشت، پس نجاشی و درباریانش که اهل کتاب بودند و در تورات و انجیل بشارت ویژه‌ی آن‌حضرتﷺ، را دیده بودند، خداوند متعال فوراً در دلهای آنها ایمان القا نمود[2].

---

۱ - اخرجه ابن مردویه و الطبرانی فی‌الاوسط، مظهری.
۲ - مظهری.

لفظ مسلمین آیا لقب خاص امّت محمّدی است یا شامل تمام امّتهاست؟

﴿إنّا كُنّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾ یعنی: اهل کتاب گفتند: ما قبل از نزول قرآن مسلمان بودیم، در اینجا اگر لفظ مسلم به معنای لغوی گرفته شود یعنی مطیع و فرمانبردار، پس روشن است، یقینی که بر قرآن و نبی آخرالزمان به وسیله‌ی کتابهای خود داشتند آن را به لفظ اسلام و مسلمین تعبیر نمودند که ما جلوتر آن را قبول داشتیم، و اگر در اینجا لفظ مسلمین بدان معنای قرار داده شود که آن لقب امّت محمّدی است، پس، از این ثابت می‌گردد که لفظ اسلام و مسلمین تنها مختصّ امّت محمّدی نیست، بلکه دین همه انبیاعلیهم‌السلام ، اسلام بود و همه‌ی آنها مسلمان بودند، ولی از بعضی آیات قرآن معلوم می‌شود که اسلام و مسلمین لقب خاصّ این امّت است، چنان‌که خود قرآن قول حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام ، را نقل کرده است که: ﴿**هو سمّاكم المسلمين**﴾[1]، و علّامه سیوطی بدین خصوصیت قایل است و بر این مضمون رساله‌ی مستقلّی به نگارش در آورده است، مراد از مسلمین در این آیه نزد او این است که ما از قبل برای پذیرش اسلام آمادگی داریم و اگر تأمّل نماییم، در این دو تا هیچ تعارضی نیست که اسلام نام مشترک دین همه‌ی انبیاعلیهم‌السلام ، باشد، ولی لقب مسلم مختص به این امّت باشد؛ زیرا امکان دارد که اسلام با توجّه به معنای وصفی در میان همه مشترک باشد، و لفظ مسلم تنها مختصّ به این امّت باشد، مانند القاب صدیق و فاروق و غیره که مصداق خاص آنها در این امّت، ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما هستند، در صورتی که با توجّه به معنای وصفی خود دیگران هم می‌توانند که صدّیق و

---

۱ - حج، ۷۸.

فاروق قرار گیرند. (هذا ما سنح لی، والله اعلم.

﴿**أُوْلَـٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ**﴾ یعنی: به مؤمنین اهل کتاب دو بار اجر داده می‌شود، این چنین وعده‌ای در قرآن نسبت به ازواج مطهرات هم آمده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿**و من يقنت منكن لله و رسوله و تعمل صالحاً نؤتها اجرها مرتين**﴾[1]، و در حدیثی از صحیح بخاری اجر دو بار در باره سه شخص آمده است: یکی آن اهل کتابی که بر پیامبر گذشته خود ایمان آورده و سپس با رسول خدا ﷺ، ایمان بیاورد، دوم آن‌که: برده کسی باشد و از آقای خود اطاعت و از خدا و رسول گرانقدرش، فرمانبرداری کند، سوم کسی که: کنیزی داشته باشد که بدون نکاح جماعش برای او حلال باشد، او را از قید بردگی آزاد کرده و سپس با او ازدواج کند.

در اینجا این امر قابل تأمّل است که علّت نایل شدن این سه گروه به دو اجر چیست؟ اگر گفته شود که این دو عمل آنها موجب دو اجر قرار گرفته است؛ زیرا دو عمل مؤمنین اهل کتاب از این قراراند: نخست ایمان آوردن به نبی گذشته و کتاب او، باز ایمان آوردن بر نبی دوم، و دو عمل ازواج مطهرات این است که: آنها از رسول خدا ﷺ، یکی به حیث رسول بودنش و یکی به جهت شوهر بودنش اطاعت می‌کنند، و دو عمل برده، دو اطاعت و فرمانبرداری اوست، یکی از آقا و دوم از خدا و رسول ﷺ، و دو عمل آقایی که کنیز را آزاد کرده به ازدواج خودش در می‌آورد یکی آزادی او، دوم همسر خود قرار دادن آن، ولی بر این، باز این سؤال پیش می‌آید که ترتب دو اجر بر دو عمل به مقتضای عدل و انصاف عام و شامل هر کس می‌باشد، در مؤمنین اهل کتاب یا ازواج مطهرات و غیره چه خصوصیتی است، تحقیق

---

۱ - احزاب، ۳۱.

کامل جواب این سؤال را اینجانب در سوره قصص احکـام القـرآن عـربی آورده‌ام و آنچه در آن از الفاظ خود قرآن ثابت می‌گردد این است کـه، در همه‌ی این گروهها مراد تنها دو اجر نیست؛ زیرا آن ضابطه عمومی قـرآن برای هر عامل است که: ﴿**إن الله لایضیع عمل عامل منکم**﴾[1]، یعنی: خداوند متعال عمل هیچ عامل را ضایع نخواهند کرد، بلکه به هر اندازه‌ای که عمل کند مطابق با آن به او اجر داده می‌شود، بلکه مراد از دو اجر در اقسام پیش گفته، این است، که برای آنها در مقابل هر عمل دو اجر می‌رسد، بر تک. تک نماز و روزه و صدقه و حج و عمره به آنها دو اجر داده می‌شود اگر در الفاظ قرآن تأمّل بشود پس مختصرترین لفظ اجرین بود که قرآن آن را گذاشته لفظ «اجر مرتین» را اختیار نمود، که به طور صریح به آن اشاره شده است، کـه مراد از اجر مرتین این است که هر عمل آنها دوبار نوشته می‌شود و بر هر عمل به آنها دو اجر داده می‌شود.

امّا این امر که علّت این فضیلت و خصوصیت چیست؟ پس جـواب روشن آن این است که خداوند متعال اختیار دارند که یک عمل خاص را بر بقیه‌ی اعمال افضل قرار داده و اجر آن را دو برابر مقرّر فرمایند، کسی حقّ ندارد که بگوید که چرا خداوند اجر روزه را اینقدر زیاد کرده و از زکات و صدقه چنین نکرده است، امکان دارد که درجه‌ی اعمال مذکور در قرآن و حدیث صحیح بخاری نسبت به بقیه اعمال بزرگتر باشد، که بر آنها این چنین جایزه‌ای مقرّر فرموده باشند، و آنچه بعضی از بزرگان علما، علّت آن را دو زحمت و مشقّت آنها قرار داده‌اند، آن هم به جای خود محتمل است، و از لفظ: ﴿**بِمَا صَبَرُوا**﴾ که در آخر این آیه آمده می‌توان بر آن استدلال کرد، که

۱- آل‌عمران، ۱۹۵.

علّت نایل شدن به دو اجر صبر کردن آنها بر مشقّتهاست، والله اعلم.

﴿وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ یعنی آنها بدی را به نیکی دفع می‌کنند، در تعبیر بدی و نیکی از ائمّه‌ی تفسیر اقوال مختلفی نقل شده، بعضی فرموده‌اند که مراد از نیکی اطاعت و از بدی معصیت است؛ زیرا نیکی بدی را محو می‌کند، چنان‌که در حدیث آمده است که رسول خداﷺ، به حضرت معاذ بن جبلؓ، فرمود: «**اتبع الحسنة السيئة تمحها**» یعنی پس از بدی و گناه نیکی بکن که آن گناه را محو می‌کند، و بعضی فرموده‌اند که مراد از حسنه علم و حلم و مراد از سیئه جهل و غفلت است، یعنی آنها جهالت دیگران را به بردباری و حلم، جواب می‌دهند، در حقیقت میان این اقوال تضادی وجود ندارد؛ زیرا لفظ حسنه و سیّئه شامل همه‌ی اینهاست.

در این آیه دو هدایت اهم ذکر شده است

نخست این‌که: اگر از کسی گناه و خطایی سر بزند، معالجه‌اش این است که پشت سر آن در فکر عمل نیک باشد که آن عمل نیک، کفّاره‌ی آن گناه می‌شود، چنان‌که از اسناد حدیث معاذ در بالا گذشت، دوم این‌که: اگر کسی به ظلم و تعدّی به کسی دیگر پیش آید اگر طبق ضابطه‌ی شرعی می‌تواند از او انتقام خود را بگیرد، به شرطی‌که انتقام مساوی باشد، بدین عبارت که چقدر خسارت و اذیت به او وارد کرده، همانقدر او هم به حریف خود برساند، ولی اولی و احسن این‌است که به جای بدی نیکی و در مقابل ظلم احسان کند، که این بزرگترین درجه‌ی مکارم اخلاق، و در دنیا و آخرت منافع آن بی‌شمار است، در آیه‌ی دیگر از قرآن مجید این هدایت به الفاظ واضح‌تر چنین ذکر شده که: ﴿**إدفع بالتی هی أحسن فإذا الذی بینك و بینه**

عداوة كأنه ولی حميم﴾[1] یعنی: ظلم و بدی را به گونه‌ای دفع نما که بهتر باشد، یعنی، به جای ظلم احسان کن. پس کسی که در میان تو و او دشمنی بوده، دوست صمیمی‌ات قرار می‌گیرد.

﴿سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي ٱلْجَـٰهِلِينَ﴾ یعنی: یکی از خصلت‌های عمده‌ی آنها این است که وقتی از دشمن نادان بیهودگی‌ای بشنوند، به جای پاسخ دادن به آن چنین می‌گویند: به سلامت، ما نمی‌خواهیم با نادانان درگیر شویم، امام جصاص فرموده است که سلام بر دو قسم است: یکی سلام تحیه که مسلمانان با هم بر یکدیگر سلام می‌دهند، دوم سلام مسالمت و متارکت یعنی، به حریف خود گفتن که ما انتقام بیهودگی را از شما نمی‌گیریم، و در اینجا مراد از سلام همین معنای دوم است.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ ۚ وَهُوَ
تو به‌راه نمی‌آوری کسی را که بخواهی، خدا به راه می‌آورد کسی را که بخواهد، و اوست که

أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾
خوب می‌داند کسانی را که به‌راه می‌آیند.

خلاصه‌ی تفسیر

نمی‌توانید کسی را که شما می‌خواهید هدایت کنید، بلکه خداوند کسی را که بخواهد هدایت می‌کند، (غیر از خدا چه کسی قدرت هدایت را دارد، بلکه او این را هم نمی‌داند که چه کسانی هدایت می‌یابند؛ زیرا) علم هدایت یابندگان هم مختص به اوست.

---

۱ - فصلت، ۳۴.

معارف و مسایل

لفظ هدایت برای چند معنا به‌کار برده می‌شود، یکی از آنها تنها راه نشان دادن است و این مستلزم این‌نیست که کسی که به او راه نشان داده شده به سر منزل مقصود برسد، و یکی از معانی هدایت این‌است که کسی به سر منزل مقصود رسانیده شود و ظاهر است که با توجّه به معنای اوّل رسول‌خداﷺ، بلکه تمام انبیاعلیهم‌السلام، هادی هستند و هدایت به اختیار آنان است؛ زیرا که این‌هدایت فرض منصبی آنهاست، و اگر آنها توان این را نداشته باشند، پس چگونه می‌توانند فریضه‌ی رسالت و نبوّت را ادا کنند، و آنچه در این آیه بیان شده است که شما بر هدایت قادر نیستید، مراد از آن هدایت به معنای دوم است، یعنی رسانیدن به مقصود و مطلب این‌است که شما به وسیله تبلیغ و تعلیم خود نمی‌توانید ایمان در قلب کسی ایجاد نمایید؛ زیرا این‌کار شما نیست، این مستقیماً در اختیار خداست، معنای هدایت و تحقیق کامل اقسام آن در ابتدای سوره‌ی بقره گذشت.

در صحیح مسلم آمده است که این آیه در باره عموی آن‌حضرتﷺ، نازل شده که بزرگترین آرزوی آن‌حضرتﷺ، این‌بود که او به گونه‌ای ایمان بیاورد، در این آیه به آن‌حضرتﷺ، نشان داده شد که مؤمن‌گردانیدن کسی در توان شما نیست، در تفسیر روح‌المعانی آمده است که از بحث در باره ایمان و کفر ابوطالب و بد گفتن آن باید اجتناب کرد؛ زیرا در آن احتمال ایذای طبعی آن‌حضرتﷺ، وجود دارد، والله اعلم.

وَ قَالُوٓا إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ ۚ أَوَلَمْ نُمَكِّن

و گفتند که اگر بر راه بیاییم با تو، ربوده می‌شویم از مملکت خود ما، آیا ما جای ندادیم

لَهُمْ حَرَماً ءَامِناً يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقاً مِّن
آنها را در جای محترم و پناهگاهی که کشانده می‌آیند به سوی آن میوه‌ی هر چیز، رزق از

لَّدُنَّا وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ
طرف ما، باز هم بسیاری از آنان فهم ندارند. وچقدر از بین بردیم شهرهایی که به نازمی خرامیدند

مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَٰكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلاً وَ كُنَّا نَحْنُ
در زندگی خود، پس این خانه‌های‌شان است که آباد نشدند پس از آنها مگر کم، وما هستیم

ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿۵۸﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا
درآخر وارث همه. و نیست پروردگار تو هلاک کننده روستاها تا که نفرستد در مرکز آنها

رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا ۚ وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰ إِلَّا
پیامبری که نخواند برآنها آیات ما را و هرگز نیستیم ما هلاک کننده روستاها مگر وقتی که

وَ أَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ ﴿۵۹﴾ وَ مَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ
اهالی آنها گناهکار باشند. وآنچه به شما داده شده پس استفاده کردن است در زندگی دنیا و

زِينَتُهَا ۚ وَ مَا عِندَ ٱللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۰﴾
رونق آن، وآنچه به نزد خداست بهتر و پاینده تر است آیا شما فهم ندارید؟

خلاصه‌ی تفسیر

(در بالا از دور بحث عدم ایمان کفّار آمده و در این آیات آن موانع ذکر می‌گردد که سد راه ایمان آوردن آنها بشمار می‌رفتند، مثلاً بیان یکی از آنها این است که) اینها می‌گویند که اگر ما با شما همراه شده بر هدایت (این دین) قرار گیریم پس فوراً از جای خود بیرون رانده می‌شویم، (که یکی ضرر جلای وطنی باشد و دیگری پریشانی اقتصادی پیش آید گردد، ولی بطلان

این عذر واضح است) آیا ما آنها را در حرم امن و ایمن جای ندادیم که همه نوع میوه در آن کشانده و آورده می‌شود که از طرف ما (از قدرت و رزاقی ما) به آنها روزی داده می‌شوند، (پس بوجه حرم قرار گرفتن، همه به آن احترام قایلند، ضرر هراس وجود ندارد، و منتفی شدن مضرّت سبب احتمال فوت منفعت رزق هم نیست، پس آنها می‌بایستی این وضع را غنیمت شمرده آن را تصوّر کرده، از آن قدر دانی می‌کردند، و ایمان می‌آوردند) ولی بیشتر آنها (این را) نمی‌دانند (به فکر آن نیستند) و (سبب دیگر برای عدم ایمان آنها این است که آنها بر خوش‌عیشی خود، ناز دارند، امّا این هم نادانی است؛ زیرا که) ما بسیاری این‌چنین آبادی هلاک کردیم که به وسایل زندگی خود می‌نازیدند، پس (ببینید) این خانه‌های آنهاست (که در جلوی چشم شماست) که پس از آنها آباد نگشتند، مگر برای مدّتی کوتاه (که گذر مسافر، رهگذر در آن اتّفاق افتد و او چند دقیقه‌ای در آنجا جهت استراحت یا تماشا بنشیند یا شب خود را بگذراند) و سرانجام ما مالک (همه این وسایل آنها) شدیم (که هیچ وارث ظاهری هم آنها نداشتند) و (شبهه‌ی دیگری که داشتند این بود که اگر کفر سبب هلاکت آنها می‌بود، پس ما مدّتهاست که به آن آلوده هستیم، پس چرا ما هلاک نمی‌شویم؟ چنان‌که در آیه‌ای دیگر آمده است که: ﴿**یقولون متی هذا الوعد**﴾[1]، بنابر این شبهه، ایمان نمی‌آوردند، حلّ آن این است که) پروردگار تو آبادیها را (نخستین بار) هلاک نمی‌کند تا وقتی که در مرکز آنها پیامبری نفرستد و (به محض فرستادن پیامبر هم فوراً) ما آنها را هلاک نمی‌کنیم، مگر در حالی که اهالی آنها بسیار شرارت کنند، (تا مدّتی عادی

---

۱. یس، ۴۸.

باوجود یادآوری پیاپی متذکّر نشوند، پس در آن زمان هلاکشان خواهیم کرد، چنان‌که هلاکت روستاهای فوق الذکر طبق این‌قانون انجام گرفت، پس طبق این قانون با شما هم رفتار خواهد شد، بنابر این نه شما قبل از تشریف آوری رسول هلاک شدید و نه فوراً پس از تشریف آوری او تاکنون هلاک شدید، مگر چند روز مهلت بدهید که اگر این عناد شما برقرار ماند، مورد عذاب قرار خواهید گرفت، چنان‌که در جنگ بدر و سایر اتّفاقات اتّفاق افتاد) و (علّت دیگر عدم ایمان آنها این‌است که دنیا نقد است لذا مرغوب است، و آخرت نسیه است، لذا غیر مرغوب، پس دل از محبّت دنیا خالی نیست، تا رغبت آخرت در آن جایگزین‌گردد، پس باید راه آن را دریافت که ایمان است، پس در این باره بشنوید) آنچه که به شما داده شده آن فقط زندگی (چند روزه) دنیا و زینت (و زیبایی) اینجاست (که با پایان رسیدن عمر، آن هم به پایان می‌رسد) و (اجر و ثوابی که) به نزد خداست، آن به درجات (به‌طور کیفی هم) از این بهتر است و (از لحاظ کمّی هم) بیشتر (همیشه) باقی ماندنی است، پس آیا شما (این تفاوت یا مقتضای آن را) نمی‌فهمید؟ (در نهایت اصرار شما بر کفر مبتنی بر اعذار و اسباب بی‌اساس محض و بی‌فایده است، پس بفهمید و بپذیرید).

معارف و مسایل

﴿وَ قَالُوٓا إِن نَّتَّبِعِ ٱلۡهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفۡ مِنۡ أَرۡضِنَآ﴾ یعنی کفّار مکّه حارث بن‌عثمان و غیره یکی از علل عدم ایمان خود را این‌بیان کردند که اگر چه ما تعلیمات شما را برحقّ می‌دانیم ولی ما احساس خطر می‌کنیم که اگر ما به هدایات شما عمل کرده، با شما همراه باشیم، همه‌ی عرب دشمن ما قرار

می‌گیرند، و ما را از سرزمین عرب‌ما می‌ربایند[۱]. قرآن به این عذر بی‌پایه آنها سه پاسخ داد:

نخست این‌که: ﴿**أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَماً ءَامِناً يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ**﴾ یعنی: این عذر آنها از اینجا بی‌جاست که خداوند با ویژگی خاصّی برای نگهبانی مکّه انتظام نموده است، که سرزمین مکّه را حرم قرار داده که تمام قبایل عرب باوجود کفر و شرک و دشمنی با همدیگر، بر این متّفق‌اند، که در سرزمین مکّه قتل و قتال شدیداً حرام است، در حرم انسان با قاتل پدرش ملاقات می‌کند، امّا باوجود جوش، مجال انتقام ندارند که او را در حرم به قتل برسانند، یا از او انتقام بگیرند، لذا در صورت ایمان آوردن احساس خطر از این بسیار نادانی است، که آن مالکی که باوجود کفر و شرک آنها با لطف و کرم‌نوازی خویش در آنجا امنیّت را برقرار کرد، پس چگونه می‌گذارد که بعد از ایمان آوردن، آنها از بین بروند.

یحیی بن سلام فرموده است که: معنای آیه این‌است که شما به سبب حرم مأمون و محفوظ بودید، و از رزق ما به گشادگی می‌خوردید و غیر از من عبادت از دیگران می‌کردید، و با این وضع خویش احساس خطر نمی‌کردید، برعکس از ایمان آوردن به خدا، احساس خطر می‌کنید[۲].

در آیه‌ی مذکور دو وصف از مکّه مکرّمه‌ی بیان نمود: یکی آن‌که آن جای امن است، دوم آنکه: از هر گوشه و اطراف جهان ثمرات هر چیز در آنجا آورده می‌شود، تا که اهالی مکّه به تمام مایحتاج خویش کاملاً نایل گردند.

---

۱ ـ اخرجه النسائی و غیره.

۲ ـ قرطبی.

جمع شدن ثمرات همه چیز در مکّه، از آیات خاص قدرت است

مکّه‌ی مکّرمه که خداوند متعال آن را از میان تمام جهان برای بیت خود منتخب فرموده است، مقتضای مقام چنان است که هیچ چیز از وسایل زندگی در آنجا به آسانی نباید گیر آید؛ زیرا پدید آمدن گندم، نخود، برنج و غیره که عموماً غذای انسان هستند، در آنجا کالعدم است، چه برسد به میوه و سبزیجات، ولی همه این چیزها به قدری در مکّه‌ی مکرّمه فراوان هستند که عقل در حیرت می‌ماند، بویژه در مراسم حج که بر ساکنان اصلی آن که حدود دویست الی سیصد هزار نفرند، حدود یک و نیم الی دو میلیون نفر هر سال اضافه می‌گردد، و حدود دو الی دو ماه و نیم، در آنجا می‌مانند ولی هیچ‌گاه شنیده نشد که به یکی از آنها غذایی نرسیده باشد، بلکه شبانه روز غذای آماده همیشه حاضر است که همه‌ی مردم مشاهده می‌کنند، و اگر در کلمات: ﴿**ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيْءٍ**﴾ قرآن تأمّل بشود، این سؤال پدید می‌آید که در عرف عام تعلّق ثمرات به درختهاست، لذا مناسب بود که ثمرات کل شجر می‌فرمود، بعید نیست که در ثمرات کلّ شیء اشاره به این باشد که لفظ ثمرات در اینجا تنها در معنای میوه نیست، بلکه مراد از آن مطلق محصول و تولیدات است که ساخته‌های کارخانه‌ها هم ثمرات آنهاست، بنابر این، حاصل آیه این است که در حرم مکّه تنها اشیای خوردنی جمع نمی‌گردند، بلکه همه‌ی لوازم و مایحتاج زندگی در آنجا جمع می‌شود که امروزه با چشم گشاده مشاهده می‌شود، و شاید در هیچ گوشه‌ای از جهان چنین نباشد که غذاها و ساخته‌های هر کشور و هر گوشه چنان فراوان گیر آید که در مکّه یافت می‌شود، این یکی از پاسخهای عذر بی‌مورد کفّار مکّه بود که آن مالک که در حالت کفر و شرک بر شما چنین نوازش و انعام می‌فرماید که سرزمین شما را از هر گونه خطرات محفوظ و مصون نگاه داشته و باوجود

عدم پدید آمدن چیزی از آنجا، محصولات همه جهان را در آنجا جمع نموده است، پس این احساس خطر شما از روی نادانی و حماقت است که در صورت ایمان آوردن به خالق کاینات اینها از شما سلب می‌گردد، پس از این دومین جواب این عذر بی‌اساس آنها این است: ﴿**وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا**﴾ در این نشان داد که بر وضع کفّار اقوام دیگر، نظر اندازید که در اثر کفر و شرک آنها، آبادیهایشان چگونه تباه و برباد رفته‌اند، قلعه‌های مستحکم و مضبوط و وسایل حفظ همه با خاک یکسان شده‌است، پس در اصل کفر و شرک است که ترسناک و موجب تباهی و بربادی است، شما چقدر نادان هستید که از کفر و شرک احساس خطر نمی‌کنید، و از ایمان آورن احساس خطر می‌کنید.

جواب سوم، در این آیه چنین داده شده است: ﴿**وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا**﴾ در این آیه نشان داده شد که اگر بالفرض در صورت ایمان آوردن مشقّتی به شما برسد، آن چند روزی است، چنان‌که ثروت و مال و عیش و عشرت جهان چند روزی است، در نزد کسی برای همیشه ماندگار نیست، هم چنین مشقّت اینجا هم چند روزی است که به زودی ختم خواهد شد، لذا کار عاقل این است که در فکر و اندیشه آن راحت و مشقّت باشد، که پایدار و همیشگی است و تحمّل مشقّت چند روزه برای رسیدن ثروت و نعمت همیشگی، دلیل خردمندانه‌ای است.

﴿**لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا**﴾ یعنی: آبادی اقوام گذشته که برباد گردید تاکنون در آنها آبادی نشد، بجز مواردی معدود، اگر مراد از این، میزان اندک ساکن و مقامات قلیل باشد، چنان‌که نظر زجاج است، پس مطلب این است که از این آبادیهای ویران شده، هیچ یکی مجدّداً آباد نشده است، مگر تعدادی اندک که آباد گشته‌اند، ولی از حضرت ابن عبّاس تفسیر

آیه چنین منقول است که قدر قلیل از مقامات و مکانات مستثنی نیست، بلکه از زمان سکونت مستثنی است، با این مطلب که اگر کسی در این روستاها بنشیند، باز هم خیلی کم می‌نشیند مانند مسافر راهگذری که قدری می‌نشیند و کسی این را آبادی و روستا نمی‌گوید.

﴿**حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيَ أُمِّهَا رَسُولاً**﴾ معنای مشهور لفظ «أم» والده و مادر است و چون مادر اساس و بنیاد آفرینش انسانی است لذا لفظ ام به معنای اساس و اصل هم به کثرت استعمال گردیده است، ضمیر «امها» به قری برمی‌گردد، مراد از امها «أم القری» است یعنی اصل و مدار کار روستاها، با این مطلب که خداوند متعال یک قوم را تا زمانی هلاک نمی‌کند که رسول خود را در مرکز شهرهای آن قوم مبعوث نکرده و پیام حقّ را به آنها نرسانده باشد، هرگاه دعوت حقّ به آنها برسد و مرم آن را قبول نکنند آنگاه بر آن شهرها عذاب نازل می‌گردد، از این آیه معلوم می‌شود که انبیا و رسولان خدا بیشتر در شهرهای بزرگ مبعوث می‌شوند و در قصبات و روستاهای کوچک نمی‌آیند؛ زیرا چنین روستاهایی عموماً در نیازمندیهای اقتصادی و فرهنگی تابع شهر قرار می‌گیرند، و هر امری که در شهر شایع شود خود به خود در روستاهای وابسته هم منتشر می‌گردد، بنابر این هرگاه در شهر بزرگی پیامبری مبعوث گردیده و دعوت حقّ را عرضه نموده، دعوت او به قصبات و روستاها طبق معمول می‌رسد، و بدین شکل حجةالله بر همه کامل می‌گردد، و اگر مورد انکار و تکذیب قرار گیرد عذاب الهی بر تمام آنها نازل می‌گردد.

قصبات و روستاها در احکام و قوانین تابع شهر می‌شوند

از این معلوم شد هم چنانکه روستاهای کوچک در لوازم زندگی تابع شهرهای بزرگ می‌باشند، نیز وقتی دستور و حکمی در شهر اعلام می‌گردد

پس اجرای آن در روستاهای ملحقه هم لازم قرار می‌گیرد، عذر ندانستن و نشنیدن پذیرفته نمی‌شود.

در مسایل رؤیت هلال عید و رمضان هم فقها چنین فرموده‌اند که اگر در شهر طبق حکم قاضی شهر، رؤیت هلال به شهادت شرعی ثابت گردد، پس بر روستاهای ملحقه لازم است که به آن عمل کنند، ولی بر شهرهای دیگر تا زمانی عمل لازم نیست که قاضی خود آن شهر شهادت را تسلیم نکرده بدان حکم نکرده باشد[1].

﴿وَ مَا عِندَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ﴾ یعنی همه‌ی مال و متاع دنیا و عیش و عشرت آن فانی هستند، و پاداش اعمال اینجا که در آخرت به دست می‌آید آن از مال و اسباب و عیش و عشرت در اینجا از حیث کیفیّت به درجات بهتر است که بزرگترین راحتی و لذّت دنیا نمی‌تواند با آن برابر باشد، و باز هم آن، همیشگی است، بر خلاف متاع دنیا، هر چند که بهتر باشد، ولی فانی و زایل هستند، و این روشن است که هیچ انسان عاقلی چنین زندگی‌ای را که کم درجه و چند روزه باشد، بر آن عیش و آرام ترجیح نمی‌دهد که در راحت و لذّت از این بیشتر و دایمی باشد.

عاقل آن است که بیشتر در کارهای دنیوی غرق نشود، بلکه در فکر آخرت باشد

امام شافعی رحمه الله، فرموده است که اگر کسی در باره مال و ثروت خود چنین وصیت کرده، بمیرد که مال مرا به کسی بدهید که بیشتر عاقل باشد،

---

۱ ـ کذا فی فتاوی الغیاثیه.

مورد مصرف شرعی این مال، کسانی هستند که به عبادت و طاعت خدا مشغول باشند؛ زیرا مقتضای عقل این است، و از ثروتمندان جهان عاقل‌ترین شخص اوست، و در این مسئله در کتاب مشهور فقه احناف یعنی در مختار، باب الوصیت هم مذکور است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَٰهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن
آیا کسی‌که ما به‌او وعده کرده‌ایم وعده‌ی خوب که به‌آن نایل می‌گردد، برابر است با کسی‌که

مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ ﴿۶۱﴾ وَ
فایده دادیم به او فایده زندگی دنیا را پس او در قیامت احضار شده است. و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۶۲﴾
روزی‌که می‌خواند آنهارا پس‌می‌گوید کجاهستند شریکان‌من، کسانی‌که شما مدّعی‌بودید.

قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغْوَيْنَآ
گفتند کسانی‌که ثابت شد بر آنها سخن، ای رب اینها هستند آنانکه ما گمراهشان کردیم،

أَغْوَيْنَٰهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَآ إِلَيْكَ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿۶۳﴾
گمراه‌کردیم‌آنهارا همانطوری‌که‌ما گمراه‌بودیم، منکرشدیم پیش‌تو آنهامارا نمی‌پرستیدند.

وَ قِيلَ ٱدْعُواْ شُرَكَآءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُمْ وَ
و می‌گویند بخوانید شریکان خود را پس می‌خوانند آنها را پس جواب نمی‌دهند آنان و

رَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُواْ يَهْتَدُونَ ﴿۶۴﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ
می‌بینند عذاب را، کاش راه‌یاب می‌شدند. و روزی که می‌خواند آنها را پس می‌گوید

مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۶۵﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَنۢبَآءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ
چه پاسخ گفته بودید به‌پیامبران. پس بسته می‌شوند بر آنها سخنان در آن روز، پس آنها

لَايَتَسَاءَلُونَ ﴿۶۶﴾ فَأَمَّا مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَلِحاً فَعَسَىٰ
ازهمدیگر نمی‌پرسند. پس کسی‌که توبه‌کرده ویقین‌کرده وعمل‌نیک انجام‌داده امید است

أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿۶۷﴾
که باشد از رستگاران.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا کسی که ما او را وعده‌ی پسندیده‌ای داده‌ایم و سپس او آن (مورد وعده داده شده) را یابنده است، می‌تواند مانند کسی باشد که فایده زندگی چند روزه‌ی دنیا را به او داده‌ایم و بعداً در روز قیامت از کسانی می‌باشد که اسیر شده آورده می‌شوند (مراد از شخص اوّل مؤمن است که به او وعده جنّت داده شده، و از شخص دوم کافر که مجرم شده می‌آید، و چون متاع دنیا علّت فراموشی آنهاست، لذا آن را تصریح نمود، در غیر این صورت عدم مساوات آنها در اصل از اینجاست که کفّار اسیر شده احضار می‌گردند، و مؤمنان با نعمتهای جنّت سرافراز می‌شوند) و (در آینده فصیلی از این تفاوت و کیفیّت احضار است، که آن روز قابل یادآوری است آن) روزی که خداوند متعال کفّار را (به صورت سزا) ندا کرده، می‌فرماید: کجا هستند آن شریکان من که شما آنها را (شریک من) تلقّی می‌کردید، (مراد از آنها شیاطین‌اند، که به اطاعت مطلقه آنها شرک می‌کردند، لذا به آنها شرکا گفت، آن را شنیده، شیاطینی که) فرموده‌ی خدا (استحقاق عذاب از این قول که: ﴿**لاملئن جهنم من الجنة والناس**﴾) بر آنها (در اثر گمراه کردن مردم) ثابت خواهد شد، آنان (در مقام معذرت خواهی) می‌گویند: پروردگارا یقیناً اینها کسانی هستند که ما آنها را گمراه کردیم (این تمهید

جواب است، این حکایت را از این جهت تصریح نمود تا بدانند کسانی که اینها به شفاعت آنها امیدوار بودند، برخلاف ایشان شهادت خواهند داد، و در آینده جواب آمده است، که یقیناً ما گمراه شان کردیم. امّا) ما آنها را (بدون جبر و اکراه) گمراه کردیم، چنان‌که خود ما (بدون جبر و اکراه) گمراه شده بودیم (چنان‌که خود ما با اختیار خود گمراه شدیم کسی ما را اجبار نکرد، هم چنین ما بر آنها تسلّط جابرانه‌ای نداشتیم، کار ما تنها گمراه کردن بود، سپس آنها آن را با فکر و اختیار خود قبول کردند، چنان‌که در سوره‌ی ابراهیم آمده است: **﴿و ما کان لی علیکم من سلطـٰن إلا أن دعـوتکم فاستحببتم لی﴾**[1]، با این مطلب که اگر چه ما مجرم هستیم امّا آنان هم بری الذمه نیستند) و ما به پیشگاهت از (روابط) آنها اعلام برائت می‌کنیم (و) اینها (در حقیقت تنها) ما را عبادت نمی‌کردند، (وقتی ایشان به اختیار خود گمراه شده‌اند، پس اینها خود هوی‌پرست شدند، نه که شیطان‌پرست، منظور این داستان این‌است، کسانی که ایشان به امید آنها نشسته‌اند، آنها در روز قیامت از ایشان دست برخواهند داشت) و (وقتی که آن شرکا بدین شکل از ایشان بیزار و بدون رابطه می‌شوند، آنگاه به این مشرکان) گفته می‌شود: (اکنون) شرکای خود را فرا خوانید، چنان‌که آنها (با فرط حیرت از روی اضطرار) آنها را می‌خوانند، پس آنها پاسخ هم نمی‌دهند، و (آنگاه) ایشان (با چشم خود) عذاب را می‌بینند، ای کاش ایشان در دنیا بر راه راست می‌بودند (تا این مصیبت را نمی‌دیدند) و روزی که کفّار را خوانده می‌پرسد که به پیغمبران چه جواب دادید، پس در آن روز همه‌ی مضامین از (ذهن) آنها پاک می‌شود، پس آنها (خود هم نمی‌فهمند و) از همدیگر

---

۱ ابراهیم، ۲۹.

نمی‌پرسند، البتّه کسی که (در دنیا از کفر و شرک) توبه کند و ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، پس امید می‌رود که آنان (در آخرت) رستگار شوند، (و بدین سبب از آفات محفوظ بمانند).

معارف و مسایل

در محشر نخستین سؤالی که از مشرکان و کفّار پرسیده می‌شود در رابطه شرک است، که آن شیاطین‌وغیره که شما آنهارا شریک‌ما می‌دانستید و گفتار آنها را می‌پذیرفتید، امروز کجا هستند، آیا می‌توانند اندکی به شما کمک کنند؟ در ظاهر پاسخ آنها این‌بود، که کفّار چنین جواب می‌دادند که ما تقصیری نداریم، ما خودسرانه شرک نورزیده‌ایم، بلکه آن شیاطین ما را گمراه کرده بودند، بنابر این خداوند متعال از زبان شیاطین می‌گوید: که ما گمراهشان کردیم امّا اجبار نکردیم، لذا اگر چه ما مجرم هستیم، ولی آنها هم از جرم، بری‌الذمه نیستند؛ زیرا چنان‌که ما آنها را گمراه کردیم در مقابل، انبیا علیهم‌السلام و نایبان‌شان آنها را هدایت هم کرده بودند، و با دلایل، حقّ را برای آنها آشکار کرده بودند، آنها با اختیار خود صحبت انبیا را قبول نکردند، پس چگونه تبرئه می‌شوند، از این معلوم می‌شود کسی که در نزدش دلایل واضح حقّ وجود داشته باشد، و به جای دعوتگران حقّ، صحبت گمراه کنندگان را بپذیرد و به گمراهی بیفتد، این عذر او معتبر نخواهد بود.

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

ورب تو می‌آفریند آنچه بخواهد، و پسند می‌کند کسی راکه بخواهد، به‌اختیار آنها نیست

سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۸﴾ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
خدا پاک و برتر است ازآنچه شریک مقرّر می‌کنند. و رب تو می‌داند آنچه پنهان می‌نمایند

صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿۶۹﴾ وَ هُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
درسینه‌های‌شان و آنچه ظاهر می‌نمایند. و اوست الله، نیست بندگی برای کسی جز او،

لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْأُولَىٰ وَٱلْآخِرَةِ وَ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۷۰﴾
وبرای اوست ستایش در دنیا و آخرت، وبه‌دست اوست حکم وبه‌سوی او بازگردانیده می‌شوید.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَداً إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ
بگو ببینید اگر بگرداند خدا شب را بر شما همیشه به درازا تا روز قیامت، کیست حاکم

غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿۷۱﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ
غیر از خدا که بیاورد برای شما روشنی، آیا نمی‌شنوید. بگو ببینید اگر بگرداند بر شما

ٱلنَّهَارَ سَرْمَداً إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ
روز را همیشه طولانی تا روز قیامت، کیست حاکم بجز از خدا که بیاورد برای شما شب را

تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۷۲﴾ وَ مِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ
که استراحت می‌کنید در آن، آیا نمی‌بینید. و از مهربانی خویش مقرر کرده برای شما شب

وَ ٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾
وروز را تا استراحت کنید در آن، و تلاش کنید از فضل او، و تا که شکر بجا بیاورید.

خلاصه‌ی تفسیر

و پروردگار تو (به تنهایی متّصف به صفات کمال است، چنان‌که او) هر چه را که بخواهد می‌آفریند (پس اختیارات تکوینی هم به دست اوست) و هر حکمی را که بخواهد می‌پسندد (و به وسیله‌ی انبیا علیهم‌السلام، نازل

می‌نماید، پس اختیارات تشریعی هم به دست اوست) آنان هیچ‌گونه حقّ تصویب (احکام را) ندارند (که هر نوع حکمی را که بخواهند به تصویب برسانند، مانند این مشرکین که جواز شرک را تصویب می‌کنند، از این اختیارات خصوصی ثابت شد که) خداوند متعال از شرک آنها پاک و برتر است؛ (زیرا وقتی که او تکویناً و تشریعاً در خالقیت و مختار بودن منفرد است، پس مستحق عبادت هم تنها اوست؛ زیرا معبودیت تنها حقّ کسی است که هر دو نوع اختیار تکوین و تشریع را داشته باشد) و پروردگار تو (دارای چنان علم کاملی است که) می‌داند آنچه در دلها پوشیده است، و آنچه ایشان ظاهر می‌کنند (و کسی دیگر چنین علمی ندارد، از اینجا هم یگانه بودن خداوند ثابت شد) و (در آینده نسبت به این موضوع تصریح است که) خداوند آن (ذات کامل الصفاتی) است که غیر از او معبود دیگری (سزاوار عبادت) نیست، شایسته حمد (و ثنا) در دنیا و آخرت فقط اوست، (زیرا تصرّفات‌او در هر دوعالم چنان است که بر جامع کمالات ومستحقّ عبادت بودن او گواهند) و (اختیارات سلطنت او نیز چنان است که) حکومت (در قیامت هم) از آن او می‌باشد و (قوّت و وسعت سلطنت او هم چنان است) که همه‌ی شما به سوی او باز می‌گردید (این چنین نیست که باقی بمانید، یا به جایی دیگر رفته پناه ببرید و برای اظهار قدرت او) شما (به آنها) بگویید که شما خبر بدهید که اگر خداوند متعال برای همیشه تا قیامت شب را نگه دارد، پس غیر از او کدام معبود است که برای شما روشنی بیاورد، (که در پرتو آن استراحت کنید، آیا شما (این شاهد قدرت را) نمی‌بینید، (پس یگانه بودن او در قدرت هم مقتضای این است که در معبودیت هم منفرد باشد) و (او چنان منعم است که) از مهربانی خویش برای شما شب و روز را مقرّر فرمود تا شما در شب استراحت کنید و در روز

در تلاش رزق او قرار گیرید، و (بر این دو نعمت) شکـر (خـدا را) بـجای آورید، (پس در انعام و احسان هم، او تنهاست، این هم دلیل آن است که او در معبودیت هم منفرد است).

معارف و مسایل

﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ﴾ یکی از مفهوم‌های آیه این‌است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید که مراد از «**یختار**» اختیار احکام است، که وقتی حقّ تعالی در آفرینش کاینات منفرد است، کسی شریک او نیست، پس در اجرای احکام هم منفرد است، و هر حکمی که بخواهد، بر مخلوق خویش صادر می‌نماید، خلاصه، هم چنان‌که در اختیار تکوینی کسی شریک خدا نیست، هم چنین در اختیار تشریعی هم کسی شریک او نیست، و مـفهوم دیگر آن این‌است که امام بـغوی در تـفسیر خـویش و عـلّامه ابـن قـیم در مقدّمه‌ی زادالمعاد بیان فرموده است که مراد از اختیار این‌است که خداوند متعال از مخلوق خویش هر کسی را که بخواهد برای اعزاز و اکرام خویش منتخب می‌نماید، و به قول بغوی این پاسخی است به آن قول مشرکین مکّه که گفتند: ﴿**لولا نزّل هَـٰذَا الْقُرآنَ على رجل من القريتين عظيم**﴾ یعنی: وقتی که خداوند می‌خواست قرآن را نازل بفرماید، چرا آن را بر یک انسان بزرگی از شهر بزرگ مکّه و طایف نازل نکرد! تا قدر و منزلت او شناخته می‌شد، پس در نازل کردن آن بر یک مسکین و یتیم چه حکمتی وجود داشت؟ در پاسخ به آن فرمود: آن مالکی که بدون کمک شریکی، تمام مخلوقات خویش را آفرید، چنین اختیاری هم دارد که برای مقام خاص خـویش، از مـخلوق خود، کسی را انتخاب نماید، و نباید او پایبند تجویزات شما قرار گیرد، که چه کسی استحقاق این مقام را داراست.

معیار صحیح برتری کسی بر دیگری یا چیزی بر چیزی دیگر، اختیار خداوندی است

حافظ ابن قیّم از این آیه ضابطه‌ی عظیم الشانی استنباط فرموده است که آنچه در دنیا مکانی بر مکانی دیگر یا چیزی بر چیزی دیگر ترجیح داده می‌شود، این نتیجه‌ی کسب و عمل آن چیز نیست، بلکه آن مستقیماً نتیجه‌ی انتخاب و اختیار خالق کاینات است، او تعالی هفت آسمان را آفریده و از آن جمله آسمان علیا را بر دیگران فضیلت داد در صورتی‌که ماده هر هفت آسمان یکی است، سپس او جنّت الفردوس را بر جنّتهای دیگر و جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و غیره را بر فرشتگان دیگر و انبیا علیهم‌السلام، را بر بقیّه‌ی مردم، و نیز بعضی از آنها را بر بعضی و خلیل‌الله ابراهیم و حبیب‌الله محمّد ﷺ، را بر بقیه انبیای اولوالعزم و باز اولاد حضرت اسماعیل علیه‌السلام، را بر تمام مردم جهان و قریش را بر اینها و سپس بنی‌هاشم را بر تمام قریش و آن‌حضرت را بر تمام بنی‌هاشم برتری و فضیلت داد، و هم چنین اصحاب کرام و بقیّه‌ی اسلاف امّت را بر دیگران فضیلت و برتری داد، این همه نتیجه‌ی انتخاب و اختیار خداوندی است.

هم چنین برتری دادن بعضی از جاها بر دیگران و بعضی از شب و روز بر شبها و روزهای دیگر، همه در اثر همان انتخاب و اختیار حقّ تعالی جلّ شأنه است.

در نهایت اصل معیار افضلیت و مفضولیت در تمام کاینات همین انتخاب و اختیار است، البتّه سبب دیگر افضلیت اعمال و افعال انسانی هم می‌تواند باشد و اماکنی که در آن اعمال نیک انجام گیرد، آن اماکن به سبب انجام اعمال صالح یا سکونت عباد صالحین در آنجا، متبرّک می‌گردند، و این فضیلت به سبب کسب و اختیار و عمل صالح می‌تواند به دست آید،

خلاصه این‌که مدار فضیلت در این جهان بر دو چیز است: یکی غیر اختیاری است که فقط منوط به انتخاب خداوندی است، دوم اختیاری که از اعمال صالح و اخلاق فاضل به دست می‌آید.

علّامه ابن قیّم بر این موضوع بحثی مفصّل نموده است، و سپس برتری خلفای راشدین بر تمام صحابه و برتری صدیق را از خلفا و سپس برتری فاروق و ذوالنورین و مرتضی را بالترتیب با این دو معیار ثابت فرموده است، حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه‌الله، بر این موضوع رساله‌ای به زبان فارسی دارند که این‌جانب آن را به نام: «**بعض التفصیل لمسئلة التفضیل**» به اردو ترجمه و منتشر ساخته‌ام و در سوره‌ی قصص احکام القرآن آن را به عربی مفصّلاً نوشته‌ام که حسب مذاق اهل علم است، آن را مطالعه نمایید.

﴿**أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ الَّيْلَ سَرْمَداً إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ**﴾ حقّ تعالی در این آیه با ذکر شب یکی از فواید آن را این ذکر نمود، که: ﴿**بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ**﴾ یعنی: انسان در شب استراحت می‌کند و در مقابل آن با ذکر روز بضیاء فایده‌ای ذکر ننمود، سببش روشن است که روشنی روز در ذات خود افضل است، و بهتر بودن آن از ظلمت معلوم و معروف است، و فواید بی‌شمار روشنی به میزانی شناخته شده‌اند که نیاز به بیان ندارند، برخلاف شب که ظلمت و تاریکی که به اعتبار ذات خود فضیلتی ندارد، بلکه خوبی آن با توجّه به سکون و استراحت مردم است، لذا آن را بیان نمود و از این جهت جریان روز را ذکر نموده، در پایان بیان نمود که: ﴿**أَفَلَا تَسْمَعُونَ**﴾ و معامله شب را ذکر نموده فرمود: ﴿**أَفَلَا تُبْصِرُونَ**﴾ می‌تواند اشاره به‌این باشد که فضایل و برکات و فواید وثمرات به‌میزانی بی‌شمارند که نمی‌توانند در احاطه‌ی بصر در آیند، البتّه می‌توانند شنیده باشند، لذا ﴿**أَفَلَا تَسْمَعُونَ**﴾ فرمود؛ زیرا ذخیره‌ی بزرگی از علم و

ادراک انسانی را می‌توان به وسیله گوش به دست آورد، همیشه چیزهای دیدنی از چیزهای شنیدنی کمتر می‌باشند و چون فواید شب نسبت به روز کمتر است، می‌توان آنهارا دید، لذا در اینجا کلمه ﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ را ذکر نمود(۱).

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۷۴﴾
وروزی که می‌خواند آنهارا، پس می‌فرماید کجاهستند شریکان من که شما آنهارا ادّعا می‌کردید.

وَ نَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
و جدا می‌کنیم از هر گروهی یک احوال نشان دهنده، پس می‌گوییم بیاورید سند خود را

فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۷۵﴾
آنگاه می‌دانند که سخن حق از آن خداست، وگم می‌شوند از آنها آن سخنانی که افترا می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

روزی که خداوند آنها را فرا می‌خواند (تا که همه مردم رسوایی او را بشنوند) کسانی که شما آنها را شریک من می‌پنداشتید، کجا رفتند، و (اگر چه برای اتمام حجّت اقرار خود آنها کافی بود، امّا برای مزید تأکید علیه آنها، گواهی اقامه می‌گردد، بدین شکل که) ما از هر گروهی به تنهایی گواه (هم) می‌آوریم، (مراد از آنها انبیاعلیهم‌السلام، هستند که به کفر آنها گواهی می‌دهند) باز هم ما (به مشرکین) می‌گوییم که (اکنون) دلیلی برای خود (بر صحّت ادّعای شرک) بیاورید، پس (آنگاه) آنان (به‌عین‌الیقین) می‌دانند که سخن راست از آن خدا بود، (که توسط انبیا نشان داده شد، و ادّعای شرک،

---

۱ - مظهری.

د۰۰۶ بود) و سخنانی که (در دنیا) افترا می‌بستند (امروز) از آنها سراغی در دست نیست؛ (زیرا پس از آشکار شدن حقّ، غایب شدن باطل، امری ضروری است).

فایده:

در آیه‌ی ماقبل از این‌که سؤال شد: ﴿**ما ذا اجبتم المرسلين**﴾ در آن از کفّار نسبت به پاسخگویی انبیاعلیهم‌السلام، پرسیده شده بود، و در اینجا هدف گواهی گرفتن از خود انبیاعلیهم‌السلام، است، لذا سؤال متضمّن تکرار نیست.

إِنَّ قَـٰرُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَ ءَاتَيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَآ إِنَّ
قارون بود از قوم موسی پس شرارت کرد علیه آنها، و داده بودیم به او خزانه آنقدر که از

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ أُولِى ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ
برداشتن کلیدهای آن‌خسته می‌شد، چندین‌مرد زورآور، وقتی‌که گفت به‌اوقومش مناز،که

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ﴿۷۶﴾ وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَـٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْأَخِرَةَ وَ
خدا دوست نمی‌دارد نازکنندگان را. و کسب کن از آنچه خدا به تو داده خانه‌ی آخرت را، و

لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا وَ أَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ
فراموش‌نکن سهم خودرا از دنیا، و احسان کن هم‌چنانکه احسان کرده خدا به‌تو، و مخواه

ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۷۷﴾ قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُ
فتنه‌انگیزی در زمین، که خدا دوست نمی‌دارد مفسدان‌را. گفت: که این مال به‌من رسیده

عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِىٓ ۚ أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ
از هنری که پیش من هست، آیا او ندانست که الله هلاک کرده پیش از او چندین گروه، که

هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً ۚ وَ لَا يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۷۸﴾
از او بیشتر زور و بیشتر مال داشتند، و سؤال نمی‌شوند از گناهشان گناهکاران.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا يَٰلَيْتَ
پس بیرون آمد در جلو قوم‌خود در آرایش خود، گفتند کسانی‌که طالب‌دنیا بودند، ای‌کاش

لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿۷۹﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ
می‌رسید ما مثل آنچه رسیده به قارون، یقیناً او سهم بزرگی دارد. و گفتند کسانی که

أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللهِ خَيْرٌ لِّمَنْ
رسیده بود به آنان فهم، خرابی باد به شما، ثواب خدادادی بهتر است برای کسی که

ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَٰلِحاً وَ لَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا الصَّٰبِرُونَ ﴿۸۰﴾
یقین داشته باشد و عمل نیک کرده است، و این سخن در دل کسانی واقع می‌شود که صابر باشند.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللهِ
پس فرو بردیم اورا باخانه‌اش در زمین، پس نبود برای او گروه یاریگری که کمک کند به او غیراز خدا

وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿۸۱﴾ وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ
و نه خود او می توانست مدد بیابد. و صبح کردند کسانی که آرزو کرده بودند دیروز درجه و پایه‌ی او را،

يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ
گفتند: وای خرابی، الله می‌گشاید رزق را برای کسی‌که بخواهد از بندگانش، و تنگ می‌کند،

لَوْلَآ أَن مَّنَّ اللهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَٰفِرُونَ ﴿۸۲﴾
اگر خدا احسان نمی‌کرد برما فرو می‌برد ما را، وای خرابی، پیروز نمی‌شوند منکران.

خلاصه‌ی تفسیر

(به وضع) قارون (بنگرید که از کفر و مخالفت چه ضررهایی به او

رسید، مال و متاع به او سودی نبخشید، بلکه مال و متاع او همراه خودش از بین رفت، و داستان مختصر او از این قرار است که او) از قوم موسٰی (علیه السلام)، یعنی بنی اسرائیل بلکه عموزاده او) بود (کذا فی الدر) پس او در مقام مقابله با آنها (به خاطر کثرت مال) و (کثرت مال او به حدی بود که) ما به او چنان خزانه‌ای داده بودیم که کلیدهای آن را چندین مرد قدرتمند حمل می‌کردند، (به سختی می‌توانستند، پس وقتی کلیدها به این کثرت بودند، ظاهر است که خزانه‌ها خیلی زیاد بوده‌اند، و زمانی تکبّر کرده بود که) وقتی قوم او (به صورت تفهیم) گفتند که تو (بر این مال و دولت) مناز، یقیناً خداوند فخر کنندگان را دوست نمی‌دارد و (این هم گفتند که) از آنچه خدا به تو داده در تلاش عالم آخرت هم باش، و سهم خود را از دنیا (در بردن آن به آخرت) فراموش مکن و (مطلب از: ﴿**وَ ٱبْتَغِ وَ لَا تَنسَ**﴾ این است که) همانگونه که خداوند بر تو احسان نموده تو هم (به بندگان) احسان کن و (با نافرمانی خدا و تضییع حقوق واجب) در دنیا خواهان فساد مباش (به انجام دادن گناه در دنیا فساد برپا می‌شود کقوله تعالی: ﴿**ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس**﴾[1]، بویژه گناه متعدّی) یقیناً خدا اهل فساد را دوست نمی‌دارد، (این همه نصیحتها از طرف مسلمانان بود، و غالباً این مطالب را حضرت موسی قبلاً به او گفته بود، باز مکرّراً مسلمانان دیگر آنها را اعاده کردند) قارون (با شنیدن آن) گفت: همه‌ی آنچه به من رسیده بنابر هنرمندی ذاتی خود من است، (من وجوه و تدابیر اقتصاد را خوب می‌دانم که توسط آن همه‌ی اینها را جمع کردم، پس تفاخر من بی‌مورد نیست، و نمی‌توان آن را احسان غیبی دانست، و نه کسی می‌تواند در آن استحقاقی

---

۱ - روم، ۴۱.

داشته باشد، در آینده خداوند این قول او را رد می نماید که) آیا او (قارون به اخبار متواتر) این را ندانست که خداوند متعال پیش از او از امم گذشته کسانی را هلاک کرده است که در نیروی (مالی هم) از او خیلی برتر بودند، و مجمع آنها (هم از او) بیشتر بود و (نه تنها این‌که آنها هلاک شده رها شدند، بلکه به سبب ارتکاب جرم کفر و این‌که خداوند متعال آن را می‌دانست در قیامت هم معذّب خواهند شد، چنان‌که ضابطه‌ی آنجاست که) از اهل جرم نسبت به (غرض تحقیق) گناههایشان سؤال نخواهد شد؛ (زیرا خود خداوند همه آنها را می‌داند، اگرچه به‌خاطر زجر و تنبیه سؤال می‌شوند، کقوله تعالی: ﴿**لنسألنهم أجمعین**﴾[1]، با این مطلب که اگر قارون بر این مضمون نظری می‌انداخت، چنین سخنان جاهلانه‌ای نمی‌گفت؛ زیرا قدرت کامل الهی از وضع عذاب هلاکت ملل گذشته و احکم الحاکمین بودن او از مؤاخذه اخروی، آشکار است، پس کسی دیگر چه حقّی دارد که نعمت الهی را نتیجه‌ی هنر خویش قرار داده از حقوق واجب سرباز زند،) باز (یک مرتبه چنین اتّفاق افتاد که) او با آرایش (و دبدبه‌ی) خویش در جلو قوم خود بیرون آمد، پس کسانی‌که (از قوم او) طالب دنیا بودند، (اگرچه مؤمن باشند، چنان‌که از قول آینده آنها: ﴿**وَيْكَأَنَّ اللهُ يَبْسُطُ**الخ﴾ معلوم می‌گردد، آنها) گفتند چه خوب بود که به ما هم‌ساز و سامانی می‌رسید مانند آنچه که به قارون رسیده است، یقیناً او دارای سهم بزرگی است، (این تمنّا در اثر حرص بود، از این لازم نمی‌آید که کافر باشند، چنان‌که اکنون هم بعضی از مردم باوجود مسلمان بودنشان ترقّیات ملل دیگر را دیده شبانه روز آرزوی آن را کرده و در فکرش می‌باشند) و کسانی‌که به آنها فهم (در

---

۱ - حجر، ۹۲.

دین) عطا شده بود (به حارصان) گفتند: نابود شوید (شما در این دنیا چه می‌خواهید) ثواب خدا (در آخرت از این کرّوفرّ دنیا) هزاران درجه بهتر است، برای کسی‌که ایمان آورده عمل نیک انجام دهد، و (سپس از مؤمنین و صالحین‌هم) آن (ثواب کاملاً) به‌کسانی داده می‌شود که (از لحاظ حرص و طمع دنیا) صابر باشد، (پس شما در پی تکمیل ایمان و تحصیل عمل صالح قرار گیرید، و از حرص‌وطمع تحصیل دنیا بیش از حد شرعی بپرهیزید) سپس ما قارون را با محل سرای او (در اثر اضافه شدن شرارتش) در زمین فرو بردیم، پس نبود یاریگر و کمکی که او را از (عذاب) خداوند نجات دهد (اگرچه او دارای گروه بزرگی بود) و نه خود او می‌توانست خود را نجات دهد، و کسانی‌که دیروز (در زمان گذشته نزدیک) آرزو داشتند که مثل او باشند (امروز خسف او را دیده) گفتند: آری چنین‌معلوم می‌شود که (مدار فراخی‌وتنگی رزق به خوش‌نصیبی و بدنصیبی نیست، بلکه فقط به سبب حکمت تکوینی در قبضه‌ی خداست) خداوند متعال به کسانی از بندگانش که بخواهد رزق بیشتری می‌دهد، و (برای کسی که بخواهد) تنگی پیش می‌آورد و (این اشتباه از ما بود که آن را نیک‌بختی تصوّر می‌کردیم، ما از این توبه می‌کنیم و یقیناً) اگر مهربانی خدا برما نمی‌بود، ما را هم فرو می‌برد؛ (زیرا ماهم به معصیت حرص و حبّ دنیا گرفتار بودیم) پس معلوم گردید که کفّار رستگار نخواهند شد (اگرچه چند روزی عیش کنند امّا سرانجام، باز خسران است، پس فلاح و رستگاری، مختص اهل ایمان است).

معارف و مسایل

از ابتدای سوره‌ی قصص تا اینجا آن داستان حضرت موسی علیه السلام، ذکر گردید، که با فرعون اتّفاق افتاده بود، و از اینجا داستان دیگر او بیان می‌گردد

که با شخصی از قوم خودش به نام قارون اتّفاق افتاده بود، و مناسبت آن با آیات گذشته این است که در آیه‌ی گذشته بیان شده بود، که ثروت و مال دنیا که به شما داده می‌شود، متاع چند روزی است، که فرو رفتن در حبّ آن کار عاقلانه‌ای نیست.

﴿وَ مَا أُوتِيتُم مِن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنيَا﴾ الآیه، و در داستان قارون نشان داده شد که او پس از تحصیل ثروت و مال، از آن نصیحت فراموش شده در نشئه‌اش چنان مست شد که خداوند را ناسپاسی کرد، و از ادای حقوق واجبی که از جانب خدا فرض شده بود سر باز زد، و در نتیجه با خزائن خود در زمین فرو رفت. **«قارون»** لفظ عجمی است که غالباً لغت عبرانی است، و از الفاظ قرآن در حقّ او همین قدر ثابت است که او از خویشاوندان حضرت موسی علیه السلام، و از قوم بنی‌اسرائیل بود، ولی در باره این که با موسی علیه السلام، چه نسبتی داشت اقوال مختلفی آمده است. در روایتی از حضرت ابن عبّاس آمده است که او عموزاده‌ی حضرت موسی علیه السلام، بود، و گفته‌های دیگری هم آمده است[1].

در روح المعانی به روایت محمّد بن اسحاق منقول است که قارون حافظ تورات بود، و از بقیه بنی‌اسرائیل بیشتر تورات را از بر داشت، ولی همانند سامری، منافق از آب در آمد، و علّت نفاق او حرص بی‌جای جاه و مقام دنیا بود، سیادت کل بنی‌اسرائیل به دست حضرت موسی علیه السلام، بود، و برادرش هارون علیه السلام، وزیر و شریک نبوّت او بود، قارون حسد برد که من هم عموزاده و خویشاوند او هستم، چرا در این سیادت سهمی ندارم، چنان‌که آن را در نزد حضرت موسی به صورت گلایه عرض کرد، حضرت

۱ - قرطبی و روح.

موسی علیه السلام، فرمود: هر چه هست از طرف خداست من در آن دخالتی ندارم، ولی با این مطمئن نشد، و بر حضرت موسی علیه السلام، حسد برد.

﴿فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ لفظ «بغیٰ» برای چندین معنا می آید که معنای مشهور آن ظلم است، و این معنا هم می‌تواند مراد باشد که او غرق شدن در ثروت و مال به‌خاطر خویش، بر دیگران به ظلم و تعدی پرداخت، یحیی‌بن‌سلام و سعید بن مسیب فرموده‌اند: قارون شخص ثروتمندی بود، و از طرف فرعون بر بنی‌اسرائیل مأموریت جمع آوری خبر را داشت و در این پست مأموریت خویش به بنی‌اسرائیل اذیت رسانید(۱). و معنای دیگر آن تکبّر است، و بسیاری از مفسّرین در اینجا همین معنای دوم را مراد گرفته‌اند که او در نشئه‌ی ثروت و مال خویش بر بنی‌اسرائیل تکبّر آغاز کرد، و آنها را تحقیر و خوار نمود.

﴿وَءَاتَيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ﴾ «کنوز» جمع کنز است که بر خزانه مدفون در زمین اطلاق می‌شود، و در اصطلاح شرع کنز بر آن خزانه‌ای اطلاق می‌شود که زکات آن ادا نشده باشد، از حضرت عطار مروی است که او به خزانه‌ی بزرگی از حضرت یوسف علیه السلام، نایل آمده بود(۲).

﴿لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ﴾ «ناء» به معنای خمیدگی‌ای که در اثر بار باشد، آمده است، و «عصبة» به معنای گروه است، به این معنای که خزانه‌های او به قدری زیاد بودند که کلیدهای آنها آن‌قدر بی‌شمار بودند که اگر گروه بزرگی آنها را بر می‌داشتند، از سنگینی آنها خم می‌شدند و ظاهر است که کلید قفل خیلی سبک ساخته می‌شود تا حملش آسان باشد، ولی به سبب کثرت عدد آنها، چنان سنگین بودند که برداشتن آنها بر گروهی هم آسان نبود(۳).

---

۱ - قرطبی.
۲ - روح.
۳ - روح.

﴿**لَا تَفْرَحْ**﴾ معنای لفظی «**فرح**» آن خوشی‌ای است که انسان به سبب لذت زودگذر به آن نایل می‌گردد، قرآن کریم در بسیاری از آیات، فرح را مذموم قرار داده، چنان‌که یکی در این آیه آمده است: ﴿**إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ**﴾ و در آیه دیگر آمده: ﴿**لَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَـٰكُم**﴾ و در آیه‌ی دیگر آمده است: ﴿**فَرِحُوا بِالْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا**﴾ و در بعضی به «فرح» اجازه بلکه امر شده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿**يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ**﴾ و در جایی دیگر: ﴿**فَبِذَالِكَ فَلْيَفْرَحُوا**﴾ آمده است، از مجموعه‌ی همه این آیات ثابت می‌شود که فرح مذموم و ممنوع آن است که به سبب تکبّر و ناز باشد، و آن زمانی است که او لذّت و خوشی راکمال ذاتی و حقّ ذاتی خود تصوّر کند، نه انعام و احسان الهی، و خوشی‌ای که تا این حد نرسیده باشد ممنوع نیست، بلکه از یک جهت مطلوب است که سپاسگزاری از نعمت خداوندی است.

﴿**وَابْتَغِ فِيمَآ ءَاتَـٰكَ اللهُ الدَّارَ الْأَخِرَةَ وَ لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا**﴾ یعنی: مسلمانان به قارون نصیحت کردند. از مال و ثروتی که خداوند به تو عنایت کرده، انتظام آخرت را انجام دهد، و آنچه سهم تو از دنیاست، آن را هم فراموش نکن.

مراد از سهم دنیا چیست؟ بیشتر مفسّرین آن را چنین تصوّر کرده‌اند که مراد از آن عمر و آن اعمالی است که به درد آخرت بخورد، و صدقه و خیرات و بقیه‌ی اعمال صالح همه جزء آن هستند، و این معنی از حضرت ابن عبّاس و جمهور مفسّرین منقول است[1]، پس در این صورت جمله‌ی بعدی تأکیدی برای جمله اولی است، در جمله‌ی اوّل فرموده بود که از ثروت، مال، عمر، قوّت و تندرستی‌ای که خداوند به تو عنایت نموده،

---

۱ - کما فی القرطبی.

کارهایی انجام ده که در آخرت به دردت بخورند، و در حقیقت این سهم دنیا مال تو است که وسیله‌ی انتظام آخرت قرار می‌گیرد، و بقیه دنیا سهم وارثان دیگر است. و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: مراد از جلمه دوم این است که از آنچه خداوند به تو داده انتظام آخرت را برقرار کن، ولی از انتظام ضروریات دنیوی خود را هم فراموش نکن، که همه را در راه خدا ببخشی، و گدا باقی بمانی، بلکه به قدر ضرورت برای خودت چیزی نگه دار، پس طبق این تفسیر مراد از نصیب دنیا ضروریات اقتصادی است، والله سبحانه و تعالی.

﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِيٓ﴾ بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از علم تورات است، چنان‌که در بعضی از روایات آمده است که قارون حافظ تورات بود، و از آن گروه هفتاد نفری بود که حضرت موسی علیه السلام، آنها را برای میقات منتخب فرمود، ولی در اثر این، ناز و غروری که به او دست داد آن را کمال ذاتی خویش تصوّر کرد، و مطلب از این گفتار او هم همین بود که ثروت و مالی که به من رسیده است به سبب کمال علمی ذاتی خود من است، لذا من خود شخصاً مستحق آن هستم، در آن کسی بر من احسانی ندارد، ولی به ظاهر مراد از این علم، علم تدابیر اقتصادی، مانند تجارت، صنعت و غیره است، که وسیله کسب ثروت و مال هستند، با این مطلب که در مالی که من به آن نایل آمده‌ام احسان خدا دخالتی ندارد، من به هوشیاری و زحمت خویش آن را به‌دست آورده‌ام، ولی آن نادان نفهمید که این زیرکی، زحمت، تجربه صنعت و تجارت بخشش الهی بود، نه کمال ذاتی او.

﴿أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِۦ﴾ جواب اصلی این مقوله قارون است، که این ثروت و مال من، دست آورد علم و هنر ذاتی خود من است، همان که در بالا گذشت، اگر این هم پذیرفته شود که به سبب آن علم و هنر خاصّی بود، باز هم چگونه از احسان الهی تبرئه می‌شود؛ زیرا که این علم و

هنر و نیروی کسب هم، بخششی الهی است، ولی از این پاسخگویی آن، به علّت کمال ظهور، چشم‌پوشی به کار رفت که بالفرض اگر این ثروت و مال را از کمال خویش به دست آورده است، امّا خود این ثروت و مال حقیقتی ندارد، کثرت مال برای هیچ انسانی فضیلت و کمال نیست، و آن در هر حالت به درد نمی‌خورد، و برای اثبات آن مثال سرمایه‌داران بزرگ ملل گذشته را بیان نمود که وقتی آنها سرکشی کردند ناگهان خداوند آنها را گرفتار نمود، و مال و ثروت به درد آنها نخورد.

﴿وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ﴾ در این آیه در مقابل **﴿ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ﴾** یعنی، «**علماء الذین یریدون الحیوٰة الدنیا**» آورده شد که در آن اشاره‌ای واضح به این است که اراده متاع دنیا و مقصد قرار دادن آن کار اهل علم نیست، بلکه نظر اهل علم همیشه بر فواید دایمی آخرت می‌باشد، و متاع دنیا را به قدر ضرورت و نیاز به دست می‌آورند، و بر آن اکتفا می‌کنند.

تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِى ٱلْأَرْضِ وَ
آن خانه‌ی آخرت را می‌دهیم به کسانی که نمی‌خواهند بزرگی را برای خود در زمین، و

لَا فَسَاداً وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾ مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ
نه ایجادفساد می‌نمایند، وخوب‌است سرانجام ترسندگان. کسی‌که کرده نیکی‌برای اوست

خَيْرٌ مِّنْهَا وَ مَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُوا ٱلسَّيِّئَاتِ إِلَّا
بهتر از آن، و کسی که کرده بدی پس سزا داده نمی‌شود به بدکاران مگر

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾
آنچه می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

این عالم آخرت را (که مقصود بودن ثواب آن «ثواب الله خیر» در بالا ذکر شد) ما به کسانی اختصاص می‌دهیم که نمی‌خواهند در دنیا بزرگ قرار گیرند، و نه فساد می‌کنند (نه تکبّر می‌کنند که گناه باطنی است، و نه چنان گناه ظاهری مرتکب می‌شوند که در زمین فساد ایجاد شود، و تنها اجتناب از این مفاسد ظاهر و باطن کافی نیست، بلکه) سرانجام خوب از آن متّقین است، (که با اجتناب از بدیها پایبند اعمال صالح هم باشند، و کیفیت جزا و سزای اعمال این است،) کسی که (در قیامت) نیکی بیاورد به او (پاداش) بهتری از (مقتضای) آن می‌رسد؛ (زیرا مقتضای عمل نیک در اصل این است که موافق حیثیت آن بر آن عوض مترتّب باشد، امّا در آنجا بیش از آن داده می‌شود که حد اقل آن ده برابر است) و کسی که بدی پیش آورد، پس به آنها چنان سزا داده می‌شود که انجام می‌دادند (بیش از مقتضا به آنها سزا داده نمی‌شود).

معارف و مسایل

﴿**لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً**﴾ در این آیه فلاح و نجات دار آخرت را مختّص کسانی قرار داده است که در زمین اراده‌ی علوّ و فساد نداشته باشند، مراد از «**عُلوّ**» تکبّر است، یعنی خود را نسبت به دیگران بزرگ قرار دادن و دیگران را تذلیل کردن، و مراد از «**فساد**» ظلم کردن به مردم است(۱).

و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: هر معصیتی «**فساد فی الارض**» است؛ زیرا در اثر وبال گناه برکات دنیوی کاسته می‌شوند، از این آیه معلوم شد، کسانی

---

۱ - سفیان ثوری.

که به تکبّر و ظلم یا مطلق گناه اراده کنند، در آخرت سهم و نصیبی ندارند.

فایده: مراد از تکبّری که حرمت و وبالش در این آیه ذکر گردید، آن است که بر مردم تفاخر و تحقیر آنها مقصود باشد، و اگر نه انتظام لباس و غذا و منزل خوب برای خود به شرط عدم تفاخر بر دیگران مذموم نیست، چنان‌که در حدیث صحیح مسلم به آن تصریح شده است.

تصمیم قطعی معصیت هم، معصیت است

از وعید حرمان در دار آخرت از علوّ و فساد، معلوم شد که اراده‌ی جزم به گناه وقتی در حدّ عزم مصمّم باشد، آن هم معصیت است(۱).

البتّه اگر او باز از ترس خدا از این اراده باز آید، پس به جای گناه در نامه‌ی اعمال او ثواب نوشته می‌شود و اگر به سببی غیر اختیاری بر انجام آن گناه دست نیافت، و آن را انجام نداد، ولی تا حدّ توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت و گناه نوشته می‌شود(۲).

در آخر آیه فرمود: ﴿**وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**﴾ حاصل آن این است که برای فلاح و نجات در آخرت دو چیز لازم است: یکی اجتناب از علوّ و فساد، و دوم تقوی، یعنی پایبندی به اعمال صالح، پس تنها اجتناب از علوّ و فساد کافی نیست، بلکه انجام آن اعمالی که از نظر شرع فرض و واجب‌اند آن هم برای نجات آخرت شرط است.

إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ۚ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ

کسی‌که‌فرستاد بر تو حکم‌قرآن، او برگرداننده‌تو است بجای‌اوّل، بگو رب‌من خوب‌می‌داند

---

۱ - کما فی‌الروح.

۲ - کما ذکره الغزالی.

مَــن جَآءَ بِـالْهُدَىٰ وَ مَــنْ هُــوَ فِــى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ﴿۸۵﴾وَ مَـا كُـنتَ تَـرْجُوَا
که چه‌کسی بر هدایت آمده‌است، وچه کسی افتاده در گمراهی واضح. و تو امیدوار نبودی

أَن يُلْقَىٰٓ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَـهِيرًا لِّلْكَـٰفِرِينَ﴿۸۶﴾
که نازل کرده شود بر تو کتاب، مگر به مهربانی پروردگارت، پس نباش حامی کفار.

وَ لَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَٱدْعُ
و چنین نباشد که باز دارند تو را از احکام‌الله، پس از این‌که نازل شدند به‌سوی تو و بخوان

إِلَىٰ رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴿۸۷﴾وَ لَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهاً ءَاخَرَ
به سوی پروردگارت و نباش از مشرکان. و نخوان با خداوند حاکم دیگری،

لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَىْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۸۸﴾
بندگی‌کسی‌نیست بجز ازاو، هرچیزفناست مگر صورت‌او، حکم ازاوست وبه‌سوی‌او باز می‌گردید.

خلاصه‌ی تفسیر

(مخالفین که شما را پریشان کرده بر ترک وطن مجبور ساختند، و به سبب مفارقت اضطراری، شما صدمه دیدید، اطمینان داشته باشید که) آن خدایی که (عمل بر احکام) قرآن (و تبلیغ آن) را بر تو فرض کرده است، (که مجموعاً دلیل نبوّت‌اند،) او تو را به وطن اصلی (خودت یعنی مکّه) باز می‌گرداند، (و در آن زمان شما آزاد و غالب و صاحب سلطنت خواهید بود، و در این حال اگر جای دیگری برای سکونت اختیار گردد، با مصلحت و اختیارت می‌باشد که از آن رنج حاصل نمی‌آید، و باوجود تحقّق نبوّت شما که این مردم شما را بر اشتباه قرار می‌دهند و خود را بر حقّ می‌پندارند، پس) شما (به آنها) بگویید که پروردگارم کاملاً می‌داند که چه کسی با دین حقّ (از جانب خدا) آمده است و چه کسی در گمراهی آشکار (مبتلا)

است، (دلایل قطعی حقّانیت من و بطلان شما وجود دارد، ولی وقتی شما از آنها استفاده نمی‌کنید، پس جواب آخر این است که بسیار خوب، خدا می‌داند و آن را نشان می‌دهد) و (این نعمت نبوّت تو، فقط خدادادی است، حتّی خود) شما (قبل از نبوّت) چنین توقّعی نداشتی، که این کتاب بر شما نازل گردد، ولی فقط از روی مهربانی خدا نازل گردید، پس شما (به خرافات آنها توجّه ننمای و چنان‌که تاکنون از آنها جدا مانده‌اید، در آینده هم این‌چنین) کفّار را کوچکترین تأییدی نفرمایید، و وقتی که احکام خداوند بر شما نازل گردید، نباید چنین باشد (چنان‌که تاکنون نشده است،) که اینها شما را از آن احکام باز دارند، و شما (به دستور سابق) به سوی (دین) پروردگار خود (مردم را) فرا خوان، و (هم چنان‌که تاکنون با مشرکان هیچگونه رابطه‌ای برقرار نشد، هم چنین در آینده نیز برای همیشه) جزء آنها قرار نگیرید، و (هم چنان‌که تاکنون از شرک معصوم هستید، هم چنین در آینده هم) با خدا معبودی دیگر را فرا نخوان، (هدف از این آیه نا امیدکردن کفّار و مشرکین از خواسته‌هایشان است، و روی سخن به آنهاست که آنچه شما از آن‌حضرت ﷺ، می‌خواهید که در دین با شما موافق باشد، هیچ گاه در آن احتمال پیروزی وجود ندارد، ولی عادت چنین است که بر هر کس بیشتر خشم آید، با او صحبت نمی‌کنند، بلکه با دوست خود صحبت کرده، به گوش او می‌زنند، در «معالم» از ابن عبّاس مروی است که این خطاب فقط در ظاهر به آن‌جناب ﷺ، است، و مقصود خود آن‌حضرت ﷺ، نمی‌باشد، تا اینجا مضمون از روی قصد متعلّق به رسالت بود، اگر چه توحید هم در ضمن آن آمده بود، در آینده قصداً مضمون توحید بیان می‌گردد که) غیر از او کسی (سزاوار) معبود (بودن) نیست؛ (زیرا که) همه چیز فانی هستند، جز ذات خداوند متعال، (پس جز او کسی

مستحقّ عبادت قرار نگرفت، این مضمون توحید است، و در آینده مضمون معاد می‌آید که) از آن اوست حکومت (که مظهر کامل آن در قیامت می‌باشد) و بازگشت به سوی اوست، (پس او جزای اعمال همه را به آنها خواهد داد).

معارف و مسایل

﴿**إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ**﴾ آیه‌های آخر سوره برای تسلّی آن‌حضرت ﷺ، و تأکید بر این هستند، که آن‌جناب ﷺ، بر فریضه‌ی رسالت و نبوّت خویش استوار بمانند، و مناسبت آنها به آیات گذشته‌ی سوره این است، که خداوند متعال در این سوره داستان مفصّل حضرت موسی علیه السلام، با فرعون، و عداوت او و قومش با حضرت، و احساس خطر از آنها را بیان نمود، سپس بیان کرد که من او را با فضل و کرم خویش بر فرعون غلبه دادم، پس در آخر سوره، خلاصه‌ای از این چنین احوال و اوضاع آن‌حضرت ﷺ، بیان نمود، که کفّار مکّه او را پریشان کرده نقشه‌ی قتل او را کشیده بودند، و زندگی را در مکّه بر مسلمانان تنگ کرده بودند، ولی حقّ تعالی طبق سنّت همیشگی خویش آن‌جناب ﷺ، را بر همه فتح و پیروزی داد، و مکّه‌ی مکرّمه که کفّار آن‌جناب ﷺ، را از آنجا بیرون رانده بودند، باز در قبضه و تصرّف او در آمد، ﴿**ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ**﴾ آن ذات پاکی که قرآن را یعنی تلاوت و تبلیغ و عمل بر آن را بر تو فرض نموده او شما را به معاد برمی‌گرداند، مراد از «**معاد**» مکّه‌ی مکرّمه است، چنان‌که در صحیح بخاری و غیره همین تفسیر از حضرت ابن‌عبّاس مروی است، با این مطلب که اگر چند روزی شما بر ترک وطن عزیز بویژه حرم و بیت الله مجبور گردید، ولی نازل کننده‌ی قرآن و فرض کننده عمل بر آن، یعنی خداوند، سرانجام شما را به مکّه‌ی معظّمه بر می‌گرداند، از ائمّه‌ی تفسیر در

روایت مقاتل آمده است که رسول خداﷺ، به هنگام هجرت زمانی که از غار ثور بیرون آمد و از مکّه به سوی مدینه جاده معروف را گذاشته، از جاده‌ای دیگر عازم آنجا شد؛ زیرا دشمن در تعقیب بودند وقتی که به مقام جحفه که نزدیک برابغ منزل مشهور جاده مدینه است رسید، و جاده‌ی اصلی مکّه مکرمه به چشم خورد به یاد بیت الله و وطن خویش افتاد، جبرئیل امین با این آیه فرود آمد و به او مژده داده شد، که این جدایی مکّه‌ی مکرّمه چندگاهی است، و سرانجام باز شما به مکّه‌ی مکرّمه برگردانیده خواهید شد، این مژده به فتح مکّه بود، از اینجاست که در روایت ابن عبّاس آمده است که این آیه در جحفه نازل شده نه مکّی است و نه مدنی(۱).

قرآن وسیله فتح بر دشمنان، و پیروزی در مقاصد است

در این آیه به آن‌حضرتﷺ، بشارت داده شده است که شما باز در مقام فاتحی بزرگ به مکّه برگردانیده می‌شوید، بدین عنوان که آن ذات حقّ تعالی‌ای که قرآن را بر شما فرض کرده شما را بر دشمنان پیروز گردانیده، باز به مکّه برمی‌گرداند، در این اشاره به آن است که تلاوت قرآن و عمل بر آن علّت این نصرت الهی و فتح مبین خواهد شد.

﴿**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**﴾ مراد از «**وجهه**» در این آیه ذات حقّ، سبحانه و تعالی است، و مقصود این‌که جز ذات حقّ، سبحانه و تعالی، هر چیزی هلاک و فنا شونده است، و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: مراد از وجهه آن عملی است که تنها برای خدا باشد، پس مطلب آیه این است، عملی که با اخلاص برای خدا باشد آن باقی ماندنی است، و همه اعمال دیگر فانی

۱- قرطبی.

هستند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

الحمد لله سوره قصص امروز ۹ ذوالقعده سنه ۱۳۹۱ در حالی به پایان رسید که هند به اتّفاق ابرقدرتهای دیگر بر پاکستان حمله کرد و تا ۱۴ روز کراچی بمباران شد و در مواضع متعدّدی از شهر خسارات سنگینی وارد شد، صدها مسلمان شهید و منازل‌شان منهدم شدند، و جنگ چهارده روز با این حادثه اسفناک پایان یافت که پاکستان شرقی از پاکستان جدا شده و نزدیک بود هزار ارتش پاکستان محصور شده مجبور شدند که سلاح بر زمین بگذارند و هنوز هم در میان مسلمانان قتل عام جاری است، دل هر مسلمانی از این حادثه پاره پاره و مغزشان فرسوده شده است.

فانا لله و انا الیه راجعون، و الیه المشتکی و لا ملجاء و لا منجا من الله الا الیه.



سورة العنکبوت

سورة العنکبوت مکیة وهی تسع و ستون آیة و سبع رکوعات

سوره عنکبوت در مکّه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

الٓمّٓ ﴿۱﴾ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا ءَامَنَّا وَ هُمْ
آیا می‌پندارند مردم که گذاشته می‌شوند به این‌که بگویند ما یقین آوردیم واز آنها

لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾ وَ لَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ
امتحان نگیریم. وما امتحان گرفته‌ایم از کسانی‌که پیش ازآنها بودند، البتّه خواهد دانست

ٱللهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿۳﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ
خدا کسانی‌را که راستگو هستند و خواهد دانست دروغگویان‌را. آیا می‌پندارند کسانی‌که

يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۴﴾ مَن كَانَ يَرْجُوا
می‌کنند بدیها که ازمانجات می‌یابند، سخن بدی طی‌می‌کنند. هرکسی‌که امیدداشته باشد

لِقَآءَ ٱللهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللهِ لَآتٍ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۵﴾ وَ مَن جَٰهَدَ
ملاقات خدا را، پس وعده خدا دارد می‌آید، و اوست شنوا و دانا. وهر کسی زحمت بکشد

فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ
پس برای خود می‌کشد، خدا نیازی ندارد به جهانیان. و کسانی که یقین دارند و

عَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِى
کرده‌اند کار نیک، ما می‌پوشانیم از آنها بدی‌ها را، و پاداش می‌دهیم به آنها به بهترین

كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۷﴾
کارهای شان.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الٓمٓ﴾ (معنای آن را خدا می‌داند، بعضی از مسلمانان که از ایذارسانی کفّار می‌ترسند پس) آیا آن مردم پنداشته‌اند که با این گفتار نجات می‌یابند، که ما ایمان آورده‌ایم و آنها به انواع مصایب) آزموده نمی‌شوند، (اینطور نمی‌شود، بلکه چنین امتحاناتی پیش می‌آید) و ما (با این چنین وقایعی،) کسانی را آزمودیم که پیش از ایشان (مسلمان) گذشته‌اند (بر مسلمانان امّتهای گذشته چنین واقعه‌ای گذشته است) پس (هم چنین از اینها هم آزمون گرفته می‌شود، و در این آزمون) خداوند متعال کسانی را (به علم ظاهری) می‌داند که (در ادّعای ایمان) راستگو بودند و دروغگویان را خواهد دانست (چنان‌که کسانی که با صدق و اعتقاد مسلمان می‌شوند، در این امتحانات ثابت قدم می‌مانند، بلکه بیشتر پخته می‌شوند، و کسانی که برای دفع الوقت مسلمان می‌شوند، آنها در چنین وقت اسلام را می‌گذارند، یعنی این فلسفه‌ای از امتحان است؛ زیرا در اختلاط مخلص و غیر مخلص ضررهایی وجود دارد، خصوصاً در احوال ابتدایی، این مضمون متعلّق به مسلمانان بود، در آینده نسبت به کفّار آزار رساننده می‌فرماید: که) آیا

کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، چنین می‌پندارند که از ما به جایی می‌گریزند، این تصوّر آنها بی‌نهایت بیهوده است، (این به صورت جمله معترضه بود که در آن سرانجام بد کفّار را ذکر کرده است، و به مسلمانان نوعی تسلّی داد که انتقام این اذیتها از آنها گرفته خواهد شد، در آینده باز روی سخن با مسلمانان است، که) هر کسی که امید ملاقات با خدا را دارد، پس (او نباید با چنین حوادثی پریشان گردد؛ زیرا که) آن وقت معیّن (ملاقات) خدا حتماً آمدنی است، (که تمام غمها با آن خنثی خواهند شد، کقوله تعالی: **﴿و قالوا ألحمد لله ألذی أذهب عنا ألحزن[1]﴾**) و او به همه چیز شنوا و نسبت به همه چیز داناست، (نه گفتاری از او مخفی است و نه کرداری، پس به هنگام ملاقات به همه طاعات قولی و فعلی شما پاداش داده، غمها را از بین می‌برد) و (به یاد داشته باشید که آنچه ما نسبت به تحمّل مشقّات شما را بدان تشویق می‌کنیم، پس ظاهر و مسلّم است که ما در آن منفعتی نداریم، بلکه) هر کسی که زحمتی می‌کشد، پس او برای (استفاده‌ی) خود زحمت می‌کشد (در غیر اینصورت) خداوند نیازی به جهانیان ندارد، (این هم متضمن ترغیب به تحمّل مشقّات است؛ زیرا متوجّه شدن به نفع خود، کار را آسانتر می‌کند) و (توضیح نفعی که از طاعت به دست می‌آید از این قرار است که) ما گناهان کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای نیکو انجام می‌دهند، دور می‌کنیم، (که بعضی از گناهان مانند کفر و شرک با ایمان زایل می‌گردد، و بعضی دیگر با توبه که جزو اعمال صالح است و بعضی دیگر تنها با اعمال صالح و بعضی به فضل خدا و بعضی دیگر از قدری سزا بخشوده می‌شوند، لذا تکفیر در اینجا عام است) و به آنها

---

۱ - فاطر، ۳۴.

پاداش بهترین کارهای (ایمان و عمل صالح) آنها را (نسبت به استحقاق‌شان) می‌دهیم (لذا با توجّه به همه این ترغیبات باید بیشتر بر طاعت و استقامت بر مجاهدت، اهتمام ورزید).

معارف و مسایل

﴿وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ از «فتنه» به معنای آزمایش مشتق است، آزمایش‌های گوناگونی بر اهل ایمان بویژه انبیا و صلحا در این جهان می‌گذرد، و سرانجام فتح و پیروزی از آن آنها خواهد بود، و این آزمایشها گاهی به وسیله‌ی عداوت مخالفین کفّار و فجّار و شکنجه‌های آنها می‌باشد، چنان‌که بیشتر بر اکثر انبیا و خاتم‌النبیین و اصحاب او اتّفاق افتاد که داستانهایی از آنها در کتب تاریخ و سیره مذکور است، و گاهی این آزمایش‌ها، به صورت امراض و مشقّتهای دیگری است، چنان‌که برای حضرت ایوب علیه السلام، اتّفاق افتاد و برای بعضی هر دو نوع پیش می‌آید، شأن نزول این آیه اگر چه طبق روایات، اصحابی هستند که به هنگام هجرت به سوی مدینه به دست کفّار شکنجه شدند، ولی مراد از آن عام است، و علما و صلحا و اولیای امّت را در بر می‌گیرد، در هر زمان آزمایش‌های گوناگونی اتّفاق افتاده و می‌افتد[1].

﴿فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ یعنی ما به وسیله امتحانات و شداید در میان مخلص و غیر مخلص، نیک و بد امتیاز خواهیم داد؛ زیرا اختلاط منافقین با مخلصین بسا اوقات مضر خواهد بود، مقصود این آیه امتیاز برقرار کردن میان مخلص و غیر مخلص، نیک و بد است که آن را بدین شکل تعبیر

---

۱ - قرطبی.

نمود، که خداوند نسبت به صادقین و کاذبین علم دارد، الله تعالی صادقی و کاذبی هر انسان را پیش از خلقتش می‌دانست، پس معنای آنها به امتحانات و آزمایشها این است که این امتیاز را بر دیگران اظهار نماید.

حضرت سیدی حکیم الامت از شیخ خود حضرت مولانا محمّد یعقوب توجیه آن را چنین نقل نموده است، که بسا اوقات بر درجه علم عوام تنزل کرده صحبت می‌شود، عموم مردم به وسیله‌ی آزمایش میان مخلص و غیر مخلص فرق و امتیاز ایجاد می‌کنند، حقّ تعالی طبق مذاق آنها فرمود: ما توسط این امتحانات گوناگون.می‌دانیم که چه کسی مخلص است و چه کسی مخلص نیست، در صورتی که همه‌ی آنها از ازل در علم او بوده است، والله اعلم.

وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ
وتأکید کردیم انسان‌را به‌نیک‌رفتاری به مادر و پدرش، واگر فشاردادند به‌تو که شریک کنی

بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ
به‌من چیزی‌راکه‌تو به‌آن خبرنداری، گفته‌ی آنهاراقبول‌نکن، به‌سوی من‌است‌بازگشت شما

فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ
من نشان می‌دهم به شما آنچه می‌کردید، و کسانی که یقین آوردند و کار نیک کردند،

لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۹﴾
داخل می‌کنیم آنهارا در ردیف نیکان.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما انسان را در حقّ مادر و پدر به رفتار نیک دستور دادیم و (چنین هم

گفتیم که) اگر آن دو بر تو چنین فشاری بیاورند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که (نسبت به معبودیت او) دلیل (صحیح) پیش تو وجود نداشته باشد (و هر چیزی به‌گونه‌ای است که بر عدم شایستگی عبادت آنها دلایل اقامه شده‌اند) پس (در این باره) تسلیم گفتار آنها مباش، همه‌ی شما به سوی من باز خواهید گشت، پس من شما را به همه‌ی کارهایتان (چه نیک و چه بد) آگاه خواهم کرد، و کسانی که (از شما) ایمان آورده باشند ما آنها را در (پایه‌ی) بندگان نیک (که در بهشت است) داخل خواهیم نمود، (و هم چنین بر اعمال بد آنها، به نحوی مناسب مجازات‌شان خواهیم نمود، بنابر این کسی که اطاعت والدین را بر اطاعت ما مقدّم داشت او مجازات خواهد دید، و کسی که بر عکس آن کرده باشد، پاداش نیک خواهد یافت، حاصل این‌که در واقعه‌ی فوق از نافرمانی والدین، وسوسه گناه را به دل راه ندهد).

معارف و مسایل

﴿وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنْسَـٰنَ﴾ «**وصیت**» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است[۱].

﴿بِوَٰلِدَيْهِ حُسْناً﴾ لفظ «**حسن**» مصدر و به معنای خوبی است، در اینجا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و مراد آن واضح است که خداوند متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک پیش آید.

﴿وَإِن جَـٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى﴾ یعنی: در ضمن حسن سلوک به والدین، این هم ضروری است که اطاعت از دستور آنها باید تا حدی باشد که آن دستور

۱ - مظهری.

بر خلاف احکام خداوند متعال نباشد، و اگر فرزندان را به کفر و شرک اجبار کنند، پس در این امر نباید از آنها اطاعت بشود، چنان‌که در حدیث آمده است که: «**لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق**»[۱]، یعنی اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست.

این آیه در حقّ سعد بن‌ابی وقاص نازل گردید، او در جمع اصحاب در ردیف آن ده نفری قرار دارد که آن‌حضرتﷺ، در یک زمان به آنها مژده جنّت داد، که به آنها «عشره‌ی مبشّره» می‌گویند، و او نسبت به مادرش بسیار فرمانبردار و جهت راحت رسانی به او مستعد بود، وقتی که مادرش حمنه بنت ابی سفیان اطّلاع پیدا کرد که پسرش سعد مسلمان شده است، به پسرش هشدار داد و قسم خورد که من تا زمانی که تو به دین پدران خویش برنگردید نه نان می‌خورم و نه آب، تا بدین شکل از تشنگی و گرسنگی بمیرم، و برای همیشه این بدنامی در جهان برای تو باقی بماند، که تو کشنده مادرت قرار گرفتی[۲]، این آیه او را از پذیرفتن قول مادرش باز داشت.

در روایت بغوی آمده است که مادر سعد یک شبانه روز و در بعضی روایات آمده است که سه شبانه روز طبق قسم خود گرسنه و تشنه باقی ماند، حضرت سعد می‌دانست که محبّت و اطاعت مادر به جای خود مهم است، امّا در مقابل دستور خدا چیزی نبود، لذا به مادر خطاب کرده و گفت: مادرجان اگر تو در بدن صد تا روح می‌داشتی و یکی یکی از آن خارج می‌شدند و من آنها را می‌دیدم، حاضر نبودم که دینم را رها کنم، لذا تو اختیار داری که بخوری و بنوشی یا بمیری، در هر صورت من نمی‌توانم از دینم شوم، مادر از این گفتار مأیوس شده، خوردن و نوشیدن را آغاز نمود.

---

۱ - رواه احمد والحاکم و صححه.
۲ - مسلم، ترمذی.

وَ مِـــنَ ٱلنَّـــاسِ مَـــن يَـــقُولُ ءَامَـــنَّا بِـــاللهِ فَـــإِذَآ أُوذِىَ فِـــى
وبعضی از مردم هستند که مـی‌گویند یـقین آوردیـم بـه خـدا، پس وقـتی بـرسد بـه‌او اذیـتی در

ٱللهِ جَـــعَلَ فِـــتْنَةَ ٱلنَّـــاسِ كَـــعَذَابِ ٱللهِ وَ لَـــئِن جَآءَ نَـــصْرٌ مِّـــن رَّبِّكَ
راه‌خدا قـرارمـی‌دهد اذیت مـردم‌را مـانندعذاب خـدا، واگـر بـرسد مـددی ازطـرف پـروردگارتو،

لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَ لَـيْسَ ٱللهُ بِأَعْـلَمَ بِـمَا فِـى صُـدُورِ ٱلْـعَـٰلَمِينَ ﴿١٠﴾
می‌گویند ما با شـما هسـتیم، آیـا نـیست خـدا بـهتر آگـاه از آنـچه در سینه‌های جـهانیان است.

وَ لَـــيَعْلَمَنَّ ٱللهُ ٱلَّـــذِينَ ءَامَـــنُوا وَ لَـــيَعْلَمَنَّ ٱلْـــمُنَـٰـفِقِينَ ﴿١١﴾ وَ
و البتّه خواهـد دانست خـدا کسـانی را کـه ایـمان آورده‌انـد و خـواهـد دانست فـریب کـاران را. و

قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَـطَـٰيَـٰكُمْ وَ مَـا هُـم
گـفتند کـفار بـه مـؤمنان کـه بـروید بـه راه مـا و مـا بـر مـی‌داریـم گـناهان شـما را و نـیستند

بِحَـٰمِلِينَ مِنْ خَطَـٰيَـٰهُم مِّـن شَىْءٍ إِنَّـهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَلَـيَحْمِلُنَّ أَثْـقَالَهُمْ
بردارنده‌ی گناهان آنها چیزی را، یـقیناً آنـها دروغگـو هسـتند. وخـواهـند بـرداشت بـار خـود را

وَ أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيُسْـَٔلُنَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ عَمَّا كَانُـوا يَفْتَـرُونَ ﴿١٣﴾
وچندین‌بار همراه‌با بارهای‌خود، وسؤال‌می‌شوند درروزقیامت ازآنچه‌دروغ‌می‌بافتند.

خلاصه‌ی تفسیر

و بعضی از مردم چنانند که می‌گویند: ما به خدا ایمان آوردیم، پس وقتی به آنها در راه خدا اذیتی برسد، سپس ایذا رسانی مردم را چنان (بزرگ) می‌پندارند که عذاب خدا را، (که از آن مردم مجبور محض باشد، در حالی که هیچ کسی بر چنین عذابی قدرت ندارد، اکنون وضع آنها چنین است) و اگر (گاهی) کمکی (توسط مسلمانان) از طرف پروردگار به تو برسد

(مثلاً جهادی رخ دهد و در آن چنین اشخاص به درد بخورند) پس (آنگاه) می‌گویند که ما (در دین و عقیده) با شما بودیم، (مسلمان بودیم اگر چه در اثر اجبار و فشار کفّار با کفّار همراه بودیم، بنابر این حقّ تعالی می‌فرماید:) آیا خداوند متعال نمی‌داند صحبتهای دلهای جهانیان را، (در دل آنها ایمان نبود) و (این وقایع از این جهت پیش می‌آیند که) خداوند متعال اهل ایمان را خواهد دانست و منافقان را هم خواهد دانست، و کفّار به مسلمانان می‌گویند که شما (در دین) به راه ما بروید (و در قیامت) گناهان شما (که در اثر کفر و معاصی می‌باشند،) بر ذمه‌ی ما هستند (و شما سبکبار خواهید بود) در حالی که ایشان ذرّه‌ای را نمی‌توانند از گناهان آنها بر دوش بردارند (تا آنان سبکدوش گردند،) ایشان کُلّاً دروغ می‌گویند، و (البتّه این می‌شود که) ایشان گناهان خود را (کاملاً) بر ذمّه‌ی خود بر می‌دارند و همراه با گناهان خود مقداری گناه دیگر هم (بر می‌دارند و اینها گناهانی هستند که ایشان سبب آن قرار گرفته بودند، و از برداشتن این گناهها، گناهکاران اصلی سبکدوش نخواهند شد؛ در نهایت دیگران سبکدوش نشدند امّا خود ایشان در اثر گمراه کردن، بیشتر بار شدند) و ایشان حتماً روز قیامت نسبت به صحبتهای دروغی که می‌گفتند باز خواست خواهند شد، (سپس عقاب آن را خواهند یافت).

معارف و مسایل

﴿**وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا**﴾ برای جلوگیری از راه اسلام و منحرف کردن مسلمانان به روشهای گوناگونی انتظام برگزار شده است، گاهی به جلوه دادن زر و زور و گاهی با ایجاد شکوک و شبهات، در این آیه هم یکی از آنگونه تدابیر آنها ذکر شده است که کفّار به مسلمانان می‌گفتند: شما بدون دلیل از ترس عذاب آخرت به راه ما نمی‌روید، پس ما متعهّد می‌شویم که

اگر صحبت از شما شد که از رفتن بر این راه در قیامت عذابی هست، پس بار گناهان شما بر ذمّه‌ی ماست، که هر مشقّتی که به شما می‌رسد، به ما برسد، و شما آزاد باشید.

هم چنین واقعه‌ی شخصی دیگر در آخرین رکوع سوره‌ی نجم ذکر شده است: ﴿**أفرأیت الّذی تولّیٰ و أعطی قلیلاً و أکدیٰ**﴾ در آن آمده است که شخصی را رفیقان کافرش گفتند که تو قدری در اینجا بده که ما در روز قیامت و آخرت عذاب تو را به ذمّه‌ی خود خواهیم گرفت و تو را نجات خواهیم داد، او شروع به دادن کرد و سپس باز آمد که حماقت و بیهوده بودن کار او مفصّلاً در سوره‌ی نجم مذکور است.

بدین شکل در اینجا گفتاری از کفّار به عموم مسلمانان ذکر شده است:

در اینجا حقّ تعالی در پاسخ آن (دو چیز بیان نمود،) یکی این‌که چنین گویندگانی کاملاً دروغگو هستند، اینها در قیامت هیچ گونه گناهی از آنان را بر نمی‌دارند، ﴿**وَ مَا هُم بِحَـٰمِلِینَ مِنْ خَطَـٰیَـٰهُم مِّن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ**﴾ یعنی با مشاهده‌ی عذاب هولناک آنجا حوصله پیدا نمی‌کنند که آن را بردارند، لذا این وعده‌ی آنها دروغ است، و در سوره‌ی نجم فرموده است: اگر آنها برای برداشتن باری آمده باشند، باز هم از طرف خدا به آنها اختیار داده نمی‌شود؛ زیرا این خلاف قانون عدل است که در اثر گناه یکی، دیگری گرفتار شود.

امر دوم این است که: این گفتار آنها اشتباه و دروغ است که آنها بتوانند بار گناه شما را برداشته شما را سبکدوش سازند، البتّه این می‌شود که گمراه کردن و منحرف کردن شما از مسیر حقّ و تلاش در آن، خود گناه بزرگی است، که علاوه بر گناه اعمال آنها، بر دوششان گذاشته می‌شود، پس بدین شکل وبال اعمال خود آنها و وبال کسانی که آنها را گمراه کرده‌اند به دوش

آنها گذاشته خواهد شد.

دعوتگر به سوی گناه هم گناهکار است، همانقدر عذابی که به گناهکار می‌رسد به او هم می‌رسد

از این آیه معلوم می‌شود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا در گناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است، در حدیثی که به روایت حضرت ابوهریره و حضرت انس بن مالک منقول است، آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: کسی که مردم را به سوی هدایت دعوت کند، پس هر کسی که در اثر آن دعوت، بر آن عمل کرده باشد، پاداش اعمال همه آنها در نامه اعمال او نوشته می‌شود، بدون این‌که از ثواب اعمال عمل کننده، چیزی کاسته شود و کسی که به سوی گمراهی و گناهی دعوت کند، پس هر مردمی که به گفته‌ی او در آن گمراهی مبتلا شود، گناه و وبال همه آنها بر ذمّه‌ی او می‌باشد بدون این‌که از عذاب و وبال آنها چیزی کاسته شود[1].

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً
و ما فرستادیم نوح را به نزد قومش پس ماند در آنها هزار سال پنجاه سال کم،

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَنْجَيْنَٰهُ وَ أَصْحَٰبَ السَّفِينَةِ
پس گرفت آنها را طوفان و آنها گناهکار بودند. پس نجات دادیم ما او را و صاحبان کشتی را

وَ جَعَلْنَٰهَا ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۵﴾ وَ إِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
و قرار دادیم کشتی را نشانی برای جهانیان. و ابراهیم را وقتی‌که می‌گفت او به قومش که

۱ - مسلم، عن ابی هریرة و ابن ماجه، عن انس، قرطبی.

أَعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّمَا
بندگی خدارا بجابیاورید واز او بترسید، این بهتر است درحق شما اگر می‌فهمید. شما که

تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ أَوْثَـٰناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
می پرستیدبجزخدا این بتهارا ومی سازید،صحبتهای دروغ، یقیناًکسانی راکه شمامی پرستید

مِن دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
غیراز خدا، مالک روزی شما نیستند، پس تلاش کنید نزد خدا رزق را و بندگی او رابجا

وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾ وَ إِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ
بیاورید و حق او را قبول کنید، به سوی او بر می‌گردید. و اگر شما تکذیب کنید، پس

كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَـٰغُ الْمُبِينُ ﴿۱۸﴾
تکذیب کرده‌اند بسیاری گروه پیش از شما ومسئولیت رسول فقط پیام رسانی روشن است وبس.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما نوح (علیه السلام) را به سوی قومش (پیامبر قرار داده و) فرستادیم پس او پنجاه سال کمتر از هزار سال در میان آنها باقی ماند (و قوم را تفهیم می‌کرد) باز (وقتی بر این هم ایمان نیاوردند، پس) آنها را طوفان گرفت و آنان مردمانی بسیار ظالم بودند، (که با تفهیم در این مدّت طولانی هم متأثّر نشدند) پس (بعد از آمدن این طوفان) ما او را و صاحبان کشتی را (که همراه با او سوار بودند از این طوفان) نجات دادیم و ما این داستان را برای همه‌ی جهانیان (که این خبر به تواتر به آنها رسید،) موجب عبرت قرار دادیم، (که می‌توانند اندیشه کنند و بفهمند که سرانجام مخالفت با حقّ، چه خواهد شد) و ما ابراهیم (علیه السلام) را (پیغمبر قرار داده) فرستادیم، وقتی که او به قومش (که بت پرست بودند) فرمود: شما عبادت خدا را بجای آورید و از او

بترسید (و ترسیده از شرک دست بکشید) این برای شما بهتر است، اگر فهم دارید (یعنی خلاف طریقه‌ی شرک که حماقت محض است؛ زیرا که) شما خدا را رها کرده تنها بتها را (که کاملاً عاجز و بی‌فایده هستند) می‌پرستید و (در خصوص آنها) سخنان دروغین می‌تراشید (که انتظام رزق و روزگار ما به وسیله آنها انجام می‌گیرد، و این دروغ محض است؛ زیرا) کسانی را که شما غیر از خدا می‌پرستید، اختیار ندارند که مقدار رزق به شما برسانند، پس شما از خدا رزق بخواهید (از او بخواهید که مالک رزق فقط اوست) و (وقتی که مالک رزق اوست، پس) عبادت او را بجای آورید و (چون رزق گذشته بخشش اوست پس) شکر او را بجای آورید (یکی از اسباب وجوب عبادت این است که او مالک نفع است) و (سبب دیگر این‌که مالک ضرر هم اوست، چنان‌که) همه‌ی شما به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید، (آنگاه بر کفر به شما سزا خواهد داد) و اگر شما (در این امور) مرا دروغگو قرار دهید، پس (بدانید که هیچ ضرری متوجّه من نمی‌شود) پیش از شما هم بسیاری از امّتها (پیغمبران خود را) تکذیب کرده‌اند (ولی ضرری به آن پیامبران نرسید (و علّتش این است که) مسئولیت پیغمبر فقط این‌است که بطور واضح (امور را) ابلاغ نماید، (پذیراندن، کاراو نیست، پس همه انبیا پس از تبلیغ سبک‌بال شدند، هم‌چنین من هم، پس هیچ ضرری متوجّه ما نمی‌شود، البتّه پذیرفتن بر شما واجب بود که در اثر ترک آن شما حتماً ضرر یافتید).

معارف و مسایل

در آیات گذشته مخالفت کفّار و شکنجه‌ی آنها که به مسلمانان می‌رسید بیان گردید، و در آیات فوق چنین وقایعی از انبیای سابق و امّتهایشان جهت تسلّی آن‌حضرت ﷺ، بیان شده است که از قدیم الایام این

سلسله‌ی شکنجه از طرف کفّار بر اهل حقّ جریان دارد، ولی در اثر آن شکنجه‌های آنان، هیچ وقت همّت از دست ندادند، لذا شما هم به این شکنجه‌های کفّار توجّه ننمایید، و در انجام وظیفه رسالت، با قدرت پیش روید.

از میان انبیای سابق پیش از همه داستان حضرت نوح علیه السلام، را بیان نمود، اوّلاً بدین خاطر که نخستین پیامبر است که در مقابل کفر و شرک قرار گرفت، ثانیاً از آنجا که آنقدر شکنجه که از دست قوم به او رسیده است به پیامبر دیگری نرسیده است؛ زیرا خداوند او را به طول عمر، امتیاز ویژه عنایت نموده بود، و تمام عمر در تحمّل مشقّتها گذشت، و نهصد و پنجاه سال عمر او که در قرآن آمده قطعی و یقینی است، و در بعضی از روایات آمده است که این نهصد و پنجاه سال زمان تبلیغ و دعوت او بود، و پیش از آن و پس از طوفان عمر بیشتری برای او ذکر شده است، والله اعلم.

به هر حال صرف کردن این عمر فوق العاده در دعوت و تبلیغ و تحمّل شکنجه‌های کفّار از قبیل ضرب و شتم و غیره به هنگام دعوت و تبلیغ، و همّت و حوصله از دست ندادن فقط از ویژگیهای حضرت نوح علیه السلام، است.

داستانی دیگر از حضرت ابراهیم علیه السلام، ذکر نمود که امتحانات بسیار سنگینی را پشت سر نهاد، آتش نمرود و هجرت از شام و اقامت در یک میدان بی آب و گیاه، سپس ذبح یگانه پسر و غیره و در ضمن داستان او واقعه حضرت لوط و امّت او و بیان وقایع انبیای دیگر با امّتهای سرکش آنها تا آخر سوره، همه‌ی اینها جهت تسلّی آن حضرت صلی الله علیه و سلم، و امّت او و ثابت قدم ماندن آنان بر دین بیان شده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ
آیا نمی‌بینند چگونه شروع می‌کند خدا پیدایش را باز آن را اعاده می‌کند این امر بر خدا

يَسِيرٌ ﴿۱۹﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللهُ
آسان است. بگو بگردید در سرزمین باز ببینید چگونه شروع کرده پیدایش را باز خدا

يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾ يُعَذِّبُ مَن
بلندمی‌کند بلند کردن دیگر، یقیناً الله هر چیز را می‌تواند بکند. عذاب می‌دهد به هر که

يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿۲۱﴾ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ
بخواهد ورحم می‌کند بر هرکس که‌بخواهد، و به‌سوی‌او برمی‌گردید. ونیستید عاجزکننده

فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُم مِّن دُونِ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴿۲۲﴾
در زمین و نه در آسمان، و نیست برای شما غیر از خدا حامی و مددکاری.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ لِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَ
و کسانی‌که منکر شدند سخنان خدا و ملاقات او، آنها مأیوس شدند از رحمت من و

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۳﴾
برای آنها عذاب دردناک است.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا آنها نمی‌دانند که خداوند متعال چگونه نخستین بار مخلوق را می‌آفریند و (از عدم محض بوجود می‌آورد) باز او آنها را بار دوم می‌آفریند این در نزد خداوند امر بسیار آسانی است (بلکه در نظر سطحی آفریدن دوباره نسبت به بار اوّل آسانتر است، اگر چه به اعتبار قدرت ذاتی هر دو مساوی هستند، و اینها امر اوّل یعنی خالق‌الکاینات بودن خدا را

اعتراف می‌کنند، لقوله تعالی: ﴿وَ لئن سألتهم من خلق السمٰوٰت‌الخ﴾ و امر دوم یعنی آفریدن بار دوم مانند آن است، و داخل شدن آن تحت قدرت واضح‌تر است، بنابر: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا﴾ می‌تواند به این هم متعلّق شود، و برای اهتمام بیشتر هم باز این مطلب را با قدری تفاوت عنوان به مردم گوشزد کرده به آن‌حضرت ﷺ، می‌فرماید) شما (به آنها) بگویید که شما در سرزمین بگردید و ببینید که خداوند متعال چگونه مخلوق را نخستین بار آفریده است، باز الله دوباره هم می‌آفریند، یقیناً الله بر هر چیز قادر است، (در عنوان اوّل یک استدلال عقلی وجود دارد و در عنوان دوم استدلال حسّی که مربوط به مشاهده‌ی احوال کاینات است، این اثبات قیامت بود، و در آینده بیان جزا می‌آید که پس از برانگیخته شدن) هر کسی را که بخواهد عذاب می‌دهد (کسی که مستحق آن باشد) و به هر کسی که بخواهد رحمت می‌نماید (به کسی که اهل آن باشد) و (در این آزار و رحمت، کسی دیگر دخالتی ندارد؛ زیرا) همه‌ی شما به سوی او باز می‌گردید، (نه به سوی کسی دیگر) و (برای نجات از تعذیب او هیچگونه تدبیری وجود ندارد) نه شما می‌توانید در زمین (پنهان شده خدا را) شکست دهید (و در دست او گرفتار نشوید) و نه در آسمان (می‌توانید بپرید) و نه غیر از خدا برای شما کارساز و مددکاری وجود دارد (پس نه با تدبیر خود نجات می‌یابند و نه با حمایت دیگری) و (آنچه ما در بالا گفته بودیم: ﴿يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ﴾ اکنون طبق قاعده، کلّیّه مصداق آن را نشان می‌دهیم و) کسانی که آیات خدا و (بویژه) رفتن پیش او را منکر هستند، آنها (در قیامت) از رحمت من مأیوس خواهند شد (آنگاه مشاهده خواهد شد که ما محل رحمت نیستیم) و ایشانند که برای آنها عذاب دردناک می‌باشد.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّآ أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَـٰهُ اللَّهُ
پس نبود جواب قومش بجز این که گفتند بکشید اورا یا بسوزانید اورا، پس نجات داد اورا الله

مِنَ النَّارِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۴﴾ وَ قَالَ إِنَّمَا
از آتش، دراین نشانیهای بزرگی هست برای کسانی که ایمان می‌آورند. وگفت ابراهیم آنچه

اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَـٰناً مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَـٰمَةِ
مقرّر کردید بجز از خدا بتهارا دوستی برگزار کرده باخود در زندگی دنیا، باز در روز قیامت

يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا
منکر می‌شوید همدیگر را و لعنت می‌کنند بر یکدیگر، و جای شما آتش است، و نیست

لَكُم مِّن نَّـٰصِرِينَ ﴿۲۵﴾ فَـَٔامَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّى
هیچ یکی برای شما مددکار. پس ایمان آورد به او لوط وگفت من جلای وطنم به سوی پروردگارم

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۶﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَـٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِى
یقیناً اوست غالب و حکیم. و بخشیدیم به او اسحٰق و یعقوب را و گذاشتیم در

ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَـٰبَ وَ ءَاتَيْنَـٰهُ أَجْرَهُ فِى الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِى الْأَخِرَةِ
نژاد او پیامبری و کتاب، و دادیم به او پاداش او را در دنیا، و او در آخرت

لَمِنَ الصَّـٰلِحِينَ ﴿۲۷﴾
از نیکان است.

خلاصه‌ی تفسیر

پس (از این تقریر دلپذیر حضرت ابراهیم علیه السلام، آخرین) جواب قوم او این بود، که (با هم) گفتند: یا او را به قتل برسانید یا او را بسوزانید (چنان که بر سوختنش قرار شد) پس خدا او را از آتش نجات داد (که داستان آن در

سوره انبیا گذشت) یقیناً در این واقعه برای کسانی که ایمان دارند چندین نشانه وجود دارد (این واقعه دلیلی برای چندین چیز است، توانایی خدا، پیغمبر بودن ابراهیم، بطلان کفر و شرک، لذا این دلیل به تنهایی جانشین چندین دلیل قرار گرفت) و ابراهیم (عليه السلام، در ضمن پند دادن) چنین فرمود: شما که خدا را رها کرده بتها را (معبود) قرار کرده‌اید، پس، این در اثر دوستی با دنیاست، (چنانکه مشاهده می‌شود که بیشتر انسانها بر روش دوستان و متعلّقین و خویشاوندان می‌باشند، و بنابر این در امر حقّ نمی‌اندیشند و حقّ را فهمیده باز هم می‌ترسند که با دوستان و خویشاوندان رابطه را قطع کنند) باز سرانجام در قیامت (حالتان این خواهد بود، که) با یکدیگر مخالف می‌شوید، و بر یکدیگر لعنت می‌فرستید (چنانکه در سوره‌ی اعراف آمده است که: ﴿**لعنت أختها**﴾ و در سوره‌ی سبا آمده است: ﴿**يرجع بعضهم إلى بعض ألقول**﴾ و در سوره‌ی بقره آمده است: ﴿**إذ تبرأ ألذين أتبعواالخ**﴾ خلاصه اینکه امروز در اثر هر احباب و اقارب که شما گمراهی را اختیار کردید، در روز قیامت همان احباب و اقارب دشمن شما قرار می‌گیرند) و (اگر شما از این بت‌پرستی باز نیامدید، پس) جای شما در دوزخ خواهد بود، و کسی حامی شما نخواهد شد، پس (باوجود این همه موعظه و پند، باز هم قوم او تسلیم نشدند) فقط لوط (عليه السلام) او را تصدیق نمود و ابراهیم (عليه السلام) فرمود: من (در میان شما نمی‌مانم بلکه) به سوی (جایی که) پروردگارم (نشان داده است) می‌روم، یقیناً اوست زبر دست و حکیم، (او مرا حفظ می‌نماید و نتیجه‌ی آن را به من عنایت می‌کند) و ما (پس از هجرت پسری به نام) اسحق و (نوه‌ای به نام) یعقوب به او دادیم، و ما در نسل او (سلسله‌ی) نبوّت و کتاب را برقرار داشتیم، و ما پاداش او را در دنیا هم به او دادیم، و در آخرت او از بندگان نیک (بلند پایه) خواهد شد.

(مراد از این پاداش نزدیکی و پذیرش است کقوله تعالی فی‌البقرة: ﴿**لقد أصطفیناه فی‌ألدنیا**﴾).

معارف و مسایل

﴿**فَـَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنّى مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّىَ**﴾ حضرت لوط علیه‌السلام، برادرزاده‌ی حضرت ابراهیم علیه‌السلام، بود و با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت ابراهیم در آتش نمرود، پیش از همه ایمان آورد، حضرت ابراهیم علیه‌السلام، با او و همسرش ساره که عموزاده‌اش بود و جلوتر مسلمان شده بود، به اراده‌ی هجرت از وطنش کوثا که روستایی از کوفه بود، رهسپار شد، و فرمود: ﴿**إِنّى مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّىَ**﴾ که من وطن را رها کرده به سوی پروردگارم می‌روم، مراد این است که به چنان جایی می‌روم که در آنجا در عبادت رب مانعی نباشد.

حضرت نخعی و قتاده فرموده‌اند: گوینده‌ی ﴿**إِنّى مُهَاجِرٌ**﴾ حضرت ابراهیم علیه‌السلام، است؛ زیرا که پس از آن: ﴿**وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَـٰقَ وَ يَعْقُوبَ**﴾ حال او دارد بیان می‌شود، و بعضی از مفسّرین آن را قول حضرت لوط علیه‌السلام، دانسته و ترجمه خلاصه‌ی تفسیر مطابق با آن است، ولی از سیاق کلام چنین معلوم می‌شود که تفسیر اوّل راجح است، و حضرت لوط علیه‌السلام، اگر چه در این هجرت شرکت داشت، ولی اگر هم چنان‌که از حضرت ساره ذکری نیامده؛ زیرا که تابع حضرت ابراهیم علیه‌السلام، بود، اگر از هجرت حضرت لوط هم ذکر مستقلّی نیامد، چندان دور از ذهن نیست.

نخستین هجرت در دنیا

حضرت ابراهیم علیه‌السلام، نخستین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این هجرت او در سن هفتاد و پنج سالگی

(مراد از این پاداش نزدیکی و پذیرش است کقوله تعالی فی‌البقرة: ﴿**لقد اصطفیناه فی‌الدنیا**﴾).

معارف و مسایل

﴿**فَـَٔامَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَیٰ رَبِّیَ**﴾ حضرت لوط علیه السلام، برادرزاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، بود و با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت ابراهیم در آتش نمرود، پیش از همه ایمان آورد، حضرت ابراهیم علیه السلام، با او و همسرش ساره که عموزاده‌اش بود و جلوتر مسلمان شده بود، به اراده‌ی هجرت از وطنش کوثا که روستایی ازکوفه بود، رهسپار شد، و فرمود: ﴿**إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَیٰ رَبِّیَ**﴾ که من وطن را رها کرده به سوی پروردگارم می‌روم، مراد این است که به چنان جایی می‌روم که در آنجا در عبادت رب مانعی نباشد.

حضرت نخعی و قتاده فرموده‌اند: گوینده‌ی ﴿**إِنِّی مُهَاجِرٌ**﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام، است؛ زیرا که پس از آن: ﴿**وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَـٰقَ وَ يَعْقُوبَ**﴾ حال او دارد بیان می‌شود، و بعضی از مفسّرین آن را قول حضرت لوط علیه السلام، دانسته و ترجمه خلاصه‌ی تفسیر مطابق با آن است، ولی از سیاق کلام چنین معلوم می‌شود که تفسیر اوّل راجح است، و حضرت لوط علیه السلام، اگر چه در این هجرت شرکت داشت، ولی اگر هم چنان‌که از حضرت ساره ذکری نیامده؛ زیرا که تابع حضرت ابراهیم علیه السلام، بود، اگر از هجرت حضرت لوط هم ذکر مستقلّی نیامد، چندان دور از ذهن نیست.

نخستین هجرت در دنیا

حضرت ابراهیم علیه السلام، نخستین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این هجرت او در سن هفتاد و پنج سالگی

اتّفاق افتاد[۱].

جزای بعضی از اعمال در دنیا می‌رسد

﴿وَ ءَاتَيْنَـٰهُ أَجْرَهُ فِي ٱلدُّنْيَا﴾ یعنی، ما به حضرت ابراهیم علیه السلام، پاداش فداکاری او را در راه خدا و بقیه اعمال صالح را در دنیا هم دادیم، که او را در تمام مخلوق مقبول و امام قرار دادیم، یهود و نصارا و بت‌پرستان همه عزّت او را بجا می‌آورند، و او را مقتدای خود می‌دانند، و در آخرت او از نیکان اهل جنّت خواهند شد، از این معلوم شد که اصل پاداش اعمال در آخرت می‌رسد، ولی مقداری از آن نقداً در دنیا هم می‌رسد، چنان‌که در احادیث معتبره مفاد دنیوی بعضی از اعمال صالح و مفاسد دنیوی بعضی از اعمال بد بیان شده است، اینگونه اعمال را سیدی حضرت حکیم‌الامت در رساله‌ی مستقل به نام «پاداش اعمال» جمع نموده است.

وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَـٰحِشَةَ
و فرستادیم لوط را وقتی که گفت به قومش که شما انجام می‌دهید کار بی‌حیایی را که

مَاسَبَقَكُم بِهَامِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿۲۸﴾ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ
کسی نکرده است آن را پیش از شما در جهان. آیا شما می‌روید بر مردان و می‌زنید

ٱلسَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّآ أَن قَالُوا
راه را و انجام می‌دهید در مجالس خود کار بد، پس نبود جواب قوم او مگر این‌که گفتند

۱ ـ همه این مأخوذ از قرطبی است.

ائْتِنَا بِعَذَابِ اللهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّـٰدِقِينَ ﴿۲۹﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَی
بیاور بر ما عذاب خدا را اگر هستی راستگو. گفت ای رب کمک کن مرا علیه

الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿۳۰﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَٰهِيمَ بِالْبُشْرَیٰ قَالُوا إِنَّا
مردمان اشرار. وقتی رسیدند فرستادگان ما پیش ابراهیم با مژده، گفتند: ما

مُهْلِكُوا أَهْلِ هَـٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَـٰلِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ
هلاک خواهیم کرد باشندگان این روستا را، یقیناً باشندگان آن می‌باشند گناهکار. گفت:

إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ
درآن لوط هم هست، گفتند: ما بهتر می‌دانیم کسی را که درآن هست، ما نجات می‌دهیم اورا

وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَـٰبِرِينَ ﴿۳۲﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ
با افراد خانواده‌اش، بجز از همسرش، که می‌ماند در باقی ماندگان. وقتی که رسیدند

رُسُلُنَا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ
فرستادگان ما پیش لوط، ناراحت شد از دیدن آنها و دل‌تنگ شد، و گفتند که نترس و

لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ
اندوهگین مباش، ما تو را با افراد خانواده‌ات نجات می‌دهیم بجز از همسرت که می‌ماند

مِنَ الْغَـٰبِرِينَ ﴿۳۳﴾ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَیٰ أَهْلِ هَـٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ
در باقی ماندگان. ما نازل کننده‌ایم بر اهل این روستا آفتی از آسمان

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۴﴾ وَ لَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا ءَايَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۳۵﴾
بر این‌که آنها نافرمان می‌شوند. وگذاشتیم از آن، نشانی مشاهده شده‌ای برای مردمان فهمیده.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما لوط (علیه السلام) را به عنوان پیامبر، بر انگیختیم وقتی که او به قومش

فرمود: شما چنان کار بی‌حیایی انجام می‌دهید که پیش از شما کسی از جهانیان مرتکب آن نشده است، آیا شما با مردان کار بد می‌کنید؟ (آن کار بی‌حیایی همین بود) و (علاوه بر این حرکتهای نامعقول دیگر هم انجام می‌دهید، مثل این‌که) شما راهزنی می‌کنید، (کذا فی الدر عن ابن زید) و (بدتر این‌که) در مجالس خود حرکت نامعقول انجام می‌دهید (و اعلان معصیت، خود معصیت و قبح عقلی است) پس جواب (نهایی) قومش این بود که اگر راستگو هستی، عذاب خدا را بر ما بیاور (در این باره) راستگویی‌ای (که این افعال موجب عذاب هستند) لوط (علیه السلام) دعا کرد که پروردگارا! مرا بر این مفسدان غالب (و آنها را وسیله‌ی عذاب هلاک) گردان و (پس از استجابت دعای او خداوند متعال برای اعلام عذاب، فرشتگان را متعیّن نمود و مأموریت دیگری که به فرشتگان محوّل شد، این بود که ابراهیم علیه السلام، را به تولّد اسحق علیه السلام، بشارت دهند، چنان‌که) وقتی (آن) فرستادگان ما فرشتگان، به نزد ابراهیم (علیه السلام) با مژده (تولّد پسرش اسحق علیه السلام) آمدند، پس (در اثنای گفتگو که بیان مفصّل آن در جای دیگر آمده است: ﴿**قال فما خطبكم أيها المرسلون**﴾) آن فرشتگان (به ابراهیم علیه السلام) گفتند که ما اهالی این روستا را (که لوط نیز در آن سکونت دارد) هلاک کننده‌ایم؛ (زیرا که) اهالی آن روستا بسیار شریرند، ابراهیم (علیه السلام) فرمود: لوط (علیه السلام) در میان آنها قرار دارد، (نباید در آنجا عذاب بیاید که موجب گزند او شود) فرشتگان گفتند: کسانی که در آنجا (ساکن) هستند همه آنها را ما بهتر می‌شناسیم، ما آنان را با بستگانشان (افراد خانواده آنها را و کسانی را که مؤمن باشند، از این عذاب) نجات می‌دهیم (بدین شکل که قبل از نزول عذاب آنها را از روستا بیرون می‌بریم) بجز همسرش که او در باقی ماندگان در عذاب می‌ماند (که ذکر آن در سوره‌ی هود و سوره‌ی حجر گذشت، این

مصاحبه با حضرت ابراهیم انجام گرفت) و (باز از آنجا فارغ شده) وقتی آن فرستادگان ما به نزد لوط، (علیه السلام) رسیدند پس لوط (علیه السلام) به سبب (آمدن) آنها (بدین جهت) اندوهگین شد (که آنها به شکل جوانان بسیار حسین آمده بودند و لوط علیه السلام، تصوّر کرده بود که آنها انسان هستند و به فکر حرکت ناشایسته قوم خود افتاد) و (بدین جهت) به سبب (آمدن) آنها دل تنگ شد و (فرشتگان با مشاهده‌ی این وضع) گفتند: (شما) باکی نداشته باشید و جای نگرانی نیست (ما انسان نیستیم، بلکه فرشته‌ی عذاب هستیم، کقوله تعالی: ﴿**انا رُسل ربك**﴾ و از این عذاب) ما شما را و متعلّقین خاص شما را نجات می‌دهیم مگر همسر شما که در جمع ماندگاران در عذاب می‌ماند (و شما را با متعلّقین از آن نجات داده) ما بر (بقیه‌ی) اهالی آن روستا عذابی آسمانی، (توسط اسباب طبیعی غیر زمینی) در کیفر کردار بدشان نازل کننده‌ایم (چنان‌که آن روستا واژگون گردید و به وسیله‌ی سنگهای غیبی سنگباران شده) و ما قدری از نشانه‌های ظاهر آن روستا (تا اکنون) باقی گذاشتیم برای (عبرت) کسانی که صاحب خردند، (چنان‌که اهل مکّه در اثنای سفر شام آن اماکن را می‌دیدند و کسانی که اهل عقل هستند، استفاده می‌بردند و ترسیده ایمان می‌آوردند).

معارف و مسایل

﴿**وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ**﴾ در اینجا حضرت لوط علیه السلام، سه گناه بزرگ را از گناهان قوم خود ذکر نمود: ۱- عمل جنسی مردان با همدیگر. ۲- قطع طریق یعنی راه زنی. ۳- ارتکاب گناه به‌طور علنی و در مجالس. قرآن کریم این گناه سوم را مشخص ننمود، از این معلوم شد که هر گناهی که فی حد ذاته گناه باشد، ذکر ارتکاب آن علناً گناه دیگری

به‌شمار می‌رود، بعضی از ائمّه‌ی تفسیر آن گناهانی را که این بی‌غیرت‌ها در مجالس خود به‌طور علنی انجام می‌دادند، بر شمرده‌اند. مثل سنگ زدن به رهگذران و استهزا کردن آنان، چنان‌که در حدیث امّ هانی ذکر آن می‌آید و بعضی فرموده‌اند که عمل لواط را که در میان آنها مشهور بود، در پرده انجام نمی‌دادند، بلکه در مجالس علنی، جلو یکدیگر انجام می‌دادند، العیاذ بالله.

از سه گناهی که در آیه ذکر شده است، سخت‌ترین آنها گناه اوّل است که پیش‌تر از آنها هیچ کسی در دنیا مرتکب آن نشده است، و حیوانهای بیابان هم از آن اجتناب می‌کنند و به اتّفاق امّت این گناه از زنا هم شنیع‌تر و بدتر است[1].

وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً فَقَالَ يَـٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ
و فرستادیم نزد مدین برادرشان شعیب را پس گفت ای قوم بجا بیاورید بندگی خدا را

وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْأَخِرَ وَ لَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۳۶﴾ فَكَذَّبُوهُ
و امیدوار باشید به روز آخر و نگردید در زمین فساد برپا کننده. پس تکذیب کردند او را،

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَـٰثِمِينَ ﴿۳۷﴾ وَ عَاداً
پس،گرفت‌آنهارازلزله پس،ماندندبه‌وقت‌صبح‌درخانه‌های‌خودسرنگون. وهلاک‌کردیم عاد

وَ ثَمُودَا وَ قَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَـٰكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَـٰنُ أَعْمَـٰلَهُمْ
وثمودرا وروشن‌شدبرای‌شماوضع ازخانه‌هایشان‌وفریفته‌کردآنهاراشیطان‌برکارهای‌شان،

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿۳۸﴾ وَ قَـٰرُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ
پس باز داشت آنها را از راه و بودند آنها هوشیار. و هلاک کرد قارون و فرعون و

---

۱ ـ کذا فی الروح.

هَـٰمَـٰنَ وَ لَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَـٰتِ فَـاسْتَكْبَرُوا فِـى اْلأَرْضِ وَ مَـا كَـانُوا
هـامان‌را و رسـيد نـزد آنـهاموسى بـانشانيان‌روشن، پس تكبّركردند در زمين ونـبودند از ما

سَـٰبِقِينَ ﴿۳۹﴾ فَكُـلّاً أَخَـذْنَا بِـذَنبِهِ فَـمِنْهُم مَّـنْ أَرْسَـلْنَا عَـلَيْهِ
پـيروزشونده. پس هـمه‌را گـرفتاركرديم بـه‌گناههاى‌شان، پس‌بـودندبعضى‌كه‌فرستاديم‌برآنـها

حَـاصِباً وَ مِـنْهُمْ مَّـنْ أَخَـذَتْهُ الصَّـيْحَةُ وَ مِـنْهُم مَّـنْ خَسَـفْنَا
بـادسنگريزه‌بردار وبـودندبعضى‌كه گـرفت‌آنهارا فـريادونعره‌و بـودندبعضى‌كه فـروبرديم آنـها را

بِهِ اْلأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَّـنْ أَغْـرَقْنَا ۚ وَ مَـا كَـانَ اللهُ لِـيَظْلِمَهُمْ وَ لَـكِـن كَـانُوا
در زمين، و بودند بـعضى كـه غـرق كـرديم آنـها را و نـبود الله تـا ظـلم كـند بـر آنـها، ولى آنـها

أَنـفُسَهُمْ يَـظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾ مَـثَلُ الَّـذِينَ اتَّـخَذُوا مِـن دُونِ اللهِ أَوْلِـيَآءَ كَـمَثَلِ
بـر خـود ظـلم مـى‌كردند. مـثال كسـانى كـه گـرفتند بـجز خـدا حـاميان ديگـرى مـانند

الْعَنكَبُوتِ اتَّـخَذَتْ بَـيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَـنَ الْـبُيُوتِ لَـبَيْتُ الْـعَنكَبُوتِ لَـوْ كَـانُوا
عـنكبوت‌است كـه سـاخت‌او خـانه‌اى، وسست‌تـرين خـانه‌ها، خـانه‌ى عـنكبوت‌است، اگـرآنـها

يَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾ إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِـهِ مِـن شَـىْءٍ ۚ وَ هُـوَ الْـعَزِيزُ
مى‌فهميدند. خدا مى‌دانـد كسـانى‌را كـه آنـها مـى‌خوانـند بـجز ازاو هـر چـه‌باشد، و اوست غـالب

الْـحَكِيمُ ﴿۴۲﴾ وَتِـلْكَ الْأَمْثَـٰلُ نَـضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْـعَـٰلِمُونَ ﴿۴۳﴾
وحكـيم. وايـن مـثالهارا بـيان مـى‌كنيم بـراى‌مـردم وكسـانى‌آنهارا مـى‌فهمند كـه‌فهميده بـاشند.

خَـلَقَ اللهُ السَّـمَـٰوَٰتِ وَ الْأَرْضَ بِـالْحَقِّ ۚ إِنَّ فِـى ذَٰلِكَ لَأَيَـةً
آفـريده است خـدا آسـمانها و زمين را هـمانگونه كـه مـناسب بـوده، در ايـن نشـانى هست

لِّلْمُؤْمِنِيـنَ ﴿۴۴﴾
براى يقين كنندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و نزد مدین برادر (قومی) شان شعیب (علیه السلام) را پیامبر قرار داده، برانگیختیم پس او فرمود: ای قوم من عبادت خدا را بجای آورید، و (از شرک دست بکشید) از روز قیامت بترسید (و از انکار آن باز آیید) و در روی زمین فساد برپا نکنید (حقوق الله و حقوق العباد را ضایع نسازید؛ زیرا اینها ضمن این‌که کفر و شرک می‌ورزیدند، در پیمانه و وزن هم به کاستن عادت داشتند که شیوع فساد از آن ظاهر است) پس آنان شعیب (علیه السلام) را تکذیب کردند پس زلزله آنها را در خود گرفت، در خانه‌هایشان سرنگون شدند، و ما عاد و ثمود را هم (به سبب عناد و خلافشان) هلاک کردیم و این هلاک شدن آنها را شما از منازل مسکوُنی آنها خواهید دید، (که آثار باستانی روستاهایشان به هنگام رفتن به طرف سرزمین شام بر راه مشاهده می‌شوند) و (حالتشان چنین بود که) شیطان اعمال (بد) آنها را در نظرشان مستحسن کرده بود و (بدین وسیله) آنها را از راه (حقّ) باز داشته بود، و آنها (هم) هوشیار بودند، (دیوانه و نادان نبودند، ولی در اینجا از عقل خویش استفاده نکردند) و ما قارون و فرعون و هامان را هم (به سبب کفر آنها) هلاک کردیم و موسی (علیه السلام) با دلایلی واضح و (حقّ) به نزد (هر سه گروه) آنها آمده بود، (پس آنها در روی زمین سرکشی کردند، و نتوانستند (از عذاب ما) بگریزند، و ما هر کسی را (از آنان) در سزای گناهان شان گرفتار کردیم، که بر بعضی از آنها باد تندی فرستادیم (مراد از آن قوم عاد است) و بعضی از آنها را با صدای مهیب سرکوب کردیم (مراد از آن قوم ثمود است، کقوله تعالی فی سورة هود: ﴿**وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا ٱلصَّيْحَةُ**﴾) و بعضی از آنها را در زمین فرو بردیم (مراد از آن قارون است) و بعضی از آنها را (در آب) غرق نمودیم (مراد از آن فرعون و هامان هستند) و (عذابی که بر آنها نازل شد، پس)

خداوند بر آنها ظلم روا نداشت (که بدون سبب سزا دهد که مشابه ظلم است، اگر چه این هم در حقیقت به سبب تصرّف در ملک خویش ظلمی نبود) ولی آنها (با شرارت کردن) بر خود ظلم می‌کردند (که خود را مستحق عذاب قرار دادند و از بین رفتند، پس خودشان بر خود ضرر وارد کردند) کسانی که غیر از خدا کارساز دیگری مقرّر کرده‌اند مثال آنها مانند عنکبوت است که خانه‌ای ساخته است، و در این شکی نیست که از همه خانه‌ها ضعیف‌ترین خانه، خانه‌ی عنکبوت است، (پس چنان‌که عنکبوت به فکر خود پناهگاهی برای خود ساخته است، ولی در حقیقت به سبب بی‌نهایت ضعیف بودنش کالعدم است، هم چنین این مردمان مشرک معبودان باطل را به فکر خود حامی خود تصوّر می‌کنند ولی در واقع آنها پناهگاهی نیستند،) اگر آنان (حقیقت وضع را) می‌دانستند این چنین نمی‌کردند (شرک نمی‌ورزیدند ولی آنان که ندانستند پس چه شد؟) خداوند متعال (حقیقت و ضعف) هر چیزی را می‌داند، چیزهایی را که غیر از خدا آنها می‌پرستند (پس آنها بیش از اندازه ضعیفتند) و (خود) او (خداوند متعال) غالب و حکیم است (که حاصل آن کامل شدن در نیروی علمی و عملی است) و (چون ما حقیقت این چیزها را می‌دانیم، لذا) ما این مثالهای (قرآنی) را (که از آن‌جمله در اینجا یک مثال ذکر شده است) برای (تفهیم) مردم بیان می‌کنیم و (با بیان مثالها می‌بایست جهل مردم به علم مبدّل می‌گشت، ولی) مثالها را فقط اهل علم می‌فهمند (خواه بالفعل عالم باشند یا به اعتبار سرانجام آخر، یعنی طالب علم و حقّ باشند، و اینها نه عالمند و نه طالب، لذا به جهل مبتلا هستند، ولی از جهل آنها به حقّ، حقّ می‌ماند که آن را خدا می‌داند و با بیان خویش آنها را ظاهر می‌فرماید، پس عدم استحقاق غیرالله برای عبادت ثابت شد، در آینده دلیل استحقاق عبارت برای خداست، که)

خداوند متعال آسمانها و زمین را به صورت مناسب آفرید (چنان‌که خود آنها هم می‌پذیرند) برای اهل ایمان در آن دلیل بزرگی (برای استحقاق عبادت او) وجود دارد.

معارف و مسایل

در این آیات داستانهای انبیا و اقوام آنان که به صورت اجمال بیان گردید در سوره‌های گذشته با تفصیل بیان شده‌اند، مثلاً داستان حضرت شعیب علیه السلام، در سوره‌ی اعراف و هود آمده است، و هم چنین داستان عاد و ثمود هم در سوره‌ی اعراف و هود گذشته است، و داستان قارون و فرعون در سوره‌ی قصص پیش از این گذشت.

﴿**وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ**﴾ از استبصار به معنای بصیرت است و مستبصر یعنی مبصّر با این مطلب که ایشان که بر کفر و شرک اصرار ورزیده مبتلا به عذاب و هلاکت قرار گرفتند، احمق و دیوانه نبودند، در کارهای دنیوی بسیار مبصر و هوشیار بودند، ولی عقل و هوشیاری آنان در همین دنیای مادی مقید شده بود و این را ندانستند که روزی برای پاداش و مجازات نیک و بد خواهد آمد، که در آن عدالت کامل برگزار می‌شود؛ زیرا در این جهان بیشتر مجرم و ظالمان با عیش و عشرت می‌گردند و مظلوم و مصیبت زده مجبور شده باقی می‌مانند و نام آن روز عدالت، قیامت و آخرت است، که در این باره آنها عقل را از دست داده‌اند.

همین مضمون در آینده در سوره‌ی روم خواهد آمد که: ﴿**يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْأَخِرَةِ هُمْ غَٰفِلُونَ**﴾ یعنی اینها کارهای زندگی دنیا را کاملاً خوب می‌دانند، ولی از آخرت غافلند.

و بعضی از ائمّه‌ی تفسیر معنای: ﴿**وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ**﴾ را چنین بیان نموده‌اند، که ایشان نسبت به ایمان و آخرت در دل خود یقین دارند و کاملاً

می‌دانند که بر حقّ هستند، ولی اغراض دنیوی آنها را مجبور کرده است که چنین کنند.

﴿وَ إِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ﴾ عنکبوت بر چند نوع است که بعضی از آنها در زمین خانه می‌سازند که به ظاهر آن در اینجا مراد نیست، بلکه مراد عنکبوتی است که دام درست می‌کند، و در آن آویزان می‌ماند و به وسیله آن دام، مگس شکار می‌کند، و ظاهر است که از همه خانه‌ها و آشیانه‌های حیوانات، این رشته‌های دام ضعیف‌ترند، که با وزیدن کمترین باد از هم گسسته می‌شوند، در این آیه مثال پرستاران غیرالله و اعتماد کنندگان به آنها را به آن دام عنکبوت بیان کرده که بی‌نهایت ضعیف است، هم چنین کسانی که غیر از خدا بر بتها یا بر انسان و غیره اعتماد کنند، اعتماد آنها هم چنان ضعیف است که این عنکبوت بر رشته‌های دام اعتماد کند.

مسئله: نسبت به کشتن عنکبوت و صاف کردن خانه‌های آن علما اقوال مختلفی دارند، بعضی آن را نپسندیده‌اند؛ زیرا این حیوان به سبب دام نهادن روی غار ثور در وقت هجرت قابل احترام قرار گرفته است، چنان‌که خطیب از حضرت علی‌کرّم‌الله‌وجهه، نسبت به قتل آن ممنوعیت را نقل نموده است، ولی ثعلبی و ابن عطیه از حضرت علی‌کرّم‌الله‌وجهه نقل کرده‌اند که: «**طهروا بیوتکم من نسج العنکبوت فان ترکه یورث الفقر**» یعنی از دام عنکبوت خانه‌ها را پاک نگه دارید؛ زیرا به سبب باقی گذاشتن آنها فقر و فاقه پدید می‌آید، ولی سند این هر دو روایت قابل اعتماد نیست، البتّه تأیید روایت دوم از احادیث دیگر آمده است که در آن دستور به از بین بردن از آن منازل و فنای آنها داده شده‌است[1].

۱- روح المعانی.

﴿تِلْكَ ٱلْأَمْثَـٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْـعَـٰلِمُونَ﴾ پس از تـمثیل خدایان مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل می‌کنند، کسانی دیگر تدّبر و فکر و اندیشه نمی‌کنند، تا حقّ برای آنها واضح گردد.

عالم در نزد خداوند چه کسی است؟

امام بغوی با سند خود از حضرت جابرؓ، روایت نموده است که آن‌حضرتﷺ، در ضمن تلاوت این آیه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کارهای ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این معلوم شد که کسی تنها با فهم الفاظ قرآن و حدیث به نزد خداوند عالم نمی‌باشد، تا وقتی که در قرآن به تدّبر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق با قرآن نسازد.

در مسند امام احمد از حضرت عمرو بن عاص مروی است که من از حضرت رسول‌خداﷺ، هزار مثال یاد گرفتم، ابن کثیر پس از نقل آن می‌نویسد: این فضیلت بسیار بزرگی است برای عمرو بن عاص؛ زیرا که خداوند متعال کسی را عالم دانسته که تمثیلات بیان شده خدا و رسول را بفهمد و حضرت عمرو بن مره فرموده است: هرگاه من به آیه‌ای از قرآن برسم که در فهم من نیاید، بسیار غمگین می‌شوم؛ زیرا خداوند فرموده است که: ﴿تِلْكَ ٱلْأَمْثَـٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَـٰلِمُونَ﴾[1].

---

۱ - ابن کثیر.

اُتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ
بخوان آنچه نازل شده به سوی تو کتاب و برپا بدار نماز را، یقیناً نماز جلوگیری می‌کند از

ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَ لَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾
بی‌حیایی و کاربد، و یاد خداست بزرگتر از همه، و خدا باخبراست از آنچه شما می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمّد! چون شما رسول خدا هستید لذا) کتابی که به سوی شما وحی شده (به جهت تبلیغ) آن را (برای مردم) بخوانید (همراه با تبلیغ قولی، تبلیغ عملی هم انجام دهید، بدین شکل که بر امور دینی عمل کرده، نشان دهید. خصوصاً) به نماز پایبند باشید؛ (زیرا از تمام اعمال، نماز اعظم عبادات هم هست، و اثرات آن هم دوررس هستند که) یقیناً نماز (با توجّه به وضع خویش) از بی‌حیایی و کارهای ناشایسته باز می‌دارد (به زبان حال می‌گوید: آن معبودی که تو بی‌نهایت از او تعظیم بجا می‌آوری و به اطاعت او اقرار می‌کنی، پس مبتلا شده به فحشا و منکر در حقّ او بی‌ادبی است) و (هم چنین علاوه بر نماز همه کارهای نیک قابل پایبندی هستند؛ زیرا همه آنها قولاً یا عملاً یاد خدا هستد) و یاد خدا امر بسیار بزرگی است و (اگر شما از یاد خدا غافل باشید پس به یاد داشته باشید که) خداوند متعال همه‌ی کارهای شما را می‌داند. (هر چه انجام دهید به جزای آن می‌رسید).

معارف و مسایل

﴿اُتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾ در آیات گذشته تذکره‌ی برخی از انبیا علیهم‌السلام با امّتهای‌شان آمده بود که در ضمن آن، بیان چند سرکش و وقوع انواع عذاب

بر آنها هم آمده بود، این نوعی تسلّی برای رسول خداﷺ، و امّت اوست، که ببینند، انبیای گذشته چگونه در مقابل شکنجه‌های مخالفین، از خود صبر و شکیبایی نشان دادند و نیز تلقینی است بر این‌که در کار تبلیغ و دعوت، در هیچ حالت نباید همت را از دست داد.

نسخه‌ای جامع و مختصر برای اصلاح خلق

در آیه‌ی فوق‌الّذکر نسخه‌ای جامع و مختصری برای دعوت به‌سوی خدا به رسول‌خداﷺ، نشان داده شد که با عمل به آن راههای عمل به‌دین، نشان داد، و موانعی که عموماً سر راه قرارمی‌گیرند برطرف می‌شوند، این نسخه‌ی بی‌مانند، دارای دو جزو است: یکی تلاوت قرآن، دوم‌اقامه‌ی نماز.

مقصد اصلی در اینجا پایبند کردن مردم به این دو چیز است، ولی به خاطر ترغیب و تأکید، نخست به خود آن‌حضرتﷺ، نسبت به آن دو چیز دستور داده شد تا که امّت نسبت به عمل به آن بیشتر رغبت پیدا کند، و از تعلیم عملی آن‌حضرتﷺ، عمل بر آنها آسان گردد.

از آن جمله، تلاوت قرآن روح، پایه و اساس همه کارهاست و پس از آن دومین چیز برپا داشتن‌نماز است، که در ضمن‌بیان آن به صورت ممتاز و جدا از بقیه‌ی فرایض و اعمال، این حکمت را هم بیان نمود که نماز فی حد ذاته خود عبادت بسیار بزرگ و مهم و عمود دین‌است، و نیز این فایده را دارد که اگر کسی که پایبند به نماز باشد او را از فحشا و منکر باز می‌دارد، فحشا: به هر قول یا فعلی گفته می‌شود که بدی آن چنان واضح باشد که هر عاقلی چه مؤمن و چه کافر آن را بد بداند، مثل زنا، قتل ناحقّ، دزدی، راهزنی و غیره، و منکر: هر آن قول و فعلی است که بر حرمت و عدم جواز آن اهل شرع اتّفاق داشته باشند، بنابر این در اختلافات اجتهادی فقها به

هیچ جانب منکر گفته نمی‌شود.

و دو لفظ فحشا و منکر، شامل تمام جرایم و گناههای ظاهری و باطنی می‌باشند، که خود آنها هم فسادند و بزرگترین مانع اعمال صالح هم می‌باشند.

مقصود از مانع شدن نماز از همه‌ی گناهها

مراد از آن با استناد به‌احادیث متعدّد و مستند، این‌است‌که در اقامه‌ی نماز تأثیر ویژه‌ای‌است، چون کسی آن‌را ادا کند، گناه‌را ترک‌می‌کند به شرطی‌که تنها نمازخواندن نباشد، بلکه طبق دستور قرآن اقامه‌ی‌نماز باشد، معنای لفظی اقامه راست ایستادن است که به هیچ طرف تمایل نداشته باشد، بنابراین، مفهوم اقامه‌ی‌نماز، این‌است، که تمام آداب‌ظاهری و باطنی‌نماز را چنان اداکند که رسول‌خدا ﷺ، عملاً ادافرموده و نشان‌داده است، و در طول عمر شفاهاً به آنها تلقین‌فرموده است، که بدن‌ولباس و جای نماز کاملاً پاک باشد، اهتمام نمازجماعت کامل باشد و تمام اعمال‌نماز کاملاً با سنّت تطبیق‌داده شود، اینها آداب‌ظاهری نماز هستند، از لحاظ باطنی این‌که با خشوع‌و خضوع کامل چنان به بارگاه‌خدا بایستد که گویا با خدا عرض‌ونیازمی‌کند، و بدین‌شکل اقامه‌کننده‌ی نماز از جانب‌خداوند،موفّق می‌گردد که اعمال صالح را انجام‌دهد و هم‌چنین از هر نوع گناه اجتناب‌ورزد و هرکسی که با وجود نمازخواندن از گناه بازنیامد، بداند که در نمازخواندن او کوتاهی شده است چنان‌که از عمران‌بن‌حصین رضی الله عنه، روایت است که کسی از رسول خدا ﷺ، پرسید: مقصود آیه: ﴿**إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ**﴾ چیست؟ فرمود: «**من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر فلا صلوة له**»[۱]، یعنی کسی

۱ـ رواه ابن ابی حاتم بسنده عن عمران بن حصین والطبرانی من حدیث ابی معاویه.

که نماز، او را از فحشاو منکر بازندارد، نماز او نمازی نیست.

و از حضرت عبدالله‌بن‌مسعود روایت است که رسول‌خداﷺ، فرمود: «**لا صلوة لمن لم یطع الصلوة**»(۱)، یعنی برای کسی‌که از نمازخود اطاعت نمی‌کند، نمازی نیست، و اطاعت از نماز این‌است که از فحشاو منکر باز آید، و حضرت‌ابن‌عبّاس در تفسیر آیه‌ی مذکور فرموده است: کسی‌که نماز، او را براعمال‌صالح واجتناب از سئیه‌واندارد، چنین‌نمازی او را از الله دورتر می‌کند.

ابن کثیر پس از نقل این سه روایت چنین ترجیح داده که این احادیث مرفوع نیستند، بلکه اقوال خود عمران بن حصین و عبدالله بن مسعود و ابن عبّاس می‌باشند که در تفسیر این آیه ذکر نموده‌اند.

از حضرت ابوهریره مروی است که شخصی به خدمت آن‌حضرتﷺ، حاضر شد و عرض کرد: فلان شخص به شب نماز تهجّد می‌خواند و چون صبح گردد دزدی می‌کند، آن‌حضرتﷺ، فرمود: به زودی نماز او را از دزدی باز خواهد داشت(۲).

در بعضی از روایات چنین آمده است که پس از این فرمان نبویﷺ، او از گناه توبه کرد.

یک شبهه و پاسخ به آن

در این مقام بعضی چنین ایراد می‌گیرند که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که باوجود پایبند بودن به نماز به گناهان بسیار بزرگی مبتلا هستند که این در ظاهر خلاف این آیه است.

بعضی در پاسخ به آن فرموده‌اند که از آیه فقط چنین‌مفهوم می‌شود که نماز شخص نمازگزار را از گناهان باز می‌دارد، ولی لازم نیست که هر کسی

---

۱ - رواه ابن جریر بسنده.

۲ - ابن کثیر.

که از کاری باز داشته باشد، او از آن هم باز آید، مگر چنین نیست که قرآن و حدیث همه‌ی مردم را از گناه باز می‌دارند، ولی بسیاری به این باز داشتن التفاتی نمی‌کنند و از گناه باز نمی‌آیند، در خلاصه‌ی تفسیر این توجیه مأخوذ شد، ولی بیشتر مفسّرین فرموده‌اند که مفهوم باز داشتن نماز تنها دستور دادن نیست، بلکه این اثر خاصّه‌ی نماز هم هست که خواننده آن موفّق به ترک گناهان باشد، و اگر کسی موفّق نگردد، پس از تأمّل ثابت می‌شود که در نماز او خلل وجود داشته و او حقّ اقامه‌ی نماز را ادا نکرده است، احادیث مذکور مؤیّد این مطلب هستند.

﴿**وَ لَذِكْرُ اَللهِ أَكْبَرُ وَاَللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ**﴾ یعنی، ذکر خداوندمتعال بسیار بزرگ است و او کاملاً اعمال شما رامی‌داند، در اینجا مفهوم ذکرالله می‌تواند این باشد که ذکری که بندگان خدا در نماز یا خارج از آن انجام می‌دهند، چیز خیلی بزرگی است و می‌تواند به این معنی هم باشد که هرگاه بندگان خدا ذکر خدا را بکنند، او وعده فرموده است که بندگان خود را در مجمع فرشتگان یادمی‌کنند ﴿**فاذکرونی أذکرکم**﴾ و این یاد خدا برای بندگان عبادت‌گزار از همه‌ی نعمتها بزرگتر است، و از بسیاری از صحابه‌وتابعین همین مفهوم دوم ذکر الله منقول است، ابن‌جریر و ابن‌کثیر نیز آن را ترجیح داده‌اند و با توجّه به این مفهوم اشاره به این هم هست که سبب اصلی نجات از گناهان در نماز خواندن این است که خود الله تعالی به سوی او متوجّه می‌شود، و او را در صف ملایکه یاد می‌کند، و به برکت آن او از گناهان نجات می‌یابد.

وَ لَا تُجَـٰدِلُوٓا أَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

ونزاع نکنید با اهل کتاب مگر به آن نحوی که بهتر باشد، مگر با کسانی از آنان که بی انصاف هستند

وَ قُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلَـٰهُنَا وَ إِلَـٰهُکُمْ
وبگویید که ما قبول داریم آنچه نازل شده بر ما و آنچه نازل شده بر شما وبندگی ماو شما

وَٰحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۴۶﴾ وَ کَذَٰلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَـٰبَ فَالَّذِینَ
برای یکی‌است، ومابه‌فرمان‌او راه‌می‌رویم. واین‌چنین‌نازل‌کردیم‌بر توکتاب‌را، پس‌کسانی‌که

ءَاتَیْنَـٰهُمُ الْکِتَـٰبَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَـٰؤُلَآءِ مَن یُؤْمِنُ بِهِ
ما به آنها کتاب دادیم آن را قبول دارند، و بعضی از ایشان(اهل‌مکّه) هم آن را قبول دارند

وَ مَایَجْحَدُ بِـَٔایَـٰتِنَآ إِلَّا الْکَـٰفِرُونَ ﴿۴۷﴾ وَ مَا کُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن کِتَـٰبٍ
و منکر فرمان ما کسانی هستند که نافرمان باشند. و نمی‌خواندی تو پیش از این کتابی

وَ لَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۴۸﴾ بَلْ هُوَ
ونمی‌نوشتی به‌دست راستت پس‌در شبهه قرارمی‌گرفتند این‌دورغگویان. بلکه‌این (قرآن)

ءَایَـٰتٌۢ بَیِّنَـٰتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا یَجْحَدُ بِـَٔایَـٰتِنَآ إِلَّا
آیات‌روشنی‌است در سینه‌ی کسانی‌که نایل‌گشته‌اند به‌فهم، ونیستند منکر سخنان‌ما مگر

الظَّـٰلِمُونَ ﴿۴۹﴾ وَ قَالُوا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَیْهِ ءَایَـٰتٌ مِّن رَّبِّهِ
کسانی‌که بی‌انصاف‌اند. و می‌گویند چرا نازل نمی‌شود بر او قدری نشانیان از پروردگارش،

قُلْ إِنَّمَا الْأَیَـٰتُ عِندَاللهِ وَ إِنَّمَآ أَنَا نَذِیرٌ مُّبِینٌ ﴿۵۰﴾ أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ
بگوکه‌نشانیان به‌اختیار خداهستند، ومن‌هشداردهنده‌ام‌و ظاهرکننده. آیااین‌برآنها بس‌نیست

أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَـٰبَ یُتْلَیٰ عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْرَیٰ
که‌ما نازل‌کردیم بر تو کتاب را که خوانده می‌شود برآنها، یقیناً دراین رحمتی است وتفهیم

لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾ قُلْ کَفَیٰ بِاللهِ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ شَهِیداً یَعْلَمُ مَا فِی
برای کسانی که قبول دارند. بگو بس است خدا میان من و شما گواه، می‌داند آنچه در

اَلسَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبٰطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولٰٓئِكَ هُمُ
آسمانها وزمین‌است، وکسانی‌که یقین‌می‌کنند بر دروغ ومنکر شده‌اند از خدا، آنها‌هستند

اَلْخٰسِرُونَ ﴿۵۲﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْلَآ أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَآءَهُمُ
زیانکاران. و به زودی می‌خواهند از تو آفت راو اگر نمی‌بود وعده مقرر، می‌رسید به آنها

الْعَذَابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۳﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ
آفت، و البتّه خواهد آمد بر آنها ناگهان و آنها متوجّه نمی‌شوند. به‌زودی می‌خواهند از تو

بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِالْكٰفِرِينَ ﴿۵۴﴾ يَوْمَ يَغْشٰىهُمُ الْعَذَابُ مِن
عذاب را، و دوزخ دارد احاطه می‌کند منکران را. روزی که احاطه می‌کند آنها را از

فَوْقِهِمْ وَ مِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۵﴾
بالای آنها و از زیر پاها و می‌گوید بچشید همانگونه که می‌کردید.

خلاصه‌ی تفسیر

و (وقتی که رسالت پیامبرﷺ، ثابت است پس ای مسلمانان طریقه‌ی گفتگو با منکرین رسالت را که از اهل کتابند به شما نشان می‌دهیم، و این تخصیص نخست به این خاطر است که آنان به سبب اهل علم بودنشان گوش می‌دهند و مشرکین قبل از شنیدن در پی ایذا قرار می‌گیرند، ثانیاً این‌که از ایمان آوردن اهل علم توقّع بیشتر به ایمان آوردن عوام الناس می‌باشد، و آن طریقه از این قرار است که) شما با اهل کتاب جز به روش مهذّب مباحثه نکنید، آری با کسانی که تجاوز کنند (پس در جواب دادن آنها ترکی به ترکی، مضایقه‌ای نیست، اگر چه باز هم طریقه‌ی احسن بهتر است) و (آن روش مهذّب این است که مثلاً به آنها) چنین بگویید که ما هم بر کتابی که بر ما نازل شده است (ایمان داریم) و هم بر آن کتاب که بر شما نازل شده است

مؤمنیم؛ (زیرا مدار ایمان مُنزل من الله بودن است، پس وقتی که مُنزل من الله کتاب‌بودن ما از کتب شما ثابت است، پس می‌بایستی که شما هم بر قرآن ایمان می‌آوردید) و (شما هم این را می‌پذیرید که) معبود ما و شما یکی است (کقوله تعالی: ﴿**الی کلمة سواء بیننا و بینکم** الخ﴾ پس وقتی که توحید متّفق علیه است و در اثر اطاعت از احبار و رهبانان خویش عدم ایمان بر نبی آخرالزمان خلاف توحید است، پس شما باید به نبی ما ایمان می‌آوردید کقوله تعالی: ﴿**و لا یتخذ بعضنا**الخ﴾) و (با این مصاحبه به خاطر متنّبه کردن آنها مسلمانی خود را اعلام فرمایید که) ما از او اطاعت می‌کنیم (این مطلب شامل همه‌ی عقاید و اعمال می‌شود، یعنی شما هم باید این چنین کنید؛ زیرا که مقتضی موجود است کقوله تعالی: ﴿**فإن تولوا فقولوا أشهدوا بأنا مسلمون**﴾) و (همانگونه که ما بر انبیای گذشته کتابها نازل کردیم) هم چنین ما بر شما کتاب نازل کردیم (که بنابر دستور آن به مجادله بالاحسن تعلیم شده است) پس کسانی را که ما (فهم مفید در) کتاب دادیم آنان به کتاب (شما) ایمان می‌آورند (و کار به مجادله با آنها به‌طور شاذ و نادر اتّفاق می‌افتد) و از این مردمان (مشرکان اهل عرب) هم بعضی (اهل انصاف) هستند که بر این کتاب، ایمان می‌آورند (چه خود بفهمند یا به ایمان اهل کتاب استدلال کنند) و (پس از وضوح دلایل) از آیات (این کتاب) ما جز کفّار (معاند) کسی منکر نمی‌باشد (در گذشته بر تقریر مجادله دلیل نقلی بیان شد که در آن تنها اهل نقل مخاطب بودند، در آینده بیان دلیل عقلی است که در آن عموم مردم مورد خطابند، یعنی) و (کسانی منکر نبوّت شما هستند که در نزد آنها منشاء اشتباه هم وجود ندارد؛ زیرا که) شما پیش از این کتاب (قرآن) نه کتابی خوانده بودید و نه می‌توانستی کتابی به دست خود بنویسید، که در چنین وضع این مردم، حقّ شناسی ایراد شبهه کنند،

(که این شخص باسوادی است که با کمک به مطالعه‌ی کتب آسمانی مطالب را در ذهن گرفته سر فرصت آنها را نوشته و از بر کرده بر ما می‌خواند، یعنی: اگر اینطور می‌بود، این تا حدّی منشأ اشتباه قرار می‌گرفت، اگر چه باز هم این ایراد کنندگان شبهه، مبطل می‌شدند؛ زیرا اعجاز قرآنی باز هم برای دلالت بر نبوّت کافی بود، ولی اکنون به همین میزان هم منشأ اشتباه وجود ندارد، لذا این کتاب محل شک و تردید نیست) بلکه این کتاب (باوجودی که یکی است، چون هر جزء آن معجزه است و اجزای آن زیاد است، لذا آن به تنهایی گویا) خود دلایل واضح بسیاری است، در ذهن کسانی که به آنها علم عطا شده است و (باوجود ظهور اعجاز) تنها مردمان معاند از آیات ما انکار می‌کنند (در غیر این صورت نباید مردمان منصف کوچکترین شبهه‌ای داشته باشند) و ایشان (باوجود عطای معجزه‌ی قرآن فقط از روی تعنت و عناد) چنین می‌گویند: که چرا بر این (پیامبر) از نزد پروردگارش نشانه‌های (خواسته‌ی ما) نازل نمی‌گردد، شما چنین بگویید که آن نشانه‌ها در (قبضه‌ی) قدرت خدا می‌باشند و (در اختیار من نیستند،) من فقط (از عذاب خدا) ترساننده روشن (رسول) هستم (و دلایل صحیح بر رسول بودنم در دست دارم که بزرگترین آنها قرآن است، پس چه نیازی به دلیل خاص است، به‌ویژه وقتی که حکمت متقاضی عدم وقوع آن هم باشد، در آینده بزرگتری قرآن از نظر دلالت را بیان می‌فرماید) آیا (در دلالت بر نبوّت) این امر برای آنها کافی نیست که ما بر شما این کتاب (معجزه) را نازل نمودیم، که (همیشه) بر آنها خوانده می‌شود (که اگر با خواندن یک بار آن، اعجاز ظاهر نگردد، پس در بار دوم ظاهر خواهد شد یا پس از آن ظاهر گردد و در معجزات دیگر، این چنین چیزی نیست؛ زیرا که خارق العاده بودن آنها دایمی نمی‌بود، چنان‌که ظاهر است و ترجیح دیگر در این معجزه،

این است که) یقیناً در این کتاب (در ضمن معجزه بودنش) رحمت بزرگ و نصیحتی برای اهل ایمان است (رحمت بودنش این است که تعلیم احکام است که استفاده‌ی محضی است، و نصیحت این‌که ترغیب و ترهیب است و این امر در معجزات دیگر کجا حاصل می‌شد، پس با توجّه به وجوهات ترجیح، می‌بایستی آن را غنیمت قرار داده، به آن ایمان می‌آوردند، و اگر پس از این وضوح دلایل باز هم ایمان نیاورند، پس در مقام آخرین جواب) شما بگویید: (بسیار خوب نپذیرید) خداوند در میان من و شما از نظر گواهی (بر رسالت من) کافی است، او می‌داند، همه آنچه در آسمانها و زمین است و (وقتی که رسالت من و محیط بودن علم خدا ثابت شد، پس) کسانی که بر امور باطل یقین دارند و منکر (سخنان) خداوند می‌باشند (که رسالت را هم شامل است) پس آنان بسیار زیانکار هستند (وقتی حسب دستور الهی رسالت من ثابت است، پس انکار آن، کفر به خداوند است، و علم خداوند محیط است، پس او از این انکار و کفر هم آگاهی دارد و بر کفر عقابی از جانبش مترتّب است، پس لا محاله اینها زیانکار خواهند شد) و ایشان از شما (وقوع) عذاب را تقاضا دارند، (و اگر فوراً عذاب نیاید در نبوّت و رسالت شما شبهه وارد کرده، انکار می‌کنند) و اگر (در علم الهی برای وقوع عذاب) میعادی معین نمی‌بود، پس (با تقاضای آنان) بر آنها عذاب می‌آمد و (هرگاه آن میعاد فرا رسد، پس) آن عذاب بر آنها دفعتاً خواهد آمد، و آنها متوجّه هم نخواهند شد (در آینده برای اظهار جهالت و شتاب‌ورزی آنها را مکرّراً ذکر کرده، میعاد عذاب را معیّن و عذاب واقع شونده در آن را بیان می‌نماید که) ایشان از شما عذاب را تقاضا می‌کنند و (صورت عذاب این است که در آن شکّی نیست که جهنّم، کفّار را (از هر چهار طرف) احاطه خواهد کرد، روزی که عذاب از بالای سرر آنها و از زیر آنها احاطه‌شان

می‌کند و (آنگاه) حقّ تعالی (به آنها) می‌فرماید: آنچه (در دنیا) انجام داده‌اید (اکنون طعم تلخ آن را) بچشید.

معارف و مسایل

﴿وَ لَا تُجَـٰدِلُوٓا أَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِی هِیَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ یعنی اگر نوبت به بحث و مجادله‌ی اهل کتاب رسید، پس مجادله را هم به گونه‌ای انجام دهید که بهتر باشد، مثلاً به صحبتهای تند پاسخ ملایم و در جواب خشم بردباری و در شورو هیجان با متانت و وقار پیش آیید، ﴿إِلَّا ٱلَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ مگر کسانی که بر شما ظلم کردند و در پاسخ به صحبتهای نرم و باوقار و دلایل واضح ضد و عناد به‌کار بردند که آنها مستحق این احسان نمی‌باشند، بلکه مناسب این‌است که با چنین‌افرادی جواب ترکی را به ترکی داد، اگر چه بهتر و اولیٰ باز هم این‌است، که پاسخ بدخویی و ظلم آنها را به بدخویی و ظلم ندهند، بلکه در مقابل کج خلقی، خوش خلقی و در مقابل ظلم، انصاف را اظهار نمایند، چنان‌که در آیات دیگر قرآن به تصریح آمده است که: ﴿**و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین**﴾[1]، یعنی اگر شما از ظلم و جور انتقام مساوی بگیرید، حقّ دارید ولی اگر صبر کنید، این بهتر است.

آنچه در این مجادله طریق احسن که به اهل کتاب تلقین گردیده است در سوره‌ی نحل در ارتباط با مشرکین هم تلقین شده است، پس تخصیص اهل کتاب در اینجا بنابر وجهی است که در آینده می‌آید، که امور بسیاری در دین ما و دین شما باهم مشترک است، پس اگر شما قدری فکر کنید، نباید

۱- نحل، ۱۲۶.

در پذیرش ایمان و اسلام مانعی وجود داشته باشد، چنان‌که فرمود: ﴿وَ قُولُوَا ءَامَنَّا بِالَّذِیَ أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنزِلَ إِلَیْکُمْ﴾ یعنی: شما با اهل کتاب برای نزدیک کردن خود به آنها بگویید که ما مسلمانان به آن وحی ایمان داریم که توسط رسول ما بر ما نازل شده و بر آن وحی هم ایمان داریم که به وسیله‌ی پیغمبرﷺ شما بر شما نازل گردیده است، لذا برای اختلاف در بین ما و شما هیچ وجهی باقی نمی‌ماند.

آیا در این آیه به تصدیق تورات و انجیل حکم شده است

در این آیه ایمان آوردن مسلمانان به کتابهای نازل شده تورات و انجیل به سوی اهل کتاب، بدان عنوان ذکر شده است که ما به این کتابها ایمان اجمالی داریم، بدین معنی که هر آنچه خداوند متعال در این کتابها نازل نموده است، ما به آنها ایمان داریم، از این لازم نمی‌آید که ما بر همه‌ی مضامین تورات و انجیل موجود ایمان داشته باشیم، و در آنها در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ، بسیاری از تحریفات به‌وقوع پیوسته بود و از آن زمان تاکنون سلسله‌ی تحریف در آنها جریان دارد، ایمان ما تنها بر آن مضامین از تورات و انجیل است که از جانب خدا بر حضرت موسیعليه السلام، و حضرت عیسیعليه السلام، نازل شده بودند، لذا مضامین تحریف شده از آن خارجند.

تورات و انجیل زمان حاضر نه به‌طور مطلق قابل تصدیق هستند و نه به‌طور مطلق قابل تکذیب می‌باشند.

در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره روایت است که اهل کتاب تورات و انجیل را در زبان اصلی عبری می‌خواندند و ترجمه‌ی آنها را به زبان عربی برای مسلمانان بیان می‌کردند، رسول خداﷺ، در آن خصوص به

مسلمانان توصیه نمود که شما نه اهل کتاب را تصدیق کنید و نه آنان را تکذیب کنید، بلکه بگویید: **﴿ءَامَنَّا بِالَّذِیَ أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنزِلَ إِلَیْکُمْ﴾** یعنی: ما اجمالاً بر آن وحی ایمان می‌آوریم که به انبیای شما نازل شده است، و تفاصیلی که شما بیان می‌کنید آنها در نزد ما قابل اعتماد نیستند، لذا از تصدیق و تکذیب آنها اجتناب می‌ورزیم.

حکم آنچه عموم مفسّرین از روایات اهل کتاب در تفاسیر نقل کرده‌اند نیز همین است و منشأ نقل آنها فقط اظهار اعتبار تاریخی آنهاست، و نمی‌توان از آنها احکام حلال بودن و حرام بودن را استنباط کرد.

﴿وَ مَا کُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن کِتَـٰبٍ وَ لَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾

یعنی: قبل از نزول قرآن نه شما کتابی می‌خواندید و نه می‌توانستید چیزی بنویسید، بلکه شما امّی (بی‌سواد) بودید، و اگر اینطور نمی‌بود و شما سواد خواندن و نوشتن می‌داشتید، پس برای اهل باطل محلّ ایراد شک و شبهه وجود داشت که چنین اشکال وارد سازند که شما کتب گذشته تورات و انجیل را خوانده، از آن نقل کرده‌اید و آنچه شما در قرآن می‌گویید، اقتباس از آن کتابهای گذشته است و وحی و نبوّت و رسالتی در کار نیست.

امّی بودن آن‌حضرتﷺ، بزرگترین فضیلت و معجزه برای اوست

همان طوری که حقّ تعالی بر اثبات نبوّت و رسالت رسول خداﷺ، بسیاری از معجزات واضح و روشن اظهار نموده است، که یکی از آن امّی نگاه داشتن او از قبل بود که نه نوشته‌ای را می‌توانست بخواند و نه خودش می‌توانست، چیزی بنویسد، و چهل سال از عمر مبارکش بر این شکل در جلو اهل مکّه گذشت و هیچ گاه هم آن‌جناب با اهل کتاب در مکّه اختلاط نکرد تا که از آنها چیزی بشنود؛ زیرا در مکّه اهل کتابی وجود نداشت، و

پس از رسیدن به چهل سالگی ناگهان از زبان مبارک او کلامی جاری شد که هم به اعتبار مضامین و معانی خود و هم از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ خود معجزه بود.

بعضی از عالمان کوشیده‌اند، ثابت کنند که امّی بودن آن‌جناب در بدو امر بوده، سپس الله تعالی او را به نعمت سواد خواندن و نوشتن مفتخر گردانیده است، و در استدلال به آن، واقعه حدیبیه را نقل می‌کنند که در آن آمده است که وقتی صلح حدیبیه برگزار شد و صلح نامه مرقوم گردید، در ابتدا نوشته شد که من محمّد عبدالله و رسوله، مشرکین مکّه اعتراض کردند که اگر ما تو را به عنوان رسول می‌پذیرفتیم، چرا این نزاع درمی‌گرفت، لذا ما نمی‌پذیریم که عبارت رسول الله قرین نام تو باشد، آن‌حضرتﷺ، به حضرت علی که نویسنده آن صلح‌نامه بود فرمود: این کلمه را پاک کن، حضرت علی کّرم‌الله‌وجهه از روی ادب از محو کردن آن، سر باز زد، پس رسول خداﷺ، خود کاغذ را به دست گرفته و این لفظ را محو کرده نوشت:

من محمد بن عبدالله.

در این روایت نوشتن این کلمه به خود آن‌حضرتﷺ، منسوب است که از آن بعضی چنین استدلال کرده‌اند که آن‌حضرتﷺ، نوشتن می‌دانست ولی صحیح آن است که در عرف، دیکته و املا را هم نوشتن می‌گویند که: فلان کس نوشت، هم چنان‌که در محاورات عمومی می‌آید، و علاوه بر این امکان دارد که در این واقعه به صورت معجزه حقّ تعالی نام آن‌جنابﷺ، را به دست مبارکش بنویسد، ولی با نوشتن نام با چند حرف به کسی با سواد گفته نمی‌شود، بلکه به او بی‌سواد و امّی گفته می‌شود، و بدون دلیل، نسبت کتابت به آن‌جنابﷺ، اثبات فضیلتی برای او نیست، بلکه اگر تأمّل بشود بزرگترین فضیلت، در بی‌سوادی اوست.

يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِنَّ أَرْضِي وَٰسِعَةٌ فَإِيَّـٰيَ فَاعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ كُلُّ
ای بندگان من که ایمان آورده‌اند زمین من گشاده است، پس بندگی مرا بجا بیاورید. هر

نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۵۷﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا
نفسی‌که‌هست می‌چشد مرگ‌را باز به‌سوی‌ما می‌آیید. وکسانی‌که ایمان‌آورده‌اند وکرده‌اند

ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ
کار نیک ما جای می‌دهیم آنها را در جنت بالا خانه که جاری می‌شود از زیر آنها جویها،

خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِينَ ﴿۵۸﴾ ٱلَّذِينَ صَبَرُوا
همیشه می‌مانند در آنها، پاداش خوبی رسید به کار انجام‌دهندگان. کسانی که صبر کردند

وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۵۹﴾ وَ كَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ٱللهُ
و به رب خود اعتماد کردند. و چقدر حیوانات هستند که بر نمی‌دارند رزق خود را، الله

يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ ۚ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّن خَلَقَ
روزی‌می‌دهد آنهارا و شمارا واوست شنوا و دانا. واگر تو ازمردم بپرسی‌که چه‌کسی آفرید

ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللهُ فَأَنَّىٰ
آسمانها و زمین را و به‌کار انداخت خورشید و ماه را خواهند گفت الله پس کجا

يُؤْفَكُونَ ﴿۶۱﴾ ٱللهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ
برگشته‌می‌شوند. الله پخش‌می‌کند روزی‌را برای‌کسی‌که بخواهد ازبندگانش وتنگ می‌کند

لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۶۲﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ
برای او، یقیناً الله به‌هر چیز آگاه است. و اگر بپرسی آنهارا که چه کسی نازل کرد از آسمان

مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ
آبی پس زنده کرد به آن زمین را پس از مردنش، خواهند گفت الله، بگو همه ستایش

لِلّٰهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۶۳﴾

مرخداراست باز بیشتر مردم نمی‌فهمند.

خلاصه‌ی تفسیر

ای بندگان من که اهل ایمان هستید (وقتی اینها از نهایت عناد و عداوت شما را در برپا داشتن شرایع و اختیار دین شکنجه می‌کنند، پس سکونت در اینجا لازم نیست) سرزمین من وسیع است، پس (اگر نمی‌توانید در اینجا مانده، عبادت کنید پس به جای دیگر بروید و به آنجا رفته) فقط عبادت مرا بجای آورید؛ (زیرا در اینجا اهل شرک تسلّط دارند، پس چنان عبادتی که مبتنی بر توحید خالص و خالی از شرک باشد، در اینجا مشکل است، اگر همراه عبادت خداوند عبادت دیگران هم انجام گیرد، این امکان دارد، ولی آن عبادتی محسوب نمی‌شود و اگر هجرت، ترک وطن و خویشاوندان بر شما سنگین تمام می‌شود، پس بدانید که روزی باید آنها را ترک گفت؛ زیرا) هر شخصی باید طعم مرگ را بچشد (پس در آن زمان همه را می‌گذارید و) باز همه شما نزد ما خواهید آمد (و در صورت نافرمان آمدن هراس عذاب وجود دارد) و (این مفارقت اگر به خاطر رضای ما باشد، پس بعد از رسیدن به نزد ما مستحقّ این وعده خواهید شد) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، (که عمل بر آن در بعضی گونه‌ها موقوف به هجرت است، پس در آن صورت هجرت هم کردند) ما آنان را در غرفه‌هایی از جنّت جای می‌دهیم، که در زیر آنها نهرها جاری است، و آنان در آنجا برای همیشه باقی می‌مانند (و) کار (نیک) کنندگان چه پاداش خوبی دارند، آنان که (در مشقّتهای رسیده، که مشقّت هجرت را هم شامل است) صبر کردند و (به کشور یا شهری دیگر رفته در فکر مشکلات

گذر اوقات) بر پروردگار خویش توکّل می‌کردند و (اگر شما در هجرت چنین خیال داشته باشید که رزق از کجا می‌رسد، پس بدانید که) بسیاری از حیوانات به گونه‌ای است که غذای خود را همراه ندارند، (جمع نمی‌کنند اگر چه بعضی جمع می‌کنند، ولی بیشتر جمع و ذخیره نمی‌کنند) ولی خداوند به آنها روزی (مقرّر) را می‌رساند، و به شما هم (روزی مقرّر را خواهد رساند، اگر چه شما در هر گوشه‌ای از جهان باشید، پس چنین وسوسه‌ای در دلتان راه ندهید، بلکه دل را قوی داشته، به خداوند اعتماد کنید،) که همانا (اوست شایسته‌ی اعتماد؛ زیرا که) همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند (هم چنین در صفات دیگر هم کامل است، و کسی که چنین کامل الصفات باشد، او حتماً سزاوار اعتماد است) و (آنچه مبنای توحید فی‌الالوهیت است، یعنی توحید در آفرینش، پس آن نزد آنها هم مسلّم بود، چنان‌که) اگر شما از آنان بپرسید که چه کسی آسمان و زمین را آفرید؟ و خورشید و ماه را به حرکت در آورد؟ آنها خواهند گفت: او الله است، پس (وقتی که توحید در آفرینش را قبول دارند، پس در باره توحید در الوهیت) کجا به عقب بر می‌گردند، (و چنان‌که، خداوند خالق است هم چنین) خدای تبارک و تعالی (رازق هم است) او برای هر کسی از بندگانش که بخواهد روزی را فراخ می‌گرداند و برای کسی که بخواهند تنگ می‌کند، بی‌شک خداست که از وضع همه چیز آگاه است (و هر گونه که مصلحت ببیند، همانگونه رزق می‌رساند، الغرض رازق اوست، لذا فکر و اندیشه رزق نباید مانع هجرت قرار گیرد) و (چنان‌که در آفرینش کاینات یگانگی خداوند، نزد آنها مسلّم است، هم چنین در باقی نگهداشتن آن و برقرار کردن نظم آن نیز توحید را می‌پذیرند، چنان‌که) اگر شما از آنان بپرسید که چه کسی از آسمان آب بارانید؟ سپس به وسیله آن زمین را پس از خشک

شدن (و عدم قابلیت برای رویش گیاهان) تر و تازه نمود (بدان قابلیت) بخشید، پس (در پاسخ) خواهند گفت، که آن نیز خداوند است، شما بگویید: ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ﴾ (همین میزان اقرار کردند، که از آن استدلال بر توحید در الوهیت بدیهی است، ولی اینها نمی‌پذیرند) بلکه (از آن گذشته این هم هست که) بیشتر آنها نمی‌فهمند (امّا نه به این جهت که عقل ندارند، بلکه عقل را به‌کار نمی‌اندازند و فکر نمی‌کنند، لذا چیزی بدیهی بر آنها مخفی می‌ماند).

معارف و مسایل

از آغاز سوره تا اینجا عداوت کفّار با مسلمین، و انکار پیاپی آنها از توحید و رسالت، و ایجاد موانع گوناگون در راه حقّ و اهل حقّ، بیان شده بود، و در آیات پیش گفته که برای نجات مسلمانان از شرّ آنها و اشاعه‌ی حقّ و برقراری آن و انصاف در جهان، تدبیری بیان نمود که در اصطلاح به آن هجرت می‌گویند، یعنی ترک وطن و کشور که انسان در آن بر گفتن و انجام دادن خلاف حقّ اجبار گردد.

احکام هجرت و رفع شکوک و شبهاتی که در راه آن اتّفاق می‌افتد

﴿إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ﴾ حقّ تعالی می‌فرماید: زمین من بسیار وسیع است، لذا معذرت خواهی که در فلان شهر یا کشور کفّار تسلّط داشتند، لذا ما نتوانستیم توحید خدا را بیان کرده عبادت او را بجای آوریم، قابل استماع نیست، بر آنها لازم است که سرزمینی را که در آن بر کفر و معصیت اجبار گردند، به خاطر خدا رها کنند و جای دیگری را تلاش کنند که بتوانند به آزادی بر احکام خدا عمل کنند، و دیگران را ارشاد و تلقین

کنند، این را هجرت می‌گویند.

در ترک وطن و رفتن به جای دیگر مردم عادتاً به دو گونه خطر مواجه می‌گردند، که او را از هجرت باز می‌دارند، نخستین خطر جانی خودش که اگر از اینجا به جای دیگر برود، کفّار و ظالمان در راه میان او حایل می‌شوند و برای مقابله و مقاتله آماده می‌گردند، و نیز امکان دارد در راه با کفّار دیگر اتّفاق مقاتله پیش آید، که در آن احساس خطر جانی وجود دارد، نسبت به این موضوع در آیه‌ی بعدی چنین پاسخ داده شد که: ﴿**كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ**﴾ یعنی: هر جان چشنده مرگ است، که هیچ‌کس در هیچ‌جایی از آن راه گریزی ندارد، لذا مؤمن نباید از مرگ خوف‌وهراس داشته باشد، آن برای هر کس در هر حال پیش می‌آید، در جای خود هرگونه انتظام نگهبانی برقرار کند، باز هم مرگ فراخواهد رسید، و مؤمن دارای این عقیده هم هست که قبل از میعاد مقرّر الهی، مرگ نمی‌تواند، فرارسد، لذا در ماندن به جای خود، یا هجرت به جای دیگر نباید خوف مرگ مانع شود، به‌ویژه وقتی که آمدن مرگ در حین اطاعت از احکام الهی وسیله راحت و نعمتهای دایمی است که به آنها در آخرت نایل می‌گردد، که آن را در دو آیه بعدی ذکر نمود.

﴿**وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً**﴾ هراس دیگری که در راه هجرت پیش می‌آید این است که وقتی در شهر و کشوری دیگر برویم، انتظام رزق چگونه می‌شود، در جای خود انسان قدری از میراث پدری خویش و قدری از کسب خود، زمین سرمایه، تجارت و صنعت و حرفه انتظام می‌کند، و به هنگام هجرت همه اینها را پشت سر می‌گذارد، پس در آینده چگونه اوقات خواهند گذشت؟ جواب آن را سه آیه‌ی بعدی چنین داده است: وسایلی که شما به دست آورده‌اید و آن را که علّت و سبب کافی رزق قرار می‌دهید، اشتباه شماست، رازق در حقیقت

خداست، هرگاه او بخواهد بدون اسباب ظاهر رزق می‌رساند و اگر او نخواهد باوجود تهیه و آماده شدن همه وسایل و اسباب هم، می‌تواند انسان از رزق محروم گردد، برای توضیح این مطلب نخست فرمود: ﴿**وَ كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ**﴾ یعنی به این اندیشه کنید که چندین هزار حیوان بر روی زمین وجود دارند که برای جمع و به دست آوری رزق خود هیچ گونه انتظاماتی ندارند، و به فکر فراهم نمودن وسایل تحصیل آن هم نیستند، ولی خداوند متعال از فضل خود روزانه برای آنها رزق تهیه کرده، می‌دهد، عالمان فرموده‌اند: عموم حیوانها به گونه‌ای هستند که تنها مور و موش به فکر جمع آوری غذای خود در سوراخهای خود چیزی جمع می‌کنند، مور در موسم سرما بیرون نمی‌آید، لذا در فصل تابستان وسایل غذای خود را در سوراخش جمع می‌کند، و مشهور است که از پرندگان عقعق (شبیه به کلاغ) هم غذای خود را در آشیانه خود جمع می‌کند، ولی آن را گذاشته فراموش می‌کند، در هر صورت همه حیوانات روی زمین که آمارگیری انواع و اصناف آن برای انسان از بس مشکل، بلکه ناممکن است به گونه‌ای هستند که وقتی امروز غذای خود را به دست آوردند، در فکر فردا نمی‌باشند، وسایل تهیه‌ی آن پیش آنها وجود ندارد.

در حدیث آمده است که پرندگان صبح از آشیانه خود گرسنه بیرون می‌روند و به هنگام شب با شکمی پر بر می‌گردند، نه کشت و زرعی دارند نه سرمایه و زمین و نه در کارخانه و اداره‌ای کار می‌کنند، که از آنجا روزی خود را به دست آورند، در زمین وسیع خدا بیرون می‌روند و به همه به قدر پر کردن شکمشان روزی می‌رسد، و این کار یک روز نیست، بلکه تا زنده هستند این سلسله جریان دارد، و پس از این در آیات ما بعد وسیله‌ی اصلی رزق را نشان می‌دهد که اعطای الهی است، و فرمود: شما از خود این کفّار و

منکرین بپرسید: که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است؟ و خورشید و ماه تحت فرمان چه کسی در حرکت هستند؟ چه کسی باران را می‌باراند؟ باز بوسیله آن چه کسی نباتات را از زمین می‌رویاند؟ مشرکان هم بر این اقرار می‌کنند که همه این کارها تنها مختصّ ذات یگانه حقّ تعالی است، پس به آنها بگویید: پس شما چگونه غیر از خدا دیگران را معبود و کارساز خود قرار می‌دهید؟ در آیات آینده از: ﴿**وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّن خلق السَّمٰوٰت و الْأَرْضَ**﴾ تا آخر رکوع این بیان می‌شود.

خلاصه این‌که هراس دوم که مانع از هجرت است فکر و اندیشه معاش است، این هم اشتباه انسانی است، تهیه معاش یا فراهم کردن اسباب و وسایل آن، در قبضه و اختیار او نیستند، بلکه آنها مستقیماً بخشش الهی است، کسی که در این وطن این وسایل را فراهم نموده است می‌تواند در وطن دیگر هم آنها را فراهم نماید، و نیز می‌تواند بدون وسایل، لوازم زندگی را تهیّه نماید، لذا این احساس خطر دوم هم نباید مانع هجرت قرار گیرد.

هجرت در وقت و زمانی معیّن، فرض یا واجب می‌گردد

معنیٰ و تعریف و فضایل و برکات هجرت در آیه‌ی ۹۷ تا ۱۰۰ از سوره‌ی نساء و تبدیلی احکام شرعی در آیه‌ی ۸۹ همین سوره در جلد چهارم معارف القرآن از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۳ بیان گردیده است، مطلبی در آنجا از قلم افتاده بود که در اینجا مرقوم می‌گردد.

وقتی که رسول‌خدا ﷺ، بنابر دستور الهی از مکّه هجرت نمود، و به همه‌ی مسلمانان به شرط قدرت دستور به هجرت داد، هجرت از مکّه فرض عین بود که هیچ مرد یا زنی از آن مستثنی نبود، مگر کسانی که توان هجرت را نداشتند.

و در آن زمان نه این‌که تنها هجرت فرض بود، بلکه علامت و شرط مسلمانی بود، و کسی که باوجود قدرت هجرت نمی‌کرد، مسلمان به‌شمار نمی‌آمد، و با او همان رفتار می‌شد که با کفّار می‌شد، که بیان آن در آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی نساء آمده است که: ﴿**حتی یهاجروا فی سبیل الله**﴾ در آن زمان هجرت آن حیثیت را داشت که کلمه‌ی طیّبه‌ی **لا اله الا الله** داشت، که این شهادت خود هم فرض و علامت و شرط مسلمانی است، که اگر کسی باوجود قدرت به زبان اقرار ایمان را نکرده و شهادت **لا اله الا الله** را ادا نکند، اگر چه در دل یقین و تصدیق، داشته باشد او مسلمان قرار داده نمی‌شود، اگر چه شخص عاجز که بر ادای این شهادت توان نداشته باشد، او مستثنی است، هم چنین کسانی که بر هجرت توان نداشتند، مستثنی بودند، که ذکر آن در آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی نساء به عبارت: ﴿**إلا المستضعفین**﴾ آمده است، و کسانی که باوجود قدرت بر هجرت، در مکّه ماندند، در حقّ آنها وعید شدید جهنّم در آیه‌ی ۹۷ ﴿**إن الذین توفٰهم الملٰئکة الی فأولٰئك ماواهم جهنم**﴾ مذکور است.

وقتی که مکّه‌ی مکرّمه فتح، گردید، دستور هجرت هم منسوخ گشت؛ زیرا در آن زمان خود مکّه دارالاسلام قرار گرفت، پس آن‌حضرت ﷺ، بخشنامه کرد که: «**لا هجرة بعد الفتح**» یعنی: پس از فتح مکّه از مکّه هجرت ضروری نیست، فرضیت هجرت از مکّه و باز منسوخ شدن آن از نصوص قرآن و سنّت ثابت است که به صورت واقعه‌ی جزئی است، فقیهان امّت از آن واقعه مسایل ذیل را استنباط نمودند.

مسئله: اگر کسی در شهر یا کشوری برای اقامه‌ی دین خود آزاد نباشد و بر کفر و شرک یا خلاف احکام شرع اجبار گردد، هجرت از آنجا به شرط قدرت و رفتن به جایی که بتواند با آزادی به دین خود عمل کند. واجب

است. و اگر کسی قادر به سفر نباشد، یا چنان جایی برای او میسّر نگردد که در آن بتواند با آزادی به دین خود عمل کند او شرعاً معذور است.

مسئله: هر دارالکفری که عمل به دین در آنجا آزاد باشد، هجرت از آنجا فرض و واجب نیست، ولی در هر صورت مستحب است، در این مسئله لازم نیست آنجا دارالکفر باشد اگر هم چنین وضع در دارالفسق هم اتّفاق افتاد که علناً بر خلاف احکام اسلام عمل می‌شود، حکم آن هم همین است، اگر چه آنجا را به سبب این‌که سردمدارانش مسلمانند، دارالاسلام گفته می‌شود.

این تفصیل را حافظ ابن حجر در فتح الباری تحریر نموده است که هیچ چیزی در قواعد احناف با آن منافی نیست، و در مسند امام احمد از حضرت ابو یحیی مولی زبیر بن‌العوام روایتی منقول است که آن هم گواه بر این است و حدیث از این قرار است که رسول‌خداﷺ، فرمود: **«البلاد بلاد الله و العباد عبادالله حیثما اصبت خیرا فاقم»**[1]، یعنی: سرزمین، سرزمین خداست و همه‌ی بندگان، بندگان خدا هستند، پس هر کجا که اسباب خیر پیش آید، در آنجا اقامت بگزین.

و ابن جریر با سند خویش از حضرت سعید بن جبیر نقل نموده است که او گفت: شهری که در آن معاصی و فواحش عام باشد آن را ترک گویید. و امام التفسیر حضرت عطا فرموده است: وقتی که شما در یک ملک مجبور به گناه گردید از آنجا بگریزید[2].

---

۱ - ابن کثیر.

۲ - ابن جریر طبری فی‌التفسیر.

وَ مَا هَـٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ ۚ وَ إِنَّ ٱلدَّارَ ٱلْأَخِرَةَ لَهِىَ
واین زندگی دنیا فقط دل خوش کن و بازیچه‌ای است، و خانه‌ای که در جلو هست آنست

ٱلْحَيَوَانُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾ فَإِذَا رَكِبُوا فِى ٱلْفُلْكِ دَعَوُا ٱللَّهَ
زنده ماندن، اگر آنان فهمی می‌داشتند. پس وقتی سوار شدند در کشتی خواندند خدا را

مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّـٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿۶۵﴾
خالص‌کردند برای‌او اعتقاد را، پس وقتی نجات داد آنهارا به‌سوی زمین فوراً شرک کردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَـٰهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا
تاانکارکنند ازآنچه ماداده‌ایم واستفاده‌ببرند، پس عنقریب خواهند دانست. آیانمی‌بینند

أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً ءَامِناً وَ يُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِٱلْبَـٰطِلِ يُؤْمِنُونَ
که‌ماقرار دادیم جای‌پناه‌امن، ومردم ربوده‌می‌شوند از دوروبر آنها، آیابه دروغ یقین‌دارند

وَ بِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿۶۷﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِباً
و احسان خدا را تسلیم نمی‌کنند. و کیست بی‌انصاف‌تر از کسی که افترا کند بر خدا دروغ

أَوْ كَذَّبَ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوىً لِّلْكَـٰفِرِينَ ﴿۶۸﴾
یا تکذیب کند سخن حق را وقتی برسد به‌او، آیا نیست در دوزخ جای سکونت برای کفار.

وَٱلَّذِينَ جَـٰهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَ إِنَّ ٱللَّهَ
و کسانی‌که زحمت کشیدند برای ما نشان خواهیم داد به آنها راههای خود را و یقیناً خدا

لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۶۹﴾
همراه است با نیکوکاران.

خلاصه‌ی تفسیر

و (علّت عدم تدبّر آنها غرق شدن در مشاغل دنیاست، در حالی که)

این زندگی دنیا (که همه‌ی این مشاغل از آن است فی نفسه) غیر از لهو و لعب چیز دیگری نیست، و در اصل، زندگی، عالم آخرت است (چنان‌که از فانی شدن دنیا و باقی ماندن آخرت، این هر دو مضمون ظاهرند، پس چنان غرق شدن در فانی که باقی را در زاویه فراموشی گذاشته و از آن محروم باشد، کار خردمندان نیست) و اگر آنان (کاملاً) می‌دانستند، چنین نمی‌کردند (که در فانی غرق شده، باقی را رها کنند، و برای آن انتظام نکنند، بلکه ایشان در دلایل می‌اندیشیدند و ایمان می‌آوردند، چنان‌که خود آنها تسلیم دارند که در آفرینش کاینات و باقی نگه داشتن آن کسی با خدا شریک نیست) باز (چنان‌که مقتضای اقرار و تسلیم آنهاست که در خدایی و عبادت، او را یگانه بپذیرند، و گاه گاهی هم به آن اظهار و اقرار نمایند، چنان‌که) وقتی ایشان در کشتی سوار می‌شوند (و آن کشتی زیر و رو می‌شود) پس (آنگاه) با اعتقاد خالص خدا را می‌خوانند، (که: ﴿**لئن أنجيتنا لنكونن من الشاكرين (اى الموحدين)**﴾ که در آن نسبت به توحید در اختیارات خدایی و معبودیت او اقراری است، ولی این حالت به سبب غرق شدن در دنیا دیرپا نمی‌باشد، چنان‌که در آن زمان هم قول و اقرار توحید انجام می‌گیرد، ولی) باز وقتی که آنها را (از این آفت) نجات داده، به سوی خشکی می‌آورد، آنها فوراً به شرک مبتلا می‌گردند، که حاصل آن این است که نعمت (نجات و غیره) که ما به آنها داده بودیم آن را ناسپاسی می‌کنند و اینها (در عقاید شرک آمیز و اعمال فسقی از هوای نفسانی پیروی کرده) چندی بهره‌ی دیگر دریابند، پس عنقریب همه آنها خواهند دانست، (اکنون به علّت این غرق شدن در دنیا چیزی به نظر نمی‌رسد، پس یکی از موانع پذیرش توحید همین انهماک است، و یک حیله‌ی نامعقول دیگری در آورده‌اند که می‌گویند: ﴿**إن نتبع الهدى معك نتخطف من أرضنا**﴾ یعنی: اگر ما

مسلمان باشیم، پس مردم عرب ما را می‌کشند، حال آن که از مشاهده

می‌توانند لغو بودن آن را دریابند) آیا آنها بر این امر نظر نکرده‌اند که ما (شهر آنها، مکّه را) جای امن و محترم قرار دادیم و از (مقامات) دور و بر آنها (که خارج از حرم هستند) مردم (زده و سرکوب شده از خانه‌ها) ربوده می‌شوند (برخلاف آنان که با امنیّت نشسته‌اند و این امر از محسوسات است، پس از بدیهیات گذشته، در محسوسات هم خلاف می‌کنند و خوف هلاکت را از ایمان آوردن عذر مانع نشان می‌دهند، و) باز (پس از وضوح حقّ برای این حماقت و ضدیت) آیا (جایی هست که) اینها به معبودان دروغین ایمان می‌آورند (که برای ایمان آوردن به آنها متقاضی نیست، بلکه موانع زیاد وجود دارد) و به نعمتهای خداوند (که متقاضی زیاد و دلایل صحیح بر ایمان به او بود) ناسپاسی (می‌کنند و به او شرک) می‌ورزند؛ (زیرا بالاتر از شرک، ناشکری‌ای وجود ندارد که نعمت آفرینش و ترزیق و ابقا و تدبیر و غیره او عنایت نماید، و عبادت که سپاس نعمتهای اوست، برای دیگران بجای آورده شود،) و (امر واقعی این است که) چه کسی بی‌انصاف‌تر از آن شخصی است که (بدون مدرک) بر خدا دروغ و افترا بندد (که او شریک دارد) و وقتی سخن حقّ (با دلیل) به او رسید آن را تکذیب کند (بی‌انصافی روشن است که سخن بدون دلیل را تصدیق و سخن همراه با دلیل را تکذیب کند) آیا برای چنین کفّاری (که بدین میزان بی‌انصافی می‌کنند) جهنّم از نظر جای، کافی نمی‌باشد (لازم و کافی است؛ زیرا سزایی مناسب با جرم می‌باشد، پس همانقدر که جرم عظیم است، مجازات هم عظیم است، در گذشته وضع کسانی بیان گردید که اهل کفر و نفس پرست بودند) و (اکنون بیان اضداد آنها درمیان است که) کسانی که در راه ما مشقّت تحمّل می‌کنند، ما راه (قرب و ثواب یعنی جنّت) خود را به آنان



نشان می‌دهیم، (که از آنجا به بهشت می‌رسند، لقوله تعالی: ﴿**الحمد لله ألذی هدانا لهذا**﴾ و یقیناً (رضا و رحمت) حقّ تعالی با این چنین مخلصان است (در این دنیا و نیز در آخرت هم).

معارف و مسایل

در آیات گذشته، آن حال کفّار و مشرکین بیان گردید که خلقت آسمان و زمین و نظم و نسق شمس و قمر و انتظام باریدن باران و رویانیدن نباتات از آن را آنان هم در قبضه و اختیار خدا دانسته، نسبت به آن یقین دارند، و در آن شرکت هیچ بت و غیره را نمی‌پذیرند، ولی باز هم بتها را در خدایی شریک قرار می‌دهند، علّتش این است که: ﴿**أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**﴾ یعنی، بیشترین آنها کسانی هستند که نمی‌فهمند، در اینجا این سؤال پدید می‌آید که ایشان دیوانه و مجنون نیستند، بلکه هوشیار و فهمیده می‌باشند، کارهای بزرگ دنیا را درست انجام می‌دهند، پس علّت عدم فهم آنها چیست؟! پاسخ آن در آیه‌ی قبل از آیه سابق الذکر چنین داده شده است که آنها را دنیا و لذات فانی و محبّت خواهشهای آن، از فکر و اندیشه در باره آخرت کور و نا فهم قرار داده است، در حالی که این زندگی دنیا غیر از لهو و لعب، یعنی مشغله‌ی وقت گذرانی و بازیچه چیزی دیگر نیست، و زندگی اصلی که جاودانه است، آن زندگی آخرت است.

﴿**وَ مَا هَـٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ ٱلدَّارَ ٱلْأٓخِرَةَ لَهِىَ ٱلْحَيَوَانُ**﴾

در اینجا حَیَوان به معنای حیات در معنی مصدری به‌کار رفته است[1]، در اینجا حیات دنیا را به لهو و لعب تعبیر نمود، با این مطلب که همانگونه که

---

۱ - قرطبی.

بازی‌ها ثبات و قراری ندارند و از آنها مقصد بزرگی در کار نیست، پس از مدّت کوتاهی همه‌ی منظره به پایان می‌رسد، هم چنین است وضع و حال این دنیا.

در آیه‌ای پس از این، وضع بد دیگری از این مشرکان را بیان نمود، چنان‌که این مردم الله تعالی را در آفرینش کاینات یگانه پذیرفته، و باوجود آن شکار جهالت قرار گرفته، بتها را شریک خدایی قرار می‌دهند، چیزی شگفت آورتر از آن وجود ندارد، که هرگاه مصیبت بزرگی بر آنها واقع می‌شود، در آن هنگام هم آنان یقین و اقرار دارند که هیچ بتی نمی‌تواند حامی و مددکار قرار گیرد، فقط خدا می‌تواند از مصیبت رهایی بخشد، چنان‌که هرگاه آنان در دریا سفر می‌کنند و هراس غرق شدن پیش می‌آید برای برطرف کردن آن خطر، به جای خواندن بتی، تنها خدا را می‌خوانند، و الله تعالی بنابر اضطرار وبی‌قرار شدن آنها و مأیوس شدن‌شان از همه حمایت کنندگان دنیوی، دعای‌شان را قبول نموده، آنها را از مهلکه‌ی دنیا نجات می‌دهد، ولی این ظالمان هرگاه به خشکی برسند و مطئمن گردند، باز هم بتها را شریک خدا می‌دانند، آیه‌ی: ﴿**فَإِذَا رَكِبُوا فِي ٱلْفُلْكِ**﴾ همین مطلب را روشن می‌نماید.

فایده: از این آیه معلوم گردید که کفّار هم هرگاه خود را بی‌یار و مددکار ببینند، فقط خدا را می‌خوانند و یقین دارند که غیر از خدا کسی دیگر نمی‌تواند آنها را از آن مصیبت رها سازد و خداوند متعال دعای کفّار را هم قبول می‌نماید؛ زیرا او مضطر است و الله تعالی وعده فرموده است که دعای مضطر را بپذیرد[۱].

---

۱ ـ قرطبی و غیره.

و آنچه در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی غافر آمده که: **﴿و ما دعاء الکفرین إلا فی ضلال﴾** که دعای کفّار قابل قبول نیست، این در عالم آخرت است که در آنجا دعای کافر برای نجات از عذاب آخرت پذیرفته نمی‌شود.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً ءَامِناً﴾ در آیات پیش گفته، حرکات جاهلانه مشرکان مکّه ذکر گردیده بود، باوجود این که یقین دارند که خالق و مالک همه‌ی چیزها، فقط خداست، بتهای خود تراشیده از سنگها را شریک خداوند قرار می‌دهند و تنها خدا را مالک آفرینش کاینات تصوّر نمی‌کنند، بلکه هنگام مصیبت نجات را هم در اختیار او می‌دانند، ولی پس از نجات، باز به شرک مبتلا می‌گردند، یکی از عذرهای‌شان توسط بعضی از مشرکین مکّه چنین بیان شد که ما دین تو را حقّ و صحیح می‌دانیم امّا در پیروی از آن و مسلمان شدن ما نسبت به خود احساس خطر می‌کنیم؛ زیرا کل عرب بر خلاف اسلام است، پس اگر ما مسلمان شدیم، بقیه‌ی عرب ما را می‌ربایند و می‌کشند[1]

در مقام پاسخ به آن، حقّ تعالیٰ فرموده است که: این عذر آنها هم بی‌مورد است؛ زیرا خداوند متعال اهل مکّه را به جهت بیت الله، شرف و بزرگی داده است که هیچ گوشه‌ای از جهان از چنان ایمنی برخوردار نیست، ما کل ارض مکّه را حرم قرار داده‌ایم، اهالی عرب چه مؤمن باشند یا کافر همه احترام حرم را بجا می‌آورند، و قتل و قتال را در آن حرام می‌دانند، در حرم انسان به جای خود، قتل حیوان شکاری و بریدن درختهای حرم را کسی جایز نمی‌داند، و اگر از خارج کسی وارد حرم شود او هم مأمون است، پس احساس خطر از قبول اسلام برای اهالی مکّه عذری ناوارد است.

۱- کما روی ابن عباس، روح.

﴿وَالَّذِينَ جَـٰهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ معنای اصلی جهاد آن است که کسی در دور و برطرف کردن موانع دین، کل توان خود را صرف کند، آن موانعی را هم شامل است که از طرف کفّار و فجّار پیش آید، که جنگ و کشتار با کفّار اعلیٰ ترین فرد آنهاست، و آن موانعی را هم در بر می‌گیرد که از طرف نفس و شیطان هم پیش آیند.

بر هر دو نوع این جهاد، در این آیه، وعده داده شده است که ما جهاد کنندگان را به راه خود هدایت می‌کنیم، یعنی در مواردی که در میان خیر و شرّ یا حقّ و باطل یا نفع و ضرر التباس افتد، مرد عاقل فکر می‌کند که کدام راه را اختیار بکنم، در چنین مواردی خداوند متعال در راه خود راه راست و بی‌خطر را به مجاهدان نشان می‌دهد، یعنی دل‌هایشان را به سوی آن برمی‌گرداند که در آن خیر و برکت باشد.

از عمل به علم، علم افزون می‌گردد

و حضرت ابوالدرداء در تفسیر این آیه فرموده است: «علمی که از طرف خدا به مردم عنایت شده کسانی را که در عمل به علم خود می‌کوشند ما به آنها علم دیگر ارزانی می‌کنیم، که هنوز آن را ندانسته بودند». و فضیل بن عیاض فرموده است: «کسانی که در طلب علم کوشش می‌کنند ما عمل را بر آنان آسان می‌گردانیم»[1].

والله سبحانه و تعالی اعلم، تمّت سورة العنکبوت.



---

۱ - مظهری.

سورة الروم

سورة الروم مكية و هی ستون آية و ست ركوعات

سوره روم درمکّه نازل شده ودارای شصت آیه وشش رکوع می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

الٓمٓ ﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِىٓ أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُم مِّنۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ

مغلوب شده‌اند رومیان. در سر زمین نزدیک و آنها پس از مغلوبی،

سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ فِى بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِنۢ بَعْدُ ج وَ يَوْمَئِذٍ

عنقریب غالب خواهندشد. در چند سال، در دست خداست هرکار اوّل وآخر و درآن روز

يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَن يَشَآءُ وَ هُوَ

خوشحال خواهندشد مسلمانان. به کمک خدا، کمک می‌کندخدا کسی‌راکه بخواهد و اوست

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۵﴾ وَعْدَ اللهِ لَا يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

غالب‌ورحم‌کننده. وعده خدا شده‌است، خلاف‌نمی‌کندالله در وعده‌خود، ولی‌بیشتر مردم

لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ

نمی‌دانند. می‌دانند سطح ظاهری زندگی دنیا را و آنان از آخرت،

هُمْ غٰفِلُونَ ﴿۷﴾

خبری ندارند.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الٓمٓ﴾ (معنای این را خدا می‌داند) اهل روم در موقع نزدیکی، (در مقامی از روم که نسبت به فارس با عرب نزدیکتر است، و مراد از آن «**اذرعات و بصریٰ**» است، که دو شهر از کشور شام هستند[1]، و به علّت داخل شدن آنها در قلمرو روم، جزو سرزمین روم بودند، و در این جبهه اهل روم در مقابل اهل فارس) مغلوب شدند (که مشرکان از آن خوشحال شدند) و آن (رومی) ها، پس از (این) مغلوب شدن خود عنقریب (بر اهل فارس در جبهه‌ای دیگر) در ظرف سه سال تا نه سال غالب خواهند شد (و این غالبیت و مغلوبیت همه از جانب خداست؛ زیرا) پیش (از مغلوبیت) هم اختیار به دست خدا بود (که از آن مغلوب کرده بود) و پس (از مغلوبیت) هم خداوند اختیار دارد (که غالب کند) و در آن روز، (وقتی که اهل روم غالب گردند) مسلمانان از این امداد الهی خوشحال خواهند شد (یا مراد از این امداد این است که خداوند متعال مسلمانان را در گفتارشان راستگو و غالب می‌فرماید؛ زیرا که این پیشگویی را مسلمانان بر کفّار اظهار فرمودند و کفّار تکذیب کردند، پس با واقع شدن آن، مسلمانان پیروز می‌شوند، و یا مراد این است که مسلمانان را در مقاتله غالب گرداند، چنان‌که آن به صورت پیروزی در جنگ بدر پدید آمد، در هر صورت، مورد نصرت، اهل اسلام هستند، و با مشاهده‌ی حال مغلوب شدن مسلمانان نباید تصوّر کرد که این مسلمانان مغلوب، در وقت مقابله با کفّار، مغلوب خواهند شد؛ زیرا نصرت در قبضه‌ی قدرت الهی است) او هر کسی را که بخواهد، پیروز می‌گرداند، و اوست غالب (و هر گاه بخواهد کفّار را قولاً یا فعلاً مغلوب می‌گرداند، و

---

۱ - کذا فی‌القاموس.

ذات مبارکش) رحیم (هم) است. و (هرگاه بخواهد مسلمانان را پیروز می‌گرداند،) خداوند متعال به این وعده فرموده است که (و) الله تعالی هرگز از وعده‌ی خویش تخلّف نخواهد نمود، (لذا این پیشگویی حتماً وقوع خواهد یافت) ولی بیشتر مردم (تصرّفات خدایی را) نمی‌دانند، (بلکه تنها به اسباب ظاهر نگاه کرده بر اساس آنها قضاوت می‌کنند، بنابر این، وقوع این پیشگویی را دور می‌پندارند، در صورتی که مسبّب الاسباب و مالک الاسباب حقّ تعالی است، بر او تبدیل اسباب هم سهل و آسان است، و برخلاف اسباب واقع کردن سبب هم آسان است.

و هم چنان‌که قبل از وقوع پیش گویی، به سبب عدم اسباب ظاهری، آن را انکار می‌کردند، هم چنین با مشاهده‌ی تکمیل پیشگویی هم، آن را یک امر اتّفاقی تصوّر می‌کنند، و نمی‌دانند که این ظهور وعده‌ی الهی است، بنابر این، لفظ: ﴿**لَا يَعْلَمُونَ**﴾ شامل هر دو مورد می‌شود، لذا جاهل و غافل ماندن آنها از خدا و نبوّت، بنابر این است، که) اینها فقط ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت، آنها (کاملاً) بی خبرند. (که در آنجا چه اتّفاق می‌افتد، لذا در این جهان، نه در فکر نجات از اسباب عذابند، و نه در تلاش اسباب نجات که ایمان و عمل صالح باشد، هستند).

معارف و مسایل

داستان نزول سوره‌ی روم و جنگ فارس

سوره‌ی عنکبوت با این پایان پذیرفت که حقّ تعالی در آن، برای زحمت‌کشان و مجاهدان در راه خود، به گشادن راه خود، و پیروز شدن‌شان در مقاصد خویش، مژده و بشارت داده بود، و داستانی که سوره‌ی روم از آن آغاز شده است، مظهری از نصرت الهی است، حادثه‌ی جنگ فارس و روم

که در این سوره مذکور است، این هر دو گروه کافر بودند، فتح و شکست هیچ یک از آنها به ظاهر موجب مسرّت مسلمانان نیست، ولی از این دو، اهل فارس، مشرکین آتش پرست و اهالی روم نصرانی، اهل کتاب بودند، و ظاهر است که از هر دو نوع کفّار اهل کتاب با مسلمانان بالنسبه نزدیکتر هستند؛ زیرا در بسیار اصول دین، مثل ایمان به معاد و ایمان به رسالت و نبوّت و وحی میان ما و آنها وجه مشترک است، و از این وجه مشترک آن‌حضرتﷺ، در نامه‌ای که به هرقل نوشت و او را به اسلام دعوت داد، استفاده نمود که: ﴿**تعالوا إلی کلمة سواء بیننا و بینکم**﴾الآیه، نوعی قرب مسلمانان با اهل کتاب سبب قرار گرفت که در زمان قیام آن‌حضرتﷺ، به مکّه‌ی مکرّمه، فارس بر روم حمله برد، و طبق قول حافظ ابن حجر و غیره، این جنگ در میان «اذرعات و بصریٰ» از کشور شام درگرفت، و در اثنای این جنگ مشرکین مکّه می‌خواستند که فارس غالب آید؛ زیرا که آنها با هم در شرک و بت‌پرستی شریک بودند، و مسلمانان می‌خواستند که رومیان غالب گردند؛ زیرا از نظر دین و مذهب، اینها با هم قریب بودند، ولی از قضا در این حادثه فارس بر روم غلبه یافتند، تا این‌که قسطنطینه را هم فتح کردند، و در آنجا برای عبادت خود آتشکده بنا نهادند، و این فتح آخرین فتح خسرو پرویز به شمار رفت که بعد از آن روی به زوال رفت تا به وسیله‌ی مسلمانان، سلسله‌ی پادشاهی او در جهان خاتمه یافت[۱].

بر این حادثه مشرکان مکّه جشن گرفتند و به مسلمانان طعنه زدند که آنچه شما می‌خواستید، شکست خورد و همانگونه که روم در مقابل اهل فارس شکست خورده شما هم در مقابل ما شکست خواهید خورد،

---

۱ - قرطبی.

مسلمانان از این طعنه زدن، رنجور گشتند[۱].

آیات ابتدایی سوره‌ی روم در خصوص این حادثه نازل گردید، و در آنها چنین پیشگویی شد که ظرف چند سال باز روم بر فارس غلبه خواهد کرد، وقتی که حضرت صدّیق اکبر این آیات را شنید در گوشه و کنار مکّه و مجالس اهل مکّه و بازار رفته اعلان نمود که جای جشن‌گرفتن شما نیست، ظرف چند سال باز روم بر فارس غالب خواهد آمد، از جمع مشرکان مکّه ابی بن خلف به مقابله برخاست و گفت که تو دروغ می‌گویی، امکان ندارد که باز روم سربلند کند، صدّیق اکبر فرمود: ای دشمن خدا دروغگو خودت هستی، و من حاضرم بر این موضوع شرط ببندم که اگر ظرف سه سال روم غالب نشد، ده شتر به تو بدهم و اگر غالب آمده تو ده شتر به من بده، (این معامله قمار بود ولی تا آن زمان حرام نبود) این را صدّیق اکبر طی کرده به خدمت رسول خداﷺ، حاضر شد و این معامله را بازگو نمود، آن حضرتﷺ، فرمود: من مدّت سه سال را تعیین نکردم؛ زیرا در قرآن لفظ بضع آمده است که از سه تا نه دلالت دارد تو برو و با کسی که با او معاهده کرده‌ای بگو که من به جای ده شتر صد شتر شرط می‌کنم، ولی مدّت هم به جای سه سال نه سال باشد، و در بعضی از روایات آمده است که آن حضرتﷺ، فرمود: هفت سال مقرّر بکن، صدّیق اکبر دستور را به اجرا گذاشت و ابی بن خلف برای قرارداد جدید راضی شد[۲].

از روایات حدیث معلوم می‌گردد که این واقعه پنج سال قبل از هجرت وقوع یافت، و بر هفتمین سال به هنگام غزوه بدر روم بار دوم بر فارس غلبه یافت و در آن زمان ابی بن خلف مرده بود و صدّیق اکبر از وارثان

---

۱ - ابن جریر و ابن ابی حاتم.
۲ - ابن جریر بسنه عن مجاهد و روی القصة الترمذی عن ابی سعیدالخدری و نیارالمکرم بتغیر یسیر.

او صد شتر طبق قرارداد دریافت نمود که آنها پرداخت کردند.

در بعضی از روایت آمده است که وقتی قبل از هجرت ابی بن خلف هراس داشت که شاید ابوبکر رضی الله عنه، هجرت کند به او گفت: نمی‌گذارم مگر این‌که کفیل بدهی، که حسب میعاد اگر روم غالب نیامد او صد شتر به من بدهد، حضرت صدّیق اکبر پسر خود عبدالرحمن را کفیل مقرّر نمود، وقتی که طبق شرط صدّیق اکبر پیروز گشت و صد شتر به دستش رسید آنها را برداشته به خدمت رسول خدا ﷺ، حاضر شد، آن‌جناب ﷺ، فرمود: این شترها را صدقه کن، در مسند ابویعلی و ابن عساکر از براء بن عازب مروی است که آن‌حضرت ﷺ، فرمود: «**هذا السحت تصدق به**» این حرام است، آن را صدقه کن[۱].

مسئله قمار

قمار از روی نصوص قرآن حرام قطعی است، پس از هجرت به مدینه وقتی که شراب حرام شد، همراه با آن قمار هم حرام شد و از عمل شیطان قرار گرفت در آیه: ﴿**إنما ألخمر و ألميسر وألازلام رجس من عمل ألشيطان**﴾ میسّر و ازلام از صورتهای قمار هستند که حرام قرار داده شدند، و این شرط دو طرفه داد و ستد، شکست و پیروزی که حضرت صدّیق اکبر با ابی بن خلف مقرّر کرد آن هم یک نوع قمار بود، ولی این واقعه پیش از هجرت است، زمانی که قمار حرام نبود، لذا وقتی در این واقعه اموال قمار پیش آن‌حضرت ﷺ، آورده شد مال حرام نبود، بنابر این، این سؤال پدید می‌آید که چرا آن‌حضرت ﷺ، به تصدق آن دستور داد و در روایت دیگر که نسبت به آن لفظ سحت آمده است که معنای مشهور آن حرام است، چگونه

۱- روح.

صحیح می‌شود؟ جواب آن را فقهای کرام چنین داده‌اند که این مال اگر چه در آن زمان حلال بود ولی کسب مال به وسیله قمار هم، در نزد آن‌حضرتﷺ، در آن زمان ناپسند بود، لذا آن را مناسب به شأن صدّیق اکبر ندانسته، دستور به تصدّق آن داد و این شبیه به آن بود که در زمان حلال بودن شراب هم رسول‌خدا و صدّیق اکبر هیچ گاه آن را ننوشیدند.

و لفظ سحت که در بعضی از روایات آمده است، اوّلاً محدّثین آن را صحیح ندانسته‌اند، و اگر صحیح هم دانسته شود، باز هم این لفظ به چند معنای به‌کار می‌رود، به معنای حرام مشهور است، معنای دیگر آن ناپسند و مکروه هم آمده است، چنان‌که در حدیث آمده است که رسول‌خداﷺ، فرمود: «**کسب الحجام سحت**» یعنی کسب رگ‌زنی سحت است و در اینجا جمهور فقیهان آن را به ناپسند و مکروه معنا کرده‌اند، و امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن و ابن اثیر در نهایة، این معانی مختلف را از محاورات عرب و احادیث نبویه ثابت کرده‌اند.

و این قول فقهای کرام از این جهت هم واجب القبول است که اگر در واقع این مال حرام می‌بود، پس طبق موازین شرع می‌بایستی این مال به آن شخص مسترد می‌شد که از او گرفته شده بود و تصدّق مال حرام در صورتی است که مالک او معلوم نباشد، یا رسانیدن آن مال به او مشکل و متعذّر قرار گیرد، یا در مسترد کردن آن از نظر شرع، قباحتّی داشته باشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿**يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ ٱلْمُؤْمِنُونَ ○ بِنَصْرِ ٱللَّهِ**﴾ یعنی، در آن روزی که روم بر فارس غالب آید، مسلمانان خوشحال می‌شوند، از کمک خدا با توجّه به اعتبار نظم عبارت، ظاهر این است که مراد از نصر و کمک نصر و کمک رومی‌هاست، و آنان اگر چه کافر بودند، ولی در مقابل کفّار دیگر از نظر کفر،

کفرشان سبک‌تر بود، لذا کمک کردنشان از جانب خدا امری دور نیست، بویژه وقتی که از نصرت آنها مسلمانان خوشحال گردند، و در مقابل کفّار قریش، پیروز شوند، و این هم احتمال می‌رود که مراد از نصرت، نصرت مسلمانان باشد که از دو جهت امکان داشت، نخست این‌که مسلمانان پیروزی رومیها را دلیل صدق قرآن و حقّانیت اسلام قرار داده، به رخ کفّار بکشند، لذا پیروزی رومیها در حقیقت، نصرت مسلمانان بود، و از نظر دیگر هم می‌تواند نصرت مسلمانان قرار گیرد که در آن کفّار، دو ابر قدرت داشتند: یکی فارس، دوم روم، خداوند هر دو را رویا روی یکدیگر قرار داده هر دو را تضعیف کرد که در آینده مقدّمه‌ای برای فتوحات اسلامی قرار گرفت[۱].

﴿**يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ ٱلْأَخِرَةِ هُمْ غَـٰفِلُونَ**﴾ یعنی اینها یک بعد از زندگی دنیا را کاملاً می‌دانند که چگونه تجارت بکنند و در چه مالی تجارت کنند، از کجا بخرند و در کجا بفروشند و چگونه کشاورزی کنند، کی بذر افشانی کنند، کی درو کنند، چگونه ساختمان بسازند و چه نوع وسایل عیش و عشرت فراهم آورند، ولی بعد دیگر حیات دنیا راکه حقیقت و مقصد اصلی آن را روشن می‌کند، که اقامت چند روزی دنیا، در اصل اقامت مسافرتی است، انسان ماندگار اصلی اینجا نیست، بلکه دار آخرت جایگاه جاودانه‌ی اوست، برای مدّت کوتاهی به اینجا آمده، هدف اصلی‌اش این‌است که برای وطن‌اصلی خویش از اینجا وسایل فراهم کرده، بدانجا بفرستد و وسایل راحت آنجا ایمان و اعمال صالح است و از این بعد دیگر کسانی که بسیار عاقل و هوشمند گفته می‌شوند غافل و

---

۱ - کذا فی الروح.

نادانند.

در الفاظ قرآن تأمّل نمایید که با لفظ: ﴿**يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا**﴾ را ذکر نمود که ظاهراً را با تنوین فکر آورده با توجّه به قواعد عربی اشاره به این است که در حقیقت مردم حیات ظاهر را هم کاملاً درک نکرده‌اند فقط به یک بعد آن نظر کرده آن را می‌دانند، از بعد دیگر آن در غفلت به‌سر می‌برند و از آخرت، کاملاً غافل و جاهلند.

اگر فنون زندگی دنیا توأم با غفلت از آخرت به‌دست آید هیچ گونه دانشمندی نیست

قرآن کریم مملوّ از داستانهای عبرت‌انگیز ملل جهان است، کسانی که در مکاسب دنیا و فراهم کردن وسایل عیش و عشرت، بسیار نام‌آور بودند، باز سرانجام بد آنها هم در این جهان به چشم و نظر مردم دنیا رسید و عذاب دایمی آخرت نصیب آنها شد، لذا مردمان فهمیده به آنها عاقل و حکیم نمی‌گویند، متأسّفانه امروز عقل و حکمت در این منحصر شده است که کسی بیشتر مال جمع کند و وسایل زندگی خود را از دیگران بهتر بسازد، پس او بزرگترین عاقل دانسته می‌شود، اگر چه از نظر اخلاق انسانی تهی دست باشد، از نظر عقل و شرع چنین شخصی را عاقل دانستن، توهین به عقل است، در زبان قرآن تنها کسانی عاقلند که خداوند و آخرت را بشناسند، و در جهت این شناخت عمل کنند، و لوازم زندگی دنیا را به میزان ضرورت به دست آورند، و آنها را مقصد زندگی خود قرار ندهند، و همین است مفهوم این آیه کریمه: ﴿**إن فی ذٰلك لأيٰت لأولی الألباب، الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً**﴾.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِىٓ أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا
آیا فکر نمی‌کنند در دل خود که آنچه آفریده الله آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآيِٕ رَبِّهِمْ لَكَٰفِرُونَ ﴿۸﴾
به حق و میعاد مقرّر است، و بسیاری از مردم ملاقات با پروردگار خود را نمی‌پذیرند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
آیا آنهاسیرنکرده‌اند درزمین که‌بنگرند چگونه‌شده سرانجام کسانی‌که‌پیش‌ازآنها بوده‌اند

كَانُوٓا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا ٱلْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَآ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
که قوی‌تر بودند در زور، وشخم زدند زمین‌را، وآباد کردند آن‌را بیش از آنچه آباد کرده‌اند،

وَ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَٰكِن كَانُوٓا أَنفُسَهُمْ
و آوردند پیش آنها پیامبران‌شان احکام واضح، پس نبود اللّه بر آنها ظالم، ولی آنها بر خود

يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ
ظلم‌می‌کردند. سپس‌شد سرانجام‌بدکاران بد، ازایـن‌جهت‌که تکذیب‌می‌کردند سخنان‌خدارا

وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۰﴾
و به آنها استهزا می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا (با شنیدن دلایل وقوع آخرت هم نظر آنان بر دنیا دوخته و) در دل خود چنین فکر نکردند، که خداوند متعال آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنها است را برای حکمتی و (تا) وقتی مقرّر آفریده است (چنان‌که او در آیات خبر داده است که از جمله حکمتهای او یکی پاداش و مجازات است، و وقت مقرّر قیامت می‌باشد، اگر در دلهای خود فکر می‌کردند،

امکان این وقایع از نظر عقل و وقوع آنها از نظر نقل یعنی قرآن و صدق این نقل از اعجاز آشکار می‌شد و آخرت را منکر نمی‌شدند، ولی به علّت عدم تفکّر، منکر می‌شوند) و (این چیست و) بسیاری مردم ملاقات پروردگار خود را منکر هستند، آیا اینها (هیچ گاه از خانه بیرون نرفته‌اند و) در زمین سیر و سیاحت نکرده‌اند تا در آن ببینند، که مردمان (منکر) گذشته از پیش با چه سرانجام (نهایتی) رو به رو شدند (کیفیت آنها این بود که) آنان از ایشان به اعتبار قوّت برتر بودند و آنها زمین را (نسبت به اینها بیشتر) کاشت کرده بودند و تا چه حدّی آنها (به وسیله ساز و سامان و منازل) آن را آباد کرده‌اند، از اینها بیشتر آنان، آن را آباد کرده بودند و به نزد آنها هم پیامبرانشان معجزه آورده بودند که این‌ها آنان را تسلیم نکردند و به وسیله‌ی عذاب هلاک شدند که آثار هلاکتشان هنوز از منازل ویران شده‌ی آنها سرجاده‌ی شام آشکار و نمایان است. پس (در این هلاکت) خدا نمی خواست که بر آنان ظلم کرده باشد، بلکه خود آن ها بر خود ظلم می‌کردند (که پیامبران را انکار کرده مستحق هلاکت گشتند، این حالت آن‌ها در دنیا بود و) باز (در آخرت) سر انجام کسانی که (چنین) کار بدی (یعنی انکار پیامبران) را مرتکب شدند، بد شد، (فقط) بدین خاطر که آنها آیات خدا، (یعنی احکام و اخبار) را تکذیب کرده بودند، (و گذشته از آن) آن ها را با باد تمسخر می‌گرفتند، (سر انجام دوزخ مجازات آنهاست.)

معارف و مسایل

دو آیه‌ی پیش گفته، تکمله‌ی مضمون گذشته و گواه بر آن هستند که ایشان در زرق و برق چند روزه‌ی دنیا و لذّت های فانی، چنان سرمست شده اند که از حقیقت و سر انجام کارخانه‌ی هستی، کاملا غافل گردیده‌اند،

و اگر خود اینها قدری در دل خود فکر و اندیشه می‌کردند، پس این راز هستی بر آنها آشکار می‌شد، که خالق کاینات این آسمانها و زمین را و مخلوقات میان آن ها را هدف و بی‌فایده نیافریده است، آفرینش آنها حتما مقصد و حکمتی بزرگ دارد، و آن این است که مردم به وسیله‌ی شناخت نعمت‌های بی‌شمار خداوند، خالق آن ها را بشناسند و در پی تلاش و جستجوی او قرارگیرند، که او با انجام چه کارهایی خشنود می‌شود و با انجام چه کارهایی ناراضی می‌گردد، تا که بتوانند وسایل رضاجویی او را فراهم کنند و از کارهای ناراضی کننده اجتناب ورزند، و این هم روشن است که برای این دو نوع کار، قدری جزا و سزا هم لازم و ضروری است، و نیک و بد را در یک ترازو قرار دادن خلاف عدل و انصاف است، این هم معلوم است که این جهان دارالجزا نیست که انسان در آن به پاداش یا کیفر اعمال نیک وبد خود برسد، بلکه در اینجا بیشتر چنان است که مرمان جرایم پیشه، بیشتر خوشحال و خرّم و پیروز به نظر می‌رسند، و پرهیزکنندگان از کار بد بیشتر شکار مصایب و تنگدستی قرارمی‌گیرند، لذا ضروری است که چنین وقتی در آینده که این کارخانه خاتمه یابد فرارسد و در آن محاسبه‌ی اعمال نیک و بد انجام گیرد، و بر آن جزا و سزامترتّب شود، که نام آن آخرت و قیامت است.

خلاصه این‌که اگر اینها قدری اندیشه کنند پس همین زمین و آسمان و مخلوقات آنها گواهی می‌دهند، که اینها دایمی نیستند، بلکه برای چند مدّت کوتاهی پدید آمده‌اند، و پس از آنها عالم دیگری آمدنی است، که آن برای همیشه می‌ماند، حاصل آیه‌ی قبلی از دو آیه‌ی سابق همین است؛ ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِىٓ أَنفُسِهِم﴾ این مضمون از یک جهت استدلال عقلی است، و در آیه بعدی محسوسات و مشاهدات و تجربات دنیا را بر گواهی آن

تقدیم داشته است و اهل مکّه را خطاب فرموده‌است:

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ﴾ یعنی این اهل مکّه مقیم چنان سرزمینی هستند که در آنجا نه کشاورزی وجود دارد و نه صنعت و نه مواقع تجارت و نه ساختمان‌های زیبا و مرتفعی، ولی سفر کشور شام و یمن برای آنها به خاطر چنین مقاصدی پیش می‌آید، پس آیاآنها در چنین سفرهایی، سرانجام ملل گذشته‌ی جهان را پیش خود مشاهده نکرده‌اند، که خداوند در روی زمین سلیقه‌ی تصرّفات بزرگ به آنها داده‌بود که با حفر زمین و بیرون آوردن آب از آن و آبیاری کردن مزرعه و باغها از آن و بیرون آوردن طلا و نقره و فلزهای دیگر از معادن مخفی زیر زمین و ساختن مصنوعات گوناگون برای استفاده‌ی عموم مردم وظیفه‌ی زندگی آنان بود، و آنان در عصر خود از ملل متمدّن جهان به‌شمار می‌رفتند، ولی آنها در این عیش و عشرت فانی چنان سرمست شدند که خداوند و سرای جاودانی را فراموش کردند، خداوند به جهت تذکّر به آنها پیامبران و کتابهای خود را گسیل ساخت، ولی باز هم آنان به سوی آنها التفاتی نکردند، و در نهایت در این جهان هم گرفتار عذاب شدند که آثار خرابی‌های آبادی آنها هنوز بر آن گواهی می‌دهد، در دنباله‌ی آیه فرمود: اندیشه کنید که آیا در این عذاب از سوی خدا بر آنها ظلمی روا شده است یا این‌که خود آنها بر خود ظلم کرده‌اند که اسباب عذاب را جمع‌آوری نموده‌اند.

اَللهُ يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾ وَ يَوْمَ

الله می‌آفریند نخستین بار، باز آن را اعاده می‌کند، باز به سوی او باز می‌گردید. و رزوی‌که

تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمْ
برپا می‌شود قیامت شکسته می‌شود امید گناهکاران. و نمی‌باشد کسی از شریکان آنان

شُفَعَـٰٓؤُا وَ كَانُوا بِشُرَكَآئِهِمْ كَـٰفِرِينَ ﴿۱۳﴾ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ
سفارش‌کننده‌ای، وبه‌شریکان‌خودمنکرمی‌شوند. و روزی‌که برپامی‌شودقیامت، درآن‌روز

يَتَفَرَّقُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَهُمْ فِى رَوْضَةٍ
می‌شوندمردم متفرّق. پس کسانی‌که یقین آوردند و کردند کار نیک، پس می‌باشند در باغ

يُحْبَرُونَ ﴿۱۵﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا وَ لِقَآيِ ٱلْأَخِرَةِ فَأُولَـٰٓئِكَ
آراسته‌شده. و کسانی‌که منکر شدند وتکذیب کردند سخنان مارا و ملاقات آخرت را، آنها

فِى ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۱۶﴾ فَسُبْحَـٰنَ ٱللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ
در عذاب گرفتار آیند. پس یاد کنید الله پاک را به وقتی که شام می‌کنید و وقتی که

تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ
صبح می‌کنید. و برای اوست خوبی در آسمانها و زمین و وقت دیگر و وقتی که

تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَ يُحْىِ
ظهر باشد. بیرون می‌آورد زنده را از مرده و مرده را از زنده و زنده می‌کند

ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ج وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۹﴾
زمین‌را پس‌از مردنش و این‌چنین شمابیرون‌آورده‌می‌شوید.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال بار نخست آفرینش را پدید می‌آورد، سپس بار دیگر آن را خواهد آفرید، باز (پس از آفریدن) به پیش او (برای حساب و کتاب) آورده می‌شوید و روزی که قیامت برپا می‌شود (در آن اعاده مذکور تحقّق

می‌یابد) در آن روز مجرمان (کفّار به هنگام بازخواست) حیران می‌مانند (نمی‌توانند سخن فهمیده‌ای بگویند) و از شریکان (ساخته شده‌ی) آنان (که آنها را شریک عبادت قرار می‌دادند) کسی برایشان شفیع نمی‌باشد (و آنگاه خود) اینها (همه) منکر شریکان خود می‌شوند (که ﴿**والله ربنا ما كنّا مشركين**﴾) و روزی که قیامت برپا می‌شود، در آن روز (علاوه بر واقعه‌ی یاد شده، واقعه‌ی دیگری هم اتّفاق می‌افتد که از طرق مختلف) همه‌ی مردم از هم جدا می‌شوند، یعنی کسانی که ایمان آورده بودند و کارهای نیک انجام داده بودند، آنها در باغهای بهشت مسرور خواهند شد، و کسانی که کفر ورزیده بودند و آیات و وقوع قیامت را تکذیب کرده بودند، آنها به عذاب گرفتار خواهند شد (معنای از هم جدا شدن این است وقتی که فضیلت ایمان و عمل صالح بر شما روشن گردید) پس شما تسبیح خدا را (با اعتقاد و قلب که ایمان هم در آن داخل شد و به زبان و قول که در آن اقرار و اذکار دیگر هم آمدند، و عملاً و ارکاناً هم که در آن تمام انواع عبادت بالعموم و نماز بالخصوص آمد، خلاصه آن‌که هر وقت تسبیح خدا را) بجا آورند (بویژه) به هنگام شام و وقت صبح و (آنچه به تسبیح خدا به شما دستور رسیده، پس او در واقع مستحق آن هم هست؛ زیرا که) در تمام آسمانها و زمین از او ستایش می‌شود (فرشتگان در آسمان و در زمین بعضی به صورت اختیار و بعضی به اجبار از او حمد و ثنا به‌جا می‌آورند، کقوله تعالی: ﴿**و إن من شيء إلّا يسبح بحمده**﴾ پس وقتی که او چنین محمودالصفات و کامل الذات است، پس شما هم باید تسبیح او را به‌جای آورید) و بعد از زوال (هم تسبیح او را ادا کنید) و به هنگام ظهر (هم او را تسبیح کنید که این اوقات تجدّد نعمت و زیادت ظهور آثار قدرتند، پس در آنها تجدید تسبیح مناسب است، به‌ویژه برای نماز همین اوقات مقرّر است،

چنان‌که در مسا مغرب و عشا آمدند، و عشی شامل ظهر و عصر می‌شود، ولی چون ظهر صراحتاً مذکور است، پس مراد از آن تنها عصر است و صبح خود جداگانه به تصریح ذکر شده است، پس برای او آفریدن دوباره چه مشکلی دارد؛ زیرا او دارای چنان قدرتی است که) زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (مثلاً از نطفه و بیضه انسان و جوجه، و از انسان و مرغ نطفه و بیضه) و زمین را پس از مردن (خشک شدنش) زنده (تر و تازه و شاداب) می‌کند و هم چنین شما (در روز قیامت) از قبرها بیرون آورده می‌شوید.

معارف و مسایل

﴿فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾ «یحبرون» از حبور مشتق و به معنای سرور و خوشی می‌آید، و عموم این لفظ، شامل هر نوع سروری می‌شود که اهل جنّت به نعمتهای بهشت نایل می‌گردند و آن در قرآن کریم در این مقام عام گذاشته شده است، و هم چنین در جای دیگر فرموده است که: ﴿**فلا تعلم نفس ما أخفي له من قرة أعين**﴾[1]، یعنی: کسی در دنیا نمی‌داند که برای او در جنّت چه نوع وسایل فرح‌بخش و راحت و سرور انتظام شده است، و بعضی از مفسّرین که چیزهایی برای سرورهای ویژه‌ای در زیر این آیه ذکر کرده‌اند همه‌ی آنها جزو این اجمال هستند.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ○ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ﴾ لفظ سبحٰن الله مصدر است که فعلش محذوف است، یعنی «سبحوا الله سبحاناً» ﴿حِينَ تُمْسُونَ﴾ یعنی وقتی که شما در وقت شام وارد می‌شوید، ﴿وَ حِينَ تُصْبِحُونَ﴾ یعنی وقتی که زمان صبح

---

۱ - سجده، ۱۷.

فرا برسد، ﴿وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ﴾ این جمله در وسط به صورت دلیل آورده شده، که در صبح و شام تسبیح خداوند از این جهت ضروری است که در آسمانها و زمین تنها او مستحقّ حمد است، و تمام اهل آسمان و زمین به تحمید او مشغول‌اند و چنان‌که در ابتدای آیه به تسبیح صبح و شام دستور داده شده است، در آخر آیه از ﴿عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ﴾ در دو وقت دیگر هم به تسبیح امر شده است: یکی وقت عشی که به قسمت آخر روز گفته می‌شود که وقت عصر است، دوم وقت ظهر یعنی بعد از زوال خورشید.

و در ترتیب بیان همانگونه که شام را بیش از صبح آورد، بیان فرمود، هم چنین آخرین قسمت روز را بر ظهر مقدّم کرده، بیان نمود، علّت تقدّم شام یعنی شب بدین خاطر است که در تاریخ اسلامی، شب مقدّم می‌باشد و تاریخ از غروب آفتاب تغییر می‌کند و علّت تقدیم عشی یعنی وقت عصر بر ظهر می‌تواند این باشد که عموماً وقت عصر وقت اشتغال به کار است و در آن عادتاً دعا و تسبیح و نماز مشکل می‌باشد، از این، به صلوة وسطی که در نزد جمهور مفسّرین وقت عصر است، در قرآن تأکید نماز شده است که: ﴿حافظوا علی ألصلوات و ألصلوة ألوسطی﴾[1].

در آیه‌ی مذکور نسبت به نماز ریا صلوة تصریحی وجود ندارد، لذا آن شامل هر نوع ذکرالله قولی و عملی است، چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، و چون از همه‌ی اقسام ذکرالله نماز اعلی و افضل است، پس به درجه‌ی اوُلی شامل این هم می‌شود، بنابر این عالمان فرموده‌اند که: در این هر پنج نماز با ذکر اوقات آمده‌اند، چنان‌که کسی از حضرت ابن عبّاس

۱ - بقره، ۲۳۸.

پرسید: آیا در قرآن ذکر صریح پنج نماز آمده است، او فرمود: آری و در استدلال این آیه را مطرح ساخت و فرمود: در «حین تمسون» نماز مغرب و در «حین تصبحون» نماز فجر و در «عشیاً» نماز عصر و در «حین تظهرون» نماز ظهر صراحتاً مذکورند، اینک تنها نماز عشا باقی مانده است، و برای اثبات آن از جمله آیه‌ی دیگر استدلال نمود که: **﴿و من بعد صلوة ألعشاء﴾**[1].

و حضرت حسن بصری فرموده است که حین تمسون شامل نماز مغرب وعشا هر دو می‌باشد.

فایده‌ای بزرگ

این آیه، آن دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، است که به جهت آن قرآن او را به وفای عهد خطاب نمود که: **﴿و ابراهیم ألذی وفّیٰ﴾** و حضرت ابراهیم این کلمات را به هنگام صبح و شام می‌خواند، چنان‌که با سندهای صحیح از حضرت معاذ بن انس رضی الله عنه، روایت است که علّت تعریف حضرت ابراهیم علیه السلام، به وفای عهد این دعای او بود.

ابو داوود، طبرانی، ابن سنی و غیره از حضرت ابن عبّاس روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم، نسبت به این دو آیه: **﴿فَسُبْحَـٰنَ ٱللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ○ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ○ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾** فرمود: کسی که به هنگام صبح این کلمات را بخواند، پس اگر در عمل تمام روز او کوتاهی باشد، آن به برکت این کلمات تکمیل می‌گردد. و کسی که به هنگام شام اینها را بخواند، پس کوتاهی اعمال شب او به

---

۱ - نور، ۵۸.



وسیله‌ی آنها تکمیل می‌گردد[1].

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿۲۰﴾
واز نشانیهای‌اوست این‌که‌آفرید شمارا ازخاک، بازالآن شماانسان‌هستیددر زمین‌پراکنده.

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجاً لِّتَسْكُنُوٓاْ إِلَيْهَا وَ جَعَلَ
واز نشانیهای‌اوست این‌که‌آفرید برای‌شمااز خودشماهمسر که‌آرام گیرید به‌آنها و قرار داد

بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾
درمیان شما دوستی ومهربانی، البتّه دراین سخنان نشانهاست برای‌کسانی‌که فکر بکنند.

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَٰنِكُمْ إِنَّ فِى
و از نشانیهای اوست آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهای شما، در

ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّلْعَـٰلِمِينَ ﴿۲۲﴾ وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ
این، نشانیهاست برای فهمیدگان. و از نشانیهای اوست خواب شما در شب و روز

وَ ٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿۲۳﴾ وَ مِنْ
و تلاش کردن‌تان از فضل او، در این بسیار نشانی است برای کسانی که می‌شنوند. و از

ءَايَـٰتِهِ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ
نشانیهای اوست که‌نشان می‌دهد به‌شما برق‌را برای‌ترس وامید، وفرودمی‌آورد از آسمان

مَآءً فَيُحْىِ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ
آب، پس زنده می‌کند به آن، زمین را پس از مردنش، در این بسیار نشانی‌ها است

---

۱ - روح المعانی.

لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۴﴾ وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَ ٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦۚ
برای کسانی که فکر می‌کنند. واز نشانیهای اوست این که قایم است آسمان و زمین به‌دستور او،

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿۲۵﴾ وَ لَهُۥ مَن
باز وقتی می‌خواند شمارا یکبار، از زمین، آنگاه شما بیرون می‌شوید. واز اوست هرکه هست

فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُۥ قَـٰنِتُونَ ﴿۲۶﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ
در آسمانها و زمین، همه تابع دستور او هستند. و اوست که نخستین بار می‌آفریند باز

يُعِيدُهُۥ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِۚ وَ لَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِۚ
آن‌را اعاده می‌کند، و آن آسان است بر او، و شأن او از همه بالاتر است در آسمانها و زمین

وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۲۷﴾
و اوست غالب و با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

و یکی از نشانه‌های (قدرت) او این (امر) است که شما را از خاک آفرید (یا بدین شکل که آدم علیه‌السلام، از خاک آفریده شده است، که مشتمل بر همه ذرّیه‌ی اوست، و یا بدین شکل که اصل نطفه غذاست و اصل آن عناصری است که جزء غالب آن خاک است) باز پس از چند روز (چه شد که) شما انسان شده (بر روی زمین) پراکنده می‌گردید، (و به نظر می‌رسید) و از نشانه‌های (قدرت) او این است که او به خاطر (استفاده‌ی شما) از جنس خود شما، همسری برای شما آفرید (و آن استفاده این که) تا برای شما از طرف او آرامش میسّر گردد، و در میان شما زن و شوهر محبّت و همدردی پدید آورد، در این (امر مذکور) نشانه‌های (قدرت) برای کسانی که از فکر بهره می‌گیرند، وجود دارد؛ (زیرا برای استدلال نیاز به فکر است،

و صیغه‌ی نشانه‌ها را به صورت جمع از این جهت بیان نمود که این امر مذکور حاوی چندین امر دیگر بود) و از نشانه‌های (قدرت) اوست آفرینش آسمان و زمین و اختلاف زبان و لهجه و رنگ شما (یا مراد از لب و لهجه لغت است، یا صدا و طریقه گفتگو) در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) برای دانشمندان وجود دارد، (در اینجا توجیه آوردن صیغه‌ی جمع دانشمندان، همان می‌تواند باشد که بیان گردید) و از نشانه‌های (قدرت) او خواب و استراحت شما در شب و روز است (اگر چه در شب بیشتر و در روز کمتر باشد) و تلاش کردن شما در پی رزق او، (در روز بیشتر و در شب کمتر، بنابر این در آیه دیگر خواب را به شب و تلاش رزق را به روز اختصاص داده و بیان نمود) در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) او برای کسانی که (دلایل را با توجّه) می‌شنوند، وجود دارد، و از نشانه‌های (قدرت) او این است که او شما را (به هنگام باران) برق (درخشنده) نشان می‌دهد که از آن ترس (افتادن آن) هم می‌باشد، و (از آن) امید (باران) هم می‌رود، و اوست که از آسمان آب می‌باراند، پس از آن زمین را پس از مردنش (خشک شدنش) زنده (تر و تازه) می‌کند در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) برای کسانی که از عقلی (نافع) برخوردارند، وجود دارد، و از نشانه‌های (قدرت) اوست که آسمان و زمین به دستور (و اراده‌ی) او برپا می‌باشند (در این بیان شده است که ابقای آنها و آنچه در بالا ذکر گردید که: ﴿خَلَقَ ٱللهُ ٱلسَّمٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ﴾ و آفرینش ابتدایی آن و تمام این نظام عالم که ذکر شد و این جریان رشته توالد و تناسل و ازدواج با یکدیگر و هیئت فعلی آسمان و زمین که موجود و قایم هستند و اختلاف رنگ و زبان و دگرگونی شب و روز که در آنها چه نوع مصالحی مضمر است و نزول باران و ظهور مبادی و آثار آن، همه‌ی اینها تا زمانی برقرار هستند

که بقای جهان هدف باشد، و در روزی همه اینها خاتمه می‌یابد) باز (در آن وقت این حاصل می‌شود که) وقتی شما را از زمین فرا می‌خواند، پس شما یکباره بیرون می‌آیید، (و نظام دیگر آغاز می‌گردد که مقام مقصودی است) و (از دلایل قدرت گذشته معلوم خواهد شد که) هر چه (فرشته، انسان و غیره) در آسمانها و زمین وجود دارند همه (مملوک) او هستند (و) همه تابع (مسخّر قدرت) او هستند و (از این ثبوت و قدرت اختصاص کامل چنین ثابت می‌گردد) اوست کسی که اوّل می‌آفریند (چنان‌که در نزد مخاطبین هم از مسلّمات است) باز او دوباره می‌آفریند (چنان‌که از دلایل مذکوره توأم با خبر صادق معلوم گردید) و این (آفریدن دوباره) در نزد او (به اعتبار دید سطحی مخاطبین، به نسبت آفریدن بار اوّل) آسانتر است (چنان‌که با توجّه به توان بشر عادت غالب این است که از ساختن چیزی برای بار نخست، ساختن دوباره‌ی آن آسانتر می‌شود) و شأن او در آسمان و زمین (از همه) اعلی‌تر است (نه در آسمانها چنین کسی بزرگ است و نه در زمین، کقوله تعالی: ﴿**وَ لَهُ ٱلْكِبرِيَآءُ فِى ٱلسَّمٰوٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ**﴾) و اوست (بسیار) غالب (قادر مطلق و) حکیم، (چنان‌که از تصرّفات فوق قدرت و حکمت هر دو ظاهر است، پس او با قدرت اعاده خواهد کرد و در این اعاده آفرینش، هر چند توقّف حاصل شود، در آن حکمت و مصلحت کار فرماست، پس بعد از ثبوت قدرت و حکمت انکار به عدم وقوع آن فی‌الحال جهلی است).

معارف و مسایل

پس از بیان داستان جنگ روم و فارس در ابتدای سوره‌ی روم این را بیان نمود که علّت اصلی گمراهی کفّار و منکرین، عدم توجّه به آخرت و هدف قرار دادن زندگی فانی جهان برای خود است، و آنچه ظاهربینان که

زندگی دوباره در قیامت و حساب و کتاب، جزا و سزا را دور می‌پندارند، از ابعاد مختلفی پاسخ داده شده است، نخست با تأمّل و اندیشه در نفس خویش، و باز در اوضاع ملل دور و اطراف و سرانجام آنها، پس قدرت کامل مطلق الهی را ذکر کرده که در آن کسی سهیم و شریک او نیست، پس نتیجه‌ی ضروری همه این شواهد و دلایل، این مطلب استنباط می‌گردد که فقط او را باید یگانه‌ی مستحق عبادت قرار داد، و آنچه او توسط انبیای خود پیشگویی کرده، همه‌ی اوّلین و آخرین، بار دوم در قیامت زنده می‌شوند، و پس از این‌که از آنها محاسبه و بازجویی به عمل آید، به جنّت یا جهنّم می‌روند، باید به آن ایمان آورد، در آیات سابق الذکر شش مطلب به عناوین مظاهر قدرت، از قدرت کامل و حکمت بالغه بیان نمود، که علایم قدرت و حکمت بی‌مثال او تعالی هستند.

نخستین آیه‌ی قدرت، آفرینش انسان است، که اشرف المخلوقات و حاکم کاینات است از خاک، که از میان عناصر ترکیبی این جهان کم‌ترین عنصر است و در آن کوچکترین شمّه‌ای از حس، حرکت، شعور و ادراک مشاهده نمی‌شود؛ زیرا از عناصر مشهور چهارگانه‌ی آب، آتش، خاک و باد، غیر از خاک در هر یکی تا حدّی حرکتی وجود دارد که خاک از آن هم محروم است، قدرت الهی برای آفرینش انسان آن را برگزید، و این باعث گمراهی شیطان قرار گرفت، که او عنصر آتش را بر عنصر خاک اشرف و اعلی تصوّر کرده، راه تکبّر اختیار کرد، و نفهمید که شرافت و بزرگواری به دست خالق و مالک است، او هر کسی را که بخواهد بزرگی عنایت می‌کند و خاک قرار گرفتن ماده‌ی آفرینش به اعتبار حضرت آدم علیه السلام، ظاهر است، و چون او بنیاد اصلی وجود همه بنی نوع انسان است، لذا انتساب آفرینش بقیه مردم به خاک امری بعید نیست، و این هم امکان دارد که عموم

انسانهایی که در سلسله توالد و تناسل به وسیله نطفه پدید می‌آیند در این صورت هم از اجزایی که نطفه از آنها مرکّب می‌گردد جزو غالب آنها خاک است.

دومین آیه‌ی قدرت این است که خداوند متعال، از جنس خود انسان، زنها را آفرید که همسران مردان قرار گرفتند، و آفریدن دو قسم فرزند مختلف از یک ماده و یک قالب و یک غذا که در اعضا و جوارح، و صورت و سیرت، عادت و اخلاق، تفاوت و امتیازی نمایان یافته می‌شود، این آفرینش نشانی کامل و کافی بر قدرت و حکمت کامل الهی جلّت قدرته است، سپس فلسفه و حکمت آفرینش، نوع خاص زنها را چنین بیان نمود که: ﴿**لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا**﴾ یعنی آنها بدین خاطر آفریده شدند که شما با رسیدن به آنها آرام گیرید، اگر در لوازمی که مرد در خصوص زن دارد، اندیشه کنید، خلاصه‌ی همه آنها سکون قلب و راحت و اطمینان است، که قرآن کریم همه آنها را در یک لفظ جمع نمود، از این معلوم می‌شود که خلاصه‌ی همه انتظامات زندگی ازدواجی سکون و راحت قلب است، خانه‌ای که در آن زن موجود باشد او در مقصد آفرینش خویش پیروز است، و جایی که این سکون قلبی وجود نداشته باشد اگر چه همه چیزهای دیگر باشند او از نظر زندگی ازدواجی ناکام و نامراد است، و بدیهی است که آرامش قلبی با همدیگر تنها در صورتی ممکن است که اساس ارتباط و تعلّق زن و مرد بر نکاح و ازدواج شرعی باشد، اگر در ملل و کشورهایی که بر خلاف این، گونه‌هایی از حرام را رایج قرار داده‌اند اندیشه کنید، در آنها زندگی آرام را نخواهید یافت، و انقضای شهوت به صورت حیوان را نمی‌توان آرامش نام نهاد.

هدف از زندگی مشترک آرامش است که برای تحصیل آن، الفت و محبّت و رحمت با همدیگر لازم است

این آیه هدف از زندگی مشترک زن و مرد را آرامش قلب قرار داده است، و این زمانی امکان پذیر است که هر یکی از دو طرف حقّ یکدیگر را شناخته و ادا کند و اگر نه خانه جنگی و حقّ خواهی، آرامش را بر باد می‌دهد، و یکی از صورتهای اداکردن این حقّ این بود که بر ساختن قوانین و ضوابط آنها و به موقع اجرا گذاشتن آنها اکتفا می‌شد، هم چنان‌که در باره‌ی اداکردن حقوق دیگران چنین شده است که تلف کردن حقوق یکدیگر را حرام قرار داده، برای آن وعید شدیدی ذکر شده و مجازاتهایی مقرّر گردیده است، و به ایثار و همدردی توصیه شده است، امّا تجربه گواه است که تنها نمی‌توان به وسیله قانون، قومی را به حد اعتدال آورد تا وقتی که خوف خدا با آن همراه نباشد، بنابر این نسبت به احکام خانوادگی هر جا همراه با احکام شرع کلمات: ﴿**أتقوا الله و أخشوا**﴾ و غیره به صورت تکمله ذکر گردیده است، و روابط زناشویی به گونه‌ای است که برای اداکردن کامل حقوق همدیگر نه قانون می‌تواند حاوی گردد و نه دادگستری می‌تواند انصاف کامل در آن کارفرما نماید، از اینجاست که رسول‌الله ﷺ، در خطبه‌های نکاح آیه‌هایی از قرآن کریم را انتخاب می‌نمود که در آنها به خوف خدا و تقوا و آخرت تلقین شده بود که این امر می‌تواند در حقیقت ضامن حقوق بین زوجین قرار گیرد.

مزید بر آن، انعام دیگری که حقّ تعالی بر آن فرمود این است که حقّ تعالی حقوق زناشویی را تنها قانونی و شرعی قرار نداد، بلکه آن را طبیعی و نفسیاتی قرار داد، چنان‌که نسبت به حقوق مادر و پدر و فرزندان نیز این رویه بکار گرفته شد، که در قلوب آنها فطرتاً چنان محبّتی گذاشت که والدین به

جان خود بر پرورش و نگهداری اولاد اجبار شده‌اند، و هم چنین در قلوب اولاد هم، محبّت فطری مادر و پدر گذاشتنه شده است، همین رویه را نسبت به زوجین هم فرموده است که: ﴿وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾ یعنی: خداوند متعال در میان زوجین هم تنها روابط شرعی و قانونی مقرّر ننموده است، بلکه در دلهایشان مودّت و رحمت را پیوند داده، معنای لفظی ودّ و مودّت خواستن است، که ثمره آن محبّت و الفت است، در اینجا حقّ تعالی دو لفظ را اختیار نموده، که یکی مودّت و دیگری رحمت است شاید در این اشاره بدان باشد که تعلّق مودّت به زمان جوانی بر می‌گردد که در آن خواهشهای طرفین بر الفت و محبّت به همدیگر اجبار کرده باشند، و در پیری وقتی که این جذبات به پایان می‌رسند، پس رحمت و ترحّم به یکدیگر به صورت امر طبیعی قرار می‌گیرد[1].

سپس فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ یعنی در این، علایم زیادی وجود دارد، برای کسانی که فکر و اندیشه می‌کنند، در اینجا نخست یک نشانه ذکر گردید و در آخر آن را چندین نشانه و علایم قرار داد، علّتش این است که روابط زنا شویی که در اینجا ذکر شده مشتمل بر ابعاد مختلفی است که اگر به فواید دینی و دنیوی آن توجّه شود، پس آن یکی نیست بلکه نشانه‌های بسیاری در خود دارد.

سومین آیه‌ی قدرت، آفرینش آسمان و زمین و لغات مختلف طبقات انسانی و لب و لهجه‌ی آنها و امتیاز رنگ در طبقات مختلف است، که بعضی سفید و بعضی دیگر سیاه، بعضی سرخ و بعضی زرد هستند، از آن جمله آفرینش آسمان و زمین نشانه‌ی شاهکار عظیم قدرت الهی است، و اختلاف

---

۱ - کما ذکره القرطبی عن‌البعض.

زبانهای مردم هم کرشمه‌ی حیرت انگیز قدرت اوست و اختلاف زبانها شامل اختلاف لغات هم می‌شود، عربی، فارسی، هندی، ترکی، انگلیسی و غیره چقدر زبانهای متفاوتی هستند که در رسم‌الخطهای گوناگون رواج دارند، و بعضی آن چنان با هم اختلاف دارند که هیچ ربط و مناسبت با یکدیگر در میان آنها معلوم نمی‌شود، و این اختلاف زبان‌ها شامل اختلاف لب و لهجه هم می‌شود، که قدرت حقّ تعالی صدای هر فرد انسان را از زن و مرد، کودک و بزرگ چنان از همدیگر جدا و ممتاز نموده است که صدای یک فرد با فرد دیگر، صدای یک صنف با صنف دیگر همسانی ندارد و تا حدّی میان آنها امتیاز باقی است، در صورتی‌که آلات این صداها زبان، لب، کام و حلق در همه مشترک و یکسان است.

﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْخَـٰلِقِينَ﴾

هم چنین اختلاف الوان (رنگها) است که از یک مادر و پدر در یک وضع خاص دو فرزند با دو رنگ مختلف متولّد می‌شود، این کمال آفرینش و صنعتگری است، باز در اختلاف لب و لهجه و لغت و سپس در اختلاف رنگ و صورت چقدر حکمت پنهان است که توضیح آنها به درازا می‌کشد و مفهوم شدن بعضی از حکمتها با تأمّل و اندیشه‌ی سطحی هم مشکل نیست.

در این آیه‌ی قدرت، امور بسیاری از آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، و در ضمن آنها بسیاری از علایم قدرت و حکمت بیان گردید و آنها چنان روشن و واضح‌اند که نیازی به مزید فکر و اندیشه در آن نیست، هر بیننده‌ای می‌تواند آن را ببیند، لذا در پایان آنها فرمود: **﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّلْعَـٰلِمِينَ﴾** یعنی: در این علایم زیادی برای همه‌ی جهانیان وجود دارد.

چهارمین آیه‌ی قدرت، خواب انسان در شب و روز و هم چنین تلاش معاش او در آنهاست، در این آیه خواب را در شب و روز و هم چنین تلاش معاش را هم در هر دو بیان نمود، و در بعضی از آیات دیگر خواب را تنها در شب، و تلاش معاش را در روز بیان نموده است، بدان سبب که وظیفه‌ی اصلی شب خواب و قدری از آن در تلاش معاش هم می‌گذرد، و در روز برعکس وظیفه‌ی اصلی آن تلاش معاش است و مقداری از آن در استراحت و خواب هم می‌گذرد، لذا هر دو امر به جای خود صحیح و درست هستند و بعضی از مفسّرین در اینجا هم تأویل به‌کار برده خواب را به شب و تلاش زندگی را به روز اختصاص داده‌اند، ولی برای آن نیازی به این باقی نمانده است.

خواب و تلاش معاش منافی با زهد و توکّل نیست

از این آیه ثابت شد که خوابیدن به هنگام خواب و تلاش کردن معاش به هنگام بیداری در فطرت انسانی به ودیعه نهاده شده است، و تحصیل این دو، تابع اسباب و کمالات انسانی نیست، بلکه در حقیقت این هر دو بخشش خاصّ حقّ تعالی هستند، هم چنان‌که شبانه روز مشاهده می‌گردد که بسا اوقات باوجود فراهم شدن همه وسایل خواب و استراحت، آدمی را خواب نمی‌آید، بلکه بعضی مواقع قرصهای خواب‌آور پزشکان هم بی‌فایده است، و به هر کس که خدا بخواهد بر روی زمین در آفتاب و گرما خواب عنایت می‌نماید.

هم چنین وضع تحصیل معاش شبانه روز مشاهده می‌گردد که دو نفر که در علم و عقل یکسان و در ثروت و مال برابر و در تحصیل معاش یکسان زحمت می‌کشند، ولی می‌بینیم که یکی ترقّی می‌کند و دیگری در جای

خود باقی می‌ماند، خداوند متعال این جهان را با حکمت و مصلحت، عالم اسباب قرار داده است، لذا باید تلاش معاش هم به وسیله‌ی اسباب انجام گیرد، ولی کار عقل این است که از حقیقت شناسی دور نباشد و اسباب را در حد اسباب قرار داده، در اصل مسبّب الاسباب را رازق بداند، در خاتمه‌ی این آیه‌ی قدرت فرمود: ﴿**إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ**﴾ یعنی در این علایم زیادی وجود دارد، برای کسانی که با فکر به صحبت گوش فرا می‌دهند، در اینجا شاید از این جهت شنیدن را مدار قرار داد که خواب خود به خود، وقتی که انسان یک جایی برای استراحت مهیّا کرده، بخوابد، در مشاهده در می‌آید، هم چنین تحصیل معاش به وسیله‌ی زحمت کارگری و تجارت و غیره به دست می‌آید، بنابر این کارسازی دست قدرت از نظر ظاهر پنهان می‌ماند، و پیامبران خدا آن را نشان می‌دهند، لذا فرمود: این نشانه‌ها به درد کسی می‌خورند که صحبتها را با دقت بشنود و هر گاه فهمیدد بپذیرد، و با ضدّیت و عناد پیش نیایند.

پنجمین آیه‌ی قدرت، این است که خداوند متعال درخشیدن برق را به مردم نشان می‌دهد که در آن هراس صاعقه و وقوع خسارت است، و پشت سر آن توقّع باران و سپس باران می‌باراند، و از آن زمین خشک و مرده را زنده و تر و تازه می‌گرداند، و در آن انواع و اقسام درخت و میوه می‌رویاند، و در نهایت فرمود: ﴿**إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**﴾ که در آن علایم بسیاری برای کسانی وجود دارد که از نعمت عقل برخوردارند؛ زیرا آمدن برق و باران و به وسیله آنها به دست آوردن نباتات و پدید آوردن گل و میوه را از آن، صاحبان عقل و حکمت می‌دانند که از جانب خداست.

ششمین آیه‌ی قدرت خداوندی این است که، قیام آسمان و زمین به دستور اوست، و هرگاه از جانب حضرتش دستور برسد که این نظام به هم

بخورد، تمام این اشیا مستحکم و مضبوط که با گذشت هزاران سال هیچ‌گونه نقص و خللی در آنها پدید نیامده بود، یکباره تکه پاره شده از بین می‌روند، و باز به دستور خدا همه‌ی مردگان دوباره زنده شده در میدان حشر جمع می‌شوند.

این ششمین آیه‌ی قدرت در حقیقت خلاصه و مقصد همه‌ی آیات گذشته است، و برای تفهیم این بود که پنج آیه‌ی گذشته ذکر گردید، و سپس تا چند آیه این مطلب را ذکر نمود.

﴿وَ لَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ﴾ لفظ: (مَثَل به فتح میمی و ثاء) بر هر آن چیزی اطلاق می‌شود که با دیگری تا حدّی مشابهت و مناسبت داشته باشد و کاملاً به مثل آن بودن، مشمول مفهوم آن نیست، لذا در قرآن در چندین مواضع مثل حقّ تعالی بودن آمده است: یکی این‌که گذشت، دوم این‌که فرموده است: **﴿مثل نوره کمشکوة﴾** ولی ذات حقّ تعالی از مثل و مثال پاک و وراءالوراء است، والله اعلم.

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلاً مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُم مِّن
بیان کرد برای شما مثالی از خود شما، ببینید آیا آنچه مال دست شماست از آنها کسی

شُرَكَآءَ فِى مَا رَزَقْنَـٰكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ تَخَافُونَهُمْ
شریک شماست دررزق که ما به‌شما داده‌ایم‌که‌شما درآن‌برابرباشید ترسی‌داشته‌باشید برای‌آنها

كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾
به‌گونه‌ای‌که‌ترسی‌دارید‌برای‌خودچنین‌باتفصیل‌بیان‌می‌کنیم‌نشانیهارابرای‌قومی‌که‌بفهمند.

بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا أَهْوَآءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَن يَهْدِى
بلکه درپی خواهشات‌خود قرارمی‌گیرند این ظالمان‌نادانسته، پس‌کیست‌که راهنمایی‌کند



مَــنْ أَضَــلَّ ٱللَّهُ وَمَــا لَــهُم مِّــن نَّــٰصِرِينَ ﴿۲۹﴾فَأَقِــمْ وَجْــهَكَ
کسی‌راکه خداگمراه کرده‌است، ونیست برای‌آنهایاریگری. پس‌قایم بدار صورت‌خویش را

لِــلدِّينِ حَــنِيفاً فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّــتِى فَــطَرَ ٱلنَّــاسَ عَــلَيْهَا لَا تَــبْدِيلَ
بر دین، یک طرف‌شده این‌است تراشیده خدا که تراشیده بر آن مردم را، نیست تبدیلی

لِــخَلْقِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّيــنُ ٱلْقَيِّمُ وَ لَــٰكِنَّ أَكْــثَرَ ٱلنَّــاسِ لَا يَــعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾
بــرای ســاختهٔ خــدا، ایــن است دیــن راست ولی بیشتر مردم نــمی‌فهمند.

مُنِيبِينَ إِلَــيْهِ وَٱتَّــقُوهُ وَ أَقِــيمُوا ٱلصَّــلَوٰةَ وَ لَا تَكُــونُوا مِــنَ ٱلْمُشْــرِكِينَ ﴿۳۱﴾
همه به سوی او رجوع کرده از او بترسید و برپا بدارید نماز را و نباشید از شرک کنندگان.

مِــنَ ٱلَّــذِينَ فَــرَّقُوا دِيــنَهُمْ وَكَــانُوا شِــيَعاً كُــلُّ حِــزْبٍ بِــمَا
کسانی که تفرقه انداختند در دین و پدید آمد از آنها گروههای بسیار، هر گروه به آنچه

لَــدَيْهِمْ فَــرِحُونَ ﴿۳۲﴾وَ إِذَا مَسَّ ٱلنَّــاسَ ضُــرٌّ دَعَــوْا رَبَّــهُم
نزد اوست خوشحال است. و هرگاه برسد به مردم قدری مشقّت، می‌خوانند رب خود را

مُــنِيبِينَ إِلَــيْهِ ثُــمَّ إِذَا أَذَاقَــهُم مِّــنْهُ رَحْــمَةً إِذَا فَــرِيقٌ مِّــنْهُم
رجوع کرده به سوی او، باز وقتی که چشانید آنها را از خود رحمتی آنگاه گروهی از آنها

بِــرَبِّهِمْ يُشْــرِكُونَ ﴿۳۳﴾لِــيَكْفُرُوا بِــمَآ ءَاتَــيْنَــٰهُمْ فَتَمَتَّعُوا
به‌ربّ خود شریک مقرّرکردند. تا منکر گردند ازآنچه مابه‌آنها داده‌ایم، پس استفاده‌ببرید

فَسَــوْفَ تَــعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾أَمْ أَنــزَلْنَا عَــلَيْهِمْ سُــلْطَــٰناً فَــهُوَ يَــتَكَلَّمُ
اکنون بزودی خواهید دانست. آیا ما بر آنها فرود آوردیم دلیلی، پس آن صحبت می‌کند

بِمَا كَــانُوا بِــهِ يُشْــرِكُونَ ﴿۳۵﴾وَ إِذَآ أَذَقْــنَا ٱلنَّــاسَ رَحْــمَةً فَــرِحُوا بِــهَا وَ إِن
به‌آنچه آنها شریک می‌کنند. و هرگاه بچشانیم به مردم رحمتی شاد می‌گردند به‌آن، و اگر

تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿۳۶﴾ أَوَ
برسد به آنها بدی به سبب آنچه جلو فرستاده دستهایشان پس مأیوس می‌گردند. آیا

لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ
نمی‌بینند که خدا گشاده می‌کند رزق را برهرکس که بخواهد و به اندازه می‌کند به هرکس بخواهد

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳۷﴾ فَئَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ
در این نشانیهایی هست برای کسانی‌که یقین دارند. پس بده به خویشاوندان حق‌شان را

وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ وَأُولَـٰئِكَ هُمُ
و به محتاج و مسافر، این بهتر است برای کسانی که می‌خواهند وجه الله را و ایشانند،

الْمُفْلِحُونَ ﴿۳۸﴾ وَ مَا ءَاتَيْتُم مِّن رِّباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَٰلِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا
رستگاران. و آنچه می‌دهید به ربا که اضافه شود در اموال مردم پس آن اضافه نمی‌شود

عِندَ اللهِ وَمَا ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿۳۹﴾
نزد خدا و آنچه می‌دهید با دل پاک که می‌خواهید رضای خدا را پس ایشانند دوبرابر یابندگان.

اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
خداست که آفرید شما را باز رزق داد به شما باز می‌میراند شما را باز زنده می‌کند شما را

هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَـٰنَهُ وَ تَعَـٰلَىٰ
آیا هست از شریکان شما که بتواند بکند از اینها چیزی، او پاک و برتر است

عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۰﴾
ازاین‌که برای او شریک قرار دهید.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال (برای اثبات مذمّت و بطلان شرک) مطلب عجیبی از

اوضاع شما بیان می‌نماید، (آن این‌که اندیشه کنید) آیا کسی از بردگان شما در مالی که ما به شما داه‌ایم، شریک است که شما و او (از نظر اختیار) در آن با هم برابر باشید، که شما (به هنگام تصرّف) آنها را چنان (شریک و سهیم آزاد و خود مختار) در نظر بگیرید که خود را تصوّر می‌کنید (که بدون اخذ اجازه‌ی آنان، چه می‌کنید، یا حد اقل ترس مخالفت از آنان باقی می‌ماند، ظاهر است که غلام بدین طریق شریک نمی‌باشد، پس وقتی که برده‌ی شما که از نوع بشر و در چندین انواع اشیا، با شما شریک و مانند شماست، تفاوت شما با آنها فقط در امری است که شما مالک ثروت و مال هستید و او نیست، پس باوجود این، وقتی او در حقّ تصرّف خاصّ شما، با شما نمی‌تواند شریک باشد، پس معبود باطل و مقرّر شما که غلام خدا است و در هیچ کمال ذاتی یا وصفی با خدا همانند نیست، بلکه بعضی از آنها مصنوعات مخلوق الهی می‌باشند، پس اینگونه معبودان، چگونه در حقّ خاصّ معبودیت خدا، می‌توانند با او شریک قرار گیرند، و هم چنان که ما، این دلیل شافی و کافی بطلان شرک را، بیان کردیم) هم چنین برای اهل فهم دلایل را ناب و روشن بیان خواهیم کرد (مقتضای حال چنین بود که آنان از حقّ، پیروی می‌کردند، و از شرک دست بر می‌داشتند، ولی آنان از حقّ پیروی نمی‌کنند) بلکه آن ظالمان بدون دلیل (صحیح فقط) از خیالات (فاسد) خویش پیروی کرده‌اند، پس کسی که خدا او را (به سبب ضدّیت و عناد و اصرار بر باطل) گمراه کند چه کسی می‌تواند او را هدایت کند، (هدف این نیست که او معذور است، بلکه مقصد تسلّی آن‌حضرت ﷺ، است که شما اندوهگین نباشید، آنچه وظیفه شما بوده، آن را شما انجام داده‌اید، و وقتی این گمراهان به عذاب مبتلا گردند، پس) کسی حامی آنها نخواهد بود (و وقتی که از مضمون گذشته حقیقت توحید روشن گردید) پس (به هر

یکی از مخاطبین گفته می‌شود که) شما (از ادیان باطل) کنار رفته روی به سوی دین (برحقّ) آورید (و همه) از آن صلاحیتی که خدا داده و خلق را بر آن آفریده پیروی کنید، (هدف از ﴿فِطْرَتَ اللهِ﴾ این است که خداوند متعال در آفرینش هر شخصی صلاحیتی به ودیعه نهاده است که اگر بخواهد حقّ را بشنود و بداند، آن در فهمش می آید و مراد از پیروی آن، این است که آن استعداد و صلاحیّت را به کار گیرید، و به مقتضای آن عمل کنید، خلاصه این‌که باید از فطرت پیروی شود) نباید، چیزی را که خداوند متعال تمام مردم را بر آن آفریده است، تغییر داد، پس دین (راه راست) این است، ولی بیشتر مردم (آن را به علّت عدم تدّبر) نمی‌دانند (بنابر این، از آن پیروی نمی‌کنند، در نهایت) شما به سوی خدا مراجعه نموده از فطرت الهی پیروی کنید و از (مخالفت و عذاب مخالفت) او پروا داشته باشید و (اسلام را پذیرفته) به نماز پایبند باشید، (که مظهر عملی توحید است) و از مشرکین نباشید، آنان‌که دین خود را پاره پاره کرده‌اند (حقّ یکی بود و باطل بسیار آنان حقّ را رها کرده و راههای مختلف باطل را اختیار کرده‌اند که از آن به پاره پاره کردن دین تعبیر نمود که هر یک راهی را برگزیدند) و (به) چندین گروه (مختلف تقسیم) شدند (و اگر بر حقّ استوار می‌ماندند، یک گروه می‌شدند، و باوجود این‌که همه روشهای رها کنندگان حقّ، باطل هستند، ولی باز هم به علّت نادانی نهایی) هر گروهی (از آنها) بر روش خویش که آن را دارد افتخار می‌کند، و (باوجود انکار توحید که ما به سوی آن او را فرا می‌خوانیم و با وجود مخالفت، باز هم به هنگام اضطرار عموماً از وضع و گفتار مردم به آن اظهار و اقرار هم می‌شود که از آن نسبت به مطلب توحید تأیید می‌باشد، چنان‌که مشاهده کرده می‌شود که) هرگاه به مردم مشقّتی برسد، (آنگاه بی‌قرار شده به سوی) پروردگار (حقیقی خویش

رجوع نموده او) را می‌خوانند، (و همه‌ی معبودان را رها می‌کنند، ولی) باز هم (زود حالشان دگرگون می‌شود، که) وقتی خداوند از جانب خویش مزه‌ای از عنایات خویش را به آنها بچشاند، پس بعضی از آنها (باز هم) برای پروردگار خویش شریک مقرّر می‌کنند، که در نتیجه از آنچه (راحت و آرامش که) ما به آنها داده‌ایم، ناسپاسی می‌کنند، (که از نظر عقل هم نادرست و زشت است) پس (بسیار خوب) چند روز دیگر بهره برگیرید، باز به زودی (حقیقت را) خواهید دانست، (پس، از کسانی که پس از اقرار به توحید، به شرک مبتلا می‌شوند، باید پرسید: که علّت آن چیست؟) آیا ما برای آنها مدرکی (نوشته‌ای) نازل کردیم، که آن آنها را به شرک با خدا دستور می‌دهد (در نزد آنها هیچ گونه دلیل نقلی هم وجود ندارد، و خلاف بداهت عقل بودن آن، خود از تسلیم آنها در حالت اضطرار ظاهر می‌گردد، پس کلّاً این باطل قرار گرفت) و (در آینده تکمله‌ای است نسبت، به مطلب گذشته، و آن این‌که) وقتی ما مزه‌ای از عنایات خود به آنها می‌چشانیم، آنان از آن (چنان) خوش خواهند شد (که در خوشحالی مست شده به شرک می‌پردازند، چنان‌که در بالا گذشت) و اگر در عوض اعمال (بد)ی که قبلاً به دست خود انجام داده‌اند، مصیبتی بر آنها برسد، پس آنان مأیوس می‌گردند (از تأمّل در این مقام معلوم می‌گردد که هدف اصلی در این، تتمه نخستین جمله: ﴿وَ إِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً﴾ است، که در آن علّت ابتلای به شرک آنها غافلی و بد مستی ذکر شده است، و جمله‌ی دوم فقط به مناسبت تقابل ذکر گردید؛ زیرا در این دو حالت این امر به اثبات می‌رسد که ارتباط و تعلّق او با خدا خیلی کم و ضعیف است، و کوچکترین چیزی این ارتباط را به فراموشی می‌افکند، در آینده دومین دلیل آن آمده است که ایشان که به شرک مبتلا می‌شوند، پس) آیا آنان نمی‌دانند که بهر کسی که خداوند

بخواهد، رزق بیشتری عنایت می‌نماید، و به هر کسی که بخواهد کم می‌دهد (و این در نزد مشرکان مسلّم است که کمی و بیشی رزق در اصل کار خداست، کقوله تعالی: ﴿**وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللهُ**﴾) در این (امر هم) نشانه‌های (توحید) برای کسانی که ایمان دارند، وجود دارد (آنان می‌فهمند و دیگران هم می‌توانند بفهمند؛ زیرا ذاتی که چنین قادر باشد، او مستحقّ عبادت قرار می‌گیرد) باز (وقتی که در دلایل توحید معلوم گشت، که بسط و قبض رزق از طرف خداست، پس از این یک امر دیگری ثابت شد که بخل مذموم است؛ زیرا از بخیلی در رزق مقدّر اضافه نخواهد شد، لذا از انفاق در امور خیریه بخل نورز، بلکه) حقّ خویشاوندان را ادا کن، و (هم چنین) به مساکین و مسافران نیز (حقوق شان را ادا بنما، که تفاصیل آن از دلایل شرعی معلوم است) این برای کسانی بهتر است که طالب رضای خداوند هستند، و این‌گونه افراد پیروز شوندگانند، و (آنچه ما مقیّد کردیم که این بهتر است، برای کسانی که طالب رضای خدا باشند، به علّت این‌است که در نزد ما مطلق صرف کردن اموال موجب فلاح نیست، بلکه قانون آن از این قرار است که) آنچه شما (به خاطر دنیا صرف کنید، مثلاً چیزی را بدین خاطر) به کسی بدهید که آن در مال مردم (شامل شده، یعنی در ملکیت و تصرّف او) در آمده (برای شما) اضافه گردد (چنان‌که در بیشتر رسومات دنیوی مانند آنچه به صاحب خانه به وقت عروسی به صورت رسم داده می‌شود و غیره به این خاطر داده می‌شوند که وقتی نوبت به ما برسد، بیش از این به ما بدهد) پس این در نزد خدا اضافه نمی‌شود؛ (زیرا رسیدن نزد خدا و اضافه شدن مختص به مال است که برای خشنود گردانیدن خدا هزینه گردد، چنان‌که در آینده می‌آید، و نیز در حدیث آمده است که یک دانه خرمای مقبول از کوه احد هم بیشتر می‌گردد،

و چون در آن چنین نیّتی نبود، لذا نه مقبول شد و نه اضافه گشت) و زکات و اموال (دیگری که) می‌پردازید، و با آن خشنودی خداوند را می جویید، پس این قبیل مردم (داده‌ی خود را) نزد خدا اضافه خواهند کرد (چنان‌که این در مضمون حدیث گذشت، و چون این مضمون انفاق فی سبیل الله بنابر دلالت کردنش بر صفت رازقیت خداوند متعال وسیله‌ی تأکید توحید است، بنابر این، این تبعاً ذکر گردید، هدف اصلی بیان توحید است، لذا باز در آینده ذکر از توحید به میان می‌آید) خداوند کسی است که شما را آفرید، سپس به شما رزق داد و باز شما را می‌میراند، سپس (در قیامت) شما را زنده می‌کند (بعضی از این امور به اقرار مخاطبین و بعضی دیگر به دلایل ثابت است، در نهایت او چنان قادر است که پس نشان دهید که) از شرکای شما کسی هست که بعضی از این کارها را انجام دهد (و بدیهی است که کسی نیست، لذا ثابت شد که) او از شراکت آنها پاک وبرتر است. (کسی با او شریک نیست).

معارف و مسایل

در آیات گذشته به دلایل و شواهد مختلف و عناوین گوناگونی مضمون توحید را به نحوی بیان نمود که در دل هر انسان جایگزین شود، نخست با بیان یک مثال تفهیم کرد که برده و خدمتگزاران شما که همانند خود شما انسان هستند در شکل و صورت و دست و پا، و مقتضیات طبیعی با شما شریکند، ولی شما آنها را در اقتدار و اختیار خویش با خود برابر قرار نمی‌دهید، که آنان هم چون شما هر چه بخواهند انجام دهند و آنچه بخواهند صرف کنند، چگونه آنها را با خود برابر قرار می‌دهید، بلکه در مال و اختیار خویش کوچکترین شراکتی برای آنها قایل نمی‌شوید، همان‌گونه

که شما از شریک کوچک و جزئی احساس خطر می‌کنید که اگر بدون رضایت او تصرّفی بجا می‌آورید او اعتراض می‌کند، از این جهت به بردگان و خدمتگزاران این پایه را نمی‌دهید، پس اندیشه کنید که همه مخلوقات مشتمل بر انس و جن، فرشته و کاینات، خلق خدا و بنده و غلام او هستند، پس چگونه شما یقین می‌کنید که اینها با خدا برابر یا شریک او قرار گیرند.

در آیه‌ی دوم بر این آگاهی داد که این امری است راست و روشن، ولی مخالفین در اثر پیروی خواهش‌های نفس حاضر به قبول هیچ علم و حکمتی نیستند.

در آیه‌ی سوم به آن‌حضرتﷺ، یا عموم مخاطبین دستور داد که وقتی معقولیت شرک و ظلم عظیم بودن آن، به اثبات رسید، پس شما همه‌ی تخیّلات مشرکانه را رها کرده فقط به سوی اسلام متوجّه باشید، ﴿**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً**﴾.

سپس تطابق دین اسلام را با فطرت، و مقتضای فطرت قرار گرفتن آن را چنین توضیح داد: ﴿**فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**﴾ جمله‌ی ﴿**فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**﴾ توضیح جمله سابق: ﴿**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً**﴾ به گونه‌ای و صفت خاصّی است برای دین حنیفی که به پیروی آن در جمله گذشته دستور داده شده بود، که دین فطری است، علّت منصوب بودن فطرت الله را در ترکیب نحوی مفسّرین وجوه مختلفی نوشته‌اند: ۱- مفعول فعل محذوف «اتبع» است، ۲- یا مفعول فعل مقدّر اعنی است، در هر صورت مشخّص است که دین حنیفی که در جمله گذشته به پیروی کردن از آن دستور رسیده است، در این جمله فطرت الله قرار داده شده است، و معنای آن در جمله‌ی گذشته چنین بیان شد که مراد از فطرت الله آن فطرتی است که خدا مردم را بر اساس آن آفریده است.

مراد از فطرت چیست؟

در این باره از مفسّرین اقوال متعدّدی منقول است که دو مورد از آن‌جمله، بیشتر مشهور است: نخست این‌که مراد از فطرت اسلام است، و با این مطلب که خداوند متعال هر انسانی را مطابق سرشت و جبلّتش مسلمان آفریده است، که اگر مخرّب خارجی او را در محیطش فاسد نکند، هر بچّه‌ای متولّد شده مسلمان می‌باشد، ولی عادت از این قرار است که بسا اوقات مادر و پدر چیزهایی خلاف اسلام را به او یاد می‌دهند که در اثر آنها او بر اسلام باقی نمی‌ماند، چنان‌که در حدیثی از صحیحین آمده است و علّامه قرطبی آن را قول جمهور سلف قرار داده است.

دوم این‌که مراد از فطرت شایستگی و صلاحیت است یعنی، خداوند متعال در آفرینش انسان چنان خاصیّتی به ودیعه نهاده است که در انسان صلاحیت شناخت خدا و تسلیم کردن او وجود دارد، و پذیرفتن اسلام در اثر آن است، به شرطی که او این استعداد خود را به کار گیرد.

ولی بر این، ایرادات گوناگونی وارد می‌شود، نخست این که دَر آینده در خود این آیه این هم می‌آید که: ﴿**لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ**﴾ و مراد از آن «**فطرت الله**» است که در بالا گذشت، لذا معنای آن این می‌شود که کسی نمی‌تواند در «فطرت الله» تبدیلی ایجاد کند، و در صورتی که در حدیث صحیحین خود آمده بود که باز بسا اوقات مادر و پدر، بچّه را یهودی یا نصرانی می‌کنند، پس اگر فطرت به معنای اسلام گرفته شود که در آن عدم تبدیلی در خود این آیه مذکور است، پس تبدیلی به یهودیت و نصرانیت در حدیث مذکور چگونه درست در می‌آید و این تبدیلی عموماً مشاهده می‌گردد که در هر جا آمار کفّار به نسبت مسلمانان بیشتر است، اگر اسلام چنین فطرتی است که در آن امکان تبدیلی نباشد، پس این تبدیلی چگونه و چرا به‌وقوع پیوسته

است؟

دوم این‌که بچّه‌ای که حضرت خضر او را کشته بود، نسبت به او در حدیث صحیح آمده است که در فطرت آن پسر کفر وجود داشت، از این جهت حضرت خضر او را کشت، این حدیث هم با آن در تعارضی است، که هر انسانی بر اسلام آفریده شود.

سوم این‌که اگر اسلام چیزی است که در سرشت انسان چنان گذاشته شده است که او بر تغییر آن هم قدرت نداشته باشد، پس آن فعل اختیاری قرار نگرفت، پس مترتّب ثواب آخرت بر آن، چگونه است؛ زیرا ثواب بر اعمال اختیاری مترتّب می‌گردد.

چهارم این‌که طبق احادیث صحیح فقیهان فرموده‌اند که فرزند نابالغ تابع والدین است، پس اگر آنان کافرند، این فرزند هم کافر فهمیده می‌شود و تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان انجام داده نمی‌شود.

همه‌ی این ایرادات را علّامه توربشی در شرح مصابیح ذکر نموده است، و او با توجّه به ایرادات مذکور قول دوم را ترجیح داده است؛ زیرا نسبت به استعداد خلقی درست است که نمی‌توان در آن تبدیلی ایجاد کرد، و کسی که به گمراه کردن والدین یا کسی دیگر کافر گردد، درا و استعداد و قابلیت قبول حقّ یعنی معرفت حقّانیت اسلام کلّاً از بین نرفته است و در واقعه‌ی حضرت خضر از آفریده شدن آن پسر بر کفر لازم نمی‌آید که استعداد فهم حقّ از او کلّاً از بین رفته باشد، و چون انسان این استعداد و شایستگی را با اختیار خود درست استعمال می‌کند بر آن ثواب عظیم مترتّب می‌گردد، و آنچه در حدیث صحیحین آمده است که والدین فرزند را یهودی یا نصرانی می‌کنند، مفهوم آن هم با توجّه به این معنای دوم واضح و روشن است، که اگر چه در او استعداد و شایستگی فطری‌ای که خدا در

آفرینش او گذاشته او را به سوی اسلام می‌کشد ولی عوارض و موانع حایل می‌گردند و نمی‌گذارند، که به این طرف بیاید و گفتاری از قول اوّل، هم که از سلف منقول است، مراد از آن هم به ظاهر اصل اسلام نیست، بلکه مراد از آن استعداد و شایستگی پذیرش اسلام است.

علّامه عبدالحق محدّث دهلوی در «لمعات» شرح مشکوة مطلب قول جمهو را چنین بیان نموده است.

و این با آن مضمونی که حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه الله، در «حجةالله البالغه» بیان نموده تأیید می‌شود، و حاصل آن این است که حقّ تعالی انواع بی‌شمار مخلوقات را به طبایع و مزاجهای مختلفی آفریده است، در فطرت و جبلّت هر مخلوقی ماده‌ای خاص گذاشته که از آن، مخلوق می‌تواند منشأ آفرینش خود را تکمیل کند و از آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه که: ﴿أَعْطَىٰ كُل شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هُدَىٰ﴾ هم چنین مفهوم می‌گردد که هر مخلوقی را که خالق کاینات برای چه منظوری آفریده آن را به سوی آن هدف هدایت هم فرموده است، و آن هدایت همین ماده و استعداد است، در زنبور عسل این ماده را گذاشته که درختها و گلها را بشناسد و انتخاب کند و آنگاه شیره‌ی آنها را مکیده در درون خود حفظ کند و باز در لانه خود جمع کند، هم چنین در فطرت و جبلّت انسان این ماده و استعداد را گذاشته که او آفریدگار خود را بشناسد، از او سپاسگزاری نموده اطاعت شعار باشد و این را اسلام می‌گوید: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ﴾ از بیان فوق الذکر مطلب این جمله هم روشن گردید که در فطرت خدادادی یعنی صلاحیت و استعداد حق شناسی، کسی نمی‌تواند تغییری ایجاد کند، محیط نامناسب می‌تواند او را کافر بگرداند، ولی نمی‌تواند استعداد قبول حقّ او را کلّاً از بین ببرد، و از آن هم مطلب این آیه روشن می‌گردد که در آن فرمود: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَ ٱلْإِنْسَ

﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾[1]، یعنی ما جن و انسان را برای کار دیگری جز این‌که عبادت ما را بجا آورند، نیافریدیم، مطلب این است که در فطرت او ما، رغبت و استعداد عبادت را گذاشته‌ایم که اگر او این استعداد خود را به کار گیرد، غیر از عبادت کار دیگری بر خلاف آن از او صادر نمی‌شود.

اجتناب از همنشینی با اهل باطل و محیط بد، فرض است

جمله‌ی ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ از آیه‌ی مذکور اگر چه به صورت جزء است، یعنی: کسی نمی‌تواند که فطرت او را تغییر دهد، ولی متضمّن امر نیز هست، که نباید آن را تغییر داد، لذا از این جمله این حکم هم مستفاد گردید که انسان باید از اسباب و وسایلی که استعداد قبول حقّ را معطّل یا ضعیف می‌کنند اجتناب ورزد، و آن اسباب بیشتر محیط بد و صحبت بد و مطالعه کتب اهل باطل است، وقتی که مطالعه کننده عالم کامل بر مذهب اسلام و مبصر نباشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ در آیه‌ی گذشته مستعد و شایسته قرار دادن فطرت برای قبول حقّ مذکور بود، در این آیه نخست صورت قبول حقّ را چنین ذکر نمود که نماز را به‌پا دارید، که این مظهر عملی ایمان و اسلام و اطاعت حقّ است، سپس فرمود: ﴿وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی در ردیف مشرکین که فطرت و استعداد قبول حقّ خود را به کار نگرفته‌اند، قرار نگیرید، در آینده گمراهی آنها مذکور است: ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعاً﴾ یعنی: مشرکین کسانی هستند که در دین فطرت و دین حقّ تفرقه انداختند، یا این‌که از دین فطرت جدا گردیدند، که

---

۱ - ذاریات، ۵۶.

به نتیجه در گروههای مختلف تقسیم گردیدند، «شیعاً» جمع شیعه است، گروهی که از یک مقتدا پیروی کند به آن‌ها شیعه می‌گویند، با این مطلب که دین فطرت، دین توحید بود که می‌بایستی چنین اثر می‌داشت کـه هـمه‌ی مردم آن را اختیار کرده یک گروه قرار می‌گرفتند، ولی آنها این توحید را رها کرده پیرو تخیّلات گروههای مختلف قرار گرفتند، اختلاف در تخیّلات و آرای مردم امری طبیعی است، بنابر ایـن هـر یکـی بـرای خـود مـذهب جداگانه‌ای اختیار کرد، و عوام النّاس به سبب آنها در گروههای مختلف منقسم گردیدند، و شیطان هر یکی را از آنها در حقّ قرار دادن خـیالات و معتقدات خودش چنان مشغول ساخت که: ﴿**كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**﴾ یعنی: هر گروهی از آنان بر خیالات و اعـتقادات خـویش مسـرور و شـاد گردیده، دیگران را بر اشتباه قرار می‌دهد، در صورتی که هـمه‌ی آنـها بـر راههای اشتباه قرار گرفته‌اند.

﴿**فَـَٔاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ**﴾ در آیه‌ی ماقبل، این بیان گردید که انتظام رزق تنها به دست خداست، او برای هر کسی که بخواهد رزق را فراخ می‌کند و برای هر کس بخواهد آن را تنگ می‌کند، از این معلوم گردید که اگر کسی رزق خدادادی را در مصارف آن صرف کند از آن، در رزق کمی و کاستی پیش نمی‌آید و اگر کسی در صرف آن دست به بخل بزند و آنچه را که در نزد او هست، سعی کند جمع کرده نگهداری کند از آن در ثروت او افزونی ایجاد نمی‌شود.

مناسب با این مطلب در این آیه به رسول خداﷺ، و بـه قـول حسـن بصری به هر انسان مخاطب که خداوند در مال به او وسعت داده هـدایت گردیده است، مالی که خداوند به تو داده است، در آن بخل نورز، بلکه آن را در مصارف آن با فراخ‌دلی و طیب خاطر صرف کن، از آن ثروت و رزق تو

نمی‌کاهد، و توأم با این حکم در این، چند مصرف برای مال بیان می‌فرماید، اوّل «ذوی القربی» دوم «مساکین» سوم «مسافر»، که از مال خدادادی به اینها بده و برایشان مصرف کن و در ضمن، این را هم بیان نمود که این حقّ آنهاست که خداوند در مال شما شامل کرده است، لذا به هنگام دادن آن بر آنان، منّت نگذار؛ زیرا مقتضای ادای حقّ صاحب حقّ، عدل و انصاف است، احسان و انعام نیست.

و مراد از ذوی القربی در ظاهر عموم خویشاوندانند، چه ذو رحم محرم باشند، یا دیگری (کما هو قول الجمهور من المفسّرین) و هم چنین مراد از حقّ هم عام است که حقوق واجب باشد مانند حقوق والدین و اولاد و دیگر ذوی الارحام یا فقط بخشش و احسان باشد، که با خویشاوندان نسبت به دیگران بیشتر ثواب دارد، تا جایی که امام تفسیر حضرت مجاهد فرموده است: کسی که خویشاوندان ذوی الارحام او محتاج باشند به آنها توجّهی نکرده به دیگران صدقه بدهد، آن در نزد خدا مقبول نیست، و حقّ ذوی القربی تنها در کمکهای مالی نیست، بلکه خبرگیری از آنها و خدمت جسمانی یا حدّاقل همدردی شفاهی و تسلّی و غیره هم هست، چنان‌که حضرت حسن فرموده است که: حقّ ذوی القربی بر کسی که وسعت مالی داشته باشد این است که با مال به او کمک کند، و کسی که به این وسعت نایل نیست به او کمک جسمانی و همدردی زبانی کند[۱].

پس از ذوی القربی حقّ مسکین و مسافر بیان گردید، این هم همانند اوّل عام است که اگر نتوانست کمک مالی بکند، حسن سلوک اختیار کند.

﴿وَ مَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَا۟ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ﴾ در این آیه رسم بدی که در

---

۱ - قرطبی.

عموم خانواده‌ها و خویشاوندان رواج دارد، اصلاح گردید، و آن این است که آنچه خویشاوندان چیزی به یکدیگر می دهند، انتظار دارند که آنها هم به نوبه‌ی خود چیزی به ما بدهند، بلکه به صورت رسم قدری اضافه می دهد، بویژه به هنگام مراسم عروسی و ازدواج آنچه داد و ستد می‌شود همه‌ی آنها با این اعتبار می‌باشند که در عرف به آنها «بجار» می‌گویند، در این آیه راهنمایی شده است که دستوری که نسبت به ادای حقّ خویشاوندان در آیه‌ی ماقبل آمده است، باید آن حقّ به گونه‌ای به آنها داده شود که نه بر او منّت بگذارد و نه در انتظار عوض قرار گیرد و هر کسی که به نیّت عوض داد که مال در مال خویشاوندان دیگر شامل شده مقداری گرفته باز برگردد، و در نزد خدا هیچ درجه و ثوابی ندارد و قرآن کریم این زیادتی را به عبارت «ربوا» تعبیر نموده است، به جانب قباحت آن اشاره نمود، که این یک نوع رباست.

مسئله: انتظار کشیدن بخشنده و هدیه دهنده بر این‌که به او عوضی داده شود، حرکت بسیار بدی است که در این آیه از آن منع شده است، ولی این تعلیم اخلاقی است که هرگاه به کسی از جانب دوست و عزیزی تحفه و هدیه‌ای برسد او طبق موقع در ازای آن، چیزی بدهد، عادت مبارک آن‌حضرتﷺ، چنین بود که هر شخصی که هدیه‌ای به آن‌حضرتﷺ، تقدیم می‌داشت، حسب فرصت، آن‌جنابﷺ، هم به او چیزی هدیه می‌داد[1]. آری صورت عوض و بدل را به گونه‌ای نکند که شخص احساس کند که این عوض هدیه‌ی من است.

---

۱ - کذا روی عن عایشه، قرطبی.

ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ
پخش شد فساد در بیابان و دریا از کسب دست مردم، باید چشانید به آنها مزه‌ی بعضی از

ٱلَّذِى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۱﴾ قُلْ سِيرُوا فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا كَيْفَ كَانَ
کردارشان تا که برگردند. تو بگو، بگردید در زمین باز بنگرید که چگونه شد

عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ ﴿۴۲﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ
سرانجام گذشتگان، بسیاری بودند از آنها مشرک. پس راست بدار رخ خود را به راه

ٱلْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿۴۳﴾
راست، پیش‌ازاین‌که‌بیاید روزی‌که برگشت‌ندارد ازخدا، درآن‌روزمردم فرقه‌فرقه‌می‌شوند.

مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ
کسی‌که‌منکرگردد،براو واقع‌می‌شود منکربودنش وکسی‌که‌بکند کارنیک پس آنهاراه خودرا

يَمْهَدُونَ ﴿۴۴﴾ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضْلِهِۦٓ
هموارمی‌کنند. تا پاداش بدهد به کسانی که یقین کرده و کار نیک کرده‌اند از فضل خویش،

إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۴۵﴾
یقیناً او دوست نمی‌دارد منکران را.

خلاصه‌ی تفسیر

(شرک و معصیت چنان چیز بدی است که) بلاها در (تمام) بیابان و دریا (جهان) به سبب اعمال (بد) مردم پخش می‌شود، (مثل قحط، وبا و طوفان) تا که خداوند مزه‌ی (مجازات) بعضی اعمال آنها را بدیشان بچشاند، تا که آنان (از این نوع اعمال خود) باز گردند (چنان‌که در آیه‌ی

دیگر آمده است که: ﴿**و ما أصابکم من مصيبة فبما كسبت أيديكم**﴾[۱].و مراد از بعضی در اعمال این است که اگر بر همه‌ی اعمال این عقوبتها مترتّب گردد، یکدم زنده نخواهند ماند، کقوله تعالی: ﴿**لو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهرها من دابة**﴾[۲]، راجع بدین معنی در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی شوری، که قبلاً گذشت فرمود: ﴿**و يعفوا عن كثير**﴾ یعنی: خداوند متعال بسیاری از گناهان را صرف نظر می‌نماید، بر بعضی دیگر سزا می‌دهد، در نهایت همه اعمال بد مطلقاً سبب وبال هستند، پس شرک و کفر از همه بیشتر موجب عذاب خواهند شد، و اگر مشرکین در پذیرش این متردّداند، پس) شما (به آنان) بگویید، در روی زمین بگردید، سپس بنگرید که سرانجام کسانی (از کفّار و مشرکین) که قبلاً گذشته‌اند، چگونه بوده‌است، بیشتر آنها مشرک بودند، (پس ملاحظه بفرمایید که آنها چگونه به عذاب آسمانی هلاک شدند، از این کاملاً روشن‌گردید که وبال شرک خیلی بزرگ است، و بعضی در انواع دیگر کفر مبتلا بودند، مانند قوم لوط، قارون و کسانی که مسخ شده خوک و میمون گشتند؛ زیرا در اثر تکذیب آیات و مخالفت از نهی، به کفر و لعن مبتلا گشتند، و شاید ذکر شرک بالتخصیص بدین خاطر بوده که حالت خاص و مشهور کفّار مکّه چنین بود، و وقتی متحقّق شد که شرک موجب وبال است) پس (ای مخاطب) تو روی خود را به سوی این دین (توحید اسلامی) راست بدار، پیش از این‌که چنان روزی فرا رسد، که از جانب خدا برای آن بازگشتی نباشد، (آن گونه که در دنیا خداوند متعال میعاد عذاب خصوصی را به وعده‌ی قیامت برطرف می‌کند، باز وقتی که آن روز مقرّر می‌آید، پس آن را برطرف نمی‌کند و توقّف و

---

۱ - شوری، ۳۰. ۲ - فاطر، ۴۵.



فرصت دادن پیش نمی آید، در این جمله وبال اخروی ذکر گردید، چنان‌که در گذشته در آیه‌ی: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ﴾ الخ و ﴿كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ﴾ الخ، وبال دنیوی مذکور بود، و) آن روز (چنان است که) همه‌ی مردم (عامل، به اعتبار جزای) فرقه فرقه قرار می‌گیرند (بدین شکلی که) هر کسی که کفر می‌کند، بر او (وبال) کفرش واقع می‌شود، و کسی که عمل نیک انجام می‌دهد، پس ایشان برای خود وسایل (نفعی) فراهم می‌کنند که حاصل، این می‌باشد، که خداوند متعال به آنها از فضل خویش پاداش (نیک) می‌دهد و کسانی که ایمان آورده اعمال نیک انجام داده‌اند (و از این کفّار محروم می‌مانند، چنان‌که در بالا از آیه «فعلیه کفر»، معلوم شد و سبب آن این است که) واقعاً الله تعالی کفّار را نمی‌پسندد. (بلکه بر کفر آنان از آنها ناخشنود است).

معارف و مسایل

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ یعنی: در خشکی و دریا در کل جهان به‌سبب اعمال بد انسان فساد شیوع پیدا کرده است، در تفسیر روح‌المعانی آمده است که مراد از فساد آفاتی است از قبیل: کثرت قحط‌سالی، امراض وبایی، آتش‌سوزی، غرق‌شدن در آب، عدم برکت در امور، کم شدن نفع در اشیای مفید، اضافه شدن نقصان و غیره، و از این معلوم می‌شود که علل آفات دنیوی گناه و اعمال بد انسانها می‌باشد، که از آن جمله کفر و شرک از همه شدیدتر هستند و پشت سر آنها گناهان دیگر قرار دارند.

و همین مطلب در آیه‌ی ۳۰ سوره شوری، چنین آمده است: ﴿**و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم و يعفو عن كثير**﴾ یعنی: هر مصیبتی که به شما می‌رسد، آن به سبب کسب دستهای خود شماست، یعنی به سبب گناهانی که شما مرتکب آنها می‌شوید، و بسیاری از گناهان را خداوند

می‌بخشد، با این مطلب که مصایب و آفاتی که در این جهان به شما می‌رسد، علل اصلی آنها گناهان خود شما هستند، اگر چه در دنیا نه عوض کامل آن گناهان داده می‌شود! و نه بخاطر هر گناه مصیبت و آفت وارد می‌شود، بلکه بسیاری از گناهان بخشیده می‌شود، و بر بعضی از گناهان مؤاخذه می‌شود، و آفت و مصیبت نازل می‌گردد، و اگر بر هر گناه در دنیا آفت و مصیبت می‌آمد، یک انسان هم در آن زنده نمی‌ماند.

امّا اتّفاق چنین می‌افتدکه حقّ تعالی گناههای زیادی را می‌بخشاید، و آنچه عفو نگردد، به آن هم در این جهان سزای کامل داده نمی‌شود، بلکه قدری از مزه‌ی آن به او چشانیده می‌شود، چنان‌که در آخر این آیه فرمود: ﴿لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِى عَمِلُوا﴾ یعنی: تا خداوند قدری از مزه‌ی سزای اعمال بد شان را به آنان بچشاند، سپس فرمود: اگر در دنیا مصیبت و آفتی که به سبب گناهان نازل می‌گردد، تأمّل بنمایید، آن هم رحمت و عنایت خداوندی است؛ زیرا هدف از مصیبت این جهان، این است که انسان غافل بیدار گردد، و از نافرمانی و گناهان خویش برگردد، که سرانجام برای او مفید و نعمت بزرگی است، چنان‌که در آخر آیه فرمود: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ آفات و مصایب بزرگ جهان به سبب گناههای انسان، پیش می‌آیند، بنابر این بعضی از علما فرموده‌اند: هر انسانی که مرتکب گناه شود، او بر تمام مردم جهان و حیوانات ظلم می‌کند؛ زیرا به سبب وبال گناهان او قحط و مصایب در دنیا می‌آید، و از آنها همه جاندارها متأثّر می‌شوند، بنابر این همه‌ی اینها علیه انسان گناهکار مدّعی می‌شوند.

و شقیق زاهد فرموده است: کسی که مال حرام می‌خورد او تنها به کسی ظلم نمی‌کند که بر مال او به روش نامشروع قابض شده است، بلکه به

همه‌ی مردم ظلم می‌کند[۱]؛ زیرا اوّل، از ظلم او رسم ظلم در میان مردم رواج می‌یابد، و این سلسله، همه‌ی مردم را فرا می‌گیرد، ثانیاً به سبب ظلم او در دنیا آفات و مصایب واقع می‌شود که از آنها همه بشریّت متأثّر می‌گردند.

پاسخ به یک شبهه

در احادیث صحیح از آن‌حضرتﷺ، روایت است که: دنیا زندان مؤمن و جنّت کافر است، و این‌که پاداش اعمال نیک کفّار به صورت ثروت، مال و صحّت در این جهان به او داده می‌شود، و پاداش اعمال مؤمن برای او در آخرت ذخیره می‌گردد، و این‌که مثال مؤمن در این جهان مانند شاخ نازکی است که باد، گاهی آن را به یک طرف و گاهی به جهت دیگر کج، و گاهی راست می‌کند، تا جایی که بدین وضع، او از اینجا رحلت می‌کند و این‌که: «**أشد ألناس ألأنبياء ثم ألامثل فالامثل**» یعنی: در دنیا بلاها بیشتر بر انبیا می‌آیند، سپس بر کسانی که به ترتیب به آنان نزدیکتر باشند.

همه‌ی این احادیث صحیح در ظاهر با مضمون این آیه متضاد هستند، و مشاهدات عموم جهان هم، چنین نشان می‌دهد که در دنیا به طور عموم مسلمانان در مشقّت و تکلیف، و کفّار و فجّار، در عیش و عشرت قرار گرفته‌اند، پس اگر طبق آیه‌ی مذکور مصایب و مشقّتهای جهان در اثر گناهان پیش می‌آیند، می‌بایست معامله برعکس انجام می‌گرفت.

پاسخ آن این است که در آیه‌ی مذکور گناهان را لازماً موجب مصایب قرار داده، ولی علّت تامّه نفرموده است، که هرگاه برکسی مصیبت واقع شود، پس به‌سبب گناهی می‌باشد، و کسی که برای او مصیبتی پدیدآید،

---

۱ - روح.

لزوماً باید گناهکار باشد، بلکه طبق ضابطه‌ی عمومی اسباب که پس از وقوع سبب، مسبّب واقع می‌شود و گاهی سبب دیگری مانع از ظهور اثر آن قرارمی‌گیرد، پس اثر آن ظاهر نمی‌گردد، مثل این‌که کسی در باره‌ی داروی مسهل یاملیّن بگوید که از آن اسهال می‌آید، این به جای خود درست است، ولی بسا اوقات غذا یا دوای دیگر یا آب‌وهوا و غیره عارض می‌گردند که اثر آن دارو، ظاهر نگردد، یا مثلاً کسی قرص خواب‌آور می‌خورد و باز هم خوابش نمی‌آید، هزارها مثال در دنیا همیشه مشاهده می‌شود، لذا حاصل آیه این است که خاصیّت اصلی گناهان این است که از آن مصایب و آفات پدید بیاید، ولی بسا اوقات اسباب دیگری منافی با آن، عارض می‌گردد که در اثر آنها مصایب ظاهر نمی‌گردند، و در بعضی حالات بدون ارتکاب گناه وقوع مصیبت و آفت هم با آن منافی نیست؛ زیرا در آیه نفرمود که بدون ارتکاب گناه به کسی مصیبت و آفتی عارض نمی‌گردد، بلکه امکان دارد که بر کسی مصیبت و آفت به علّتی دیگر بیاید، چنان‌که علل مصایب و آفات انبیا و اولیا گناهی نیست، بلکه علّت آن آزمایش و در آزمایش رفع درجات است.

علاوه بر این، آفات و مصایبی را که قرآن در اثر گناهها گفته است مراد، آن آفات و مصایبی است که بر کل جهان یا کل شهر یا روستا واقع بشوند، عموم مردم و حیوانات از آن نجات نیابند، پس اسباب چنین مصایب و آفات کثرت گناهان بلکه ارتکاب علنی آنهاست. در این ضابطه مصایب و مشقّتهای شخصی و انفرادی نیست، بلکه آنها گاهی بر آزمایش انسان هم نازل می‌گردند، و وقتی‌که او در آزمایش به پیروزی نهایی نایل می‌شود، پس درجات او در آخرت اضافه می‌شود، پس این مصیبت در حقیقت برای او رحمت‌ونعمتی می‌باشد، پس در مشاهده نمودن کسی به صورت انفرادی در مصیبتی، نمی‌توان گفت که او بسیار گناهکار است، هم‌چنین با مشاهده

شدن کسی در عیش‌وعشرت و وسعت‌رزق نمی‌توان گفت که او بسیار نیک وصالح و شخص بزرگی است، البتّه اکثر و بیشتر سبب عموم مصایب ومشقتها مانند: قحط، طوفان، امراض وبایی، تورّم در اشیای موردنیاز، از بین رفتن برکت اشیا و غیره گناههای علنی و سرکشی‌ها می‌باشد.

فایده: حضرت شاه ولی الله در «حجةالله البالغه» فرموده است که اسباب خیر و شر، مصیبت و راحت، مشقّت و سهولت در این جهان، بر دو قسم‌اند: یکی ظاهری، دیگری باطنی، اسباب ظاهری عبارتند از: اسباب مادی که در نظر عموم جهان سبب فهمیده می‌شوند، و اسباب باطنی اعمال انسانی، و در اثر آن امداد و نصرت یا لعنت و نفرین، ملایکه می‌باشد، چنان‌که علّت باران در نظر فلاسفه و اهل تجربه بخار دریاست، که در فضا بالاتر رسیده، منجمد می‌شود، سپس به سبب شعاع خورشید گداخته شده می‌بارند، ولی در روایات حدیث آنها را عمل فرشتگان قرار داده است، در حقیقت میان این دو هیچ تضادی نیست، می‌تواند یک چیزی اسباب متعدّد گوناگونی داشته باشد، پس امکان دارد که اسباب ظاهری آنها باشند که فلاسفه می‌گویند، و سبب باطنی تصرّف فرشتگان باشد، اگر این هر دو نوع اسباب جمع گردند، پس باران حسب توقّع و نیاز ببارد و جایی که این هر دو نباشند، در آنجا در باریدن باران خلل پدید آید.

حضرت شاه‌صاحب فرموده است که هم‌چنین بعض از اسباب مصایب و آفات دنیا، طبیعی‌ومادی هستند که نیک‌وبد را نمی‌شناسند، آتش برای سوختن است که بدون امتیاز متّقی و فاجر هر دو در آن می‌سوزند، مگر این‌که با دستور خاصّی، از این عمل بازداشته‌شود، مانند آتش نمرود که در حقّ حضرت ابراهیم علیه السلام، بر او مایه‌ی سلامتی قرار داده شد، آب اشیای سنگین را فرومی‌برد و این کار اوست، هم‌چنین عناصر دیگر که برای

کارهای بخصوص موظف شده‌اند، و خدمات تفویض شده‌ی خود را انجام می‌دهند، این اسباب طبیعی برای بعضی از انسان وسایل سهولت‌وراحت فراهم می‌نماید، و برای برخی دیگر مصیبت‌وآفت قرار می‌گیرند، و مانند این اسباب ظاهر، اعمال خود انسان هم در مصایب‌وآفات، راحت و سهولت، مؤثّر هستند، پس هرگاه هر دو نوع اسباب ظاهروباطن بر ایجاد راحت‌وسهولت فرد یا اجتماع با هم جمع گردد، پس آن فرد یا اجتماع از عیش‌وراحت کامل دنیا برخوردار خواهد شد که هر کس آن را مشاهده می‌کند، و برعکس اگر اسباب مادی‌وطبیعی بر کسی آفت‌ومصیبت بیاورند و اعمال او هم متقاضی همین آفات و مصایب باشند، پس مصیبت و آفت بر او هم کامل نازل می‌شود که هر کسی آن را مشاهده می‌کند.

و بسا اوقات چنین هم می‌شود که اسباب طبیعی و مادی بر وقوع مصیبت و آفت جمع شده‌اند ولی اعمال حسنه‌ی او در باطن مقتضی راحت و آرامش او هستند، پس در این صورت این اسباب باطنی در رفع آن آفات یا حد اقل کم کردن آنها مؤثّر واقع خواهند شد، هم چنین بر عکس، بسا اوقات اسباب مادی و طبیعی مقتضی عیش و آرام می‌شوند، ولی اسباب باطنی یعنی اعمال بد او مقتضی آفت و مصیبت قرار می‌گیرند، پس به علّت این دو تقاضای متضاد، نه عیش و راحت کامل می‌شود، نه مصیبت و آفت زیاد بر او فشار می‌آورد، هم چنین بسا اوقات اسباب طبیعی برای رسول و نبی بزرگی یا ولی و مقبولی ناسازگار قرار داده می‌شوند، تا از او آزمایش و امتحان به عمل آید، پس اگر این تفصیل ذهن‌نشین و تفهیم شود، ارتباط و تطبیق احادیث و آیات قرآن با همدیگر، واضح می‌شود، و شبهات تعارض و تضاد برطرف می‌گردد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

فرق میان ابتلا و امتحان یا سزا و عذاب به وقت مصایب

کسانی که به وسیله‌ی مصایب و آفات در اثر برخی گناه سزا داده می‌شوند، یا مردمان نیک و صالح که برای رفع درجات یا کفّاره سیّئات، به صورت امتحان در مصایب مبتلا می‌گردند، صورت ظاهری ابتلا یکی است، پس فرق میان آنها چگونه شناخته می‌شود، حضرت شاه‌ولی الله راجع به شناخت آن چنین نوشته است که مردان نیک که به گونه‌ی امتحان و آزمایش به مصایب گرفتار می‌گردند، خداوند قلوب آنها را مطمئن می‌گرداند، و آنان بر این مصایب و آفات چنان راضی می‌شوند که مریض بر خوردن داروی تلخ یا جراحی باوجود درد راضی می‌گردد، بلکه برای آن پول هم صرف می‌کند و سفارش کننده‌ای پیدا می‌کند، برخلاف گناهکاران که به طور سزا به آنها مبتلا می‌گردند، که پریشانی و جزع و فزع آنان بی‌نهایت می‌شود، بسا اوقات کلمات ناشکری بلکه کفر بر زبان می‌رانند.

سیدی حکیم الامة تهانوی قدس سره یکی از علایم شناخت آن را چنین بیان فرموده‌است که با هر مصیبتی که انسان به سوی خدا متوجّه شود و به گناههای خود متنبّه شده به توبه‌واستغفار بیشتر رغبت کند، آن مهر و عنایت است نه قهر، و کسی که چنین‌نباشد بلکه در جزع‌وفزع و معاصی بیشتر غرق گردد، این نشانی قهر و غضب الهی است، والله اعلم.

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٍ وَ لِيُذِيقَكُم
ویکی از نشانیهای او این است که می‌وزاند بادها را مژده دهنده وتا بچشاند شمارا مزه‌ای

مِّن رَّحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ
ازمهربانی‌خویش، وتاروان‌گرددکشتی‌ها به‌دستوراو وتا تلاش کنید از فضل‌او، وتا که شما

تَشْكُرُونَ ﴿۴۶﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ
حق را بپذیرید. و ما فرستاده‌ایم پیش از تو بسیار رسول به سوی قومهای‌شان،

فَجَآءُوهُم بِالْبَيِّنَٰتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقّاً
پس آورده‌اند نزد آنها نشانیها، پس انتقام گرفتیم از کسانی که گناهکار بودند و حق است

عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾ اللهُ الَّذِى يُرْسِلُ الرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ
بر ما کمک ایمانداران. خداست که می‌فرستد بادها را پس بلند می‌کند ابرها را پس پراکنده می‌کند

فِى السَّمَآءِ كَيْفَ يَشَآءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ
آن‌را در آسمان آن‌طور که بخواهد ومی‌دارد آن‌را لابلا پس تو می‌بینی باران‌را که بیرون می‌آید

مِنْ خِلَٰلِهِ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۴۸﴾
ازمیان آن پس وقتی که می‌رساند آن‌را به هر کس که بخواهد از بندگانش آنگاه می‌شوند خوش‌شوندگان.

وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿۴۹﴾ فَانظُرْ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ
و بودند پیش از نازل شدن آن جلوتر مأیوس. پس ببین نشانی‌های

رَحْمَتِ اللهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ
رحمت خدارا که‌چگونه زنده‌می‌کند زمین‌را پس‌ازمردنش، یقیناًاوست زنده‌کننده مردگان

وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۵۰﴾ وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا
و او بر هر چیز تواناست. و اگر بفرستیم بادی پس ببینند مزرعه را که زرد شده می‌شوند

مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿۵۱﴾ فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ
بعدازآن، که ناشکری می‌کنند. پس تو نمی‌توانی بشنوانی مردگان‌را و نمی‌توانی بشنوانی کرها را

الدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿۵۲﴾ وَ مَآ أَنتَ بِهَٰدِ الْعُمْىِ عَن ضَلَٰلَتِهِمْ
صدا وقتی برگردند پشت کرده. و نه تو راه‌می‌نمایی کورها را از گمراهی‌شان،

إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿۵۳﴾
تونمی‌شنوانی بجز کسانی را که یقین کنند آیات ما را پس باشند مسلمان.

خلاصه‌ی تفسیر

و از نشانه‌های (قدرت و وحدت و نعمت) خداوند متعال یکی این است که او (جلوتر از باران) بادها را می‌فرستد که آنها مژده‌ی (باران را) می‌دهند (پس از فرستادن آنها، یکی برای شاد کردن دل می‌باشد) و (نیز برای این که) تا (پس از آن باران ببارد و) شما را مزه‌ای (از) رحمت (باران) بچشاند، (فواید باران را عنایت نماید) و (نیز بدین خاطر بادها را می‌فرستد) که (به وسیله باد از سفر دریا به وسیله‌ی کشتی) شما رزق او را بجویید (یعنی راه رفتن کشتی‌ها و تلاش رزق، هر دو به وسیله باد به دست می‌آیند، اوّل بدون واسطه، دوم به واسطه کشتی) و تا شما شکر کنید و (بر آنچه این مشرکان باوجود دلایل قاطع و نعم سابغ، که ناشکری خدا را بجا می‌آورند، یعنی شرک و مخالفت رسول و ایذا رسانی به مسلمان می‌کنند، غمگین نباش؛ زیرا ما به زودی از آنها انتقام خواهیم گرفت، و در آن آنها را سرکوب و اهل حقّ را پیروز خواهیم کرد، چنان‌که در گذشته بوده است) ما پیش از شما بسیاری از پیامبران را نزد ملّتهای‌شان فرستادیم و آنان برای آنها دلایل (ثبوت حقّ را) آوردند (که بعضی بر آنها ایمان آوردند و بعضی نیاوردند) پس ما از آنها انتقام گرفتیم که مرتکب جرایم بودند (و آن جرایم عبارت است از تکذیب حقّ و مخالفت اهل حقّ و در این انتقام، ما آنها را سرکوب و اهل ایمان را پیروز کردیم) و پیروز گردانیدن اهل ایمان (طبق وعده و عادت) بر عهده‌ی ما بود (آن انتقام، عذاب الهی بود، و در آن هلاک شدن کفّار یا سرکوب شدن آنها و نجات مسلمانان و پیروز شدن آنهاست، در

نهایت این چنین از آن کفّار انتقام گرفته می‌شود، چه در دنیا و چه بعد از مرگ، و این مضمون تسلّی به صورت جمله معترضه بود، در آینده تفصیل بعضی از آثار مذکور بالاجمال، ارسال ریاح را ذکر می‌فرمایند که) خداوند چنان (قادر و حکیم و منعم) است که او بادها را می‌فرستد، باز آن (باد) ها ابرها را (گاهی قبل از وزیدن بادها بخارهای بلند شده، ابر قرار گرفته‌اند و گاهی آن بخارها به وسیله‌ی آن بادها بلند شده، ابر می‌باشند، باز آن بادها ابرها را از جای آنها یعنی از فضای آسمانی یا از زمین) بر می‌دارند، سپس خداوند متعال آن (ابر) ها را (گاهی) آن‌طور که بخواهد در (فضای) آسمان گسترده می‌کند و (گاهی) آن را تکه تکه می‌کند (مراد از «بسط» این‌که جمع کرده تا دور گسترده می‌کند و مراد از: ﴿كَيْفَ يَشَاءُ﴾ این‌است که گاهی قدری دور و گاهی بسیار دور، و مقصود از: ﴿كِسَفاً﴾ این که جمع نمی‌شوند، بلکه متفرّق می‌مانند) سپس (در هر دو حال) شما باران را می‌بینید که از میان آن (ابرهای مجتمع و به کثرت، می‌بارد و در بعضی موسم بیشتر باران از ابرهای متفرّق هم می‌بارد) سپس (پس از بیرون شدن از ابرها) وقتی که آن (باران) را به بندگان خود که می‌خواهد، می‌رساند، پس آنان خوشحال می‌گردند، و آنها پیش از این‌که خشنود بشوند قبلاً (کاملاً) مأیوس بودند (به همین زودی نا امید بودند که الآن خوشحال شدند و این چنین مشاهده هم شده است که کیفیت انسان در چنین حالی زود تبدیل می‌شود) پس (قدری از) آثار رحمت الهی (باران) را ببینند که خداوند متعال چگونه (به وسیله آن) زمین را پس از مردن (خشک شدن) آن زنده (تر و تازه) می‌کند (و این امر علاوه بر نعمت و دلیل بودنش بر وحدانیت، دلیل این هم هست که خداوند متعال پس از مردن، بر زنده کرن دوباره‌ی آن هم قدرت کامل دارد، از این معلوم می‌شود، خدایی که زمین مرده را زنده کرده است) شکّی نیست که او

(خدا) زنده کننده مردگان است (پس مساوی بودن هر دو تا در امکان عقلی و تعلّق قدرت ذاتی به آن دو تا، و یکسان شدن هر دو در مشاهده، همه‌ی اینها، برطرف کننده این استبعاد است، که پس از مردن چگونه بار دوم زنده می‌شوند) و او بر هر چیز قادر است (این مضمون احیای مردگان به مناسبت حیات زمین جمله‌ی معترضه بود) و (در آینده باز موضوع باد و باران پیش می‌آید که در آن ناسپاسگزاری اهل غفلت بیان می‌شود، یعنی اهل غفلت چنان ناحقّ شناس و ناسپاسی‌اند که پس از این نعمتهای بزرگ هم) اگر ما بر آنها بادی (از نوع) دیگر بفرستیم، باز آنها (از آن باد) مزرعه را (خشک و زرد ببینند (که سرسبزی و شادابی رفته است) پس ایشان پس از آن ناسپاسی می‌کنند (و تمام نعمتهای گذشته را به باد فراموشی سپارند) پس وقتی که غفلت و اقدام بر عدم شکرگزاری تا این حد است، پس از این، این هم ثابت شد که اینها کاملاً بی حس‌اند، پس فکر بر عدم ایمان و عدم تدبر آنها هم بی‌فایده است؛ زیرا که) شما نمی‌توانید به مردگان بشنوانید و نمی‌توانید به کران (هم) صدا را بشنوانید (بویژه) وقتی روی گردان باشند (که اشاره را هم نبینند) و (هم چنین) شما (چنین) کوران را (که از بصیرت پیروی نکنند) نمی‌توانی از بی‌راهی به راه بیاورید (ایشان مشابه به مأخوذ الحواس و الحیوة هستند) شما فقط کسانی را می‌توانید بشنوانید که یقین دارند (و) باز (هم) آنها قبول می‌کنند (و وقتی که اینها مانند مردگان، کران و کورانند، پس از آنها توقّع ایمان را مدار، و بر حال آنها اندوهگین مباش).

معارف و مسایل

﴿**فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ**﴾ ما از کفّار و مجرمان انتقام گرفتیم، و بر عهده‌ی ما بود که به مؤمنان کمک کنیم، از این

آیه معلوم می‌شود که کمک کردن به مؤمنان را خداوند به فضل خویش بر عهده گرفته است، پس مقتضای آن در ظاهر چنین بود که مسلمانان در مقابل به کفّار، هیچ گاه شکست نخورند، در صورتی که وقایع زیادی برخلاف آن به‌وقوع پیوسته است، و می‌پیوندند، پاسخ آن در خود این آیه موجود است که مراد از مؤمنان مجاهدان فی سبیل الله هستند، که فقط به خاطر خدا با کفّار مبارزه می‌کنند، انتقام چنین کسانی را خداوند از مجرمین می‌گیرد، و آنها را پیروز می‌گرداند، و هر کجا که برخلاف این اتّفاقی پیش آید، در آنجا عموماً لغزش از مجاهدین، موجب شکست آنها می‌شود، چنان‌که در باره‌ی غزوه‌ی احد در خود قرآن مجید آمده است: **﴿إنما أستزلهم ألشیطـٰن ببعض ما کسبوا﴾**[1]، یعنی: شیطان آنها را به سبب بعضی از اعمال اشتباه آنها لغزانید، و در چنین اوضاع هم خداوند سرانجام فتح و پیروزی را به آنها عنایت می‌فرماید، وقتی آنها به اشتباه خود متنبّه گردند، چنان‌که در غزوه‌ی احد شد، و کسانی که تنها اسم خود را مؤمن و مسلمان بگذارند و از احکام خداوندی به غفلت و سرکشی عادی گردند، و به هنگام غلبه‌ی کفّار هم از گناهان خود تایب نشوند، آنان مشمول این وعده نیستند، و مستحق نصرت الهی هم نیستند، و گاهی خداوند بدون استحقاق هم از روی مهربانی خویش نصرت و غلبه عنایت می‌نماید، امید داشتن به او و دعا کردن به بارگاه او در هر حال مفید در مفید است.

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ﴾ مفهوم این آیه این است که شما نمی‌توانید به گوش مردگان برسانید، امّا این مسئله که آیا مردگان صلاحیت شنیدن را دارند یا خیر؟ و عمومِ مردگان کلامِ زندگان را می‌شنوند یا خیر؟ تحقیق

---

۱ - آل عمران، ۱۵۵.

مختصر این مسئله، در معارف القرآن در تفسیر سوره نحل گذشت، و تحقیق کامل در رساله عربی احقر است تحت عنوان «تکمیل الحبور بسماع اهل القبور» که جزو حزب خامس احکام القرآن شده به زبان عربی انتشار یافته است.

اَللهُ اَلَّذِی خَلَقَكُم مِّن ضُعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضُعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ
خداست که آفرید شما را ضعیف پس داد بعد از ضعیفی توانایی، باز می‌دهد بعد از

قُوَّةٍ ضُعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْقَدِيرُ ﴿۵۴﴾ وَ
توانایی ضعیفی و موی سفید، می‌آفریند آنچه بخواهد و اوست بر هر چیز دانا و توانا. و

يَوْمَ تَقُومُ اَلسَّاعَةُ يُقْسِمُ اَلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ
روزی که برپا می‌گردد قیامت قسم می‌خورند مجرمان که نمانده‌اند بیش از یک ساعت،

كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿۵۵﴾ وَقَالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَاَلْإِيمَٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی
این چنین بودند برگردنده. ومی‌گویند کسانی‌که به‌آنها فهم ویقین درنگ کردن شمابود در

كِتَٰبِ اَللهِ إِلَىٰ يَوْمِ اَلْبَعْثِ فَهَٰذَا يَوْمُ اَلْبَعْثِ وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۵۶﴾
کتاب خدا تا روز زنده شدن، پس این است روز زنده شدن باز هم نبودید که بدانید.

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۵۷﴾
پس درآن روز به درد نمی‌خورد برای گناهکاران معذرت‌خواهی ونه از آنها توبه پذیرفته می‌شود.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَٰذَا اَلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِن جِئْتَهُم بِـَٔايَةٍ
و ما بیان کردیم برای مردم در این قرآن هر نوع مثال، و آنچه تو بیاوری نزد آنها آیتی

لَيَقُولَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿۵۸﴾ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اَللهُ عَلَىٰ
لازماً خواهند گفت منکران، شما همه دروغ می‌گوید. چنین مهر می‌زند خدا بر



قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۹﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ
دلهای کسانی‌که فهم‌ندارند. پس‌تو ثابت‌باش یقیناً‌وعده‌ی خدا درست‌است، و برندارند تورا

الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿۶۰﴾
کسانی که یقین ندارند.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند است که شما را در حال ناتوانی آفرید (مراد از آن حال ابتدایی طفولیت است) باز پس از (این) ناتوانی، توانایی (جوانی) عطا نمود، سپس از (این) توانایی، ضعف و پیری پدید آورد (و) او آنچه را که بخواهد می‌آفریند، و او (به هر تصرّف) دانا (و بر تنفیذ آن) تواناست (پس کسی که چنان قادر باشد، برای او آفریدن دوباره چه مشکلی دارد، این توضیح امکان بعث بود) و (در آینده بیان وقوع آن است، یعنی) روزی که قیامت برپا گردد، مجرمان (کفّار با مشاهده هول و هیبت و پریشانی وقوع قیامت را بی‌نهایت ناگوار فهمیده) قسم می‌خورند که (قیامت خیلی زود آمد و) آنها (ما در عالم برزخ) بیشاز یک ساعت نمانده‌ایم (میعادی که برای آمدن قیامت مقرّر بود، آن هنوز به پایان نرسیده بود، که قیامت آمد و رسید، هم چنان‌که مشاهده می‌شود که اگر میعاد اعدامی یک ماه مقرّر گردد، وقتی ماه به پایان برسد بر او چنان معلوم می‌شود که گویا ماه نگذشته است و مصیبت زود آمد، حقّ تعالی می‌فرماید که) هم چنین ایشان (در دنیا) رو به عقب باز می‌گشتند (چنان‌که اینجا در قیامت بر آمدن قبل از وقت قیامت قسم می‌خورند هم چنین در دنیا وجود قیامت را منکر بودند، و بر عدم وقوع آن قسم می‌خوردند) و کسانی که به آنان ایمان و علم عطا شده (اهل ایمان که به

علم اخبار شریعت نایل آمده‌اند) آنها (در پاسخ بدین مجرمین) می‌گویند: (که شما در برزخ کمتر از میعاد مقرّر نمانده‌اید این ادّعای شما بی‌جاست، بلکه) شما موافق (میعاد) نوشته‌ی الهی تا روز قیامت مانده‌اید، پس روز قیامت همین است (میعادی که برای ماندگاری در برزخ مقرّر بود) ولی (علّت این است، آمدن قیامت را قبل از میعاد مقرّر فهمیدید، این است که) شما (در دنیا نسبت به وقوع قیامت) یقین (و اعتقاد) نداشتید (بلکه تکذیب و انکار می‌کردید در وبال همان انکار که امروز با پریشانی مواجه شدید، بنابر این ترسیده به خیال خودتان آمده است هنوز میعاد مقرّر به پایان نرسیده است، و اگر تصدیق می‌کردید و ایمان می‌آوردید، پس وقوع آن را زود تصوّر نمی‌کردید، بلکه می‌خواستید که از آن هم زودتر می‌آمد؛ زیرا که وقتی با کسی وعده‌ی راحت و آرامش برسد طبعاً می‌خواهد که آن زودتر بیاید و انتظار بر او سخت و مدّت، طولانی معلوم می‌گردد، چنان‌که در حدیث آمده است که کافر در قبر می‌گوید: «**رب لا تقم الساعة**» و مؤمن می‌گوید: «**رب أقم الساعة**» و از این پاسخ مؤمنان که در اینجا مذکورانند که اقامت در برزخ را بسیار طولانی فهمیدند، چنین مترشح می‌گردد که آنها مشتاق بودند، لذا می‌خواستند که زودتر بیاید) در نهایت، در آن روز برای ظالمان (کیفیت پریشانی و مصیبت کفّار به حدی می‌رسد که هیچ نوع) عذری از جانب آنان (چه راست و چه دروغ) به درد آنها نمی‌خورد، و نه از آنها نسبت به ناراضی خدا تدارک خواسته می‌شود (فرصتی به آن داده نمی‌شود که توبه کرده خدا را راضی بکنند) و ما برای (هدایت) مردم در (مجموع قرآن یا در این بخش خاص آن یعنی این سوره) هر نوع مضامین عمده (و عجیب و لازم) بیان کرده‌ایم (که به سبب بلاغت و کمال خویش مقتضی این است که این کفّار هدایت می‌یافتند، ولی آنها به علّت عناد نهایی

خود، آن را نپذیرفتند و از آن مستفید نشدند) و (این مختص به قرآن نیست، بلکه عناد آنها به میزانی ترقّی کرده است که) اگر (شما بجز از قرآن) نشانی (از آن معجزات که خواسته خود آنهاست) در نزد شان بیاورید، باز هم آنها که کافرند، می‌گویند که همه‌ی شما (پیغمبرﷺ، و مؤمنان که به آیات تشریعی و تکوینی تصدیق می‌کنید) خالص اهل باطل هستید (به پیامبر تهمت سحر زده صاحب باطل می‌گویند و مسلمانان را به تصدیق از سحر اهل باطل می‌گویند، و امر واقعی در باره‌ی عناد آنها این است که) کسانی که (باوجود ظهور نشانه‌های مکرّر و دلایل حقّ) یقین نمی‌کنند (در غیر این صورت برای تحصیل آن می‌کوشند) خداوند متعال بر دلهای آنها چنین مهر می‌زند (چنانکه بر دلهای ایشان شده است، یعنی روز به روز استعداد قبول حقّ مضمحل و ضعیف می‌شود، بنابر این در انقیاد ضعف، و در عناد قوّت، اضافه می‌شود) پس (وقتی که ایشان چنین معاندینی هستند، پس) شما (بر مخالفت و ایذا رسانی و بدکلامی و غیره آنها) صبر بکنید، یقیناً وعده‌ی خداوند متعال (که سرانجام آنها ناکام و اهل حقّ پیروز می‌شوند) بر حقّ است (آن وعده حتماً انجام خواهد گرفت، پس چند روز باید صبر و تحمّل کرد) و این مردمان بد یقین شما را نباید بی‌حوصله بیابند (خواه هر نوع سخنی از طرف آنها باشد، ولی نباید چنین اتّفاق افتد که شما آن را برداشت نکنید).

معارف و مسایل

قسمت بیشتر این سوره در خصوص رفع شبهات منکرین قیامت است، که برای آن آیات و نشانی زیادی از قدرت کامل و حکمت بالغه‌ی حقّ تعالی نشان داده، و برای بیدار ساختن انسان غافل از غفلتش ترتیبی اتّخاذ شده است.

در نخستین آیه‌ی فوق الذّکر این مضمون به شکل جدیدی به اثبات رسیده و آن این است که انسان طبعاً شتاب ورز واقع شده است، و در اشیای حاضر غرق شده به فراموش گذاشتن گذشته و آینده عادی شده است، و همین عادت، او را در بسیاری اشتباهات مهلک مبتلا کرده است، وقتی که انسان جوان می‌باشد، نیروی او بر شبابش قرار می‌گیرد، او در نشئه نیروی جوانی خود کسی را در نظر نمی‌آورد، و پایدار ماندن بر حدود، بر او سخت می‌گذرد، برای متنبّه کردن او در این آیه از وجود انسان به اعتبار قوّت و ضعف نقشه‌ای ارائه داده است، که در آن نشان داده شد که ابتدای انسان ضعیف است و انتهای او نیز ضعیف است و در میان او تا چند روزی به نیرویی نایل می‌گردد، پس مقتضای عقل این است که به هنگام این نیروی چند روزی، از ضعیفی گذشته و آینده خود غافل نباشد، بلکه درجات مختلف ضعف خود را همیشه در ذهن خود مستحضر بدارد که از آن گذشته به این قوّت و جوانی رسیده است.

﴿**خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ**﴾ در این آیه به انسان چنان درس عبرتی داده شد که به اصل اساس خود بنگر، که چقدر ضعیف، بلکه عین ضعف است، یک قطره‌ی بی‌جان، بی‌شعور، ناپاک و ناگواری است، در این اندیشه کن که قدرت و حکمت چه کسی این قطره ناگوار را به صورت خون منجمد و سپس خون را به صورت پاره‌ای گوشت، سپس در آن استخوان پیوند زده، این تغییرات را پدید آورد، سپس اعضا و جوارح او را به صورت دستگاهایی خیلی ظریف ساخت که این وجود کوچک یک کارخانه سیّار قرار گرفت، که در آن صدها موتور عجیب و غریب به کار افتاده است، و اگر بیشتر اندیشه کنید آن یک کارخانه‌ای نیست، بلکه جهان کوچکی است، که مشتمل بر نمونه‌هایی از کل جهان است، و آفرینش و تکوین او هم در

کارگاه بزرگی نبوده است، بلکه در شکم مادر در سه مورد تاریکی انجام گرفته است، و تا نه ماه در آن مکان تنگ و تاریک از خون شکم مادر تغذیه شده وجود انسان آماده شده است. ﴿**ثم السبیل یسره**﴾، سپس خداوند متعال برای ظهور او راه را آسان نموده است، وقتی که در این جهان آمد وضع او این بود که: ﴿**أَخْرَجَكُمْ مِن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً**﴾ یعنی خداوند متعال شما را از شکم مادر در چنان حالتی در آورد که شما هیچ چیزی نمی‌دانستید، آنگاه قدرت الهی به سلسله‌ی تعلیم و تلقین پرداخت، قبلا از همه هنر گریه کردن را به او نشان داد تا با آن مادر و پدر متوجّه شده برای دفع تشنگی و گرسنگی و مرض او متوجّه گردند، سپس هنر مکیدن را با لب و کام به او نشان داد تا به گرفتن پستان مادر تغذیه شود، در توان چه کسی بود که به این نوزاد لایعقل این دو هنر را تعلیم دهد تا کفیل تمام ضروریات موجود او قرار گیرند، فقط این در قدرت ذاتی انجام گرفت که مالک آفرینش اوست، اینک نوزاد ضعیف است که اگر بادی به او بوزد، پژمرده می‌گردد، و اگر قدری سرما و گرما به او برسد بیمار می‌شود نه می‌تواند لوازم زندگی خود را از کسی بخواهد و نه مشقّتی را می‌تواند از خود دور کند، از کودکی گرفته تا جوانی در تمام مراحل تدریجی او اندیشه کن، چنان شاهکار عظیمی از قدرت الهی جلوه‌گر می‌شود، که عقل در حیرت قرار می‌گیرد.

﴿**ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضُعْفٍ قُوَّةً**﴾ یعنی: اکنون که به نیرو و قدرت رسیده است، می‌خواهد که حلقه‌های آسمان و زمین را باهم وصل کند و بر کره‌ی ماه و مریخ کمند اندازد و بر دریا و خشکی تسلّط یابد، و از گذشته و آینده‌ی خویش غافل شده، نعره‌ی: ﴿**مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً**﴾ (چه کسی می‌تواند از ما بیشتر قدرت داشته باشد) سر می‌دهد تا جایی که در نشئه آن نیروی

خود، از آفریدگار خود و از پیروی احکام او نیز فراموش می‌شود، ولی خداوند قدیر برای بیدار ساختن او فرمود: ﴿**ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً**﴾ که ای غافل نیک دریاب و بفهم که این نیروی تو چند روز بیش نیست، باز به سوی همان ضعف برمی‌گردی و به همان تدریج، ضعف کم کم اضافه می‌شود، تا این‌که پس از مدّتی آثار آن به صورت پیری، سفیدی مو ظاهر می‌گردد، و سپس در صورت تمام اعضا و جوارح تغییرات پدید می‌آید، در تاریخ دنیا و کتب دیگر نه، در خود وجود خود تو نوشته است، این نوشته مخفی را بخوان که غیر از این یقین چاره‌ای دیگر نیست، که: ﴿**يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ**﴾ که این همه آماده‌سازی و انتظامات از طرف آن ذات رب العزه است که می‌آفریند، آنچه می‌خواهد و چگونه می‌خواهد، و در علم هم از همه بالاتر است، ودر قدرت هم، آیا بعد از این هم مجال شبهه‌ای در این باقی می‌ماند که هرگاه او بخواهد می‌تواند مردگان را دوباره زنده کند.

در آینده باز بیهود سرایی منکرین قیامت و جهالت آنها بیان می‌شود: ﴿**وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ**﴾ یعنی: روزی که قیامت برپا می‌شود، این منکرین قیامت از مناظر هولناک آن زمان مدهوش شده قسم یاد می‌کنند که ماندن ما بیش از یک ساعت نبوده است، مراد از این قیام می‌تواند، قیام دنیا باشد؛ زیرا دنیای آنها در عیش و راحت گذشته بود، اینک مصایب سختی پیش آمده است، چنان‌که عادت طبیعی انسان است که زمان راحتی را بسیار کم تصوّر می‌کند، لذا قسم می‌خورند که ماندگاری ما در دنیا بسیار کم به میزان یک ساعت بوده است.

و این هم احتمال می‌رود که مراد از این قیام ماندگاری در قبر و برزخ باشد و با این مطلب که ما تصوّر می‌کردیم که ماندگاری در قبر، یعنی عالم

برزخ خیلی طولانی می‌شود و قیامت پس از مدّتها می آید، امّا معامله برعکس شد که ما در برزخ خیلی کم ماندیم و قیامت آمد، و این زود آمدن از آنجا برای او محسوس می‌شود که در قیامت انتظام برای راحت و شادمانی نبود، بلکه مصیبت در مصیبت بود، و فطرت انسانی چنان است که بعد از وقوع مصیبت زمان راحت گذشته را خیلی کم تصوّر می‌کند، و کفّار اگر چه در قبر و برزخ هم مبتلا به عذاب می‌باشند، امّا در مقابل عذاب قیامت آن هم به صورت راحتی احساس می‌شود و آن زمان را مختصر فهمیده قسم می‌خورند که قیام ما در قبر خیلی کوتاه و به میزان یک ساعت بود.

آیا می‌تواند کسی در محشر نزد خداوند دروغ بگوید

از این آیه معلوم می‌شود که کفّار در محشر قسم خورده، چنین دروغ می‌گویند که ما در دنیا یا قبر، بیش از یک ساعت نمانده‌ایم، و هم چنین در آیه‌ی ۲۳، سوره‌ی انعام قول مشرکین چنین ذکر شده است که آنها قسم می‌خورند که ما مشرک نبوده‌ایم: ﴿**وَاللهِ ربنا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ**﴾ بدان علّت است که در محشر عدالت پروردگار جهانیان سایه می‌گسترانند، و همه را آزاد می‌گذارد که آنچه می‌خواهند بازجویی بدهند، چه دروغ بگویند و چه راست؛ زیرا علم ذاتی رب العزه کامل است، و او در تحقیقات عادلانه به اقرار و عدم اقرار آنها نیازمند نیست، وقتی انسان دورغ می‌گوید بر دهان او مهر زده می‌شود، و از دست، پا، گوشت و پوست او گواهی گرفته می‌شود، آنها صحیح و درست همه وقایع را بیان خواهند کرد که پس از آن برای او هیچ عذری باقی نمی‌ماند.

﴿الیوم نختم علی أفواههم و تکلمنا أیدیهم﴾[1]، این مطلب را بیان می‌نماید، و از آیات دیگر قرآن معلوم می‌شود که در محشر مواقف مختلفی است که احوال هر موقف از دیگری جداست، یک موقف آن است که در آن کسی بدون اذن خدا اختیار صحبت کردن را ندارد، و او فقط می‌تواند سخن راست و حقّ را بگوید و بر دروغ گفتن قادر نمی‌باشد، چنان‌که در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی نباء می‌فرماید: ﴿**لا یتکلمون إلاّ من أذن له ألرحمٰن و قال صواباً**﴾.

در قبر کسی نمی‌تواند دروغ بگوید

برخلاف این نسبت به سؤال و جواب قبر در احادیث صحیح آمده است که وقتی از کافر سؤال می‌شود که پروردگار تو کیست؟ و محمّدﷺ، چه کسی است؟ او می‌گوید: «هاه هاه لا أدری» یعنی های های من نمی‌دانم، و اگر در آنجا به دروغ گفتن اختیار داده می‌شد، چه مشکلی داشت که بگوید: پروردگار من الله است و محمّدﷺ، رسول خداست، پس این یک امر تعجّب آوری است که کفّار بر دروغ گفتن به پیش خدا قادر می‌باشند، و در جلو فرشتگان نمی‌توانند دروغ بگویند، ولی اگر قدری تأمّل شود این امر تعجب آوری نیست؛ زیرا که فرشتگان نه عالم الغیب‌اند و نه اختیار این را دارند که از دست و پا و غیره گواهی بگیرند و بر آنها اتمام حجّت بکنند، پس اگر در جلو آنها به دروغ گفتن اختیار می‌داشتند همه‌ی کفّار و فجّار در فکر عذاب قبر قرار نمی‌گرفتند، بر خلاف خداوند که او بر احوال قلوب واقف و آگاه است، و قادر است بر این‌که از دست و پا شهادت گرفته، دروغ

---

۱ - یٰسٓ، ٦٥.

آنها را فاش سازد، بنابر این دادن آزادی در محشر در انصاف عدالت خلل پدید نمی‌آورد، والله اعلم.

تمت سورة الروم بحمد الله فی یوم‌السبت ۲۸ ذی‌القعده، سنه ۱۳۹۱هـق

تسوید ترجمه هم در ۱۱ ربیع الاول سنه ۱۴۰۸هـق به پایان رسید.

***

سورة القمٰن

سورة القمٰن مكية و هى أربع و ثلثون آية و أربع ركوعات

سوره‌ی لقمان در مکّه نازل شده و دارای سی و چهار آیه و چهار رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

الٓمٓ ﴿۱﴾ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْحَكِيمِ ﴿۲﴾ هُدًى وَ رَحْمَةً

این آیات کتاب پخته هستند. هدایت و مهربانی است،

لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿۳﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَ هُم

برای نیکوکاران. کسانی که برپا می‌دارند نماز را ومی‌دهند زکات و آنان هستند که

بِٱلْأَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُوْلَـٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُوْلَـٰئِكَ

به آخرت یقین دارند. آنها یافتند راه از طرف پروردگار خود و آنها

هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ

رسیده‌اند به مراد. و بعضی از مردم کسانی هستند که خریدار سخنهای بازیچه هستند

لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُواً أُوْلَـٰئِكَ

تا که منحرف کنند از راه خدا بدون فهم و قرار دهند آن را خنده، ایشان هستند که

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۶﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِراً
برای آنها عذاب ذلّت هست. و وقتی که خوانده شود بر او آیات ما، برمی‌گردد از تکبر

كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِىٓ أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۷﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ
گویا آن‌را نشنیده گویاهر دو گوش‌او کرند، پس مژده بده‌آنهارا به‌عذاب دردناک. کسانی‌که

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ﴿۸﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَعْدَ ٱللَّهِ
یقین‌آورده کردندکارنیک برای‌آنهاست نعمتهای‌باغ‌ها. همیشه‌می‌مانند‌درآنها وعده‌ی خدا

حَقّاً وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۹﴾
برحق است و اوست غالب و باحکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الٓمٓ﴾ (فقط خداوند بر معنایش واقف است) اموری که (در این سوره یا قرآن ذکر شده‌اند) آیات کتاب (قرآن) پر حکمت می‌باشند، قرآنی که (سبب) هدایت و رحمت است برای نیکوکاران، کسانی که پایبند نماز هستند، زکات ادا می‌کنند و کاملاً به آخرت یقین دارند، (پس) آنان (به برکت اعتقاد و عمل به قرآن) بر راه راست پروردگار خود هستند و اینها (به برکت این هدایت) از رستگاران خواهند بود (پس قرآن چنان سبب هدایت و رحمت آنها قرار گرفت که اثر آن فلاح می‌باشد، پس بعضی از مردم آن چنان هستند که بیان گردید) و (برخلاف این) بعضی دیگر از مردم (نیز) چنین هستند که (از قرآن اعراض کرده) خریدار سخنانی می‌شوند (چنان گفته‌هایی را اختیار می‌کنند) که (آدمی را از خدا) غافل می‌گرداند (پس اوّلاً اختیار نمودن لهو، وقتی که توأم با اعراض از آیات الهی باشد، خودش کفر و ضلال است، سپس بویژه وقتی که آن به این خاطر اختیار کرده شود) تا که

(به سبب آن، دیگران را نیز) از راه خدا (دین برحقّ) بدون درک و فهم گمراه کنند و (با این گمراه کردن) با آن (راه حقّ) استهزا کنند (تا که از قلوب دیگران جایگاه و تأثیر آن کلّاً بیرون گردد، پس کفر بر کفر و گمراهی در گمراهی هم هست و) برای چنین اشخاصی (در آخرت) عذاب ذلّت (حتمی) خواهد بود، (هم چنان‌که برای مخالفین‌شان رسیدن به رستگاری معلوم گردید) و (وضعیّت اعراض آن شخص مذکور چنان است) وقتی که در حضور او آیات ما خوانده می‌شوند آن شخص تکبّر کرده (چنان با بی‌توجّهی) روی بر می‌گرداند که گویا آن را نشنیده است، گویا در گوشهای او سنگینی است (چون کران است) پس به این (شخص) خبر عذاب دردناکی بشنوانید (این موضوع بیان سزای اعراض کننده بود، در آینده پاداش اهل هُدیٰ بیان می‌گردد که تفصیل فلاح موعود است، یعنی) البتّه کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، برای آنها باغ‌هایی همراه با عیش که آنان برای همیشه در آن جاودانه خواهند بود، خداوند غالب و باحکمت وعده نموده است. (پس می‌تواند با کمال قدرت که وعده وعید را عملی نماید و با حکمت آن را طبق وعده انجام دهد).

معارف و مسایل

﴿**وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ**﴾ در این آیه دستور زکات آمده در صورتی‌که این آیه مکّی است، از این معلوم می‌گردد که دستور اصل زکات در مکّه‌ی معظّمه قبل از هجرت رسیده بود، و آنچه مشهور است که دستور زکات در سال دوم هجری آمده است، مراد از آن تقرّر نصاب و تفاصیل مقدار واجب و انتظام گرفتن آن از مردم از طرف حکومت اسلامی و صرف کردن آن است که اینها در سال دوم هجرت انجام یافته است.



ابن‌کثیر ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی مزمل: **﴿أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوٰةَ﴾** این تحقیق را بیان نموده است؛ زیرا که سوره مزمل از سورهای مکّی کاملاً در ابتدای نزول قرآن نازل شده است و از آن معلوم می‌گردد، همانگونه که در آیات قرآن در بیشتر مواضع نماز و زکات با هم ذکر شده‌اند با هم نیز فرض شده‌اند، والله اعلم.

﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ اشتراء در لغت به معنای خریدن است، و بسا اوقات به‌جای اختیارکردن کاری در عوض کاری دیگر هم به‌کار برده می‌شود، چنانکه در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی بقره: **﴿الذين اشتروا الضلٰلة بالهدیٰ﴾** و در آیات دیگر قرآن مراد از اشتراء همین معناست.

شأن نزول آیه، واقعه‌ی ویژه‌ای است، که نضر بن حارث از مشرکان مکّه تاجر بزرگی بود و به قصد تجارت در ممالک مختلف سفر می‌کرد، او از کشور فارس داستانهای تاریخی شأن عجم کسریٰ و غیره را خرید کرده، آورد و به مشرکین مکّه گفت که: محمّد (ﷺ) برای شما وقایع قوم عاد و ثمور و غیره را می‌خواند و من برای شما داستانهایی بهتر از آن از حکایات رستم، اسفندیار، و دیگر شاهان فارس را بیان می‌کنم، آنها با شوق و رغبت به داستانهای او گوش فرا دادند؛ زیرا در آنها موردی وجود نداشت که در عمل به آن زحمتی باشد، تنها از نوع داستانهای لذیذ بودند، بنابر این، بسیاری از مشرکان که پیش از این به سبب اعجاز و یکتایی کلام الهی به شنیدن آن رغبت داشتد و گاه گاهی مخفیانه آن را می‌شنیدند بهانه‌ای برای اعراض از قرآن به‌دست آوردند[1].

و در درمنثور از حضرت ابن‌عبّاس روایت است که تاجر فوق الذکر از

۱ - ذکره فی‌الروح عن اسباب النزول للواحدی و مقاتله و ذکره نحوه فی الدر المنثور بروایة البیهقی.

خارج کنیزک سرود خوانی خریداری کرده، آورده بود و به وسیله‌ی او مردم را از شنیدن قرآن باز می‌داشت، تا هر کس اراده شنیدن قرآن را می‌کرد توسّط این کنیزک به او سرود می‌شنوانید و می‌گفت که: محمّد (ﷺ) بر شما قرآن می‌خواند و می‌گوید که نماز بخوانید و روزه بگیرید و جان خود را بدهید که اینها سخت و دشوار هستند، بیایید این سرودها را بشنوید و جشن بگیرید.

آیه‌ی مذکور مربوط به این واقعه نازل گردید و مراد از خرید ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ در این آیه همان داستانهای شاهان عجم یا کنیزک سرود خوان است، با توجّه به شأن نزول، لفظ اشتراء در معنی حقیقی خود یعنی خریدن به‌کار رفته است، و معنای عام ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ که در آینده بیان می‌گردد، لفظ اشتراء در اینجا عام است، یعنی برگزیدن کاری به جای کاری دیگر که شامل خریدن و سایل لهو هم می‌شود.

و در ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ لفظ «الحدیث» به معنای گفته، قصّه‌ها و داستانهاست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کارهای ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده می‌شود. و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته می‌شود که فاید معتد به نداشته باشند، تنها وسیله‌ی اشتغال به گذرانیدن وقت یا تفریحی باشند.

در خصوص این آیه در باره معنای و تفسیر: ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ از مفسّرین اقوال مختلفی منقول است، در روایت حضرت ابن عبّاس و ابن مسعود و جابر (رض) آن به سرود خوانی و غناء تفسیر شده است[۱].

و نزد جمهور صحابه و تابعین و عموم مفسّرین ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ عام و

۱- رواه‌الحاکم و صححه و البیهقی و غیره.

شامل همه آن چیزهایی است که انسان را از عبادت و یاد خدا در غفلت می‌اندازد که شامل غنا و مزامیر و نیز قصّه‌ها و داستانهای بیهود هم می‌شود، امام بخاری در کتاب خود به نام «الادب المفرد» و بیهقی در سنن خود در خصوص «لهو الحدیث» همین تفسیر را اختیار کرده‌اند و در آنجا فرموده است که «لهو الحدیث» هو الغناء و اشباهه، یعنی مراد از لهو الحدیث غناء و چیزهایی امثال آن است، (آنچه آدمی را از عبادت خدا غافل کنند) و در سنن بیهقی آمده است که مراد از اشتراء لهو الحدیث خریدن زن و مرد غناخوان یا خریدن چیزهای بیهوده مثل آنها که آدمی را از یاد خدا غافل کنند، ابن جریر هم همین معنای عموم را مراد گرفته است[۱].

روایتی از ترمذی نیز همین عمومیّت را ثابت می‌کند که در آن، آن‌حضرت ﷺ، فرموده است: تجارت کنیزکهای غناخوان را نجام ندهید، و سپس فرمود: «**و فی مثل هذا أنزلت هذه الآیة و من الناس من یشتری**الخ».

احکام لهو و لعب و وسایل آن از نظر شرع

تفصیل کامل این احکام با دلایل قرآن و حدیث در رساله‌ی مستقل این‌جانب «السعی الحثیث فی تفسیر لهو الحدیث» مذکور است، که در آن بر غنا و آهنگ و سرور مفصّلاً در پرتو آن و حدیث و اقوال فقهای امّت و عارفان کرام بحث شده است، این رساله به زبان عربی در حزب پنجم «احکام القرآن» انتشار یافته است، اهل علم می‌توانند آن را مطالعه بفرمایند و چکیده‌ای از آن برای عوام در اینجا نقل می‌گردد، نخستین امر قابل توجّه این است که در مواردی که در قرآن لهو یا لعب ذکر شده موارد مذمت و

---

۱ - روح ملخصاً.

بدی هستند که کمترین حدّ آن کراهیّت است[1]، و آیه‌ی مذکور در مذمّت لهو کاملاً صریح و واضح است.

در کتاب الجهاد مستدرک حاکم از ابوهریره رضی الله عنه، مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرموده است: «**کل شیء من لهو الدنیا باطل إلا ثلٰثة انتضالك بقوسك و تأدیبك لفرسك و ملاعبتك لاهلك فإنهن من الحق**» یعنی: همه‌ی گونه‌های (بازی) دنیوی باطل است، مگر سه مورد: یکی تیراندازی، دوم اسب دوانی، سوم ملاعبت با همسران است، حاکم این حدیث را هیچ علی شرط مسلم دانسته است، ولی ذهبی و غیره متصل و مسند بودن سند آن را تسلیم نکرده‌اند، بلکه آن را حدیث مرسل دانسته‌اند، ولی نزد جمهور محدّثین، حدیث «مرسل» هم حجت است.

در این حدیث هر لهوی باطل قرار داده شده است، و آن سه موردی که مستثنیٰ شده‌اند، در حقیقت از زمره‌ی لهو محسوب نمی‌شوند؛ زیرا لهو عبارت است از کاری که در آن هیچ فایده‌ی دینی و دنیوی نباشد، و این هر سه مورد کارهای مفیدی هستند که فواید دینی و دنیوی بسیاری بر آن مترتّب است، تیر اندازی و اسب دوانی مشمول تجهیز جهاد هستند و ملاعبت با همسر مکمّل هدف توالد و تناسل می‌باشد، پس به اعتبار صورت ظاهر به آنها لهو گفته شده است، و به اعتبار حقیقت لهو محسوب نمی‌شوند.

هم چنین علاوه بر این سه مورد، موارد بسیاری وجود دارد که فواید دینی و یا دنیوی بسیاری بر آنها مترتّب است، و به اعتبار صورت آنها لهو گفته می‌شوند، آنها هم به استناد احادیث دیگر جایز بلکه بعضی مستحسن

---

۱ - روح المعانی و کشاف.

قرار داده شده‌اند، و تفصیل آنها در آینده خواهد آمد.

خلاصه این‌که کاری که در حقیقت لهو باشد، یعنی هیچ فایده دینی یا دنیوی نداشته باشد همه مذموم و حد اقل مکروه هستند، سپس متضمّن این تفصیل هستند که بعضی از آنها به کفر رسیده و بعضی حرام صریح و پایین‌ترین درجه‌ی آن مکروه تنزیهی یعنی خلاف اولی است که هیچ لهو حقیقی از آن مستثنیٰ نیست، و بازیهایی که در احادیث مستثنیٰ شده‌اند در حقیقت لهو محسوب نمی‌شوند، چنان‌که در حدیث نسبت به آن تصریح شده است.

در سنن ابی داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حضرت عقبه بن عامر در کتاب الجهاد روایتی با این عبارات وارد شده که: «**لیس من اللهو ثلاث، تأدیب الرجل فرسه و ملاعبتة اهله و رمیه بقوسه و نبله الحدیث**»[1].

این حدیث خود چنین تصریح کرده که این سه چیز که مستثنیٰ شده است در حقیقت جزو لهو نیستند، و آنچه حقیقتاً لهو باشد آن باطل و مذموم است، البتّه مذموم بودن آن از درجات مختلف برخوردار است.

۱- هر بازی که وسیله‌ی گمراه شدن یا گمراه کردن دیگران باشد، کفر محسوب می‌شود، هم چنان‌که در آیه‌ی مذکوره در: ﴿**وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ**﴾ کفر و ضلال آن بیان شده و سزای آن «عذاب مهین» قرار داده شده است که سزای کفّار است؛ زیرا این آیه که در حادثه نضر بن حارث نازل شده او از آن لهو برخلاف اسلام برای گمراه کردن مردم به کار برده بود، لذا این لهو در ضمن این‌که حرام بوده به حدّ کفر هم رسیده بود.

۲- صورت دوم این‌که هر لهوی که مردم را از عقاید اسلامی گمراه

---

۱ - نصب الرایه، ج ۴، ص ۲۷۳.

نمی‌کند، ولی آن را به حرام و معصیت مبتلا می‌کند آن کفر نیست، ولی حرام و گناه شدید است، مانند تمام آن بازیهایی که مشتمل قمار باشند یعنی، در برد و باخت، داد و ستد مال باشد یا این‌که انسان را از ادای فرایض، نماز و روزه و غیره باز دارند.

شنیدن فحش و داستانهای بیهوده و اشعار مشتمل بر فحش و مطالعه کتابهای اهل باطل ناجایز است

در این زمان بیشتر جوانان به مطالعه داستانهای فحش و سوانح مردمان جنایتکار و اشعار مشتمل بر فحش عادی شده‌اند، همه‌ی این امور لهو حرام محسوب می‌شوند، هم چنین مطالعه‌ی تخیّلات اهل باطل هم به سبب گمراهی عوام ناجایز است، اگر علمای راسخ در علم برای پاسخ‌گویی آن را مطالعه کنند مشکلی ایجاد نمی‌کند.

۳- بازیهایی که مشتمل بر کفر و معصیت علنی نباشند مکروه هستند؛ زیرا در یک کار بی‌فایده‌ای توانایی و وقت خود را ضایع می‌کند.

خرید و فروش وسایل بازی

از تفصیل فوق الذکر حکم خرید و فروش وسایل بازی هم معلوم می‌گردد، وسایلی که در بازیهای کفر و ضلال یا حرام و معصیت به‌کار می‌روند تجارت و خرید و فروش آنها هم حرام است، و آنچه در لهو مکروه به‌کار می‌رود خرید و فروش آن نیز مکروه است و وسایلی که در بازیهای جایز و مستثنیٰ به‌کار می‌رود خرید و فروش آن هم جایز است و وسایلی که در کارهای جایز و ناجایز هر دو به‌کار می‌رود تجارت آن جایز است.

بازیهای مباح و جایز

در اینجا این امر مفصّلاً آمده است که لهو مذموم و ممنوع آن است که در آن فایده‌ی دینی و دنیوی نباشد، آن بازی که برای ورزش بدن و برقراری صحّت و تندرستی و یا برای ضرورت دیگر دینی یا دنیوی یا حد اقل برای رفع خستگی باشد و در آن غلّو و زیاده روی نگردد که آن را شغل خود قرار دهد، و بنابه انجام آن در کارهای ضروری خلل واقع بشود پس این‌گونه بازی از نظر شرع مباح و اگر با نیّت ضرورت دینی باشد، موجب ثواب است.

در حدیث فوق الذکر استثنای سه بازی از ممنوعیت گذشت، تیراندازی، اسب دوانی، ملاعبت با همسر، و از حضرت ابن عبّاس در حدیثی مرفوع آمده است که: «**خیر لهو المؤمن السیاحة و خیر لهو المرأة المغزل**»[۱]، یعنی: بهترین بازی مؤمن سیر و سیاحت و بهترین بازی زن آلت ریسندگی است.

در حدیث مسلم و مسند احمد از حضرت سلمة بن‌اکوع مروی است که در انصار مدینه یکی در دویدن بسیار مهارت داشت و کسی نمی‌توانست از او سبقت گیرد، او روزی اعلان کرد که آیا هست کسی در دویدن با من مسابقه بدهد؟ من از رسول خدا اجازه گرفتم که با او مقابله کنم، آن‌حضرت ﷺ، اجازه فرمود، و من برای مسابقه آماده شدم، از اینجا معلوم می‌گردد که تمرین برای دو، نیز جایز است.

یک پهلوان معروف به نام «رکانه» با پیامبر خدا ﷺ، کشتی گرفت که رسول‌خدا ﷺ، او را بر زمین زد[۲].

---

۱ - جامع الصغیر برمز ابن عدی باسناد ضعیف. ۲ - ابوداوود فی‌المراسیل.

چند جوان حبشی در مدینه‌ی منوّره جهت تمرین فن سپه‌گری، نیزه بازی می‌کردند، رسول خداﷺ، عایشه را برای نشان دادن پشت سر خود قرار داده نشان داد و به آنها فرمود: «**الهو و العبوا**» یعنی، بازی بکنید[۱].

و در بعضی روایات افزون بر آن این الفاظ هم آمده است که: «**فانی أکره أن یُریٰ فی دینکم غلظة**»، یعنی من این را پسند نمی‌کنم که در دین شما شدّت و خشکی دیده بشود، هم چنین از بعضی صحابه منقول است که وقتی آنها در مشاغل قرآن و حدیث خسته می‌شدند، بسا اوقات به خواندن اشعار عرب و داستانهای تاریخی خود را از خستگی بیرون می‌آوردند[۲].

در حدیثی آمده است که: «**روّحوا القلوب ساعة فساعة**»[۳]، یعنی شما دلهای‌تان را گاه گاه آرامش بدهید، که از این جواز تفریح قلب و دماغ و برای آن فارغ کردن وقت ثابت می‌گردد.

امّا در همه‌ی اینها این شرط وجود دارد که از آن مقاصد صحیحی که از این بازیها به‌دست می‌آید، نیّت داشته باشد، و آن هم به قدر ضرورت باشد و در آن توسّع و غلّو نکند و علّت جواز همه این بازیها همان است که اگر اینها در حدّ خود باشند، در حقیقت لهو محسوب نمی‌شوند.

بازیهایی که صراحتاً ممنوع هستند

با توجّه به گذشته، بعضی از بازیها چنان وضعی دارند که رسول‌اللهﷺ، بویژه از آنها جلوگیری فرموده است، اگر در آنها هم مقداری فایده بیان شود، مانند: شطرنج، نرد و غیره که اگر در آن برد و باخت و داد و ستد مال

۱- رواه البیهقی فی‌الشعب کذا فی‌الکنز من باب اللهو.
۲- ذکر عن ابن عباس فی کف الرعاع.
۳- اخرجه ابوداوود فی‌مراسیله عن ابن شهاب مرسلاً.

باشد که این قمار و قطعاً حرام‌اند، و اگر این نباشد تنها بخاطر دل خوش کردن به آنها مشغول باشد باز هم در حدیث از آنها منع شده است.

در صحیح مسلم از حضرت بریده روایت است که رسول‌خداﷺ، فرمود: کسی که با نردشیر بازی کند مانند کسی است که دستهای خود را به خون خود آلوده کرده است، هم چنین در روایتی دیگر آمده است: بر کسی که با شطرنج بازی کند لعنت شده است[1].

هم چنین آن حضرتﷺ، کبوتر بازی را ناجایز قرار داده است[2]، علّت ظاهری ممنوعیّت آن، این است که عموماً اشتغال به آن به گونه‌ای می‌باشد که مردم را از کارهای ضروری حتّی نماز و عبادات دیگر هم غافل می‌کند.

احکام غنا و سرودها

در آیه‌ی مذکور بعضی صحابه «لهو الحدیث» را به ساز و سرود تفسیر کرده‌اند، و دیگران اگر چه تفسیر آن را عام قرار داده هر کاری که آدمی را از خدا غافل کند «لهو الحدیث» دانسته‌اند، ولی در نزد آنها هم ساز و سرود شامل لهو الحدیث می‌شود، در آیه‌ی ۷۲، سوره‌ی فرقان: ﴿**لا یشهدون الزور**﴾، زور را امام ابوحنیفه و مجاهد و محمّد بن الحنفیه و غیره به غنای، ساز و سرود تفسیر کرده‌اند.

امام ابوداوود و ابن ماجه در سنن خود و ابن حبان در صحیح خود از حضرت ابومالک اشعری روایت کرده‌اند که رسول‌خداﷺ، فرمود: «**لیشربن ناس من أمتی الخمر یسمونها بغیر اسمها یعزف علی رؤسهم بالمعازف و الغنیات یخسف الله بهم الارض و یجعل الله منهم القردة و الخنازیر**»، گروهی از امّت من شراب را با تبدیل

---

۱ - عقیلی فی‌الضعفاء عن ابی هریرة کاذ فی نصب الرایه.

۲ - ابوداوود فی المراسیل عن شریح کذا فی‌الکنز.

کردن نام آن می‌نوشند و در جلو آنها زنها به معازف و مزامیر سرود می‌خوانند که خداوند متعال آنها را در زمین فرود خواهد برد و صورتهای بعضی را مسخ کرده به صورت میمون و خوک قرار می‌دهد.

و از حضرت ابن عبّاس روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: خداوند متعال شراب، قمار، طبل و ساز را حرام کرده و فرموده است: چیز نشئه‌آور حرام است(۱).

«روی عن ابی هریرة قال، قال رسول اللهﷺ، اذا اتخذ الفیء دولاً والامانة مغنماً والزکوة مغرماً و تعلم لغیر الدین وطاع الرجل امرأته و عق امه و ادنی صدیقه و اقصی اباه و ظهر الاصوات فی‌المساجد و ساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارزلهم و اکرم الرجل مخافة شره و ظهرت القیال و معازف و شربت الخمور و لعن آخر هذه الامة اولها فلیرتقبوا عند ذلک ریحاً حمراء و زلزلة و خسفا و مسخاً وقذفاً و آیات تتبایع کنظام بال قطع سلله فتتبایع بعضه بعضاً»(۲)،

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: هرگاه مال غنیمت، ثروت شخصی قرار داده شود و امانت مردم غنیمت دانسته شود و زکات غرامت و تاوان تصوّر گردد و علم دین به خاطر دنیا خوانده شود و مرد از همسرش اطاعت کند و نسبت به مادر نافرمانی کند، دوست را با خود نزدیک کند و پدر را دور براند و در مساجد شوروغوغا باشد و رییس طایفه فاسق‌وبدکار آن قرارگیرد و مسئول قوم پست‌ترین آنها باشد و مردم به جهت ترس او را مورد احترام قراردهند و زنهای سرودخوان، و سازوسرود رواج پیدا کند و شراب نوشیده شود و مردم آینده به گذشتگان لعنت کنند، پس در آن هنگام انتظار بکشید باد سرخ و زلزله و فرو رفتن در زمین و تبدیل

---

۱ - رواه الامام احمد و ابوداوود و ابن حبان.
۲ - رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب.



شدن صورتها را، و چنان علامات قیامت را که یکی بعد از دیگری چنان ظاهر می‌شوند که رشته‌ی گلوبند قطع گردد و دانه‌های آن یکباره فرو ریزند.

تنبیه: کلمات حدیث را بارها بخوانید و ملاحظه بفرمایید که نقشه‌ی امروز دنیا چگونه با آن تطبیق می‌گردد و گناه‌هایی که امروزه در میان مسلمانان عام شده و پیاپی در حال افزایش است، نسبت به آنها آن‌حضرت ﷺ، چهارده قرن قبل چگونه پیش‌گویی نموده است، و مسلمانان را به آنها هشدار داده که در چنین اوضاعی آگاه شوند، و برای پرهیز از گناهان و دورنگه‌داشتن دیگران به اندیشه فرو روند و اگر نه وقتی این گناهان عام گردند بر مرتکبین آنها عذاب آسمانی نازل می‌گردد باز علامات نهایی قیامت پیش می‌آید، از جمله‌ی آن گناهان سرودخوانی زنها و وسایل سازوسرود و طبل و غیره هم هست که در اینجا بدین مناسبت نقل گردیده است که علاوه بر این بسیاری از احادیث نیز وجود دارد که در آنها سازوسرود را حرام‌وناجایز قرار داده است و بر آن وعید شدید آمده است و تمام این روایات را این جانب در رساله خویش «کشف العَناء عن وصف الغناء» نوشته است و این رساله هم به زبان عربی در «حزب پنجم» احکام القرآن انتشار یافته است که از آن جمله، اندکی در اینجا نقل شده است.

خواندن‌اشعار مفید با آوازخوش بدون سرودو آهنگ ممنوع نیست

علیرغم آنچه گفته شد از بعضی روایات جواز غنا یعنی سرود خوانی معلوم می‌شود، این روایات هم در رساله‌ی مذکور جمع آوری شده است، تطبیق در میان این دو نوع روایات بدین شکل است که سرود خوانی که به وسیله‌ی زن بیگانه باشد یا همراه طبل و ساز و سرود و غیره باشد حرام است، هم چنان‌که از آیات فوق الذکر و قرآن و احادیث رسول خدا ﷺ،

ثابت شد و اگر فقط با صدای خوش اشعاری چند خوانده شود و خواننده‌ی زن یا بچّه‌ی بی‌ریش نباشد و مضامین اشعار هم مشتمل بر فحش و گناه دیگر نباشد، جایز است و سماعی که از بعضی متصوّفه منقول است چنین غنایی و جایز محمول است؛ زیرا که اتباع شریعت از آنها و اطاعت رسول خداﷺ، مانند روز روشن آشکار است، لذا نمی‌توان نسبت به آنها گمان ارتکاب چنین گناهی را کرد، محقّقین صوفیّه‌ی کرام خود نسبت به این موضوع تصریح فرموده‌اند، در این باره اقوال فقهای مذاهب اربعه و صوفیّه در رساله پیش گفته، جمع آوری شده است که در اینجا بر اختصار اکتفا گردید.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ
آسمانهارا بدون ستون‌آفرید که شما آنها را می‌بینید، وگذاشت بر زمین کوه که خم نگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا
با شما، و پراکنده کرد در آن هر نوع حیوان، و نازل کردیم ما از آسمان آب پس رویانیدیم

فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾ هَٰذَا خَلْقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِى مَاذَا خَلَقَ
درآن‌هرنوع جفت‌خاص. همه‌ی این، آفریده‌ی خداست پس نشان‌دهید به‌من‌چه آفریده‌اند

ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾
کسانی‌که‌غیرازاوهستند،چیزی‌نیست‌بلکه‌ظالمان‌به‌صراحت‌گمراه‌می‌شوند.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال آسمانها را بدون ستون آفرید (چنان‌که) شما آنها را می‌بینید و در زمین کوهها (ی سنگین) قرار داد تا که با شما متذبذب نشود و

در آن (زمین) همه نوع حیوان پراکنده نمود، و ما از آسمان آب بارانیدیم باز در آن زمین همه نوع اقسام عمده‌ی (نباتات) رویانیدیم (و به کسانی که شرک می‌ورزند بگویید که) اینها ساخت خداوندی است (پس اگر شما دیگران را شریک الوهیت قرار می‌دهید، پس) اکنون شما مرا نشان دهید که جز او (کسانی که شما آنها را معبود قرار داده‌اید) چه چیزهایی آفریده‌اند (تا که استحقاق الوهیت آنها ثابت گردد، و مقتضای این دلیل چنین بود که آنان هدایت یابند، ولی آنها هدایت را قبول نکردند)بلکه آن ظالمان (طبق سابق) در گمراهی صریح (مبتلا) هستند.

معارف و مسایل

﴿**خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا**﴾ آیه‌ای مشتمل بر این مضمون در ابتدای سوره‌ی رعد گذشته است: ﴿**ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا**﴾ با توجّه به ترکیب نحوی این عبارت، می‌تواند دارای دو مفهوم باشد: یکی این‌که ترونها صفت «عَمَد» قرار گرفته و ضمیر آن به سوی عمد برمی‌گردد، پس معنای آن می‌شود که خداوند متعال آسمانها را بدون ستون آفرید که آنها را شما می‌بینید، یعنی اگر ستون وجود می‌داشت، شما آنها را می‌دیدید وقتی ستون دیده نمی‌شود، معلوم می‌گردد که سقف عظیم الشان آسمان بی‌ستون ساخته شده است، این تفسیر از حضرت حسن بصری و قتاده منقول است[۱].

دوم این‌که ضمیر ترونها به سوی «سمٰوات» بر گردد و این جمله‌ی مستقلّی قرار داده شود، پس معنای آن چنین می‌باشد که خداوند متعال

---

۱ - ابن کثیر.

آسمانها را بدون ستون آفریده است، هم چنان‌که شما می‌بینید، و در صورت ترکیب اوّل می‌توان آن را چنین معنی کرد که آسمان بر ستونهایی استوار است که شما نمی‌توانید آنها را ببنید؛ زیرا آنها غیر مرئی هستند، این تفسیر از حضرت ابن عبّاس و مجاهد و عکرمه منقول است[۱].

در هر صورت این آیه نشانی از قدرت کامل حقّ تعالی را به نمایش می‌گذارد که سقف عظیم الشان آسمان با تمام وسعت و عریض بودنش را به گونه‌ای آفریده است که در آن هیچ‌گونه پایه و ستون دیده نمی‌شود.

سؤال و جواب

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آسمان آن طوری که فلاسفه می‌گویند و عموماً مشهور است یک کره، یعنی چیز گردی است و در چنین کره‌ی گرد، هر کجا که باشد طبق عادت ستون وجود ندارد، پس این چه خصوصیت آسمان است، جواب آن می‌تواند این باشد، همانگونه که قرآن در بیشتر موارد زمین را فراش ذکر نموده که به ظاهر منافی با کروی و گرد بودن آن است، ولی به سبب وسعتی که دارد در نظر عموم به شکل یک مسطح دیده می‌شود طبق تخیّل عوام، قرآن کریم آن را گسترده بیان داشته است هم چنین آسمان هم به شکل سقفی به نظر می‌آید که طبق عادت به ستون و عمد نیاز دارد، پس مناسب با این خیال عمومی بی‌ستون بودن آن را بیان فرمود و در حقیقت برای اثبات قدرت کامل آفرینش چنین کره‌ی بزرگ و عظیم الشانی کافی است، و تحقیق بعضی از مفسّرین مانند ابن کثیر و غیره چنین است که کره کامل بودن آسمان و زمین از روی قرآن و حدیث ثابت

---

۱ - ابن کثیر.

نیست، بلکه از بعضی آیات و روایات معلوم می‌شود که آن به شکل قبّه‌ای است آنها می‌گویند که آنچه در حدیث صحیح آمده که خورشید هر روز به زیر عرش رسیده سجده می‌کند آن در صورت چنین امری ثابت است که آسمان به شکل کره‌ای کامل نباشد، و در این صورت می‌توان برای آن جهت بالا و پایین تعیین نمود، و در صورت کره‌ی کامل نمی‌توان به هیچ جهتی بالا و پایین گفت، والله سبحانه و تعالی اعلم.

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَ مَن يَشْكُرْ

وماداديم به‌لقمان خردمندی‌که حق خدارا تسلیم کن و هر کسی‌که حق خدا را تسلیم‌کند

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾ وَ

پس قبول می‌کند نفع خود را و هر کسی که منکر باشد پس خدا بی‌نیاز و ستوده است. و

إِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ

وقتی‌که گفت لقمان به‌پسرش زمانی‌که اورا تفهیم‌می‌کرد ای پسر شریک قرار نده با خدا

إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ

یقیناًشریک قراردادن ظلمی‌است بزرگ. وما تأکید کردیم انسان‌را نسبت‌به مادرش وپدرش

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَٰلُهُ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ

در شکم‌گرفت اورا مادرش خسته وکوفته واز شیر گرفتن اوست در دو سال که تسلیم کن

لِى وَ لِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾ وَ إِن جَٰهَدَاكَ

حق مرا ومادر وپدر خود را آخر به سوی من است آمدن. و اگر آن دو تا با تو درگیر باشند

عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ

بر این‌که شریک قراربده با من چیزی را که تو نمی‌دانی پس قول آنها را قبول نکن و

صَـاحِبْهُمَا فِـى ٱلدُّنْـيَا مَـعْرُوفاً وَٱتَّـبِعْ سَـبِيلَ مَـنْ أَنَـابَ إِلَـىَّ ثُـمَّ
باآنها همراه باش در دنیا طبق دستور، و بـرو بـه‌راه کسـی کـه رجـوع کـرد بـه سـوی مـن سـپس

إِلَـىَّ مَـرْجِعُكُمْ فَأُنَـبِّئُكُم بِـمَا كُـنتُمْ تَـعْمَلُونَ﴿۱۵﴾يَـٰبُنَىَّ إِنَّـهَا
به‌سوی من‌است بازگشت شـما، پس مـن نشـان‌می‌دهم بـه‌شما آنـچه‌می‌کردید. ای پسـرم اگـر

إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّن خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِـى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ أَوْ فِـى
بـاشد چـیزی بـه قـدر دانـه‌ی ارزن، پس بـاشد آن در سـنگی یـا در آسـمانها یـا در

ٱلْأَرْضِ يَأْتِ بِـهَا ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ لَـطِيفٌ خَـبِيرٌ﴿۱۶﴾يَـٰبُنَىَّ
زمـین، مـی‌آورد آن را خـدا، یـقیناً الله مـی‌دانـد چیزهای مـخفی را و خـبردار است. ای پسـرم

أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَـنِ ٱلْـمُنكَرِ وَٱصْـبِرْ عَـلَىٰ مَآ أَصَـابَكَ إِنَّ
برپا دار نماز را و امر کن به معروف و بـاز دار از مـنکر و تـحمّل کـن آنـچه بـه تـو بـرسد، یـقیناً

ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ﴿۱۷﴾وَلَا تُصَعِّرْ خَـدَّكَ لِـلنَّاسِ وَلَاتَـمْشِ فِـى ٱلْأَرْضِ
ایـن است کـار بـا هـمّت. و تـرش نکـن روی خـود را بـرای مـردم و نـرو بـر زمـین

مَـرَحاً إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُـحِبُّ كُـلَّ مُـخْتَالٍ فَـخُورٍ﴿۱۸﴾وَٱقْـصِدْ فِـى مَشْـيِكَ
باغرور، یقیناً الله دوست‌نمی‌دارد هر مـتکبر وفـخرکننده را. و مـیانه‌رو بـاش در راه‌رفـتن خـویش

وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ﴿۱۹﴾
و پایین بیاور صدای خود را یقیناً بدترین صداها، صدای خر است.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به لقمان دانشی (که حقیقت آن علم با عمل است) عنایت کردیم (و نیز چنین دستور دادیم) که (در مقابل همه نعمتها به طور عموم و بر این نعمت افضل النعم است بالخصوص) شکر خدا را بجا آور و هر کس که

شکر بجا آورد، به حال او نافع خواهد بود (به نفع اوست که از آن در نعمت پیشرفت حاصل می‌شود، کما قال تعالی: ﴿**لئن شکرتم لأزیدنّکم**﴾ در نعمتهای دینی در این جهان هم پیشرفت حاصل می‌شود و در آخرت هم ثواب عظیم خواهد رسید، و در پیشرفت اخروی یعنی، اضافه شدن ثواب، امری یقینی است و گاهی در دنیا هم از شکرگزاری نعمت اضافه می‌شود) و کسی که ناسپاسی کند، پس (به خود ضرر می‌رساند؛ زیرا که) خداوند متعال بی‌نیاز و (به همه خوبیها) ستوده است (چون او در ذات خود کامل است که مدلول حمید است، از این جهت او غنی است او به شکر و ثنای کسی نیازی ندارد تا که از آن استکمال بالغیر لازم آید، و چون لقمان به حکمت این علم و عمل موصوف است از آن مفهوم شد که بر تعلیم شکر هم شکر کرده است، لذا او شاکر هم بود و به علّت شاکر بودنش در حکمتش افزونی هم حاصل شد، پس او بزرگترین حکیم قرار گرفت) و (تعالیم چنین حکیمی باید قابل عمل باشد، پس تعالیم او را در جلو مردم بیان بفرمایید که) وقتی لقمان به پسرش در حال نصیحت کردن گفت: ای پسر! کسی را با خدا شریک نکن، یقیناً شرک ورزیدن ظلم بزرگی است (حقیقت ظلم را علما چنین بیان فرموده‌اند که قرار دادن چیزی در غیر محل خود، و این امر بیشتر از هر چیزی در شرک روشن است که به جای آفریدگار، بتها مورد پرستش قرار گیرند) و (در اثنای قصّه حقّ تعالی برای تأکید امر توحید فرمود که) ما به انسان نسبت به مادر و پدرش توصیه کردیم (که خدمت و اطاعت آنها را بجا بیاور؛ (زیرا آنها در حقّ او مشقّتهای سنگینی تحمل کرده‌اند بویژه مادر، چنانکه) مادر او را دوچندان تحمّل کرده است، او را در شکم جای داد (زیرا هر چند حمل بزرگ شود ضعف حامله بیشتر می‌گردد) و (باز) او را پس از دو سال از شیر باز می‌گیرد (و در این روزها هم

او خدمات گوناگونی انجام می‌دهد هم چنین موافق وضع خود، پدر هم مشقّت تحمّل می‌کند، لذا ما توأم با حقوق خود نسبت به ادای حقوق والدین هم دستور دادیم، چنان‌که فرمود:) ای انسان از من و از مادر و پدرت شکرگزاری کن (شکرگزاری حقیقی با عبادت و اطاعت حقیقی است و از مادر و پدر با خدمت و ادای حقوق شرعی صورت می‌پذیرد؛ زیرا) بازگشت (همه‌ی) امور به جانب من است (در آنجا سزا و جزای اعمال را خواهم داد، لذا بجا آوردن احکام ضروری است) و (باوجود این‌که مادر و پدر چنین حقّ بزرگی دارند، چنان‌که اکنون معلوم گردید، ولی امر توحید، چنان عظیم الشان است که اگر پدر و مادر (نیز) بر تو فشار بیاورند که تو چیزی را با من شریک مقرّر کن که (برای شرکت) او (در الوهیت) به نزد تو دلیل و مدرکی نباشد (و ظاهر است که چنین چیزی اصلاً وجود ندارد که بر استحقاق شرکت او دلیلی ارائه شود، بلکه بر عدم استحقاق دلایل زیادی وجود دارد، پس مطلب این است که اگر آنها برای شریک گردانیدن چیزی در الوهیت بر تو فشاری بیاورند) پس تو گفته‌ی آنها را تأیید نکن و (آری این لازم است که) در (معاملات و حوایج) دنیا (مانند نفقه لازم و خدمت و غیره) با او به حسن سلوک رفتار کن و (در باره‌ی دین تنها) به راه کسی برو که به سوی من رجوع کند (معتقد و عامل به احکام من باشد) باز بازگشت همه‌ی شما به سوی من است، پس (به هنگام آمدن) من به شما نشان می‌دهم آنچه شما انجام می‌دادید (بنابر این در هیچ موردی از دستورات من خلاف ورزی نکنید، در آینده، تکمله‌ی نصایح لقمانی است که او به پسرش نصایح دیگر هم می‌فرماید، چنان‌که در باره‌ی توحید و عقاید چنین نصیحت کرد که) پسر (علم و قدرت حقّ تعالی تا آن حدی است که) اگر هر نوع عمل (کسی هر چند پنهان باشد مثلاً فرض کنید که آن) به میزان دانه اسپند باشد

(در مقدار) باز (فرض کنید که) آن در دل سنگ (مخفی) باشد (که چنان حجابی است که رفع آن دشوار است و بدون رفع، کسی از داخل آن با خبر نمی‌شود) یا آن در آسمانها باشد (که آن از نظر خلایق مکان بسیار دوری است) یا آن در زمینی باشد (که تاریکی بسیاری آن را فرا گرفته باشد، و اینها اسباب پنهان کردن است در نظر مردم؛ زیرا گاهی یک چیز چنان کوچک و باریک می‌باشد که به چشم نمی‌آید و گاهی به سبب حایل شدن پرده و گاهی به سبب دور بودنش و گاهی به سبب تاریکی به نظر نمی‌آید، ولی شأن حقّ تعالی چنان است که اگر اسباب پنهان کردن همه جمع گردند) باز هم (به هنگام حساب در روز قیامت) خداوند متعال آن را حاضر خواهند نمود (بنابر این، هم علم و هم قدرت از این موضوع ثابت می‌شود) یقیناً الله تعالی بسیار باریک بین (و) با خبر است (و در باب اعمال چنین نصیحت نمود که) ای پسر نماز بخوان (که پس از تصحیح عقاید، عمل بسیار بزرگی است) چنان‌که به وسیله‌ی عقاید و اعمال خود را تکمیل کردی هم چنین در تکمیل دیگران باید کوشید، پس مردم را) به کارهای نیک نصیحت کن و از کارهای بد باز دار و (در این باب امر به‌معروف و نهی از منکر بویژه و در ابواب دیگر بالعموم) اگر مصیبتی بر تو واقع بشود بر آن صبر کن (که صبر پیشه کردن) از امور با همّت است و (در باره اخلاق و عادات چنین نصیحت نمود که ای پسر) روی خود را از مردم نپیچ و بر زمین با ناز راه مرو، یقیناً خداوند متعال متکبّر و فخر کننده را دوست نمی‌دارد و در رفتار خویش اعتدال را اختیار کن (نه بسیار با دو، برو که خلاف وقار است و نیز احتمال سقوط هم وجود دارد و نه به آرامی قدم بگذار که روش متکبّران است، بلکه بدون تکلّف روش متوسط و ساده و تواضع را اختیار کن که آن را در آیه‌ی دیگر بدین عنوان ذکر کرده: ﴿**یمشون علی الارض هونا**﴾ و

(در گفتار) صدای خود را پایین آور (بسیار شور و غوغا نکن، و این مراد نیست که چنان صدا را فرودِ آری که دیگری نشنود، سپس از شور و غوغا متنفّر می‌سازد که) یقیناً بدترین صداها صدای خران است. (پس انسان شده، مانند خر عُرعر کردن از هیچ مناسبتی برخوردار نیست، بسا اوقات در اثر آن دیگران در وحشت و اذیّت قرار می‌گیرند).

معارف و مسایل

﴿وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَـٰنَ ٱلْحِكْمَةَ﴾ لقمان عليه السلام، طبق روایت «وهب بن منبه» خواهرزاده حضرت ایوب عليه السلام، بود و مقاتل گفته که برادر خاله‌زاده‌اش بود، و در تفسیر بیضاوی و غیره آمده است که عمر طولانی یافت تا این‌که زمان حضرت داوود را دریافت، و این امر که لقمان عليه السلام، زمان حضرت داوود را دریافته است در روایت دیگری هم آمده است.

و در تفسیر درّ منثور از حضرت ابن عبّاس چنین روایت است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه‌ی نجاری را اختیار کرده بود[۱]. و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشی کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشی کلفت لب و ترکیده پا بود[۲].

یک حبشی سیاه رنگ برای دریافت مسئله‌ای به پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصّه نخور؛ زیرا که از سیاه‌رنگان سه بزرگ به گونه‌ای هستند که از همه بهتراند، حضرت بلال حبشی، و مهجع غلامی که حضرت عمر بن خطاب

---

۱ - اخرجه ابن ابی شیبه و احمد فی‌الزهد و ابن جریر و ابن المنذر و غیره.
۲ - ابن کثیر.

آزادش نمود و حضرت لقمان علیه السلام.

لقمان علیه السلام، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود

ابن کثیر فرموده است: جمهور سلف اتّفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از عکرمه نبی بودن او نقل شده است ولی سندش ضعیف است و امام بغوی فرموده است: مورد اتّفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود[1].

ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتاده در باره‌ی او روایتی عجیب وارد شده است که حقّ تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوّت می‌خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که به او اختیار پیامبری داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نیز از حضرت قتاده منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید که تو چرا حکمت را بر نبوّت ترجیح دادی؟ وقتی که بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوّت پست بسیار حسّاسی بود که اگر بدون اختیار به من داده می‌شد، حقّ تعالی آن را از من کفالت می‌نمود تا بتوانم فرایض آن را ادا کنم، و اگر من به اختیار خود آن را می‌خواستم، مسئولیتش به عهده‌ی من گذاشته می‌شد[2].

پس وقتی عدم نبوّت حضرت لقمان نزد جمهور مسلّم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که: ﴿أَنِ اشْكُرْ﴾ می‌تواند به صورت الهام باشد که اولیاءالله بدان مقام نایل می‌گردند.

---

۱ - مظهری.
۲ - ابن کثیر.

حضرت لقمان قبل از بعثت حضرت داوود، مسایل شرعی را بیان می‌نمود، وقتی که حضرت داوود علیه السلام، مبعوث شد از دادن فتوی خودداری کرد و گفت: دیگر به فتوای من نیازی نیست، در بعضی روایات آمده است که او در بنی‌اسرائیل امر قضاوت را به‌دوش گرفته بود، از حضرت لقمان کلمات حکیمانه‌ی بسیاری منقول است، وهب بن منبه می‌گوید که من بیش از ده هزار ابواب حکمت حضرت لقمان را خوانده‌ام[۱].

حضرت لقمان روزی در مجلس بزرگی برای مردم حکمت بیان می‌کرد، شخصی آمد و از او پرسید که ایا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفند می‌چراندی؟ لقمان علیه السلام، فرمود: آری، من همانم. او پرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تو را بزرگ می‌دارند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راههای دور می‌آیند؟ لقمان علیه السلام، فرمود: علّت آن دو کاری است که انجام می‌دهم: یکی این‌که همیشه راست می‌گویم و دوم این‌که از گفتار بیهوده اجتناب می‌ورزم، و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان علیه السلام، فرمود: چندین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها را اختیار کنی تو را بدان درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

۱- دیده به پایین دوختن، ۲- کنترل کردن زبان، ۳- قناعت بر رزق حلال، ۴- حفظ شرمگاه، ۵- استوار ماندن بر راستگویی، ۶- وفا به عهد، ۷- اکرام میهمان، ۸-مراعات همسایه، ۹- ترک کردار و گفتار بیهوده[۲].

---

۱ - قرطبی.

۲ - ابن کثیر.

مراد از حکمتی که به لقمان داده شد، چیست؟

لفظ حکمت در قرآن برای معانی متعدّد به کار رفته است، علم، عقل، حلم و بردباری، نبت و اصابت رای.

ابو حیان فرموده است: مراد از حکمت کلامی است که مردم از آن پند برگیرند و در دلهایشان مؤثّر واقع شود و مردم آن را حفظ کرده به دیگران برسانند. و حضرت ابن عبّاس فرموده است: مراد از حکمت عقل و فهم و ذهانت است، و بعضی حضرات دیگر فرموده‌اند: عمل مطابق به علم، حکمت است و در حقیقت در میان اینها تضادی وجود ندارد و حکمت شامل همه‌ی اینها می‌شود، در خلاصه‌ی تفسیر حکمت به دانش ترجمه شد و به علم همراه با عمل تفسیر گردد، که بسیار جامع و واضح است.

در آیه‌ی مذکور اعطای حکمت به حضرت لقمان علیه السلام، را ذکر فرموده است، سپس فرمود: ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي﴾ در اینجا احتمالی این است که قلنا را محذوف قرار دهیم که مطلبش این می‌باشد که به لقمان حکمت دادیم و چنین دستور دادیم که شکر بجا بیاور، و بعض حضرات چنین فرموده‌اند که: ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي﴾ خودش تفسیر حکمت است، یعنی آن حکمتی که به لقمان اعطا گردید این بود که ما به او دستور شکرگزاری دادیم و او آن را بجا آورد، پس در این صورت مطلب این می‌باشد که سپاسگزاری نعم الهی، بزرگترین حکمتهاست، سپس فرمود: دستور به شکرگزاری را ما برای استفاده خود قرار ندادیم و ما نیاز به سپاسگزاری کسی نداریم، بلکه آن را برای استفاده‌ی خود آنها مقرّر ساختیم؛ زیرا ضابطه چنین است، هر کسی که سپاس نعمتهای ما را بجای آورد، ما در نعمتهای او فزونی می‌بخشیم، و پس از آن چندی از کلمات حکمت حضرت لقمن را ذکر فرمود که او پسرش را مورد خطاب قرار داده، بیان فرموده بود و آن کلمات حکمت را قرآن کریم بدین

خاطر نقل کرد که دیگران هم از آنها استفاده ببرند.

از آن جمله نخستین حکمت داشتن عقاید است و ابتدا باید یقین کرد که خداوند متعال خالق و مالک کل عالم است، بدون این‌که دیگری در آن شرکتی داشته باشد، و غیرالله را شریک عبادت او قرار ندهد که بالاتر از آن در این جهان ظلمی وجود ندارد که مخلوق خدا با خالق برابر قرار داده شود، لذا فرمود: ﴿**يَـٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكَ بِاللهِ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**﴾ و در آینده بقیه کلمات حضرت لقمان که برای پسرش بیان کرده بود می آید، و در خصوص حقّ تعالی ظلم عظیم بون شرک و اجتناب از آن را بیان فرمود.

سپاسگزاری والدین و اطاعت آنها فرض است، امّا برخلاف دستور خدا اطاعت کسی جایز نیست

یعنی اگر چه ما فرزندان را به اطاعت و سپاسگزاری والدین توصیه کرده‌ایم و توأم با شکرگزاری و اطاعت خویش به شکرگزاری و اطاعت والدین هم دستور داده‌ایم، امّا شرک چنان ظلم بزرگ و جرم سنگینی است که آن باوجود دستور و فشار پدر و مادر هم برای کسی جایز نمی‌باشد، و اگر به کسی مادر و پدرش بر شریک گرفتن با خدا فشار بیاورند در این باره قبول دستور مادر و پدر هم جایز نیست.

و در اینجا وقتی که به حقوق و شکرگزاری والدین دستور داد، حکمت آن را چنین بیان نمود که مادر در وجود و بقای او زحمات زیادی متحمّل شده است که نُه ماه او را در شکم حمل نموده از او نگهداری کرده و به سبب او بر مادر روز به روز ضعف و سستی عارض شده و مشقّت بر مشقّت افزون گشته است، و پس از تولّد او هم تا دو سال زحمت شیردادن او را تحمّل نموده که در این باره زحمت ویژه‌ای را مادر به دوش گرفته است

که در اثر آن هم بر ضعیفی او اضافه شده است و چون در پرورش نوزاد مادر زحمت بیشتر را متحمّل می‌شود، حقّ او نسبت به پدر در شریعت مقدّم بیان گردیده که مطلب: ﴿وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَىٰ وَهْنٍ وَ فِصَـٰلُهُ فِى عَامَيْنِ﴾ همین است و پس از آن در: ﴿وَ إِن جَـٰهَدَاكَ﴾ نشان داد که در باره‌ی شریک قرار دادن غیرالله با خداوند متعال اطاعت از والدین هم حرام است.

قانون بی‌نظیر عدل اسلام

در چنین صورتی که مادر و پدر او را به کفر و شرک اجبار کنند، دستور خدا این می‌باشد که دستور آنها را قبول نکن، پس طبعاً انسان بر یک حد استوار نمی‌ماند، در عمل به این دستور امکان داشت که پسر با والدین با بد کلامی یا بدخویی روبرو شود، و نسبت به آنها توهین کند، اسلام قانون عدالت است و برای هر چیزی حدّی هست، لذا در ضمن دستور به عدم اطاعت والدین در باره شرک چنین هم دستور داد که:

﴿وَ صَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفاً﴾ یعنی، در برابر فشار آنها تسلیم نشو، ولی درامور دنیا مثل خدمات جهانی یا مالی و غیره کوتاهی نکن، بلکه در باره معاملات دنیوی طبق دستور عمومی عمل کن، و آنها را مورد توهین قرار مده، و صحبت آنها را چنان جواب نده که بدون از ضرورت دل آزاری پیش آید، مطلب این‌که در باره کفر و شرک تسلیم نشدن به دستور آنها اگر رنجیدگی خاطر پیش آید، آن را بالاجبار تحمّل کن، ولی حدّ ضرورت را مراعات کن و در امور دیگر از رنجاندن آنها پرهیز کن.

فایده: مدّت از شیر گرفتن بچه که در این آیه دو سال ذکر شده است، مطابق عادت عمومی است، و در این هیچ تصریحی و تشریحی وجود ندارد که اگر از این بیشتر شیر داده شود چه حکمی دارد، تشریح این مسئله

در سوره احقاف: ﴿**و حمله و فصاله ثلاثون شهراً**﴾ ان‌شاءالله خواهد آمد.

وصیّت اعتقادی دوم لقمان

این‌که باید اعتقاد جازم داشت که علم خداوند بر تمام آسمان و زمین و آنچه در میان آنها بر همه‌ی ذرّات آن محیط و وسیع است، و قدرت او نیز بر همه چیز کامل است، هر چیز هر چند کوچک باشد و در عموم دیده‌ها نیاید و هم چنین هر چیز به هر اندازه که دور باشد هم چنین هر چیز به هر اندازه در تاریکیها و پرده‌ها قرار گرفته باشد، نمی‌تواند از علم و نظر خداوند پنهان بماند، و حقّ تعالی هر چیزی را در هر زمان از هر کجا که بخواهد می‌تواند حاضر نماید.

﴿**يَـٰبُنَىَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّن خَرْدَلٍ**﴾ بیانگر این مطلب است و خود محیط قرار گرفتن علم و قدرت خداوند متعال بر همه چیز نیز، عقیده اساسی اسلامی و دلیل بسیار بزرگ عقیده‌ی توحید است.

وصیّت سوم درخصوص اصلاح عمل

اعمال واجب بسیار زیاد است، ولی از همه بزرگتر و مهمتر نماز است، ضمن این‌که خودش از اهمّیّت فوق العاده‌ای برخوردار است، وسیله‌ی درستی اعمال دیگر نیز هست، چنان‌که خداوند در خصوص نماز فرموده است که: ﴿**إن ألصلوٰة تنهىٰ عن ألفحشاء وألمـنكر**﴾[1]، لذا در باب اعمال صالح واجب، برنماز اکتفا نمود، ﴿**يَـٰبُنَىَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ**﴾ یعنی، ای پسر من! نماز را برپا بدار، و همانگونه که قبلاً گذشت مفهوم اقامه‌ی صلوٰة تنها

---

۱ - عنکبوت، ۴۵.

نماز خواندن نیست، بلکه عبارت از بجا آوردن کامل تمام آداب و ارکان آن با پایبندی در اوقات و مواظبت آن، همه و همه مشمول مفهوم اقامه‌ی نماز می‌باشد.

وصیّت چهارم لقمان در خصوص به اصلاح خلق

اسلام دینی است اجتماعی و با اصلاح فرد، اصلاح اجتماع جزو مهم‌ترین اهداف نظام اسلامی است، لذا همراه با فریضه‌ی مهّم نماز فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ذکر فرمود، که مردم را به کار نیک دعوت کن و از کار بد باز بدار، ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾ دو فریضه هستند: یکی اصلاح خویش دوم اصلاح عموم خلق خدا، هر دو به گونه‌ای هستند که در پایبندی و انجام آنها زحمت و مشقّت خاص را باید تحمّل کرد و ثابت قدم ماندن بر آن کاری آسان نیست، بالخصوص پاداش خدمت اصلاح خلق به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در دنیا همیشه به صورت عداوت و مخالفت به‌دست می‌آید، لذا همراه با این وصیّت این وصیّت را هم ذکر نمود که: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی: در مقابل مشقّتهایی که در انجام این امور به تو می‌رسد بر صبر و استقامت استوار باش.

وصیّت پنجم لقمان، در خصوص آداب زندگی

﴿وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ لاتصعّر از صعر مشتق است که نام مرضی از امراض شتران است که در اثر آن گردن شتر کج می‌شود، همانگونه که در اثر لقوه، مرضی معروف صورت انسان کج می‌شود، مراد از آن روی گردانی است، با این مفهوم که به هنگام ملاقات و گفتگو با مردم با روی گردانیده صحبت مکن، که این علامت اعراض و تکبّر است و خلاف اخلاق شریفانه

می‌باشد.

﴿وَ لَا تَمْشِ فِی ٱلْأَرْضِ مَرَحاً﴾ مرح خرامیده راه رفتن است، به این معنی که الله زمین را از همه‌ی عناصر، پست و افتاده آفریده است، و شما هم از آن آفریده شده بر آن راه می‌روید، پس حقیقت خویش را بشناسید، خرامان راه نروید که روش متکبّران است، لذا پس از آن فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ یعنی خداوند متعال هیچ متکبّرِ فخر کننده‌ای را دوست نمی‌دارد.

﴿وَٱقْصِدْ فِی مَشْیِكَ﴾ یعنی در رفتار خویش میانه روی را پیش‌گیر نه با دویدن، راه برو که خلاف وقار است و در حدیث آمده که بسیار تیز راه رفتن ارزش مؤمن را ضایع می‌کند(۱).

که بدین شکل راه رفتن متضمّن خطری برای خود شخص و یا دیگران است، و نه بسیار آهسته راه برو که یا عادت متکبّران و متصنّعان است که می‌خواهند امتیاز خود را به دیگران نشان دهند، یا عادت زنهاست که به سبب شرم و حیا تند راه نمی‌روند، یا عادت بیماران است که بر آن مجبوراند، صورت اوّل حرام و صورت دوم هم اگر به نیّت تشابه به زنان باشد جایز نیست، و اگر به این نیّت، نباشد برای مردان عیبی است، و صورت سوم ناشکری خداست که باوجود تندرستی، شکل بیماران را اختیار کند.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که: صحابه از دویدن مانند یهود باز داشته شدند و از بسیار آهسته رفتن مانند نصارا هم منع گردیدند و دستور چنین بود که روشی میانه از میان این دو روش اختیار کنید.

حضرت عایشه‌ی صدّیقه کسی را دید که بسیار آهسته راه می‌رود

---

۱ - جامع صغیر عن ابی هریرة.

مانند کسی که در حال مرگ است، از مردم پرسید که این چرا این چنین راه می‌رود؟ مردم گفتند: این یکی از قرّاء است، و قراء جمع قاری است و در آن زمان قاری به کسی گفته می‌شد که به صحّت و آداب تلاوت قرآن آگاه قرآن هم باشد، مطلب این بود که وی یک قاری و عالم بزرگی است، از این رو اینگونه راه می‌رود، آنگاه حضرت عایشه فرمود: حضرت عمر ابن خطّاب از او قاری‌تر بود ولی عادت او چنین بود که هرگاه راه می‌رفت، تند راه می‌رفت (مراد آن تیزی نیست که از آن ممانعت به عمل آمده است، بلکه در مقابل این تیزی بود) و هرگاه صحبت می‌کرد پس بدین‌گونه که مردم کاملاً بشنوند (چنین صدا را پست نمی‌کرد که مردم نیاز به سؤال داشته باشند که چه فرمودی؟).

﴿وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ﴾ یعنی صدا را پایین بیاور، مراد از پایین آوردن این است که بیش از نیاز، صدا را بلند مکن و شور و غوغا ایجاد نکن، هم چنان که اکنون نسبت به حضرت فاروق گذشت که چنان صحبت می‌کرد که حاضرین هنگام شنیدن در مشقّت قرار نمی‌گرفتند، سپس فرمود:

﴿إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ﴾ یعنی بدترین صداها از میان صداهای چهارپایان، صدای خران است که بسیار شور و غوغا به‌پا می‌کنند.

در اینجا چهار چیز از آداب معاشرت بیان گردید، جلوگیری از روگردانی و صحبت کردن به هنگام ملاقات و برخورد با مردم، دوم خرامان راه نرفتن بر زمین، سوم راهنمایی به راه رفتن میانه روی، چهارم مخالفت از برپا کردن شور و غوغا به وقت سخن‌گفتن. و همه اینها در عادات و شمایل آن‌حضرت جمع بودند، در شمایل ترمذی از حضرت امام حسین روایت است که من از پدر بزرگوارم حضرت علی پرسیدم: وقتی آن‌حضرتﷺ، با مردم می‌نشست پس روش همنشینی آن‌حضرتﷺ، چگونه بود؟ او

فرمود:

«کان دائم البشرة سهل الخلق لیّن الجانب لیس بفظ و لا غلیظ و لا ضحاب فی الاسواق و لا فحاش و لا عیّاب و لا شاح یتغافل عما لا یشتهی و لا یؤیس منه و لا یجیب فیه قد ترك نفسه من ثلث المراء والاکبار و ما لا یعنیه»

رسول خداﷺ، همیشه شاد و خرّم می‌نمود، در اخلاق آن‌جناب نرمی و در برخورد سهل‌گیر بود و مزاج مبارک سخت نبود، در صحبت کردن درشت نبود و نه در بازارها شور و غوغا بلند می‌نمود و نه فحش می‌گفت و نه بر کسی عیب می‌گرفت و نه بخیل بود، چیزی که نمی‌خواست از آن تغافل می‌کرد (ولی) دیگران را از آن مأیوس نمی‌کرد (در صورتی که حلال می‌بود به آن رغبت داشتند) و چیزی که مورد پسند آن‌حضرت نبود در حقّ دیگران آن را معرّفی نمی‌کرد (بلکه خاموش می‌نشست) سه چیز را کلّاً ترک کرده بود، ۱- جنگ و جدال ۲- تکبر ۳- اشتغال به کار بیهوده و فضول.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ

آیاتو ندیدی‌که خدا به‌کارگرفت برای‌شما‌آنچه درآسمانها وآنچه درزمین‌است و تکمیل‌کرد

عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ

برشما نعمتهای ظاهر وباطن خود را وبعضی از مردم چنین هم هستندکه مجادله می‌کنند

فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿۲۰﴾ وَ إِذَا قِيلَ

در کلام خدا به نادانی و نافهمی و بدون کتاب روشن. و وقتی به آنها گفته شود که

لَهُمُ ٱتَّبِعُوا مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

پیروی کنیددستوری راکه خدانازل‌کرده،می‌گویندخیر،ماپیروی می‌کنیم‌برآنچه‌رایافته‌ایم‌برآن

ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَ لَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿۲۱﴾ وَ مَن
آبا و اجداد خود را، آیا باز هم اگر چه بخواند آنها را شیطان به سوی دوزخ. و هر کسی که

يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ وَ
روی بیاورد به سوی خدا و باشد او بر نیکی، پس او گرفته است حلقه‌ای مستحکم را و

إِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿۲۲﴾ وَ مَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ
به سوی خداست سرانجام هر کار. و هر کسی که منکر باشد پس تو غم مخور از کفر او،

إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ
به سوی ماست بازگشت آنها پس خبر می‌دهیم به آنها آنچه کرده‌اند، البتّه الله می‌داند

بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۲۳﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ
آن سخنانی را که در سینه‌ها باشند. کارش به راه می‌اندازیم چند روز باز گرفته می‌کشانیم آنها را

إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۲۴﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ
به سوی عذاب سخت. و اگر بپرسی از آنها که چه کسی آفریده آسمانها و زمین را،

لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۵﴾ لِلَّهِ
خواهند گفت خدا، بگو همه‌ی ستایش برای خدااست، بلکه بیشتر مردم فهم ندارند. از آن خداست

مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۶﴾ وَ لَوْ أَنَّمَا فِى
آنچه در آسمانها و زمین است، یقیناً الله او است بی‌پروا و ستوده. و اگر باشند آنچه در

ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ وَ ٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ
زمین درخت است قلم و دریا باشد جوهر آن و اضافه شود پشت سر آن هفت دریا تمام نمی‌شوند

كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۷﴾ مَّا خَلْقُكُمْ وَ لَا بَعْثُكُمْ
سخنان خدا، یقیناً خداست غالب و حکیم. آفرینش شما و زنده شدن شما بعد از مرگ

إِلَّا كَنَفْسٍ وَ ٰحِدَةٍ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ
مانند این‌که یکی است، یقیناً خدا به‌همه‌چیز شنوا و بیناست. تو ندیدی که الله داخل می‌کند

ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ
شب را در روز و داخل می‌کند روز را در شب و به رام کرد خورشید و ماه را که هر یکی

يَجْرِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ
می‌رود تا مدّت مقرّر و این‌که خدا خبردار است از آن‌چه شما عمل می‌کنید. این به‌این خاطر

ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَٰطِلُ وَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ
(گفت) که الله او بر حق است و کسی که را می‌خوانید بجز او، دروغ است و الله اوست

ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم
از همه بالاتر بزرگ. تو ندیدی که کشتی‌ها حرکت می‌کنند در دریا با نعمت خدا تا نشان دهد شما را

مِّنْ ءَايَٰتِهِۦٓ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾ وَ إِذَا
از آیات قدرت البتّه در این، نشانیهایی هست برای هر صبر کننده و قدردان. وقتی که

غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا
بیاید بر سر آنها موج، مانند ابرها می‌خوانند خدا را خاص کرده برای او بندگی، باز وقتی

نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ
نجات داد آنهارا به‌سوی خشکی، پس می‌شود بعضی از آنها میانه‌رو و منکر آیات ما می‌شوند

إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾
کسانی که در وغگو باشند و حق تسلیم کننده نباشند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا این امر برای شما (به مشاهده و دلایل) معلوم نشد که الله تعالی

همه‌ی اشیا را (بالواسطه یا بلا واسطه) برای شما مسخّر نموده است، همه‌ی آنچه را که در آسمانها و زمین (وجود) دارد، و همه‌ی نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما به پایه‌ی تکمیل رسانده است، (مراد از ظاهری آن است که به چشم و گوش و غیره معلوم گردد و از باطنی آن است که به عقل درک گردد و مراد از نعمتها، اموری هستند که بر تسخیر سمٰوات و ارض مترتّب می‌شوند، پس از این لازم نمی‌آید که همه مخاطبین مشرّف به اسلام گردند) و باوجود این که این موضوع، دلیلی برای ثبوت توحید است ولی) بعضی از مردم به گونه‌ای هستند که در حقّ خداوند متعال (در یگانگی او) بدون آگهی (علم بدیهی) و بدون دلیل (علم استدلالی عقلی) و بدون کتاب روشن (علم استدلال نقلی) جدال می‌کنند و وقتی که به آنها گفته شود از آنچه که خدا نازل کرده است، پیروی کنید (در دلایل اثبات حقّ اندیشیده از آن پیروی کنید) پس (در جواب) می‌گویند که خیر! (ما از این پیروی نمی‌کنیم بلکه) ما از آنچه که آبا و اجداد خود را بر آن یافته‌ایم پیروی خواهیم کرد (سپس این را مردود می‌داند که) آیا اگر شیطان آنها را به سوی عذاب دوزخ (به جانب گمراهی که موجب عذاب دوزخ است) فرا خواند باز هم (از آنها پیروی می‌کنند، با این مفهوم که چنان عناد دارند، باوجود این‌که به سوی دلیل فرا خوانده می‌شوند، ولی باز هم بدون دلیل بلکه برخلاف دلیل فقط به راه آبا و اجداد گمراه خود می‌روند، این حال اهل ضلالت شد) و هر کسی که (از حقّ پیروی کرده) و در قبال خداوند سر خم کند (و در عقاید، اعمال یعنی اسلام و توحید فرمانبرداری اختیار کند) و (در آن) اخلاص هم داشته باشد، (تنها به ظاهر اسلام نیاورده باشد) پس بر حلقه‌ی بسیار مستحکم دست زده است (مانند آن کسی است که حلقه طناب بسیار مستحکم را بدست گرفته از ساقط شدن مصون مانده است، هم

چنین این شخص از هلاکت و خسران محفوظ شده است) و سرانجام همه کارها به سوی خدا خواهد بود (پس این اعمال یعنی پیروی از باطل و پیروی از حقّ هم از محضر او عرضه می‌شوند پس او به هر کسی سزا و جزای مناسب خواهد داد) و هر کسی‌که باوجود دلایل اثبات حقّ) کفر کند پس نباید کفر او موجب (نگرانی و) اندوه تو قرار گیرد (شما غم نخورید) بازگشت همه به سوی ما خواهد بود، پس ما آنان را از هر آنچه که (در دنیا) انجام می‌دادند آگاه خواهیم ساخت؛ (زیرا که) خداوند متعال (حتّی) از آنچه بر قلبها می‌گذرد وقوف دارد، (پس معامله‌ی اعمال ظاهری که ظاهر است، لذا هیچ چیزی از ما مخفی نیست، همه را نشان خواهیم داد و پاداش مناسب می‌دهیم، لذا شما نگران نشوید و اگر ایشان بر زندگی چند روزه خود می‌نازند، اشتباه بزرگی است از آنها؛ زیرا این جاودانی نیست، بلکه) ما به آنها زندگی چند روزه داده سپس کشان کشان به سوی یک عذاب سختی خواهیم آورد (پس فریفته شدن به آن (نادانی است) و (توحیدی که ما آنها را به سوی آن دعوت می‌دهیم، مقدّماتش را خود آنها تسلیم دارند، ولی از آنها برای رسیدن به نتیجه‌ی صحیح کار نمی‌گیرند، چنان‌که) اگر شما از آنها بپرسید که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: الله، شما (در قبال این گفته‌ی آنان) بگویید: الحمد لله (مقدمه‌ای که از اهمّیّت برخوردار بود، به اعتراف خود شما ثابت شد، و مقدمه دوم کاملاً روشن است که آنچه خودش، مخلوق و مصنوع باشد، مستحق عبادت نیست، پس مطلوب ثابت شد ولی ایشان مطلوب را قبول ندارند) بلکه بیشتر آنها (مجموعه‌ی مقدّمات را هم) نمی‌دانند و (چنان به طرف دومین مقدّمه‌ی جلّیه هم متوجّه نمی‌شوند که معبودیت تنها حقّ خالق است، و خداوند متعال دارای چنان شأنی است که) هر چه در آسمان و زمین موجود

است، همه از آن حضرتش بوده (و ملک او) است، (پس سلطنت او این چنین است) و یقیناً الله تعالی (در ذات خود هم) بی‌نیاز (و) ستوده است (پس تنها او سزاوار الوهیت است) و (اوصاف او تا حدی زیاد هستند که) اگر همه درختهای زمین به قلم تبدیل شوند (اگر به قدر قلمهای معروف از اجزای آنها قلم تراشیده شود و روشن است که بدین شکل از هر درختی چندین هزار قلم ساخته می‌شود) و همراه با آن دریا و تا هفت دریای دیگر (به مرکّب تبدیل) اضافه شود (و سپس با این حکمتها و جوهرها، به نوشتن اوصاف کمال الهی بپردازند) پس (همه قلمها و جوهرها پایان می‌پذیرند و) کلمات خداوندی (آن کلماتی که به آنها از کمالات خداوندی حکایت می‌شود) ختم نمی‌شوند، یقیناً خداوند متعال غالب و حکیم است (و در قدرت و علم، کامل است و چون این دو صفت به همه‌ی صفات و افعال متعلّق هستند، شاید به این خاطر پس از عموم، اینها را به طور خصوص، بیان فرمود، و یکی از فروع صفت کمال قدرت، عالم آخرت هم هست که بد فهمان آن را دشوار تصوّر می‌کنند، حال آن‌که حضرتش چنان قادر است که) آفریدن همه‌ی شما برای (نخستین بار) و زنده کردن (دوباره‌ی تان) مانند (آفریدن و زنده کردن) شخصی واحد است (اگر چه در این جا هدف از قرینه‌ی مقام، ذکر بعث است ولی از ذکر خلق استدلال به خود قدرت گرفت) یقیناً خداوند متعال همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌بیند (پس کسانی که باوجود این دلایل، قیامت را انکار می‌کنند و بنابر این جرأت، به فسق و فجور مبتلا می‌شوند، همه‌ی آنها را می‌شنود و می‌بیند و به آنها سزا خواهند داد، در آینده باز توحید بیان می‌گردد: که) ای مخاطب آیا نمی‌دانی که الله تعالی (اجزای) شب را در روز و (اجزای) روز را در شب داخل می‌کند، و او خورشید و ماه را به کار گرفته است که هر یکی تا وقت

مقرّر (تا قیامت) در جریان است و (آیا تو) این را (نمی‌دانی) که الله تعالی از همه‌ی اعمال شما کاملاً آگاه است (پس مقتضای این کمال علمی و عقلی این است که شرک ترک داده شود، و آنچه در بالا اختصاص افعال مذکور با خداوند متعال بیان گردید) این (اختصاص) مبتنی بر این است که فقط خدا در هستی کامل (و واجب الوجود) است و چیزهایی را که غیر از خداوند می‌پرستند کاملاً باطل هستند، و تنها خدا عالی‌شأن و بزرگتر (از همه) چیز است، (لذا همه‌ی این تصرّفات مختص به او هستند، البتّه اگر موجودات دیگر باطل و فانی و ممکن نمی‌بودند بلکه نعوذ بالله واجب الوجود دیگری می‌بود، پس این تصرّفات مختص به خدا نمی‌بودند، چنان‌که ظاهر است) ای انسان آیا این (دلیل توحید) را در نمی‌یابی که به فضل خدا کشتی در دریا حرکت می‌کند تا این‌که نشانیهای (قدرت) خود را به شما نشان دهد، چنان‌که وجود هر ممکن دلیل بر وجود آفریدگار خود هست، هم چنین) در این (موضوع) نشانیهای (قدرت) برای بردباران و شاکران وجود دارد (مراد از آن مؤمن است که کامل شدن در صبر و شکر صفت اوست، و نیز صبر و شکر محرک تذکّر و تدبّر عالم است، و برای استدلال تذکّر و تفکّر لازم است، بنابر این، این دو وصف در اینجا با واقع مناسب شدند، بویژه با توجّه به وضع کشتی که بلند شدن امواج محل صبر است و با سلامتی رسیدن به ساحل محل شکر است، پس کسانی که در همه‌ی این وقایع فکر می‌کنند، آنها توفیق استدلال را می‌یابند) و (هم چنان‌که در بالا در آیه‌ی: **﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم﴾** اعتراف به مقدمات دلیل از طرف کفّار ثابت شد، بسا اوقات به خود نتیجه‌ی دلیل یعنی توحید هم اعتراف می‌کنند که از آن توحید کاملاً واضح گردید، چنان‌که) وقتی امواج به صورت سایبان (ابرها احاطه کرده) فرا می‌گیرند، پس آنها با عقیده‌ای خالص خدا را می‌خوانند، سپس وقتی

آنها را نجات داده به سوی خشکی می‌آورد، پس بعضی از آنها بر حد اعتدال قرار می‌گیرند (کجی شرک را گذاشته توحید را که عادل‌ترین راههاست بر می‌گزینند) و بعضی دیگر باز هم منکر آیات ما می‌شوند و) فقط کسانی منکر آیات ما می‌باشند که بد عهد و نا شکر هستند (که تعهّد توحید را که در کشتی کرده بودند، شکستند و مقتضای رسیدن به خشکی این بود که شکر کنند که آن را هم رها ساختند).

معارف و مسایل

در ابتدای سوره، به کفّار چنین آگهی داده شد، که باوجود مشاهده‌ی مظاهر علم محیط و قدرت مطلق خداوند متعال، آنان بر کفر و شرک خود مصرّ هستند، و در مقابل آنها از مؤمنان اطاعت شعار مدح و ذکر خیر به میان آمد، و در میان ذکر وصایا حضرت لقمان علیه السلام، هم از یک حیث تکمله‌ای بر این مضامین بود، و در آیات پیش گفته احاطه علم و قدرت حقّ تعالی و احسان و انعام او را بر مخلوق ذکر نموده و به سوی توحید دعوت داده است.

﴿**سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ**﴾ یعنی خداوند متعال همه‌ی آنچه را که در زمین و آسمانهاست برای شما مسخّر نمود، تسخیر بدان معناست، که چیزی تابع فرمان کسی قرار داده شود در اینجا این سؤال پدید می‌آید که اوّلاً همه چیز در زمین تابع فرمان انسان نیستند، بلکه امور بسیاری برخلاف مزاج او کار می‌کنند، بویژه چیزهایی‌که در آسمانها هستند احتمال نمی‌رود که تابع فرمان انسان باشند، در پاسخ باید گفت: در اصل تسخیر عبارت است از به کار انداختن چیزی به زور و اجبار و مراد از تسخیر همه مخلوقات آسمان و زمین برای انسان این است که همه‌ی آنها

در خدمت انسان و به نفع او گمارده شوند و بسیاری را از آنها به گونه‌ای در خدمت انسان گمارد که آنها را تابع فرمان او هم قرار داد که او هر وقت به هر طریق که بخواهد آنها را بکار می‌برد و چیزهای بسیاری به گونه‌ای هستند که آنها را در کار انسان قرار داده که به خدمت او مشغول‌اند، ولی حسب مقتضای حکمت ربانی آنها را تابع انسان قرار نداد، مانند مخلوقات اسمانی و سیّارات و برف و باران و غیره، اگر آنها تابع فرمان انسان قرار داده می‌شدند، پس اختلاف طبایع و مزاجها و احوال انسان بر آنها اثر می‌گذاشت که یکی می‌خواست خورشید زودتر طلوع کند و نیاز دیگری به این وابسته می‌بود که در آن تأخیر باشد، یکی باران می‌خواست دیگری که در مسافرت و بیابان بود، می‌خواست که باران نبارد، پس این تقاضاهای متضاد در عملکرد نظام آسمانی تضاد و خلل پدید می‌آورد، بنابر این خداوند متعال همه آنها را به خدمت انسان گمارد، ولی آنها را تابع فرمان او قرار نداد، این هم یک نوع تسخیری است، والله اعلم.

﴿**وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَـٰهِرَةً وَ بَاطِنَةً**﴾ اسباغ به معنای تکمیل کردن است، یعنی خداوند متعال نعمتهای ظاهر و باطنی خود را بر شما تکمیل نمود، مراد از نعمتهای ظاهر آنها هستند که انسان با حواس پنجگانه‌ی خود آنها را احساس و درک کند، مثل زیبایی صورت و اعتدال اعضای انسانی و ساختن هر عضوی به تناسب آنچه در عمل انسان به او بیشتر یاری می‌رساند و هیأت و شکل او را بی‌رونق قرار ندهد، هم چنین ثروت و مال، اسباب معیشت صحّت و عافیت، همه‌ی اینها نعمتهای ظاهری و محسوس می‌باشند، هم چنین سهل و آسان قرار دادن دین اسلام و موفّقیّت بر اطاعت خدا و رسول و غلبه‌ی دین اسلام بر ادیان دیگر و پیروز شدن مسلمانان در مقابل دشمنان دیگر، همه از نعمتهای ظاهری است، و نعمتهای باطنی

آنهاست که به قلب انسان وابسته باشند، مانند ایمان و شناخت خدا، علم، عقل، حسن اخلاق، پرده پوشی گناهان و عدم مجازات فوری بر آنها و غیره.

﴿وَ لَوْ أَنَّمَا فِی اَلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَـٰمٌ﴾ در این آیه خداوند مثالی برای نعمتها و تصرّفات قدرت و نعمتهای خود بیان فرمود که آنها غیر متناهی هستند نه با زبان قابل شمارش هستند، و نه با قلم همه‌ی آنها نوشته می‌شوند، چنانکه اگر شاخه‌های همه‌ی درختان جهان قلم گردند و برای نوشتن آیه‌ها، همه دریاها به مرکّب تبدیل شوند و همه‌ی این قلمها به نوشتن معلومات و تصرّفات قدرت به‌کار گرفته شوند، پس دریاها پایان می‌پذیرند، و معلومات و تصرّفات به‌پایان نمی‌رسند، نه تنها یک دریا بلکه اگر مانند آن هفت دریای دیگر هم شامل گردد، باز هم آب دریاها تمام می‌شود، ولی کلمات الهی تمام نخواهند شد، مراد از کلمات الله کلمات علم و حکمت‌اند[1]. و شیوه‌ی قدرت و نعمتهای الهی را هم شامل می‌شود و مراد از هفت دریا این نیست که در جایی هفت دریا وجود دارد، بلکه مرادش این است که اگر فرض کنید با این دریا هفت دریای دیگر همراه شود، باز هم با همه‌ی آنها امکان نداشت، همه‌ی کلمات الله در ضبط تحریر در آید و عدد هفت هم به صورت مثال آورده شده است، حصر متصوّر نیست، به دلیل آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی کهف: **﴿قل لو کان ألبحر مدادا لکلمـٰت ربی لنفد ألبحر قبل أن تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدداً﴾** یعنی، اگر دریا برای نوشتن کلمات الله مرکّب قرار داده شود، پایان می‌پذیرد و کلمات الله اتمام نمی‌یابد و نه تنها این دریا بلکه اگر مانند آن دریای دیگری نیز شامل گردد، باز هم

---

۱ - روح و مظهری.

حکایت هم چنین است، دز این آیه با عبارت «بمثله» اشاره نمود که اگر سلسله‌ی دریاها پیاپی حاصل شود، الغرض تعداد دریاها را هر چند که فرض کنید و اگر به مرکّب تبدیل شوند، نمی‌توانند کلمات الهی را احاطه کنند، از نظر عقل واضح است از دریاها هفت که چه عرض شود، بلکه هفت هزار تا باشند باز هم آنها محدود و متناهی هستند و کلمات الله یعنی معلومات الله غیر متناهی می‌باشند، و یک شیء متناهی چگونه می‌تواند غیر متناهی را احاطه کند.

در پاره‌ای روایات آمده است که این آیه در پاسخ به یک سؤال از یهود نازل شده است، وجهش آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی اسراء: ﴿**و ما أوتيتم من ألعلم إلا قليلاً**﴾، یعنی: به شما مگر علمی اندک داده شد، وقتی آن‌حضرتﷺ، وارد مدینه شد، چند نفر از علمای یهود حاضر شدند و در باره‌ی این آیه معارضه کردند که آنچه شما می‌گویید که به شما علم اندک داده شده است، آیا مقصود از آن، قوم خود شماست؟ یا این‌که مارا هم مراد گرفته‌اید؟ آن‌حضرتﷺ، فرمود: مراد همه هستند، یعنی: همه قوم ما و نیز یهود و نصارا، پس آنها معارضه کردند که خداوند متعال به ما کتاب تورات عنایت فرموده است که در باره‌ی آن آمده است: ﴿**تبيان لكل شيء**﴾ یعنی بیان برای هر چیز است، آن‌جنابﷺ، فرمود: این هم در مقابل علم الهی قلیل است، نیز همه‌ی علمی را که تورات در بردارد شما نمی‌دانید، بلکه به قدر کفایت از آن بهره‌ای برداشته‌اید، بنابر این، در مقابل علم الهی همه‌ی کتابهای آسمانی و مجموعه‌ی علوم انبیاءعليهم‌السلام، نیز اندک است و در تأیید این کلام این آیه نازل شد: ﴿**وَ لَوْ أَنَّمَا فِى ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَـٰمٌ**﴾[1].

---

۱ - ابن کثیر.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمْ وَٱخْشَـوْا يَـوْماً لَّا يَـجْزِى وَالِـدٌ عَـن وَلَـدِهِ وَ لَا
ای مردم پرهیز کنید از رب خود و بترسید از روزی‌که به درد نخورد پدر برای پسرش و نه

مُـولُودٌ هُـوَ جَـازٍ عَـن وَالِـدِهِ شَـيْئاً إِنَّ وَعْـدَ ٱللهِ حَـقٌّ فَـلَا تَـغُرَّنَّكُمُ
پسر به‌دردمی‌خورد بجای‌پدرش‌چیزی، یقیناًوعده‌ی‌الله حق‌است، پس‌فریب‌ندهد شمارا

ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللهِ ٱلْـغَرُورُ ﴿۳۳﴾ إِنَّ ٱللهَ عِـندَهُ عِـلْمُ ٱلسَّـاعَةِ وَ
زندگی دنیا و فریب ندهد شما را از نام خدا، فریب‌کار. یقیناً نزد خداست خبر قیامت و

يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ وَ مَا تَـدْرِى نَـفْسٌ مَّـا ذَا تَكْسِبُ غَـداً
فرو می‌ریزد باران ومی‌داند آنچه‌در شکم مادراست ونمی‌داند هیچ کسی‌که چه کند فردا

وَ مَا تَدْرِى نَفْسٌ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾
ونمی‌داندهیچ‌کسی‌که‌درچه‌سرزمینی‌می‌میرد،به‌تحقیق خدادانابه‌هرچیزوآگاه‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مردم از پروردگار خویش پروا داشته باشید (و کفر و شرک را رها کنید) و از روزی که نه پدر می‌تواند از طرف پسرش مطالباتی را بپردازد و نه پسری از طرف پدرش مطالباتی ادا می‌کند، بترسید (و آن روز حتماً خواهد آمد؛ زیرا که خداوند آن را وعده داده است، و) یقیناً وعده خدا راست است، پس زندگی دنیا شما را به فریب نیندازد (که در آن غرق شده از آن روز غافل گردید، و شیطان) شما را نسبت به خدا به فریب نیندازد، (و شما این فریب او را بخورید که خداوند شما را عذاب نمی‌دهد، چنان‌که می‌گفتند که: ﴿**و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده الحسنیٰ**﴾) یقیناً خدا از قیامت آگاه است و او (طبق علم خود) باران می‌باراند، (پس علم و قدرت او هم مختص ذات اوست) و او می‌داند که در رحم (باردار) پسر و یا دختر

قرار دارد، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد (ولی خداوند بدان آگاهی درد) و هیچ کسی نمی‌داند که او در چه سرزمینی خواهد مرد (بلکه این نیز مربوط به علم یگانه‌ی اوست که خصوصیات امور فوق در چه چیزی است) و یقیناً خداوند متعال به همه‌ی امور، دانا (و از آنها) آگاه است. (کسی با او شریک نیست).

معارف و مسایل

در نخستین آیه از دو آیه‌ی پیش گفته، عموم مؤمنین و کافرین را مورد خطاب قرار داده است که از خدا، حساب و کتاب روز قیامت پروا نموده برای آن آماده شوید که: ﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمْ**﴾ یعنی: ای مردم بترسید از پروردگار خویش، در اینجا به جای نام یا صفت دیگر از صفات خداوند در انتخاب صفت رب اشاره به این است که دستور خوف از خدا آن خوفی نیست که عادتاً از درنده یا دشمن حاصل می‌شود؛ زیرا که الله تعالی رب و پروردگار شماست، چنین احساسی نسبت به او جایز نیست، بلکه مراد از خوف در اینجا آن خوفی است که به سبب هیبت و عظمت بزرگتر و نیاکان لازم می‌آید، مانند این‌که پسر از پدرش یا شاگرد از استادش می‌ترسد و او دشمن یا ضرر رساننده او نمی‌باشد، ولی عظمت و بیم او در دلها جای می‌گیرد و او را بر اطاعت پدر یا استاد وا می‌دارد، در اینجا هم همین معنی مراد است که عظمت و هیبت خداوند متعال باید بر قلوب شما عارض گردد، تا که بتوانید به آسانی از حضرتش اطاعت کامل بجا بیاورید. ﴿**وَٱخْشَوْا يَوْماً لَّا يَجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئاً**﴾ یعنی: از روزی بترسید که نه پدری می‌تواند به پسرش نفعی برساند و نه پسر می‌تواند برای پدر سودی برساند.

مراد از این، آن پدر و پسری هستد که یکی از آنها مؤمن باشد و دیگری کافر؛ زیرا که پدر مؤمن نه می‌تواند از پسر کافر عذاب را کم کند و نه می‌تواند به او نفعی برساند، هم چنین پسر مؤمن هم به درد پدر کافر نمی‌خورد، وجه این تخصیص آنکه در آیات دیگر قرآن و روایات حدیث به روشنی آمده است که در روز قیامت، مادر و پدر نسبت به اولاد و اولاد در حقّ مادر و پدر شفاعت می‌کنند، و در اثر آن شفاعت، آنها رستگار می‌شوند، و در قرآن آمده است: **﴿والذین ءامنوا وأتبعتهم ذرّیتهم بإیمانٍ ألحقنا بهم ذرّیّتهم﴾**[1]، یعنی کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان همه در ایمان از آنها پیروی کردند، یعنی آنها هم مؤمن بودند، پس ما فرزندانشان را هم به پایه آن مادر و پدر صالح خواهیم رساند، اگر چه اعمال آنها به آن حد نباشند، ولی به برکت والدین نیکوکار در روز قیامت هم به آنها این نفع می‌رسد که به مقام والدین رسانیده شوند، ولی به شرط این‌که اولاد مؤمن باشند، اگر چه در عمل کوتاهی داشته باشند.

هم چنین در سوره‌ای دیگر آمده است که: **﴿جنّٰت عدن یدخلونها و من صلح من ءابائهم و أزواجهم و ذریّٰتهم﴾**[2]، یعنی در بهشت جاودانی داخل می‌گردند و همراه آنها کسانی دیگر هم از آبا و همسر و فرزندانشان که شایسته‌ی آن باشند داخل می‌شوند، مراد از شایستگی مؤمن بودن است، از این دو آیه ثابت گردید که مادر و پدر و اولاد، هم چنین زن و مرد اگر ایمان داشته باشند، از یکی به دیگری فایده می‌رسد، و هم چنین از روایات متعدّد احادیث شفاعت مادر و پدر از اولاد ثابت است، لذا این قانون کلّی از آیه که هیچ پسری به پدرش و نیز پدر به پسرش نمی‌تواند نفعی برساند، در

---

۱ - طور، ۲۱.

۲ - رعد، ۲۳.

صورتی است که یکی از آن دو، کافر و دیگری مؤمن باشد[۱].

فایده: در اینجا این امر قابل تأمّل است که در این، عدم نفع رسانی پدر به پسر را به صورت جمله فعلیه: ﴿**لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ**﴾ ذکر نمود و در جای دیگر دوتا تغییر آورد: یکی آن‌که آن را به صورت جمله اسمیه بیان نمود، دوم این‌که در آن به جای لفظ ولد مولود اختیار نمود، حکمت آن این است که جمله اسمیه به جای جمله فعلیه از تأکید بیشتری برخوردار است، در این تغییر جمله اشاره به فرقی است که در میان پدر و فرزندان وجود دارد، که محبّت پدر با فرزندانش خیلی زیاد است، و برعکس آن، محبت اولاد به پدر در دنیا هم به آن حد نمی‌باشد، در محشر نفع رسانی از هر دو تا نفی گردید ولی عدم نفع رسانی اولاد را با تأکید بیشتری بیان فرمود، و در برگزیدن لفظ مولود به جای ولد، این حکمت است که مولود تنها به اولاد گفته می‌شود و لفظ ولد عام است که مشتمل بر اولاد و اولاد الاولاد نیز می‌باشد، در اینجا از بعد دیگر، این مضمون، این‌گونه مورد تأکید قرار گرفته است که خود پسر صلبی هم به درد پدر نمی‌خورد، پس حال نوادگان، خود معلوم است.

و در آیه‌ی دوم اختصاص علم به پنج چیز را به صورت ویژه برای خود بیان نمود که کسی دیگر غیر از او نمی‌داند و با آن سوره‌ی لقمان به پایان رسید.

﴿**إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَداً وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ**﴾ یعنی: علم به قیامت (که در چه سال و چه تاریخ واقع خواهد شد) در نزد خداست و اوست که

---

۱ - مظهری.



باران را نازل می‌کند و آنچه را که در شکم مادر است او می‌داند (که دختر است یا پسر و شکل و صورتشان چگونه است) و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه کسب می‌کند (چه چیزی از خیر و شر به‌دست می‌آورد) و کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد، در سه مورد نخست اگر چه تصریح نشده است که غیر خدا آن را نمی‌داند، ولی سیاق کلام به گونه‌ای است که معلوم می‌گردد که علم به این اشیا منحصر در علم خداست، و در دو مورد دیگر تصریح شده است که علم به آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند و در آیه ۵۹ سوره انعام از همین پنج مورد به مفاتیح الغیب تعبیر نموده است: ﴿**و عنده مفاتح ألغیب لا یعلمها إلا هو**﴾ یعنی: فقط مفاتیح غیب به دست پروردگار عالم است، و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند، در حدیث آنها را مفاتیح الغیب گفته و مفاتح و مفاتیح جمع مفتاح است و آن عبارت است از کلیدی که با آن قفل باز گردد، و مراد از آنها علم اصول غیب می‌باشد که از آنها معلومات غیبی آشکار گردند.

موضوع علم غیب

تفصیل این مسئله به قدر نیاز در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی نمل: ﴿**قل لا یعلم من فی ألسمٰوات و ألأرض ألغیب إلا ألله**﴾ گذشت که در آن آیه به صراحت آمده است که مطلقاً علم غیب مختص به خداست، و عقیده‌ی کلّ امّت از سلف تا خلف همین است، آنچه در آیه مورد بحث لفظ پنج چیز به طور ویژه بیان گردید که آنها را جز خدا کسی از مخلوقات نمی‌داند، برای تخصیص نیست، در غیر این صورت با آیه‌ی سوره نمل متضاد می‌گردد، بلکه برای بیان اهتمام این پنج مورد ذکر آنها در اینجا بیان گردید.

و وجه تخصیص و اهتمام این است که عموماً مسائل غیبی که انسان

برای دانستن آنها شوق دارد، همین پنج مورد است، و نیز مدعیان علم غیب امثال اهل نجوم و غیره که از غیبت به مردم خبر داده عالم الغیب بودن را می‌خواهند به اثبات برسانند، آنها هم همین پنج تاست، و در بعضی روایات آمده است که کسی از آن‌حضرت ﷺ، در خصوص این پنج مورد سؤال کرد و این آیه در پاسخ او نازل شد، که در آن علم این پنج مورد را مختص به خدا قرار داد[۱].

و آنچه در حدیث به روایت ابن عمر و ابن مسعود آمده است که: «**أوتيت مفاتح كل شيء إلا ٱلخمس**»[۲]، در آن لفظ اوتیت خود این امر را روشن نموده است که علم همه چیز غیر از این پنج مورد را به آن‌حضرت ﷺ، بطور وحی نموده بود، لذا تعریف علم غیب شامل آن نمی‌شود؛ زیرا به انبیاء علیهم السلام، به صورت وحی و به اولیای کرام به صورت الهام آنچه از اشیای غیب از جانب خدا خبر داده می‌شود آن از حیث حقیقت علم غیب نیست، بنابر آن، به آنان عالم الغیب گفته نمی‌شود بلکه آنها خبرهای غیبی یعنی اخبار غیب‌اند که هرگاه خدا به هر مقداری که بخواهد به فرشتگان یا رسولان و بندگان مقبول بارگاه خود عطا می‌نماید، در قرآن به آنها انبأ الغیب گفته شده است، چنان‌که در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی یوسف آمده است: ﴿**من أنبآءِ ٱلغيب نوحيه إليك**﴾.

بنابر این مطلب حدیث این است که این پنج مورد را خداوند چنان به ذات خویش اختصاص داده که به صورت انباءالغیب هم علم آنها را به فرشتگان و رسولان نداده است و غیر از اینها علم مقداری از غیبت را به وسیله‌ی وحی به انبیاء علیهم السلام، عنایت فرموده است.

۱- روح.

۲- اخرجه احمد، ابن کثیر.

از این بیان هم وجه دیگر ذکر خصوصی این پنج مورد معلوم گردید.

یک شبهه و پاسخ آن

از آیه‌ی مذکور چنین ثابت شد که مطلق علم غیب که خاصّ حقّ تعالی است در آن هم به‌طور ویژه این پنج چیز مذکور، به‌گونه‌ای هستند که علم آنها به پیامبری به صورت وحی هم داده نشده است، پس مقتضای آن این است که اینها هیچ گاه در علم هیچ کسی نیایند، در صورتی که از بسیاری از اولیای الهی این امّت، چنین وقایعی منقول است که آنها گاهی به آمدن باران خبر داده‌اند و گاهی از حمل اطّلاع داده‌اند، در باره‌ی انجام یا عدم انجام کاری در آینده خبر داده‌اند که جای مردن کسی را مشخّص کرده‌اند و سپس این پیشگویی‌ها درست در آمده‌اند.

هم چنین بعضی از اهل نجوم یا دانایان فن جفر و رمل نسبت به آنها بعضی خبرها را می‌دهند که بسا اوقات آنها درست واقع می‌شوند، پس اختصاص این پنج چیز به علم الهی چگونه می‌باشد.

یک پاسخ آن همان است که در سوره‌ی نمل با تفصیل گذشت، و نیز مختصراً در بالا ذکر گردید که علم غیب در حقیقت به آن علم گفته می‌شود که به وسیله‌ی اسباب طبیعی نباشد، بدون واسطه و خود بخود باشد، این امور برای انبیاء علیهم السلام، به وسیله وحی و به اولیای کرام به وسیله الهام و به اهل نجوم و غیره به صورت حساب‌ها و اسباب طبیعی معلوم می‌گردند، پس اینها علم غیب نیستند، بلکه خبرهای غیبی هستند که حصول آنها در معامله‌ی جزئی و شخصی برای مخلوقی، منافی به آیه‌ی مذکور نیست؛ زیرا حاصل آیه این است که علم کلّی این پنج چیز که حاوی تمام مخلوقات و حالات باشد، خداوند متعال به وسیله‌ی وحی یا الهام آن را به کسی نداده

است، حصول علم جزئی در حادثه‌ای خاص توسط الهام منافی با آن نیست، علاوه بر این، مراد از علم علم قطعی است که آن جز خدا برای کسی میسّر نیست، علم که به وسیله الهام به ولی دست می‌دهد آن قطعی نمی‌باشد در آن احتمال اشتباهات زیادی هست و در اخبار اهل نجوم و غیره روزمره مشاهده می‌شود که نود درصد درست در نمی‌آید، پس چگونه می‌توان به آن علم قطعی اطلاق نمود.

فایده‌ای مهم در خصوص علم غیب

حضرت استاد محترم شیخ الاسلام علّامه شبیراحمد عثمانی رحمه الله، در فواید تفسیر خود کلام جامع و مختصری بیان فرموده است که از آن همه این نوع شبهات برطرف می‌شوند، و آن این‌که غیب بر دو قسم است: یکی احکام غیبیه مانند احکام شرع که شامل علم ذات و صفات خداوند هم است که به آن علم‌العقاید می‌گویند، و همه احکام شرعیه را نیز شامل می‌شود که از آنها معلوم می‌گردد که کدام کار به بارگاه الهی پذیرفته می‌شوند و کدامیک پذیرفته نمی‌شوند که همه‌ی آنها از غیب هستند.

دوّم اکوان غیبیه، یعنی علم حوادث واقع شونده در جهان، علم مغیبات نوع اوّل را خداوند به انبیاء و رسل خویش علیهم السلام، عنایت فرموده است که ذکر آن را در قرآن آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی جن چنین فرموده است: ﴿**فلا يظهر على غيبه أحد إلا من أرتضى من رسول**﴾، یعنی الله تعالی کسی را بر غیب خود اطّلاع نمی‌دهد جز آن رسولی را که خداوند بدین جهت پسندیده است.

قسم دوم یعنی اکوان غیبیه است که علم کلّی آن را حقّ تعالی به کسی عنایت نمی‌فرماید، بلکه آن مختص ذات حقّ تعالی است، مگر علم جزئی

وقایع بخصوص که هرگاه بخواهد و به هر مقداری که مشیّت نماید، عطا می‌فرماید، بدین شکل اصل علم غیب کلاً مختص به ذات حقّ تعالی است، نیز او از علم غیب خویش علم احکام غیب را عادتاً به انبیاء علیهم‌السلام، به وسیله‌ی وحی نشان می‌دهد که این مقصد بعثت آنهاست، علم جزئی از اکوان غیب هم به انبیاء به وسیله وحی و به اولیاء به وسیله الهام به مقداری که مورد نظر او باشد عنایت می‌نماید که آن هم اعطا از جانب الله هست که به اعتبار معنای حقیقی نمی‌توان به‌آن علم‌الغیب گفت، بلکه اخبار غیب (انباءالغیب) گفته می‌شود.

فواید متلّعق به عبارات آیات

در این آیه، اختصاص علم پنج چیز برای حقّ تعالی با اهمّیّت خاص بیان گردید که مقتضای ظاهر آن این‌بود که هر پنج چیز تحت یک عنوان بیان شده گفته می‌شد که علم آنها مختص به ذات حقّ تعالی است، و علم به آنها به کسی از مخلوقات داده نشده‌است ولی در آیه‌ی مذکور چنین نشد، بلکه اختصاص علم سه چیز است: نخست بطور مثبت برای خدا ذکر شده و در علم، دو مورد آخر از غیرالله نفی گردید و از سه چیز قبلی هم ذکر علم ساعت یعنی قیامت را چنین بیان فرمود که:

﴿إِنَّ اللهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ یعنی: علم به قیامت فقط نزد خداست، و چیز دوم را با تبدیل عنوان با جمله فعلیه چنین بیان فرمود که: ﴿يُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾ یعنی: الله تعالی است که باران را نازل می‌نماید، که در اینجا ذکر از علم باران نیست، بلکه بحث از نازل کردن آن است، باز چیز سوم را نیز با تبدیل عنوان چنین بیان فرمود:

﴿وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ این تغییر عناوین، تفنّن در علم بلاغت گفته

می‌شود، و از تأمّل در آن حکمتهای دیگری هم معلوم می‌گردد که آنها را حضرت مرشد در «بیان القرآن» بیان فرموده است.

خلاصه این‌که دو چیز آخر که انسان فردا چه کسب می‌کند و این‌که او در چه سرزمینی می‌میرد، این احوال متعلّق به ذات خود انسان هستند، در اینها احتمال می‌رفت که انسان علم آنها را دریابد بنابر این، در این دو مورد به‌طور ویژه علم غیرالله را از آن نفی فرمود که از آن نفی علم غیرالله از سه چیز اوّل به درجه‌ی اولی ثابت می‌گردد که وقتی انسان اعمال و مکاسب خود و انتهایی خود یعنی مرگ و جای آن را نمی‌داند، پس آسمان و نزول باران و چیز مخفی در تاریکیهای شکم مادر را چگونه خواهد دانست، و در آخرین مورد این را بیان نمود که انسان مکان مرگ را نمی‌داند، هم چنان‌که مکان آن را نمی‌داند هم چنان زمان مرگ را هم نمی‌داند، وجه آن این است که اگر چه مکان مرگ به صورت متعین معلوم نباشد امّا با توجّه به احوال ظاهر انسان قدری می‌فهمد که در جایی که محلّ سکونت اوست در آنجا خواهد مرد و حدّاقل جایی که او می‌میرد در جهان موجود است، به خلاف زمان مرگ که زمان آینده است که هنوز پدید نیامده، پس کسی که مکان مرگ را باوجود این که موجود بالفعل است نمی‌تواند دریابد، پس چگونه متصوّر می‌شود که او زمان مرگ را که هنوز موجود نیست، بداند؟

خلاصه این‌که در اینجا از نفی یک مورد نفی دیگران خود به‌خود به درجه اولی معلوم می‌گردد، لذا این دو مورد را به عنوان نفی بیان فرمود، و سه چیز قبلی با توجّه به احوال ظاهر خود از دسترس انسان خارج‌اند، عدم دخالت علم انسان در آنها واضح است، بنابر این در بیان آنها عنوان مثبت اختیار کرده شد.

و از آن میان جمله‌ی نخست را به صورت جمله اسمیه و دو جمله

بعدی را به صورت جمله فعلیه ذکر نمود که شاید اشاره به این حکمت باشد که قیامت یک امر مشخص است، در آن تجدّد نیست برخلاف نزول باران و حمل که در احوال آنها تجدّد پدید می آید، و جمله فعلیه بر تجدّد دلالت می‌کند، بنابر این، در این دو مورد اخیر، این جمله به کار رفت، در این دو تا در حمل علم الهی را ذکر نمود که:

﴿وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ و در نزول باران از علم ذکری به میان نیامد، وجهش این است که در اینجا نازل کردن باران ذکر فرموده است در ضمن این را نشان داد بارانی که انسان به آن هزاران وابستگی دارد آن را نیز خداوند نازل می‌نماید، و در تصرّف کسی نیست و اختصاص علم آن از سیاق کلام ثابت می‌گردد، والله اعلم.

تمت سورة لقمٰن بحمدالله و سبحانه فی ۵/ ذی‌الحجة سنه ۱۳۹۱ یوم الاثنین.

و تمت تسوید الترجمة فی ۳۰ ربیع الاول سنه ۱۴۰۸هق یوم الجمعة،

قبل صلوة الفجر.



سورة السجدة

سورة السجدة مكية و هی ثلٰثُون اٰية و ثلٰثَ ركوعات

سوره‌سجده درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای سی‌آیه وسه رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

الٓمٓ ﴿۱﴾ تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ

نازل کردن کتاب رادر آن هیچ فریبی نیست از طرف پروردگار عالم. آیا می‌گویند که

ٱفْتَرَىٰهُ ۚ بَلْ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ

آن را افترا کرده‌است، چنین نیست بلکه حق است از سوی پروردگار تو تا تو بترسانی

قَوْماً مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳﴾

قومی‌راکه نیامده نزدآنهاترساننده‌ای‌پیش‌ازتو تاکه‌آنهابراه‌بیایند.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الٓمٓ﴾ (معنای آن را خدا می‌داند) آنچه نازل شده کتابی است که کوچکترین شبهه‌ای در آن نیست (و) از جانب پروردگار عالمیان است (هم چنان‌که خود اعجاز این کتاب، دلیل آن است) آیا مردمان منکر چنین

می‌گویند که پیامبر (ﷺ) این را از پیش خود ساخته است (چنین نظری لغو و دروغ است و قرآن ساخته شده‌ی کسی نیست) بلکه این کتاب راستینی است که از جانب پروردگار شما (آمده است) تا که شما (به واسطه‌ی آن) چنین مردمانی را (از عذاب الهی) بترسانید، مردمانی که پیش از این ترساننده‌ای به جانب آنها نیامده بود تا که آنها راه بیابند.

معارف و مسایل

﴿**مَآ أَتَـٰهُم مِّن نَّذِيرٍ**﴾ مراد از نذیر در اینجا رسول است، با این مطلب که از میان قریش مکّه پیش از آن‌حضرت ﷺ، هیچ رسولی نیامده بود، از این لازم نمی‌آید که دعوت انبیاء علیهم‌السلام، هم به آنها نرسیده باشد؛ زیرا در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی فاطر به‌طور روشن فرموده است: ﴿**و إن من أمة إلّا خلا فیها نذیر**﴾ یعنی هیچ امّت و گروهی در دنیا وجود ندارد که دعوتگر و ترساننده‌ای از جانب خداوند به سوی آنها نیامده باشد، در این آیه لفظ: «نذیر» به اعتبار معنای عمومی لغوی خود است یعنی از طرف خداوند دعوتگری اعم از این‌که پیامبر بوده باشد یا از علمای دین، به سوی آنان آمده است، از این آیه معلوم می‌شود که دعوت به تمام امم و گروهها رسیده است، این به جای خود صحیح و درست و مقتضای رحمت عامّه خداست، چنان‌که ابوحیان فرموده است که: دعوت به سوی توحید و ایمان در هیچ زمان و مکان و قومی هیچ گاه منقطع نشده است و هرگاه در جایی بنابه گذشت زمانی دراز از نبوّت علما کم شده‌اند رسول و نبی دیگری مبعوث شده و مقتضای آن هم این است که بنابر ضرورت توحید، دعوت آن به اقوام عرب هم رسیده باشد، ولی برای این‌کار لازم نیست که آن دعوت را خود رسول یا نبی بیاورد امکان دارد که به وسیله‌ی جانشینان آنها علمای کرام دعوت به آنها رسیده

باشد، بنابر این، از آیات این سوره و سوره یَس و غیره معلوم می‌شود که در قریش عرب پیش از آن‌حضرتﷺ، نذیر دیگر نیامده بود، لازم است که مراد از نذیر در آنها نذیر اصطلاحی یعنی رسول و نبی باشد، و هدف این باشد که در این قوم پیش از شما هیچ رسول و نبی نیامده است، اگر چه دعوت به سوی ایمان و توحید به وسیله‌ی دیگران به اینجا هم رسیده باشد.

در زمان فترت یعنی قبل از بعثت رسول اللهﷺ، برای بسیاری ثابت شده است که آنها بر دین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، پایبند بودند، و به توحید ایمان داشتند، و از بت‌پرستی و نذر و نیاز برای بت‌ها متنفّر بودند.

در روح المعانی از مغازی موسی بن عقبه منقول است که عمرو بن نفیل که قبل از بعثت و نبوّت با آن‌حضرتﷺ، هم ملاقات کرده بود، ولی پیش از بعثت در سالی که قریش کعبه را تعمیر کردند درگذشت و این تعمیر پنج سال قبل از بعثت آن‌حضرتﷺ، انجام گرفت، احوال او را موسی بن عقبه چنین نقل فرموده است: قریش را از بت‌پرستی باز می‌داشت، و قربانی کردن به نام بتها را نادرست می‌دانست، و از ذبح شده مشرکان نمی‌خورد.

و ابوداوود طیالسی از پسر عمرو بن نفیل یعنی سعید بن عمرو که یکی از صحابه‌ی عشره مبشّره است، چنین روایت کرده که: به خدمت رسول خداﷺ، عرض کرد: یا رسول الله، آنچه وضع پدرم بود شما از آن آگاه هستید که او بر توحید استوار و از بت‌پرستی بیزار بود، آیا من می‌توانم برای او دعای مغفرت بخوانم؟ رسول اللهﷺ، فرمود: آری، دعای مغفرت برای او جایز است، او در روز قیامت به صورت یک امّت جداگانه‌ای برانگیخته می‌شود[۱].

۱- روح.

هم چنین ورقه بن نوفل که در ابتدای زمان نبوّت و بدو نزول وحی زنده و بر توحید قایم بود و بر کمک به آن‌حضرتﷺ، تصمیم خود را اظهار داشت، ولی در پی آن پس از مدّتی اندک وفات یافت، این وقایع به اثبات می‌رساند که اقوام عرب از دعوت الهی و دعوت به سوی توحید و ایمان محروم نبودند، مگر در میان خود آنها هیچ رسول و نبی نیامده بود.

در این سه آیه اثبات حقّانیت قرآن و حقّانیت رسالت رسول خداﷺ، بیان شده است.

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰوٰتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اَسْتَوَىٰ
خداست که آفریده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست در شش روز باز استوار شد

عَلَى اَلْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۴﴾
بر عرش، نیست‌برای‌شما غیرازاو کسی‌حامی ونه‌سفارش‌کننده‌ای بازهم شمافکرنمی‌کنید.

يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمَاءِ إِلَى اَلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِی يَوْمٍ
به‌تدبیر فرود می‌آورد کار از آسمان تا زمین، باز بالا می‌رود آن کار به‌سوی او در روزی که

كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿۵﴾ ذَٰلِكَ عَالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهَادَةِ
مقدارش هزار سال است از آنچه شما حساب می‌کنید. این است دانای پوشیده و آشکار

اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ ﴿۶﴾ اَلَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ اَلْإِنْسَٰنِ مِن
غالب و مهربان. آن‌که خوب ساخت آنچه ساخت و شروع کرد آفرینش انسان را از

طِينٍ ﴿۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَ نَفَخَ
گل. باز آفرید اولاد او را از آب چکیده‌ی بی‌قدری. سپس آن را برابر کرد و دمید

فِيهِ مِن رُّوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلاً
در آن روح خود را و آفرید برای شما گوش و چشمها و دلها را، باز هم شما خیلی کم

مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾
شکر بجا می‌آورید.

خلاصه‌ی تفسیر

خداست آنکه آفرید آسمانها و زمین را و مخلوقاتی که در میان آنها وجود دارند، سپس در (مدّت) شش روز بر عرش (که شبیه تخت سلطنت است، چنان) قایم (و جلوه‌فرما) شد (که مناسب شأن اوست، و او چنان عظیم است که) بدون (رضای حضرتش) کسی نمی‌تواند مددکار و سفارش کننده‌ی شما قرار گیرد، (البتّه با اذن، شفاعت می‌باشد، و اذن متعلّق به نصرت نیست) پس آیا شما نمی‌فهمید؟ (که نمی‌توان برای چنین ذاتی شریک قایل شد و) او (آنچنان است که) از آسمان گرفته تا زمین هر امری از (اوست که) تدبیر می‌نماید (و انتظام) می‌کند، سپس همه‌ی امور در چنان روزی که مقدارش به حساب مردم هزار سال است به محضر حضرتش می‌رسند (در قیامت همه‌ی امور و متعلقات آنها در محضر حضرتش عرضه می‌شوند، کقوله تعالی: ﴿**و إليه يرجع الأمر كله**﴾ و دانای هر چیز از نهان و آشکار اوست که غالب و مهربان است، کسی که هر چه ساخت نیکو، ساخت (برای هر مصلحتی که آفرید، مناسب آن آفرید) و آفرینش انسان (آدم علیه‌السلام) را از خاک شروع کرد، سپس نسل آن (انسان یعنی آدم) را از خلاصه‌ی اخلاط یعنی آب بی‌ارزشی آفرید، سپس (در رحم مادر) اعضای آن را ساخت و در آن (از جانب) خویش روح دمید و (بعد از تولّد)

به شما گوش و چشمها و دل (ادراکات ظاهر و باطن) عنایت نمود (و مقتضای همه‌ی این امور که بر قدرت و انعام دلالت دارند، این بود که شکر خدا را بجا می‌آورید که نمونه بارز آن شکر توحید است ولی) شما مردم خیلی کم شکر بجا می‌آورید. (بجا نمی‌آورید).

معارف و مسایل

طول روز قیامت

﴿**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**﴾ یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال می‌باشد و در سوره‌ی معارج آمده است که ﴿**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**﴾ یعنی: مقدار آن روز پنجاه هزار سال می‌باشد، یک جواب ساده‌ی آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی، آن روز برای این مردم بسیار طولانی محسوس می‌گردد، و این درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می‌باشد، کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی‌تر و کسانی که کمتر به جرم آلوده باشد، برای آنها کمتر محسوس می‌شود، به حدّی که آن روز برای بعضی هزار سال احساس می‌شود، و برای دیگران پنجاه هزار سال می‌باشد.

در تفسیر روح المعانی توجیهات متعدّد دیگری از علمای متصوّفه منقول است، ولی همه آنها قیاس آرایی‌هایی هستند، ولی چیزی که بتوان آن را مدلول قرآن دانست یا بتوان بر آن یقین کرد، هیچ وجود ندارد، بنابر این، سالمتر همان روش است که سلف صالحین صحابه و تابعین اختیار کرده‌اند که تفاوت یک و پنجاه را به علم الله محوّل کنیم و خود ما بر این اکتفا کنیم که ما بدان علم نداریم.

حضرت ابن عبّاس در این باره فرموده است که: «**هما یومان ذکرهما الله**

تعالی فی کتابه، الله تعالی أعلم بهما و اکره ان اقول فی کتاب الله مالا اعلم»[۱]، یعنی اینها دو روزی هستند که خداوند آنها را در کتاب خود ذکر نموده و خدا خود حقیقت آنها را می‌داند و من این را ناگوار می‌دانم که نسبت به قرآن چیزی را بگویم که آن را نمی‌دانم.

همه چیز جهان در ذات خود نیکو و خوب است، خرابی از به‌کار بردن اشتباه آن، پدید می‌آید

﴿**اَلَّذِیَ أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ**﴾ یعنی: خداوند آن ذاتیست که همه چیز را نیکو و بهتر آفرید، بدین‌وجه که آنچه الله تعالی در این عالم آفریده است، آن را طبق مقتضای حکمت و مصالح عالم آفریده است، بنابر این هر چیزی به اعتبار ذات خود نیکویی دارد، و در آن میان انسان را نیکوتر و بهتر آفریده است، هم چنان‌که خداوند در سوره‌ی تین آیه‌ی ۴، فرموده است: ﴿**لقد خلقنا ألإنسان فی أحسن تقویم**﴾ یعنی: انسان را بیشتر از همه در شکل و صورت بهتر پدید آورده است.

و مخلوقاتی دیگر چون: سگ، خوک، مار، کژدم، شیر و گرک اگر چه در ظاهر بد فهمیده می‌شوند، همه‌ی این حیوانها درنده و زهر دارند، به نظر عموم، بد فهمیده می‌شوند، ولی به اعتبار مجموعه‌ی مصالح عالم، هیچ بدی در آن وجود ندارد، یکی چه خوب گفته است:

نهین هیـ چیز نکمی کوئی زمانه مـین
کوئی برا نهین قدرت کـ کارخانه مین

ترجمه: هیچ چیز در جهان به درگاه قدرت آن مهربان ناقص نیست.

---

۱ - اخرجه عبدالرزاق والحاکم و صححه.

حضرت حکیم الامة فرموده است که در: ﴿كُلَّ شَيْءٍ﴾ تمام جواهر و اعراض داخل‌اند، یعنی، همه‌ی چیزهایی که وجود جوهری دارند مانند: حیوانات، نباتات، جمادات و غیره و نیز اعراض که شامل اخلاق و اعمال هم می‌شود، تا جایی که آنچه اخلاق بد نشان داده می‌شود، مانند: خشم، حرص، شهوت و غیره اینها هم به اعتبار ذات خود بد نیستند، و بدی آنها در صرف کردن آن در غیر جای خود، استعمال بی‌جای آنهاست، اگر در محلّ خود به‌کار گرفته شوند، متضمّن هیچ گونه خرابی نیستند، ولی مراد از این جهت، آفرینش و تکوین آن اشیا است که، صد در صد خیر و خوب است و بعد دیگر اعمال کسب و اکتساب انسان است، یعنی او با اختیار خود آن را در کاری مصروف می‌دارد از این جهت همه خوب نیستند، بلکه باید قایل به تفصیل شد که آنچه خداوند به آن اجازه نداده است نیکو نیست بلکه قبیح است، والله اعلم.

﴿وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ﴾ پیش از این، چنین بیان گردید که الله تعالی همه چیز جهان را نیکو آفریده است، سپس انسان را ذکر نمود که از همه‌ی اینها بهتر است، و در ضمن برای اظهار کمال قدرت این را نشان داد که انسانی را که ما بهتر از همه مخلوقات آفریدیم، این نیست که ماده آفرینش او، از همه اعلی و اشرف و بهتر گرفته شده، از این جهت از همه بهتر است، بلکه ماده‌ی آفرینش او کمترین چیزها، یعنی «منی» قرار داده شد، سپس قدرت کامل و حکمت بالغ، آن کمترین چیز را از کجا به کجا رسانید که اشرف مخلوقات قرار گرفت.

وَ قَالُوٓا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ
ومی‌گویند وقتی‌که ماگم شدیم درزمین آیابرای‌ما آفرینش جدیدی هست، نیست چیزی

بَلْ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ كَـٰفِرُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى
بلکه آنها ملاقات رب خود را منکرانند. بگو در قبضه می‌گیرد شما را فرشته‌ی مرگ آنکه

وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾ وَ لَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ
بر شما مقرّر است باز به سوی رب خود بر می‌گردید. و گاهی اگر ببینی وقتی منکران

نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا
سرافکنده می‌شوند در جلو ربّ خود، ای رب ما! مادیدیم و شنیدیم پس برگردان مارا که

نَعْمَلْ صَـٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ
بکنیم کار خوب که یقین به‌ما دست داد. واگر ما می‌خواستیم نشان می‌دادیم به‌هر نفسی

هُدَىٰهَا وَ لَـٰكِنْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ
راه او را ولی به حق واقع شد گفته‌ی من که البتّه پر می‌کنم جهنم را از جن و انس

أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَـٰذَآ إِنَّا
با هم. پس الآن بچشید مزه، هم چنانکه فراموش کرده بودید ملاقات روز خود را، ما هم

نَسِينَـٰكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّمَا يُؤْمِنُ
فراموش‌کردیم شمارا وبچشید عذاب دایم‌را در عوض‌کردار خویش. کسانی قبول‌می‌کنند

بِـَٔايَـٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا
سخنان ماراکه وقتی‌تذکّر داده‌شوند به آن بر زمین می‌افتند به سجده و به‌پاکی یاد کنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ
ذات پاک را با تعریف ربّ خود و تکبّر نمی‌کنند. جدا می‌شوند پهلوهایشان از خوابگاهها

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ
می‌خوانند رب خودرا از ترس وامید وازآنچه ماداده‌ایم انفاق‌می‌کنند. پس کسی نمی‌داند

مَّآ أُخْفِىَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ أَفَمَن كَانَ
آنچه پنهان شده برای آنها از خنک چشمها، در پاداش آنچه می‌کردند. آیا کسی‌که باشد

مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاًۚ لَّا يَسْتَوُۥنَ ﴿۱۸﴾ أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ
ایماندار برابر است با کسی که نافرمان است؟ برابر نمی‌باشند. پس کسانی که یقین آورده و

عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَلَهُمْ جَنَّـٰتُ ٱلْمَأْوَىٰ نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ وَ
کرده‌اند کارهای نیک برای آنهاست باغ، سکونتگاه میهمانی به سبب آنچه می‌کردند. و

أَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ كُلَّمَآ أَرَادُوٓا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَآ
کسانی که نافرمان شدند پس خانه‌ی آنها آتش است هرگاه بخواهند که بیرون آیند از آن

أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِى كُنتُم بِهِۦ
باز گردانیده می‌شوند در آن و می‌گویند به آنها که بچشید عذاب آتش را، آن‌که شما آن را

تُكَذِّبُونَ ﴿۲۰﴾ وَ لَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ
تکذیب می‌کردید. و البتّه می‌چشانیم آنها را مقداری عذاب پیش از آن عذاب بزرگ

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ
تا که آنها برگردند. وکیست ظالم‌تر ازآن‌که تذکّرداده‌شودبه‌سخنان پروردگارش بازاعراض‌کند

عَنْهَآۚ إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿۲۲﴾
از آنها یقیناً ما از مجرمان انتقام گیرنده هستیم.

خلاصه‌ی تفسیر

و آن مردمان (کافر) می‌گویند: وقتی که ما با زمین (آمیخته شویم و

نیست و نابود گردیم) پس آیا باز (در قیامت) پیدایشی جدید خواهیم یافت (آنان تنها نسبت به بعث و نشر شگفت‌زده نیستند، چنان‌که از ظاهر گفتار آنها معلوم می‌گردد) بلکه (در حقیقت) آنها ملاقات پروردگار خود را منکرند (و این استفهام آنها انکاری است) شما (در جواب) بگویید: که روح شما را فرشته‌ی مرگ قبض می‌کند، فرشته‌ای که (از جانب خدا) بر شما مقرّر است، سپس به سوی پروردگار خود برگردانیده می‌شوید (مقصود اصلی در جواب همین ﴿**تُرْجَعُونَ**﴾ است و اضافه کردن: ﴿**يَتَوَفَّـٰكُم**﴾ در میان برای ترساندن است که مرگ هم توسط فرشته وقوع می‌یابد که به هنگام جان کندن به شما می‌زند چنان‌که در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی انفال آمده است که: ﴿**وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱلمَلَـٰئِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُم و أَدْبَـٰرَهُم**﴾ الخ، پس سرانجام مرگ تنها خاک شدن نمی‌باشد، چنان‌که از قول شما: ﴿**أَءِذَا ضَلَلْنَا**﴾ معلوم می‌گردد) و (به هنگام رجوع که ترجعون بر آن دلالت می‌کند) اگر شما (حالت آنها را) ببینید پس حال عجیبی خواهید دید، آنگاه این مردمان مجرم (از نهایت شرمندگی) در نزد پروردگار خویش سرافکنده (می‌ایستند و می‌گویند:) پروردگارا (اکنون) چشم و گوش ما باز شده (و معلوم گردید که آنچه پیامبران گفته‌اند، همه بر حقّ بوده است) پس ما را باز (به دنیا) برگردان تا (در آنجا) کارهای نیک انجام دهیم (اکنون) ما کاملاً یقین کرده‌ایم و (این گفتار آنها بیهوده‌ی محض می‌باشد؛ زیرا) اگر ما (چنین) می‌خواستیم (که لازماً آنها به راه آیند) پس به هر کسی راه (نجات) او را (در حدّ رساندن آنها به مقصد) نشان می‌دادیم (چنان‌که هدایت به معنای نشان دادن راه به آنها عنایت نمودیم) ولی این امر (ازلی و تقدیری) ما بود که (به مقتضای حکمتها بسیاری) محقّق شده است که من جهنّم را از جن و انس (که کافر باشند) حتماً پر خواهم کرد (و بیان بعضی از حکمتها

در آخر سوره‌ی هود در تفسیر چنین آیه‌ای گذشت) پس (به آنها گفته می‌شود که) اکنون مزه‌ی آن را بچشید که شما آمدن آن روز را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم (از رحمت خود محروم ساختیم، که آن را مجازاً به فراموش کردن تعبیر نمود) و (آنچه که ما می‌گوییم که مزه‌ی آنها را بچشید برای یک و دو روز نیست، بلکه حقیقت آن این است که) در اثر اعمال (بد) خود مزه عذاب ابدی را بچشید (این بحث حال و مآل کفّار بود، سپس حال و مآل مؤمنین بیان می‌شود، یعنی) فقط کسانی بر آیات ما ایمان می‌آورند که هرگاه آنها به آن آیات تذکّر داده شوند، آنها در سجده می‌افتند (که تحقیق آن در رکوع چهارم سوره‌ی مریم گذشت) و به تسبیح و تحمید پروردگار خود می‌پردازند و آنها (از ایمان) آوردن کبر نمی‌ورزند (چنان‌که حال کفّار چنین بود که: ﴿**وَلَّىٰ مُسْتَكْبِراً**﴾ این وضع تصدیق و اقرار و اخلاق آنها بود، و وضع اعمال آنها از این قرار است که به شب) پهلوی آنها از خوابگاهها جدا می‌باشد (چه برای ادای فرض عشا یا برای نماز تهجّد که با همه‌ی روایتها تطبیق دارند و تنها علیحده نمی‌شوند، بلکه) به اینطور (علیحده می‌شوند) که آنها پروردگار خود را به امید (ثواب) و ترس (از عذاب) می‌خوانند (که شامل نماز، دعا و ذکر هم می‌شوند) و از چیزهایی که بدانان داده‌ایم انفاق می‌کنند (با این مطلب که اینها صفات مؤمنان هستند که بعضی از آنها موقوف علیه خود ایمان و بعضی موقوف علیه کمال ایمان می‌باشند) و کسی از وسایل خنک کننده‌ی چشمان که باری اشخاصی از این قبیل که در خزانه‌ی غیب موجود است، اطّلاعی ندارد. اینها به جهت پاداش اعمال (نیک) بدانها رسیده است (و وقتی حال و مآل هر دو گروه معلوم شد) پس (اکنون بگویید که آیا مؤمنان نیز چون کافران خواهند بود؟ (هرگز چنین نیست،) آنها (نه اکنون و نه در آینده) نمی‌توانند با هم برابر

باشند (چنان‌که معلوم هم شده است، و برای تأکید تفصیل عدم مساوات در آینده باز هم بشنوید) کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند، مسکن جاودانی بهشت از آن آنان خواهد بود که در پاداش اعمال (نیک) به صورت میهمانی است (مانند میهمان به او این چیزها با عزّت و احترام عنایت می‌گردند، نه مانند گدای سایل که به بی‌قدری و بی‌وقعتی باشند) و کسانی که بی‌حکم بودند، منزل آنها دوزخ است وقتی که آنها بخواهند از آنجا بیرون آیند (و به سوی کناره‌ی آن پیشروی کنند اگر چه به سبب عمق و بسته بودن درها نمی‌توانند بیرون آیند ولی در چنین وضعیتی این حرکت طبیعی می‌باشد) پس باز در آن هُل داده می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: بچشید عذاب دوزخی راکه آن را مورد تکذیب قرار می‌دادید (و این عذاب موعود در آخر می‌باشد) و ما به آنها (عذاب نزدیک را (در دنیا) هم پیش از آن عذاب بزرگ (موعود در آخرت) می‌چشانیم (مانند امراض و بیماری‌ها و مصایب؛ «کذا فی الدر مرفوعاً و موقوفاً» زیرا که امراض و آفات طبق تصریح قرآن به سبب اعمال بد می‌آیند) تا که ایشان (از فکر متأثّر شده) باز آیند (کقوله تعالی: ﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ (الی قوله) يَرْجِعُونَ﴾ باز اگر کسی باز نیامد برای او عذاب بزرگتر است) و (از آمدن عذاب بر اینگونه اشخاص نباید تعجّب کرد؛ زیراکه) چه کسی ظالم‌تر می‌شود از آن‌که به آیات پروردگار او تذکّر داده شوند باز او از آنها اعراض کند (پس در استحقاق عذاب او چه شبهه‌ای هست، لذا ما از این قبیل مجرمان انتقام خواهیم گرفت).

معارف و مسایل

﴿قُلْ يَتَوَفَّـٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ﴾ آیه‌ی ماقبل متضمّن تنبیهی برای منکرین قیامت و پاسخی برای استعجاب آنها بود که از مردن و خاک

شدن چگونه دوباره زنده خواهند شد، و در این آیه، این بیان می‌گردد که به فکر مرگ خود باشید، و تأمّل کنید که خود آن، بزرگترین مظهر قدرت کامل الهی است، شما به سبب غفلت و جهل خود فکر می‌کنید که مرگ انسان به خودی خود می‌آید، هرگز، چنین نیست بلکه در نزد خدا برای مرگ شما وقتی مقرّر است و فرشتگان برای آن انتظام خاصّی دارند، که بزرگتر آنـها عزرائیل است که مرگ همه‌ی جهان در انتظام او گذاشته شده است، مرگ همه کس در هر کجا و هر وقتی که مقرّر باشد، درست در همان وقت روح او را قبض می‌کنند، این امر در آیه‌ی مذکور بیان شده است و در اینجا: ﴿مَلَكُ ٱلْمَوْتِ﴾ با لفظ مفرد ذکر شده است که مراد از او عزرائیل علیه السلام، است و در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نحل فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّـٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ﴾ که در آن ملایکه با لفظ جمع آورده شده است که در آن اشاره به این مطلب است که عزرائیل علیه السلام، به تنهایی این کار را انجام نمی‌دهد، بلکه بسیاری از فرشته‌ها تحت فرمان او در این امر شرکت دارند.

تفاصیلی در خصوص قبض روح و ملک الموت

امام تفسیر مجاهد فرموده است: همه‌ی جهان در نزد ملک المـوت چون این است که دانه‌هایی در طشتی سرباز پیش کسی افتاده باشند و او هر کدام را که بخواهد بردارد، این مطلب در حدیث مرفوع هم آمده است[1].

و نیز در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم، باری ملک الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، پس به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن» ملک الموت در پاسخ گفت: شما مطمئن باشید که من با هر مؤمن به نـرمی

---

۱ - ذکره القرطبی فی التذکره.

رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعداد انسانی که در شهرها یا روستاها و بیابانها و کوها و دریاهایی آباد هستند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار می‌بینم، لذا من به هر یک از کوچک و بزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمّد! این هر چه هست بنابه دستور خداست، و اگر من بخواهم که روح پشه‌ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن‌که خدا بدان دستوردهد.

آیا ارواح حیوانات را هم ملک الموت قبض می‌کند؟

از روایت حدیث مذکور معلوم می‌شود که ملک الموت روح پشه‌ای را هم بنابر دستور خدا قبض می‌کند، حضرت امام مالک نیز در پاسخ بر این سؤال چنین فرموده است، ولی از بعضی روایات دیگر معلوم می‌شود که قبض روح به واسطه‌ی فرشته مختصّ انسان است، بنابر کرامت و شرافتی که دارد و بقیه‌ی حیوانات بنابر دستور خدا بدون وساطت فرشته می‌میرند[۱].

همین مطلب را ابوالشیخ، عقیلی، دیلمی و غیره از روایت حضرت انس مرفوعاً نقل کرده‌اند که رسول الله ﷺ، فرمود: بهایم و سایر جانداران زمین همه به تسبیح خدا مشغول می‌باشند (این زندگی آنها) وقتی که تسبیح آنها تمام می‌شود، الله تعالی ارواح آنها را قبض می‌نماید، مرگ حیوانات به دست ملک الموت سپرده شده است و نیز در این خصوص حدیثی از حضرت عبدالله بن عمر نیز منقول است[۲].

و در روایت دیگر آمده است که وقتی خداوند متعال مرگ همه جهان را به عزرائیل محوّل فرمود، او عرض کرد: پروردگارا شما چنان خدمتی را به من محول فرمودید که همه‌ی جهان و تمام بنی آدم مرا بد می‌گویند، و

---

۱ - ذکره ابن عطیه از قرطبی.

۲ - مظهری.

هرگاه ذکر من بیاید مرا به بدی یاد می‌کنند، حقّ تعالی فرمود: ما آن را چنین تدارک کرده‌ایم که برای مرگ برخی اسباب ظاهری و امراض مقرّر می‌کنیم که به سبب آن همه مردم مرگ را به سوی آن اسباب و امراض نیز منسوب می‌کنند و شما از بدگویی آنها مصون می‌مانید(۱).

و امام‌بغوی از حضرت ابن‌عبّاس روایت کرده است که رسول‌اللهﷺ، فرمود: به هر اندازه‌ای که امراض و دردوجرح وجود داشته باشد، همه‌ی آنها پیام‌آور مرگ هستند، مگر انسان را به‌یاد او می‌آورند، سپس وقتی زمان مرگ فرامی‌رسد، ملک‌الموت محتضر را مورد خطاب قرارداده، می‌گوید: ای بنده‌ی خدا! من پیش از آمدنم چندین بار قاصد و پیام فرستادم، اکنون آمده‌ام و رسیدم که پس از آن هیچ مخبر و قاصدی نمی‌آید و اکنون تو حکم پروردگار خود را حتماً چه به رضا و چه به ناپسندی خواهی پذیرفت(۲).

مسئله: ملک الموت زمان مرگ هیچ کسی را جلوتر نمی‌داند، مگر وقتی که به او دستور برسد که روح فلانی را قبض کن(۳).

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً﴾ آیات گذشته متضمّن هشداری برای کفّار، مشرکین و منکرین قیامت بود، و پس از آن به: **﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا﴾** صفات ویژه‌ی مؤمنین مخلص و درجات عظیم آنها بیان گردید، و از جمله صفات مؤمنین یکی در آیه مذکور چنین بیان شد که پهلوی آنها از رختخواب‌شان جدا می‌باشد و از رختخواب بلند شده به ذکر خدا و دعا مشغول می‌گردند؛ زیرا که آنها از نارضایتی و عذاب خدا ترسیده و به رحمت و ثواب او امیدوار می‌باشند و همین آمیخته شدن امید و بیم آنها را به ذکر و دعا بی‌قرار کرده است.

---

۱ - قرطبی فی‌التفسیر و التذکره. ۲ - مظهری.
۳ - اخرجه احمد و ابن ابی الدنیا عن معمر، مظهری.

نماز تهجّد

مراد از برخاستن از رختخواب و مشغول شدن به ذکر و دعا در نزد جمهور مفسّرین نماز تجهّد و نوافل است که پس از خوابیدن و بیدار شدن خوانده می‌شوند[۱]، و این نظریه به روایات حدیث هم تأیید می‌گردد.

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و غیره از حضرت معاذ بن جبل روایت است که باری من با رسول‌خداﷺ، در سفری همراه بودم، روزی من به هنگام صبح در اثنای سفر به آن‌حضرتﷺ، نزدیک شدم و عرض کردم: یا رسول‌الله! چنان عملی به من نشان بده که مرا وارد بهشت نماید، و از جهنّم دور بدارد، آن‌حضرتﷺ، فرمود: تو از چیز بزرگی پرسیدی، ولی اگر خدا آن را برای کسی آسان بکند آن آسان خواهد شد، و فرمود: آن عمل این است که عبادت خدا را بجا بیاور و کسی را با او شریک نگردان و نماز را بپا دار و زکات ادا کن و در رمضان روزه بگیر و حجّ بیت الله را به‌جا بیاور، سپس فرمود: متوجّه باش اکنون من تو را به سوی درهای نیکی رهنمون می‌شوم، (و آن این‌که) روزه سپری است (که از عذاب رهایی می‌دهد) و صدقه و نماز انسان در نیمه‌ی شب آتش گناهان انسان را خاموش می‌کند، این را بیان نموده، آیه‌ی قرآن مجید را تلاوت کرد که: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾.

حضرت ابوالدردا، قتاده و ضحاک فرموده‌اند که صفت جدا شدن پهلوها از رختخواب بر کسانی هم صادق می‌آید که نماز عشا را به جماعت ادا کرده، سپس نماز صبح را نیز به جماعت ادا کنند. و در ترمذی به سند صحیح از حضرت انس روایت است که آیه‌ی: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ﴾ در حقّ

---

۱ ـ هو قول الحسن و مجاهد و مالك و اوزاعی.

کسانی نازل شده است که قبل از نماز عشا نخوابیده منتظر نماز عشا می‌مانند، و در بعضی روایات آمده است که این آیه متعلّق به کسانی است که در میان مغرب و عشا نوافل می‌خوانند(۱).

و حضرت ابن عبّاس در خصوص این آیه فرموده است: کسانی که از خواب چشمان خود می‌کاهند و خوابیده و نشسته و بر پهلو به ذکر خدا مشغول شوند، آنها را هم شامل می‌شوند.

ابن کثیر و دیگر ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند: در میان هیچ یک از اینها تضادی وجود ندارد، صحیح آن است که این آیه در بردارنده‌ی همه آنهاست، و نماز آخر شب از همه‌ی آنها اعلی و افضل است، در بیان القرآن هم همین نظریه را اختیار نموده است، و از حضرت اسماء بنت یزید روایت است که رسول‌الله ﷺ، فرمود: وقتی خداوند متعال اوّلین و آخرین را در روز قیامت جمع می‌نماید، پس ندا دهنده‌ای از جانب حضرتش ندا می‌دهد که همه‌ی مخلوقات آن را می‌شنوند، او ندا می‌دهد: اهل محشر می‌دانند که امروز چه کسانی در نزد خدا شایسته‌ی عزّت و احترام می‌باشند، سپس آن فرشته ندا می‌دهد کسانی از اهل محشر برخیزند که صفت آنها **﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ﴾** یعنی پهلوهای‌شان از رختخواب جدا می‌شوند، بوده است، با این ندا آنها برمی‌خیزند که تعدادشان خیلی کم می‌باشد(۲).

و در بعضی الفاظ همین روایت آمده است که آنها بدون حساب به جنّت فرستاده می‌شوند و پس از آنها بقیه‌ی تمام مردم بر می‌خیزند و از آنها حساب بازپس گرفته می‌شود.

﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ ادنیٰ

---

۱ - رواه محمد بن نصر.   ۲ - ابن کثیر.

به معنای اقرب است و مراد از عذاب ادنیٰ آفات و مصایب و امراض دنیا و غیره می‌باشد، و مراد از عذاب اکبر عذاب آخرت است.

مصایب دنیا برای کسانی که به سوی خدا رجوع کننده رحمت می‌باشد

با این مطلب که خداوند متعال بسیاری از مردم را برای تنبیه کردن به گناهان، به امراض و مصایب و آفات مبتلا می‌گرداند، تا که آنها متنبه شده از گناهان خود دست بردارند و از عذاب اکبر آخرت نجات یابند.

از این آیه معلوم می‌شود که امراض و آفات و مصایب و مشقّت‌های دنیا هم برای گناهکاران نوعی رحمت می‌باشد، بالواسطه‌ی آن که از غفلت باز آمده از عذاب آخرت نجات یابند، البتّه کسانی که در این صورت هم به سوی خدا باز نمی‌گردند، در حقّ او عذاب دوچندان قرار می‌گیرد، یکی به صورت نقد در این جهان و دوم عذاب اکبر آخرت و آفت و مصایبی که بر انبیا و اولیای الهی می‌آید معامله‌ی آنان از همه‌ی اینها جداست، در حقّ آنان برای امتحان می‌آید و هدف در امتحان رفع درجات است، و شناخت آن چنین است که آنان به هنگام دچار شدن به چنین امراض و آفاتی هم به نوعی سکون و اطمینان قلبی از طرف خدا نایل می‌آیند، والله اعلم.

مجازات بعضی از جرایم در دنیا هم می‌باشد

﴿إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ در ظاهر لفظ مجرمین همه‌ی نوع مجرم را شامل می‌شود و انتقام هم عام است که چه در دنیا باشد و چه در آخرت و یا هم در دنیا و نیز در آخرت، ولی از بعضی روایت حدیث معلوم می‌شود، سه گناه از میان گناهان به گونه‌ای است که سزای آنها قبل از آخرت در همین

جهان داده می‌شود:

۱- یکی برافراشتن پرچم و شعار برخلاف حقّ، ۲- نافرمانی والدین، ۳- سوم کمک به ظالم[۱].

وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ فَلَا تَكُن فِی مِرْیَةٍ مِّن لِّقَآئِهِ وَ جَعَلْنَـٰهُ هُدًى
و ما دادیم به موسی کتاب، پس مباش تو در فریب از ملاقات او، و کردیم ما آن را هدایت

لِّبَنِیٓ إِسْرَ ٰٓءِیلَ ﴿۲۳﴾ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
برای بنی اسرائیل. و ماقراردادیم از آنها پیشوا که راه می‌بردند به دستور ما وقتی که آنها

صَبَرُوا وَ كَانُوا بِـَٔایَـٰتِنَا یُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ
صبر کردند، و به آیات ما یقین می‌کردند. پروردگار تو او قضاوت می‌کند میان آنها روز

ٱلْقِیَـٰمَةِ فِیمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ﴿۲۵﴾ أَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا
قیامت در آنچه آنها اختلاف می‌کردند. آیا هدایت نیافتند از این‌که چقدر از بین بردیم

مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَـٰكِنِهِمْ ۚ إِنَّ فِی ذَ ٰلِكَ لَأَیَـٰتٍ أَفَلَا
پیش از آنها گروه‌ها را که راه می‌روند در منازل آنها در این نشانی زیادی هست، آیا

یَسْمَعُونَ ﴿۲۶﴾ أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ
نمی‌شنوند. آیانمی‌بینند که ما سوق می‌دهیم آب را به‌سوی یک زمین صاف پس بیرون می‌آوریم

بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَـٰمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلَا یُبْصِرُونَ ﴿۲۷﴾ وَ یَقُولُونَ
به آن کشت را که می‌خورند از آن چهارپایان آنها و خودشان، آیا نمی‌بینند. و می‌گویند

---

۱ - رواه ابن جریر عن معاذ بن جبل.

مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۲۸﴾ قُلْ يَوْمَ ٱلْفَتْحِ لَا يَنفَعُ
کی می‌شود این قضاوت اگر شما راستگو هستید. بگو تو که روز قضاوت نفع نمی‌دهد

ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِيمَٰنُهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۲۹﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ
به منکران ایمان آوردن‌شان و نه به آنها مهلت داده می‌شود. پس رها کن فکر آنها را،

وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴿۳۰﴾
ومنتظرباش، آنهاهم منتظر هستند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به موسی (عليه السلام) کتاب داده بودیم (که در اشاعه‌ی آن با مشقّتها مواجه گشت، هم چنین شما هم باید تحمّل بکنید، این به جهت تسلّی، ذکر شد، سپس هم چنین به شما کتاب دادیم) پس تو (ای پیامبر) در رسیدن به آن (کتاب خود) شک نکن (کقوله تعالی: ﴿**و إنك لتلقى القرءان**﴾ با این مطلب که شما صاحب کتاب و صاحب خطاب هستید، پس وقتی که شما به بارگاه خدا چنین مقبول‌اید، اگر مشتی احمق شما را قبول نداشته باشند، باکی نیست، این نیز تسلّی دیگری است) و ما آن (کتاب موسی) را برای بنی اسرائیل موجب هدایت قرار داده بودیم (هم چنین به وسیله‌ی کتاب شما هم بسیاری هدایت خواهند شد، پس خوشحال شوید واین تسلّی دیگری است) و ما از میان (بنی اسرائیل) پیشوایان بسیاری (برای دین) آماده ساختیم که به دستور ما هدایت می‌کردند وقتی که آنها (بر مشقّتها) صبر کردند و به آیات ما یقین می‌داشتند (بنابر این در اشاعه‌ی آن و هدایت خلق مشقت گوارا می‌گردد، این آرامش است برای مؤمنان که شما نیز صبر کنید، و هرگاه شما یقین داشته باشید، مقتضای یقین صبر کردن است. پس لازم

است که صبر پیش گیرید، آنگاه ما شما را نیز ائمّه‌ی دین قرار می‌دهیم، این تسلّی به اعتبار دنیاست و آرامش دیگری به اعتبار آخرت هم ضروری است و آن امر موجب تسلّی، این است) پروردگار شما در روز قیامت در میان همه آنها قضاوت (عملی) در آن مواردی می‌کنند که آنان با خود اختلاف می‌ورزیدند، (مؤمنان را به بهشت و کفّار را به جهنّم می‌اندازد، و قیامت چندان دور نیست، از این هم باید تسلّی حاصل کرد، و با شنیدن این مضمون کفّار می‌توانستند دو شبهه و ایراد پیش کشند: یکی این‌که ما نمی‌پذیریم که خداوند از کفر ناراضی است ، چنان‌که از «یفصل» معلوم می‌گردد، دوم این‌که ما قیامت را محال می‌دانیم، در آینده برای دفع هر دو شبهه دو مضمون آورد: نخست این‌که آنچه آنها در مبغوض بودن کفر شبهه‌ای داشتند، پس) آیا این امر برای آنها موجب راهنمایی نشد که ما پیش از آنها چندین گروه را (به سبب کفر و شرکشان) هلاک کرده‌ایم (که از طرز هلاکت آنها ونیز پس از وقوع پیشگویی پیامبر بطور خرق عادت، غضب خدا می‌بارید که از آن مبغوض بودن کفر روشن می‌گردد) که در خانه‌های مسکونی آنها، ایشان (در اثنای سفر به شام) رفت و آمد می‌کنند، در این (امر) نشانه‌های روشن (دال بر مغبوض بودن کفر است) آیا آنان (داستان‌های امّتهای گذشته را) نمی‌شنوند (که مشهور و زبانزد عموم می‌باشد، مضمون دیگر اینکه شبهه‌ای را که در عدم امکان قیامت دارند) آیا آنها بر این نظر نمی‌افکنند که ما (به وسیله‌ی ابرها یا نهرها و غیره) به سوی زمین خشک آب می‌فرستیم، و سپس به وسیله‌ی آن، کشتزارها را می‌رویانیم که از آن حیوانات و نیز خود آنها بهره می‌جویند، پس آیا (این امر را شب و روز) نمی‌بینند؟ (این نمونه واضح است برای زنده شدن پس از مرگ، چنان‌که بارها قبل از این بیان شده است، پس هر دو شبهه برطرف

شدند) و اینها با شنیدن قیامت و قضاوت شتابان و همراه با استهزا (چنین) می‌گویند که اگر (شما در این امر) راستگویید، پس (بگویید که) این قضاوت چگونه انجام می‌پذیرید (ای پیامبر) شما بگویید: (بیهوده آن را تقاضا می‌کنید که در آن روز برای شما روز مصیبت کاملی خواهد بود؛ زیراکه) در روز قضاوت ایمان آوردن آنها (اصلاً) دردی را دوا نمی‌کند (و تنها همین یک راه نجات بود که آن همه از بین رفت) و (از هیچ کجا نفعی برای نجات وجود ندارد) و به آنها مهلت هم داده نمی‌شود، پس (ای پیامبر!) به صحبتهای آنها اندیشه نکنید (که از فکر کردن آنها غمگین می‌شوید) و شما در انتظار (قضاوت مقرّره) باشید، اینها (هم به زعم خود برای خسران شما) منتظر هستند (لقولهم: **﴿نتربص به ریب ألمنون﴾**، ولی معلوم خواهد شد که انتظار چه کسی مطابق واقع، خواهد بود، کقوله تعالیٰ فی جوابهم: **﴿قل تربصوا فإنی معکم من ألمتربصین﴾**.

معارف و مسایل

﴿فَلَا تَكُن فِی مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِ﴾ لقاء، به معنای ملاقات است دراین خصوص که مراد از ملاقات چه کسی با چه کسی است، اقوال اهل تفسیر گوناگون است: یکی آن است که در خلاصه‌ی تفسیر انتخاب شده است که ضمیر لقائه به جانب کتاب یعنی قرآن برگردانده شده و مطلب آن چنین بیان گردید: همانگونه که به موسی علیه السلام، کتاب داده شد شما هم در رسیدن کتاب خود در شک نباشید، چنان‌که در آیه‌ی ۶ سوره‌ی نمل در خصوص قرآن چنین آمده است که: **﴿و إنك لتلقی ألقرءان﴾**.

و از حضرت ابن‌عبّاس و قتاده تفسیر آن چنین منقول است که ضمیر لقائه به حضرت موسی برمی‌گردد و در این آیه از ملاقات آن‌حضرت ﷺ، با

حضرت موسی علیه السلام، خبر داده شده و فرموده است که شما شکّی نداشته باشید که ملاقات شما با حضرت موسی علیه السلام، وقوع خواهد یافت، چنان‌که وقوع ملاقاتی در شب معراج از احادیث صحیح ثابت است، سپس وقوع ملاقات در قیامت هم ثابت است.

و حضرت حسن بصری آن را چنین تفسیر نموده است که به حضرت موسی علیه السلام، کتاب داده شد و مردم آن را تکذیب کرده و او را اذیت نمودند، شما هم یقین داشته باشید که همه‌ی اینها بر شما هم عارض خواهد شد، لذا شما از آزارهای کفّار رنجیده خاطر نباشید بلکه آن را سنّت انبیاء علیهم السلام، دانسته، تحمّل نمایید.

برای مقتدا و امام بودن قوم دو شرط هست

﴿وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِـَٔايَـٰتِنَا يُوقِنُونَ﴾ یعنی ما عدّه‌ای از بنی اسرائیل را امام و پیشوا و مقتدا قرار دادیم که به عنوان نایب پیامبر به دستور خدا مردم را هدایت می‌کردند، آنگاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند، در این آیه برای اعطای امامت و پیشوایی به علمای بنی‌اسرائیل، دو شرط بیان فرمود: اوّل صبر کردن و دوم یقین‌کردن به آیات الهی، مفهوم صبر کردن به اعتبار لغت عرب بسیار وسیع و عام است و معنای لفظی آن استواری و ثابت ماندن است و مراد از آن در اینجا پایبندی به احکام الهی و ثابت قدم ماندن، و از آنچه خداوند حرام یا مکروه قرار داده نفس خود را کنترل و بازداشتن است، و آن شامل پایبندی به تمام احکام شریعت است و این بالاترین درجه‌ی کمال عملی است، و سبب دیگر یقین‌کردن بر آیات الهی است که شامل فهم آیات و یقین حاصل کردن به آنها می‌باشد، و این بالاترین درجه‌ی کمال علمی است.

خلاصه این‌که تنها کسانی سزاوار پیشوایی و امامت در نزد خداوند هستند که همه در عمل و نیز در علم کامل باشند و در اینجا کمال عملی را بر کمال علمی مقدّم بیان نمود، در حالی که در ترتیب طبیعی علم از عمل مقدّم می‌باشد؛ اشاره به این موضوع دارد که در نزد خداوند متعال علمی که بدون عمل باشد اعتباری ندارد.

ابن کثیر قول بعضی از علما را در تفسیر این آیه نقل نموده است که: «**بالصبر و الیقین تنال الامامة فی الدین**» یعنی: تنها با صبر و یقین مردم می‌توانند به درجه‌ی امامت در دین نایل گردند.

﴿أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعاً﴾ یعنی: آیا آنان نمی‌بینند که ما به سوی زمین خشک آب را (در بعضی مواقع) جاری می‌سازیم که از آن مزرعه‌های آنان می‌روید، جرز، به زمین خشکی گفته می‌شود که در آن درخت نروید.

نظام حکیمانه‌ی خاص برای آبیاری زمین

سیراب کردن زمین خشک و رویانیدن نباتات در آن در چندین جا از قرآن چنین آمده است که بر آن زمین باران می‌بارد و از آن زمین تروتازه شده، شایستگی رویانیدن می‌یابد، ولی در این آیه به‌جای باران، جاری کردن آب و بردن آن به سوی زمین خشک و رویانیدن درخت را ذکر نموده است، یعنی باران را در جایی دیگر نازل کرده و از آنجا به وسیله‌ی سیل و رودخانه آب را روان ساخته به طرف زمین خشکی می‌برد که در آنجا باران نباریده است.

بدین امر اشاره دارد که قسمتهایی از زمین چنان خام و نرم می‌باشد که قدرت عمل باران را ندارند و اگر در آنجا کاملاً باران ببارد، ساختمانها منهدم می‌گردد و درختها از جای کنده می‌شوند، بنابر این قدرت ایزدی

برای اینگونه زمینها چنین انتظام برقرار کرده که باران در جایی نازل می‌گردد که توانایی عمل آن را دارا باشد، سپس از آنجا آب را جاری ساخته به جانب آن زمینهایی برده می‌شود که تحمّل بارندگی را ندارند، مانند زمین مصر، و بعضی مفسّرین قسمتهایی از زمینهای شام و یمن را مصداق آن قرار داده‌اند(1).

صحیح این است که مضمون آیه شامل تمام زمینهایی از این گونه است که به‌طور ویژه، شامل سرزمین مصر هم می‌شود که در آنجا باران خیلی کم می‌بارد، ولی آب باران بلاد حبشه، آفریقا به‌وسیله‌ی دریای نیل به مصر می‌آید و از آنجا با خود خاک سرخ می‌آورد که متضمّن مواد گیاهی رویاننده بیشتر است بنابر این، اهالی مصر باوجود نباریدن باران در کشور خویش در هر سال از آب جدید و خاک جدید استفاده می‌کنند، ﴿**فتبارك الله أحسن الخـٰلقين**﴾.

﴿**وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَـٰذَا الْفَتْحُ**﴾ یعنی کفّار چنین می‌گویند: آن فتح که شما ذکر می‌کنید که مؤمنان بر کفّار پیروز خواهند شد، کی واقع می‌گردد؟ آثاری از آن به چشم ما نمی‌خورد، ما مشاهده می‌کنیم که مسلمانان ترسان و نهان رفت و آمد می‌کنند.

حقّ تعالی در پاسخ آن فرموده است: ﴿**قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوٓا إِيمَـٰنُهُمْ**﴾ یعنی: شما در پاسخ آنها چنین بگویید: که شما روز پیروزی را از چه سبب از ما می‌پرسید؟ آن روز مصیبت شما خواهد بود؛ زیرا که وقتی فتح ما فرا رسد پس در آن زمان شما به عذاب گرفتار خواهید شد، چه در دنیا، هم چنان‌که در جنگ بدر اتّفاق افتاد یا در آخرت، و وقتی که عذاب الله

---

۱ - كما روى عن ابن عباس و الحسن.

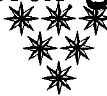
کسی را گرفتار می‌کند پس ایمان او قبول نمی‌شود[۱].

و بعضی حضرات در اینجا عبارت: ﴿مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ﴾ را به معنای روز قیامت گرفته‌اند، در خلاصه‌ی تفسیر همین معنی انتخاب گردید، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة‌السجده بحمدالله سبحانه فی لیلة عرفة من ذی الحجة سنه ۱۳۹۱ هـ ق

و تم تسوید الترجمة لیلة الاثنین، ثلث و عشرین من ربیع الاول سنه ۱۴۰۸ هـ ق

پایان جلد دهم



---

۱ - کذا ذکره ابن کثیر.

فهرست مطالب

